



محمد رضا پهلوی



ماموریت برای وطنم

محمد رضا پهلوی

ماموریت برای وطنم

۱۹۶۰/۲۴۹۹/۱۳۳۹

Copy Right - HC

آنچه میخوانید

| | |
|-----|--|
| ۵ | یادداشت پیراستار |
| ۶ | دبیاجه |
| ۹ | «فصل اول» سرزمین قدیم و جدید ایران |
| ۲۹ | «فصل دوم» تحولاتی که پدرم در ایران ایجاد کرد |
| ۵۰ | «فصل سوم» دوران کودکی من |
| ۶۸ | «فصل چهارم» تعلیم و تربیت شاه |
| ۹۵ | «فصل پنجم» ایام پرآشوب و تشنج |
| ۱۳۳ | «فصل ششم» ناسیونالیسم مثبت من |
| ۱۶۱ | «فصل هفتم» مسئله اقتباس تمدن جدید |
| ۲۰۰ | «فصل هشتم» نظر من درباره دموکراسی |
| ۲۴۹ | «فصل نهم» آینده امیدبخش کشاورزی |
| ۲۸۱ | «فصل دهم» زن ایرانی در اجتماع |
| ۳۰۹ | «فصل یازدهم» فرهنگ و آینده ایران |
| ۳۴۷ | «فصل دوازدهم» نفت ایران |
| ۳۷۸ | «فصل سیزدهم» ایران و صلح جهان |
| ۴۱۴ | «فصل چهاردهم» شاه و کشور |

یادداشت پیراستار

این کتاب بارها در گذشته دوباره و دوباره و یا چند باره چاپ شده است. از چاپ نخست کتاب «ماموریت برای وطن» نزدیک به ۶۰ سال میگذرد. موفقیت بی نظیر این کتاب در آن حد بوده است که جیب بسیاری از چاپخانه هارا پرپول کرده است اما بسیاری که آنرا خریده اند یا درست نخوانده اند یا اگر خوانده اند به جزییاتی که با دقت در کتاب گنجانده شده توجه نکرده اند.

این کتاب، دلسوزی های یک پادشاه برای مردمش را به رشته کلام در آورده است و این نکته بایستی حتما مورد توجه کامل قرار بگیرد.

اینجانب با مشورت با چند تن از کسانی که با شاهنشاه از نزدیک آشنا بوده اند، جزو همراهان شاهنشاه در بازدید ها و سفرهای رسمی پادشاه بوده اند و با تنی چند از کسانی که هنوز «عشق وطن» و «عرق ملی» دارند و به «قانون اساسی مشروطه» و به پادشاه که نماد سه هزار ساله تاریخ کشورمان میباشد وفادار مانده اند برآن شدم تا کتاب را نه برای چاپ و بهره برداری مالی بلکه برای اینترنت آماده بکنم تا همه جوانان کشور و کسانی که در گذشته درک درستی از کتاب نداشته اند از راه اینترنت بهره مند گردند و به نیت اصلی و راستین کتاب پی ببرند.

چاپ این کتاب که بصورت پی دی اف تنظیم شده، از روی اینترنت امکانپذیر نخواهد بود، تا چاپخانه هایی که حاصل زحمت دیگران را منبع درآمدی برای خود میکنند فراهم نشده باشد.

شماره های گاهشماری که در داخل (پرانتز) قرار دارند همگی بر مبنای ورود صلح آمیز کوروش بزرگ به بابل تنظیم و برگردان شده است تا آرزوی شاهنشاه برای آغاز سال ایرانی بوده است و به دلایلی بعدا ناچار شدند ۲۰ سال جلوتر تنظیم کنند زیرا مسائل آنروز با پیش رو بودن جشن های ۲۵۰۰ سال اجازه نداد... (در تارنمای ۱۴۰۰ سال این موضوع شرح داده شده).

زیر نویس ها و علامت گذاری ها، نگاره ها و شیوه تنظیم برگ ها همه از پیراستار است تا توجه همگان را به نکته های ظریف که منظور شاهنشاه بوده جلب شده باشد.

ح-ک

دیباچه

این کتاب برای انجام منظوری که سالیان دراز ضرورت آن احساس می‌شد نگارش یافته است. تا آنجاکه اطلاع دارم از بیست و پنج قرن پیش که شاهنشاهی ایران بنیان‌گذاری شده است من نخستین شاهنشاهی هستم که شرح زندگانی خود را بطور مرتب و با تسلسل تاریخی تالیف و تدوین کرده‌ام.

البته در قرن شانزدهم میلادی یعنی دو هزار سال پس از آغاز شاهنشاهی ایران شاه طهماسب اول که یکی از سلاطین این کشور بود تاریخچه مختصر زندگی خود را به رشته تحریر درآورد و دویست سال بعد در دوره سلطنت شاه طهماسب دوم یک نفر کشیش فرانسوی شرح احوال مجملی بنام این پادشاه انتشار داد با این منظور که ثابت کند وی فرزند یک‌نفر فرانسوی بوده است.

در قرن نوزدهم نیز ناصرالدین شاه سفرنامه دلچسپی درباره مسافرت خویش به اروپا و مشاهدات و توجه خود به فهم رموز ترقیات دول باختری نگاشت ولی هیچ یک از سران تاجدار کشور من شرح زندگانی خویش را با روش مرتب و منظمی مدون نساختند این بود که تقریباً پس از چهارده سال سلطنت مصمم شدم که این کار نخستین بار بدست من انجام پذیرد. غرض تنها آن نبود که در میان شاهنشاهان این کشور در نوشتن شرح احوال پیش‌قدم باشم بلکه احساس کردم که نگارش چنین کتابی برای آشنائی به گذشته و راهنمایی آینده ایران بسیار ضروری است.

در قرن اخیر ما که در خاور میانه زندگی می‌کنیم در فهم ارزش حقیقی خویش کوتاهی کرده و اغلب در تهیه نقشه‌ها و برنامه‌های صحیح برای ترقیات آینده کشورهای خود به غفلت گذرانده‌ایم.

گاهی از آنچه در کشور انجام یافته اطلاعات مبهمی داشته‌ایم ولی در تشخیص موانع تشکیلاتی و غیر آن که مانع پیشرفت بوده است قصور کرده و در تعیین هدفها و آمال و مقاصدی که برای آینده ما ضروری است به اصل مسامحه توسل جسته‌ایم. به این جهت به نظر من موقع آن بود که شاهنشاه ایران این نقیصه اساسی را جبران کند.

نگارش این کتاب در سال ۱۳۳۷ (۱۹۵۷=۲۴۹۷) آغاز و در اواخر سال ۱۳۳۹ (۲۴۹۹=۱۹۶۰) پایان پذیرفت. در طول این مدت هرچند وظایف خطیر دیگر اوقات مرا به خود مشغول می‌داشت اما هفته‌ای نمی‌گذشت که جز در ایام مسافرت ساعتی چند به نگارش این کتاب مصروف نشود و حتی در سفرها نیز فکر تنظیم مطالب مندرج در آن از خاطر من بیرون نمی‌رفت.

کتابی که اینک انتشار پیدا می‌کند با سایر کتب مربوط به شرح احوال یا خاطرات تفاوت بسیار دارد زیرا این کتاب در واقع تنها شرح زندگانی من نیست بلکه تاریخ احوال یک کشوری است.

فصل اول این کتاب به تاریخچه مختصر میراث شگفت‌انگیز و سابقه درخشان تاریخی کشور ایران اختصاص یافته و در فصل بعد ذکر خدمات شگرف و عقیده و استنباط من درباره شخصیت بارز پدرم که در تحولات اخیر خاورمیانه از برجسته‌ترین افراد بود پرداخته شده است.

آنگاه به شرح دوران کودکی و دوره تحصیلات من در اروپا و توجه و مراقبت مخصوصی که پدرم در تربیت من داشت و مرا برای تعهد مسئولیت‌های سنگین کنونی آماده می‌فرمود می‌پردازد و پس از آن بحرانی که در اثر جنگ جهانی دوم پیش آمد و کشور ایران مورد تجاوز قرار گرفت و من در سن بیست و یک سالگی به جای پدر وظائف سلطنت را بر عهده گرفتم شرح داده می‌شود.

در این کتاب اطلاعات خود را درباره قضایای آن سالها که شخصی بنام مصدق کشور ایران را بطریقی که مخصوص خودش بود می‌گردانید و صنعت نفت ما به حال وقفه در آمد و اقتصاد ما فلج شده و مشعل آزادی از نور و فروغ افتاده و تقریباً خاموش گشته بود شرح می‌دهم و خواهم گفت که چگونه آزادی را دوباره بدست آوردیم و چطور در پی آن کشور ما میدان واقعی جنگ سرد انتخاب گردید و نیز توضیح خواهم داد که چطور در اثر آن تجارب تلخ در من عقیده ناسیونالیزم مثبت به وجود آمد.

در این کتاب شمه‌ای از اصطکاک تمدن باختر با ایمان و امیدواری در ایجاد یک نحو ارتباط جدید بین شرق و غرب سخن می‌رود و حدود و میزان پیشرفت‌های اقتصادی کشور و عقیده من درباره مراحل سه‌گانه دموکراسی و اقداماتی که برای ایجاد دموکراسی حقیقی در این کشور به عمل آمده است ذکر می‌شود. در مسئله اصلاحات مالکیت ارضی و سایر قدم‌هایی که برای کمک به کشاورزانی که در پنجاه هزار قریه ایران زندگی می‌کنند برداشته شده و از وظائفی که زنان ما در ایران کنونی دارند با اختصار

سخن به میان می‌آید و عقیده کلی من درباره آموزش و پرورش در ایران شرح داده می‌شود و مسئله نفت ایران از لحاظ سیاسی و اقتصادی و فنی مورد بحث قرار می‌گیرد و موقعیت سوق‌الجیشی ایران در خاورمیانه و مکنونات قلبی من در شرایطی که برای استقرار صلح و آرامش در این بخش از جهان و در سایر نقاط گیتی ضرور است بیان خواهد شد و بالاخره در این کتاب بطور اختصار از طرز زندگانی و کار شبانه روزی خود و وظیفه عملی که در این کشور تاریخی بر عهده مقام سلطنت است سخن خواهد رفت.

در طی تمام فصول این کتاب کوشش من همواره آن بوده است که در ذکر موانع و مشکلات تنها با اجمال و بطور اشاره اکتفا نکنم. مثلاً مسئله درستکاری افراد چه در سازمان‌های دولتی و چه در دستگاه‌های شخصی و حرفه‌ای و اجتماعات مختلف همچنان از مسائل دشوار ما است. دستگاه‌های اداری کشوری با آنکه در سال‌های اخیر از هر حیث خیلی بهتر از سال‌های پیش است باز در بسیاری از موارد کهنه و فرسوده است و بی‌سوادی و فقر و بیماری هنوز در کشور ما ریشه‌کن نگشته است. اما باید به خاطر آورد که ما می‌خواهیم پیشرفت‌هایی را که در ممالک مترقی پس از چندین نسل و حتی چندین قرن به مرحله ایجاد رسیده است در ظرف چند سال به وجود آوریم.

امروز در تمام نقاط گیتی نسبت به خاورمیانه که کانون تضادها است ابراز توجه و علاقه می‌شود زیرا از یک‌طرف این ناحیه در تمدن جهانی سهمی بزرگ داشته و از طرف دیگر همواره مهد حوادث و کانون تشنجات بوده است. بعقیده من اوضاع برای تجدید حیات خاورمیانه مساعد است و دلیلی ندارد که ایران چنان‌که بارها به شهادت تاریخ موجد این‌گونه تحولات بوده است بار دیگر برای کمک به ایجاد یک چنین تحولی ناتوان باشد.

فصل اول

سرزمین قدیم و جدید ایران

از ایام صباوت^۱ و دوران ولیعهدی که در سوئیس تحصیل می‌کردم واقعه‌ای در خاطرمان مانده است. روزی شیرفروشی که هر بامداد گاری پر از ظروف شیر به دبیرستان می‌آورد از من پرسید از کدام کشور به سوئیس آمده‌ام. گفتم از پرشیا (ایران) می‌آیم. گفت: آری، من پرشیا را خوب می‌شناسم که یکی از شهرهای آمریکا است!

سال‌ها از این واقعه گذشت. در این اواخر یکی از مستخدمین جوان دربار شاهنشاهی مسافرتی به آمریکا کرد. در هنگام بازگشتن واقعه‌ی عجیبی را که در آن کشور برای وی پیش آمده بود نقل کرد. او می‌گفت قبل از مسافرت به آمریکا همواره آرزو داشتم که یکی از سرخ‌پوستان آمریکائی را بچشم ببینم و هنگامی که به آن کشور رسیدم این آرزو را با مهماندار آمریکائی خود در میان نهادم. این شخص گفت انجام این خواهش بسیار آسان است و چون مسافرت به یکی از نواحی که برای سکونت سرخ‌پوستان معین شده جزو برنامه است دیدار یک نفر سرخ‌پوست میسر خواهد بود. هنگامی که به ناحیه معهود رسیدیم بسیار متأسف شدم زیرا سرخ‌پوستانی که در آنجا بودند آن سربندهای پرداری را که هالیوود در فیلم‌های خود به دنیا عرضه می‌کند، بر سر نداشتند. بالاخره میهماندار یکنفر سرخ‌پوست را که به لباس بومیان ملبس و سربند پردار بر سر داشت و چهره را با رنگهای مختلف منقش کرده بود به من معرفی نمود و این شخصی با زبان انگلیسی فصیح از من پرسید اهل کدام کشوری؟ گفتم که از کشور دوردستی می‌آیم که پرشیا یا ایران نام دارد.

بمجرد شنیدن نام ایران چهره این سرخ‌پوست از شادی شگفت و با زبان فارسی فصیحی گفت: «سلام علیکم، حال شما چطور است!»

من از این برخورد به حیرت افتادم ولی بزودی دریافتم که این سرخ‌پوست در جنگ جهانی جزو ارتش آمریکائی مأمور خلیج فارس بوده است که مقدار هفت میلیون تن مهمات و ذخائر از راه ایران به روسیه رسانده و شکست قوای هیتلر و پیروزی متفقین را تسریع نمود و آن سرخ‌پوست نه

^۱ - کودکی - نوباوگی

تنها خود زبان فارسی را فرا گرفته بلکه به عده‌ای از افراد عشیره خود یاد داده و از تمدن و فرهنگ باستانی ما نیز اطلاعاتی کسب کرده است.

ای‌کاش عده کثیری از مردم باختر زمین باندازه آن سرخ پوست از کشور من اطلاعاتی داشتند و می‌دانستند که ایران به پیشرفت تمدن بشری چه خدماتی کرده و در آینده نیز چنان‌که ایمان قطعی من است چه خدمتی به فرهنگ و معارف جهانی انجام تواند داد. گاهی که فکر می‌کنم چرا ایران در میان کشورهای خاورمیانه بهتر از این معروفیت ندارد دچار حیرت می‌شوم، زیرا از هرچه بگذریم ایران سهمی بزرگی در تمدن خاورمیانه داشته و ثروت سرشاری از ذوق و هنر و ادب و فلسفه به جهان غرب موهبت کرده است و به همان‌گونه که ملت آمریکا امروز بوسیله برنامه اصل چهار کمک‌های فنی به کشورهای دیگر می‌کند ما از اوائل تاریخ صادرکننده فرهنگ و هنر به جهان بشریت بوده‌ایم.

با وصف این باید گفت که در سال‌های اخیر که کشورهای خاورمیانه در صحنه سیاست جهانی قسمت مهمی پیدا کرده‌اند مردم گیتی در هر گوشه و کنار نسبت به ایران و کسب اطلاع نسبت به سرزمین ما و کشور کهنسال من بیشتر از پیش ابراز علاقه می‌کنند.

در نقشه‌های جغرافیائی عالم یا خاورمیانه، ایران یا پرشیا بطور برجسته‌ای نمایان است. این کشور از کشور آلاسکا بزرگتر و مساحت آن دو برابر ایالت تکزاس و از مجموع مساحت کشورهای فرانسه و سوئیس و ایتالیا و اسپانیا و پرتغال و بلژیک و لوکزامبورک بیشتر است. وضع جغرافیائی ما طوری است که هزاران سال نقطه اتصال خطوط یا چهارراه گیتی بوده‌ایم و این نکته همان‌قدر که در روزگاری که مردم با کاروان‌ها مسافرت می‌کردند صادق بود، امروز نیز که قرن هواپیماهای جت و موشک‌های هدایت‌شونده است صدق می‌کند.

جمعیت ایران به نسبت هر کیلومتر مربع کم است ولی عده نفوس ما که بیست میلیون است دو برابر جمعیت کشور قاره مانند استرالیا است. تهران که پایتخت من است یکی از شهرهایی است که در دنیا بسیار با سرعت توسعه پیدا کرده است بطوریکه جمعیت آن از زمان جنگ دوم جهانی (که پانصد هزار نفر جمعیت داشت) تا امروز سه برابر شده و به یک میلیون و پانصد هزار نفر بالغ گردیده است.

البته یکی از علل ازدیاد نفوس تهران آن است که همان‌طور که در بسیاری از کشورهای گیتی پیش آمده عده کثیری از مردم مساکن اصلی خویش را گذاشته و در شهر توطن اختیار کرده‌اند ولی رویهم‌رفته جمعیت پایتخت ما بسرعت رو به فزونی رفته است.

قسمت بزرگی از کشور خشک و بی آب است ولی درقسمتهای دیگر مقدار باران سالیانه بسیار زیاد و از جنگل‌های انبوه و مزارع برنج پوشیده است. آب قسمت‌های نسبتاً خشک کشور از ذوبان برفهای کوهستان‌ها است که مانند حلقه ای گرداگرد فلات مرکزی ایران را احاطه کرده و غالب سلسله‌هائی هم با یکدیگر تقاطع می‌کنند. جز در ناحیه کویر در سایر نقاط ایران نقطه‌ای نیست که از کوهستان فاصله بسیار داشته باشد. آبی را که از این کوهستان‌ها جاری است بوسیله حفر قنات به مزارع و قراء می‌رسانند و اخیراً اقدام به حفر چاه‌های عمیق کرده‌ایم و متخصصین می‌گویند که برای رفع نیازمندی‌های جمعیتی که سه برابر جمعیت فعلی ایران باشد در ایران آب به قدر کافی وجود دارد.

تفاوت آب و هوا در ایران زیاد است و در نقاط مختلف و فصول سال فرق می‌کند، هرچند به گمان من باید همین اختلاف آب و هوا را یکی از نیروهای مؤثر شمرد. مردم کشور ما دارای نیروی بدنی فوق العاده هستند و شاید این مسئله از تصادفات نباشد که می‌بینیم مردم ایران در ورزش‌هایی نظیر وزنه‌برداری و کشتی بسیار قوی هستند و در مسابقه‌های بین‌المللی ورزشکاران ما در این رشته‌ها بیش از حد تناسب جمعیت کشور به دریافت جوایز قهرمانی نایل گشته‌اند.

از لحاظ هوش و سرعت انتقال، مردم ایران چنان‌که ذکر خواهد شد شهری بسزا دارند و با توسعه و تعمیم تعلیمات اجباری در سراسر کشور به نظر من می‌توان امیدوار بود که در آینده نیز ایرانیان در علم و هنر و کشاورزی و صنعت و بازرگانی سهم مؤثر و ذی‌قیمتی خواهند داشت.

از لحاظ معادن ایران دارای منابع گرانبها است. البته از حیث نفت ما یکی از تولید کنندگان بزرگ جهان محسوب می‌شویم و از این لحاظ شهرت یافته‌ایم. در خاورمیانه صنعت نفت از ایران آغاز گردیده و طبق بررسی‌ها و تحقیقات علمی اخیر، کشور من مانند کشتی بزرگی است که روی دریای نفت قرار گرفته باشد. آنچه برای دیگران نسبتاً مجهول مانده این است که ما دارای معادن گرانبها و ذی‌قیمت دیگر مخصوصاً ذغال سنگ، آهن، مس،

مانگانز، کروم، احجار کریمه^۲ و بسیاری از املاح شیمیایی مانند بورات و سولفات و نمک طبرزد هستیم که با مقدار زیاد قابل صدور وجود دارد و هنوز استخراج و بهره‌برداری از آنها در مراحل مقدماتی است.

خاک ایران تقریباً در تمام نقاط جز در ناحیه کویر بزرگ نمک که مانند کشور استرالیا قسمتی بزرگ از فلات مرکزی ایران را فراگرفته حاصلخیز است. هر جا آب به زمین قابل زراعت برسد، انواع مختلف محصول مانند گندم و جو و ذرت و برنج و پنبه و سیب زمینی و ماش و یونجه و چغندر قند و نیشکر و تنباکو و چای زراعت می‌شود و سبزی‌های خوردنی مانند کلم و شلغم و پیاز و بادنجان و خیار و غیره به عمل می‌آید.

کسانی که به ایران آمده‌اند از میوه‌های پر آب و معطر آن مخصوصاً از سیب و هلو، زردآلو، انگور، گیلاس، آلو، گلایی، انار و مرکبات گوناگون از لیمو و نارنگی و خرما و زیتون لذت برده‌اند. انواع خربزه و پسته و فندق و بادام در کشور می‌روید. تربیت مواشی^۳ در ایران رونق بسزایی دارد و روستاییان و افراد عشایر ما که لباس قبیله مخصوص به خویش را می‌پوشند در کوهستان‌ها و جلگه‌های کشور به پرورش اغنام و سایر مواشی مشغولند. در چند سال اخیر مکانیزه کردن کشاورزی آغاز شده است و در فصول بعد برنامه‌ای را که برای تقسیم املاک میان روستاییان و کشاورزان داریم و اجرای آن آغاز گشته است شرح خواهم داد.

ما معمولاً مقدار نسبتاً کمی مواد غذایی وارد و مقدار معتابھی صادر می‌کنیم مخصوصاً صادرات میوه و پسته و بادام ما زیاد است. قسمت عمده خاویاری که در بازارهای جهان به اسم خاویار روسی به فروش می‌رسد از ایران می‌آید که به روسیه و آمریکا و سایر کشورها صادر می‌شود. (یکی از طرفاً گفته است که ماهی خاویار از نظر تفاوت عقیده از شمال بحر خزر به سواحل جنوبی آن مهاجرت کرده است. ولی حق اینست که سال‌ها پیش از انقلاب روسیه این ماهی آب‌های گرم سواحل جنوب بحر خزر یعنی سواحل ایران را برای توطن و تولید و تکثیر مرجح شناخته بود). شیلات ما دارای منابع بزرگی است که هنوز دست نخورده است.

۲ - سنگ‌های کانی، ارزشمند مانند فیروزه، الماس و زمرد

۳ - حیوان‌های اهلی مانند گاو، گوسفند و بز...



از آنچه گفته شد، معلوم است که هر چند ما محصولاتى که برای مردم کشور ما و سایر نقاط جهان مفید و ذى قیمت است تولید مى‌کنیم، ولی تازه استفاده از منابع طبیعى و انسانی ایران را آغاز کرده‌ایم. مطابق آخرین گزارش رسمی که در کشور انگلستان انتشار یافته «ایران شاید یگانه کشور خاورمیانه باشد که برای توسعه و پیشرفت دارای بزرگترین امکانات است.»

ایران در طول قرون بی‌شمار محل تلاقی باختر و خاورمیانه بوده است (و حتى بسیاری فراموش مى‌کنند که کشور ما از لحاظ جغرافیائی قسمتی از قاره آسیا است) و کاروان‌هائی که از طریق مشهور به راه ابریشم بین چین و اروپا رفت و آمد داشتند، به ایران مى‌آمدند و مرکز خود را در این کشور مستقر مى‌ساختند. این کاروان‌ها ابریشم و سنگ‌های قیمتی و سایر کالاهائی را که از خاور دور خریده بودند در کشور ثروتمند ایران مى‌فروختند و یا به کشورهای دیگر و مخصوصاً به اروپا مى‌فرستادند.

قرن‌ها پیش از کشف دنیای جدید که بسیاری از مردم اروپا غذای خود را روی زمین ریخته و با دست تناول مى‌کردند ایرانی‌ها در ظروف شکیل و با نقش و نگار کاشی با قاشق و کارد صرف غذا مى‌کردند. مردم کشور ما تمدنی داشتند که باستانی‌ترین کهنه‌ترین تمدن مداوم و بدون انقطاع جهان بشمار مى‌رود و شاید اگر بگویم که در بعضی از موارد فرهنگ و تمدن ما از چین هم عالی‌تر بوده است حمل بر مبالغه نشود. قدمت این تمدن هر چه باشد در این نکته هیچ جای انکار نیست که با تمدن باختری بیش از تمدن چینی و یا همسایگان عرب ما قرابت و خویشاوندی دارد. ایران یکی از قدیمی‌ترین سرزمین‌های نژاد آریائی است که ریشه نژاد قسمت بزرگی از آمریکائی‌ها و ملل اروپائی شمرده مى‌شود. ما از لحاظ نژاد از اعراب که از نژاد سامی هستند بکلی جدا هستیم و این نکته در زبان فارسی نیز صادق است زیرا زبان ما از خانواده زبان‌های هند و اروپائی است که ریشه

زبان‌های انگلیسی و فرانسوی و آلمانی و سایر السنه مهم ملل باختری است.

البته ایرانی‌ها در تمادی قرون با افراد سایر نژادها ازدواج کرده‌اند و پس از فتح ایران بوسیله اعراب عده معتناهی از لغات تازی در زبان ما وارد شده است ولی اصالت نژادی و خصوصیات زبان ما تغییر نیافته و برجای مانده است.

به خاطر هست که وقتی دریافتم که لاله و آسیای بادی اصلا از ایران به کشور هلاند رفته است در شگفت شدم. این نکته را وابسته فرهنگی هلاند که شخص دانشمندی بود بمن گفت و به نظر من اگر یک نفر هلاندی این موضوع را اذعان کند در حقیقت آن جای تردیدی نخواهد بود. دانشمند مذکور پس از مطالعات و بررسی‌های دقیق کشف کرده بود که اصل لاله هلاندی یکنوع لاله خودرویی بوده است که در کشور ما می‌روید و آسیای بادی نیز از روی آسیاهانی بوده است که در جنوب ایران کار می‌کرده و نخستین دسته بازرگانان هلاندی که به ایران آمده‌اند آنها را دیده و طرح آنها را اقتباس کرده‌اند.

بازی نرد را ایرانیان اختراع کرده‌اند و چوگان بازی نیز بدو در ایران پیداشده و سلاطین ما به آن علاقه مخصوص داشته‌اند. پسته نیز از محصولات ایران بوده و یونجه نیز بدو در ایران برای تغذیه اسب‌های اصیل ایرانی زراعت شده است. هلو میوه‌ای است که در ازمنه قدیم ایرانیان از جنگل‌های طبیعی چین به دست آورده و آن را تربیت کرده‌اند و بتدریج نهال آن را به سواحل دریای مدیترانه و اروپا برده‌اند. گل سرخ نه تنها هزاران سال است که باغ‌های ایران را زینت بخشیده بلکه نخستین بار در کشور ما غرس شده است.

چنان‌که می‌گویند یاس کبود و نرگس و یاسمن نه تنها اصلا از ایران به نقاط دیگر رفته بلکه هنوز در زبان‌های مختلف گیتی نام‌های ایرانی خود را نگاه داشته‌اند. شربت که در ایران بشکل مایع و در کشور آمریکا و سایر نقاط بشکل منجمد مانند بستنی صرف می‌شود قرن‌ها از مشروبات گوارای ایران بوده است. اسم شراب معروف به «شری» از کلمه شیراز مشتق شده و اعراب در قرون وسطی آن را در اسپانیا رواج و طرز ساختن آن را یاد داده‌اند.

قدرت ابداع ایرانی‌ها در امور علمی و هنری نیز بسیار آشکار بوده است، چنان‌که مثلاً ساعت آفتاب را ایرانیان اختراع کرده و اولین رصدخانه در این کشور برپا گشته و صفحه ساعت شمار که اینک شهرت عالمگیر دارد در ایران اختراع شده است. هرچند در ظاهر عجیب جلوه می‌کند، ولی شواهدی در دست است که این سینا که از دانشمندان و پزشکان مشهور ایران است و یک‌هزار سال پیش در این کشور می‌زیسته است به خواص پنی‌سیلین آشنا بوده و آن را در معالجات خویش به کار می‌برده است. این دانشمند در کتاب معروف خویش که در قرون وسطی در اروپا و سایر نقاط گیتی معتبرترین کتب طبی بشمار می‌رفت و نسخه‌های آن هنوز موجود است کپکی را که روی نان بسته می‌شود برای التیام زخم‌های دشوار تجویز کرده و به پزشکان توصیه نموده است که روی نان مرطوب این کپک را تهیه کنند و پس از آن با دقت از روی نان جمع کرده و بر روی زخم بگذارند. چندین قرن بعد از وی سر الکساندر فلمینگ دانشمند انگلیسی این کپک را پنیسیلیوم نام نهاد و خواص طبی آن را مجدداً مورد مطالعه و آزمایش قرار داد و دارویی را که اینک با نام پنیسیلین با مقادیر زیاد به بازار جهان آمده و جان میلیون‌ها از افراد انسانی را از مرگ حتمی نجات بخشیده است تهیه نمود.

بسیاری از مردم باختر زمین نمی‌دانند که بیشتر شهرت ایران، در راهنمایی جهان به اصول مملکت‌داری و سازمان‌کشی است. استقرار روش تقسیم کشور به استان‌ها که هر استان بوسیله یک‌نفر استاندار (شهربان) اداره می‌شد و بدون یک چنین تشکیلاتی اداره کشور پهناوری امکان نداشت، در ایران آغاز گردیده است.

احداث راه‌های متعدد در عرض و طول کشور نیز نخستین بار در ایران به مرحله عمل درآمد و مدت‌ها پیش از تشکیل امپراتوری روم ارتباط بین نقاط بوسیله چاپارمنظم در کشور ما برقرار بود و چاپارخانه‌هایی در فواصل معین ساخته شده بود و پیک‌های سلطنتی با اسب‌های تازه نفس که در هر چاپارخانه عوض می‌کردند نامه‌ها را از یک سوی کشور پهناور ایران در مدت پانزده روز به سوی دیگر می‌رسانیدند.

ترتیب رساندن اخبار بوسیله سریع‌تر تا چندین صد فرسنگ مسافت نیز با ساختن برج‌هایی در ارتفاعات کوهستان‌ها و افروختن، آتش در آنها و دیگر علامات اخبار میسر بود.

ایران یکی از نخستین کشورهایی است که به ضرب مسکوک اقدام کرده است. سکه طلایی دریک که داریوش کبیر ضرب کرده بود، در دنیای قدیم

بعنوان واحد پول معمول و رایج بود و جالب توجه این است که این سکه قدیمی از حیث وزن با لیره طلای انگلیسی مساوی و سکه نقره داریوش نیز با سکه یک شلینگ انگلیسی هم وزن بوده است. ما در توحید اوزان و مقادیر که امر بازرگانی را در داخله کشور پهناور ایران و خارج آن آسان می‌ساخت پیش‌قدم بوده‌ایم و همچنین یک روش منظم و متحدالشکل حسابداری را معمول کرده بودیم که سایر کشورها بتدریج از ما اقتباس نمودند.

نخستین کشوری که امکان اداره امپراتوری پهناوری را به ثبوت رسانید کشور ایران بود. بسیاری از خوانندگان این کتاب، تاریخ امپراتوری روم را خوانده‌اند ولی قرن‌ها قبل از آغاز امپراتوری روم کشور پهناور شاهنشاهی ایران در اوج عظمت خود بود و در طرز وصول مالیات و اقدامات عام‌المنفعه و سازمان‌های نظامی و سایر دستگاه‌هایی که امروز اساس تشکیلات کشورهای بزرگ است طریقه صحیح و منظمی را دنبال می‌کرد.

کشور من مهد مذهبی بزرگ یعنی دین زرتشت و محل پرورش و قوام مذاهب دیگر از جمله مذهب شیعه که یکی از فرق بزرگ دین اسلام است و من خود از معتقدین راسخ و استوار آن هستم و در این کتاب کراراً درباب آن بحث خواهم کرد بوده است. آئین زرتشتی را در قرن ششم پیش از میلاد زرتشت در ایران به وجود آورد. طبق عقیده ویلیام جاکسون یکی از استادان معتبر علم تطبیق ادیان «گذشته از دین یهود و مسیحیت در جهان قدیم غیرممکن است بتوان کیشی جز آئین زرتشت یافت که این قدر راست و تا آن درجه شریف و با بزرگواری و تا آن حد در مسئله معاد جسمانی و بقای روح و آمدن منجی بشر و پاداش نیکوکاری و جزای بدی ارواح فناناپذیر چنان‌که در کتاب مقدس وی اوستا مسطور است تسلی بخش فکر انسانی باشد».

دیگر از عقایدی که در ایران رواج یافته کیش مانوی است که مانی در قرن سوم میلادی تعلیم داده است. مانی می‌خواست از میان همه عقاید مذهبی که پیش از وی رواج داشت حقایق کلی و عمومی را به دست آورد و در نتیجه دینی مخصوص به وجود آورد که بر اصول عقاید زرتشت و بودا بنیان‌گذاری شده بود و احتمالاً اولین کسی است که در قانون ادیان به تلفیق حقایق موجود در مذاهب مختلف پرداخته است.

گذشته از سهمی که روحانیون ایران در اشاعه حقایق دینی داشته‌اند ایرانیان در ادبیات عرفانی و مخصوصاً در آنچه به تصوف تعبیر می‌شود و در دوره پس از اسلام به اوج کمال خود رسید مشهور بوده‌اند.

آثار متصوفه توجه خاورشناسان مشهور مغرب زمین را به خود جلب کرده و روح صفا و محبت را که در آثار آنها نسبت به تمام مردم جهان در جلوه گری است و در امثال و حکایات با زیباترین زبان ادبی بیان شده ستایش کرده‌اند. البته ما در جهان از نظر شعر و ادب و مخصوصاً آثار شعری مشهور مانند فردوسی و حافظ و سعدی و مولوی و خیام و دیگر استادان بزرگ شهره‌ایم. یکی از فضلاء دانشگاه کمبریج می‌گوید ثروتی که از حیث حجم آثار ادبی در زبان فارسی موجود است در هیچ زبان دیگر نیست و سایر طلاب مغرب زمین نیز که آثار ادبی ایران را به زبان فارسی خوانده‌اند عقیده وی را تصدیق می‌کنند.

در اینجا شاید بی‌مناسبت نباشد که نظری اجمالی به تاریخ طولانی کشور من انداخته شود. در عصر حجر مردم در کناره جنوبی بحر خزر و آن قسمتی که ایران کنونی را تشکیل می‌دهد زندگانی می‌کردند. در نزدیکی تهران که پایتخت کشور من است آثار خرابه دهاتی پدیدار است که باستان‌شناسان آنها را متعلق به ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح می‌دانند. در حوالی کاشان که یکی از شهرهای مرکزی ایران است آثار قریه‌ای بنام سیلک دیده می‌شود که متخصصین باستان‌شناسی آن را مربوط به پنج هزار سال قبل از میلاد شناخته‌اند. معلوم است که در آن عصر بسیار کهن ساکنین ایران از وضع بدویت و صحرانشینی و حرکت از نقطه‌ای به نقطه دیگر برای شکار حیوانات و تحصیل قوت و غذا بدر آمده و در قراء سکونت اختیار نموده و به امر کشاورزی و پرورش اغنام و مواسی پرداخته‌اند.

در سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) باستان‌شناسان ایرانی و آمریکائی در نزدیکی‌های

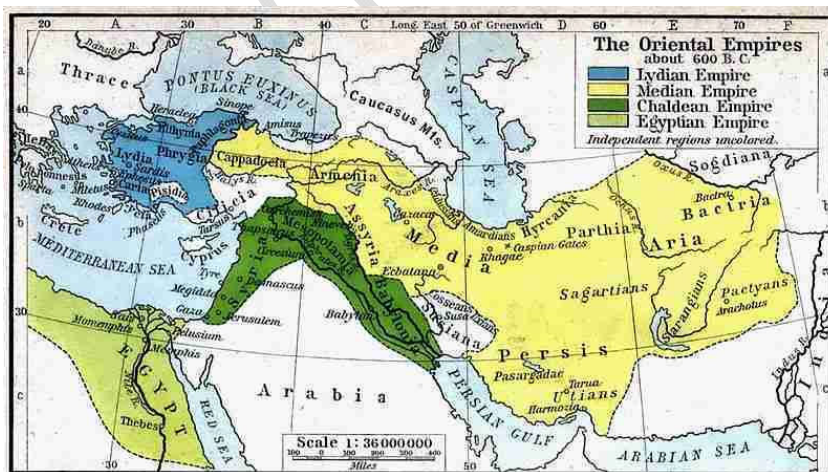


قریه حسنلو که قریه‌ای در آذربایجان یعنی استان شمال غربی ایران است، جام طلایی بسیار شکیل و خوش نقش و نگاری را پیدا کردند که گفته می‌شود یکی از بزرگترین کشفیاتی است که از نظر باستان‌شناسی تاکنون به عمل آمده است. این جام و قلعه کهنه‌ای که جام در خرابه‌های

آن پیدا شده راز وجود ملتی را آشکار می‌کند که تاکنون کسی از تاریخ آنها آگاهی نداشته و در قرن نهم قبل از میلاد در نتیجه حمله اقوام مجاور از میان رفته و مضمحل شده‌اند. بنظر من این واقعه به ما می‌فهماند که هنوز درباره دوره‌های اولیه تمدن ایران اطلاعات ما بسیار ناقص است.

احتمالاً در حدود یک‌هزار و پانصد سال پیش از میلاد، قوم آریا که ملتی جدید بودند، به سایر اسلاف ما که در فلات ایران مسکن داشتند ملحق شده‌اند. هرچند این مطلب بطور قطع ثابت نشده ولی ممکن است این مردم از ناحیه جنوب روسیه مرکزی به ایران آمده باشند. به هر صورت این مردم اسم خود را به کشور من دادند و خاک ما ایران یعنی خانه آریاها نامیده شد. آریایی‌هایی که به ایران آمدند به دو گروه مهم یعنی مادها و پارس‌ها که در تورات ذکری از هر دو گروه می‌رود منشعب شدند.

قسمت عمده مادها در شمال غربی ایران کنونی سکونت اختیار کردند، ولی پارس‌ها در قسمت‌های جنوبی‌تر متوطن گشتند. از این دو گروه آریایی نژاد تمدن مادها در بادی امر بیشتر از پارس‌ها بود و دارای اسب و مواشی و گله‌های گوسفند و بز و گردونه‌های چرخ‌دار و ارابه نظامی و سگ پاسبان بودند و خواندن و نوشتن می‌دانستند. در قرن ششم قبل از میلاد و تقریباً یکصد و پنجاه سال پس از بنیان شهر روم مادها امپراتوری پهناوری تشکیل داده و پارس‌ها و دیگر قبایل و اقوام را به تبعیت خود درآورده بودند و پایتختی زیبا بنام هکمتانه در شمال غربی ایران نزدیک شهر همدان کنونی ساختند که در نقشه‌ای که در این کتاب است دیده می‌شود.



پارس‌ها هرچند از اتباع مادها به شمار می‌آمدند ولی برای خود پادشاه داشتند که یکی از آنها سیروس اول یا کوروش سلسله هخامنشی را بنام قبیله‌ای که خود یکی از افراد آن بود تأسیس نمود. کوروش کبیر که از سال ۵۵۹ تا ۵۲۹ قبل از میلاد مسیح سلطنت کرد یکی از مردان

پرکار و زبردست تاریخ گیتی است. وی پایتخت مادها را مسخر کرد و دولت آنها را برانداخت. آنگاه تمام نواحی ایران کنونی را در تحت اطاعت دولت واحدی درآورده یکی از نخستین (و شاید چنانکه بعضی‌ها عقیده دارند، نخستین) کشورهای مستقل جهان را تأسیس نمود. پس از آنکه بر ایران تسلط کامل یافت عزم خویش را به ایجاد یک امپراتوری وسیع جزم نمود و چنانکه تاریخ شهادت می‌دهد در دوران سلطنت او و پسرش کمبوجیه کشور شاهنشاهی ایران بزرگترین امپراتوری جهان گردید و تا آن تاریخ چشم جهانیان چنین امپراتوری پهناوری ندیده بود. چنانکه دکتر کن در کتاب خود موسوم به «کاروان» می‌نویسد: «امپراتوری هخامنشی قدیم‌ترین امپراتوری حقیقی گیتی است، زیرا در این امپراتوری دولت‌هایی بودند که همه تحت اطاعت یک شاهنشاه کشورهای مختلف را اداره می‌کردند».

هرچند در دوره مفرغ سلطنت‌های دیگری در کشور مصر و سومر و بابل و چین و غیر آنها وجود داشت ولی این کشورها فاقد آن تشکیلات فنی بودند که ایرانیان برای تسریع در امر مواصلات و ارتباطات به وجود آورده بودند و وجود یک چنین سازمان منظمی برای اداره قلمرو پهناوری از لوازم بود. در کشور چین سازمانی نظیر آنچه ایرانیان داشتند سیصد سال پس از آغاز دوره هخامنشی بوجود آمد.

اساس شاهنشاهی ایران که بدست کوروش کبیر پی‌ریزی گردید تنها بر پایه جهان‌گشائی نهاده نشده بود بلکه بر عدالت بین‌المللی ومدارا نیز مستقر بود. حقوق تمام ملل تابعه محفوظ و قوانین و آداب و رسوم آنها مورد احترام بود. در حقیقت کیفیت نخستین امپراتوری ما تقریباً مانند سازمان ملل متحد بود که امروز پس از ۲۵۰۰ سال مجدداً در جهان به وجود آمده است.

در میان پادشاهان بزرگ که جانشین کامبوجیه شدند داریوش اول و خشایارشا را باید نام برد که هر دو، در اداره کشور پهناور ایران دارای آن نبوغ و لیاقت و روشن فکری بودند که جهان متمدن آن را ویژه مردم سرزمین ما می‌داند.

در ۵۰۰ قبل از میلاد، یعنی در اوج عظمت شاهنشاهی ایران حدود کشور باستانی ما شامل قسمت بزرگی از خاورمیانه امروزه (جز شبه جزیره عربستان) و نواحی وسیع دیگر بوده است. حد شرقی آن به رودخانه سند در هندوستان و حد شمالی آن به جنوب روسیه می‌رسید و در غرب شامل

قسمت‌های ساحلی دریای مدیترانه یعنی قسمت اعظم یونان امروزه و تمام ترکیه و قبرس و مصر بوده است.

حدود کشور شاهنشاهی ایران مانند امپراتوری روم که در ۱۱۵ سال قبل از میلاد به اوج عظمت رسید در طول زمان تغییر می‌کرد ولی تقریباً در طی دو قرن متوالی شامل قسمت اعظم دنیای متمدن آن زمان بود. مفهوم و معنای شاهنشاهی واقعی را می‌توان از عبارات مندرج در روی سنگ آرامگاه داریوش اول که از مردان مشهور تاریخ است و از ۵۲۱ تا ۴۵۸ قبل از میلاد شاهنشاهی کرد درک نمود که نوشته شده است «من داریوش پادشاه بزرگ ایران و شاهنشاه ملل گوناگون می‌باشم و مدت‌ها است بر این دنیای بزرگ عظیم که به نقاط دوردست می‌رسد سلطنت می‌کنم».

در سال ۳۳۱ قبل از میلاد اسکندر مقدونی کشور ایران را مسخر کرد ولی هشت سال بعد که مرگ وی سر رسید یونانیها نتوانستند شیرازه حکومت نوین خود را حفظ نمایند. سلوکوس از سرداران اسکندر موفق شد در یکی از قسمت‌های کشور شاهنشاهی دستگاه سلطنتی برای خود ایجاد کند که ایران نیز جزو آن بود و مدت یک قرن دوام داشت. هر چند این حکومت از یک نظر بمنزله اشغال ایران بدست یونانی‌ها تلقی می‌شد، ولی در واقع اینطور نبود زیرا این مهاجمین یونانی آداب و رسوم و سنن ایرانی را پذیرفته و با زنان ایرانی ازدواج کردند و در اداره کشور خود به ایرانیان توسل می‌جستند و عاقبت تمدن و فرهنگ ایران آنها را در خویش مستهلک ساخت.

در حدود سال ۲۴۸ قبل از میلاد پارت‌ها که از قبایل متمدن آریایی شمال شرقی ایران بودند دستگاه سلطنت جانشینان سلوکوس را بر انداخته و بیش از چهار قرن بر ایران حکومت نمودند در این نوبت نیز تمدن عالی ایرانی در آنها نفوذ کامل یافت چنان‌که آداب و رسوم ایرانی را اختیار کرده و خدایان ایرانی را پرستیده و سنن دوران هخامنشی را معمول ساختند. دوره پارت‌ها عصر احیاء روح ناسیونالیزم در ایران بود. جنگ‌های بین ایران و روم در این دوره بطور متناوب تقریباً سه قرن به طول انجامید. رومی‌ها سعی داشتند که امپراتوری خود را به سمت مشرق توسعه دهند ولی پارت‌ها در مقابل آنها مقاومت می‌کردند و مدت‌ها بغلت تربیت سواران سنگین اسلحه که در حقیقت سرمشق شوالیه‌های اروپایی قرون وسطی بوده‌اند، بر سپاهیان رومی کاملاً برتری فنی داشتند. عاقبت رومی‌ها ناچار شدند از ابداعات پارت‌ها تقلید کنند (البته این اولین باری نبوده است که رومی‌ها از فنون نظامی ایران تقلید کرده‌اند، زیرا خشیایارشا در جنگهای خود با یونانی‌ها پلی را که بر روی قایق کشیده می‌شود بکاربرد و پس از

چهار قرن این اختراع مورد استفاده قیصر و هانیبال قرار گرفت). بطور کلی سرحد بین دوامپراتوری ایران و روم همان رودخانه فرات بود که از کشورهای سوریه و عراق امروزه می‌گذشت.

ایرانی‌ها تنها ملتی بودند که توانستند مدت نامحدودی در مقابل نیروی روم مقاومت نمایند و در نتیجه رومی‌ها باوجود جنگ‌های پی‌درپی به تسخیر کشور توفیق نیافتند.

در حدود سال ۲۲۴ بعد از میلاد یکی از رهبران ایرانی بنام اردشیر که پادشاه ایالات جنوبی ایران یعنی فارس و تابع پارت‌ها بود بر علیه آنها برخاست و سلسله جدیدی تأسیس کرد و پس از سه نبرد بزرگ با پارت‌ها در پایان در سال ۲۲۶ بعد از میلاد در اثر سومین نبرد، اردوان پادشاه پارت را در جنگ تن به تن کشته و سلسله جدیدی را که همان سلسله ساسانیان است تأسیس نمود. سلسله ساسانی بیش از چهارصد سال یعنی دو برابر دوره تاریخ کشورهای متحده آمریکا (از زمان پیاده شدن مسیحیان بدنیای جدید تا امروز، یا از زمان سلطنت الیزابت ملکه انگلستان تاکنون) دوام داشت.

در عصر ساسانیان افتخارات زمان هخامنشی تجدید گردید و هنر و تمدن ایران بار دیگر به اوج عظمت خود رسید و اختراعات و پیشرفت‌هایی که شهرت خاصی به ما داده است از یادگارهای این دوره است. همچنین مذهب زرتشتی که مذهبی عمیق و با روح دوران هخامنشی بود دوباره رونق گرفت و دین رسمی کشور ایران گردید.

ساسانیان ابنیه مستحکم با دوام می‌ساختند و هنوز در نقاط مختلف ایران آثاری از کاخ‌های مجلل و معابد و قلعه‌های آن عهد دیده می‌شود.

خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ پس از میلاد) که یکی از بزرگترین پادشاهان ساسانی بود راه‌ها، پل‌ها و کاروانسراهای مستحکمی که قافله‌ها شب را در آن می‌گذراندند، در سراسر کشور ایران و آن سوی ایران بنا نمود. کشاورزی را بوسیله سدبندیهای عظیم و طرز نگاهداری آب در جوی‌های زیرزمینی که به قنات معروف است و آب کوهستان‌ها را به اراضی زراعتی می‌رساند توسعه داد.

ساسانیان اغلب ارتشی روم را شکست می‌دادند و شاپور اول، والریان امپراتور روم را در جنگی اسیر و زندانی ساخت. ولی رویهم‌رفته مرز بین

دو امپراتوری ایران و روم از همان حدود زمان پارت‌ها تجاوز نمی‌کرد. از طرف دیگر نوشیروان حدود قلمرو خود را از شمال بداخله روسیه و از مشرق بداخله افغانستان فعلی توسعه داد. وی به عربستان حمله کرد و ارتش عرب را شکست داد و تا یمن کنونی که در انتهای شبه جزیره عربستان قرار گرفته پیشرفت نمود.

پس از آنکه رومیان در قرن چهارم میلادی دین مسیحیت را پذیرفتند جنگ بین ایران و امپراتوری روم شرقی جنبه مذهبی پیدا کرد و خطه ارمنستان مایه‌النزاع دو امپراتوری قرار گرفت.

در خلال این احوال قبائل ترک که روز به روز نیرومندتر می‌شدند گاهی با ایران و زمانی با روم اتحاد می‌کردند و سرانجام نیروی هر سه فرسوده گردید و از کار افتاد و در سازمان کشوری ایران و دستگاه روحانی زرتشتی ضعف و فساد رخنه یافت تا روزی که اعراب که دین اسلام را پذیرفته بودند، به ایران حمله کردند و در سال ۶۴۱ بعد از میلاد نیروی شاهنشاهی ایران را شکست دادند.

عرب‌ها مانند سایر مهاجمین پیشتر از آنها، دریافتند که روح ایرانی تزلزل ناپذیر و غیرقابل شکست است. چنان‌که با وجود آنکه مذهب زرتشتی از بین رفت و فقط عده قلیلی از پیروان آن دین باقی ماندند تمدن و فرهنگ ایرانی پیروز بود و چون همان‌طور که دانشمندان عرب مانند ابن خلدون و مسعودی اذعان دارند تمدن ایران بر تمدن عرب برتر بود شگفتی نداشت که مامورین کشوری و دانشمندان و صنعتگران ایرانی مصادر امور مهم کشوری بشوند.

در امور عقیدتی نیز ایرانیان کاملاً تسلیم عرب نشدند و از نظر احساسات ملی کم، کم در مقابل مذهب تسنن عرب مهاجم به مذهب تشیع گرویدند. شیعه‌ها سه خلیفه اول را که بعقیده سنی‌ها جانشین روحانی حضرت محمد علیه‌السلام بودند قبول نداشتند، بلکه معتقد بوده و هستند که جانشین پیغمبر اسلام داماد او حضرت علی ابن ابیطالب علیه‌السلام است که فرزند او که امام سوم شیعیان است با دختر پادشاه ایران که در حمله عرب مغلوب و در آن گیر و دار بقتل رسیده بود ازدواج نمود. بطور کلی امروزه اکثریت بزرگ ملت من شیعی مذهبند ولی ما سعی می‌کنیم که اختلاف فرق اسلامی را مورد اهمیت قرار ندهیم و برعکس خود را عضو جامعه مذهبی اسلام که بیش از ۴۰۰ میلیون نفر پیرو دارد و بزرگترین خانواده مذهبی دنیا بعد از مذاهب مسیحی بشمار می‌رود بدانیم.

در طی ششصد سال یعنی از ۶۵۱ تا ۱۲۵۸ بعد از میلاد عرب‌ها اسماً بر ایران حکومت می‌کردند، ولی ایرانی‌ها بتدریج بر علیه آنها برخاستند و در نقاط مختلف ایران حکمرانانی پیدا شدند که ظاهراً تابع خلفای عرب بودند ولی روز به روز بر استقلال آنها می‌افزود چنان‌که در حقیقت دوره حکمرانی عرب بر ایران از دویست سال تجاوز نمود. در این مدت سلسله سلاطینی در ایران پیدا شدند که برخی از آنها قدرت و شهرت یافتند مانند سلسله غزنوی که حدود سلطه آنها تا قسمت بزرگی از هندوستان توسعه داشت. برخی از پادشاهانی که در طی این شش قرن در ایران به سلطنت رسیدند از مشوقین و حامیان ادبیات پارسی بودند و توسعه و تجدید حیات زبان و ادب پارسی به تشویق و حمایت آنها صورت پذیر گردید. فردوسی شاعر مشهور ایران از ستارگان درخشان این دوره است.

در قرن یازدهم و دوازدهم میلادی در دوره سلطنت سلسله سلجوقی (که از مردم آسیای مرکزی بودند) بار دیگر ایران به شکل کشور واحد درآمد. سلجوقی‌ها سوریه و مصر را تصرف نمودند و عظمت شاهنشاهی ایران را تقریباً به پایه دوران باستانی رسانیدند. سلاجقه از مشوقین بزرگ هنر و دانش بودند و در دوره آنها علوم و فنون در ایران رواج و رونق یافت. شاعر و ریاضی‌دان و منجم معروف به حکیم عمر خیام از جمله دانشمندان بی‌شمار آن عصر است که از حمایت و تشویق پادشاهان سلجوقی برخوردار بوده است. در اواخر این دوره مغول‌ها به ایران حمله کردند و این حادثه یکی از بزرگترین بلایای تاریخی بود که به کشور من و سایر کشورهای همسایه ما در خاورمیانه روی آورد. گاهی تعجب می‌کنم چرا مردم اصرار دارند که چنگیزخان رئیس مغول را (که در حدود ۱۲۲۰ بعد از میلاد ایران را تسخیر نمود) بصورت شخصیت افسانه‌ای درآورند در صورتی‌که ما هرگز نمی‌توانیم شقاوت‌ها و غارت و قتل‌عام‌های بی‌رحمانه او و سپاهیان وی را فراموش کنیم زیرا آنها تمام شهرهای متمدنی ما را نابود ساخته و بدون احساس هیچگونه پشیمانی صدها هزار نفر از مردان و زنان و کودکان بیگناه ما را قتل عام کردند.

مغول‌ها مدت یک قرن در ایران حکمفرمایی کردند. پس از آنها هجوم تیمور لنگ پیش آمد که از ترکان آسیای مرکزی و اصلاً از نژاد مغول بود و با اینکه از اشخاص افسانه‌ای تاریخ به حساب آمده در جنایت از چنگیز پای کم نداشت. مدت حکومت تیمور و جانشینان او در ایران تا تاریخ کشف آمریکا بوسیله کریستف کلمب ادامه داشت. در اثر کشتار بی‌رحمانه این قبایل غارتگر جمعیت کشور ما میلیون‌ها نفر تقلیل یافت. ولی تمدن ما بطور معجزه آسانی دوام پیدا کرد و علم و هنر پیشرفت نمود. چنان‌که رصدخانه‌هایی در ایران بناشد، علوم ریاضی توسعه یافته شعرای بزرگی

مانند سعدی و حافظ آثار ادبی جاویدان خود را به وجود آوردند و یکبار دیگر تمدن ما بر نیروی مهاجم فائق آمد و آنها را متمدن ساخت تا آنجا که از پشیمانی کردار قبلی خود حامی دانشمندان شدند و ساختمان‌های مجلی بنا نمودند که آثار آنها هنوز باقی است. زبان و ادبیات ما در هندوستان نیز نفوذ کرد و مدت پانصد سال زبان فارسی زبان ادبی آن دیار بشمار آمد و مردم به خواندن شاهکارهای ادبی ما رغبت فراوان پیدا کردند. پادشاهان مغول هندوستان زبان فارسی را زبان رسمی درباری و اداری نمودند و تا زمان تسلط انگلیس‌ها این وضع برقرار بود. زبان اردو نیز که امروز میلیون‌ها مردم در شبه قاره هندوستان به آن تکلم می‌کنند با زبان فارسی ارتباط نزدیک دارد و از آن مایه و توشه فراوان برگرفته است.

در سال ۸۷۷ هجری (۲۰۳۷ = ۱۴۹۹ میلادی) قهرمانان ایرانی مهاجمین بیگانه را منقرض ساختند و دوره سلسله مهم دیگری از سلاطین ایرانی یعنی دوره صفویه آغاز گردید. بعضی از دانشمندان معتقدند که صفویه از اعقاب پیغمبر اکرم می‌باشند ولی مسلم آن است که این دودمان از آغاز سلطنت خود، مذهب تشیع را مذهب رسمی ایران قرارداد و از تقویت و رواج آن فروگذار نکرده‌اند.

شاه عباس کبیر که از سال ۹۶۵ تا ۱۰۰۷ هجری (۲۱۲۵ - ۲۱۶۷) سلطنت نمود معروفترین سلاطین خاندان صفویه است. در دوره سلطنت این پادشاه، ایران به رفاه و آسایشی رسید که نظیر آن را در طول چند قرن به خود ندیده بود. پایتخت مجلل او اصفهان در تمام دنیای متمدن شهرت یافت و امروز می‌توان آثار همان عظمت را در آن شهر مشاهده نمود. وی صنعتگران ماهر را از داخل و خارج کشور گرد آورد و صنعت قالبیابی ایران را توسعه داد. قالبی‌های ابریشمی و مخمل زربفت و فلزکاری و سفال‌سازی و کاشی و مخصوصاً سبک معماری دوره صفویه هنوز نظیر پیدا نکرده است. شاه عباس راه‌های متعدد ساخت و مانند کوروش بزرگ پیش از وی، و پدرم پس از وی، راهزنی و هرج و مرج را در سراسر کشور ریشه‌کن کرد. وی با مساعدت برادران شرلی انگلیسی اولین ارتش نوین را در ایران تأسیس نمود و در نتیجه بنیاد ملوک‌الطوایفی را بر انداخت.

شاه عباس پادشاه مقتدری بود ولی متأسفانه به خانواده خود حسادت میورزید و نسبت به آنها بی‌رحمی و قساوت خاصی داشت. نتیجه این حسادت آن بود که فرزندان و اعقاب وی برای زمامداری کشور و نگاهبانی تاج و تخت ایران رشد و تربیت نیافتند چنان‌که در سال ۱۱۱۹ (۲۲۷۹)

مهاجمین افغانی ایران را مسخر کردند و هر چند دیری نگذشت که از کشور ما رانده شدند ولی تا مدتی ایران را به یک انحطاط موقت دچار ساختند.



در سال ۱۱۱۳ (۲۲۷۳) یک سردار ایرانی که از خانواده‌های معمولی بود بنیاد متزلزل سلسله صفوی را برانداخت و بنام نادرشاه سلسله افشار را تأسیس نمود.

نادر شاه که به ناپلئون ایران معروف است افغان‌ها و ترک‌ها و روس‌ها را از نقاطی که به حیثه تصرف خود آورده بودند بیرون راند و دولت مرکزی مقتدری ایجاد و بار دیگر وحدت کشور را تثبیت نمود. وی هندوستان را مسخر ساخته و تا دهلی پیش رفت و مظفرانه به ایران بازگشت.

در دوره بعد یعنی دوره زندیه، ایران در آرامش و سکون بود تا آنکه در ۱۱۷۲ (۲۳۳۲) یک نفر ایرانی از خانواده ترک‌های ناحیه مشرق دریای خزر سلسله قاجار را تأسیس نمود.

سلسله قاجار با وجود اینکه تا سال ۱۳۰۴ هجری (۲۴۶۴) که به دست پدرم منقرض گشت متوالیاً بر کشور فرمانروایی داشت یکی از ضعیف‌ترین سلسله‌های ایران به شمار می‌رود. پادشاهان قاجار در مقابل نفوذ خارجی‌ها در ایران مقاومت بسیار ضعیفی داشتند، و ضعف سیاست آنان موجب شد که خارجی‌ها را به مداخله در امور داخلی ما تشویق می‌کرد. این سلاطین به روحانیون اجازه دخالت و نفوذ بی‌اندازه در امور کشوری دادند ولی در مقابل راهزنان و عشایر اظهار ضعف می‌کردند. و چند تن از آخرین پادشاهان این سلسله در اثر نداشتن نقشه و هدف سیاسی و اسراف و تبذیر و مخصوصاً علاقه به سفرهای خارج از ایران که هزینه گزاف داشت کشور را به افلاس کشانیدند و برای تأمین هزینه‌های مسرفانه خود ناچار به استقراض از اجانب گشته و خود را جیره خوار و مدیون آنها ساخته بودند.

من میل ندارم که نسبت به قاجاریه بیش از حد با تندی و حدت اظهار نظر کنم تا وانمود شود که از رفتاری که پدرم نسبت به آنها کرد طرفداری کرده‌ام. به اعتقاد من بعضی از سلاطین قاجار اشخاص برجسته‌ای بوده‌اند. مثلاً آغامحمد خان مؤسس و سرسلسله قاجار سربازی لایق و دلیر بود که

هر چند به سفاکی و خون‌آشامی معروف است بار دیگر وحدت کشور ایران را تثبیت کرد.

ناصرالدین شاه اولین پادشاه کشور ایران بود که به اروپا مسافرت کرده و سفرنامه‌ای نگاشته است که حاوی مطالب جالبی است. مثلاً هنگامی که اولین بار چشمش به لوکوموتیو راه‌آهن افتاد پیش خود تصور کرد اسبی را در جوف آن پنهان داشته‌اند که آن را به حرکت می‌اندازد اما همین‌که از رموز فنی آن آگاه گردید بدان اشتیاق فراوانی پیدا کرد و بلژیکی‌ها را به کشیدن راه‌آهنی بطول نه کیلومتر میان تهران و شهر ری دعوت نمود و دستور داد زنان دربار با دامن‌هایی که بازیگران باله می‌پوشند ملبس شوند ولی این سلیقه، پسند واقع نشد.

چنان‌که دیده‌ام مورخان شرقی و غرب اتفاق عقیده دارند که سلسله قاجاریه از سلسله‌های برجسته ایران نبوده است. اما نباید از نظر دور داشت که قاجاریه اولین سلسله‌ای بود که با رقابت سیاست‌های استعماری روسی و انگلیسی مواجه گردید، با آنکه انکار نمی‌توان کرد که رضاشاه در مقابل تهدیدات امپریالیستی هوش و مهارت بیشتری نشان داد.

همین‌طور باید اذعان کرد که در دوره طولانی سلطنت قاجاریه که کشورهای اروپا و آمریکا بسرعت مراحل ترقی را می‌پیمودند، ایران آنقدر متوقف مانده بود که پنداشته می‌شد در سیر قهقرائی است. روزی که ایران نیازمند هم‌آهنگی با جهان متمدن و ترقیات علمی و صنعتی آن بود سلاطین قاجار در وظیفه خویش بسیار قصور کردند.

پدرم که مؤسس سلسله کنونی پهلوی است (و این نام سلسله پارت‌ها و اسم قدیم زبان فارسی است) بخوبی متوجه این ضرورت گردید و در حیات اقتصادی و اجتماعی ایران تحول اساسی بوجود آورد. پس از آنکه در ۱۳۲۰ هجری (۲۴۸۰) جانشین پدرم شدم من نیز همان رویه را با تغییرات مهمی که بعداً بدان اشاره خواهم کرد پیروی نمودم.

امروز وطن من مظهر اختلاط تمدن شرق و غرب است. روزی که در ۳۳۰ قبل از میلاد اسکندر تخت جمشید پایتخت مجلل ما را آتش زد و سپاهیانش ایران را تسخیر می‌کردند از زمان تاسیس اولین سلسله شاهنشاهی قرن‌ها می‌گذشت. اشخاصی که خرابه‌های روم و تخت جمشید را مشاهده نموده‌اند به عظمت و شکوه تخت جمشید که از روم قدیمی‌تر است اشاره کرده‌اند

ولی امروز در کنار همین خرابه ها نشانه‌های زنده‌ای از پیشرفت‌های ایران کنونی بچشم می‌خورد.

در شیراز شهر زیبای جنوب مرکزی ایران که درحوالی تخت جمشید واقع شده می‌توان در کنار گلزارهائی پر از سوری و بهارنارنج نشست و از اشعار جاویدان حافظ که ششصد سال پیش می‌زیسته و هنوز شادابی و طراوت خود را از دست نداده مشام جان را معطر ساخت و در زیر آسمان نیلگون آن از آواز دلنشین بلبل که همیشه مورد علاقه و اشاره شعرای ما بوده است طربناکی یافت. اما بموازات این مظاهر طبیعت که غذای روح محسوب می‌شود در شیراز یکی از بهترین بیمارستان‌های خاورمیانه را بنا نموده و تشکیلات آب تصفیه شده در آنجا تاسیس کرده‌ایم (باید بگویم که در انجام این اقدامات مدیون یک نفر خیرخواه ایرانی هستیم که ثروت خویش را در نیویورک به دست آورده و در کشور خویش صرف این خدمات اجتماعی کرده است) همچنین برای شیراز در نظر است دانشگاهی جدید بنا کنیم که معماری آن مطابق ذوق معماری باستانی ما باشد و روش تعلیمی آن از دانشگاه‌های آمریکا اقتباس گردد.

در اصفهان پایتخت باشکوه شاه عباس هنوز غله را بوسیله چهارپایان آر می‌کنند (مطابق رسم قدیم چشم‌های چهارپایان را در موقع کار می‌بندند تا در هنگام چرخاندن آسیا گیج نشوند). در آن شهر می‌توان هنر صنعتگران قدیمی را در نقره کاری مشاهده نمود و به کمال معماری عالی میدان بزرگ اصفهان که به میدان شاه معروف است و شاه عباس کبیر در آن به تماشای بازی چوگان می‌پرداخت نظر اعجاب انداخت. امروز در همین شهر کارخانه‌های متعدد ریسندگی و بافندگی به سبک جدید وجود دارد که بوسیله مهندسین و متخصصین خارجی اداره می‌شود و می‌توان اقداماتی را که برای آبادی و عمران شهر می‌شود مشاهده نمود. در خارج شهر تهران هنوز قافله‌های شتر دیده می‌شود که کالاهای گوناگون را از نقاط دوردست به شهر می‌آورند. در شب‌های مهتاب عبور این قوافل و صدای زنگ شترها عالمی بسیار شاعرانه و فرح بخش دارد. هنوز می‌توان در باغهای خرم و محصور تهران که پر از انواع گل و میوه است نشست و در کنار جوی‌های آب روان به آهنگ دلنشین مرغ‌ها و خروش آبشارها گوش فراداد و به قله پوشیده از برف البرز که از ماورای درخت‌های چنار دیده می‌شوند نظر انداخت. در همین شهر هم می‌توان در دانشگاه تهران که توسط پدرم بنا شده و فعلاً دارای ۱۱,۰۰۰ دانشجو می‌باشد با محصلین پزشکی در برابر پرده تلویزیون قرارگرفت و عملیات جراحی را در بیمارستان دانشگاه از نزدیک مشاهده کرد. در موقعی که به استقبال آشنائی به فرودگاه عظیم و جدید تهران که طبق مقتضیات عصر هواپیمای جت بین‌المللی ساخته شده

می‌روید از خیابان‌های عریضی که در طول آن مغازه‌ها و نمایشگاه‌های زیبا و جدید وجود دارد می‌گذرید و با بانوانی که عده زیادی از آنها به البسه آخرین مدل پاریس و بعضی با چادر ملبس هستند، برخورد خواهید کرد.

در فصول آینده امید و آرزوی خود را در ایجاد کشوری که عظمت و فرهنگ و تمدن کهنسال خود را با ترقیات عصر امروز درآمیخته باشد شرح خواهم داد.

بطوریکه گفتم ما دارای کهنسال‌ترین تمدن مداوم جهان هستیم و ملت ما از لحاظ نژاد و زبان با ملل باختر مرتبط است و حتی می‌توان بدون اغراق گفت پاره‌ای از اصول تمدن جدید غربی از ایران آغاز شده است. امروز از روی کمال هوشیاری نتایج حاصل از تمدن جدید غرب را اختیار کرده و به گنجینه گرانبهای کشور می‌افزائیم و این امید نامعقولی نیست که به ایجاد یک ترکیب و امتزاج جدیدی از تمدن شرق و غرب توفیق یابیم. ایران تنها از لحاظ جغرافیائی در چهار راه شرق و غرب قرار نگرفته بلکه عوامل دیگر نیز این موقعیت را برای کشور ما به وجود آورده است.

فصل دوم

تحولاتی که پدرم در ایران ایجاد کرد

هرگاه به تاریخ باستانی و پرارزش کشور خود می‌نگرم بعضی نکات خاص توجه مرا به خود جلب می‌کند. مثلاً اینکه ایرانی‌ها همیشه به داشتن استقلال فردی معروف بوده‌اند. من با اشخاصی که رفتار بی‌قید و بند رانندگان تاکسی‌های تهران را مظهر این استقلال فردی می‌شناسند مخالفتی ندارم (روزی که رانندگان تاکسی اعتصاب کردند شهر تهران مانند آن بود که در یک سکوت و خاموشی عظیمی فرو رفته است) ولی شک نیست که در طی هزاران سال تاریخ کشور ما این حس استقلال فردی در موارد بسیار بطرق عمیق‌تر تجلی کرده است و تهاجمات تاریخی و استیلائی موقتی اجانب و سایر جریاناتی که بر این کشور وارد شده هرگز نتوانسته است یک فرد معمولی ایرانی را از ابراز نیت خویش مانع آید. از این جهت ما در این سنجیه به فرانسوی‌ها (که رانندگان تاکسی آنها در نمایش استقلال فردی از رانندگان ما پای کم ندارند) شبیه هستیم، و تعجب آور نیست که ایران «فرانسه آسیا» لقب یافته باشد.^۴ همچنین ما در این مورد با ملت آمریکا وجه تشابه داریم، و به همین جهت است که ایرانی‌ها و آمریکایی‌ها با هم سازگار می‌شوند، چنان‌که صدها نفر از دانشجویان ایرانی که هر سال بصوب آمریکا عزیمت می‌کنند بدون استثنا از اقامت و ادامه تحصیل خود در آن دیار بسیار راضی و مسرورند و آمریکایی‌هایی که در کشور من کار می‌کنند نیز بطور آزاد و طبیعی در زندگی اجتماعی مردم وطن ما شرکت می‌جویند.

ایرانیان همیشه در میهمان نوازی شهرت بسزائی داشته‌اند و هرکس طالب تحقیق در روحیه ملت ما باشد می‌تواند با مراجعه به کتابخانه‌های بزرگ دنیا که آکنده از کتب راجع به ایران هستند (مانند کتابخانه موزه بریتانیا و کتابخانه کنگره آمریکا) این خصیصه پرارزش ایرانی را در سفرنامه‌های سیاحان خارجی که در گذشته به ایران سفر کرده‌اند درک نماید. امروز بسیار شادمانیم که این سنجیه باستانی نه تنها با گذشت زمان از میان نرفته بلکه نیرومندتر از پیش حتی در دهات و قصبات وطن ما در جلوه‌گری است.

یکی از وجوه شباهت ایران و آمریکا این است که قرن‌ها است ایران از اختلاف طبقاتی و نژادی چنان‌که در بعضی از کشورها رایج است آزاد بوده

^۴ - آرزویی که اگر شرارت‌های بین‌المللی و درونی گذاشته بود به آن رسیده بودیم.

است. راست است که افرادی در کشور ما از امتیازات زیادی برخوردار و عده دیگری فاقد آن امتیازات بوده‌اند و فاصله بین آنها بسیار زیاد است. ولی همانطوری که در آمریکا دیده می‌شود در ایران نیز همیشه امکان داشته است که افراد شایسته از طبقات پائین اجتماع به مقامات عالی‌ه برسند و پدر من نمونه بارزی از این موارد است. از آن گذشته صفحات تاریخ ایران مشحون از موارد بی‌شمار دیگری است که نشان می‌دهد بسیاری از سلاطین و سرداران و وزیران و علما و شعرا و نویسندگان بزرگ از طبقات پائین اجتماع به مدارج عالی‌ه شهرت رسیده‌اند.

ما هرگز به تبعیضات نژادی و یا مذهبی یا تفاوت بین رنگ پوست افراد اعتقاد نداشته‌ایم و برعکس همواره به مدارا و مماشات نسبت به نژادها و مذاهب مختلف مشهور بوده و کشور خود را ملجاء ستم‌دیدگانی که ملیت دیگر داشته‌اند قرار داده‌ایم، چنان‌که کورش کبیر به پیروی از همین سنت پس از فتح بابل در سال ۵۳۹ قبل از میلاد مسیح یهودیانی را که بخت‌النصر از اورشلیم به اسارت آورده بود آزادی داد که با اشیاء مقدس خود به فلسطین باز گردند و معابد خود را دوباره برپا کنند. این اسیران آزاد شده چنان‌که در کتاب مقدس تورات مسطور است با عطایانی که از خزانه کوروش دریافت داشتند معابد ویران خویش را از نو بنا نهادند.

یزدگرد اول شاهنشاه ایران در سال ۴۰۹ میلادی فرماتی صادر کرد که بموجب آن مسیحیان می‌توانستند در تمام قلمرو کشور شاهنشاهی ایران با آزادی به اجرای مراسم دینی خود بپردازند. همچنین در دوره بعد وقتی رومی‌ها وارد ارمنستان شدند کشور ما پناهگاه مهاجرین ارمنی شد. اخیراً نیز هزاران نفر از روس‌های مسیحی که هنگام انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و پس از آن در اثر حکومت ترور وحشت بلشویک‌ها زاد و بوم خود را ترک گفته با ایران آمدند مورد استقبال هموطنان ما قرار گرفتند.

هرچند در گذشته گاهی در اثر تعصب بعضی افراد غیر مسئول نسبت به پاره‌ای از اقلیت‌های مذهبی تعدیاتی شده است، ولی بطور کلی خیال می‌کنم مورخان مغرب زمین بامن هم عقیده باشند که، از نظر حسن رفتار و مدارا با اقلیت‌های مذهبی و نژادی از بسیاری از کشورهای باختری سابقه درخشان‌تری داریم و بنظر من این رویه مسالمت و مدارا نسبت به مذاهب و ملیت‌های مختلف مایه تقویت فرهنگ و تمدن ما بوده است.

چنان‌که قبلاً اشاره کردیم، هرچند ایران در تمامی قرون به سلحشوری معروف بوده است ولی امتیازات ما در بسط و نفوذ تمدن و فرهنگ از

شهرت ما در سلحشوری بیشتر است و از لحاظ فرهنگی و تمدن ملل غالب را همواره مغلوب ساخته‌ایم، یعنی یا آنها را متمدن کرده و یا تحت تأثیر تمدن خویش قرار داده‌ایم. بعبارت دیگر اگر گاهی، از لحاظ نظامی شکست خورده‌ایم از لحاظ تمدن و فرهنگ همواره غلبه و پیروزی باما بوده است.

از آن گذشته همان‌طور که قبلاً گفتم طی قرون متمادی در شنون مختلف زندگی مانند اداره عمومی مملکت و تشکیلات نظامی و تجارت و اقتصاد و علوم و ادبیات و صنایع ظریفه و معماری مقام رهبری دیگران را داشته‌ایم و بعضی از پادشاهان بزرگ ما از طرفی بر یک امپراطوری پهناوری حکومت می‌کردند و از طرف دیگر بهترین مشوق و پشتیبان توسعه علم و صنعت بودند.

البته نباید از نظر دور داشت که اساس این رهبری مبتنی بر روحیه مذهبی و نیروی اخلاقی و معنوی ما بوده است. زرتشت پیغمبر بزرگ ایران قبل از اسلام چنان‌که در فصل اول اشاره کردم هنگامی که از جاودانی بودن روح و کشمکش دائم بین نیکی و بدی سخن رانده است بعضی از اصول مسیحیت را تعلیم داده و به پیروان خود پیروی رعایت سه اصل مقدس پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک را دستور داده است. داریوش کبیر اهمیت راستگویی و مذمت دروغ را پیوسته تاکید کرده و در سال ۵۲۱ قبل از میلاد این سخنان جاودان را بر زبان رانده است «من عدالت را دوست می‌دارم و از گناه متنفرم و از ظلم طبقات بالا به طبقات پائین اجتماع خشنود نیستم».

اردشیر اول سر سلسله ساسانیان که قبلاً از او یاد کرده‌ام میگوید «بدون ارتش قدرت به وجود نمی‌آید، بدون پول ارتش نمی‌توان داشت و بدون کشاورزی پول فراهم نمی‌شود و بدون عدالت کشاورزی رواج نخواهد یافت».

خسرو انوشیروان پادشاه بزرگ ساسانی هرچند گاهی بیش از حد سختگیری داشت، در دادگستری آنچنان بود که در تاریخ لقب «دادگر» یافته است. داستان نصب زنگ عدالت در خارج کاخ برای توسل و استمداد مظلومان و جریان دادخواهی چهارپائی را که از تعدی صاحب خود به زنگ عدالت توسل جسته بود همه شنیده‌اند. این شاهنشاه نسبت به مسیحیان مدارای فراوان داشت و مدت چندین سال نیز عده‌ای از فیلسوفان «اشراقی» بزرگ یونان را که مورد تعدی امپراتوران روم قرار گرفته بودند در دربار خود پذیرفته و از مهمان نوازی خویش برخوردار ساخت و از آن پس از

امپراتور روم قول گرفت که به آنها آزاری نرساند تا سلامت به کشور خویش بازگردند. انوشیروان نسبت به مسیحیان نیز بامسالمت و مدارا رفتار می نمود.

از آنچه گذشت بنظر من این حقیقت معلوم می شود که ما ایرانیان در طول قرون خصال و سجایایی که جهان نیازمند آن است به معرض بروز و ظهور رسانیده ایم.

با وصف این حقیقت باید گفته شود که در دوران قبل از سلطنت پدرم وطن ما روزهای بسیار سخت و پریشانی را می گذرانید، و دیگر از آن مقام رهبری که در جهان در طرز کشورداری و تشکیلات مملکتی و علم و ادب و هنر داشتیم اثری برجای نمانده بود. ما دیگر از تعدی طبقات ممتازه اجتماع به طبقات زیردست متأثر نمی شدیم، و از وطن پرستی و شجاعت و تقوی از ما اثری ظاهر نبود، و دیگر به راستگویی نگرانیده و از دروغ پرهیز نداشتیم. از این جهت برای درک اوضاعی که پدرم با آن مواجه بود و با موفقیت بسیار آن را دیگرگون ساخت باید نظری اجمالی، به دوره قبل از زمامداری وی انداخت. در آن دوره وطن ما پیوسته دچار دخالت های روزافزون بیگانگان بود و رهبران ما با اتخاذ سیاست تزلزل آمیز و سوء اداره امور مملکت امرار حیات می کردند.

در سال ۱۱۸۵ (۲۳۴۵) فتحعلی شاه قاجار با دولت فرانسه قراردادی منعقد کرد. ناپلئون که در آن زمان امپراتور فرانسه بود، امید داشت که با عقد قرارداد می تواند از طریق ایران به هندوستان دست یابد. در این قرارداد مقرر بود که دولت فرانسه به ما اسلحه و مهمات بدهد و سربازان ما را به تعلیمات نظامی آشنا سازد تا بتوانیم در برابر روسیه تزاری که شش سال پیش از آن ایالت گرجستان را از ایران منتزع ساخته بود مقاومت کنیم. از زمان پتر کبیر که بین سال های ۱۰۶۰ (۲۲۲۰) و ۱۱۰۳ هجری (۲۲۶۳) بر روسیه فرمانروائی داشت دولت روسیه همواره سعی داشته است، متصرفات خویش را بطرف جنوب بسط داده به آبهای گرم خلیج فارس و بنادر آن دست یابد. اما ناپلئون با روسیه از در صلح و صفا درآمد و از نقشه تسخیر هندوستان دست کشید. در خلال این احوال برای پس گرفتن گرجستان از چنگ روسیه به یک اردوکشی که نتایج وخیمی به بار آورد مبادرت نمودیم، ولی بموجب عهدنامه گلستان که در سال ۱۱۹۱ (۲۳۵۱) به امضاء رسید ناگزیر شدیم نه تنها گرجستان را از دست بدهیم بلکه هشت ایالت دیگر نیز از کف ما رفت و حق داشتن کشتی جنگی در آب های ساحلی خودمان در بحر خزر نیز از ما سلب گردید.

روس‌ها نیز به کشور هندوستان چشم طمع داشتند و این مسئله توجه انگلیس‌ها را به ایران که راه طبیعی سوق‌الجیشی روسیه بود جلب نمود. بنابراین در سال ۱۸۹۲ انگلیس‌ها با ما معاهده بمبئی را منعقد نمودند به این منظور که یک اتحاد دفاعی که عملاً و اصلاً برای جلوگیری از روسیه بود به وجود آورند. بموجب این عهدنامه دولت بریتانیا متعهد شد که در صورتی که روسیه بدون جهت به ایران تجاوز کند به ما کمک نظامی یا مالی بنماید.

در سال ۱۲۰۴ (۲۳۶۴) بار دیگر بین ایران و روسیه جنگ در گرفت. دولت بریتانیا در رسانیدن کمک لازم خودداری نمود ولی میان ایران و روس‌ها به میانجی‌گری اقدام کرد. در این نوبت نیز ایران برای جنگ وسایل کافی نداشت و حاضر نبود و ناگزیر این جنگ نیز با انعقاد معاهده شوم ترکمانچای خاتمه پذیرفت. بموجب آن معاهده که در سال ۱۲۰۶ (۲۳۶۶) به امضاء رسید نواحی دیگری از خاک ایران به روسیه واگذار گردید و مقرر شد که مبلغ هنگفتی بعنوان غرامت به روسیه پرداخت گردد و امتیازات تجارتي و غیر آن به روسیه داده شد.

چندی بعد در قرن نوزدهم روسیه ظاهراً نسبت بما رویه مسالمت‌آمیزی پیش گرفت و ظاهراً برای مساعدت بما در اعاده سلطه ایران بر ولایات شرقی که در مجاورت افغانستان قرار داشت ابراز تمایل نمود و ما را به اعلان جنگ به افغانستان تشویق کرد. در نتیجه بین ما و انگلستان که افغانستان را سپر دفاع هندوستان می‌دانست مخاصمه‌ای که مدت آن کوتاه بود در سال ۱۲۳۵ (۲۳۹۵) درگرفت. ضمناً روس‌ها در اثر معاهده ترکمانچای نه تنها بر نواحی شمال کشور تسلط داشتند بلکه در نواحی شرقی ایران سلطه و نفوذ روزافزون پیدا کردند.

ما بیش از پیش فدای رقابت بازرگانی و سیاسی روس و انگلیس شدیم و باید گفت که در این مورد تقصیر از خود ما بود. پادشاهان قاجار برای تأمین هزینه‌های مسرفانه دربار امتیازات متعدد بازرگانی به خارجیان دادند. یکی از عجیب‌ترین امتیازاتی که داده شد امتیازی بود که سلطان وقت در سال ۱۲۵۰ (۲۴۱۰ = ۱۸۷۱) به بارون ژولیوس دو رویتر که به تبعیت دولت انگلیس در آمده بود داد. بموجب این امتیاز بارون دو رویتر حق انحصاری کشیدن راه آهن و تراموای را در ایران به مدت هفتاد سال تحصیل نمود و ضمناً در مورد راه و امور مربوط به آبیاری و معادن و کارخانه‌ها و خطوط تلگراف و جمع آوری حقوق گمرکی نیز اختیارات مخصوص به دست آورد. اما طغیان افکار عمومی از یک طرف و فشار روس‌ها از طرف دیگر شاه را به لغو آن مجبور ساخت. شاه برای اینکه از رویتر دلجوئی

کرده باشد، بوی اجازه داد با سرمایه انگلیس‌ها بانکی تاسیس کند و این بانک مدت‌ها حق انحصاری نشر اسکناس ایران را داشت. باضافه حق اکتشاف بسیاری از معادن و از جمله نفت برای وی داده شد اگر چه این حق اخیر برای وی سود مادی پیدا نکرد.

انگلیس‌ها خطوط تلگراف ایران را کشیده و آن را اداره کردند. حق انحصار کشتیرانی رود کارون که تنها رودخانه قابل کشتیرانی ایران است نیز به آنها داده شد. حق انحصار تنباکو و توتون نیز به یکی از اتباع انگلیس داده شد ولی نظر به مخالفت شدیدی که مردم و مخصوصاً طبقه منورالفکر و روحانیون نسبت به آن کردند لغو گردید.

در خلال این احوال روس‌ها در کشور به بسط نفوذ خود ادامه می‌دادند. ناصرالدین شاه به آنها اجازه داد که یک بریگاد قزاق ایرانی تحت فرماندهی افسران روس تشکیل دهند. این بریگاد که تحت اداره و اختیار دولت بیگانه بود چندی نگذشت که موثرترین نیروی جنگی ایران گردید. در سال ۱۲۶۶ (۲۴۲۶) یکنفر از اتباع روس امتیازی برای ماهیگیری در طول سواحل بحر خزر که تعلق به ایران داشت به دست آورد. در سال ۱۲۶۹ (۲۴۲۹) بانک روس در تهران افتتاح یافت و مانند بانک انگلیس سابق الذکر حق انتشار اسکناس را نیز تحصیل نمود. بعلاوه روس‌ها به این حدود اکتفا نکردند و با پرداختن یک سلسله وام به شاه به تحکیم این نفوذ پرداختند به این معنی که دادن قرضه را مستمسک قرار داده به گرفتن امتیازات تجارتهی دیگر توفیق یافتند. در همین هنگام روس‌ها و پس از آن سایر دول اصل کاپیتولاسیون را به ایران تحمیل کردند و دولت ایران از محاکمه بیگانگان در مورد جرم‌هایی که در ایران مرتکب می‌شدند ممنوع گردید.^۵

خودسری و لاقیدی پادشاهان قاجار بالاخره مردم را به عمل و اقدام وادار ساخت و جمعیت مشروطه‌طلبان تشکیل یافت. در تیرماه ۱۲۸۴ (۲۴۴۴) قریب ده هزار نفر از بازرگانان و مشروطه‌طلبان در باغ سفارت انگلیس در تهران تحصن اختیار کردند و در حقیقت بشکل اعتصاب در مقابل سلطنت قاجاریه و فساد دستگاه سلطنتی قد برافراشتند. مقارن همین ایام عده‌ای از روحانیون منورالفکر تهران از پایتخت خارج و در شهر قم متحصن گردیدند. شاه بناچار وعده اصلاحات داد و دو ماه بعد فرمان مشروطیت را صادر نمود.

^۵ - این اشاره نشان می‌دهد شاهنشاه با مسئله کاپیتولاسیون موافق نبوده اند

مشروطه‌طلبان گذشته از اصلاحات داخلی قطع نفوذ و تحریکات روس‌ها را از دربار خواستار شدند. بعضی‌ها استدلال می‌کنند که انگلیس‌ها فقط از این نظر که مشروطه‌طلبان بر ضد روس‌ها بودند از آنها تقویت می‌کردند ولی به اعتقاد من انگلیس‌ها علاقه صمیمانه‌ای هم با ایجاد حکومت مشروطه در ایران داشتند. با وصف آن دیری نگذشت که در سال ۱۲۸۵ (۲۴۴۵) بین روس و انگلیس معاهده‌ای راجع به حدود عملیات هر یک در ایران و افغانستان و تبت منعقد گردید و این معاهده مشروطه‌طلبان را بسیار دل‌سرد ساخت.

با اینکه در قرارداد مزبور وعده داده شده بود که تمامیت ارضی و استقلال ایران محترم شناخته شود آن قرارداد ایران را به مناطق نفوذ خارجی تقسیم می‌کرد. انگلیس‌ها متعهد شدند که در نواحی شمالی کشور که کلاً منطقه نفوذ روس‌ها معین شده بود امتیازات تجارتي نخواهند و دول دیگر را نیز از گرفتن امتیاز در آن ناحیه مانع آیند. روسیه نیز متقابلاً همین تعهد را نسبت به ناحیه کوچکتری در جنوب شرقی ایران که معناً باید منطقه نفوذ انگلیس‌ها بشود، به عمل آورد.

نسبت به ناحیه بین این دو منطقه نفوذ، این قرارداد حدودی برای هر یک از دو دولت معین نکرده بود و امتیازاتی که هر یک در این ناحیه داشتند (از جمله امتیاز مهم نفت که به یک‌نفر انگلیسی تبعه استرالیا موسوم به دارسی در سال ۱۲۷۹ (۲۴۳۹) داده شده بود) به قوت خود باقی ماند. اما در عمل انگلیس‌ها بیش از روس‌ها در این ناحیه‌ای که اسم آن را ناحیه بی‌طرف گذاشتند فعالیت داشتند.

روس و انگلیس که بعداً در جنگ جهانی اول با یکدیگر اتحاد کردند در آن موقع متوجه تهدید دولت آلمان که تازه نیرومندی یافته بود شده و امیدوار بودند که قرارداد ۱۲۸۵ (۲۴۴۵) از شدت رقابت بین آنها کاسته و آنها را در مقابله با دشمن مشترک خود کمک می‌نماید. اما در نظر ایرانیان قرارداد مزبور نقشه‌ای برای بلعیدن کشور ایران به شمار می‌رفت. بهرحال قرارداد مزبور نظر روس و انگلیس را عملی نکرد و رقابت بین این دو دولت در کشور ما ادامه یافت. در خلال این احوال ملیون ایران با یکدیگر از در مخالفت برآمدند و نتوانستند از مجلسی که در سال ۱۲۸۴ (۲۴۴۴) تشکیل یافته بود پشتیبانی کنند. مظفرالدین شاه نسبت به مشروطیت ایران تمایل ضعیفی داشت ولی فرزند وی دشمن سرسخت آن بود و مصمم شد که با کمک روس‌ها حکومت مطلقه و استبدادی را مجدداً برقرار سازد و سه نوبت برای انجام این منظور دست به اقدام زد. در نوبت اول نقشه وی بر اثر مقاومت مسلحانه مشروطه‌طلبان منجر به شکست گردید. در نوبت

دوم در ماه خرداد سال ۱۲۸۶ (۲۴۸۶) فرمانده روسی بریگاد قزاق ایران عمارت مجلس را به توپ بست و شاه مجلس را منحل نمود. اما شاه قاجار و عمال روسی او نیروی ملت ایران را سرسری و بی‌اهمیت گرفته بودند و مشروطه‌طلبان در سال بعد قوای بریگاد قزاق را شکست دادند. محمدعلی میرزا به روسیه فرار کرد و فرزند یازده ساله او احمدشاه به جانشینی وی تعیین گردید. در سنه ۱۲۸۹ (۲۴۴۹) که آخرین تلاش محمدعلی میرزا بود طرفداران وی از راه روسیه و سواحل بحر خزر به عزم تسخیر ایران حرکت کردند ولی این سومین و آخرین کوشش نیز به شکست و عدم موفقیت منجر گشت.

مشروطه‌طلبان موقتاً پیروز گشتند ولی روس‌ها همان کاری را که پس از جنگ دوم جهانی کردند در آن هنگام نیز به عمل آوردند بدین معنی که قوای خود را در قسمت شمالی کشور ما نگاه داشتند.

در سال ۱۲۸۹ (۲۴۴۹) برای اینکه به اوضاع آشفته مالیه ایران سر و صورتی داده شود دولت ایران یک نفر آمریکائی را بنام مورگان شوستر بعنوان خزانه‌دار کل ایران استخدام نمود. شوستر اعتماد مردم را نسبت به خود جلب کرد و نزدیک بود که در اصلاحاتی که در نظر داشت توفیق حاصل کند ولی در آخر همان سال روس‌ها به ایران اولتیماتومی دادند و ضمن سایر چیزهایی که خواستند اخراج شوستر از کار بود.

واضح بود که روس‌ها میل نداشتند امور مملکت طوری منظم گردد که ایران دیگر به آنها محتاج نباشد. قوای روسی به چندین شهر در شمال ایران حمله بردند و عده‌ای مردم در این حملات تلف شدند و هرچند مجلس شورای ملی اولتیماتوم روس‌ها را رد کرد ولی هیئت وزیران آن را پذیرفت. این وقایع را بتفصیل در کتاب معروف شوستر موسوم به اختناق ایران مطالعه می‌توان نمود.

در جنگ اول جهانی با وصف آنکه ایران بی‌طرفی خود را اعلان کرده بود ولی آلمان‌ها و ترک‌ها و روس‌ها و انگلیس‌ها در کشور شروع به فعالیت کردند. ترک‌ها برای کمک به آلمان‌ها به طرف تهران پیش آمدند و بالاخره از روس‌ها شکست خوردند. عمال آلمانی در کشور ما به جنب و جوش افتاده در بین عشایر ایران اقدام به تحریکات نموده و حتی سعی کردند که در افغانستان کشور همسایه ما قوای تجهیز نمایند ولی موفق نشدند. در جنوب ایران یاور پرسی سایکس که بعداً سر پرسی سایکس لقب یافت و

کتابی در دو جلد راجع به ایران نگاشت نیروئی بنام پلیس جنوب ایران تشکیل داد که ناحیه جنوب کشور را تحت اختیار خود گرفت.

بعد از جنگ اول اوضاع داخلی کشور بیش از پیش آشفته و درهم ریخته بود. ضمناً انقلاب روسیه در سال ۱۲۹۵ (۱۹۱۶) پیش آمده بود و عده کثیری از قوای روس در استان‌های شمالی ایران متوقف بودند و عده‌ای از قوای اعزامی انگلیس به آنها حمله کردند ولی توفیقی نیافتند. در سال ۱۲۹۷ (۱۹۱۸) انگلیس‌ها پیشنهاد عقد قراردادی با ما کردند که از نکات مهمه آن دادن قرضه‌ای به ایران و آوردن مستشاران اداری و مالی و رساندن مهمات و ساختن راه‌ها و راه آهن بود. اما از آنجا که نتیجه چنین قراردادی از دیداد تسلط بیگانگان بر ایران بود افکار و احساسات عمومی شدیداً با آن مخالفت کرد و هرچند دولت وقت قرارداد مزبور را پذیرفت ولی مجلس شورای ملی ایران ابد آن را تصویب ننمود.

ضعف و ناتوانی کشور دیگر به شدیدترین مراحل رسیده بود و پدرم و عده کثیری از میهن‌پرستان دیگر از سرنوشت شومی که تمدن باستانی ما دچار آن شده بود افسرده و خشمناک بودند.

پدرم در سال ۱۲۵۶ (۱۸۷۷) در استان مازندران که نزدیک بحر خزر است پا به عرصه وجود گذاشت. او برخلاف پادشاهان قاجار که چنان‌که گفتیم از نژاد ترک بودند، از خانواده اصیل ایرانی بود و پدر و جدش در ارتش ایران با سمت افسری خدمت کرده بودند. جد او در یکی از جنگ‌های ایران و افغانستان از خود، شجاعت و رشادت مخصوصی نشان داده و پدرش فرماندهای هنگی را که در استان مازندران ساخلو داشت عهده‌دار بود. در ایامی که پدرم که در آن اوان رضا خان نام داشت چهل روز پیش از عمرش نگذشته بود پدرش جهان را بدرود گفته و مادرش مصمم شد فرزند کوچک خویش را به تهران بیاورد. در این مسافرت در عرض راه از شدت سرمای زمستان نزدیک بود فرزند خردسال وی تلف گردد.

وقتی پدرم چهارده سال بیش نداشت در بریگاد قزاق که در سال اول ولادت وی تشکیل یافته بود وارد خدمت شد و در آن هنگام اصلاً سواد نداشت زیرا در آن زمان تعلیم و تربیت منحصر به فرزندان مردم متمول و مقتدر و روحانیون بود که علم و معرفت را مخصوص خویش دانسته از اشاعه و نشر آن در میان مردم جلوگیری می‌کردند به این منظور که در اثر نادانی و جهل عمومی خود در مملکت مطلق‌العنان باشند و هرچه می‌خواهند بکنند.

روزی که پدر من تاجگذاری کرد طبق رسوم کهن و باستانی ایران عناوین شاهنشاه و ظل‌الله «مؤید به تائیدات الهی» و «قبله عالم» ویژه وی گشت ولی در همان هنگام سلطنت چه آنگاه که شخصیت‌های خارجی را بار می‌داد و یا آنگاه که با من صحبت می‌کرد خوش داشت که خویشتن را سربازی ساده بشمارد.

ترقی و پیشرفت پدرم در اثر سجایای ذاتی و شخصیت بارزی که داشت سریع بود. در آن زمان ارتش ایران افسران جزء نداشت یعنی افسرانی که از مرحله سربازی صاحب درجه شوند در ارتش نبود و در نتیجه در دوره خدمت باید از مقام سربازی دفعاً به مقام افسری جستن کند. معمولاً این طرز ترقی در ارتش ایران سابقه نداشت ولی در مورد پدرم شخصیت برجسته وی را نمی‌شد نادیده گرفته او شانیهانی پهن و قدی کشیده و بلند و قیافه‌ای مردانه و باصلابت داشت و از تمام وجنات وی آنچه بیش از همه جلب توجه می‌کرد چشمان با نفوذ وی بود که تا باطن کسانی که با وی روبرو می‌شدند تأثیر می‌کرد و مردان نیرومند را می‌توانست به لرزه اندازد. شنیده‌ام که افسران روسی که فرماندهی بریگاد قزاق ایران را داشتند از او حذر داشتند و عملاً از وی می‌ترسیدند.

مسئله ای که پدرم را به ترقی و پیشرفت بیش از همه چیز موفق ساخت عادت وی به مطالعه بود. با آنکه از حیث سن و سال جوان نبود از شروع به تحصیل و فراگرفتن خواندن و نوشتن احساس شرمساری نمی‌کرد و هر روز پس از فراغ از خدمت نظامی با نهایت بردباری در سربازخانه وقت خود را به کمک یکی از دوستان خود به خواندن و نوشتن می‌گذرانید. برای مطالعه از چراغ کم نور و ضعیف سربازخانه استفاده می‌کرد و وقتی خسته می‌شد از اطاق کوچکی که داشت بیرون آمده به چراغ‌های شهر تهران که از دور تالو داشتند نظاره می‌نمود.

در آن زمان کسی به زندگانی سربازی رغبتی نداشت و چون دولت در کشور دارای قدرت نبود و نمی‌توانست مالیات معمولی را وصول کند و از عهده پرداخت حقوق عمال دولت برآید، سربازها گاهی به تخم مرغ فروشی و زمانی به هیزم شکنی و نظائر آن معاش خود و خانواده خود را تأمین می‌کردند و هرگاه برحسب تصادف دولت می‌توانست چیزی بعنوان حقوق به آنها بدهد غالباً مقداری آجر یا سایر وسایل ساختمانی بود زیرا معمولاً پول نقد در خزانه دولت وجود نداشت. پدرم حکایت می‌کرد که روزی قرار بود وزارت امور خارجه یک نفر از شخصیت‌های مهم را به شام بپذیرد و چون وزارتخانه پول نداشت ناگزیر از چند نفر از کسبه بازار وجه لازم را وام گرفتند و وسائل پذیرائی را راه انداختند.

تشکیلات ارتش فرسوده و از هم پاشیده و اسلحه و تجهیزات آن کهنه و مندرس (در تمام ارتش بیش از چند توپ کهنه وجود نداشت) و روحیه افراد بسیار ضعیف بود. اما چیزی که در نظر پدر من از همه اسفناکتر بود این بود که می‌دید افسران بیگانه به ارتشی که او جزو آن بود فرماندهی داشتند و خوب می‌توان حدس زد که وقتی پدرم می‌دید که فرمان‌هایی که به او می‌دهند غالباً بجای اینکه از پایتخت ایران صادر شود از پایتخت روسیه صدور پیدا می‌کند چه حالی داشته و بروی چه می‌گذشته است. بعقیده من حس وطن‌پرستی و ناسیونالیزم شدیدی که در پدر من وجود یافته بود در اثر این بود که معنی تسلط بیگانگان را بواقع دریافته بود.

پدرم در دوران سربازی و افسری خود در جنگ‌های متعدد مخصوصاً در مبارزه با عشایر خودش و متجاسری که در بسیاری از نقاط ایران شهرها و قصبات را معرض تعدی و تاراج قرار داده بودند شرکت کرده بود. تاریخ ایران نشان می‌دهد که هروقت دولت مرکزی ضعیف و ناتوان بوده است ایلات و عشایر به قتل و غارت پرداخته و بالعکس هر وقت دولت قوی بوده است و آنها را تحت فرمان خود آورده در تجدید بنای کشور سهمی مهم داشته‌اند. پدرم گذشته از مأموریت‌هایی که برای سرکوبی عشایر متعدی ایران پیدا می‌کرد با راهزنانی که غالباً دسته‌هایی بصورت قشون تشکیل داده و در نواحی مختلف ایجاد ناامنی می‌کردند و پس از انقلاب روسیه با بلشویک‌هایی که به تسخیر کشور پرداخته بودند جنگ‌های متعدد کرده بود.

داستان تأثرانگیزی که پدرم از احساسات خود در جنگی با یکی از دسته‌های راهزن برای من حکایت کرد هنوز بخوبی در خاطر من مانده است. پدرم می‌گفت در اثنای این مبارزه ناگهان آنقدر از اوضاع مغشوش ایران متنفر شدم که عمداً خود را معرض گلوله دزدان قرار دادم. پدرم که در آنوقت اسب سفیدی سوار بود برای دزدان هدف بسیار آشکار و آسانی بود ولی هیچ یک از گلوله‌های دشمن به او اصابت نکرد.

باید دید این احساسات پدرم از کجا ناشی شده بود؟

امروز می‌توانم او را در برابر دیدگان باطن خویش مجسم کنم که بر اسب سفید خود سوار و از اوضاع اسفناک کشور آثار شرمندگی در چهره مردانه و باصلابت وی نمایان است. براستی که در آن ایام خاک ایران را نمی‌شد بنام کشور خطاب کرد زیرا این خاک پرافتخار حکومت مرکزی که شایسته

عنوان حکومت باشد را نداشت. قسمتی بزرگی از نواحی ایران زیر پنجه تسلط خوانین و روسای محلی بود که ظاهراً نسبت به شاه برای حفظ آبروی او اظهار وفاداری می‌کردند ولی در عمل مختار مطلق بودند و در ناحیه خود هرچه می‌توانستند نسبت بمردم تعدی می‌کردند و بر فلاکت آنان می‌افزودند. در آن هنگام ارتش مجهز با وسائل و تشکیلات جدید وجود نداشت و نیروهای مسلحی هم که بود نسبت به ایران تعهد وفاداری و اطاعت نداشتند. نظم و امنیت از میان رفته محاکم دادگستری غیر موجود و قضاوت بوسیله حکام شرع و خان‌های عشایر اجرا می‌شد. در قسمت عظیم کشور قانون تسلط قوی بر ضعیف اصل مسلم به شمار می‌رفت و هر که دستش می‌رسید به تعدی و اجحاف و آنکه توانایی نداشت به کشیدن بار زور و تعدی مشغول بود.

وضع امنیت به درجه‌ای اسفناک بود که حتی در تهران یعنی پایتخت کشور مردم شب‌ها پس از غروب جز در مواقع فوق العاده برای آوردن پزشک که بزحمت پیدا می‌شد و نظائر آن از خانه‌های خود بیرون نمی‌آمدند زیرا می‌دانستند که به احتمال قوی دچار اوباش غارتگر محله واقع می‌شوند. وسائل ارتباط و مواصلات از زمان داریوش روز به روز بدتر شده و غیرقابل اطمینان گشته بود بطوریکه مسافرینی که می‌خواستند از تهران به مشهد بروند، برای رهائی از دست دزدان و راهزنان عرض راه مجبور بودند، از طریق روسیه مسافرت کنند. برای رفتن به خوزستان که یکی از استان‌های جنوب ایران است مردم از راه ترکیه و عراق سفر می‌کردند.

چنان‌که گفتم در اثر وجود کاپیتولاسیون اتباع خارجی را (از جمله بلشویک‌هایی که عده زیادی از آنها وارد ایران شده بودند) نمی‌شد در محاکم دادگستری ایران نسبت به جرائمی که مرتکب می‌شدند محاکمه کرد و حقیقت این است که محاکم صاحب نفوذ و صلاحیتی هم که بتوانند این وظیفه را انجام دهند وجود نداشت و طبعاً فقدان محاکم صلاحیت‌دار یکی از معاذیر موجه بیگانگان برای ادامه کاپیتولاسیون بود. در امور اقتصادی نیز استقلال کامل نداشتیم زیرا سلاطین قاجار امتیازات اقتصادی گوناگون به بیگانگان داده بودند. نیروی خارجی و دزدان متجاسر خانگی در سراسر کشور به میل خود رفت و آمد داشتند و مردم در فقر و جهل و بیماری بسر می‌بردند و بیچارگی و عدم رضایت و فلاکت همه را گرفته بود. در میان این همه بدبختی که ملت ایران با آن دست به گریبان بود سلطان وقت تنها فکری که داشت این بود که سفرهای پرهزینه‌ای به اروپا بکند و به سرگرمیها و گشادبازیهای مخصوص خویش امرار حیات نماید. در چنین وضعی یکنفر میهن‌پرست حقیقی جز احساس خجالت و سرافکنندگی چه می‌توانست بکند؟

ظاهراً جبر زمانه و ضرورت امور و تمایل ملت حکم می‌کند که در مواقع معین یک نفر مرد توانا برای رهائی مردم پیدا شود. این چنین مردی سرنوشت کشور را تغییر می‌دهد و جریان تاریخ را دیگرگون می‌سازد. در آن ایام شواهد بسیاری بود که ثابت می‌کرد پدر من یک چنین مردی تواند بود. در سال ۱۲۹۸ (۲۴۵۸) افسران روسی هنوز فرماندهی بریگاد قزاقی ایرانی را عهده‌دار بودند. این افسران اسماً همه از روس‌های سفید بودند ولی بعضی از آنها، خود را به بلشویک‌ها فروخته بودند و هنگامی که این بریگاد مأمور شد با قوای روس سرخ که استان‌های شمالی را گرفته بودند به عملیات خصمانه مبادرت نماید افسران بلشویک آشکارا به ایران خیانت کردند. روحیه ناسیونالیزم پدرم وی را بطور قطع معتقد ساخت که ایران را باید از شر تمام افسران روسی بریگاد خلاصی داد.

در ماه امرداد سال ۱۲۹۸ (۲۴۵۸) پدرم ندای وجدان خویش را پذیرفته و وسیلهٔ اخراج افسران روسی بریگاد قزاق را فراهم ساخت و خود فرماندهی آن را به عهده گرفت و دولت ایران بلافاصله اقدام پدرم را تأیید و تصویب نمود. پدرم عقیده خویش را پنهان نداشت که باید بالمآل هرگونه نفوذ خارجی را در ایران به حداقل رسانید.

از آن روز به بعد پدرم مراحل کسب اقتدار را بسرعت طی کرده و صاحب قدرت کامل گردید. برای حصول این منظور با یک‌نفر جریده نگار فعال بنام سید ضیاءالدین طباطبائی اتحاد کرد. این شخص که فرزند یکی از روحانیون بود با کمال شهامت دربارهٔ اوضاع وخیم دولت و سایر امور کشوری مقالات متعددی انتشار می‌داد و افکاری انقلابی داشت و می‌توانست در همان هنگام که پدرم بوسیله قدرت نظامی پایتخت ایران را تحت فشار قرار می‌داد او نیز اولیای امور را تحت اعمال نفوذ سیاسی قرار دهد.

پدرم از شهر قزوین که یکی از شهرهای شمال غربی ایران است نیروی خویش را بطرف تهران حرکت داد و در ماه اسفند ۱۲۹۹ (۲۴۵۹) ضمن یک کودتای بدون خونریزی حکومت ضعیف و متزلزل ایران را بر انداخت. سیدضیاءالدین ریاست هیئت وزیران و پدرم سمت وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا را به عهده گرفتند.

دیری نگذشت که سید ضیاءالدین که از اصلاح‌طلبان تندرو بود شروع به اجرای تصمیماتی نمود که طبقه ثروتمند و محافظه کار کشور را با خود طرف نمود. به عقیده من پدرم با سیدضیاءالدین نه از نظر عقاید سیاسی

و اقتصادی بلکه از نظر تشخیص موقع و طرز عمل موافقت نداشت چنان‌که سه ماه پس از وقوع کودتا، احمدشاه، دیگری را به سمت ریاست وزراء منصوب نمود و پدرم با این انتصاب مخالفت نکرد.

پدرم در کابینه‌های متوالی مقام وزارت جنگ را داشت. ولی پرواضح بود که یگانه مقام صاحب نفوذ در آن کابینه‌ها جز شخص او کسی دیگر نبود تا آنکه در سال ۱۳۰۱ (۲۴۶۱) به مقام نخست‌وزیری رسیده و بلافاصله احمدشاه که مردی مردد و متزلزل بود برای مدت نامعلومی از ایران به اروپا رفت.

سال پیش از آنکه پدرم نخست‌وزیر بشود ترک‌ها دستگاه فرتوت خلافت را برچیده و کمی بعد از آن تحت قیادت متهورانه کمال آتاتورک حکومت جمهوری را در آن کشور مستقر ساخته بودند. بعضی از محافل ایرانی که تحت تأثیر وقایع ترکیه قرار گرفته بودند به این فکر افتادند که در کشور من نیز حکومت جمهوری برقرار سازند و قطع دارم که پدرم نیز تا مدتی تأسیس جمهوریت را مرجح می‌شمرد، ولی افکار عمومی برخلاف این نظریه اصل حکومت سلطنتی که در واقع و نفس‌الامر هزاران سال از سنن ایرانیان بود تمایل شدید داشت و بسیاری از مشروطه‌خواهان استان‌های متعدد ایران نیز همیشه طرفدار اصل مشروطه سلطنتی بودند.

روز دهم آذر سال ۱۳۰۳ (۲۴۶۳) پارلمان ایران احمدشاه را که در اروپا به گردش و مسافرت مشغول بود و بعدها نیز در اروپا وفات یافت از مقام سلطنت خلع نمود و پدرم را شاهنشاه ایران اعلام کرد. روز چهارم اردیبهشت ۱۳۰۴ (۲۴۶۴) پدرم رسماً تاجگذاری کرد و در همان تشریفات من نیز به سمت ولایت‌عهد منصوب گردیدم.

بنظر من باید در این موقع بین وضع ایران آن‌روز و همسایه ما ترکیه که پدرم در سال ۱۳۱۲ (۲۴۷۲) برای مشاهده ترقیات شگرفی که نصیب آن کشور شده بود و ضمناً برای تحکیم مناسبات سیاسی و فرهنگی بین دو کشور بدانجا مسافرت نمود، مقایسه ای به عمل آید. در هنگامی که دستگاه خلافت از هم پاشیده شد ترک‌ها که به کشورهای باختری نزدیک‌تر بودند در اقتباس اصول تمدن باختری از ما بسیار پیش افتاده بودند. تشکیلات ارتش آنها که به روش آلمان درست شده بود منظم بود و دانشگاه‌های نظامی و ذخائر تخشانی^۶ و کادر افسران تربیت یافته خوب داشتند و در جنگ اول جهانی با شجاعت جنگیده و اغلب پیروزی‌هایی در برابر بهترین

^۶ - کارخانه های ویژه اسلحه سازی ارتش

ارتشهای متحدین نصیب آنان شده بود. برخلاف حکومت ملوک‌الطوایفی ایران قبل از زمامداری پدر من ترک‌ها دولت نیرومند مرکزی داشتند که کشور را اداره می‌کرد و بعلاوه دارای راه‌های آهن و بنادر و کارخانه‌ها و سایر مظاهر ملل متمدن بودند، در صورتی‌که ما تقریباً هیچیک از این تسهیلات را نداشتیم و پرواضح بود که راهی که ایران برای اخذ تمدن در پیش داشت به مراتب از ترکیه درازتر بود.

پدرم در اتخاذ طریق حزم و احتیاط به اصل مسامحه معتقد نبود و برای اتخاذ هر تصمیمی سرعت عمل را با مطالعه حقایق قطعی مربوط به هر مسئله با کمال آرامش ودقت و بدون آنکه تحت تأثیر واقع شود توأم می‌ساخت. چنان‌که مثلاً پنج روز پس از کودتا، دولت ایران و روسیه معاهده مودتی که در ایران سابقه نداشت امضا نمودند. این معاهده مدت‌های طولانی در دست تهیه بود ولی پدرم همانطور که در اردوکشی‌های نظامی خویش عمل می‌کرد در این مورد نیز بسرعت تصمیم نهائی را اتخاذ نمود و معاهده را به مرحله انعقاد رسانید.

بموجب این معاهده روسیه از مطالباتی که داشت و از تمام اختیاراتی که در ایران به دست آورده صرف نظر نمود و تاسیسات متعددی را که در کشور من داشت از قبیل بانک استقراضی روس و راه آهن کوتاه از جلفا یعنی سرحد روسیه به تبریز و تاسیسات بندری انزلی (که اینک بندر پهلوی نامیده می‌شود) در ساحل بحر خزر و راه شوسه و خطوط تلگراف به ایران واگذار نمود. همچنین حق کشتیرانی بازرگانی در بحر خزر بطور تساوی به ایران داده شد که آن حق را از زمان انعقاد معاهده ترکمانچای تا آن روز نداشت. بعلاوه کابیتولاسیون را که مورد نفرت ایرانیان بود ملغی‌الاثرا اعلام نمود. آن روز در نظر ایرانیان انعقاد این معاهده علامت تغییر سیاست روسیه تزاری و همچنین سیاستی که بعداً خود شوروی اتخاذ نمود به شمار می‌رفت.

در همان وقت پدرم و دولت او لغو قرارداد ۱۲۹۷ (۲۴۵۷) ایران و انگلیس را اعلام کردند. چنان‌که سابقاً گفته شد این معاهده به امضاء رسیده ولی هرگز مورد تصویب مجلس شورای ملی ایران واقع نشده بود. بموجب مواد آن قرارداد نه تنها مستشاران نظامی انگلیس بلکه مستشاران دیگر به ایران آمده و یک عده مهندسين انگلیسی نیز برای نقشه برداری از راه آهنی که باید ساخته شود اعزام شده بودند ولی میهن پرستان ایران نسبت به این قرارداد مخالفت شدید داشتند که عاقبت منجر به ابطال آن گردید.

آخرین دسته نیروهای انگلیسی در سال ۱۳۰۱ (۲۴۶۱) از ایران خارج شدند. قسمتی از نیروهای روس بدون اجازه و میل ما در ایران باقی ماند و مداخلات نظامی روسیه در کشور ما خاتمه قطعی پیدا نکرد و این نکته مهم را در فصل دیگر به تفصیل بیان خواهم کرد.

در ضمن انجام مسائل فوق پدرم با تمام قوا به اصلاحات داخلی ایران پرداخت. اولین تصمیم او که از دیرباز مورد علاقه و آرزوی او بود این بود که قسمت های پراکنده و از هم گسیخته ایران را بار دیگر بصورت واحد کاملی درآورد و برای انجام این منظور به ارتش نیرومندی احتیاج داشت. از همان روزی که وزارت جنگ و فرماندهی کل قوا به وی محول گردید شروع کرد که بریگاد قزاق ایران و پلیس جنوب و ژاندارمری و سایر عناصر ارتش را با یکدیگر پیوسته و ارتش واحدی از مجموع نیروهای ایران تشکیل دهد. ترتیب غذای سربازان و رسیدن حقوق مرتب به آنها و تعلیمات نظامی جدید مورد توجه خاص او قرار گرفت و در بالابردن روحیه آنها که از خدمت به کشور و ایرانی بودن خود سرافرازی داشته باشند مساعی جمیله بکاربرد.

ارتش ایران در سال ۱۳۰۴ (۲۴۶۴) مرکب بود از پنج لشکر اصلی و یک هنگ مستقل و یک سازمان مأمور حراست طرق و شوارع برای حفظ امنیت و جلوگیری از دزدان مسلحی که در ایران به راهزنی می پرداختند. (پدرم در نقاط خطرناک عرض راه های ایران برج هایی ساخت که عده ای از افراد ژاندارم در آنها دائماً اقامت کرده و به تأمین راه ها و حفاظت مسافری می پرداختند) کمی بعد یک نیروی دریایی و هوایی کوچکی را نیز به این ارتش اضافه کرد. در سال ۱۳۰۵ (۲۴۶۵) قانون نظام وظیفه به تصویب رسید و در سنوات ۱۳۰۶ (۲۴۶۶) و ۱۳۱۱ (۲۴۷۱) اصلاحاتی در آن به عمل آمد و نیز به تأسیس دو آموزشگاه نظامی اقدام و عده ای از جوانان را برای تربیت به فرانسه اعزام و عده ای مستشار نظامی فرانسوی برای ارتش ایران استخدام نمود.

یکی از دوستان نزدیک پدرم حکایت می کرد که کمی بعد از اینکه پدرم با نیروی خود به تهران وارد شده بود روزی با خود زمزمه ای داشت و ناگهان با صدای بلند با خود گفت «کاش هزار قبضه تفنگ یک جور داشتم». معلوم است که در آن هنگام فکر استقرار نظم و امنیت از خاطر او می گذشته است. به هرصورت این آرزو و جمله ای که از دلب او شنیده شده است وضع اسفناک تجهیزات ارتش آن روز را بخوبی روشن می کند و عجبی نیست که دیری نگذشت که به ایجاد یک کارخانه تفنگ سازی و یک کارخانه مسلسل سازی و یک کارخانه دیگر برای ساختن فشنگ جهت

اسلحه کوچک اقدام نمود و این کارخانه‌هایی که به همت او ساخته شده مانند سایر کارخانه‌های مهمات سازی و تخشائی هنوز مشغول کار هستند.

در ضمن اشتغال به این امور مهم، پدرم برای استقرار نظم و امنیت در سرتاسر کشور به اردوکنشی‌های متعدد اقدام نمود. چنان‌که نیروی برای مبارزه با میرزا کوچک خان که از طرفداران کمونیست‌ها بود و چندین سال استان‌های ساحلی بحر خزر را مورد تعدی و تسلط خویش قرار داده بود و روس‌ها تا هنگام امضای معاهده ۱۳۰۱ (۲۴۶۱) علناً از وی حمایت می‌کردند اعزام کرد. قوای اعزامی عده میرزا کوچک را شکست داده و افرادش را متفرق کردند. سایر رؤسای ایلات و عشایری که استان‌های فارس و خوزستان و بلوچستان را بتقویت و حمایت انگلیسها تحت سلطه خویش آورده بودند و علناً به دولت‌های وقت تمرد داشتند دچار همان عاقبت شدند.

در هنگامیکه پدرم در بریگاد قزاق سمت افسری داشت یکبار با هنگی تحت فرماندهی خود از تهران به همدان آمده بود. این هنگ تنها یک اسب بیشتر نداشت و آن را هم برای حمل بیماران اختصاص داده بودند. راه‌های آن‌روز بقدری صعب‌العبور بود که حتی راهپیمائی پیاده هم با دشواری صورت می‌گرفت. وقتی پدرم که از افسران کارکشته و سختی کشیده بود و دشواری‌ها را باسانی تحمل می‌کرد به مقصد می‌رسد از شدت جراحات وارده و کوفتگی پاها ناچار بستری می‌شود. با این خاطره، شگفتی نداشت که وقتی پدرم به سلطنت رسید پس از مسئله استقرار نظم و امنیت مسئله ای که از همه بیشتر به آن اهمیت می‌داد همان ایجاد راه و ارتباطات بود و در حقیقت برای وی روشن شده بود که بدون وجود راه برقراری امنیت هم امکان‌پذیر نمی‌تواند بود.

مهندسین تصدیق می‌کنند که راه آهن سرتاسری ایران که پدرم در سال ۱۳۰۵ (۲۴۶۵) آغاز و در سال ۱۳۱۷ (۲۴۷۷) به پایان رسانید شاید جالب‌ترین راه آهن طویلی باشد که به این سرعت ساخته شده است. از نظر هنر مهندسی، راه آهن سرتاسری ایران از راه آهن معروف سوئیس نیز مهم‌تر است زیرا این راه از روی ۴۱۰۰ پل و از میان ۲۲۴ تونل که مجموعاً ۵۴ میل طول دارد می‌گذرد. یکی از تونل‌های این خط (دو میل) طول دارد و بعضی از آنها که در بدنه کوه‌سار چند پیچ می‌خورد و پیچ و خم‌های آن بر فراز یکدیگر قرار گرفته از درون صخره‌های سخت عبور می‌کند. هزینه خط اصلی که ۹۰۰ میل طول آن است (امروز خطوط دیگری بدان افزوده شده و به نقاط دیگر کشور امتداد یافته است) بوسیله عواندی که از قند و شکر و جای دریافت می‌شد تأمین گردید. این مالیات بیشتر بر

طبقه دهقان و کشاورز که قسمت عمده در آمد نقدی خود را به مصرف قند و چای می‌رساندند تحمیل می‌شد ولی پدرم نسبت به قرضه خارجی بدگمان بود و صدماتی را که اسلاف او از وام خارجی کشیده بودند از خاطرش نمی‌رفت. با این وصف هرچند از قرضه خارجی تحاشی داشت ولی از روی کمال بی‌طرفی مهندسین خارجی را از چندین کشور و ملیت مختلف برای تسریع در امر ساختمان راه آهن استخدام نمود.

پدرم راه‌های شوسه مهمی نیز در کشور احداث و بنادر مهم بحر خزر و خلیج فارس را ایجاد نمود و اولین خط هوایی بین ایران و سایر کشورها و خط هوایی داخلی را تأسیس کرد و در سال ۱۳۰۹ (۲۴۶۹) وسائلی را که شرکت انگلیسی تلگراف هند و اروپا در ایران تحت اداره خود داشت از حیطة اختیار آن شرکت خارج ساخت.

برای تأمین استقلال مالی و پولی ایران حق انتشار اسکناس را ملی کرده و بانک ملی ایران را که بوسیله مأمورین لایق ایرانی اداره می‌شود تأسیس نمود و دستور داد برای کارمندان این بانک باشگاه و سفره‌خانه و استخر شنا و وسائل ورزش و بیمارستان و چاپخانه بسیار مجهزی بسازند. دیری نگذشت که بانک ملی ایران شعب متعددی در بسیاری از نقاط کشور تأسیس کرد. نخستین بودجه جمع و خرج کشور نیز تنظیم گردید. برای اصلاح اوضاع مالی پدرم دکتر ارتز. سی میلیسپو تبعه دولت آمریکا را که در امور مالیه تخصص داشت استخدام نمود. شخص مذکور در نوبت اول مدت پنج سال در ایران به کار مشغول بود و یکبار دیگر نیز استخدام وی تجدید گشت و در این دو سفر دو کتاب درباره تجربیات و مشاهدات خویش در ایران منتشر نمود.

روزی که پدرم قدرت را در کف کفایت خود گرفت کشور ایران جز چند کارخانه برق و کارخانه کبریت‌سازی و تصفیه خانه نفت که متعلق به خارجی‌ها بود صناعی نداشت. سعی پدرم آن بود که کشور ایران بتواند حوائج صنعتی خویش را بدون نیاز به بیگانه در داخله مملکت فراهم کند و در دوران سلطنت خویش کارخانه‌های پنبه و پشم و ابریشم‌بافی، چرم‌سازی، کفش دوزی، دکمه‌سازی، برنج پاک کنی، قند و شکر، چای، سیگار، روغن نباتی، کنسروسازی، کاغذ، سیمان، آجر، شیشه، داروسازی و غیر آن در کشور تأسیس یافت و چنان‌که گفته شد کارخانه‌های اسلحه و مهمات سازی نیز احداث شده و به کار افتاده بود. بعضی از این کارخانه‌ها به سرمایه دولت و بعضی با شرکت دولت با سرمایه‌داران ایرانی و بعضی کلاً بوسیله صاحبان سرمایه ایرانی تأسیس یافته بود مخصوصاً از نظر اینکه دولت روسیه شوروی نتواند با وارد کردن کالاهای مشابهی که قیمت

آنها را با پرداخت کمک مالی به کارخانه‌ها ارزانتر از قیمت کالاهای ایرانی کرده بود، بازارهای ایران را قبضه کند پدرم به ایجاد یک سلسله انحصارات دولتی برای تجارت خارجی اقدام کرد و نخستین بازار و واحد پول و مقیاس ابعاد را بطور متحدالشکل در کشور ترویج نمود و اوزان و مقیاس های قدیم را که حتی مستوفیان هم گاهی از محاسبه آن عاجز می‌ماندند برانداخت.

پدرم حتی دستور داد که در مکاتبات و روابط با دول بیگانه کلمه «پرشیا» که در نوشته‌های دول بیگانه استعمال می‌شد به کلمه ایران تبدیل یابد. به خاطر دارم که در جنگ دوم جهانی وینستون چرچیل در حالی که خود را ناراحت جلوه می‌داد ولی چشمکی شوخ مشربانه هم می‌زد می‌گفت که هیچکس نمی‌تواند او را مجبور کند که از «پرشیا» جز با کلمه «پرشیا» سخن بگوید. اخیراً در اثر استدعای چندین نفر از رجال و دانشمندان کشور اینطور موافقت کرده‌ام که هر دو کلمه «پرشیا» و ایران در موارد مختلف مترادفاً به کار برود.

شاید تصور کنید که با توجه به محیطی که پدرم دوران جوانی خود را در آن گذرانیده بود به اصلاحات اجتماعی و فرهنگی علاقه‌ای نداشت در صورتیکه قضیه کاملاً برعکس است. وی در سال ۱۳۰۵ (۲۴۶۵) روش قضائی جدیدی که اساس آن با قوانین محاکمات ملل اروپائی و مخصوصاً فرانسه منطبق بود در ایران برقرار ساخت و محاکم دادگستری تازه ایجاد و حل و فصل امور و دعاوی حقوقی را از چنگ محاکمی که بوسیله روحانیون اداره می‌شد بیرون آورد. در سال بعد کابیتولاسیون را رسماً الغاء نمود و با وجود آنکه در کشور آموزگار و دبیر به اندازه کافی موجود نبود به تعمیم تعلیمات اجباری مجانی مانند دول راقیه اروپائی و ساختمان دبستان‌ها و دبیرستان‌های متعدد در تمام نقاط کشور اقدام نمود.

در سال ۱۳۱۲ (۲۴۷۲) دانشگاه تهران را در محوطه ای بزرگ با ابنیه وسیع به سبک جدید احداث نمود. قبل از سلطنت او عده معدودی از ایرانیان برای کسب معلومات به خارجه مسافرت می‌کردند ولی در زمان او برنامه اعزام محصل به اروپا با هزینه دولت صورت اجرا یافته و هر سال صدها نفر از جوانان ایرانی برای تحصیلات عالی به اروپا اعزام شدند.

این بود شمه ای از تغییرات و اصلاحات اساسی و دامنه‌داری که پدرم در تمام امور مملکتی به عمل آورد. وی پایه و بنیان محکمی برای اقداماتی که من بعد از وی انجام داده‌ام به جای نهاد. نیت من آن نیست که بگویم پدرم در دوران سلطنت خود هیچ اشتباهی نکرد زیرا بشر هر که باشد از

خطا و زلل بر کنار نیست و هر زمامدار بزرگ مخصوصاً اگر مانند پدرم مرد عمل و اقدام هم باشد ناگزیر از بعضی اشتباهات مصون نخواهد بود. مثلاً بعضی از کسانی که پدرم را مورد احترام و قدرشناسی قرار می‌دادند احساس می‌کردند که در توسعه و بهبود وضع کشاورزی آن توجهی را که به تقویت صنایع کشور مبذول می‌کرد نداشت. همچنین از زمان تاجگذاری خود به اینطرف پدرم مجلس شورای ملی را دائماً تحت سلطه خویش قرار داده بود هرچند هرگز به انحلال آن اقدام ننمود.

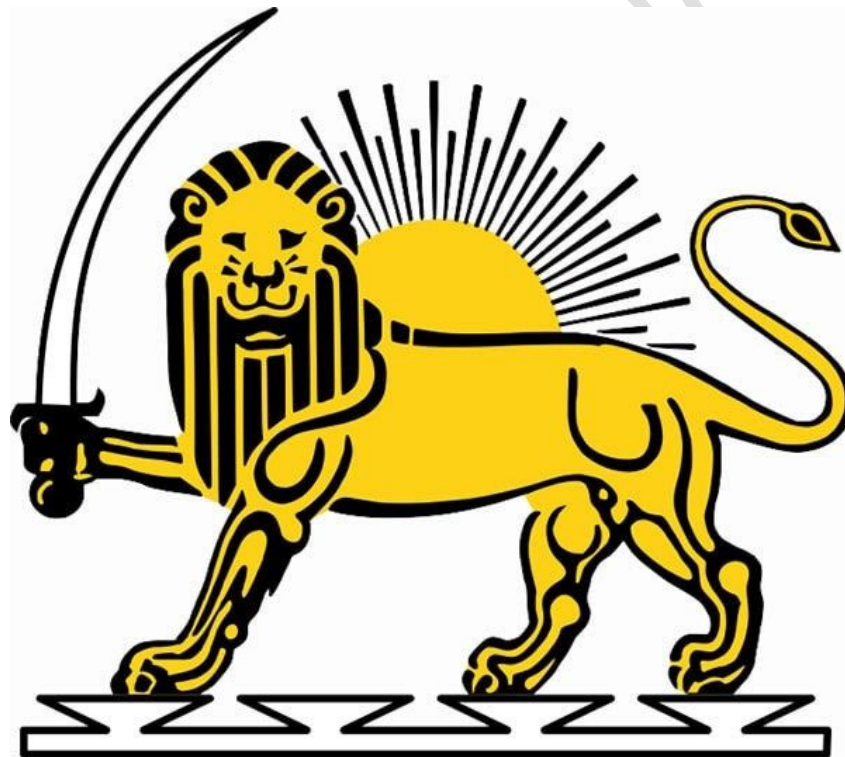
با وصف آن برای سنجش خدمات پدرم به کشور خود باید در نظر داشت که ایران آنروز با ایران کنونی تفاوت بسیار داشت و اگر پدرم به توسعه صنایع بیش از کشاورزی اهمیت می‌داد برای آن بود که در ایران آنروز از صنایع و کارخانه تقریباً اثری نبود در صورتیکه کشاورزان ما هزاران سال به امر زراعت اشتغال داشتند. و نیز اگر پدرم از روش دموکراسی و پارلمانی استفاده نمی‌کرد به خاطر آن بود که عده رأی دهندگان باسواد که برای دموکراسی حقیقی لازم است تا دستگاه تقنینیه مؤثر و مفیدی را به وجود آورند بسیار معدود بود. در حقیقت پدرم با توسعه دستگاه فرهنگی و توجه به تعمیم سواد، راه را برای نمو دموکراسی حقیقی صاف و هموار ساخت.

همچنین باید به خاطر داشت که شخصیت پدرم با من تفاوت بسیار داشت و طینت و سجایای ذاتی وی او را برای خدماتی که مصمم به انجام آنها بود کاملاً مجهز ساخته بود ولی آن طینت و سجایا برای اوضاع امروز مناسب نبود. قطع دارم که اگر من در آن ایام بجای پدرم بودم نمی‌توانستم کارهایی را که او کرد به همان خوبی انجام دهم ولی شاید شخصیت من برای اوضاع ایران کنونی از شخصیت پدرم مناسب‌تر باشد.

در هر صورت باید اذعان کرد که اوضاع زمانه و نیازمندی‌های روزگار افراد را برای هر دوره‌ای به تناسب همان دوره تربیت می‌کند. هرچند آدمی تنها مولود و نتیجه اوضاع زمانه نیست و عوامل دیگر نیز در حیات او مؤثر است. چنان‌که در فصل آینده خواهم گفت محیطی که در آن نشو و نما کرده‌ام بوسیله پدرم برای من ایجاد گشته و شخصیت وی قسمت مهمی از آن محیط را تشکیل می‌داد. با وصف آن نفوذ معنوی و عمیق، سرشت ما دو نفر یکسان نگردید. اگر من در همانروز که پدرم بدنیا آمده بود چشم به دیدار آفرینش گشوده (یعنی با وی برادر توأم بودم) و در همان شرائط و اوضاع زندگانی کرده بودم قطع دارم که باز شخصیت ما دو نفر با یکدیگر تفاوت‌های بسیار داشت. در اینجا باید گفت که تصادف تاریخ در حیات ما دو نفر سهمی بزرگ داشته است. سرشت و ذات پدرم در آنروز برای

خدمت به کشور ایران از من بهتر بود. چنان‌که سرشت من با همه احترام و تحسینی که نسبت به پدرم دارم برای امروز ایران مناسب‌تر است و قطع دارم که اگر امروز حیات داشت این نکته را تصدیق می‌فرمود.

به هر حال پدرم ما را بجای فرار از تمدن جهانی که مآلاً به گمنامی ایران منتهی می‌شد به جهان باختر و تمدن آن توجه داد و او بود که ایرانیان را بدوره جدید حیات ملی راهبری نمود و انقلابی که پدرم ایجاد کرد سلطنت دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران را به مسئولیت‌های تازه‌ای متوجه ساخت.



فصل سوم

دوران کودکی من

در تمام اقطار گیتی پدر در رشد اخلاقی و فکری پسر تأثیر دارد. من نیز از این قاعده برکنار نبوده‌ام و پدرم بیش از هر عامل دیگر در رشد اخلاقی من نفوذ داشته است. البته همانطور که گفته و خواهم گفت من هرگز آئینه تمام نمای اخلاق پدرم نشدم ولی وی در من از جهات بسیار نفوذ مثبت و منفی داشت و از این جهت باید این فصل را با ذکر بعضی از خصوصیات اخلاقی و شخصی او آغاز کنم.

بدون تردید همه کس حتی دشمنان پدرم معترف بودند که وی دارای شخصیت بسیار عجیب و خارق‌العاده‌ای بود. در عین اینکه ممکن بود پدرم نمونه خوش خلق‌ترین مردم جهان محسوب شود می‌توانست رعب آورترین افراد گیتی به شمار آید و چه بسیار مردان قوی‌الاراده و مقتدری بودند که از يك نگاه او لرزه براندامشان می‌افتاد. در وی نیرویی عجیب در تعیین ارزش طبایع مردم وجود داشت و با يك برخورد نقاط ضعف و قدرت و درستی و نادرستی اشخاص را چنان تشخیص می‌داد که گویی از چشمانش اشعه‌ای مرموز با اعماق قلب دیگران نفوذ می‌کرد و به همین جهت بسیاری از اشخاص قدرت نگاه کردن مستقیم به چشمان نافذ وی را نداشتند. پدرم برخلاف تصور مردم مردی مهربان و رقیق‌القلب بود و مخصوصاً نسبت به خانواده خود محبت و مهربانی فراوان داشت و هنگامی که در میان خانواده خود بسر می‌برد سختگیری و تندی او به مهر و موانست و محبت خاصی تبدیل می‌گشت مخصوصاً با من که به ولیعهدی خود برگزیده بود با مهربانی و خوشرویی رفتار می‌نمود و حتی گاهی با شفقت فراوان با من بازی می‌کرد و برایم آهسته آواز می‌خواند اما هرگز به یاد ندارم در حضور دیگران چنین رفتاری کرده باشد.

از صفات مشخصه او سادگی و بیزاری از تجمل بود. بسیاری از مردمی که به نیروی شخصی به مقامی رسیده‌اند می‌خواهند بوسیله نمایش ثروت مادی خویش دیگران را تحت تأثیر قرار دهند. از آن گذشته سلاطین مشرق بطور کلی در پی سادگی نبوده‌اند. اما پدرم با کمال سرافرازی از تجملات مسرفانه سلاطین قاجار پرهیز می‌کرد و در تمام دوره سلطنت خود اغلب لباس ساده نظامی می‌پوشید.

جوراب‌های او بافت ایران و از نوع متوسط و چکمه‌هایش کوتاه و کار کرده بود و محتویات جیبش معمولاً از یک دستمال و یک قوطی سیگار نقره که در آن سیگارهای ایرانی می‌گذاشت تجاوز نمی‌کرد و در نظافت و پاکیزگی دقت و مراقبت مخصوص داشت.

غذای او به علت کسالت معده همیشه ساده بود. برای صبحانه فقط چای می‌نوشید و اصلاً از نان و پنیر و تخم‌مرغ و میوه که صبحانه اغلب ایرانی‌ها است پرهیز داشت و شام و ناهار جز برنج و جوجه آب‌پز چیزی نمی‌خورد و در اوقات کار با فواصل معین و در استکان معمولی چای می‌نوشید. اثاثیه دفتر وی عبارت بود از یک میز خاتم بسیار زیبایی که هنوز مورد استفاده من است و یک صندلی و یک نیمکت و یک تخته قالی و یک نقشه مفصل کشور ایران. در منزل معمولاً روی تشکی که بر زمین گسترده می‌شد استراحت می‌کرد و هیچگاه از تختخواب استفاده نمی‌نمود. چنان‌که من هم بسیار مایلم که به همین نهج تمدد اعصاب کنم. برنامه روزانه او نیز بسیار ساده بود. معمولاً ساعت پنج صبح از خواب برمی‌خاست و پس از استحمام و تراشیدن ریش که بسرعت انجام می‌گرفت برای صرف صبحانه (اگر بشود آن را صبحانه نامید) سر میز می‌رفت و در همان وقت اخبار و گزارش‌های روزانه کشور را که تا آن ساعت تنظیم و ارسال گردیده بود مطالعه می‌کرد و درست سر ساعت هفت و نیم به دفتر کار خود می‌رفت. ابتدا رئیس دفتر



مخصوص و بعد افرادی را که احضار کرده بود می‌پذیرفت. پس از آن مذاکره با وزیران و سایر مأمورین آغاز می‌شد و تا ساعت یازده و نیم ادامه داشت. در آن ساعت ناهار می‌خورد و تقریباً از ساعت دو بعدازظهر باز به کار مشغول بود و معمولاً عصرها را به بازرسی دوائر مختلف ارتش

و یا بررسی طرحهای عمرانی و اداری می‌پرداخت. جلسه هیات وزیران اغلب بعد از ظهرها در حضور او تشکیل می‌شد و از ساعت شش تا هشت به گزارش‌هایی که در عرض روز رسیده بود رسیدگی می‌کرد و سر ساعت هشت شام می‌خورد و ساعت ده شب استراحت می‌کرد و چنان‌که خود می‌گفت در رختخواب نیز به فکر تنظیم نقشه‌ها و اجرای برنامه‌های مختلف بود و با این ترتیب می‌توان گفت که وی هیچ‌گاه بکلی بی‌کار نبود.

از توجه به برنامه ای که ذکر آن رفت کاملاً معلوم می‌شود که یکی از صفات مشخص و برجسته پدرم رعایت نظم و ترتیب و دقتی بود که در کلیه امور داشت. خوب به خاطر دارم هنگامی که برای ادامه تحصیلات عازم اروپا شدم پدرم دستور داد که برنامه درس فارسی خود را که زیر نظر معلم خود فرامی‌گرفتم همه هفته به اطلاع وی برسانم تا از پیشرفت کار من مستحضر باشد. اتفاقاً یکبار پست تأخیر داشت و پدرم بقدری ناراحت شده بود که فوراً تلگرافی به معلم من مخابره نموده و او را از این تأخیر سرزنش نمود.

جز اوقاتی که با خانواده خود به سر می‌برد وقت دیگری برای استراحت و تفریح نداشت و در عرض سال فقط یکی دو بار چند ساعتی به شکار می‌رفت. ورزش مخصوص او راه رفتن بود و بخوبی بخاطر دارم که پیوسته در دفتر کار خود قدم می‌زد و یا پیاده به بازرسی سازمان‌های لشکری و کشوری می‌پرداخت و عصرها نیز گاهی در باغ کاخ اختصاصی خود راه می‌رفت و عموماً اشخاص را در حال راه رفتن به حضور می‌پذیرفت و این اشخاص باید همان‌طور در دنبال وی قدم بزنند. در اوقاتی که رضاشاه پیاده حرکت می‌کرد معمولاً مشغول فکر بود.

پدرم در معتقدات مذهبی نیز به سادگی و دوری از تظاهر پای‌بست بود و چون گروهی از روحانیون را مورد تعقیب قرار داده بود عده‌ای تصور می‌کردند که وی پای‌بند به مبانی مذهبی نیست در حالیکه این قضیه حقیقت ندارد. حقیقت این است که وی به هیچوجه مایل نبود روحانیت به سیاست آلوده شود و بهمین جهت روحانیون را شدیداً از دخالت در امور سیاسی منع می‌کرد و معتقد بود که در غیر اینصورت نخواهد توانست برنامه‌های اصلاحی خود را با سرعت و شدتی که لازمه زمان بود به موقع اجرا بگذارد و به زمان طولانی‌تری نیاز می‌افتاد.

اما این امر دلیل آن نبود که وجود روحانیون را بی‌فایده بدانند یا نسبت به معتقدات دینی بی‌اعتنا باشد، بلکه برای روحانیون روشنفکر و ترقی‌خواه

احترام بسیار قائل بود و یکی از نشانه‌های بارز اعتقاد و ایمان وی علاقه‌ای بود که به حضرت ثامن‌الائمه امام رضا (ع) داشت و به همین جهت به نام اصلی تمام پسران خود کلمه «رضا» را هم اضافه کرده بود و هرگاه فرصتی دست می‌داد به زیارت مرقد امام هشتم علیه‌السلام می‌شتافت. همچنین وقتی قلباً خواهان اجرای یک برنامه اصلاحی بود نام پاک خداوند و یا یکی از ائمه اطهار را بر زبان جاری می‌کرد و از آنها استمداد می‌جست.^۷

هیچ کس به اندازه پدرم به وطن خود ایمان نداشت و این ایمان به درجه عشق شدید رسیده بود و به همین جهت صمیمانه معتقد بود که تمدن ایران از تمام جهات بر تمدن جهان برتری دارد و گاهی ترقیات کشورهای دیگر را ناچیز می‌شمرد ولی در عین حال از روش جدید تعلیم و تربیت استقبال می‌کرد. هیچکس مثل او برای پیشرفت و پرورش اجتماعی ایران اهتمام نداشت و در عین آنکه گذشته درخشان و پرافتخار وطن خود را با دیده تکریم و اعجاب می‌نگریست و به حفظ آداب و سنن باستانی علاقه شدید داشت معتقد بود که برای حفظ تمامیت و استقلال و تأمین سعادت ملت باید کشور ما بسرعت هر چه تمامتر مراحل ترقی و پیشرفت را که جهان غرب پیموده است طی کند.

به همین جهت با اینکه کمتر به خارج از کشور مسافرت کرده بود پیوسته فکرش متوجه ایجاد کارخانه‌های جدید دستگاه‌های مولد برق، سدها و تاسیسات آبیاری، خطوط آهن و راه‌های شوسه، ساختن شهرها و ایجاد آرتس‌های نیرومند بود.

با آنکه سرچشمه اطلاعات و معلومات پدرم درباره پیشرفت‌های علمی و صنعتی جهان امروزه درست معلوم نبود ولی همیشه از آخرین ترقیات صنعتی و اقتصادی و نظامی جهان آگاهی داشت. باید گفت که این اطلاعات را در نتیجه علاقه شدید به مطالعه و ولعی که در استفسار و پرسش در موضوعات دقیق فنی داشت به دست می‌آورد.

پدرم تنها مردی با پشتکار و هوشیار نبود بلکه سرعت انتقال او از حد معمولی تجاوز می‌کرد. او کمتر صحبت می‌کرد و بیشتر می‌اندیشید و هنگام صحبت جمله‌های کوتاه و پرمعنا ادا می‌کرد. سخنان او مربوط به موضوع و متضمن حقایق و واقعیات بود و با اینکه به حساب دانش و فرهنگ امروز تحصیلات مرتب نداشت ولی بطور شگفت‌آمیزی نکات حساس هر

۷ - این شیوه پسندیده ای است که هر شخص در اعتقادات شخصی خود ثابت قدم باشد. روزگار آنروز چنین اقتضا میکرد، آنروز ها هنوز قرن ۲۱ نشده بود.

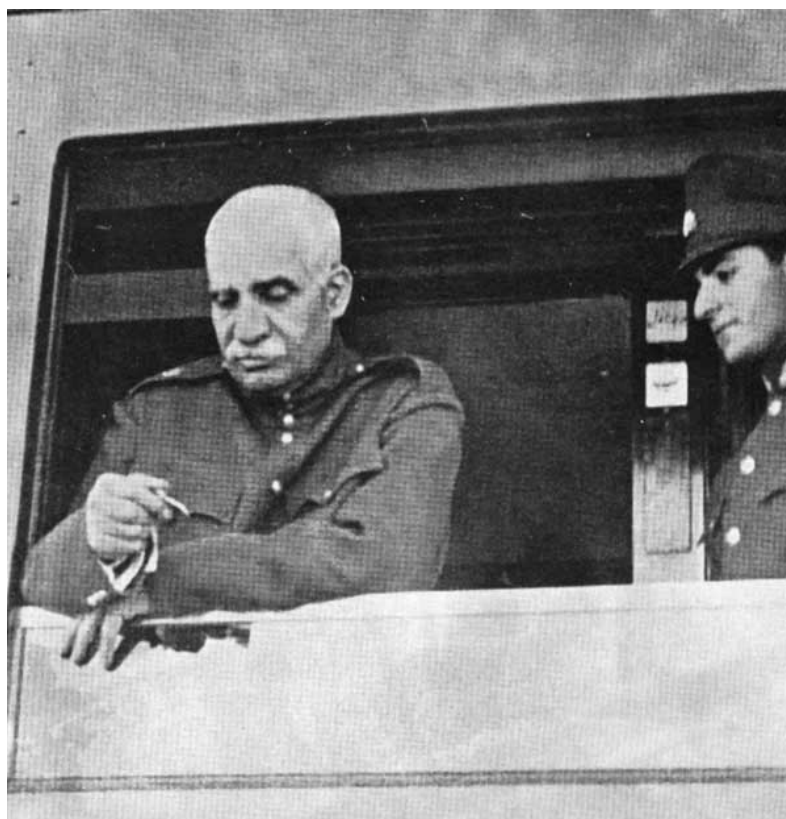
مسئله دشواری را اعم از اشکالات فنی راه آهن سرتاسری ایران یا امور مربوط به سیاست خارجی بسهولت درک می‌کرد. از سخنان او عزم و اراده و روشنی تصمیم تراوش می‌کرد و بخوبی معلوم بود که به آنچه که می‌گوید اعتقاد و اعتماد دارد و به همین جهت سخنانش که از قلب وی برخاسته بود بدون استثناء در قلب شنوندگانش می‌نشست و مؤثر می‌افتاد.

وی بر اعصاب خویش تسلط بسیار داشت و برخلاف تصور بعضی از اشخاص در دوران سلطنت خود هرگز بواقع خشمگین نمی‌شد و اگر گاهی حالت غضب به خود می‌گرفت برحسب لزوم و مبنی بر مصلحتی بود ولی همواره اعصاب خود را در اختیار داشت.

یکی دیگر از خصائص شگفت‌انگیز پدرم وقت‌شناسی او در امور سیاسی بود و مانند سیاستمداران بزرگ می‌دانست چه وقت کاری را آغاز و در چه هنگام از اقدامی اجتناب کند و می‌توانست در ظرف یک دقیقه تصمیم مهمی اتخاذ نماید و یا در صورت اقتضاء ده سال برای اجرای تصمیمی صبر و حوصله داشته باشد. غالباً افکار و نظریات خود را بخوبی در ذهن خویش مورد بررسی قرار می‌داد و اطراف و جوانب آن را می‌سنجید و آنگاه آن را به موقع اجرا می‌گذاشت و شگفت آنکه همیشه وقت مناسب را برای اجرای نظریات خود تشخیص می‌داد و در این تشخیص هرگز اشتباه نمی‌کرد.

پدرم از حیث پشتکار و استقامت جسمی نیز برافراد عادی برتری داشت. چنان‌که تمام نیروی خود را بی‌دریغ در تجدید تأسیسات مختلف مملکتی به کار می‌انداخت و از دیگران نیز همین کوشش را توقع داشت. کلیه سازمان‌های دولتی را بر اساس جدیدی بنا نهاد و انضباط عجیب و علاقه وی به خدمت بی‌شانیه در کلیه سازمان‌های کشور اثر عمیق داشت. شیوه او چنان بود که اغلب بدون خبر و بطور غیرمترقبه از موسسات کشوری بازدید می‌کرد و این بازدید را بیشتر در اول وقت اداری انجام می‌داد تا به وضع حضور و غیاب کارمندان نیز نظارت کرده باشد و هرگاه کارمندی دیر به محل خدمت خود حاضر می‌شد از نظر وی بر کنار نمی‌ماند. مثلاً روزی رضاشاه اندکی پس از آغاز وقت اداری به وزارت دارائی رفت و دستور داد درهای آن وزارتخانه ببندند. چند تن از کارمندان و از جمله وزیر مسنول که دیر به سر کار خود رسیدند خود را پشت در بسته یافتند و در نتیجه از کار بر کنار شدند. این قضیه نمونه‌ای از مبارزات فراوانی است که پدرم بر علیه کاهلی و سستی و مسامحه در امور مداوماً به عمل می‌آورد.

رضا شاه نه تنها راه آهن را در ایران ایجاد نمود، بلکه ساعات خروج و ورود قطارها را معین می‌کرد و تخطی از آن را جازز نمی‌شمرد. در این



باره عکسی از پدرم موجود است که هر وقت بدان می‌نگرم مسرور می‌شوم و این عکس در یکی از قطارهای مسافری در حالیکه به ساعت خود نگاه می‌کند برداشته شده است و آثار مسرت و رضایت پدرم مشهود است زیرا مشاهده می‌کند که قطار درست بموقع و سر ساعت معین وارد ایستگاه می‌شود.

در تاریخ ایران جدید پدرم نخستین کسی است که وقت‌شناسی را به مردم تعلیم داد و اهمیت آن را دائماً گوشزد می‌نمود. در اصل تنبیه و تشویق پدرم بیشتر به جنبه تنبیه متمایل بود، تا به تشویق و پاداش. زیرا به اعتقاد او کسی که کار خود را خوب انجام می‌دهد به وظیفه خویش رفتار کرده است. بر عکس اگر می‌دید کسی در انجام وظیفه قصوری کرده یا به نادرستی عملی را انجام داده است چنان رفتار می‌کرد که خاطی تمام عمر را در پشیمانی به سر برد. رویه پدرم در کارهایی که باید انجام می‌گرفت حاکی از آگاهی او به طبیعت مردم خاور زمین و بر اساس قدرت آمرانه استوار بود ولی در سال‌های اخیر که جامعه ما به اصول دموکراسی آشناتر گشته

است اتخاذ رویه دیگری غیر از شیوه پدرم برای حاضر کردن افراد به انجام وظائف ثمرات نیکوتری به بار آورده است.

برای تحریض^۸ مردم به جانفشانی و کوشش پدرم به نیروی اخلاقی و معنوی خویش تکیه داشت و نتیجه این اتکاء هرگز منفی نبود زیرا ملت ایران از نظر همان احترامی که به پدرم داشت و ترس از سخط^۹ وی از نقشه‌ها و هدف‌های او پیروی می‌نمود.

در آغاز سلطنت پدرم مردم از روی عشق و علاقه به وی می‌نگریستند ولی در اواخر دوره سلطنت چون برای پیشرفت امور مجبور بود به فشار و اعمال قدرت متوسل شود این عشق و علاقه به حس احترام و تسلیم مبدل گشت و در هر حال در تمام دوران سلطنت خود در کلیه افراد ملت نفوذ معنوی شگرف داشت.

پدرم در احیای افتخارات باستانی و مجد و عظمت دیرین وطن ما کوشش بسیار داشت و همیشه از ملت خود می‌خواست که میهن خود را چنان‌که شایسته افتخارات گذشته آن است سربلند نگاه دارند و در راه تجدید عظمت دیرین ایران با وی گام بردارند. وی بدون آنکه یک برنامه جامع عمرانی مانند برنامه فعلی هفت ساله دوم و یا برنامه سوم که اینک در شرف تهیه است داشته باشد، پیوسته پس از اتمام یک طرح اصلاحی به طرح دیگر می‌پرداخت و لحظه‌ای از کوشش باز نمی‌ماند تا مجموع این کوشش‌های سریع به شکل یک نقشه معقول اصلاحات درآید. با تصدیق به اینکه در میان اقدامات او بعضی از طرح‌ها دقیق‌تر و مفیدتر بود و با تصدیق به اینکه رویه او برای تحریض ملت به انجام آن نقشه‌های اصلاحی خالی از خشونت نبود باید اذعان کرد که پدرم به نتایج شگرفی رسید و وقتی کارهای او و خدماتی را که به کشور کرده است جمعاً حساب می‌کنیم مشکل است تصور کنیم که دوره سلطنت وی بیش از شانزده سال نبوده و در مدتی به این کوتاهی به پیشرفت‌هایی که در فصل سابق به آنها اشاره کردم نائل آمده است.

از نظر اخلاق شخصی پدرم مرد شوخ‌طبعی بود هرچند کسانی که خاطراتی از دوران سلطنت وی دارند این نکته را تکذیب خواهند کرد. اما حقیقت همین است که گفته شد و او در محافل خانوادگی مخصوصاً با خود من در نهایت سادگی و محبت شوخی می‌کرد و حتی خارج از محافل خانواده نیز

^۸ - به هیجان آوردن، تشویق کردن

^۹ - ناخشنودی و ناخوش داشتن چیزی

اغلب خنده پر صدای او به گوش می‌رسید و تصور می‌کنم آنچه بیشتر او را به خنده می‌انداخت رویه مضحک و در عین حال پر از وقار ظاهری کسانی بود که از برخورد با وی می‌خواستند بر چهره حقیقت پرده‌ای افکنده باشند.

چنان‌که قبلاً هم گفته شد پدرم در فهم افکار درونی مردم زبردستی داشت و از نگاه و وجنات قیافه مردم به آنچه در ضمیرشان می‌گذشت پی می‌برد و باسانی فریب نمی‌خورد.

هنگامیکه می‌دید بعضی از درباریان یا مأمورین دولت ریا و چاپلوسی می‌کنند به آنها می‌خندید و از این کار لذت می‌برد. به نظر من نفرت پدرم از ریا و تظاهر درباریان و مأمورین آن عصر که با مبالغه و عبارات میان‌تهی، وقت ذی‌قیمت را تلف می‌نمودند و باطن امور را فدای ظاهر آراسته می‌کردند بسیار واجب و ضروری بود، زیرا در ایران جمله معروف «دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز است» بیش از حد مورد استفاده قرار گرفته بود و تحمل این رویه با آن صراحت لهجه و صدق گفتاری که داشت برای وی غیرممکن بود و از همین جهت وقتی می‌دید اطرافیان می‌خواهند باز همان روش را دنبال کنند از خنده و تمسخر خودداری نداشت.

پاره‌ای تصور می‌کنند که وی در نتیجه زندگی سربازی خود به شوخی یا نفوه^{۱۰} به کلمات خشن راغب بود ولی این تصور بکلی غلط است، زیرا من هرگز از زبان او اینگونه سخنان نشنیدم و اصلاً جز من با هیچکس به خوش دابی نمی‌پرداخت و کسانی که پیش وی می‌آمدند یا چنان رعبی دلشان را فرا می‌گرفت که بدنشان به لرزه می‌افتاد و یا نسبت به وی احساس احترام و تکریم داشتند و در هر دو صورت امکان ارتباط خصوصی و مجال لطیفه‌گویی هرگز پیش نمی‌آمد و این رویه حتی در مورد دوستان دیرین و نزدیک وی تفاوت نمی‌کرد. یاد دارم با یکی از عموهام که با وی بسیار نزدیک بود همین رفتار را داشت و شخصیت بارز و وقار ذاتی پدرم مانع هرگونه حرکت نامعقول و ابراز کلمات و عبارات غیرمودب بود.

به همین جهت گاهی پیش خود فکر می‌کردم که پدرم قطعاً در نتیجه اتخاذ این روش همواره احساس تنهایی می‌کند ولی بزودی متوجه شدم که تصور من صحیح نیست زیرا خصوصیات اخلاقی او چنان بود که کمتر احتیاج به روابط نزدیک و دوستانه با افراد داشت و آشنایان وی نیز هرگز جرئت

^{۱۰} - سخن گفتن، لب به سخن گشودن

اینکه خویشتن را با وی مانوس جلوه دهند نداشتند. او همواره با افکار خود و کارهای مهمی که می‌خواست انجام دهد سرگرم بود و آنها را دوستان واقعی و یاران یکدل خویش می‌دانست. با وصف این در سال‌های اخیر سلطنت که دایره مشاورین و ندمای وی تنگ‌تر شده بود تنی چند از دوستان نزدیک وی را با جهان خارج مرتبط می‌ساختند.

تقریباً پنج سال پیش رساله کوتاهی درباره خصوصیات پدرم نگاشته‌ام که بصورت کتاب به چند زبان زنده دنیا چاپ و منتشر گردیده است. در آن کتاب ضمن شرح اخلاق و رفتار پدرم نوشته بودم که «امیدوارم این شرح موجب شود که ملت ایران و علاقه‌مندان به این آب و خاک خصوصاً طبقه جوان به مرد بزرگی که زندگانی خود را بی‌دریغ وقف سعادت و پیشرفت و رفاه هموطنان خود کرده است اندیشیده و شیوه پسندیده او را در علاقه و خدمت به وطن و مردم سرمشق قرار دهند و انجام وظیفه را از او بیاموزند و بدانند که وظیفه مردی و مردانگی آنها اقتضا دارد که ترس و بیم را مقهور شهامت و پشتکار داشته و حق و حقیقت را جانشین نادرستی و باطل کنند. از خصائل ناپسند و ذمائم اخلاقی بپرهیزند، از تنبلی و تن‌آسانی شرمگین باشند و کار شرافتمندانه را هدف عالی و وسیله افتخار خود قرار دهند و این نکته را نیک دریابند که کار و خدمت بزرگترین زینت روحانی آدمی و موجب سرافرازی اوست». این بود شمه‌ای از خصال بارز پدرم که در تربیت من تأثیری بسیار عمیق داشت و ذکر آنها برای آن است که خوانندگان این سطور پیش از آنکه از دوران کودکی من سخنی برود از عواملی که در روحیه من موثر بوده است تا درجه‌ای آگاهی پیدا کنند.

من در چهارم آبان سال ۱۲۹۸ (۲۴۵۸) در خانه‌ای کوچک و ساده در یکی از محلات قدیم تهران چشم به دنیا گشودم. در آن موقع هنوز شهر تهران حصار داشت و اطراف آن را خندق خشکی فراگرفته بود. راه ورود به شهر از دروازه‌های متعددی بود که شبها برای حفظ شهر از ماجراجویان و دزدان مسلح بسته می‌شد و این دروازه‌ها در دوران رهبری پدرم از نظر علاقه‌ای که به عمران و آبادی و نو کردن ایران داشت خراب کردند.

چون دیری نگذشت که خانواده من نقل مکان کردند خاطره روشن و واضحی از آن خانه قدیمی در ذهن من نمانده و تنها چیزی که از آن دوران کودکی به یاد دارم منظره دلفریب سلسله کوه‌های مرتفع البرز است که تهران را در بر گرفته و همیشه به من نوق^{۱۱} و الهام بخشیده است.

^{۱۱} - سپیدی و سبزی که در آن سرخ فامی بوده باشد، جلوه زیبایی که گاهی در افق پیدا میشود

همچنین هر وقت در روزهایی که آسمان صاف بود به شمال شرقی شهر نظر می‌انداختم قله شامخ و با عظمت دماوند را می‌دیدم و این قله بلند که فرق آن همیشه از برف مستور است مایه گشادگی خاطر من بوده است. بعدها دریافتم که این کوه با ۵۶۷۱ متر ارتفاع خود از قله «منبلان» بلندتر و تقریباً یک برابر و نیم قله معروف فوجی یاما است.

دیگر از خاطرات نخستین دوران کودکی من قیافه مردانه وقامت بلند پدر است که در آن هنگام وزیر جنگ بود و هر روز در ساعت معین با درشکه به محل کار خود می‌رفت و مراجعت می‌کرد. آنانکه به تشبیه و مضامین ادبی علاقه دارند باید بگویند که در آن روزگار که کوه‌های مرتفع احساسات مرا تکان می‌دادند پدرم که در شرف تعهد مقام نخست‌وزیری و شاهنشاهی ایران بود با آن همت بلند در شرف برطرف کردن دشواری‌های کوه مانند کشور بود.

در ایام کودکی بنیه من ضعیف بود. خوب به خاطر دارم که یکروز در حمام زمین خوردم و کاسه سرم بشدت به زمین اصابت کرد. فراموش نمی‌کنم که نگاه نگران و حالت مضطرب «آقا هاشم» خدمتکار وفادار ما که اخیراً درگذشت بیش از درد بدن در من تأثیر کرد.^{۱۲}

جالب ترین خاطره دوران طفولیت من روزی است که پدرم با مراسم بسیار باشکوهی بعنوان «رضا شاه پهلوی» تاج شاهنشاهی بر سر نهاد و من نیز به ولایت‌عهدهی برگزیده شدم. مراسم مجلل و بی‌نظیر تاجگذاری در تالار قصر گلستان و تخت طاووس باشکوه و تشریفات باستانی انجام گرفت و ابهت و عظمت آن منظره در من که در آن ایام که شش سال بیش نداشتم تأثیری شگرف داشت.

من تا زمان ولیعهدی با مادر و برادران و خواهران خود زندگی می‌کردم ولی بعد از تاجگذاری بدستور پدرم از آنها جدا شدم و پدرم دستور داد که تحت تربیت خاصی که آن را «تربیت مردانه» نام می‌نهاد قرار گیرم و برای قبول مسئولیت بزرگ آینده آماده شوم. در همین موقع نام من در دبستان نظام ثبت شد و در حقیقت این مدرسه بخاطر من و چهار برادر دیگرم تأسیس شد و من در کلاسی که جمعاً بیست و یک نفر دانش‌آموز داشت و همه آنها از بین فرزندان مأموران دولتی و افسران ارتش با کمال دقت و احتیاط انتخاب شده بودند مشغول تحصیل شدم و برادرانم که کوچک‌تر

۱۲ - کدام کودکی است که در حمام های آنروز زمین نخورده باشد... کدام کودکی است که سرش را نشکسته باشد

بودند به کلاس های پائین تر رفتند. دانش آموزان این دبستان لباس نظامی می پوشیدند و برنامه درسی بسیار دشواری داشتند و زندگانی کودکی من نیز طبعاً در محیط نظامی یعنی در تحصیل و تمرین های سربازی می گذشت. گذشته از تحصیلات دبستانی پدرم یک معلمه فرانسوی برای تعلیم زبان فرانسه و نظارت بر امور زندگی داخلی من استخدام کرده بود. در نتیجه مساعی این بانو که بمناسبت ازدواج با یک ایرانی بانو ارفع نامیده میشد زبان فرانسه را در کمال روانی و سلاست مانند زبان مادری خود فراگرفتم و دریچه ای برای مشاهده افکار باختری در برابر ذهن من گشوده گشت.

این بانو که من همواره خود را رهین وی خواهم دانست در سال ۱۹۵۹ در پاریس درگذشت.

با اینکه در ایام طفولیت بنیه نیرومندی نداشتم ولی بسیار چابک و با نشاط بودم و کمتر آرام می گرفتم و پیوسته در حال دویدن و پریدن و بالا رفتن از درخت و سایر بازی های معمولی پسران بودم. در زمان کودکی کشتی گرفتن که یکی از ورزش های بزرگ کشور ما است بسیار مورد علاقه من بود و بخاطر دارم که روزی بعلت کشتی گرفتن بعد از غذا مورد مواخذه قرار گرفتم. زمستان ها نیز از برف بازی خسته نمی شدم و از جمله بازی های دیگر من در این ایام این بود که در مسیر جویبارهای کاخ بیلاقی سعد آباد با کمک دوستان خود با گل و سنگ سدبندی می کردیم و تقریباً می توان گفت که آن سدها نمونه کوچکی بود از سدها و کارخانه های الکتریسیته که فشار آب قوه محرکه آن است و امروز در کشور در چندین نقطه ساخته شده است. همچنین در مجاورت نهرها خانه های چوبی و آجری بنا می نمودم و یا به ساختن پل و عمارات با دستگاه کوچک بازیچه که داشتم می پرداختم.

در دبستان نظام روزی دو ساعت مجال استراحت داشتم ولی تمام این مدت صرف جست و خیز و بازی های کودکانه می شد و با اینکه در ایران رسم است که کوچک و بزرگ بعد از ظهرها مدت مختصری استراحت می کنند من به این عادت عمومی تمایلی نداشتم چنان که هنوز هم به خواب بعد از ظهر علاقه ندارم و فراموش نمی کنم که در آن موقع به جای استراحت بعد از ظهر باتفاق عده ای از همدرسان خود با شور و شغف فراوان و سر و صدای زیاد به بازی های دسته جمعی می پرداختیم و خواب را از چشم بزرگترها می گرفتیم.

یکی از بازی های مورد علاقه من در آن موقع بازی «دزد و پلیس» بود و برای این بازی نفرات خود را به دو دسته دزد و پلیس تقسیم می کردم. در

جریان این بازی جالب تمام انبارها وزیرزمین‌های مرموز کاخ را زیرپا می‌گذاشتیم ولی باید اعتراف کرد که در آن موقع دستگاه کشف جرائم ما بسیار ناقص و بدوی بود. هنگامی که به سن بلوغ رسیدم بیشتر به اسب‌سواری و شکار می‌پرداختم و آقای آتابای که در حال حاضر میرشکار سلطنتی است در این ورزش‌ها با من همراه بود.

از ورزش‌های جدید به فوتبال و بکس نیز بسیار علاقه داشتم و بخاطر دارم که مربی بکس من همیشه عینکی به چشم می‌زد و روزی در حین تمرین عینکش از چشمش افتاد که من آن را از زمین برداشتم و به او رد کردم که بر چشم نهاد و بار دیگر به تمرین ادامه دادیم. بازی دیگر من و دوستانم در آن موقع چوگان بازی با دوچرخه که فوق العاده جالب توجه و هیجان‌انگیز به نظر می‌رسید و تا آنجا که اطلاع دارم ما اولین چوگان‌بازان دوچرخه سوار ایران بودیم.

ظاهراً با اینکه بر حسب عادت ولیعهد باید تا حدی متکبر باشد و با افراد عادی نیامیزد ولی تا آنجا که به خاطر دارم من در دوران ولیعهدی چنین صفاتی نداشتم و امیدوارم که در حال حاضر نیز چنین نباشم. در آن موقع دوست صمیمی من پسری بود بنام حسین فردوست که پدرش ستوان ارتش بود. حسین در دوران تحصیل در سوئیس هم با من همدرس بود و بعد با درجه سرهنگی سمت استادی دانشکده افسری را عهده‌داری می‌کرد. و فعلاً در گارد شاهنشاهی مشغول انجام وظیفه است.

در دوران ولیعهدی همه روزه پدرم یکی دو ساعت از وقت خود را با من می‌گذراند و از سن نه سالگی ناهار را هم با او صرف می‌کردم. منظور او از این برنامه منظم آن بود که شخصاً از وضع من با خبر شود و من از جریان اوضاع کشور آگاه گردم. کمی بعد از تاجگذاری پدرم دچار بیماری حصبه شدم و چند هفته با مرگ دست و گریبان بودم و این بیماری موجب ملال و رنج شدید پدرم می‌شد. در طی این بیماری سخت، پا به دایره عوالم روحانی خاصی گذاشتم که تا امروز آن را افشاء نکرده‌ام. در یکی از شب‌های بحرانی کسالتم مولای متقیان علی علیه‌السلام را بخواب دیدم در حالیکه شمشیر معروف خود ذوالفقار را در دامن داشت و در کنار من نشسته و در دست مبارکش جامی بود و به من امر فرمود که مایعی را که در جام بود بنوشم. من نیز اطاعت کردم و فردای آنروز تبم قطع شده و عالم بسرعت رو به بهبودی رفت. در آن موقع با آنکه بیش از هفت سال نداشتم با خود می‌اندیشیدم که بین آن رویا و بهبودی سریع من ممکن است ارتباطی نباشد ولی در طی همان دو واقعه دیگر برای من رخ داد که در حیات معنوی من تاثیری بسیار عمیق بر جای نهاد.

در دوران کودکی تقریباً هر تابستان همراه خانواده خود به امامزاده داود که یکی از نقاط منزله و خوش آب و هوای دامنه البرز است می‌رفتیم. برای رسیدن به آن محل ناچار بودیم که راه پر پیچ و خم و سراشیب را پیاده و با یا با اسب طی کنیم. در یکی از این سفرها که من جلو زین اسب یکی از خویشاوندان خود که سمت افسری داشت نشسته بودم ناگهان پای اسب لغزیده و هردو از اسب به زیر افتادیم. من که سبک‌تر بودم با سر بشدت روی سنگ سخت و ناهمواری پرت شدم و از حال رفتم. هنگامی که به خود آمدم همراهان من از اینکه هیچگونه صدمه‌ای ندیده بودم فوق‌العاده تعجب می‌کردند.

ناچار برای آنها فاش کردم که در حین فرو افتادن از اسب حضرت ابوالفضل علیه‌السلام فرزند برومند علی علیه‌السلام ظاهر شد و مرا در هنگام سقوط گرفت و از مصدوم شدن مصون داشت. وقتی که این حادثه روی داد پدرم حضور نداشت ولی هنگامی که ماجرا را برای او نقل کردم حکایت مرا جدی تلقی نکرد و من نیز با توجه به روحیه وی نخواستم با او به جدل برخیزم ولی خود هرگز کوچکترین تردیدی در واقعیت امر و رؤیت حضرت عباس بن علی (ع) نداشتم.^{۱۳}

سومین واقعه‌ای که توجه مرا به عالم معنی بیش از پیش جلب نمود روزی روی داد که با مربی خود در حوالی کاخ سلطنتی سعدآباد در کوچه‌ای که باسنگ مفروش بود قدم می‌زدم. در آن هنگام ناگهان مردی را با چهره ملکوتی دیدم که بر گرد عارضش هاله‌ای از نور مانند صورتی که نقاشان غرب از عیسی بن مریم می‌سازند نمایان بود. در آن حین به من الهام شد که با خاتم ائمه اطهار حضرت امام قائم روبرو هستم. مواجهه من با امام آخر زمان چند لحظه بیشتر به طول نیاچامید که از نظر ناپدید شد و مرا در بهت و حیرت گذاشت. در آن موقع مشتاقانه از مربی خود سؤال کردم : او را دیدی؟

^{۱۳} - هرکودکی در هفت تا ۱۰ یا ۱۲ سالگی تحت تاثیر گفته و رفتار های اطراف خود قرار دارد و به ویژه اگر تب به بدن هر انسانی حمله کند، میزان تخیل بی از اندازه به مواردی متوجه میشود که میتواند مذهبی یا کاملاً تخیلی بوده باشد. بنابراین چنین صداقتی در این نوشته که موجب تحریف مغرضان بوده است تنها یک دشمنی و کینه است؛ چه بسا خود آن منتقدین هم همین تخیل و برداشت را در کودکی داشته اند. شخصی را میشناسم که چندی پس از مرگ پدرش درحالیکه از خانه به سمت مسجدی که نزدیک خانه شان بود میرفت یکباره میگوید «بابا جان» و کسی که همراهش بوده هم «بسم الله الرحمن الرحيم» را تکرار میکند. و هردو آن شادروان را به چشم سر دیده بودند... همه در زیر تاثیر حرف اطرافیان بصورت تخیلی روی میدهد و نمیتواند جنبه انتقادی به کودک و تخیل کودکی داشت.

مربی من متحیرانه جواب داد: - «چه کسی را دیدم؟ اینجا که کسی نیست!» اما من این قدر به حقیقت و اصالت آنچه که دیده بودم اطمینان داشتم که جواب مربی سالخورده من کوچکترین تأثیری در اعتقاد من نداشت. امروز که این ماجرا را بیان می‌کنم شاید بعضی افراد خصوصاً غربی‌ها تصور کنند که من خیالبافی می‌کنم یا آنچه دیده ام یک حالت ساده روانی بوده است، ولی باید به خاطر داشت که ایمان به عالم روح و تجلیاتی که به حساب ماده در نمی‌آید از خصائص مردم مشرق زمین است و چنان‌که بعدها دریافتم بسیاری از مردم باختر نیز همین ایمان و اعتقاد را دارند و انگهی من در آن موقع هیچگونه دلیلی برای جعل این موضوع و بیان آن برای مربی خود نداشتم و امروز نیز انتفاعی از لاف زدن در این قبیل مسائل نمی‌برم و جز عده معدودی از نزدیکان من کسی تا کنون از این جریان مستحضر نبوده است و حتی پدرم که همیشه خود را به او بسیار نزدیک و صمیمی می‌دانستم هرگز از این موضوع کوچکترین اطلاعی پیدا نکرد.

پس از این واقعه با وجود اینکه به بیماری‌های سخت از قبیل سیاه‌سرفه، دیفتری و چند مرض شدید دیگر مبتلا شدم هرگز مکاشفه دیگری برای من پیش نیامد. چنان‌که در هشت سالگی مبتلا به بیماری جان‌فرسای مالاریا شدم و با نبودن وسایل مداوای امروزی از این بیماری بسختی نجات یافتم ولی در طی هیچ یک از این بیماری‌ها روئایی مانند آنچه نقل کردم نداشتم.

به هرحال از سن شش یا هفت سالگی اعتقاد و ایمان مداوم پیدا کردم که خدای بزرگ مرا پیوسته در کنف حمایت خود قرار داده و خواهد داد. ایمان به این امر رضایت قلب و اطمینان خاطر خاصی برای من فراهم آورده است و از همین جهت گاهی که اراده خود را در برابر اراده باری تعالی می‌سنجم سخت نگران می‌شوم و متحیرم که آیا اراده من مقهور است یا مختار و هرگاه مشیت ازلی و نیروی الهی در حفظ و حراست من است پس ناگزیر این مشیت مبتنی بر علت و مصلحتی است. شاید این قبیل اعتقادات در نظر کسانی که خود را رند و صاحب نظر می‌دانند چندان مطبوع نباشد ولی به نظر من خداوند بزرگ در مخاطرات و بلاها حافظ و ناصر من بوده و مرا به وحدانیت و عدالت خود مومن ساخته است و به این نکته مسلم سایر ملل راقیه نیز معترفند چنان‌که انگلیس‌ها از بیان شعار معروف «خدا نگهدار شاه باشد» عار ندارند و آمریکایی‌ها عبارت «ما به خدا ایمان داریم» را بر روی مسکوکات خود ضرب و نقش نموده‌اند.^{۱۴}

^{۱۴} - "God Save the King" ، "God Save the Queen"



مدتها پس از این وقایع دوران کودکی، چهار حادثه دیگر برای من روی داد که هر یک که در حد خود حائز کمال اهمیت بوده و موجب شده است که ایمان و توجه بی‌شائبه‌ای که در دوران کودکی به مبدأ حقیقی داشته‌ام ادامه یافته و روز به روز مستحکم‌تر گردد: اولین حادثه هنگامی روی داد که برای بازدید سدی که تازه در شرف احداث بود به کوه‌رنگ در حوالی اصفهان رفته بودم و هنگام مراجعت باتفاق یکی از امرای ارتش که سمت فرماندهی لشکر آن ناحیه را داشت به هواپیمای کوچک و اختصاصی خود که روی باریکه مسطحی قرار داشت سوار شدم و چون پروانه خلبانی دارم و از راندن هواپیمای شخصی خود و یا هر هواپیمای دیگر خوشم می‌آید شخصاً پشت فرمان نشستم. این هواپیما از نوع یک موتوره سبک بود و پس از ده دقیقه پرواز ناگهان موتور آن خاموش گردید و مجبور بودم که اجباراً در یک ناحیه کوهستانی در دره‌ای سنگلاخ فرود آیم. هر کس از فن خلبانی اطلاع داشته باشد می‌داند که در این موارد وقتی کاسته شدن سرعت هواپیما از حد معینی تجاوز کند هواپیما به دور خود می‌چرخد. چون موتور خاموش بود و نمی‌توانستم در یک چنین دره تنگی هواپیما را طوری بگردانم که بطور عادی فرود آید ناچار سعی کردم سرعت هواپیما را تا حدی حفظ کرده و همانجا به زمین سقوط نمایم. بنابراین پیش از آنکه هواپیما به زمین برسد، دسته آن را کشیدم تا دماغه هواپیما رو به بالا رفته و سر آن به تخته سنگی که مستقیماً در جلو ما قرار گرفته بود اصابت نکند. سرعت هواپیما آنقدر کاهش یافته بود که فرضاً اگر از آن تخته سنگ هم می‌گذشتیم ممکن نبود که از سنگ بزرگتری که پشت آن قرار داشت بگذریم. همینکه هواپیما به سنگ اولی اصابت کرد چرخ‌های آن از جا کنده شد و همین امر هم موجب کاهش بیشتر سرعت هواپیما شد و بدنه آن روی زمین سنگلاخ بنای لغزیدن نهاد و لحظه بعد ملخ هواپیما به سنگ صاف بزرگی برخورد و هواپیما روی زمین معلقی زد و پشت به زمین و رو به هوا متوقف گردید. ولی ما بطور اعجاز‌آمیزی بدون کوچکترین صدمه در حالیکه با کمربندهای خود وارونه در جایگاه باز خلبان قرار داشتیم نجات یافتیم و این امر بقدری غیرمترقبه و باورنکردنی و در عین حال جالب بود که بی اختیار خنده‌ام گرفت ولی افسر همراه من در حالی بود که به هیچوجه نمی‌توانست این واقعه را موجب خنده بداند.

باید دید که این واقعه از حسن اتفاق و سازگاری بخت بود یا نیروی نامرئی دیگری این بخت و حسن اتفاق را به وجود آورده بود؟

شاید خواننده این یادداشت‌ها بهتر از من بتواند در این باره قضاوت نماید. ضمناً بد نیست اضافه کنم که ساختمان سد کوه‌رنگ امروز تمام شده و زمین‌های مزروعی آن نواحی را آبیاری می‌کند.

دومین واقعه رهانی استان زرخیز آذربایجان از تسلط اجانب بود. شرح این واقعه عجیب و نجات این استان را که به تأییدات الهی و حس ناسیونالیزم ایرانی انجام یافت در فصل دیگری بتفصیل بیان خواهم کرد.

سومین واقعه عجیب و تلخ دوران سلطنتم در بهمن ۱۳۲۷ (۲۴۸۷) هنگامیکه در جشن سالیانه تاسیس دانشگاه شرکت می‌کردم روی داد. در آن روز لباس نظامی بر تن داشتم و هنگامی که از اتومبیل پیاده شده و در شرف ورود به دانشکده حقوق و محل انعقاد جشن بودم ناگهان صدای شلیک گلوله به گوش رسید و تیرهانی به جانب من شلیک شد. با اینکه بظاهر عجیب جلوه می‌کند ولی سه گلوله به کلاه نظامی من اصابت کرد و آسیبی به سر من وارد نیامد ولی گلوله چهارم از سمت راست گونه وارد و از لب بالائی و زیر بینی من خارج گردید.

شخصی که نسبت به من سوء قصد کرده و بعنوان عکاسی به آن محل راه یافته بود، دو متر بیشتر با من فاصله نداشت و لوله طپانچه خود را به سینه من قراول رفته بود. من و او هر دو در روبروی هم قرار گرفته بودیم و کسی نزدیک ما نبود که بین ما حائل باشد و از این رو می‌دانستم هیچ مانعی برای اینکه تیرش به هدف برسد در پیش نداشت. عکس‌العملی که در آن لحظه فراموش نشدنی از خود نشان دادم هنوز در خاطر من است. فکر کردم که خود را به روی او بیاندازم ولی فوراً متوجه شدم که اگر به طرف او جستن کنم نشانه‌گیری او را آسان خواهم کرد و اگر فرار کنم از پشت سر هدف قرار خواهم گرفت. ناچار فوراً شروع به یک سلسله حرکات مارپیچی کردم تا مطابق یک تاکتیک نظامی طرف را در هدف‌گیری گمراه کنم. ضارب مجدداً گلوله دیگری شلیک نمود که شانه مرا زخمی کرد. آخرین گلوله در لوله طپانچه او گیر کرد و خارج نشد و من احساس کردم که دیگر خطری متوجه من نیست و زنده‌ام. ضارب با غضب بسیار اسلحه را بر زمین زد و خواست فرار کند، ولی از طرف افسران و اطرافیان من محاصره شد و متأسفانه به قتل رسید و محرکین اصلی او درست معلوم نشدند. بعداً معلوم شد که وی با بعضی از متعصبین دینی رابطه داشته و در عین حال نشانه‌هایی از تماس او با حزب منحل‌توده به دست آمد. نکته جالب اینکه معشوقه او دختر باغبان سفارت انگلیس در تهران بود.

خون از زخم‌های من مانند فواره می‌جست ولی به خاطر دارم که در همان حالت میل داشتم به انجام مراسم آن روز بپردازم ولی ملتزمین من مانع شدند و مرا به بیمارستان بردند و در آنجا به بستن زخم‌هایم پرداختند. چندی بعد لباس نظامی آغشته به خون من در باشگاه افسران تهران به

معرض نمایش گذاشته شد و هنوز کسانی که به باشگاه می‌روند آن را پیش چشم خود خواهند دید.

این حادثه نیز ایمان مرا به مبدأ حقیقی و حمایت ذات بی‌چون احدیت قوی‌تر ساخت و پیوند ناگسستنی مرا با خدای بزرگ مستحکم‌تر نمود.

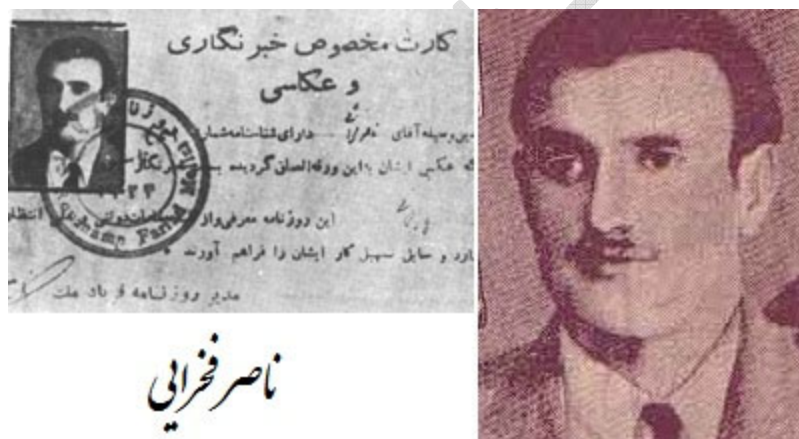


قضیه چهارم که شرح آن در این کتاب مندرج است معجزه بیست و هشتم امرداد سال ۱۳۳۲ (۲۴۹۲) بود که ایران را از چنگال مصدق رهائی داد. دکتر مصدق مردی بود که امکان داشت رهبر سیاسی خوبی باشد ولی در اواخر حکومتش اسیر افکار افراطی خود و عده‌ای از اطرافیان و تلقینات غیرمستقیم یک دولت خارجی قرار گرفته بود.

اعتقاد قطعی من این است که سرنگون کردن دستگاه مصدق کار مردم عادی کشور من بود که در دلشان بارقه مشیت یزدانی می‌درخشید.

بر من مسلم است که کارهایی که در دوران سلطنتم کرده‌ام با یاری و اعانت یک نیروی نامرئی انجام گرفته است. من در اظهار ایمان و اعتقاد قلبی خویش به مبادی دین خجالت نمی‌برم ولی نباید تصور کرد که می‌خواهم از این رهگذر خدای نخواستہ مدعی شوم که فرستاده یا وسیله اجرای اوامر خداوند هستم و میل دارم این نکته را بطور صریح و آشکار بگویم که برای خود چنین سمتی را قائل نیستم.

از اوان کودکی دانسته‌ام که دست تقدیر مرا به سرپرستی یک کشور باستانی و دارای تمدن که مورد ستایش من است خواهد گماشت و باید در بهبود وضع مردم کشور و مخصوصاً طبقه معمولی کوشش کنم. احساس می‌کنم که ایمان واقعی من به خداوند مرا در انجام این منظور مقدس کمک خواهد نمود و آنقدر خودبین نیستم که تصور کنم هر پیشرفتی که در این راه نصیب من گردد جز بیاری خداوند یگانه میسر تواند بود.^{۱۵}



^{۱۵} - اینگونه رفتار نه تنها لازمه های آن زمان بود بلکه هنوز هم در قرن ۲۱ هرگاه برای روسای جمهور یا نخست وزیران کشوری رویداد های مشابهی پیش می آید به خدا و به عیسی مسیح یا موسی و موبد خودشان پناه میبرند؛ گرچه امروز دانش بشری ثابت کرده وجود «خدا» شک برانگیز است. روزنامه نیویورک تایمز در هنگامه سپتامبر ۱۱ در باره گفته ها و رفتار آقای جورج بوش نوشته بود:

There are lots of ways to describe Mr. Bush's religion. By church affiliation, he is a Methodist. In theological terms he would be called a pietist, referring to a tradition in which religion is more a matter of the heart than the intellect.

(برگردان) = به گونه های بسیار میتوان مذهبی بودن آقای بوش را تشریح کرد. در رابطه با کلیسا او یک متدیست است. در رابطه یا به لحاظ الهیات، می توان او را به عنوان یک متفکر نامید، با اشاره به یک سنت که در آن دین بیشتر از قلب ریشه میگیرد تا به عقل جا میگیرد. بنابراین گرچه فاصله زمانی بسیار است اما هنوز دین در قلب بسیاری ریشه دارد و دیندار سالم بودن گناه نیست و یک اعتقاد کاملاً شخصی به حساب می آید.

فصل چهارم

تعلیم و تربیت شاه

چون پدرم مصمم بود که اصول ترقی و تعالی دنیای غرب را در ایران به کار اندازد بنابراین وقتی مرا به اروپا فرستاد کسی ابراز تعجب نکرد زیرا همه می دانستند که وی می خواست ولیعهد خود را با تمدن مغرب زمین بیشتر آشنا ساخته و سر موفقیّت ملل باختری را بر وی آشکار سازد.

برای انتخاب کشوری که باید در آن به تحصیل اشتغال ورزم پدرم مدت ها اندیشه و تأمل داشت زیرا در عین آنکه آثار تمدن و ترقی و تعالی غرب را بدیده تحسین می نگریست بطور کلی به بیگانگان اعتقاد و اطمینان نداشت و پس از مدتها مطالعه تصمیم گرفت مرا به سوئیس بفرستد. به نظر من این انتخاب از آن جهت به عمل آمد که پدرم می خواست تحصیلات من در کشوری انجام گیرد که از رنگ ها و تعلقات سیاسی برکنار باشد و چون سوئیس کشور کوچکی بود که همیشه در کشمکش های سیاسی اروپا جنبه بی طرفی را رعایت می کرد آن کشور بر سایر نقاط ترجیح داشت، و مشاورین وی محیط کشور سوئیس را برای کسی که جداً در پی تحصیل باشد مناسب تشخیص دادند.

من در ماه اردیبهشت سال ۱۳۱۰ (۲۴۷۰) از دبستان نظام فارغ التحصیل و در شهریور همان سال پس از گذراندن تعطیلات تابستانی آماده عزیمت به سوئیس شدم. به امر پدرم یکی از پزشکان معروف بنام دکتر مؤدب نفیسی که در کودکی بیشتر بیماری های سخت مرا معالجه و مداوا کرده بود بعنوان سرپرست و طبیب مخصوص من تعیین شد و مقرر گردید که کلیه امور تحصیلی و شخصی من در سوئیس زیر نظر و با مسنولیت او اداره شود.

آقای مستشار هم که قبلاً معلم ادبیات فارسی من بود مقرر شد با من به سوئیس بیاید تا در آنجا نیز درس فارسی من ادامه یابد. ضمناً با صلاحدید پدرم قرار شد برادر و دو نفر از دوستان دبستان نظام نیز با من همراه باشند. انتخاب این دو دوست به خود من واگذار شد و من هم حسین فردوست (که قبلاً هم از او نام برده ام) و بعد مهرپور تیمورتاش فرزند وزیر دربار پدرم را پیشنهاد کردم و پس از آنکه مورد قبول قرار گرفت باتفاق

آنها عزیمت نمودم (اما چند سال چون وزیر دربار مورد بی‌مهری شدید پدرم قرار گرفت مهرپور اجباراً به وطن بازگشت).

در بندر پهلوی با پدر و مادر و دیگر اعضای خانواده‌ام که به مشایعت من آمده بودند، وداع کردم و باتفاق دکتر نفیسی و آقای مستشار و برادرم و دو تن از دوستان فوق‌الذکر وارد کشتی شدیم و بطرف بادکوبه حرکت کردیم و بعد از عبور از لهستان و آلمان به سوئیس و شهر ژنو رسیدیم. لازم به ذکر نیست که این سفر برای ما چهار جوان که تا آن وقت هنوز از موطن آسیای خود بیرون نرفته بودیم بسیار جالب توجه بود. در ژنو مدت دو هفته در کنسولگری ایران اقامت کردیم و سپس در لوزان به یک مدرسه خصوصی وارد شدیم. در لوزان من و برادرم در یک خانواده سوئیسی زندگی می‌کردیم. رئیس این خانواده مردی بود به اسم آقای مرسیه که سه پسر و دو دختر داشت و من از اقامت و زندگی در بین این خانواده مهربان بسیار لذت می‌بردم. دوستان ایرانی من در مدرسه بطور شبانه‌روزی به سر می‌بردند و با ما زندگی نمی‌کردند. یک‌سال از اقامت ما در بین این خانواده گذشته بود که با صلاح‌دید سرپرست و دستور پدرم به یک مدرسه شبانه‌روزی بنام (له روزه) که بین لوزان و ژنو قرار داشت منتقل شدیم و علت این انتقال آن بود که پدرم می‌خواست تحصیلات من به شکل عادی و منظم صورت گیرد و از انضباطی که در مدرسه شبانه‌روزی وجود داشت برخوردار باشم. مدرسه سابق که روزانه بود تقریباً ۱۵۰ محصل پسر و دختر داشت ولی مدرسه اخیر یک و نیم برابر آن دانش آموز پسر داشت و دخترها را نمی‌پذیرفت. ضمناً ترتیبی داده شد که چهار برادر دیگر من نیز سال بعد در این مدرسه تحصیل کنند.

اقامت چهار ساله من در سوئیس یکی از مهم‌ترین ادوار زندگی من بوده است و محیط دموکراسی و کاملاً غربی سوئیس در روحیات و اخلاق من پس از نفوذ معنوی پدرم بیش از همه تأثیر داشته است.

پرورش سریع جسمی من در این کشور موجب حیرت خودم و دیگران شده بود، زیرا چنان‌که قبلاً اشاره کردم در دوران کودکی مزاجاً قوی نبودم ولی در سوئیس بسرعت رشد کردم و عضلات من قوت یافت. در رشته‌های مختلف ورزشی مانند پرتاب دیسک، پرتاب نیزه، پرش ارتفاع، پرش طول و دو صد متر مقام قهرمانی یافتم و به اخذ جوایز ورزشی نائل آمدم و در فوتبال و تنیس هم به سمت رئیس دسته مدرسه برگزیده شدم و در این دوره بود که به ارزش و اهمیت ورزش در تعلیم و تربیت جوانان وقوف کامل یافتم.

گمان نمی‌کنم این رشد جسمی در اثر برنامه غذایی مدرسه بود زیرا در ایران نیز معلمه فرانسوی من مرا با غذاهای فرانسوی عادت داده بود و با برنامه غذایی ما در سوئیس چندان تفاوتی نداشت. شک نیست که هوای سوئیس سالم و فرح بخش است ولی هوای تهران نیز مانند سوئیس است. به نظر من رشد جسمی من باید با رشد فکری من که در این محیط تازه پیدا شده بود مربوط باشد.

در تهران همیشه در درس‌های خود نمره‌های بسیار عالی می‌گرفتم و واقعاً نمی‌دانم که در آن موقع این نمره‌ها را از نظر لیاقت شخصی و استحقاق دریافت می‌داشتم یا موقعیت و مقام من در نمره گذاری تأثیر داشت، ولی در سوئیس که موقعیت اجتماعی افراد چندان تأثیری در وضع نمرات تحصیلی آنها ندارد نیز نمره‌های عالی می‌گرفتم و فقط در درس هندسه که مورد علاقه من نبود نمره خوب نداشتم و خودم هم نمی‌دانم چرا به هندسه مسطحه اینقدر بی‌علاقه بودم درحالی‌که به جبر و مقابله مثلثات و هندسه تحلیلی و علوم طبیعی مانند فیزیک و شیمی دلبستگی داشتم. به هر حال در بیشتر از رشته‌های درسی نمرات ممتازی یافته و به اخذ جوایزی نائل آمدم. تاریخ و جغرافیا و علوم طبیعی از جمله رشته‌های بسیار جالب و دلنشین درسی من بودند. در زبان فرانسه نیز بسیار خوب پیشرفت کرده بودم و از مطالعه ادبیات فرانسه لذت بسیار می‌بردم.

معلمین این مدرسه در کار خود بسیار زبردست بودند ولی هیچیک از آنها نفوذ مخصوصی در روحیه من نداشته و از دوستان مخصوص من نبوده‌اند و باید گفت از برخی از آنها نیز می‌ترسیدیم. محصلین مدرسه برای من از نظر شخصیت خودم و نه از نظر موقعیت و مقام ارزش خاصی قائل بودند و این امر در روحیه من بسیار مؤثر بود. به خاطر دارم که اطاق من پیوسته مرکز اجتماع محصلین بود و در همان موقع بود که ارزش معاشرت بیریا و آزادانه را که از خصائص دموکراسی غربی است دریافتم و همین آزمایش مرا برای دقت و کوشش در تحصیل تشویق می‌کرد. در مطالعه یا بازی و ورزش و یا در انتخاب رفیق به راز آزادی توأم با انضباط آشنا شدم و بخوبی دریافتم که انضباط بدون آزادی دموکراسی، موجد دیکتاتوری است و دموکراسی بدون انضباط، موجب هرج و مرج و بی‌نظمی است.

با وصف این حال، زندگی من در مدرسه از سایر محصلین مجزا و بیشتر از آنها مورد مراقبت بود زیرا اولاً مواد درسی من سنگین تر از آنها بود و گذشته از برنامه معمولی مدرسه آقای مستشار برای من برنامه مفصلی در ادبیات فارسی داشت و این برنامه به امر و دستور پدرم بود که به تحصیلات من در زبان و ادبیات فارسی اهمیت بسیار می‌داد. از طرف دیگر

سرپرست من دکتر نفیسی در رفتار و کردار و فعالیت‌های من نظارت شدید داشت. دکتر نفیسی امروزه در قید حیات نیست و من تاکنون ندانسته‌ام که این سختگیری و نظارت شدید او در رفتار من ناشی از اوامر مستقیم پدرم بود یا بعثت علاقه شدیدی بود که آن مرحوم به مواظبت و تربیت من داشت به هر حال وضع من مانند یک زندانی بود و جز در مواقع خاص آن‌هم با معیت سرپرست خود اجازه نداشتیم از محیط مدرسه خارج شوم.

مواقعی که دوستانم وقت آن را داشتند با شادمانی بسیار برای گردش بشهر می‌رفتند ولی من اجازه نداشتیم که با آنها همراهی کنم. در ایام تعطیلات عید میلاد و سال جدید کلیه دوستان با نهایت خوشدلی و آزادی به مجالس شب‌نشینی و رقص می‌رفتند و سال جدید را جشن می‌گرفتند و من تنها در اطاق خود به سر می‌بردم. تنها وسیله سرگرمی من در این مواقع یک رادیو و یک گرامافون بود که با آن‌همه وسایل تفریح و خوش‌گذرانی که دوستانم در اختیار داشتند قابل مقایسه نبود. به نظر من این رویه صحیح نبود و اگر خود دارای پسری بشوم حتماً او را بدین ترتیب تربیت نخواهم کرد. به هر صورت خیال می‌کنم دوری و کناره‌گیری اجباری از تفریح و خوش‌گذرانی مرا خیلی جدی و شاید بیش از حد جدی ساخته باشد و امروز نیز آثار آن عزلت در روحیه من باقیمانده است. من در مقابل حوادث و خطرات و سایر مواقع آرام و ملایم هستم و کمتر اختیار اعصاب خود را از دست می‌دهم و به نظر خودم از خوش طبعی بی بهره نیستم ولی در بروز این خصلت از سایر مردم معتدل‌تر و آرام‌ترم. من از شوخی بجا و مناسب و کاریکاتورهای سیاسی و غیر آن لذت می‌برم. از گفتگو با اشخاص عادی و طبقات معمولی احساس مسرت و خرسندی می‌کنم و کودکان مورد علاقه فراوان من اند و از بازدید دبستان‌ها و سخن گفتن با اطفال خردسالی که نسبت به من رفتار ساده و بی‌پیرایه دارند لذت می‌برم.

هنگام اقامت خود در سوئیس اغلب درباره مسئولیت‌های آینده خود می‌اندیشیدم. بین من و پدرم هر هفته ارتباط مکاتباتی برقرار بود ولی به مادر و برادران و خواهرانم کمتر کاغذ می‌نوشتیم. تصور می‌کنم که آرزوی قلبی من در اینکه در آینده خردمندانه سلطنت کنم مرا وادار می‌ساخت که در امر تحصیل و مطالعه و کسب دانش و فضیلت بیش از آنچه از جوان محصل انتظار می‌رود کوشش و جدیت داشته باشم و بواسطه همین آرزو در انتخاب مواد درسی دقت فراوان داشتم و تشخیص دادم که تحصیل رشته‌های علوم طبیعی مرا برای فهم مسائل دشوار صنعتی که برنامه توسعه منابع طبیعی کشور در پیش خواهد آورد آماده‌تر خواهد ساخت.

در فصل پیش راجع به پرورش روح و معتقدات دینی خود سخن رانده‌ام. در دوران توقف در اروپا در مدت دو سال اول که با محیط جدید آشنا می‌شدم مجال تفکر درباره عقاید مذهبی خود نداشتم. دیری نگذشت که این مسائل بیش از پیش مورد توجه و علاقه من قرار گرفت و به ادای فرائض یومیه پرداختم و در طی سه سال آخر اقامتم در سوئیس این فریضه و راز و نیاز به درگاه باری تعالی را با خلوص نیت و توجه قلبی انجام می‌دادم زیرا عزم آن بود که وقتی به سلطنت رسیدم در کلیه امور چراغ ایمان را فرا راه خویش قرار دهم.

در آن موقع نسبت به سیاست و اصولی که می‌خواستم پس از رسیدن به مقام سلطنت اتخاذ کنم اندیشه می‌کردم. علاقه من نسبت به مردم عادی کشور و مخصوصاً طبقه کشاورز ایران در همان موقع مشهود بود و در آن ایام صباوت، فکری برای من پیش آمده بود که وقتی به سلطنت برسم مدت دو یا سه سال کشاورزان املاک سلطنتی را از پرداخت سهمی که از دسترنج خود باید بدهند معاف و طوری کنم که هر خانواده دهقان مبلغی اندوخته پیدا کند و بتوانند برای خویش خانه و وسائل کشاورزی فراهم بسازند و یا به کارهای لازمی که بدون داشتن سرمایه برای وی صورت پذیر نیست اقدام کنند. نتیجه این فکر ایام جوانی نقشه کنونی تقسیم املاک سلطنتی میان کشاورزان است که در فصل دیگر بتفصیل به شرح آن خواهم پرداخت.

فکر دیگری که در آن روزها در ذهن من می‌گذشت آن بود که در زمان سلطنت یک صندوق شکایت عمومی ترتیب دهم تا هر کس تظلمی دارد بدون آنکه در کیفیت آن اندیشه کند، بدان وسیله دادخواهی نماید و این صندوق‌ها زیر نظر مستقیم خودم باشد تا از حوائج و مستدعیات و نگرانی‌های افراد ملت آگاه گردم و بنظر من آنچه مرا به این فکر متوجه ساخت همان داستان زنگ عدالت نوشیروان است که در فصل سابق ذکر آن رفته است.

هنگامی که دوره سلطنت من آغاز گردید آن فکر ایام دانش آموزی در من قوت گرفت. در بادی امر به ذهنم رسید که قسمت عمده اوقات خود را در اختیار افراد عادی قرار دهم تا هر کس دشواری‌های خود را حضوراً با من در میان نهد ولی متوجه شدم که ملاقات با تمام افراد عملی نیست زیرا در ساعات شبانه روز باید هشت ساعت وقت من صرف امور جاری و ملاقات‌های رسمی بشود و هشت ساعت دیگر به خواب و خوراک و امور شخصی مصروف گردد و در هشت ساعت بقیه طبعاً ممکن نبود بدون اینکه موجب رنجش یا دلسردی اشخاص فراهم گردد بتوان پیش از ده تا پانزده

نفر را پذیرفت. از این جهت مصمم شدم ترتیب دیگری اتخاذ کنم که به آن وسیله هر کسی بدون توجه به مقام و منزلت خود بتواند از طریق دفتر مخصوص درباره امور خصوصی و شخصی خود با من مکاتبه نماید. این رویه تاکنون ادامه داشته و هرنامه و عریضه‌ای که بنام من برسد از طرف هرکس که باشد از دهقان تا نخست‌وزیر به نظر من می‌رسد. در هر ماه چندین صد نامه و عریضه می‌رسد که تمام و یا خلاصه آن را که از طرف اعضای دفتر مخصوص تهیه شده و ضمیمه اصل است مطالعه می‌کنم و به کلیه آنها جواب می‌دهم و اگر مطلبی باشد که به کمک من یا دستگاه‌های دولت نیاز باشد ترتیب آن داده می‌شود. ادارات دولتی موظفند که نتیجه اقدامات خود را به من گزارش دهند و تا آنجا که امکان داشته باشد رضایت فرستندگان نامه‌ها فراهم گردد. برای تأمین همین نظر سازمان بازرسی شاهنشاهی را تشکیل داده‌ام که از جمله وظایف آن رسیدگی به شکایات عامه مردم کشور است. شرح مفصل این سازمان را در فصل بعد خواهم نگاشت.

باری در بهار سال ۱۳۱۵ (۲۴۷۵) موفق به اخذ دیپلم شدم و هنگام بازگشت به میهن فرارسید. خانواده من در بندر پهلوی که از من مشایعت کرده بودند به استقبال فرزندی آمده بودند که در ظرف چند سال چنان تغییر کرده بود که حتی برای پدر نیز شناختن وی در آن وهله دشوار بود. در آن موقع احساس کردم که در وضع عمومی بندر پهلوی تغییرات فراوان روی داده و به هیچوجه با وضع زمانی که از آنجا به اروپا رفته بودم قابل مقایسه نیست زیرا یک ده ایرانی به یک شهر اروپایی تبدیل شده بود. اندکی بعد متوجه شدم که این بندر نمونه کوچکی از اقدامات عمرانی است که در کشور به عمل آمده و دامنه آن به تمام نقاط کشور بسط یافته است. پس از گذراندن تعطیلات تابستانی و دیدار خانواده به دانشکده افسری تهران وارد و مشغول تحصیل شدم. پدرم مایل بود دوره تحصیلات عالی را در دانشکده افسری بگذرانم و ضمناً زیر دیدگان بصیر وی رموز شاهنشاهی را فراگیرم. این میل و آرزوی او برای من ناگوار نبود زیرا همیشه به فراگرفتن نکات ودقایق تعلیمات نظامی علاقه داشتم بعلاوه برای آشنا شدن با مسئولیت‌هایی که پدرم داشت اقتضا داشت که بیشتر در مصاحبت او باشم و تصمیم او از این جهت بسیار عاقلانه بود.

در آن زمان مستشاران نظامی فرانسوی در دانشکده افسری ما که مطابق دانشکده افسری معروف «سن‌سیر» فرانسه تشکیل یافته و بهمان طرز اداره می‌شد خدمت می‌کردند. امروز از وجود مستشاران نظامی آمریکا استفاده می‌کنیم و دانشکده افسری ما از رویه دانشکده افسری «وست‌پوینت» آمریکا پیروی می‌کند و دوره تحصیلی آن هم از دو سال به

سه سال افزایش یافته است. در دانشکده افسری علاوه بر برنامه عادی و مقرر دانشکده یک دوره اختصاصی سوق الجیشی و تاکتیک را نیز فراگرفتم و بالاخره در بهار سال ۱۳۱۷ (۲۴۷۷) با درجه ستوان دومی فارغ التحصیل شدم و بلافاصله بعنوان بازرس در ارتش شاهنشاهی مشغول خدمت گردیدم.

در انجام این وظیفه هر روز دو بار صبح و عصر برای بازدید وضع سربازان و واحدهای ارتش به تأسیسات و ادارات نظامی سرکشی می‌کردم و در مانورها شرکت می‌نمودم و در عملیات افراد نظارت مستقیم داشتم و حتی مشق سربازان را زیر نظر می‌گرفتم و گاهی شب‌ها هم به مانورهای نظامی می‌رفتم. این برنامه سنگین بود و زندگانی را یکنواخت می‌کرد ولی چون به ارتش علاقه بسیار داشتم و در تجدید و تشکیل ارتش نوین خدمتی بعهد من محول بود احساس خستگی نمی‌کردم. در همان موقع بود که به مرحله زناشویی وارد شدم و با یک شاهزاده خانم مصری (والاحضرت فوزیه) ازدواج کردم که تفصیل آن در فصول آینده نگاشته می‌شود.

علاوه بر وظایف نظامی که بر عهده داشتم مجبور بودم هر روز پدرم را ملاقات کنم و این ملاقات‌ها گاهی صبح و اغلب نیم ساعت قبل از ظهر صورت می‌گرفت و در موقع صرف ناهار در حضور وی بودم و چه بسا اتفاق می‌افتاد که بعد از ظهرها نیز برای پاره‌ای از امور احضار می‌شدم و در تمام ملاقات‌های روزانه درباره اوضاع جاری و سیاست داخلی و خارجی کشور مذاکره می‌کردیم. در مسافرت‌هایی که پدرم به نواحی مختلف ایران می‌کرد نیز با او همراه بودم زیرا پدرم علاقه داشت که مرا با خود به نقاط گوناگون مملکت برده و با وضع عمومی مردم و موقعیت جغرافیایی کشور و مسائل مربوط به هر ناحیه آشنا سازد و در طی این مسافرت‌ها هم راجع به جزئیات امور با من مذاکره می‌کرد ولی باید دانست که کلمه مذاکره در این مورد کاملاً به معنای واقعی خود استعمال نشده است زیرا اصولاً کلیه مأمورین دولت و مسئولین امور کشور در هنگام صحبت بقدری مرعوب وی واقع شده و جانب تکریم و ادب را نگاه می‌داشتند که مجال مذاکره بمعنای واقعی کلمه باقی نمی‌ماند. من هم اغلب با اشاره و اختصار عقاید و نظریات خود را بدون اینکه جنبه مذاکره و مباحثه داشته باشد، به سمع او می‌رساندم، با وصف این در آن سن نوزده سالگی گاهگاه هم عقاید خود را صریحاً در مسائل مختلف به وی عرضه می‌داشتم و عجب این بود که او همیشه نظرات و عقاید مرا بادقت و حوصله استماع می‌نمود و پیشنهادات مرا کمتر رد می‌فرمود. مثلاً در اثر شفاعت مصرانه من بسیاری از زندانیان سیاسی آزادی یافتند. شاید جای افسوس باشد، ولی یکی از این افراد دکتر مصدق بود که بعداً در دوره زمامداری خود چیزی نمانده بود که

کشور را به افلاس بکشاند و سلسله‌ای را که پدرم بنیاد نهاده بود براندازد. با آنکه مصدق بارها گفته بود که من جان وی را از خطر مرگ نجات داده‌ام همه دیدند که این دین را به چه طریق عجیبی ادا کرد و چگونه از من حق شناسی نمود!

پدرم مصدق را به اتهام همکاری با یک دولت خارجی و توطئه بر علیه دولت ایران توقیف کرده بود و نمی‌دانم در فکر وی چه می‌گذشت که مخالفین خود را به همکاری با خارجی‌ها مخصوصاً انگلیس‌ها متهم می‌کرد. مصدق به نقطه دورافتاده و بد آب و هوایی تبعید شد و چون پیر و علیل بود به احتمال قوی از این تبعید سلامت باز نمی‌گشت ولی من از او شفاعت کردم و وی پس از چند ماه آزاد گردید. در فصل آینده شرح خواهم داد که از این آزادی چه استفاده‌ای کرد. گاهی که در این باره فکر می‌کنم در صحت اقدام آن روز خود و شفاعت از وی مردد می‌شوم ولی نسبت به اغلب کسانی که در اثر شفاعت و کوشش من از زندان آزاد شدند احساس مسرت و خرسندی می‌کنم.

واقعه جالب دیگری در اثر روابط صمیمانه خود و پدرم در آن روزگار به خاطرمانده است. در این واقعه حق به جانب پدرم بود و من در اشتباه بودم. روزی در معیت او از ناحیه کلاردشت دیدن می‌کردم و هنگامی که برای رفع خستگی به چادری که برای ما ترتیب داده بودند رفتیم پدرم در حالی که در چادر قدم می‌زد در ضمن صحبت گفت «میل دارم دستگاه‌های دولتی کشور را طوری اصلاح کنم که اگر روزی چشم از جهان پوشیدم امور مملکت بدون نظارت مستقیم مقامات بالا جریان عادی خود را طی کند».

این سخن پدرم به من که در آن موقع هنوز جوان حساسی بودم و رشد فکری کامل نیافته بودم گران آمد و آن را و هن آمیز تصور نمودم زیرا فکر می‌کردم منظور او آن است که بعد از وی من قادر به انجام تکالیف خود نیستم و بدرستی نمی‌توانم جای او را بگیرم. این تصور مرا افسرده ساخت ولی به روی خود نیاوردم تا آنکه در اثر وقایع شهریور ۱۳۲۰ (۲۴۸۰) پدرم مجبور به استعفا شد و پس از عزیمت او سازمان‌های مملکت به هرج و مرج عجیبی دچار گردید. در همان موقع بود که به یاد پیش بینی و نگرانی همیشگی او در این مورد افتادم و از اینکه آرزوی او در زمینه ایجاد دستگاه‌ها و سازمان‌های منظمی که منظورش بود صورت عملی به خود نگرفته بسیار متأثر شدم.

در مورد اشغال ایران در طی جنگ بین‌المللی دوم نظریات ناصواب و گمراه کننده ای اظهار شده است. برای آگاهی از سوابق امر باید گفت که پدرم با دولت آلمان روابط اقتصادی و فرهنگی نزدیک برقرار کرده بود و تا سال ۱۳۱۷ (۲۴۷۷) یعنی یک سال قبل از آغاز جنگ دوم در اروپا آلمان در تجارت خارجی ایران مقام اول را حائز بود و روسیه در مرتبه دوم قرار داشت. آلمانی‌ها از ما بیشتر پشم خام و پنبه می‌خریدند و در مقابل ماشین‌آلات صنعتی و لوازم فنی می‌فروختند. ضمناً عده زیادی از مهندسين و متخصصین فنی آلمانی در کشور ما کار می‌کردند و کار توسعه تأسیسات صنعتی و فنی مانند احداث و توسعه راه آهن و ایجاد بندر و تأسیس کارخانه‌ها به ما کمک می‌نمودند. به همین جهت در بیشتر تأسیسات صنعتی کشور ما از وسائل و آلات فنی آلمانی استفاده می‌شد و برای ایستگاه رادیو تهران نیز فرستنده‌های آلمانی نصب گردید. پس از اتمام ساختمان و به کار افتادن کارخانه‌ها متخصصین آلمانی مدتی برای اداره دستگاه‌ها در ایران توقف می‌کردند و بسیاری از صاحبان کارخانه‌ها و مؤسسات بازرگانی آلمان در ایران نماینده داشتند. عده‌ای از ایرانیان نیز بمنظور تحصیل به آلمان می‌رفتند و استادان آلمانی در دانشگاه‌های تهران تدریس می‌کردند و ریاست دانشکده‌های کشاورزی و دامپزشکی عهده‌دار بودند.

نازی‌ها مجموعه بزرگی از نشریات تبلیغاتی و کتاب‌های مختلف دیگر به کتابخانه ملی ایران اهداء و برنامه‌های وسیع تبلیغاتی رادیویی برای ایران تنظیم و اجرا نمودند و نماینده خبرگزاری رسمی آنها نیز در ایران به روزنامه‌های ما اخبار می‌رسانید و در اینجا مرکز تبلیغاتی دائر کرده بودند. این‌که پدرم با آلمان روابط بسیار نزدیک اقتصادی برقرار کرد تعجبی نداشت زیرا اشیاء ساخت آلمان و تبحر متخصصین آن در تمام دنیا شهرت بسزا داشت و مقررات بازرگانی آنها هم بسیار سهل و ساده بود. بعلاوه این کشور هیچ گونه سوابق استعماری در ایران نداشت و در امور داخلی ما بندرت مداخله کرده و با دو دولت بزرگ امپریالیستی که مدتی موجبات زحمت ما را فراهم ساخته بودند مخالف بود.

از طرف دیگر آلمانی‌ها نیز از اصل وحدت نژاد آریائی دو ملت ایران و آلمان استفاده تبلیغاتی می‌کردند. ملت ایران هم با روش حکومت مقتدر خو گرفته بود و غافل از این بود که هیتلر نیز در پایمال کردن آزادی بشریت از استالین پای کم ندارد.

گذشته از این پدرم برای ادامه برنامه‌های عمرانی و صنعتی خود و تقویت ارتش احتیاج فوری به لوازم فنی و متخصصین کار آزموده آلمان داشت. وقتی متفقین بر دریاها تسلط یافتند و جریان ورود کالاهای آلمانی ایران

بمیزان قابل توجهی تقلیل یافت انگلیس‌ها پیشنهاد وام عمده‌ای به ایران کردند که بوسیله آن احتیاجات خود را از منابع متفقین تأمین کنیم ولی وزارت دارایی ایران پیشنهاد را رد کرد، زیرا متفقین اشیائی را که مورد احتیاج ما بود خود لازم داشتند و بدین جهت تا زمانی که متفقین کشور ما را اشغال کردند ورود کالای آلمانی به ایران از طریق خشکی ادامه داشت.

از طرف دیگر برخلاف عقیده برخی از تاریخ‌نویسان پدرم از هیتلر خوشش نمی‌آمد. زیرا در سال ۱۹۳۴ که به ترکیه مسافرت نموده بود داستان‌هایی نخوت و غرور آلمانی‌ها که در جنگ اول جهانی با ترکیه متحد بودند، شنیده بود و از سال ۱۹۳۰ به این طرف نیز همان رفتار را از هیتلر و پیروانش مشاهده می‌نمود. بعلاوه سیاست جهانگیری هیتلر در اروپا پدرم را از اینکه اجازه دهد کشور ایران تحت نفوذ آلمان در آید برحذر می‌داشت و بالاخره چون خودش تمایلات اتوریتری داشت وجود دیکتاتور دیگری مانند هیتلر برای وی تحمل‌ناپذیر بود.

روزی که آتش جنگ دوم در اروپا زبانه کشید ایران بی‌طرفی خود را اعلام داشت زیرا پدرم به هیچوجه میل نداشت که کشورش دچار جنگ شود. از این رو اعلام داشت که دولت ایران در برابر هرگونه عملی که از طرف دول محور و یا دول متفق پیش آید قدرت حفظ بی‌طرفی خود را دارد. سیاست پدرم در این جمله خلاصه می‌شد که بی‌طرفی باید با قدرت توأم باشد. پس از حمله هیتلر به کشور روسیه که در روز ۲۲ ژوئن ۱۹۴۰ رخ داد کشور ایران بی‌طرفی خود را مجدداً تأیید و تأکید کرد.

حمله عظیم آلمان به شوروی بر همه کس ثابت کرد که جز با کمک سریع انگلیس و آمریکا بقای روسیه ممتنع است. با توجه دقیق به نقشه جهان دشواری متفقین در انتخاب راه عملی برای رساندن این کمک آشکار می‌شود زیرا «ولادی وستک» و سایر بنادر شوروی در خاور دور تحت مراقبت شدید نیروی دریائی ژاپن بود که عملاً در ماه سپتامبر ۱۹۴۰ با آلمان همدست و متحد شده ولی هنوز وارد جنگ نشده بود. بعلاوه مسافت این بنادر از جبهه غربی روسیه بسیار زیاد بود. متفقین از طریق بندر «مورمانسک» که در کرانه اقیانوس منجمد شمالی واقع شده است به روس‌ها کمک‌هایی می‌کردند. این راه دریائی بسیار خطرناک بود زیرا کشتی‌های حامل مهمات باسانی مورد حمله زیردریائی‌های آلمان که در کرانه‌های نروژ در کمین بودند قرار می‌گرفتند. بعلاوه تجهیزات و تسهیلات راه آهن و امکانات بندر مورمانسک بسیار محدود و غیرکافی بود و ممکن نبود سرعت این بندر را برای این امر مهم حاضر ساخت. از لحاظ فرضی (تئوری) راه مدیترانه و دریای سیاه برای کمک به روس‌ها عملی به نظر

می‌آمد ولی خطر دریای مدیترانه برای کشتیرانی متفقین هر روز افزایش می‌یافت، بعلاوه ترکیه که سعی داشت بی‌طرفی خود را مانند ایران حفظ نماید تنگه داردانل را بسته بود و چون عرض این تنگه در بعضی نقاط از یک میل هم کمتر است با زور داخل شدن به آن هم با مقاومت شدید ترک‌ها مواجه می‌شد و بااحتمال قوی موجب مداخله آلمان‌ها که یونان و بلغارستان را در تصرف داشتند می‌گردید. نتیجه این مشکلات آن شد که متفقین یگانه راه عملی را برای انجام منظور خود در نظر گیرند و آن طریق خلیج فارس و راه آهن سرتاسری ایران بود و از طعنه تقدیر، روس و انگلیس نه تنها وطن عزیز پدرم را اشغال کردند بلکه ضربه ای دردناک هم بر روح وی وارد آوردند، بدین کیفیت که راه آهن سرتاسری ایران را که تازه بنای آن تکمیل شده و مورد علاقه شدید وی بود به عملیات خود انحصار دادند.

در آن زمان دستگاه تبلیغاتی انگلیسی و روسی می‌گفتند که علت ورود متفقین به ایران این بود که پدرم نقض بی‌طرفی کرده و حاضر نشده است آلمان‌های مقیم ایران را اخراج کند. ولی این دلیل بسیار سطحی و کودکانه بود زیرا اولاً در آن موقع تنها متخصصین آلمانی در ایران نبودند بلکه عده زیادی هم از اتباع متفقین در کشور ما اقامت و تحت حمایت قانون ایران قرار داشتند. ثانیاً با توجه به آنچه که در فوق گفته شد خطری که متفقین را تهدید می‌کرد خیلی بزرگتر از قضیه جزئی اقامت تنی چند از اتباع آلمان در ایران بود و امروز همه با من هم عقیده‌اند که اگر متفقین راه‌های ایران را برای رساندن مهمات ضرور نداشتند، به احتمال قوی کشور مرا در جنگ دوم جهانی اشغال نمی‌کردند. این نکته را هم باید در نظر داشت که اگر آلمان‌ها خط دفاعی روسیه را در قفقاز درهم شکسته بودند، چنان‌که در حمله بهار سال ۱۹۴۲ نزدیک بود به این کار توفیق یابند، بدون تردید به پیشروی خود در داخله ایران ادامه می‌دادند، زیرا همه کس می‌داند که طبق طرح معروف به طرح روزنبرگ هدف نازی‌ها آن بود که فتوحات خود را در خاور نزدیک تا حدود خلیج فارس امتداد دهند و به هندوستان نزدیک شوند و از آن گذشته علل دیگری آنها را به رسیدن به خلیج فارس وادار می‌کرد زیرا در ضمن اینکه می‌خواستند، نفت قفقاز را به خود اختصاص داده و روس‌ها را از آن محروم سازند آرزو داشتند که نفت ایران و پالایشگاه‌های آن را تصرف نمایند و دست انگلیس‌ها را از آن کوتاه سازند. آلمان‌ها بخوبی می‌دانستند که نیروی دریائی انگلیس و نیروهای زمینی و هوایی متفقین سوخت خود را از نفت ایران تأمین می‌کنند و کوشش می‌کردند که یگانه راه رساندن کمک متفقین را به روس‌ها از کار بیاندازند.

در این موقع رابطه علت و معلول قضایا را باید در نظر آورد. اگر متفقین از راه ایران آن همه مهمات به روسیه نمی‌رسانیدند، احتمال می‌رفت که

حمله آلمان‌ها در سال ۱۹۴۲ به پیروزی منتهی گردد و کشور من را نیز مسخر کنند. شاید بعضی از هموطنان از این پیروزی که موجب محو نفوذ روس و انگلیس بود استقبال می‌کردند ولی دیر یا زود زندگانی زیر تسلط هیتلر آنها را مایوس می‌ساخت. به هر حال وقتی از گوشه و کنار خبر انعقاد قرار داد سری روس و آلمان که بموجب آن روس‌ها حق تسلط بر کشور ایران را بدست آورده بودند، به گوش آنها رسید تغییر عقیده دادند، زیرا این قرارداد از قرارداد سال ۱۹۰۷ روس و انگلیس خطرناک‌تر و مضرت‌تر بود. در سال ۱۹۴۱ پیروزی ارتش‌های آلمان در روسیه و احتمال پیشروی آنها از طریق قفقاز به طرف جنوب انگلیس‌ها را بیش از پیش نگران ساخت که مبادا هندوستان و کانال سوئز و مناطق نفت خیز خاورمیانه به مخاطره افتد.

در آخر همین سال روس‌ها حمله بزرگ خود را آغاز کرده و برنامه تعرضی آلمان‌ها را به هم زدند و چند ماه بعد حمله بهاری آلمان‌ها را درهم شکسته و پیشرفت آنها را متوقف ساختند و با وصف آن متفکین چندان به نتیجه امر اطمینان نداشتند، چنان‌که چرچیل در کتاب خاطرات جنگ دوم خود چنین می‌نویسد:

«... حتی در اوت ۱۹۴۲ پس از مسافرت به مسکو و کنفرانسی که در آنجا منعقد گردید ژنرال بروک که همراه من آمده بود عقیده داشت که نیروهای آلمان از کوه‌های قفقاز گذشته و حوضه دریای خزر را تصرف خواهند کرد. به همین جهت ما نیز خود را بطور کامل و کافی آماده جنگی تدافعی در سوریه نمودیم.»

متفکین به غلط یا صحیح عقیده داشتند که روابط دوستانه و ملایمی که آلمان‌ها با ایران برقرار ساخته بودند، مقدمه تسخیر ایران است زیرا آلمان‌ها در اثر تجاربی که در طی فتوحات خود در اروپا اندوخته بودند، طرز نفوذ به کشورهای مختلف جهان و تضعیف داخله آنها را تکمیل کرده و حمله برق‌آسا را فقط برای اضمحلال نهائی کشورها به کار می‌بردند. متفکین آثار تبلیغات آلمان‌ها را در ایران مشاهده می‌نمودند و خیال می‌کردند که خرابکاران آلمانی می‌توانند در کمال سهولت به راه آهن سرتاسری ایران دست یابند و حتی اگر ضرورت ایجاب کند به راه آهن و پل‌های بزرگ و تونل‌های آن خسارات عمده وارد کنند و منهدم شدن یک پل یا یک تونل بزرگ، راه آهن ایران را ماه‌ها از کار می‌انداخت. تأسیسات نفتی و پالایشگاه‌های آن نیز برای بمباران هدف‌های خوبی به شمار می‌آیند و متفکین احساس می‌کردند که ممکن است میدان‌های نفت جنوب ایران آلمان‌ها را به اقدام چنین امری تحریض نماید. شاید ذکر این نکته بی‌فایده

نباشد که هشت کشتی باری آلمانی و ایتالیایی در بندر شاهپور توقیف شده بود و هرچند این کشتی‌ها تحت نظر و مراقبت دائم دو ناو جنگی ایران قرار داشتند ولی ملوانان آنها در داخلی کشتی‌ها متوقف بودند و متفقین می‌ترسیدند که مبادا یکی از این کشتی‌ها از کوچکترین غفلتی استفاده کرده و خود را عمداً در شط العرب غرق نماید و مدخل منحصر بفرد لنگرگاه‌های پالایشگاه عظیم آبادان را مسدود سازد. شاید این وحشت متفقین زیاد هم بی‌جا نبود زیرا تصور می‌رفت که بعضی از کشتی‌های مزبور حامل مواد محترقه باشند و بعید نبود که برای انجام چنین مقاصدی به کار بروند. چنان‌که وقتی نیروهای انگلیسی وارد جنوب ایران شدند ملوانان دو کشتی آلمانی دست به انفجار کشتی‌های خود زدند و یکی از آن کشتی‌ها بشدت متلاشی و ویران و غیر قابل استفاده گردید ولی این عمل در نقطه‌ای از شط اتفاق افتاده بود که راه عبور و مرور شط را مسدود نساخت.

از اواسط سال ۱۹۴۰ نگرانی انگلیس‌ها نسبت به نفوذ آلمان در ایران افزایش می‌یافت و چند بار بطور دوستانه به دولت ایران در این مورد اخطار و پیشنهاد نمودند که تعداد متخصصین و مستشاران مختلف آلمانی و ملیت‌های دیگر در کشور ما محدود گردد ولی پدرم خاطرنشان ساخت که تعویض متخصصین آلمانی اشکال دارد و آلمان‌ها چنین عملی را به نقض بی‌طرفی ایران تفسیر خواهند کرد. ضمناً پدرم اطمینان داد که دولت او بخوبی قادر است که از هرگونه عمل ناروای آلمان‌ها در ایران جلوگیری نماید. اینک که جنگ دوم جهانی خاتمه یافته و به گذشته می‌نگریم این حقیقت باید گفته شود که تا آنجائیکه اطلاع دارم در دوران جنگ حتی یک فقره خرابکاری مؤثر و مهم در تأسیسات راه آهن و صنایع نفت ایران رخ نداد. من مدعی نیستم که تمام این موفقیت مدیون کوشش پدرم و یا خودم و یا دولت‌های ما باشد ولی این سابقه روشن و زبان‌داری است. ضمناً انصاف این است که بگوئیم تا هنگام ورود نیروی متفقین به کشور ایران احتمال می‌رود که آلمان‌ها نقشه‌های خرابکاری خود را به تعویق انداخته بودند بدین امید که خودشان از طریق قفقاز وارد خاک ایران شده و راه‌های ارتباطی و تأسیسات نفت ما را خود قبضه و تصرف کنند. در ۲۶ ژوئن ۱۹۴۱ یعنی چهار روز پس از آنکه نیروهای هیتلر به روسیه حمله کرد روس‌ها نیز با انگلیس‌ها همداستان شدند و به دولت ایران اعتراض کردند و ضمن ابراز نگرانی از اقامت آلمان‌ها در ایران مدعی شدند که بر حسب مدارکی که در دست دارند، مأمورین دولت آلمان در ایران مشغول طرح نقشه کودتایی هستند.

در ۱۹ ژوئیه همان سال دولتین روس و انگلیس یادداشت مشترکی به مقامات رسمی ایران تسلیم و در ۱۶ اوت یادداشت شدیدالحن تری ارسال

نمودند ولی جواب‌هایی که دولت ایران می‌داد به نظر آنها قطعی نمی‌آمد زیرا متأسفانه هیئت وزیران که با متفقین اتصالاً در مذاکره بودند، جرئت نداشتند پدرم را متوجه کنند که متفقین مصمم هستند که اخطارهای خود را با قوه قهریه تأیید نمایند.

در ۲۵ اوت دولتین انگلیس و روس یادداشت‌های مجددی به دولت ایران تسلیم و طی آن اظهار داشتند که دیگر ناگزیرند رویه شدیدتر و صریح‌تری اتخاذ کنند و در همان موقع کشور ما مورد تجاوز و تعرض نیروهای مهاجم روس از طرف شمال و انگلیس از طرف جنوب قرار گرفت. چند ساعت بعد از این واقعه پدرم به نمایندگان سیاسی روس و انگلیس در ایران اظهار داشت که حاضر است منظور دول متبوع آنها را بپذیرد ولی جواب دادند که نیروهای دو کشور به پیشروی‌های خود ادامه خواهند داد.

ارتش ایران کاملاً غافلگیر شده بود و سربازان ما در سربازخانه‌ها مورد بمباران قرار گرفتند و نیروی دریایی ما را که چندان بزرگ نبود بدون اطلاع قبلی غرق و تلفات زیادی بر ما وارد ساختند. جای تعجب نیست که پدرم و سایر ایرانیان بگویند که متفقین به کشور ما نیرنگ زده و خیانت کردند. در حقیقت پدرم هیچگاه تصور نمی‌کرد که متفقین به این آشکاری بر حاکمیت و استقلال ما تجاوز نمایند. وی می‌دانست که برای متفقین با نیرو و وسائل زیادی که داشتند آسان است که به خاک وطن عزیزش تعدی و تجاوز کنند ولی تا دقیقه آخر معتقد بود که از نظر اخلاقی و احترام به قوانین و مقررات بین‌المللی کار را تا این مرحله نخواهند کشاند. در برابر این هجوم مقاومت ارتش ایران جز در چند مورد کوچک کاملاً بی‌اثر بود و پس از آنکه اولین مرحله هجوم سپری شد ارتش ما دریافت که حریف قوی‌تر از آن است که بتوان در مقام مقابله با آن برآمد و راستی آن است که سربازان ما در جبهه شمال فقط با تفنگ‌های مشقی مسلح بودند.

سه روز بعد نخست‌وزیر از مقام خود استعفا داد و جانشین او به نیروهای ایران دستور ترک مقاومت داد ولی در حقیقت قبل از صدور این دستور هرگونه مقاومتی پایان یافته بود.

در ۹ سپتامبر نخست‌وزیر جدید موافقت پارلمان را برای قبول درخواست‌های متفقین کسب کرد. در آن هنگام متفقین نیروهای خود را در مسافتی دور از پایتخت مستقر کرده بودند. ولی چند روز بعد بعنوان اینکه دولت ایران در وفای بعهده خود تعلل می‌ورزد اعلام داشتند که قوای آنها بعدازظهر روز ۱۷ سپتامبر وارد حومه تهران می‌شود.

صبح روز ۱۶ سپتامبر در مجلس شورای ایران اعلام شد که پدرم از سلطنت استعفا کرده است و در همان روز من جانشین او و عهده‌دار مقام سلطنت ایران گردیدم. بدین ترتیب متفقین به هدف خود نائل آمده پدرم را از میان برداشته و راه را برای حمل مهمات به روسیه از طریق کشور ایران باز کردند و بدون پرده باید بگویم که عمل آنها بسیار تأسف‌انگیز بود و بدست خود بذر اختلاف و دشواری‌های آینده را کاشتند.

اینک که به گذشته می‌نگریم باید دید متفقین بجای عملی که کردند چه نحو دیگر می‌توانستند اقدام کنند؟ بنظر من پاسخ این پرسش بسیار ساده است. در این مورد، اول باید اظهارات مستر چرچیل را که در تاریخ جنگ دوم جهانی مندرج است و بطور خلاصه نظر متفقین را تشریح کرده است نقل کنم:

«باز کردن راهی از طریق کشور ایران برای ارتباط کامل با روسیه اهمیت فوق العاده داشت زیرا از یک‌طرف فرستادن اسلحه و مهمات گوناگون به شوروی از طریق اقیانوس منجمد شمالی دشوار و از طرف دیگر لازم بود امکانات سوق‌الجیشی آینده را نیز در نظر بگیریم. من در مسئله اردوکشی جدیدی به خاورمیانه بدون نگرانی نبودم ولی دلالتی که برای این اقدام آورده می‌شد ملزم کننده بود. چاه‌های نفت ایران عامل مهم و اساسی جنگ محسوب می‌شد و اگر روسیه شکست می‌خورد ما بایستی آماده تصرف آنها باشیم.»

«مسئله تهدید هندوستان هم در کار بود. درهم‌شکستن شورش عراق و اشغال سوریه از طرف نیروهای انگلیس و فرانسوی که با زحمت بسیار و تلفات سنگینی انجام گرفت نقشه هیتلر را در خاورمیانه بکلی برهم زده بود ولی اگر روس‌ها شکست می‌خوردند ممکن بود که باز نقشه دیگری را پیش بکشند. یک هیئت آلمانی که عده افراد و فعالیت آنها زیاد بود در تهران مستقر شده و حیثیت آلمان در ایران بسیار قابل ملاحظه بود. پیش از آنکه به مسافرت پلاسنتیا مبادرت ورزم (خلیج پلاسنتیا در فوندلند است و در آنجا چرچیل اولین بار در روز ۹ اوت ۱۹۴۱ با روزولت ملاقات کرد) کمیسیون مخصوصی تشکیل دادم تا درباره عملیات نظامی علیه ایران طرح‌ریزی نموده و امور را هم‌آهنگ نمایند و در غیبت من نتیجه کارهای خود را بوسیله تلگرام به من گزارش دهند. این عمل انجام گرفت و گزارش مزبور که مورد موافقت کابینه جنگ قرار گرفته بود به من رسید. معلوم شد که دولت ایران با اخراج جاسوسان و اتباع آلمانی مقیم ایران موافقت نمی‌کند و باید به قوه قهریه متوسل گردیم. در تاریخ ۱۳ اوت مستر ایدن

آقای مایسکی را در وزارت امور خارجه پذیرفت و درباره نکاتی که باید در یادداشت‌های جداگانه دو دولت به ایران مندرج باشد موافقت به عمل آوردند. روز ۱۷ اوت یادداشت مشترکی از طرف دولتین انگلیس و روس به ایران تسلیم گردید و چون پاسخ مثبتی به آن داده نشد مقرر گردید که نیروهای انگلیس و روس روز ۲۵ اوت به ایران وارد شوند.»

من با بعضی از نکاتی که چرچیل بعنوان حقایق ذکر می‌کند موافق نیستم ولی نکته اساسی این است که بر فرض آنکه تمام اظهارات چرچیل صحیح باشد راهی که متفقین در این باره اتخاذ کردند، بعقیده من غلط و ناصواب بود. در مرحله اول باید متفقین با پدرم بیشتر با صداقت رفتار می‌کردند. اخیراً یادداشت‌های اعتراضیه متفقین را که در آن زمان به دولت پدرم تسلیم کرده‌اند مورد مرور و مطالعه قرار دادم و متوجه شدم بسیار کودکانه و مربوط به امور جزئی است و تقریباً یگانه تکیه کلام آنها روی وجود اتباع آلمانی در کشور ایران است و از مقاصد بزرگتر خود از قبیل برقراری راه ارسال مهمات به روسیه و جلوگیری از ورود نیروی آلمان به مناطق نفتخیز خاورمیانه و یا کشور هندوستان هیچگونه اشاره ای نکرده‌اند.

پدرم مرد هوشیار و آشنا به فنون سوق‌الجیشی بود. هرگاه انگلیس‌ها و روس‌ها منظورهای حقیقی خود را بی پرده به وی اظهار میداشتند به کُنه مطلب پی می‌برد. اما متفقین هدف خود را تنها اخراج آلمانی‌های مقیم ایران قرار داده و این موضوع را اتصالاً تکرار می‌کردند. چنان‌که ذکر کردم اکثر آلمانی‌ها در ایران مشغول خدمت در کارهای اساسی صنعتی بودند و به موجب آمار موجود عده آنها با در نظر گرفتن افراد خانواده حداکثر به ۴۷۰ تن می‌رسید. بر فرض تصدیق به اینکه شاید چند نفری هم بی‌اجازه و بدون در دست داشتن پروانه اقامت در این کشور بودند جای تعجب نخواهد بود که پدرم از فشار متفقین برای اخراج این عده خشمناک گردد. متفقین می‌دانستند که پدرم در این مورد بسیار حساس بود و معتقدیم که یادداشت‌های آنها از جنبه ریا خالی نبود و مقصود اصلی آنها به جای سازش و موافقت آن بود که بهانه‌ای برای تجاوز به کشور ایران در دست داشته باشند.

رضاشاه متوجه شد که متفقین منظور خود را بطور صریح اظهار نمی‌دارند و ناگزیر برخلاف شنون سلطنتی از وزیر مختار خود مقیم لندن خواست که مقصود و منظور حقیقی متفقین و احتیاجات آنها را جویا شود ولی دیگر کار از کار گذشته بود. پدرم به وزیر مختار آلمان مقیم تهران ابلاغ کرده بود که دولت ایران مصمم است بقیه آلمانی‌هایی را که در ایران می‌باشد

اخراج کند و ترتیب اعزام آنها نیز از طریق کشور ترکیه فراهم شده بود ولی وقت این اقدام هم با عملیات عجولانه متفقین منقضی شده بود.

متفقین نه تنها باید با پدرم با صداقت و صراحت رفتار می‌کردند بلکه باید پیشنهاد اتحاد سیاسی محترمانه به او می‌نمودند. شاید بعضی‌ها این نظریه را رد کنند و بگویند که عقاید سیاسی رضاشاه مانع از چنین اتحادی بود ولی بر متفقین فرض بود که پیش از آنکه به حق حاکمیت و استقلال کشور ما تجاوز کنند اقلاً در این مسئله نیز کوشش کرده باشند و من مطمئنم که رضاشاه یا به پیشنهاد متفقین تن در می‌داد و یا با تفویض تخت و تاج به من اجازه می‌داد که این عمل بدست من انجام گیرد.

در اینجا موضوعی را فاش می‌کنم که شاید تا کنون کسی از آن آگاهی نداشته باشد و آن اینکه پدرم چند سال قبل از استعفای رسمی خود در نظر داشت شخصاً از سلطنت به نفع من کناره‌گیری کند. البته او در این مورد هیچ‌وقت با من صحبتی نکرده بود ولی بعداً یکی از محارم و مشاورین او مرا از این امر آگاه کرد. وی در نظر داشت سلطنت را به من واگذاشته و خود بعنوان سیاستمدار مجرب و ارشد در مواقع لزوم مرا از اطلاعات و تجربیات خود برخوردار سازد. اما قبول این امر هنوز هم برای من مشکل است زیرا برای شاهنشاهی با آن اقتدار چنان اقدامی بعید بنظر می‌رسید. با تمام این احوال به عقیده من وی در نظر داشت در حدود سال ۱۹۴۰ یا کمی بعد از آن از سلطنت کناره‌گیری نماید.

من نمی‌گویم که متفقین باید از افکار و اسرار پدرم وقوف داشته باشند. سخن من این است که متفقین پیش از اینکه بنا بر شیوه هیتلری به خاک ایران تجاوز نموده و همان اصولی را که برای حفظ آن جنگ می‌کردند زیر پا بگذارند وظیفه داشتند که بذل مساعی نموده و با رضاشاه اتحاد محترمانه‌ای منعقد سازند.

به هر حال چون چند ماه پس از تجاوز آنها این اتحاد برقرار می‌گشت بهتر بود که پیش از آن واقعه این اتحاد صورت گیرد تا خونی ریخته نشود و بین مردم کشور من و روس‌ها و انگلیس‌ها بغض و کینه بوجود نیاید.

از این گذشته هرگاه متفقین از آمدن قوای آلمان به ایران نگران بودند چرا بوسیله عقد اتحاد نظامی یا سیاسی از ما کمک نظامی نخواستند؟ بعضی‌ها ممکن است تصور کنند که با علاقه رضاشاه به حفظ بی‌طرفی کامل چنین درخواستی به هیچوجه معقول نبود. پاسخ من به این موضوع این است که

پدرم مرد منطقی و منصفی بود و ترقی و سعادت کشور و رفاه مردم ایران را بر هر چیز ترجیح می‌داد. اگر متفقین از سخن گفتن در پرده و ابهام خودداری کرده و وضع حقیقی سوق‌الجیشی خود را با در نظر گرفتن منافع ایران برای رضاشاه مجسم کرده بودند، بدون تردید به مطلب آنها پی برده بود و همچنین عقیده من این است که یا پدرم پیشنهادهای متفقین را قبول می‌نمود و یا اینکه خود به کنار می‌رفت و انجام آن را برعهده من واگذار می‌فرمود و متفقین هم دیگر احتیاجی نداشتند که نیروی را که در نقاط دیگر لازم داشتند، به ایران گسیل دارند و ما هم از هرج و مرج و وهنی که تجاوز و تصرف کشور به وجود آورده بود مصون مانده و زودتر در نبرد عمومی بر علیه ستمکاری‌های هیتلر شرکت جسته بودیم.^{۱۶}

پس از پیشنهاد يك اتحاد سیاسی و نظامی اعم از اینکه نتیجه‌ای می‌بخشید یا منجر ثمری واقع نمی‌شد متفقین باید مسئله ارسال مهمات را با مقاصد و هدف‌هایی که در آغاز جنگ اعلام کردند و حفظ آزادی و استقلال ملل کوچک را متعهد شدند هم‌آهنگ می‌ساختند. اولیای مسنول متفقین باید با پدرم و یا با من اگر جانشین او شده بودم وارد مذاکره شده و می‌گفتند:

«ما مجبوریم مقدار زیادی مهمات جنگی به کشور روسیه که سخت در مضیقه است برسانیم و از لحاظ جغرافیایی و منطقی کشور ایران تنها طریق حصول این منظور است. ما حاضریم در ازای استفاده از بنادر و راه آهن سرتاسری ایران و جاده‌های این کشور مبلغ منصفانه‌ای پرداخت کنیم و هیچگونه تجاوز و تخطی به بی‌طرفی و استقلال کشور ایران نخواهیم کرد. نیروی نظامی به خاک ایران گسیل نمی‌داریم و فقط اگر موافقت کنید متخصصین امور حمل و نقل به ایران اعزام می‌داریم تا در حمل و نقل مهمات و حفظ نقاط حساس راه کمک کنند. ارسال مهمات از راه ایران برای ما امر حیاتی است و ترجیح می‌دهیم که این کار بوسیله عقد قرارداد دوستانه با شخص اول کشور یعنی شاه انجام گیرد».

باید بخاطر داشت که هیتلر هم چنین قراردادی با دولتین سوئد و سوئیس برای حمل مهمات از طریق آن کشورها داشت و نظر اصلیش هر چه بود بی‌طرفی آن کشورها را محترم شمرده و حتی این حق را برای خود نخواست که نگهبانان و متخصصین امور حمل و نقل خود را به آن کشور اعزام دارد.

آیا متفقین قادر نبودند که بدین ترتیب بی‌طرفی ما را محترم شمارند؟

^{۱۶} - روس و انگلیس دو هدف را با یک تیر زدند... هم رضا شاه، مرد مقتدر و وطن دوست را بیرون کردند و هم بهم کمک کردند تا هیتلر را شکست بدهند.

اگر در آن موقع من به سلطنت رسیده بودم پیشنهادهای آنها را بنحوی که ذکر کردم قبول می‌نمودم و تصور می‌کنم اگر رضاشاه هم از سلطنت کناره‌گیری نکرده بود او هم قبول می‌نمود زیرا با اطلاعی که از روحیات پدرم دارم تصور می‌کنم که هرچند در باطن از عاقبت چنین پیشنهادهایی نگرانی پیدا می‌کرد، ولی پذیرفتن آنها را بر اشغال کشور ایران ترجیح می‌داد. در آن صورت زمان به سلطنت رسیدن من هم به تأخیر می‌افتاد ولی برای من اهمیتی نداشت زیرا کشور من از مشکلات و سختی‌های بسیار رهایی می‌یافت و منافع متفقین هم بیشتر و بهتر تأمین می‌شد و دیگر الزامی نداشتند که نیروی عظیمی را در این کشور معطل نمایند. ولی وقایع به طرز دیگری جریان پیدا کرد. گاهی گفته می‌شود که علت استعفای پدرم علاقه او به حفظ تاج و تخت ایران برای فرزندش بوده است ولی این سخن گمراه کننده است زیرا مراقبتی که او در تعلیم و تربیت من مبذول می‌داشت بخوبی حاکی این بود که مسئله جانشینی من همواره در ذهنش بود و ارتباط به زمان خاصی نداشت. علت اساسی استعفای پدرم این بود که وی مردی نبود که بماند و اشغال وطن را بدست نیروهای اجنبی و دخالت آنها در امور داخلی ایران مشاهده کند و این نکته را با کلماتی که از احساسات و عشقی نهانی او حکایت می‌کرد، به من فرمود:

«مردم همیشه مرا شاهنشاهی مستقل و صاحب اراده و نیرومند و حافظ منافع خود و کشور شناخته‌اند و با این حیثیت و حسن اعتماد و اطمینانی که مردم به من دارند نمی‌توانم پادشاه اسمی کشور اشغال شده‌ای باشم و از یک افسر جزء انگلیسی و یا روسی دستور بگیرم». در این موقع ذکر این نکته را لازم می‌دانم که وقتی من به سلطنت رسیدم با هیچیک از نمایندگان متفقین جز سران دولت‌ها و سفرای کبار آنها وارد مذاکره نشده و کسی را نپذیرفتم.

به هر حال خارجی‌ها خوب می‌دانستند که همکاری با پدرم برای آنها امکان پذیر نیست چنان‌که پدرم نیز به هیچوجه نمی‌توانست با آنها کار کند. صحیح است که او را برای استعفای از سلطنت و ترک وطن در فشار گذاشتند، ولی عجیب آن است که میل خود او همین بود و بنابراین می‌توان گفت که اعلیحضرت فقید با موافقت متقابل بین او و متفقین از وطن خویش دوری گزید.

آخرین نگاهی که پدرم به میهن عزیزش انداخت از عرشه یک کشتی انگلیسی بود که وی را به جزیره موریس می‌برد. اول قرار بود که به آمریکای جنوبی رهسپار شود ولی در عوض اول به جزیره مزبور که واقع در مشرق ماداگاسکار و از مستعمرات انگلیس است عزیمت نمود و از

آنجا نیز به ژوهانسبورگ در آفریقا رفت و سه سال بعد (یعنی در سال ۱۳۲۲ (۲۴۸۲) در سن هفتاد سالگی) در آن شهر بدرود حیات گفت.

عده‌ای اظهار عقیده کرده‌اند که پدرم در طی تبعید بسیار افسرده خاطر و ملول بوده است ولی من با اطلاعاتی که دارم می‌گویم که این شایعه بر خلاف واقع است. در آن موقع من و او مرتباً مکاتبه می‌کردیم و بنابراین من بهتر از هرکس دیگر از وضع روحی او واقف و مستحضر بودم.

پدرم در نامه‌های خود دربارهٔ امور خاص کشور اظهار نظری نمی‌کرد و در عوض در تمام نامه‌های خود مرا به شجاعت و شهامت و فداکاری در راه دشواری که در پیش داشتم تشویق و تحریض می‌فرمود.

چندین بار به وی پیشنهاد کردم خاطرات خود را برای ثبت در تاریخ معاصر ایران به رشته تحریر درآورد ولی همواره از پذیرفتن این پیشنهاد مصراً امتناع داشت زیرا عقیده داشت که ممکن است گاهی مطالبی را بر حسب تصادف و یا تحت تأثیر احساسات وطن‌پرستانه بیان دارد که احتمالاً ذکر آنها به نفع و صلاح وطنش نباشد.

به نظر من پدرم دریافته بود که من و مشاورینم در اداره و راهبری سیاست داخلی و خارجی ایران کوچکترین غفلی نداشتیم و از همین جهت نمی‌خواست ما را از راهی که تعقیب آن را مصلحت می‌دانستیم بازداشته به امید و موفقیت ما لطمه‌ای وارد کند. تا واپسین روز حیات و آخرین دقایق زندگی در روح و قلب پدرم تنها عشق و علاقه به کشور جوش می‌زد و جز سعادت آن آرزویی نداشت.

باری روزی که در سن بیست و دو سالگی مسئولیت تاج و تخت ایران را به عهده گرفتم خویشتن را با مشکلات فراوانی روبرو یافتم. اولین اقدام من تعیین سیاست خارجی جدید ایران بود زیرا سیاست بی‌طرفی رسمی که پدرم اتخاذ کرد نتیجه سوء بخشیده و یک سیاست شکست خورده محسوب می‌گردید. من با کمال وضوح احساس کردم که همکاری با متفقین نه تنها غیرقابل اجتناب است بلکه اتخاذ چنین سیاستی بسیار لازم و به نفع کشور خواهد بود. خوشبختانه نخست‌وزیر جدید من محمدعلی فروغی که یکی از سیاستمداران و دانشمندان بنام ایران بود با تمام نظریات من در این مورد کاملاً موافق و همراه بود و با کوشش آن مرد مذاکرات بمنظور انعقاد قرارداد اتحاد سه جانبه با انگلیس و روسیه به عمل آمد و این قرارداد بین انگلستان و روسیه و ایران در ۲۹ ژانویه ۱۹۴۲ به امضاء رسید. در این

قرارداد دو دولت متفق تصریح کردند که وجود سربازان آنها در خاک وطن ما هرگز صورت اشغال نظامی نخواهد داشت. (هرچند تمام ایرانیان این وضع را اشغال نظامی می‌دانستند) ضمناً تعهد نمودند که تمامیت و حاکمیت و استقلال سیاسی کشور ما را محترم داشته و شش ماه پس از خاتمه جنگ با آلمان قوای خود را از خاک ایران خارج سازند و قول دادند که مشکلات اقتصادی ایران را که در نتیجه جنگ ایجاد شده بود تسهیل نمایند. ما نیز بنوبه خود برای عبور نیروهای متفقین از طرق ارتباطی ایران به منظور حمل ذخائر جنگی به روسیه تسهیلات و مزایای مورد نیاز را برای آنها تأمین کردیم. در اثر اتخاذ این سیاست جدید با آلمان و ایتالیا و ژاپن قطع رابطه سیاسی کردیم و در ۹ سپتامبر ۱۹۴۳ به آلمان نازی اعلان جنگ دادیم.

اشغال ایران بوسیله متفقین و قطع ناگهانی رژیم دیکتاتوری پدرم مخاطرات و تشنجات جدیدی در اجتماع ایران ایجاد کرده بود. متفقین ظاهراً مصمم بودند که اختیارات مرا تضعیف نمایند زیرا تصور می‌کردند بدان وسیله تسلط آنها بر کشور آسان خواهد بود.

مداخلات پی‌درپی متفقین در امور سیاسی کشور ایران من و مردم ایران را کاملاً متنفر کرده بود. برای روشن شدن این قضیه ذکر یک واقعه بعنوان مثال کافی است: صرفنظر از تورم پولی که در آن زمان ایجاد شده بود متفقین اعلام داشتند که مبالغ هنگفتی اسکناس رایج ایران برای رفع احتیاجات و پرداخت هزینه نیروی آنها در ایران باید انتشار یابد و چون این تقاضا مخالف با قوانین جاریه کشور بود متفقین از قوام نخست‌وزیر وقت خواستند بدون در نظر گرفتن موازین قانونی با هر وسیله ای که هست این تقاضا را انجام دهد. و چون در پاسخ گفته بود که چنین امری غیرممکن است بر وی فشار آوردند که قانون جدیدی از مجلس بگذرانند. او در جواب اظهار داشته بود که احتمال نمی‌رود مجلس شورای ملی با چنین قانونی موافقت نماید. متعاقب این مذاکرات روزی سفیر کبیر انگلیس به حضور من آمد و اظهار داشت که وی از جانب دولت متبوعه خود و از جانب دولت اتحاد جماهیر شوروی و دولت آمریکا باید اظهار کند که قوام مورد اعتماد آنها است ولی با مجلس فعلی قادر به انجام کاری نیست، آنگاه تقاضای انحلال مجلس را از من نمود. این پیشنهاد عجیبی بود که نماینده یک دولت بیگانه به من می‌کرد. به وی گفتم که این من و ملت ایران هستیم که باید به دولتی اظهار اعتماد کنیم نه شما و هرچند که با هم دوست و متحد هستیم ولی تنها من و ملت ایران می‌توانیم نسبت به انحلال مجلس تصمیم اتخاذ کنیم و من اجازه نخواهم داد که بیگانگان در چنین امری به ما دستور بدهند و پیشنهاد مزبور را قویاً رد کردم. دیری نگذشت که در همان سال عده‌ای

آشوبگر در تهران بنای اغتشاش را گذاشتند. و انگلیس‌ها نیروی خود را که پس از ورود به ایران از تهران خارج کرده بودند ظاهراً به منظور برطرف کردن غائله به پایتخت اعزام داشتند و بدین طریق مجلس را تهدید کردند تا با تقاضای آنها موافقت کند.

در این ضمن بعضی از عشایری که سال‌ها بود از طرف پدرم خلع سلاح شده بودند از سربازان فراری و افراد و انبارهای ارتش بطور قاچاق اسلحه خریده و مجدداً دست به غارت و تاراج دهات زدند. برنج و قند و شکر و سایر مواد خواربار که مایحتاج عمومی را تشکیل میداد چیره‌بندی شده بود و هنگامی که متفقین کویین‌های چیره‌بندی را برای توزیع بین افراد یکجا به رؤسای عشایر می‌دادند، اغلب آنها کویین‌ها را می‌فروختند و ثروتی را که بدین ترتیب بدست می‌آوردند برای عملیات مسلحانه خود صرف می‌کردند. عناصر مذهبی افراطی که در زمان پدرم میدان نمی‌دیدند بار دیگر پدیدار شدند ظاهراً بعضی از عمال سیاسی انگلیس تصور می‌کردند که این اشخاص می‌توانند از نفوذ کمونیزم جلوگیری نمایند. با وصف این مراتب رفتار نیروی انگلیس از جهات دیگر بد نبود. از طرف دیگر روس‌ها به ایجاد احزاب سیاسی و اتحادیه‌های کارگری که از طرف کمونیست‌ها هدایت و مانند قارچ همه جا سبز می‌شدند پرداخته و قسمت عمده مخارج آنها را می‌دادند و خطرناک‌ترین این احزاب حزب توده بود.

در استان‌های شمالی ایران روس‌ها از همکاری با مأمورین کشوری ما امتناع داشتند و این نواحی را کاملاً تحت تسلط نظامی و سیاسی و اقتصادی خویش درآورده بودند و منطقه روس‌ها تقریباً کشور جداگانه‌ای شده بود. چنان‌که وقایع بعد نشان داد نقشه روس‌ها این بود که قسمت مهمی از این نواحی را به همین شکل نگاه دارند.

مجلس شورای ملی به مرکز مبادله اتهامات ناروا تبدیل شده و برنامه منظمی نداشت بلکه قوه مقننه در قوای مجریه و قضائیه مداخله و از جریان قانون جلوگیری می‌کرد. روحیه کارمندان دولت نیز به آخرین درجه ضعف رسیده بود.

یکی از نخستین کارهای من در آغاز سلطنت این بود که مشروطه دموکراسی را دوباره احیا کنم. در آن موقع حیات سیاسی ما چنان دچار هرج و مرج شده بود که اگر از روش دموکراسی اصلاً مأیوس می‌شدم جای تعجب نبود ولی خوشبختانه عقاید سیاسی من چنان مستحکم شده بود که اوضاع و پیش آمدهای تهدید کننده نمی‌توانست مرا به ترک اصولی که

بزرگان جهان مانند جفرسون آن را پذیرفته و من نیز مصمم به حفظ آنها بودم و ادار سازد.

از لحاظ اقتصادی در کشور ما قیمت کالاها با سرعت سرسام آوری بالا می‌رفت و در فاصله بین سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۴۲ تورم پول به مرحله خطرناکی رسیده و هزینه زندگی ۴۰۰ درصد بالا رفته بود و مخارجی که متفقین در ایران می‌کردند جریان پول را سریع‌تر ساخته و بهای اجناس کمیاب را اتصالاً بالاتر می‌برد. محصول گندم و برنج استان‌های شمال برای مصارف سایر نقاط ایران کافی بود ولی در آن موقع روس‌ها از حمل این محصولات ممانعت می‌کردند و آن را برای مصارف خود اختصاص داده بودند.

مصادره کامیون‌ها و واگون‌های باری مانع حمل و نقل خواربار و سایر مایحتاج عمومی شده و خود باعث افزایش قیمت‌ها شده بود و عده‌ای از سرمایه‌داران و وظیفه‌ناشناس ایرانی نیز از موقع سوءاستفاده کرده و دست به احتکار و سفته بازی زده و بر ثروت خود و فقر نیازمندان می‌افزودند.

گرچه این مطلب عجیب و باورنکردنی بنظر می‌آید ولی حقیقت این است که متفقین حتی کوشش کردند کارخانه‌های اسلحه و مهمات سازی ما را هم مصادره نمایند. روس‌ها اصرار داشتند که کارخانه‌های فشنگ سازی را که بدست پدرم ایجاد شده بود به کشور شوروی انتقال دهند و انگلیس‌ها مصمم بودند که توپ‌های ۱۰۵ میلیمتر متعلق به ارتش ایران را تصرف کنند ولی من از این اعمال و سایر مصادره‌هایی که در نظر داشتند جلوگیری کردم.

در طول مدت اشغال کشور ایران یک دم از غم و اندوه آسوده نبودم و شب‌هایی را که تا صبح از شدت نگرانی بیدار بودم. من اصولاً و عملاً با عمل متفقین در اشغال ایران مخالف بودم و به نظر من بدون جهت به استقلال و حق حاکمیت ما لطمه زده بودند. به هر طرف چشم می‌انداختم مردم کشور ایران را گرفتار بدبختی و مشقتی که ثمره روش سیاسی و اقتصادی متفقین بود میدیدم و روح من از آزمندی بعضی از ثروتمندان ایرانی که پشت پا به منافع کشور ایران و رفاه مردم این سامان زده بودند، بیشتر از همه چیز رنج می‌برد.



در جریان این اوضاع متفکین با کمال موفقیت از طریق کشور من ذخائر و مهمات جنگی را به روسیه می‌فرستادند. ترتیب حمل ذخائر بدین ترتیب بود که انگلیس‌ها محمولات را از بنادر خلیج فارس تا تهران می‌آوردند و به روس‌ها تحویل می‌دادند که خود به روسیه حمل کنند.

در اواخر سال ۱۹۴۲ نیروی آمریکا در خلیج فارس که عده آن بتدریج به ۳۰،۰۰۰ نفر رسید نیز به انگلیس‌ها ملحق گردیدند و این دو دولت مقادیر زیادی لکوموتیو و واگن‌های جدید و صدها کامیون برای حمل و نقل لوازم سنگین وارد ایران می‌کردند، چنان‌که در ماه مه ۱۹۴۳ مقدار محمولات راه آهن و شاهراه‌های ایران به ده برابر ظرفیت اواسط سال ۱۹۴۱ رسیده بود. چنان‌که گفته شد، متفکین تقریباً جمعاً پنج و نیم میلیون تن کالا و مهمات جنگی به روسیه فرستادند و این محمولات مساوی نصف مجموع محمولات جنگی آمریکا و کانادا بود. از کالاهای ارسالی به شوروی نیمی از طریق راه آهن سرتاسری ایران حمل گردید و بقیه بتدریج و بوسیله کامیون از طریق راه‌های شوسه به روسیه رسید. نکته جالب آن بود که هر چند نیروهای انگلیس و روس و آمریکا خود تعداد زیادی کامیون‌های ارتشی در اختیار داشتند باز کامیون‌های متعلق به ایران که عده آنها به ۴۰۰۰ کامیون بالغ و تحت مراقبت عده محدودی از مأمورین کشوری انگلیس کار می‌کردند بیشتر از کامیون‌های سه دولت متحد ذخیره جنگی حمل نمودند. با آنکه در طول مدت جنگ اصلاحاتی در راه آهن و راه‌های شوسه ایران به عمل آمد ولی در نتیجه فعالیت‌های شبانروزی متفکین در امر حمل و نقل مهمات جنگی تأسیسات و جاده‌ها فرسوده و اسقاط شده بود.

حمل مهمات جنگی با دشواری و سختی بسیار صورت می‌گرفت. کشتی‌های باری در حالیکه حرارت هوای انبارهای آن به ۱۴۰ درجه فارنهایت می‌رسید در بنادر جنوب بارهای خود را تخلیه می‌کردند و گاهی شدت گرما در تونل‌های راه آهن به درجه‌ای بود که کارکنان لکوموتیو مجبور بودند پیاده شده و در خارج از محوطه خفقان آور آن نفسی تازه کنند. در کوه‌ها قطارها و کامیون‌ها مجبور بودند در سرمای شدید زمستان و کولاک و برف طی طریق کنند ولی مردم سه کشور و گاهی چهار کشور در این مورد با یکدیگر چنان همکاری می‌کردند که نوید آینده خوشی را می‌داد. در ضمن این عملیات انگلیس‌ها و آمریکایی‌ها کمک‌هایی به اقتصاد متزلزل کشور ما می‌کردند. چنان‌که در سال اول انگلیس‌ها هفتاد هزار تن غله برای ما فرستادند که تا حدی از کمیابی خواربار کاست و خطر قحطی را مرتفع ساخت. مراکز و تأسیسات تعاونی خاورمیانه که انگلیس‌ها تأسیس کرده و سپس آمریکایی‌ها نیز به آن ملحق شدند از مساعدت‌های مادی و فنی به ایران دریغ نمی‌کردند. آمریکا نیز طبق برنامه وام و اجاره خود مقادیر قابل توجهی خواربار و ذخائر نظامی برای ما فرستاد و مستشاران خود را برای تشکیلات مالی و شهربانی و بهداری و کشاورزی اعزام نمود.

در تابستان سال ۱۹۴۲ اولین بار وینستون چرچیل را که برای ملاقات با استالین از طریق ایران عازم مسکو بود ملاقات کردم. وی دو روز در تهران اقامت گزید و طی ضیافت ناهاری که برای او ترتیب داده بودم مذاکرات جالبی بین او و من پیش آمد. به نظر من یکی از مسائل مورد بحث مسئله ورود نیروی متفقین به قاره اروپا و درهم شکستن قوای هیتلری بود. من به چرچیل پیشنهاد کردم که متفقین باید اول به ایتالیا حمله کنند و پس از آنکه وضع خود را در آنجا تثبیت نمودند از طریق بالکان به حمله عظیم خود مبادرت ورزند. درحالی‌که چرچیل به پیشنهاد من گوش فرا داد و در باب آن فکر می‌کرد متوجه شدم که چشمانش برقی زد. در آن موقع درباره پیشنهاد من اظهاری نکرد ولی نقشه بعدی وی درباره تسخیر اروپا از طریق «شکم نرم» یعنی ایتالیا چندان هم از پیشنهاد من دور نبود. البته توافق نظریات کلی سوق‌الجیشی ما دو نفر برسبیل اتفاق بود ولی اگر نقشه مزبور عملی می‌شد محققاً در سرنوشت ملل کشورهای مرکزی اروپا طوری دیگری ثبت تاریخ می‌گردید.

در ماه نوامبر ۱۹۴۳ کنفرانس تاریخی تهران با شرکت روزولت و استالین و چرچیل تشکیل گردید. در طی مدت کنفرانس روزولت به دلایل نامعلومی در سفارت کیرای شوروی که محل توقف استالین بود اقامت گزید ولی چرچیل در سفارت انگلیس (که پس از انعقاد کنفرانس به سفارت کبری ارتقاء یافت) سکونت اختیار کرد. روزولت بعلت ضعف مزاج قادر نبود که

از محل خود خارج شود و این مسئله وضع عجیبی را پیش آورده بود بدین کیفیت که من برای ملاقات او به سفارت کبرای شوروی رفتم و حال آنکه استالین شخصاً به ملاقات من آمد. کلیه جلسات کنفرانس هم در سفارت کبرای شوروی منعقد می‌شد و فقط یک‌بار چرچیل به مناسبت روز تولد خود در سفارت انگلیس ضیافتی ترتیب داد. با آنکه در این کنفرانس سه دولت کشور ایران رسماً شرکت نداشت من با یک، یک سران دول مزبور مذاکراتی به عمل آوردم. استالین مخصوصاً در هنگام ملاقات بامن مؤدب و قاعده‌دان بود و ظاهراً می‌خواست خاطره خوشی از خود در ذهن من باقی بگذارد. حتی پیشنهاد اهداء یک هنگ تانک ت ۳۴ و یک گروه هواپیماهای جنگنده نمود. از آنجا که از حیث مهمات جدید جنگی سخت در مضیقه بودیم نزدیک بود پیشنهاد او را قبول کنم. ولی چند هفته بعد که از جزئیات اطلاع حاصل شد معلوم گردید که آن هدیه متضمن شرائط دشواری هم هست بدین کیفیت که افسران و درجه‌داران روسی باید با این هدیه به ایران بیایند و محل نگهداری تانک‌ها باید فقط در قزوین و هواپیماهای جنگنده در مشهد باشد و تا پایان دوره آموزشی که مدت آن معلوم و مشخص نشده بود تانک‌ها و هواپیماها باید در تحت فرماندهی مستقیم ستاد روسیه در مسکو باشند.

این قضیه مانند آن بود که مستشاران نظامی آمریکائی که امروزه برای تقویت نیروی نظامی ایران به ما کمک می‌کنند بگویند که ارتش ایران باید تحت فرماندهی آنها باشد و در غیر این صورت به ما کمک نخواهند کرد. البته نه تنها هدیه استالین را با این شرایط نمی‌توانستم قبول کنم بلکه اگر چنین پیشنهادی از طرف کشور دیگری هم می‌شد آن را رد می‌کردم. از این رو از پذیرفتن هدایای مزبور با اظهار سپاسگزاری معذرت خواستم. روزولت در طی مذاکراتی که با من کرد اظهار داشت پس از انقضای دوره ریاست جمهوری میل دارد بعنوان متخصص احیاء جنگل‌ها به کشور ایران مراجعت کند. علاقه وی بدین رشته بر همه کس معلوم و آشکار بود و اشتیاقی که در جریان صحبت در پیرامون این مسئله ابراز می‌داشت دلیل صدق گفتار وی بود. روزولت در نظر من یک نفر باختری ممتاز و برجسته آمد و بنا به سنت دیرین دانشمندان شیفته و فریفته ایران و فرهنگ این سرزمین بود. با وجود آنکه با سیاست خارجی روزولت در بعضی جهات کاملاً مخالف بودم وی را از جهات دیگر به چشم تحسین و تکریم نگاه می‌کردم و بسیار متاسفم که مرگ ناگهانی مجال عملی ساختن آرزویی که برای ما مغتنم بود به وی نداد.

وقتی ملت ایران از متن اعلامیه روزولت و چرچیل و استالین در کنفرانس تهران آگاهی یافتند بسیار شادمان شدند، زیرا میلیون‌ها افراد این کشور از

خرابی اوضاع اقتصادی خود به جان آمده و در حیرت بودند که آیا پس از ختم غائله جنگ آزادی از دست رفته را باز خواهند یافت یا نه.

اعلامیه تهران که در روز اول دسامبر صادر شد از نظر وقایعی که بعداً رخ داد آنقدر مهم است که باید بعضی از قسمت‌های اساسی آن در اینجا ذکر شود. «دولت‌های کشورهای متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحده انگلستان کمک‌هائی را که ایران در پیشرفت جنگی بر علیه دشمن مشترک و مخصوصاً در قسمت تسهیل وسایل حمل و نقل مهمات از ممالک ماوراءبحار به اتحاد جماهیر شوروی به عمل آورده تصدیق دارند. سه دولت نامبرده تصدیق دارند که جنگ برای ایران دشواری‌های مخصوص اقتصادی ایجاد کرده است و موافقت کردند که هرگونه مساعدت اقتصادی که امکان داشته باشد برای دولت ایران فراهم کنند...»

«دولت‌های کشورهای متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحده انگلستان با دولت ایران در حفظ استقلال و حاکمیت و تمامیت ارضی ایران وحدت نظر دارند و به مشارکت دولت ایران با سایر ملل طرفدار صلح در استقرار صلح بین‌المللی و امنیت و رفاه پس از جنگ طبق منشور اتلانتیک که مورد قبول هر چهار دولت است استظهار دارند.»



هر کس این عبارات امید بخش را می‌خواند و نزدیک شدن زمان پیروزی متفقین را می‌دید یقین حاصل می‌کرد که دوره سختی وطن من در شرف پایان است. ولی حوادث گذشته نسبت به آنچه پس از آن وقوع یافت قابل اهمیت نبود به همین جهت به جای

آنکه دوران تعلیم و تربیت من به پایان برسد وارد مرحله دشوارتری شد که شرح آن خواهد رفت.

فصل پنجم

ایام پر آشوب و تشنج

چند سال پیش شخصی بنام دکتر محمد مصدق بیش از هر ایرانی دیگر در تاریخ اخیر ایران موضوع مقالات و مندرجات روزنامه‌های آمریکایی و انگلیسی قرار گرفته بود و متأسفانه برخی از مردم در خارج ایران وی را ملاک قضاوت خود درباره ایران و ایرانیان قرار دادند. در این کتاب باید به خوانندگان اطمینان دهم که مصدق هرگز نمودار ایران و مظهر و نمونه خصائص ملت ما نبوده است. در فصل قبل ذکر شد که پدر مصدق را در سال ۱۳۱۹ (۲۴۷۹) زندانی کرد و در اثر شفاعت من آزاد گردید.

در سال ۱۳۳۲ (۲۴۹۲) بار دیگر به جرم برهم زدن اساس حکومت که خود خیانت بارزی است محکوم شد. من در آن موقع نامه‌ای به محکمه نگاشته و اظهار داشتم که وی را از تقصیراتی که نسبت به شخص من مرتکب شده بخشیده‌ام و در اثر همین نامه و بعثت کبر سن از اعدام که معمولاً در کشور ایران و سایر کشورهای جهان مجازات این‌گونه اشخاص است رهایی یافته و فقط به سه سال زندان مجرد محکوم گردید و بدین ترتیب یکبار دیگر در اثر دخالت من از مرگ نجات یافت.

وی از سال ۱۳۳۵ (۲۴۹۵) که از زندان بیرون آمد به ملک شخصی خود در نزدیکی تهران رفته و تاکنون که این کتاب انتشار پیدا می‌کند، چون شخص با ثروتی است در آنجا با خانواده خود زندگانی آرام و بی‌حادثه‌ای را می‌گذراند.^{۱۷}

من به جهات عدیده مجبور بوده‌ام درباره شخصیت مصدق مطالعه کنم و ارزش معنوی و اخلاقی وی را با مقایسه بین گفتار و رفتار معلوم ساخته و تأثیر قول و فعل وی را در حیات کشور بواقع مشخص نمایم. وی مخصوصاً در دوره نخست‌وزیری از نزدیک مورد دقت و مطالعه من قرار گرفت. زندگانی اجتماعی وی در عالم حرف و روی کاغذ به نظر آبرومند می‌آید. وی در سال شمسی ۱۲۶۰ (۲۴۲۰) (و بنا به اظهار بسیاری از اشخاص چند سال قبل از آن) در یک خانواده ملاک و متمکن متولد شد و

^{۱۷} - آیا چنین شخصیت دل‌رحمی که یک خیانتکار و دشمن شخصی به حساب می‌آید را بارها میبخشد میتواند لقب دیکتاتور بگیرد؟؟

در رشته حقوق و موضوعات مربوط به آن در فرانسه و سوئیس به تحصیل پرداخت و سپس وارد خدمات دولتی شد و مشاغل بامسئولیتی مانند وزارت دارائی و وزارت دادگستری و وزارت امور خارجه به او تفویض شد. انگلیس‌ها وسیله انتخاب وی را به استانداری فارس فراهم آوردند و پس از آن به استانداری آذربایجان نیز منصوب گردید. در سال ۱۲۹۴ شمسی (۱۹۱۵) نخستین بار به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و تا هنگام سقوط خود سمت نمایندگی مجلس شورای ملی را داشت. دوران نخست‌وزیری مصدق از اردیبهشت ۱۳۳۰ (۱۹۵۱) تا مرداد ماه ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) به طول انجامید و در همین دوره بود که خصوصیات اخلاقی و روحی خود را بر همه کس آشکار ساخت. بیشتر افراد تصدیق می‌کنند که وی شخصاً مرد درستکاری بوده (ولی چنان‌که ذکر خواهد شد قبول این نظر بسته به تعریفی است که از کلمه درستکاری بشود) و هیچگاه کمونیست نبوده است. وی در ظاهر همواره از کمونیست‌ها برکناری داشت ولی به کمک آنها متکی بود و آنان را نردبان ترقی خود ساخته بود. از جوانی مصدق آنگاه که در دوره قاجاریه رئیس اداره دارائی خراسان بود نقل می‌کنند که با جعل اسناد قسمتی از زمین‌های دیگران را تصاحب کرده و بجرم همین اختلاس طبق قوانین اسلامی که هنوز در کشور عربستان سعودی اجرا می‌شود محکوم به قطع دست شده بود. نسبت به این محکومیت دلالتی که مؤید صحت آن باشد نشنیده‌ام و معلوم است که چنین مجازاتی درباره وی اجرا نشده است زیرا مردم نطق‌های پرحرارت وی را که با حرکت هر دو دست توأم بود بخاطر دارند. ظن من این است که در جوانی ممکن است در امور مالی در اعمال نادرستی دخالت داشته ولی از سوءعاقبت آن اعمال درس عبرت گرفته باشد.

باید دید مصدق از خصائصی که لازمه یک نفر سیاستمدار حقیقی است چه کم داشت؟ اولاً اطلاعات عمومی او بسیار ناچیز بود و این مسئله همیشه مرا به حیرت می‌انداخت زیرا هر چند در خارجه تحصیل کرده بود، از سایر کشورهای جهان تقریباً هیچ اطلاعی نداشت و نقطه ضعف معلوماتی او مخصوصاً در مسائل اقتصادی بود. من به هیچوجه داعیه تخصص در علم اقتصاد ندارم ولی هر چه بوده است توانسته‌ام حقایق کلی و اصول اقتصاد ملی و بین‌المللی را فراگیرم و از نظر مقام سلطنت نیز همیشه با عده کثیری از مأموران دولتی که دارای سوابق و عقاید اقتصادی و سیاسی متفاوت بودند تماس داشته‌ام و با کمال صداقت باید بگویم که کمتر کسی را دیده‌ام که عهده دار مقام بامسئولیتی باشد و مانند مصدق از اصول بدوی و مقدماتی تولید و تجارت و سایر عوامل اقتصادی بی‌اطلاع باشد، این امر واقعاً برای من تعجب‌آور بود چون مصدق شخص کودنی نبود و تا حدی اهل مطالعه به حساب می‌آمد. باید علت بی‌اطلاعی او را در امور اقتصادی

حمل بر آن کرد که وی همیشه چنان در چنگال طغیان‌های روحی خود اسیر بود که نمی‌توانست بطور عمقی و عملی یک مسئله اقتصادی را مورد مطالعه قرار دهد.

از این موضوع وخیم تر منفی بافی او بود. مثلاً در مقایسه هیتلر و مصدق باید گفت هیتلر پیمان ورسای را به باد حمله و ناسزا می‌گرفت ولی برنامه وی که هرچند معقول و منطقی نبود معلوم و مشخص بود در صورتی که عقاید مصدق و تمام هدف‌هایی که پیش می‌آورد هرچند بطور موقت به ذوق عامه می‌آمد چیزی جز منظورهای منفی نبود.

در حقیقت مصدق اصولی را تلقین می‌کرد که خود وی آن را «سیاست موازنه منفی» نام گذاشته بود.

مقدمه بیان وی که منطقی هم بود این بود که ایران سال‌ها است که بعلت نفوذ اجانب در مضیقه و فشار بوده است و از این مقدمه فوراً نتیجه می‌گرفت که بهترین خط مشی برای ایران این است که هیچ امتیازی به خارجی‌ها واگذار نگردد و هیچگونه کمکی هم از آنها پذیرفته نشود. در نظر اول این طرز فکر با سیاست عدم مداخله که قبل از جنگ بین‌المللی دوم در قسمت‌هایی از آمریکا متداول بود شباهت دارد ولی رویه منفی مصدق از این حد هم بالاتر رفته و نه تنها سیاست خارجی بلکه امور داخلی کشور را هم شامل بود.

مخالفت شدید او با احداث راه آهن در ایران مثال روشنی از این طرز فکر اوست. به خاطر دارم روزی با کمال جسارت در حضور من اظهار داشت که پدرم در این کار خیانت کرده است و وقتی از وی دلیل خواستم گفت پدر من راه آهن سرتاسری را فقط برای جلب رضایت انگلیس‌ها که می‌خواستند به روسیه حمله کنند ساخته است. از او پرسیدم که به عقیده او باید پدرم راه آهن را در مسیر دیگری احداث می‌کرد؟ جواب او این بود که اصلاً پدرم نباید راه آهن احداث می‌کرد و ایران احتیاجی به راه آهن نداشت و مردم بدون آن مرفه‌تر بودند. وقتی در این زمینه چانه‌اش گرم شده بود چنین استدلال کرد که قبل از دوره پدرم ایران فاقد راه آهن بود و بنادر قابل ذکر نداشت و به طرق و شوارع ایران نمی‌شد اطلاق راه کرد و به علت نبودن اسفالت و پیاده‌رو مردم تازانو در گل ولای فرو می‌رفتند، اما لااقل ایران مستقل بود. برای آشکار ساختن این سخنان بدون منطقی به یادش آوردم که قبل از سلطنت پدرم ایران زیر زنجیر «کابیتولاسیون» یعنی حاکمیت و استقلال قضائی بیگانگان بود و در آن ایام نیمی از کشور تحت تسلط روس

و نیم دیگر زیر استیلای انگلیس قرار داشت و وضع امنیت و اجرای قانون آنچنان بود که پس از غروب آفتاب مردم عاقل از ترس دزد در خیابان‌های تهران دیده نمی‌شدند و آیا اسم این وضع را می‌توان استقلال گذاشت؟ مصدق در برابر این شواهد زنده جواب نداشت ولی می‌دیدم که استدلالات من تغییری در نتایجی که از اظهار لجاجانه و منحرف خود گرفته نداده است.^{۱۸}

نمونه دیگر از طرز فکر خاص او آنکه روزی از رئیس دانشکده پزشکی که به مناسبتی به رامسر سفر کرده بود درباره مسافرتش سئوالاتی می‌کند. وی می‌گوید که هرچند مسافرت به وی خوش گذشته ولی وضع راه‌ها بسیار بد و محتاج به مرمت اساسی است. مصدق از این اظهار نظر خشمگین شده در پاسخ می‌گوید که اصولاً این قبیل مسافرت‌ها لزومی ندارد و بهتر است انسان در خانه خود استراحت کند و اصلاً به مسافرت نرود!

بعضی اشخاص که از افکار غیر منطقی مصدق در این مسائل آگاهی داشتند گفته‌اند که شاید وی بیشتر شیفته دوران خوش سابق و زمانی بوده است که هنوز علوم و فنون ملل باختر اوضاع جهان را دیگرگون نساخته بود و شاید مانند یکنفر متفکر خیال‌پرست میل داشته است که عقربه ساعت ایران را به عقب برگرداند. اما این سخن نمی‌تواند ملاک تصدیق و قبول رویه مصدق باشد زیرا این نحو فکر اگر از طرف یک نفر فیلسوف گوشه‌نشین اظهار شود ضرری ندارد ولی اگر از طرف یک مقام سیاسی مسئول گفته شود که در جهان امروز امور کشوری را اداره می‌کند خطرناک و زیان‌آور خواهد بود. از این گذشته منفی بافی مصدق فقط مربوط به علوم و اختراعات جهان غرب نبود، بلکه دامنه آن به کلیه امور و مسائل کشیده شده بود. مثلاً وقتی به نخست‌وزیری رسید برنامه‌ای را که من برای تقسیم املاک سلطنتی بین روستائیان فقیر داشتم متوقف ساخت در حالی که این برنامه یکی از بهترین وسائل عملی برای بالا بردن سطح زندگی مردم عادی کشور بود. علت آن بود که مصدق نمی‌توانست چنین عمل مثبت و اقدام مفیدی را تحمل کند و برنامه‌ای که برای بهبود و رفاه اجتماعی داشتم مورد علاقه وی نبود. تصور می‌کنم از اینکه برنامه توزیع املاک رضایت عمومی را جلب کرده دچار حسد شده بود و چون خود از ملاک عمده بود و به دارائی خویش دلبستگی بسیار داشت از اجرای برنامه تقسیم املاک سلطنتی احساس شرمساری می‌کرد. خوشبختانه قبل از اینکه مصدق بتواند

^{۱۸} - مصدق اصرار داشت راه آهن در مسیری که انگلیسی‌ها میخواستند کشیده شود. از قصر شیرین به میرجاوه، مرز پاکستان امروز، تا دو سرزمین زیر نفوذ انگلیس بهم وصل بشود (عراق و هندوستان)، بنابراین همواره در مجلس میگفت راه آهن سرتاسری جهانی است. آنچه در اینجا آمده است کاملاً با تاریخ راستین کشور و رفتار های مصدق تطبیق میکند.

این مخالفت را به مرحله عمل برساند سقوط کرد و در فصل دیگر بیان خواهیم کرد که چگونه پس از سقوط وی این برنامه مجدداً احیاء گشت و مواد آن توسعه یافت.

منفی بافی مصدق به مسائل مربوط به دفاع کشوری و امنیت داخلی نیز کشیده شده بود. بارها به من می‌گفت که چون ایرانی از تجاوزات دول بزرگ صدمه‌ها دیده است بنابراین هرگز نباید برای دفاع کشور کوشش بشود. وی میل نداشت این نکته در خارج از ایران انعکاس پیدا کند و فقط می‌خواست در داخله ایران مسلم باشد که اگر دولتی به مسخر کردن ایران اقدام کند ما نباید مقاومت به خرج دهیم!

وی این فکر را در مورد شورش‌ها و آشوب‌های داخلی نیز نه تنها تبلیغ می‌کرد بلکه عملاً نیز از آن پیروی می‌نمود. مصدق در زمان نخست‌وزیری خود طی سال‌های ۱۳۳۱ (۲۴۹۱) و ۱۳۳۲ (۲۴۹۲) هنگامیکه افراد متناسب به حزب توده و سایر آشوبگران نظم پایتخت و سایر شهرهای بزرگ را مختل می‌کردند هیچگونه قدمی برای جلوگیری آنها برنداشت و طرز عملش این بود که در این‌گونه آشوب‌ها چند تانک و کامیون حامل سربازان مسلح در نقاط مختلف تهران مستقر می‌کرد ولی آنها را از هرگونه اقدام مؤثری منع می‌نمود و به همین جهت شورش و غارت و زد و خورد در خیابان‌ها در برابر چشم مأمورین انتظامی برپا بود ولی به دستور مصدق آنها فقط ناظر و تماشاگر وقایع بودند.

بالاخره عده‌ای از طرفداران سرسخت مصدق نتوانستند بی‌قیدی وی را در مسئله آشوب و غارتگری که هر روز توسعه پیدا می‌کرد تحمل کنند، و دریافتند که مصدق عمداً یا از روی نادانی کشور را به کمونیزم تسلیم خواهد کرد.

عده‌ای در این فکرند که شاید رویه منفی او در مسئله دفاع از کشور و حفظ امنیت ناشی از عقیده فلسفی یا مذهبی او مبنی بر صلح‌طلبی بوده است.

به عقیده من این نظر درست و منطبق بر حقیقت نیست زیرا او از شیوه آرامش‌طلبی از نظر راه و رسم زندگی پشتیبانی نمی‌کرد و به اخلاق «گانندی» متصف نبود. بلکه همیشه عده‌ای اوباش و ماجراجو را تحت اختیار خود یا طرفداران خویش داشت که در شهر جولان می‌دادند و به آزار و اذیت مردم بی‌گناه می‌پرداختند. بعلاوه باید در نظر داشت که پیروان

گاندی پس از آزادی هندوستان اصل آرامش‌طلبی را به بی‌نظمی و تزلزل امنیت کشور تفسیر نکردند. هندوستان دارای ارتش زمینی و دریایی و هوایی نیرومندی است و هنگامیکه اغتشاشاتی در بمبئی و یا سایر مراکز مهم هندوستان روی می‌دهد نیروهای انتظامی باکمال قدرت در اتخاذ وسایل مؤثر برای برقراری نظم و آرامش درنگ نکرده‌اند.

سجیه غیر منطقی مصدق همیشه او را وادار به اعمال عجیب و غریب می‌کرد. اولین باری که به این سجیه وی توجه پیدا کردم در هنگام جنگ بین‌الملل دوم و اشغال ایران بوسیله قوای متفقین بود. در آن موقع از طرز دخالت متفقین در امر انتخابات و تعیین نمایندگان بسیار ناراضی و مکدر بودم زیرا مأمورین آنها صورتی از نامزدهای خود تهیه می‌کردند و به نخست‌وزیر وقت می‌دادند و او را در فشار می‌گذاشتند که حتماً نامزدهای مزبور به نمایندگی انتخاب شوند. چون این مسئله برای من تحمل‌ناپذیر بود به خاطر رسید که درباره نحوه جلوگیری از این رویه شرم‌آور با مصدق مشورت کنم زیرا در آن زمان روابط من با وی که از خدمتگزاران محترم کشور به شمار می‌آمد و با هرگونه نفوذ خارجی در ایران مخالفت داشت خوب بود و فکر می‌کردم اگر او را طبق مقررات قانون اساسی به نخست‌وزیری منصوب و مأمور تشکیل دولت کنم ممکن است تقاضا کند انتخابات جدیدی که بطور یقین از نفوذ بیگانگان دور باشد در کشور به عمل آید. بدین جهت او را احضار کردم و فکر خود را با وی در میان نهادم. مصدق در جواب اظهار نمود که با دو شرط مسئولیت زمامداری را قبول خواهد کرد و وقتی پرسیدم آن دو شرط چیست گفت: اول گماشتن مأمورین مسلح برای حفظ شخص اوست. این شرط را بلافاصله قبول کردم آنگاه گفت شرط دوم موافقت قبلی انگلیس‌ها نسبت به این نقشه است. از این شرط بسیار متحیر شده پرسیدم «روس‌ها چطور؟» جواب داد: «آنها اهمیتی ندارند و فقط انگلیس‌ها هستند که نسبت به هر موضوعی در این مملکت تصمیم می‌گیرند.» از شنیدن این عبارت به او پرخاش نموده و استدلال کردم که پدرم هیچگاه عادت نداشت در اجرای تصمیمات خود موافقت انگلیس‌ها را جلب کند. این دلیل در مصدق اثر نکرد و به من گفت هنوز جوانم و اطلاعاتم در مسائل سیاسی کم است و اصرار داشت که فقط با شرط موافقت انگلیس‌ها با من همکاری خواهد کرد.

این طرز فکر و رویه را خطرناک و موجب نگرانی یافتم. با وجود آن می‌دیدم باید وضع حساس کشور را هم در نظر گرفت که در چنگ نیروهای اشغالگر افتاده و می‌توانند در هر امر داخلی ما مداخله کنند و در آن موقع بحرانی میهن‌پرستی مصدق و محبوبیتی که بین مردم دارد برای کشور مغتنم است. بنابراین با کمال اکراه گفتم کسی را نزد سفیر انگلیس در تهران

خواهم فرستاد و قصد خود را به او اطلاع خواهم داد ولی برای اینکه درخواست مصدق را که فقط با سفیر انگلیس مشورت بشود نپذیرفته باشم به او گفتم کسی را نیز به سفارت روس یعنی کشور اشغالگر دیگر خواهم فرستاد که آنها را نیز از این نیت مستحضر سازد. روز دیگر مأمورین من نتایج ملاقات خود را با دو سفیر گزارش دادند. سفیر کبیر انگلیس که در آن زمان سر ریدر بولارد بود، با این برنامه موافقت نکرده و مدعی شده بود که انتخابات عمومی جدید در آن موقع ایجاد تشنج خواهد نمود. ولی باید بگویم که سفیر کبیر روس هیچگونه مخالفتی در این باره ابراز نداشته بود و رویه وی با مقایسه به روشی که روس‌ها بعداً پیش گرفتند موجب مسرت بود.

پس از حصول اطلاع از نظریه دو سفیر به دکتر مصدق تلفن کردم و جریان مذاکرات را به او گفتم او در پاسخ من تنها سپاسگزاری کرد و دیگر صحبت ما و علاقه وی به تجدید انتخابات پایان یافت و نظر من نیز برای انتصاب وی به نخست‌وزیری متوقف ماند.

چند ماه بعد قضیه دیگری پیش آمد که با عقیده ظاهری مصدق در مخالفت با بیگانگان تناقض عجیبی داشت. در آن زمان طبق مقررات مجلس شورای ملی حضور دو ثلث عده نمایندگان برای مذاکرات و سه ربع عده نمایندگان برای اخذ رأی درباره قوانین واجب بود. نمایندگان اقلیت مجلس که در حدود چهل نفر بودند با استفاده از این مقررات مداوماً از حضور در جلسه خودداری می‌کردند و بدینوسیله جلسات را از اکثریت می‌انداختند و این گروه را مصدق رهبری می‌کرد. چون از این اعمال که برخلاف اصول میهن‌پرستی بود به تنگ آمده بودم مصدق و اعوان اقلیتش را احضار و علت اینکه کارهای دولت را دچار اخلاص می‌کنند استفسار کردم او در جواب سخنی گفت که مایه تعجب من گردید و آن این بود که گفت روس‌ها با نخست‌وزیر وقت موافق نیستند. پرسیدم چرا هدف وی در این موارد فقط جلب رضایت روس‌ها است و آیا اگر دولت کوچکی با نخست‌وزیر ما مخالفت می‌کرد او چنین رویه‌ای را پیش می‌گرفت؟ مصدق در برابر این پرسش جوابی نداشت.

در خلال این احوال شرکت‌های نفت آمریکایی و انگلیس برای کسب امتیازات بیشتری از نفت جنوب اظهار علاقه می‌کردند و اتحاد جماهیر شوروی هم امتیازی در شمال ایران می‌خواست. این مسائل به وجهه ملی مصدق افزود زیرا در سال ۱۳۲۳ (۲۴۸۳) مجلس طرحی را که وی تهیه کرده بود تصویب نموده بود و به موجب آن دولت از دادن هرگونه امتیاز نفت بدون اطلاع و اجازه مجلس شورای ملی ممنوع گردید. این طرح بسیار

بموقع ولی در عین حال خود یکی از شواهد بارز روش منفی مصدق بود. پس از خاتمه جنگ مصدق کوشش کرد گروهی افراطی که خود را ناسیونالیست قلمداد می‌کردند به اسم جبهه ملی تشکیل دهد و بتدریج افراد گوناگون از متعصبین مذهبی و دانشجویان و کسبه بازار و سوسیالیست‌ها به دور او جمع شدند. در ظاهر این عده را یک عامل مشترک یعنی نفرت از بیگانگان و نفوذ اجانب به هم پیوست می‌داد. این دسته در اجرای برنامه‌های منفی ضد اجنبی با یکدیگر همکاری می‌کردند. چندی بعد که دیگر نمی‌شد احتیاج ملت ایران را به کارهای مثبت انکار کرد این دسته محکوم به شکست و اضمحلال گردید.

در سال ۱۳۲۷ (۲۴۸۷) چنان‌که قبلاً ذکر کردم نسبت به من سوءقصد شد. بمجردی که مردم کشور من از این حادثه مطلع شدند یک‌دل و یک‌زبان به یاری و پشتیبانی من برخاستند و در دنبال آن حزب توده غیرقانونی اعلام گردید و من در اثر وفاداری ملت ایران توانستم وضع قانونی خود را استحکام بخشم.

در قانون اساسی ایران مصوب سال ۱۳۲۴ هجری قمری (۱۲۸۵ = ۲۴۴۵ = ۱۹۰۶) علاوه بر مجلس شورای ملی تأسیس مجلس سنا نیز پیش‌بینی گردیده است ولی تا سال ۱۳۲۹ (۲۴۸۹) بعلت مخالفت مجلس شورای ملی مجلس سنا تشکیل نیافته بود. در آن سال مجلس سنا تأسیس و اولین جلسه رسمی آن تشکیل گردید. تقریباً در همان موقع بود که برحسب تصویب و تجویز مجلس اختیار انحلال مجلسین و صدور فرمان انتخابات جدید مانند سایر رؤسای کشورهای مشروطه سلطنتی به من تفویض گردید. در اواخر سال ۱۳۲۸ (۲۴۸۸) بمنظور تقاضای افزایش



کمک اقتصادی و نظامی به ایران رهسپار آمریکا شدم. در آن کشور استقبال بسیار گرم و دوستانه از من به عمل آمد ولی بدون حصول نتیجه بازگشتم زیرا با آنکه پرزیدنت ترومن در سال ۱۳۲۶ (۲۴۸۶) بمنظور جلوگیری از نفوذ کمونیزم اصولی را اعلام داشته و کمکی که آمریکا در اجرای

آن اصول به کشورهای ترکیه و یونان کرده بود این دو کشور را به حفظ

و صیانت استقلال خود موفق گردانیده بود، ولی هنوز از طرف دولت آمریکا سیاست روشن و صریحی در مورد خاورمیانه اتخاذ نشده بود.^{۱۹}

عدم موفقیت در این ماموریت بدون شک تا حدی تقصیر خود ما بود زیرا آمریکائی‌ها متوجه شده بودند که ما با جدیت و اهتمام لازم به اداره امور داخلی خود نپرداخته‌ایم. شکست و اضمحلال چین ملی که در اوائل همان سال پیش آمد موجب نگرانی شدید آمریکا شده و آن کشور را مصمم ساخته بود که تنها به کشورهایی کمک کند که در تصفیه و تنظیم امور داخلی ابراز علاقه کنند. به همین جهت پس از بازگشت به وطن بانهایت جدیت به اصلاحات داخلی پرداختیم. در قدم اول عده‌ای از مأمورین ناصالح و فاسد را که سال‌ها در دستگاه‌های دولتی کار می‌کردند از خدمت منفصل نمودم و برنامه تقسیم املاک سلطنتی که مدت‌ها مورد مطالعه قرار گرفته بود به مورد اجرا گذاشتم.

مقارن همین ایام کشور ایالات متحده آمریکا برنامه مربوط به اصل چهار ترومن را در کشورهای مختلف جهان به مورد اجرا گذاشت. در خرداد ماه ۱۳۲۹ (۲۴۸۹) من سپهبد رزم‌آرا را به نخست‌وزیری منصوب نمودم و او با آمریکائی‌ها قراردادی منعقد نمود که بموجب آن دولت آمریکا رساندن کمک مختصری را به ایران آغاز نمود در ضمن این وقایع کمیسیونی برای مبارزه با فساد و نادرستی تشکیل دادم ولی در اثر عدم توافق بین اعضاء پیشرفتی حاصل نکرد. در سال ۱۳۲۷ (۲۴۸۷) برای پیشرفت و توسعه امور اقتصادی کشور برنامه هفت ساله اول را با مشورت متخصصین آمریکائی و تصویب مجلس شورای ملی ایران به مورد اجرا گذاشتم. عزم من آن بود به آمریکا و دنیا ثابت کنم که کشور ایران هرگونه کمکی را که دریافت کند به مصارف سودمند و نافع خواهد رساند.

با این وصف به تقاضای ما برای کمک‌های بزرگ موافقت نشد و بجای آن که سهمیه کافی به ایران اختصاص داده شود دولت آمریکا مبلغ مختصری از اعتبارات اصل چهار را به ایران داد و بانک صادرات و واردات و اشنگتن نیز با پرداخت وامی بمبلغ ۲۵ میلیون دلار موافقت نمود و این مبلغ با آنچه ما برای احیای اقتصاد کشور که در نتیجه اشغال نظامی دوره جنگ دچار اختلال شده لازم داشتیم رقم بسیار ناچیزی بود.

۱۹ - نگاره برگ پیش، در هنگام ورود شاهنشاه به فرودگاه بین المللی واشنگتن دی سی است و در پشت سر هواپیمای ویژه ریاست جمهوری «استقلال» دیده میشود. شاهنشاه به خوش آمدگویی پرزیدنت هاری ترومن پاسخ میدهند.

در اثر قطع امیدواری از مساعدت آمریکا بسیاری از مردم کشور معتقد شدند که ایالات متحده آنها را در تنگنا رها کرده است و به همین جهت کم کم افکار ضد آمریکائی به وجود آمد و موجب توسعه جبهه ملی گردید. کمبود پول فعالیت سازمان برنامه هفت ساله را کاهش داد و مشاورین آمریکائی توسعه امور اقتصادی متدرجاً ایران را به قصد وطن خود ترک گفتند. در این ایام مذاکراتی نیز برای ازدیاد سهم ایران از شرکت نفت جنوب که تعلق به انگلیس‌ها داشت بین نمایندگان ما و نمایندگان شرکت نفت ایران و انگلیس بدون حصول نتیجه در جریان بود. ناچار برای تهیه وجوهی که در اثر کمک غیر کافی آمریکا لازم داشتیم یک قرارداد بازرگانی بمبلغ ۲۰ میلیون دلار در سال ۱۳۲۹ (۲۴۸۹) با روس‌ها امضاء کردیم و این اقدامات به نفع مصدق و پیشرفت منظورهای او تمام شد که شرح آن می‌آید.

در سال‌های قبل از ملی شدن صنعت نفت شرکت نفت ایران و انگلیس افکار عمومی ایران را ناشنیده گرفته و نسبت به آن بی‌اعتنائی شگفت آوری ابراز می‌داشت ولی جریان وقایع ثابت کرد که این رویه کاملاً بر خلاف منافع شرکت مزبور بود چنان‌که اقدامات و عملیات مصدق نیز در دوره نخست‌وزیری وی به ضرر خود و کشورش تمام شد.

شرکت نفت در آن موقع خوب می‌دانست که حق‌السهمی که شرکت‌های بزرگی غربی برای تحصیل امتیاز نفت از کشور عربستان سعودی و بعضی کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی پذیرفته بودند از میزانی که در قرارداد ما با شرکت نفت معین شده بسیار مساعدتر بود. بعلاوه از عدم رضایت ما نسبت به مالیات‌های گزاف و بیش از حد تناسبی که شرکت به دولت انگلستان از عوائد نفت می‌داد و مبلغ آن از حق‌الامتیازی که به ایران داده می‌شد نیز خیلی زیادتر بود آگاهی کامل داشت و همچنین بخوبی می‌دانست که ما از عمل شرکت که قسمت عمده درآمدی را که از ایران به دست می‌آورد در سایر نقاط دنیا صرف هزینه توسعه استخراج نفت می‌کرد بسیار ناراضی هستیم.

با وصف این مسائل شرکت نفت به اعتراضات ما توجه نکرده و سرمایه عظیم خود را که در ایران داشت به خطر انداخته بود. دولت انگلیس هم که می‌توانست شرکت را وادار به اتخاذ رویه معتدل‌تر و عاقلانه‌تری نماید در این راه قدمی برنداشت و نتیجه آن این بود که شرکت نفت و دولت انگلیس احساسات ملی ایران را شعله‌ور ساختند و باعث تقویت جبهه ملی و نفوذ عوام‌فربانانه مصدق بر مردم گردیدند و شروع به ایجاد هیجان برای ملی شدن صنعت نفت کردند.

رزم‌آرا نخست‌وزیر وقت با این وضع موافق نبود و امید داشت که بتواند قضیه را در محیط دوستانه با شرکت نفت حل کند ولی مصدق و یارانش بر علیه نخست‌وزیر و بیگانگان تظاهرات شدید کردند. بالاخره روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ (۲۴۸۹) یکی از اعضای دسته متعصب فدائیان اسلام که از مصدق پشتیبانی می‌کردند، نخست‌وزیر را که برای شرکت در مجلس ترحیم یکی از روحانیون وارد صحن مسجد شاه می‌شد ناجوانمردانه به قتل رسانید و چند روز بعد مجلس شورای ملی قانون ملی شدن صنعت نفت را که من کاملاً با آن موافق بودم تصویب نمود. من بجای سپهبد رزم‌آرا، حسین علاء را که از سیاستمداران مورد احترام و دارای سابقه طولانی بود به نخست‌وزیری برگزیدم. حسین علاء طرفدار راه حل مسالمت‌آمیزی بود که بتوان در عین ملی شدن صنعت نفت تأسیسات و استخراج و بهره‌برداری با کمک متخصصین خارجی اداره شود و کار ادامه یابد ولی افراطیون با چنین قراری موافق نبودند وعده ای آشوبگر به مناطق نفتی جنوب اعزام شدند که در میان کارگران تشنج و هیجان ایجاد کنند و حزب توده نیز در عین غیرقانونی بودن باز تشکیل شده بود و با این آشوبگران دستگیری کرد. در نتیجه چند نفر از مردم و سه نفر از اتباع انگلیس به قتل رسیدند و شرکت نفت عملیات خود را قطع کرد و پرداخت کلیه وجوهی که از این ممر به دولت ایران می‌رسید متوقف گردید. مصدق به مردم وعده داده بود که دوره فراوانی و رفاه فرامی‌رسد و هزینه آن از درآمد نفت که قانوناً حق ایران است تأمین خواهد شد و هر روز سیصد هزار لیره از شرکت بعنوان درآمد خواهد گرفت. با این وعده‌ها کسی نبود که دیگر با او مخالف باشد زیرا قول می‌داد که ثروت سرانه هر فرد ایرانی را تأمین کند و با هر خارجی مبارزه نموده و حقوق ایران را حفظ نماید. بنابراین تعجبی نداشت که طبقات مختلف از دانشجو و بازرگان و کاسب و کارگر دور او را بگیرند و تحت رهبری وی در آیند.

مصدق با چنین وعده‌ها وجهه خاصی پیدا کرد و علاء که بیش از دو ماه از زمامداری وی نگذشته بود از کار کناره گرفت من مصدق را به نخست‌وزیری منصوب نمودم و در آن هنگام کسی نبود که بتواند در برابر وی ایستاده و با او برای احراز این مقام رقابت نماید. اکنون دیگر فرصت بزرگ برای مصدق فرا رسیده بود زیرا بیش از حد تصور خودش در نیل به آرزوها و رؤیای امیدبخش خود و دستیارانش کامیاب گشته و مدتی در حدود دو سال در جلو خویش داشت و می‌توانست از این فرصت به حد کفایت استفاده کند و از حمایت و پشتیبانی من با آنکه یک چنین حمایتی برای من ملال‌انگیز بود برخوردار باشد. اینک باید دید مصدق چه کرد و چه مصیبت بزرگی برای مردم این کشور ایجاد نمود؟ در آن هنگام دولت انگلیس اعلام داشت که نیروی چترباز خود را به قبرس روانه خواهد نمود

و شهرت یافت که این نیرو برای اعزام به ایران آماده می‌شود. رزمناو انگلیسی بنام موریتوس روبروی آبادان لنگر انداخته و شایع بود که قسمت دیگری از نیروی دریایی انگلیس بسوی آب‌های ایران به حرکت درآمده است.

سفیرکبیر انگلیس را احضار کردم و به او خاطر نشان ساختم که اگر دولت انگلستان قصد تجاوز به حق حاکمیت ایران داشته باشد من شخصاً در رأس نیروی ایران قرار گرفته و در برابر هر تجاوزی ایستادگی خواهم نمود. شایعات مزبور بعلت این اظهار صریح من یا به علل دیگر صورت عمل پیدا نکرد.

مصدق نیز می‌توانست برای به دست آوردن راه حل مثبت در مسئله اختلاف نفت چنین رویه محکم و صریحی را پیش گیرد ولی ابتکار عمل را به شرکت نفت گذاشته تمام وقت خود را صرف مبارزه ناشیانه با شرکت سابق نمود و نسبت به تأثیری که اقدامات او به حال کشور داشت بی‌اعتنا ماند و تا روزی که از مقام نخست‌وزیری معزول گردید یک قدم به حل مسئله نزدیکتر از روز نخست نشده بود.^{۲۰}

شورای امنیت سازمان ملل متحد و بانک بین‌المللی و دادگاه بین‌المللی و پرزیدنت ترومن و بعد از او پرزیدنت آیزنهاور و چندین مؤسسه جهانی و مأمورین وابسته به آنها سعی کردند که در رفع اختلافات موجود راه حلی پیدا کنند ولی نتیجه‌ای نبخشید. زیرا مصدق که هم کاملاً در دست مشاورین خود و هم مقهور افکار لجوجانه خویش واقع شده و رویه منفی پیش گرفته بود امکان هرگونه توافق را از بین برده و بجای آنکه وقت خود را به اصلاحات و عمران کشور صرف کند به پرخاش‌جویی می‌گذراند و چنان‌که گفته خواهد شد خواهیم دید که برای ادامه زمامداری خود حاضر به چه اقدامات و اعمالی گردید. مصدق در سیاست خود نسبت به دولت انگلیس و شرکت سابق نفت مرتکب دو اشتباه عظیم گردید:

^{۲۰} - مصدق در جریان ملی شدن، بدون عنوان نام ۴۶ شرکت وابسته به نفت، را بدون دریافت هرگونه پولی به انگلیسی‌ها واگذار کرد. اصولاً انگلیس سالها بود در پی آن بود تا در ضمن جلوگیری از ورود رقابتی روسیه و آمریکا این شرکت‌ها را یا منحل یا در کنترل کامل خود قرار بدهد. با ملی شدن اسمی نفت مصدق این وسیله را برای انگلیس فراهم کرد و تمام سرزمین‌های نفت خیز ایران در مونوپول انگلیس قرار گرفت و پای روس و آمریکا از رقابت با انگلیس کوتاه شد و صاحب شرکت‌های وابسته شد. یکی از آن شرکت‌ها امروز بریتیش پترولیوم شده است. آنروز «ب.پ، بنزین و نفت» بود که ایران ۵۰۰ هزار فرانک سوییس در آن سهم داشت؛ کار این شرکت توزیع نفت بود.

یکی اینکه اعتقاد راسخ داشت دنیا بدون نفت ایران قادر به ادامه حیات اقتصادی و صنعتی خود نیست و به همین مناسبت استدلال می‌کرد که بزودی شرکت سابق و سایر حامیان آن درمقابل وی به زانو در آمده و تسلیم خواهند شد ولی وقتی تولید نفت در ایران متوقف شد سایر کشورهای نفت‌خیز بمنظور جبران این کسر میزان تولید خود را بالاتر بردند. زیرا چون در جهان امروز کشورهای نفت‌خیز متعددی وجود دارد دیگر برای یک کشور امکان انحصار تولید نفت نخواهد بود و در حقیقت دشواری تولید نفت درست عکس چیزی است که مصدق و دستیاران او تصور می‌کردند زیرا پس از سقوط مصدق که مجدداً نفت ایران جریان یافت بازارهای جهان دچار زیادی عرضه نفت بود و به همین جهت چندین کشور مجبور شدند مقدار تولید خود را برای ایجاد تعادل بین عرضه و تقاضا تقلیل دهند. علت آنکه مصدق و یارانش چنان غیر مطلعانه رفتار کردند بنظر من این است که تصور می‌کردند که تولید نفت فقط در انحصار ایران است.

اشتباه دیگر مصدق آن بود که تصور می‌کرد نفت ایران را می‌تواند بدون کمک و استعانت خارجیان به بازار جهان عرضه نماید. در آن زمان ایران حتی دارای یک کشتی نفتکش نبود و سازمان فروش بین‌المللی نفت نیز نداشت. در فصل دیگر شرح رویه عملی که من و دولت برای تهیه کاروان کشتی نفتکش و ایجاد وسایل فروش نفت در خارج ایران اتخاذ کرده‌ایم داده خواهد شد. مصدق که از یک‌طرف با کلیه شرکت‌ها و مؤسسات بزرگ قطع رابطه نموده بود و از طرف دیگر وسایل موثری برای حمل و نقل و فروش نفت که ما را از سازمان‌های خارجی بی‌نیاز کند، فراهم نیاورده بود خود را دچار وضع غیرقابل تحملی قرار داده بود.

هنگامی که صنعت نفت در ایران ملی اعلام و مصدق به نخست‌وزیری منصوب گردید دولت انگلیس و شرکت نفت، مال کار را فوراً اندیشیده و سیاست قبلی خود را تغییر دادند و اصل ملی شدن را رسماً پذیرفتند و دیری نگذشت که هیئت استوکس را به تهران اعزام داشتند. در آن موقع دولت انگلیس موافقت نمود که کلیه درآمد نفت بالمناصفه (پنجاه - پنجاه) بین دو کشور تقسیم شود. اگر در آن هنگام مصدق به مذاکره حسابی و معقول موافقت کرده بود هموطنان من از محرومیت‌های اقتصادی و مخاطرات ناشی از آن درامان می‌ماندند.

من هنوز تصور می‌کنم که شخص مصدق با وجود تمام لجاج و استبداد رأی خطرناکی که داشت تا حدی مایل بود که بین طرفین توافق نظر حاصل شود ولی نسبت به مشاورین او سخت مشکوکم و گمان می‌کنم که عده‌ای از آنها

با اشتیاق تمام امیدوار بودند که کوچکترین راه حلی پیدا نشود تا کشور با شکست اقتصادی مواجه گردد و در نتیجه تحت استیلای خارجی قرار گیرد. این نوع ناسیونالیسم منحرف را در فصل بعد تشریح خواهم نمود. هنگامیکه مصدق پیشنهادهای هیئت استوکس را رد کرد شرکت سابق نفت و دولت انگلیس هر یک بطور جداگانه به دادگاه بین‌المللی لاهه شکایت کردند و هردو در عرض حال خود به قرارداد ۱۳۱۲ (۲۴۷۲) که دولت پدرم با شرکت سابق منعقد نموده بود و تا موقع ملی شدن نفت بر طبق آن عمل می‌شد استناد جستند. بر طبق قرارداد مزبور در صورت بروز اختلاف بین ایران و شرکت نفت بایستی قضیه به حکمیت رجوع شود و بهمین دلیل از دیوان داوری لاهه تقاضا شده بود که به اتکای ماده مربوط به حکمیت یک‌نفر داور تعیین نمایند.^{۲۱}

ولی مصدق دادگاه بین‌المللی را در این مورد واجد صلاحیت ندانست و در نتیجه دولت انگلیس قضیه را به شورای امنیت سازمان ملل متحده احاله داد. شورای مزبور پس از مذاکرات زیادی در مهرماه ۱۳۳۰ (۲۴۹۰) مقرر داشت که قضیه مسکوت مورد شور قرار نگیرد تا دادگاه بین‌المللی درباره صلاحیت یا عدم صلاحیت خود در دعوی مزبور اظهار رأی نماید. در هنگامی که مصدق برای اقامه دعوی ایران در شورای امنیت به نیویورک رفته بود من بمنظور تشویق تلگرافی به وی مخابره کردم که بشرح زیر به من پاسخ داد:

(از نیویورک - ۲۱ اکتبر ۱۹۵۱)

پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی - تهران

دستخط تلگرافی ذات مبارک شرف وصول بخشید و بیش از آنچه تصور شود موجب سرافرازی و تشکر گردید از خداوند سلامتی و طول عمر و موفقیت روزافزون اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را همواره آرزو کرده‌ام و عرض می‌کنم که هر موفقیتی در هر جا و هر مورد تحصیل شده مرهون توجهات و عنایات ذات اقدس ملوکانه است که همه وقت دولت را تقویت و رهبری فرموده‌اند بطوری‌که بوسیله جناب آقای وزیر دربار به عرض مبارک رسید روز دوشنبه را به فیلادلفیا و صبح سه‌شنبه به واشنگتن

۲۱- پیش از ملی شدن اسمی نفت، تمام هزینه کشف، استخراج، حمل تا بندر، و حمله به خریدار و بازاریابی و فروش به عهده انگلستان بود، پس از قرارداد ۵۰-۵۰ اسمی، تمام هزینه‌ها به گردن ایران افتاد و استفاده سهم ایران بسیار کمتر میشد، و چون انگلیس در هر بخش از مذاکره به مقصود نمیرسید با استفاده از عوامل نفوذی درون عشایر و ایلات ایران لوله‌های نفتی را منفجر یا خرابکاری میکردند و ادعای خسارت دیرکرد تحویل هم به دوش ایران می‌افتاد. بنابراین انگلیسی‌ها که مونوپولی سرزمین‌های نفتی درون خاک ایران را بدست آورده بودند، در ضمن از در دسر های حمل و استخراج و هزینه‌های اکتشاف هم کنار مانده و صرفه جویی میکردند. نقطه نظر مشاوران و لاج بازی‌های محمد مصدق نمیتوانست جز حفظ منافع انگلیس بوده باشد.

می‌رود و جریان را در همانجا به پیشگاه مبارک معروض خواهد داشت اجازه می‌طلبد یکبار دیگر از عنایات و توجهات خاصه شاهنشاه جوانبخت خود عرض سپاسگزاری نماید. دکتر مصدق)

قضاوت در صحت اظهاراتی که در این تلگراف مندرج است با توجه به حوادثی که بعداً رخ داد به خوانندگان واگذار می‌گردد.

در اواخر سال ۱۳۳۰ (۲۴۹۰) بانک بین‌المللی عمران و توسعه بعنوان میانجی دوستانه برای حل اختلافات موجود دامن همت به کمر زد. در وهله اول احتمال می‌رفت که در مذاکرات توفیقی حاصل شود و خود مصدق هم با شرائطی که بانک پیشنهاد می‌کرد موافق بود ولی مشاورین وی بدلائلی که خود از آن آگاه بودند او را از قبول آنها منصرف کردند و مذاکرات بکلی قطع گردید. در همین موقع دولت مصدق دستور داد تمام کنسولگری‌های انگلیس در ایران بسته شود. پس از افتتاح دوره هفدهم مجلس شورای ملی مصدق که هنوز مورد محبوبیت بود مجدداً نامزد نخست‌وزیری گردید. وی در ابتدای تابستان ۱۳۳۱ (۲۴۹۱) اعلام نمود که تا اختیارات فوق‌العاده نگیرد قادر به انجام وظیفه نخواهد بود. چون از مخالفت مجلس و مردم نسبت به سیاست خود بیمناک بود درخواست کرد که به وی اختیار داده شود که تامدت شش ماه بدون مراجعه به مجلس شورای ملی کار کند و همچنین درخواست نمود که وزارت جنگ نیز به وی واگذار شود و امیدوار بود که بدینوسیله قدرتی را که قانون بعنوان فرمانده کل نیروهای ایران به من داده است خنثی کند.

از پذیرفتن تقاضاهای وی امتناع کردم زیرا قطع داشتم که اثر این اختیارات آن است که کمونیست‌ها بیشتر در امور رخنه یابند و چنان‌که خوانندگان خواهند دید وقایع آینده ثابت کرد که نظر من صحیح بوده است. مصدق روز ۲۵ تیر از نخست‌وزیری استعفا کرد و من برخلاف نظر باطنی خود احمد قوام را که درگذشته شاغل مقام نخست‌وزیری بود بجای وی به نخست‌وزیری برگزیدم زیرا به زعم عده‌ای قادر بود در برابر دست چپ‌ها سخت مقاومت نماید.

با روی کار آمدن قوام السلطنه حزب توده بلافاصله به طرفداران مصدق پیوستند و دست به تظاهر و آشوب زدند و نظم و قانون مختل گشت و دولت قوام در برابر عناصر اخلاک‌گر و افراطی ناتوان ماند. ضمناً نطقی که قوام در رادیو کرد و در آن مخالفت خود را با احساسات شدید عامه در مسئله ملی شدن نفت اظهار نمود، اوضاع را وخیم‌تر ساخت. قوام بغلت کبر سن

بسیار ناتوان و بیمار شده و غالباً در جریان مذاکرات مهم سیاسی به خواب می‌رفت و هرچند حقیقتاً در حل مسائل به اعمال قدرت معتقد بود ولی من وجداناً نمی‌توانستم اجازه اتخاذ چنین رویه‌ای را به شخص ناتوانی مانند او بدهم. ناچار پس از چهار روز نخست‌وزیری با صلاح‌دید من از نخست‌وزیری استعفا داد و این نکته واضح گردید که در آن روز کسی قادر به مقاومت در مقابل مصدق نیست.

روز ۳۰ تیر بمنظور جلوگیری از جنگی داخلی اجباراً شرایط مصدق را پذیرفته و وی را مجدداً به نخست‌وزیری منصوب نمودم. در همین موقع دادگاه بین‌المللی لاهه در قضیه شکایت انگلیس از ایران رأی به عدم صلاحیت خود داد. قاضی انگلیسی دادگاه به نفع ایران رأی داد ولی نماینده روسیه از رأی دادن امتناع ورزید و در حقیقت در هیچیک از جلسات دادگاه حضور نیافت.

رأی صادره از دادگاه بین‌المللی لاهه موجب مسرت و رضایت ایرانیان گردید ولی رأی مزبور بنفسه هیچگونه مشکلی را حل نکرد و فقط مصدق آن را بعنوان یکی دیگر از پیروزی‌های منفی خود به حساب آورد و مردم از شادمانی به هیجان آمدند و مصدق راه خود را برای وصول به یک پیروزی منفی بزرگی دنبال نمود.

دولت آمریکا از درهم ریختگی اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران بسیار بیمناک و نگران گردیده و بهمین جهت روز ۸ شهریور پرزیدنت ترومن رئیس جمهور آمریکا و چرچیل نخست‌وزیر انگلستان یادداشت مشترکی که شامل راه حل جدید، برای رفع اختلافات نفت بود برای مصدق ارسال داشتند، ولی مصدق پیشنهادهای آنها را نپذیرفت و روز ۳۰ مهر با دولت انگلیس قطع رابطه سیاسی نمود.

در تمام این مدت تأسیسات معظم نفت آبادان که هنوز از بزرگترین پالایشگاه‌های جهان است کاملاً عاطل و بلااستفاده مانده و هیچگونه درآمدی برای ایران نداشت.

مصدق کوشش کرد که به شرکت‌های کوچک خارجی که حاضر بودند خود را به خطر دعاوی شرکت نفت سابق و تصرف مالی که از نظر شرکت غصبی بود بیاندازند نفت بفروشد ولی جمع کلی این فروش‌ها از عایدی یک روز ما در دوران فعالیت گذشته پالایشگاه کمتر بود.

در این جریان پرزیدنت آیزنهاور به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد و به اتفاق مستر چرچیل پیشنهادهای مشترک دیگری بمنظور حل اختلافات و بکار انداختن مجدد صنعت نفت و تأمین درآمد ایران به دولت تسلیم داشت ولی مصدق این پیشنهادهای را نیز مانند پیشنهادهای گذشته رد کرد. متعاقب این وقایع پیروزی‌های منفی دیگری برای مصدق پیش آمد. دو هفته پس از آنکه من مجلس سنا را افتتاح کردم مصدق مجلس شورای ملی را به انحلال آن وادار ساخت ولی مجلس شورای ملی را که کاملاً دست نشانده و پشتیبان اعمال خود ساخته بود منحل ننمود. در دیماه ۱۳۳۱ (۲۴۹۱) مجلس شورای ملی با رضایت من و اکثریت آراء اختیارات مصدق را تمدید نمود. علت رضایت من آن بود که می‌خواستم هرگونه مجال برای اجرای سیاست مثبتی در امر نفت به وی داده شده باشد. ولی متأسفانه مصدق اختیارات مزبور را بیش از پیش برای پیشرفت مقاصد شخصی خود مساعد یافته و به اختناق مطبوعات و توقیف مدیران جراید پرداخت و چون بعضی از نمایندگان مجلس شهامت به خرج داده و با وی مخالفت کرده بودند به تضعیف قدرت مجلس اقدام نموده و دستور داد طرفداران او جلسات را با عدم حضور خود از رسمیت بیاندازند و بوسیله افراد او باش طرفدار خود به ارباب و تخویف نمایندگان مخالف مبادرت نموده و آنها را در منازل خود و یا در معابر عمومی مورد تهدید قرار داد.

شخصی که پیوسته از خطر تنزل ارزش پول مردم را برحذر می‌نمود خود به چنین امری مبادرت کرد و معادل میلیاردها ریال اسکناس بدون افزایش پشتوانه طلا و یا ارز خارجی انتشار داد و فرماندهان نیروهای انتظامی و واحدهای ارتشی را از یاران وفادار خود انتخاب نمود و به کمونیست‌های حزب توده اجازه داد و به عقیده عده کثیری آنها را تشویق نمود که در ارتش نفوذ کنند. وی حکومت نظامی را تمدید کرد و مجلس شورای ملی را واداشت که یک کمیسیون هفت نفری از اعوان و انصار وی تشکیل دهد تا در طرز محدود ساختن اختیارات من بعنوان فرماندهی کل نیروهای کشور مشورت و اظهار نظر نمایند. کمیسیون مزبور گزارش مفصلی در این باره تهیه نمود و مصدق تقاضا کرد که آن گزارش در مجلس شورا طرح شود ولی مجلس شورای ملی به این طرح و تقاضای مصدق اعتنائی ننمود و طرفداران سابق او حتی کاشانی در مجلس با رویه وی به هیچوجه روی موافق نشان ندادند.

مصدق دیوان عالی کشور را منحل و انتخابات مجلس شورای ملی را متوقف ساخت و چون بعضی از نمایندگان با شهامت به مخالفت وی برخاسته بودند اعلام کرد که باید به آراء عمومی مراجعه و بوسیله فراندوم مسئله انحلال مجلس شورای ملی حل گردد.

نمایندگان به یاد داشتند که مصدق هنگام گشایش همین دوره مجلس شورای ملی در طی سخنرانی کوتاه خود گفته بود که هشتاد درصد از نمایندگان منتخبین حقیقی ملت هستند. در این فرآیند مصدق که خود را همیشه قهرمان و مدافع انتخابات آزاد قلمداد می‌کرد کار را طوری ترتیب داده بود که کسانی که با انحلال مجلس موافق بودند رأی خود را در یک صندوق که از حیث رنگ بسیار مشخص بود بریزند و مخالفین رأی خود را در صندوق دیگر بیاندازند و همه می‌دانستند که با این ترتیب اگر کسی جرأت کرده می‌خواست رأی مخالف بدهد، بدون تردید مورد ضرب و شتم و اهانت ارادل و اوباش طرفدار مصدق و توده‌ای‌ها که به آنها ملحق شده و تمیز بین این دودسته دیگر غیرممکن شده بود قرار می‌گرفت. نتیجه انجام فرآیند همان بود که مصدق می‌خواست چنان‌که هیئت‌رهم پیش از وی همین عمل را انجام داده بود و ۹۹٪ (نود و نه درصد) مجموع آراء موافق انحلال مجلس شورای ملی بود و در یکی از شهرهایی که جمعیت آن ۳،۰۰۰ نفر است ۱۸،۰۰۰ رأی موافق به انحلال مجلس رأی داده بودند. ظاهراً در آن شهر و بسیاری از شهرهای دیگر اموات نیز از گور بیرون آمده و رأی خود را در صندوق ریخته بودند! اما از يك نظر باید گفت که اموات هم در این انتخابات و سایر انتخابات ساختگی مصدق شرکت کرده بودند زیرا صدها نفر از کسانی که خواسته بودند رأی واقعی بدهند جان خود را از کف داده و به قتل رسیده بودند.

در طی سالیان درازی که مصدق نمایندگی مجلس شورای ملی را داشت همواره خود را طرفدار جدی اصول مشروطیت و اجرای قانون و دولتی که از طرفداری اکثریت نمایندگان برخوردار باشد و انمود می‌کرد و نسبت به حکومت نظامی مخالفت ورزیده و به ستایش انتخابات آزاد و آزادی مطبوعات اهتمام داشت.

همین مصدق در طی چند ماه مجلس سنا و عالی‌ترین مرجع قضائی کشور را منحل نمود و مردم را برای انحلال مجلس شورای ملی برانگیخت، به اختناق مطبوعات اقدام نمود، انتخابات آزاد را از میان برد و حکومت نظامی را تمدید نمود و برای تضعیف اختیاراتی که به موجب اصول مشروطیت به من تفویض شده بود نهایت کوشش کرد و قانون اساسی پنجاه ساله کشور را که با مجاهدت بسیار به دست آمده بود بدین کیفیت زیر پا گذاشت و با وصف همه این اقدامات مصدق جز با فراهم ساختن وسائلی برای برانداختن شاه مملکت نمی‌توانست به آرزوی خود رسیده و در کشور دیکتاتور مطلق بشود.

با آنکه من جان او را نجات داده بودم و در آغاز کار از مساعدت و حمایت من برخوردار بود این نکته برای من واضح بود که از همان روزی که به مقام نخست‌وزیری رسید منظورش برانداختن سلسله من است. قرائن متعدد این مسئله را تأیید می‌کرد زیرا او از منسوبین قاجاریه بود و با روی کار آمدن پدرم شدیداً مخالفت کرده و سیاستش این بود که هر چه ممکن است سعی کند، سلسله پهلوی را بی‌اعتبار ساخته و ذره ذره موجبات نابودی آن را فراهم کند. اگر از من بپرسند، با آنکه از دشمنی وی نسبت به خاندان پهلوی مطلع بودم چرا بر علیه وی اقدامی نکردم جواب من این است که می‌خواستم به وی فرصت کافی بدهم که به انجام مقاصد و آمال ملی ایرانیان توفیق یابد. هرچه به میزان تهدیدات او نسبت به سلسله پهلوی افزوده می‌شد می‌دیدم مصدق به یک عقیده ای که از خارج ایران سرچشمه می‌گرفت بیشتر تسلیم می‌شود و آتشی از تآثر و تأسف در قلبم زبانه می‌کشید.

روز ۹ اسفند ۱۳۳۱ (۲۴۹۱) مصدق به من توصیه کرد که موقتاً از کشور خارج شوم. برای اینکه وی را در اجرای سیاستی که پیش گرفته بود آزادی عمل بدهم و تاحدی از حیل و دسایس وی دور باشم با این پیشنهاد موافقت کردم. مصدق پیشنهاد کرد که این نقشه مسافرت مخفی بماند و اظهار داشت که به فاطمی وزیر خارجه وقت دستور خواهد داد شخصاً گذرنامه و سایر اسناد مسافرت من و همسرم و همراهانم را صادر کند.

جالب توجه آن بود که مصدق با التهاب مخصوصی توصیه می‌کرد که با هواپیما از ایران خارج نشوم زیرا می‌دانست مردم ایران که مخالف این تصمیم خواهند بود در فرودگاه ازدحام خواهند کرد و مانع پرواز من می‌شوند.

از این رو پیشنهاد کرد که تا مرز کشور عراق و بیروت بطور ناشناس مسافرت کنم. با این پیشنهاد هم موافقت شد اما این راز برملا گردید و تظاهرات وفاداری به شاه که از طرف جمعیت عظیم مردم کشور به عمل آمد بقدری صمیمی واقناع کننده بود که اجباراً از تصمیم خود در ترک وطن عدول کردم. در این موقع حزب توده با صلاح‌اندیشی مسلم جمعی از پیروان مصدق بدون درنگ جبهه واحدی علیه سلطنت تشکیل داد. ولی این عمل، مردم رشید ایران را در حمایت از من و پشتیبانی از مقام سلطنت که من مظهر آن بودم متحد و متفق ساخت.

اینک که به گذشته می‌نگرم می‌بینم که تصمیم من در رفتن از وطن بسیار با عجله اتخاذ شده و درحقیقت عمل بسیار خطائی بود نهایت آنکه در نتیجه عنایات خداوند تبارک و تعالی آن تصمیم به نفع من خاتمه یافت.

در تابستان سال ۱۳۳۲ (۲۴۹۲) تغییرات محسوسی در روحیه ملت ایران نسبت به اعمال مصدق آشکار گردید و بسیاری از یاران و پیروان او از اطرافش پراکنده شدند زیرا متوجه شدند که سیاست ضد خارجی وی جنبه انتخاب یافته و منظور اصلی او آن است که انگلیس‌ها را بیرون کند و کمونیست‌ها را به ایران بکشانند. جریان وقایع مردم را آگاه ساخت که کشورشان با سرعت تمام به سوی اضمحلال سیاسی و اقتصادی می‌رود. عمل مصدق در انحلال مجلس شورا نیز نتوانست افکار عمومی را که مخالف وی بود خفه کند. روزنامه‌نگاران از تهدیدات او باش طرفدار مصدق و عمال حزب توده نهراسیده سیاست وی را برای مردم تشریح و توجیه می‌کردند.

بسیاری از روحانیون و دانشجویان و بازرگانان که قبلا در زمره حامیان مصدق بودند از او رو برگردانیده و علم مخالفت برداشتند ولی با تمام این احوال واضح بود که برای برانداختن قطعی وی جز اعمال قدرت راه دیگری نیست.

سیاست آمریکا در طول دوره زمامداری مصدق حاکی از آن بود که نگرانی آن دولت از اوضاع ایران روزافزون و در اتخاذ طریق موثری برای ایجاد ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی ایران دچار تردید است. در سال مالی ۱۳۲۸ (۲۴۸۸) - ۱۳۲۹ (۲۴۸۹) دولت آمریکا فقط مبلغ ۵۰۰،۰۰۰ دلار طبق برنامه فنی اصل چهار به ایران کمک کرد و در سال مالی ۱۳۲۹ (۲۴۸۹) - ۱۳۳۰ (۲۴۹۰) میزان این کمک به ۱،۶۰۰،۰۰۰ دلار افزایش یافت ولی پس از روی کار آمدن مصدق این کمک مالی به ۲۳،۴۰۰،۰۰۰ دلار بالغ گردید که قسمت عمده آن برای رفع کمبود ارز کشور که در اثر قضیه نفت بوجود آمده بود اختصاص داده شده بود.

در خرداد ۱۳۳۲ (۲۴۹۲) آیزنهاور به مصدق اخطار کرد که تا اختلافات حاصله در قضیه نفت حل نشود ایالات متحده میزان کمک مالی خود را افزایش نخواهد داد ولی در عین حال موافقت کرده بود که کمک مالی به میزان سال قبل ادامه یابد.

در ضمن اصرار کرده بود که کشور ایران باید از رویه عدم استفاده از منابع بزرگ خود عدول نماید و در سال مالی ۱۳۳۱ (۲۴۹۱) - ۱۳۳۲ (۲۴۹۲) کمک آمریکا مٌختصری تقلیل یافته و بمیزان ۲۲،۱۰۰،۰۰۰ دلار تعیین گردید. این موضوع نشان می‌داد که آمریکائی‌ها با وجود آنکه چندان رغبتی به تامین خساراتی که اشتباهات مصدق به ایران وارد نموده بود نداشتند معهداً بیم آن داشتند که قطع کامل کمک مزبور ایران را در آغوش کمونیزم بیاندازد.

رویه مصدق نسبت به برنامه کمک آمریکا بسیار مضحک بود زیرا وی در سال ۱۳۳۰ (۲۴۹۰) حاضر نشد قرارداد مربوط به کمک آمریکا را طبق رویه‌ای که در سایر کشورها معمول بود با سفیرکبیر آمریکا امضاء کند ولی در عوض طی یادداشتی از رئیس اداره کمک‌های فنی آمریکا در ایران تقاضای ادامه کمک‌های فنی سالیانه را نمود و وی نیز کتباً موافقت کرد و کمک‌های مالی سنواتی بشرحی که در بالا گفتیم ادامه یافت.

در سال ۱۳۳۲ (۲۴۹۲) وقتی عده کثیری از یاران وی از اطرافش پراکنده می‌شدند پی در پی لاف می‌زد که آمریکا طرفدار رژیم اوست. ضمناً به آمریکائی‌ها اخطار می‌کرد که اگر به او بیش از پیش کمک نکنند احتمال دارد که ایران به دامن کمونیزم بیفتد ولی در ضمن نسبت به عملیات حزب توده سیاست مسامحه پیش گرفته و اجازه می‌داد که روز به روز بر قدرت خویش بیافزایند. بنظر من آمریکائی‌ها از این رویه ضد و نقیض کاملاً آگاه بودند ولی طبعاً احساس می‌کردند که خود ملت ایران باید مسائل سیاسی کشور خویش را حل کند. چنان‌که ما نیز همین رویه را عاقبت پیش گرفتیم.

مصدق در اواخر حکومت خود نیروی زرهی وسایر افرادی را که مأمور به حراست منزل وی بود تقویت کرد ولی در عوض تانک‌های مأمور حراست کاخ بیلاقی سعدآباد را که محل اقامت من و ملکه ثریا بود تقلیل داد و در حقیقت دوازده تانک متوسط ساخت آمریکا به محافظت منزل او اختصاص یافته بود در صورتی که کاخ وسیع سعدآباد تنها بوسیله چهارتانک حراست می‌شد و واضح بود که تاب حملات ناگهانی توده ای‌ها را در صورت بروز نخواهد آورد.

در اثر این عمل من و همسر من به کاخ خود در رامسر رفتیم و مدتی در عمارتی که پدرم در کنار دریا ساخته بود و چند گاهی هم در عمارت کوچک بیلاقی کلاردشت که شرح زیبایی طبیعی آن سابقاً داده شد اقامت نمودیم.

در ۲۲ مرداد ماه سال ۱۳۳۲ (۲۴۹۲) احکام انفصال محمدمصدق را از مقام نخست‌وزیری و انتصاب سرلشکر زاهدی را به جای وی امضاء کردم و ماموریت خیلی دقیق ابلاغ احکام را به سرهنگ نعمت‌الله نصیری فرمانده گارد شاهنشاهی محول نمودم.

شرح اتفاقاتی که برای سرهنگ نصیری در انجام این مأموریت پیش آمده بود حکایت سه تفنگدار الکساندر دوما را به یاد من می‌آورد با این تفاوت که داستان دوما افسانه‌ای بیش نیست ولی ماجرای سرهنگ نصیری یکی از وقایع حقیقی تاریخ معاصر ماست.

پس از آنکه سرهنگ نصیری از رامسر به کاخ سعد آباد رسید ابتدا عازم ابلاغ فرمان من به سرلشکر زاهدی گردید.

باید این نکته را یادآور شوم که زاهدی از طرفداران نزدیک مصدق و زمانی وزیر داخله دولت او بود و در اوایل دوران زمامداری رزم‌آرا سمت ریاست کل شهربانی را داشته و در انتخاب مجدد مصدق به نمایندگی مجلس کوشش‌ها کرده بود. زاهدی در آن موقع در نزدیکی‌های تهران بود ولی جز چند تن از دوستان نزدیکش کسی از محل اقامت وی که هر روز آن را عوض می‌کرد اطلاع نداشت زیرا او بی پروا از عملیات بد رویه مصدق انتقاد کرده و یکبار دستگیر شده و پس از آزادی چون تأمین جانی نداشت در مجلس متحصن گردیده و پس از ترک تحصن ناگزیر بود در خفا به سر برد.

سرهنگ نصیری با کمک و راهنمایی واسطه‌های مختلف به سرلشکر زاهدی دسترسی یافته و فرمان مرا به وی ابلاغ نمود و وی نیز فوراً آمادگی خود را به قبول این مأموریت اعلام داشت.

اکنون موقع آن بود که فرمان عزل به مصدق ابلاغ شود. ابتدا به دستور زاهدی سرهنگ نصیری سه تن از مشاورین نزدیک مصدق را توقیف کرد که از آنها راجع به روشی که ممکن بود مصدق پیش بگیرد اطلاعاتی بدست آید. زاهدی به سرهنگ نصیری دستور داده بود که حداقل امکان فرمان را بدون واسطه به شخص مصدق ابلاغ کند و رسید دریافت دارد تا نتواند بعداً وصول آن را منکر شود. ضمناً خود من نیز قبلاً به نصیری تأکید کرده بودم مراقب باشد که هیچگونه آسیبی به مصدق وارد نیاید.

در حدود ساعت یازده شب ۲۵ امرداد سرهنگ نصیری به اتفاق دو تن از افسران خود از کاخ سعدآباد به سوی منزل مصدق حرکت کردند. آن روز روزنامه‌های طرفدار کمونیزم در سرمقاله هائی با عناوین درشت نوشته بودند که ممکن است سرهنگ نصیری دست به کودتا بزند و بهمین ملاحظه این سه افسر کمال احتیاط را مرعی می‌داشتند.

در نزدیکی منزل مصدق متوجه شدند که اطراف خانه را سربازان و تانک‌های سنگین گرفته‌اند و به آنها دستور داده شده است که به هیچکس مخصوصاً افراد گارد شاهنشاهی اجازه ورود ندهند. سرهنگ نصیری و دو نفر افسر دیگر به این دستور واقعی ننهادند و با خونسردی تمام از مقابل دهانه توپ‌های تانک گذشته و خود را به جلو درب ورودی منزل مصدق رسانیدند. سرهنگ نصیری درست پیش بینی کرده بود که چون سربازان و افراد مأمور تانک وی را می‌شناختند و رعایت احترام می‌کردند به طرف او اقدام به تیراندازی نخواهند کرد. سرهنگ نصیری بوسیله یکی از افسران مأمور خانه مصدق تقاضای ملاقات مصدق را کرد ولی این تقاضا قبول نشد. ناچار از یکی از افسران مصدق که تا حدی مورد اطمینانش بود، قول گرفت که فرمان را به مصدق ابلاغ و رسید آن را گرفته و به سرهنگ برساند و مدت یک‌ساعت و نیم بانتظار بازگشت افسر توقف کرد که بعداً معلوم شد علت اینهمه تأخیر مذاکرات تلفنی مصدق با مشاورین و همکارانش بوده است. بالاخره رسیدی را که مصدق به خط خود نوشته بود به سرهنگ داد و سرهنگ که با خط مصدق آشنا بود از جعلی نبودن رسید اطمینان یافت و در آن موقع که یک‌ساعت از نیمه شب گذشته بود قصد مراجعت نمود.

اما قبل از اینکه از منزل خارج شود به او اطلاع دادند که به امر سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش مصدق، باید او را فوراً به ستاد ببرند. نصیری پیش خود به تصور اینکه این ملاقات با ریاحی فرصت مناسبی به دست وی خواهد داد که امر مرا در برکناری او از ریاست ستاد به اطلاع وی برساند فوراً به طرف وزارت جنگ حرکت می‌کند و او را به دفتر رئیس ستاد ارتش می‌برند. ولی به محض باز کردن در اطاق متوجه می‌شود که سرتیپ ریاحی هفتتیر خود را از کتف می‌زنش خارج نموده و می‌خواهد پشت سر خود پنهان کند و ظاهراً از این می‌ترسیده است که از طرف سرهنگ مورد سوءقصد قرار گیرد.

رئیس ستاد سرهنگ نصیری را متهم به طرح کودتا و رفتار خلاف تربیت می‌کند ولی سرهنگ در پاسخ اظهار می‌دارد که فقط فرمان مرا به مصدق ابلاغ داشته و صحبت کودتا در کار نیست و رسید مصدق را به وی نشان

می‌دهد. ریاحی می‌پرسد این معمول کجاست که فرمان را در نیمه شب ابلاغ کنند؟ نصیری جواب می‌دهد بر طبق کدام اصول ادب و میانی نظامی این وقت شب را برای مذاکره اختصاص می‌دهند؟ ریاحی می‌گوید که هرگز نصیری را برای این گستاخی نخواهد بخشید و بلافاصله دستور می‌دهد لباسی نظامی او را بکنند و تحویل زندانش دهند.^{۲۲}

وقتی بعد برادر سرهنگ از توقیف او با خبر می‌شود لباس خواب و بعضی لوازم دیگر را ماهرانه در روزنامه‌ای که متن فرامین صادره از طرف مرا چاپ کرده بود پیچیده و به سرهنگ می‌رساند، صبح روز بعد دادستان ارتش که طبعاً از طرف مصدق به آن سمت منصوب شده بود از سرهنگی نصیری بازجویی می‌کند و مدعی می‌شود که فرمان عزل از طرف من صادر نشده و خود سرهنگ با قصد کودتا آن را جعل کرده است. سرهنگ روزنامه‌ای را که برادرش به او رسانده بود ارائه می‌دهد و بازجویی از وی به همین جا خاتمه یافته و او را مجدداً به زندان می‌برند.

روز دیگر سرهنگ نصیری به وسیله دستگاه رادیو کوچکی که دیگران مخفیانه به زندان آورده بودند مطلع می‌شود که در شهر انقلابی برپا گشته و مردم بر علیه مصدق قیام نموده‌اند و صدای فریاد و هیاهو و شلیک توپ که از خارج بلند است شواهد آن است. چند لحظه بعد، فرمانده زندان وارد شده به سرهنگ نصیری دستور می‌دهد، لباس نظامی خود را پوشیده و آماده حرکت شود. علت این دستور آن بوده است که می‌خواستند زندان را تخلیه کنند.

وقتی سرهنگ نصیری از اطافی که در آن محبوس بوده خارج می‌شود مطلع می‌شود که مردم شهر یعنی افراد عادی که به چوب مسلح بوده‌اند به زندان هجوم آورده و با آنکه سربازان مراقب زندان به آنها فرمان توقف داده‌اند باز پیش می‌آیند در این موقع سربازان شروع به تیراندازی می‌کنند

۲۲ - در تمام کشور های دنیا رسم است که پلیس یا ماموران دولتی برای ابلاغ و یا دستگیری خلافکار شبانه در نیمه های تاریک اقدام میکنند. سالها پیش شخصی در پارکینگ یک سوپرمارکت به اتومبیل من خسارت زده و فرار کرده بود. یکی از کارکنان سوپرمارکت شاهد بود. شماره اتومبیل راننده فراری را به من داد. به پلیس مراجعه کردم و فردای آن، در تاریکی شب در ساعت ۲ بامداد پلیس آن راننده فراری را دست بسته به اداره پلیس آورده و تعهد گرفته بودند به من مراجعه و با هزینه خودش اتومبیل مرا تعمیر کنند و رضایت بگیرد. به من هم گفته بودند تا رضای نشدی به او امضایی نده. که من ترجیح دادم بجای دادن امضای مستقیم به راننده خلافکار، رضایت خود را به پلیس اعلام کنم و با آن شخص روبرو نشوم... این رسم در همه جا جزو مقررات امنیتی میباشد. در ژانویه ۲۰۱۹ هنگامیکه میخواستند آقای راجر استون مشاور ودوست آقای ترامپ ریاست جمهوری را دستگیر کنند در تاریکی شب در ساعت یک یا ۲ بامداد اینکار از سوی اف بی آی اجرا شده بود.

و در اثر آن یک زن کهنسال و چند تن از جوانان به خاک و خون غلطیده و عده کثیری نیز مجروح می‌شوند ولی دیگران از هجوم دست برنمی‌دارند تا بالاخره سربازان محافظ فرار می‌کنند و مردم زندان را تسخیر می‌نمایند.

در این موقع حیاط زندان تبدیل به محل شور و شغف می‌شود. صدها زندانی که وفاداری خود را به من بروز داده و از طرف مصدق زندانی شده بودند به دست مردم آزاد می‌شوند. هنگامیکه رئیس سابق ستاد ارتش که از طرف من منصوب و به امر مصدق زندانی شده بود در بین جمعیت ظاهر می‌شود مردم با فریادهای شادمانی او را بر دوش گرفته و بطرف دفتر ستاد می‌برند.

بدین ترتیب مردم نه تنها وفاداری خویش را نسبت به من با آن روشنی و صمیمیت نشان می‌دهند بلکه شادمانی خویش را از اینکه از شر تروریست‌های توده ای و رژیم مصدق خلاص گشته بودند ابراز می‌دارند و سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش که دست نشانده مصدق بود فرار اختیار می‌کند. سرهنگ نصیری و سایر افسران و افرادی که آزاد شده بودند به طرف پاسگاه نظامی شرقی تهران که عده‌ای از افراد گارد شاهنشاهی در آنجا زندانی بودند رهسپار می‌شوند و در طول راه با تظاهرات شورانگیز مردم وطن‌دوست که بدون نقشه و دستور که برخلاف رویه دوره مصدق بود باتصرف طبع به ابراز احساسات پرداخته بودند مواجه می‌گردند. در آن روز گرما شدت داشت و زنان در خانه‌ها را گشاده و به تظاهرکنندگان نوشابه‌های خنک و غذا توزیع می‌کردند. صبح همان روز در دانشکده افسری نیز اتفاقی عجیبی روی می‌دهد.

شرح وقایع آن را سرگرد خسرو داد که آن روز با درجه ستوان یکمی معلم دانشکده بوده و اینک آجودان سرلشگر نصیری در گارد شاهنشاهی است و شاهد جریان بوده است اینطور گزارش داده است که صبح آن روز وقتی بر طبق معمول برای انجام وظیفه و حضور در کلاس عازم دانشکده بوده است مطلع می‌شود که طبق دستور سرتیپ ریاحی باید عموم استادان و دانشجویان دانشکده و عده‌ای از افسران دیگر ساعت ده صبح برای شنیدن سخنرانی وی در اطراف اوضاع روز و شخص شاه در سالن دانشکده گرد آیند. صدور این دستور موجبات نگرانی عموم دانشجویان و معلمین را فراهم می‌کند و تقریباً نود درصد آنها که مخالف مصدق بوده‌اند مصمم می‌شوند که اگر رئیس ستاد ارتش در نطق خود به من اهانت کند او را از پای درآورند زیرا اعتقاد قطعی داشته‌اند که ارتش تنها وقتی می‌تواند وظیفه خود را بدون دخالت در سیاست یا طرفداری از این و آن و تنها به دستور من انجام دهد که از وجود چنین افرادی پاک و مصفا باشد.

از خوشبختی ریاحی حوادثی که در پایتخت روی می‌دهد و خبری که راجع به تصمیم دانشجویان به او می‌رسد وی را از آمدن به دانشکده منصرف می‌سازد و دانشجویان در اثر عدم حضور رئیس ستاد ارتش برای انجام سخنرانی خارج می‌شوند و دانشکده تعطیل می‌گردد.

سرگرد خسرو داد دانشکده را به قصد منزل خود ترک می‌کند و هنگامی که به یکی از میدان‌های بزرگ شهر می‌رسد مشاهده می‌کند که نیروی مسلح مصدق با مسلسل به مردمی که از هر طرف به سمت آنها پیش می‌آیند مشغول تیراندازی است ولی مردم که قسمت اعظم آنها بی‌سلاح هستند به این تیراندازی اعتنائی نکرده و اتصالاً به نیروی مسلح نزدیکتر می‌شوند و عده کثیری تلفات می‌دهند. سرگرد خسرو داد با اتومبیل کرایه بطرف منزل خویش برای برداشتن اسلحه حرکت می‌کند در مراجعت مشاهده می‌نماید که یک گردان تانک در خیابان متوقف است. وقتی نزدیکتر می‌رود متوجه می‌شود که فرمانده گردان و فرمانده گروهان که یکی از دوستان سرگرد خسرو داد و از مخالفین مصدق بود از تانک‌های خود پیاده شده و با یکدیگر مشاجره شدید دارند. فرمانده گروهان می‌خواسته است به تانک‌های تحت امر مصدق حمله کند ولی فرمانده او مصمم بوده است که نیروی تحت فرماندهی خود را به پاسگاه خود بازگشت دهد. بالاخره اختلاف نظر بین آنها بالا می‌گیرد و فرمانده گردان با اسلحه افسر زبردست خود را تهدید به قتل می‌کند. در این میان مردم غیرمسلح و غیور تهران فرا رسیده و با حمله ناگهانی خود او را خلع سلاح و وادار به فرار می‌کنند و بلافاصله گروهان با تانک‌های خود به نیروهای مصدق به حمله می‌پردازند.

کم، کم جنگ و جدال دور خانه مصدق تمرکز پیدا می‌کند. خانه مزبور از چندی پیش تحت مراقبت و حفاظت شدید تانک‌ها و نیروهای پیاده مسلح با بازوگا و توپ‌های ضد تانک قرار داشت و کلیه بناهای اطراف آن از طرف نیروهای مصدق که از پنجره‌ها به سوی مردم بی‌دفاع شلیک می‌کردند اشغال شده بود. جمعیت عظیمی که در این موقع خانه مصدق را احاطه کرده بودند مخلوطی از طبقات مختلف ملت از دانشجو و صنعتگر و کارگر و پیشه‌ور و پلیس و ژاندارم و سرباز و افسر بود.

قسمت عمده کسانی که لباس نظامی برتن داشتند بر علیه رؤسای دست‌نشانده مصدق قیام کرده بودند هرچند یقین داشتند که اگر دستگیر شوند فوراً به محاکمه جلب و اعدام خواهند شد. قسمت بزرگ این افراد نظامی نیز مانند سایر مردم تنها با چوب و سنگ مسلح بودند و میان آنها عده‌ای زن و کودک هم دیده می‌شد. نیروهای مصدق تصور کرده بودند که کلیه افراد گارد شاهنشاهی خلع سلاح و زندانی شده‌اند ولی عجیب اینجا

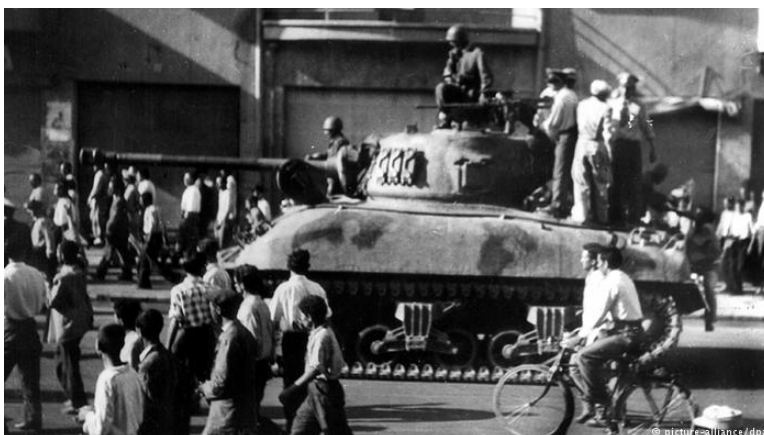
است که نیروهای مصدق یک دسته از افراد گارد را فراموش کرده و به حساب نیاورده بودند و این دسته بمجرد شنیدن خبر عزل مصدق به مردم ملحق شده و در قیام عمومی شرکت کردند و با اینکه فقط به اسلحه سبک مسلح بودند به طرف تانک‌های متمرکز در اطراف خانه مصدق پیش رفتند. عده دیگری از افراد گارد که بوسیله سرهنگ نصیری و افراد وی آزاد شده بودند نیز از زندان بطرف خانه مصدق هجوم برده با پرتاب نارنجک دستی تانک‌های محافظ را وادار به بستن دریچه‌های خود نمودند. حمله گارد شاهنشاهی به تانک‌های مصدق يك اقدام دلاورانه و بموقعی بود زیرا به تانک‌ها مجال نداد که در عملیاتی که پشت خانه مصدق آغاز شده بود دخالت کنند. فرمانده نیروهای مدافع منزل مصدق برای جلوگیری از هجوم جمعیت به خانه تانک‌ها و سلاح‌های ضد تانک را در خیابانی که از جلو خانه می‌گذشت تمرکز داده بود و خیابان پشت منزل و کوچه تنگی که خانه مصدق را از عمارت دیگر جدا می‌کرد بوسیله سربازان پیاده محافظت می‌شد. در این خیابان شرقی مردم ناگهان به افراد پیاده که در آن موضع گرفته بودند حمله کردند زن شجاعی از بین جمعیت مردم را به پیشروی تشجیع می‌کرد و جمعیت با آنکه عده زیادی کشته و زخمی داده بود به حمله خود ادامه داد و کم کم افراد پیاده مأمور حفظ خانه مصدق روحیه خود را باختند.^{۲۳}

در این میان یکی از تانک‌ها باین کوچه بن‌بست وارد شده و ضربه نهایی را به نیروی مصدق وارد ساخت. فرمانده این تانک قبلا یکی از افسران جزء طرفدار مصدق بود ولی مانند هزاران نفر از افراد ملت وقتی مشاهده کرده بود که مصدق خود را به کمونیست‌ها تسلیم نموده و درصدد برانداختن دستگاه سلطنت است از عقیده سابق خود برگشته و تانک تحت فرماندهی خود را به این کوچه کشانده بود. این تانک در میان آتش گلوله رو به خانه مصدق پیش رفت ولی نیروی محافظ تانک سلاح ضد تانک برای جلوگیری وی بکار نبردند. پیشرفت این تانک برای هدفگیری به خانه مصدق دیگر مانعی نداشت و با شلیک یک تیر قضیه را خاتمه داد. زیرا نیمی از خانه مصدق ویران گردید و خود او از دیوار باغ فرار اختیار کرد و چهل و هشت ساعت بعد دستگیر گردید.

۲۳ - مصدق که مجلس را منحل کرده بود و دیگر طبق قانون سمتی نداشت و یک شهروند معمولی به حساب می‌آمد، تانک و ارتش نگاهداری می‌کرد، از منزلش به سربازان و مردم تیراندازی می‌کردند، سرهنگ نصیری را که در حال انجام وظیفه بوده دستگیر و زندانی کرده بود، زنان پیر و مردم را به گلوله بسته بود، یعنی در اصل دست به کودتا علیه نظام شاهنشاهی زده بود در برابر قانون مقصر بحساب می‌آمد. نه سربازانی که از کشور و از قانون اساسی کشور دفاع می‌کردند. کسانی که این رستاخیز ملی را به حساب کودتا می‌گذارند، درس‌های علوم اجتماعی، تاریخ و سیاسی و حقوق خود را وارونه خوانده اند.

نقشه قبلی زاهدی آن بود که به اصفهان رفته و لشکر آن ناحیه را برای پیشروی به سوی تهران آماده کند و ترتیبی داده بود که لشکر کرمانشاه نیز که طرفدار من بود از آن نقطه به سمت تهران حرکت نماید ولی مردم عادی ایران نخست در رشت و پس از آن در سایر شهرها به طرفداری من برخاستند و از همین جهت زاهدی در تهران به عملیات پرداخت و در تانکی که انقلابیون به محل اقامت وی فرستاده بودند سوار شده و به سوی ایستگاه رادیو تهران که قبلا از طرف گروه مهاجمین اشغال شده بود حرکت کرد. مأمورین مصدق پیش از فرار بعضی از قسمت‌های رادیو را از کار انداخته بودند ولی رادیو بزودی مرمت شد و نخست‌وزیر جدید از همان جا طی پیامی موفقیت انقلاب تاریخی مردم را اعلام کرد. من و ملکه قبل از آگاهی از این موفقیت از تهران خارج شده بودیم، زیرا طبق نقشه‌ای که قبلا طرح شده قرار بر این شده بود که اگر مصدق به فرمان عزل خود اطاعت نکند و به نیروی نظامی متوسل شود من و همسر من موقتا از ایران خارج شویم.

علت موافقت من با این نقشه به دو جهت بود: یکی آنکه در اثر عزیمت من به خارج قصد اصلی مصدق و یارانش بر ملا و آشکار می‌شد و افکار عمومی را به مخالفت با آنها برمی‌انگیخت و این خود بمنزلهٔ رفراندومی بود که برخلاف رفراندوم مصدق اموات در آن شرکت نمی‌کردند و دیگر اینکه خطر جنگ داخلی و کشتار مردم بی‌دفاع کمتر میشد و این کمال آرزوی من بود. برای اجرای این نقشه بین سعدآباد و کاخ سلطنتی رامسر ارتباط رادیویی برقرار کرده بودیم و هنگامیکه سرهنگ نصیری توقیف شد خبر آن را راننده او به سعدآباد رسانده و از آنجا به کلاردشت مخابره گردید ولی بعلت نامعلومی خبر آن دیر به من رسید. بخوبی به یاد دارم که دو شب متوالی خواب به چشم من راه نیافته بود. سحرگاهان از رادیوی طرفدار مصدق شنیدم که نقشه من برای برانداختن وی عملی نشده و چند دقیقه بعد پیغام رادیویی سرهنگ نصیری مبنی بر توقیف و زندانی شدن وی به من رسید.



چون فرودگاه کوچک کلاردشت برای هواپیمای یک موتور سبک ساخته شده بود من و ملکه ثریا به رامسر که فاصله آن در حدود بیست دقیقه پرواز است عزیمت نموده با هواپیمای دوموتوره اختصاصی خود که شخصاً رانندگی آن را به عهده داشتم بسوی بغداد حرکت کردیم. مامورین عراق با اینکه از ورود غیرمترقبه ما دچار تعجب شده بودند استقبال گرم و دوستانه‌ای به عمل آوردند. ولی سفیر کبیر ایران در بغداد حتی کوشش کرد وسیله دستگیری مرا فراهم آورد. همین شخص چند روز دیگر که به تهران مراجعت می‌کردم اول کسی بود که در فرودگاه بغداد از من استقبال نمود!

۲۴

دو روز در بغداد اقامت کرده و سپس به جانب رم رهسپار شدیم. در رم وقتی خواستم از اتومبیل شخصی خود که در سفارت داشتم استفاده کنم کاردار سفارت ایران حاضر نشد کلید اتومبیل را در اختیارم بگذارد. ولی یکی از اعضای طرف اعتماد و سابقه دار سفارت پنهانی کلید اتومبیل را به من تسلیم کرد. ۲۵

توقف ما در رم هم زیاد به طول نیانجامید و در تاریخ ۳۰ امرداد سه روز بعد از شروع زمامداری زاهدی به ایران آمدم و مورد استقبال گرم و پرشور طبقات مختلف مردم قرار گرفتم. هیجان طبیعی مردم در آن روز غیرقابل وصف بوده و این ابراز احساسات که از قلب مردم سرچشمه گرفته بود در مقایسه با تظاهرات دستوری مصدق و افراد حزب توده تأثیر عمیق و سنگینی در قلب من باقی گذاشت.

۲۴ - در آن زمان مظفر اعلم سفیر ایران در بغداد بود

۲۵ - در آن زمان در ایتالیا سفیری نبود و کاردار موقت بنام غلامعلی نظام خواجه نوری بین سال ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۲ مسئول سفارت بود.

محاکمه مصدق و سایر متهمین به همکاری با او پرده از روی اعمال مشکوکی که در دوره زمامداری وی صورت گرفته بود برداشت.

زمانی که مصدق عهده دار وزارت جنگ گردید فقط تعداد یکصد افسر

وابسته به حزب توده در

ارتش وجود داشت ولی در

طی یک سال پیش از

سقوطش این نوع افراد به

ششصد نفر بالغ شده

بودند و حتی فرمانده

گردان گارد شاهنشاهی که

مورد اعتماد من بود یکی

از کمونیست‌ها به شمار

می‌رفت.



این افراد در طی محاکمات خود اعتراف کردند که قصد آن داشته‌اند پس از اینکه مصدق سلسله پهلوی را برانداخت طی یک کودتای نظامی او را کشته و رژیم کمونیستی را به همان شکلی که در سایر کشورها درست شده بود در ایران برقرار سازند.

عموم مردم ایران برای پشتیبانی از من روحیه نیروهای حزب توده را متلاشی کرده و آنها را در مقابله با آن قیام دچار حیرت و ناتوانی ساخته بودند. و این آخرین دسته اعوان مصدق (که بدلائل بسیار واضحی نمی‌خواست آنها را به رسمیت بشناسد) از اطرافش پراکنده شدند و عجب این است که همان مخالفت بسیار نیرومند ملت با مصدق موجب نجات وی از مرگ حتمی گردید.

گذشته از تهیه اسناد تباہکاری‌های مصدق و اعوانش که به محکمه تقدیم

می‌شد تحقیقات دیگری نیز از طرف مأمورین به عمل می‌آمد و در طی این

تحقیقات چندین انبار اسلحه و مهمات که افراد حزب محرمانه برای پیشرفت

هدف نهانی خود تدارک کرده بودند کشف گردید. خبرنگاران خارجی و

داخلی عکس این مهمات و تفصیل این کشفیات را منتشر کردند و مردم

ایران و جهان را به جزئیات این توطئه‌ها آگاه ساختند و ضمناً اطلاعات

دامنه‌دارتری از طرز عمل افراد حزب توده برای منحرف کردن سیر طبیعی

ناسیونالیزم ملی ایران و هدایت آن به سوی آمال و هدف‌های خود و اربابان

بیگانه آنها کسب کردیم.

حسین فاطمی وزیر امور خارجه مصدق که متواری شده بود با کمک افراد حزب توده مدت هفت ماه خود را در گوشه و کنار مخفی کرد تا بالاخره دستگیر گردید و اگر در هنگام دستگیری تحت حمایت شدید من قرار نگرفته بود مردم وی را در همان آن بقتل می‌رساندند. این شخص بعداً محاکمه شد و بموجب حکم محکمه اعدام گردید.

مصدق و بقیه اعضای کابینه او نیز محاکمه و بیشتر آنها محکوم به زندان گردیدند و اینک همگی آزاد هستند.



عده‌ای از افسران و افراد حزب توده که بعضی از آنها در شکنجه و قتل افراد مخالف دست داشتند اعدام و یا زندانی گردیدند و بسیاری از آنها نیز که از کرده خود نادم شده و صمیمانه آمادگی خود را برای وفاداری مجدد به وطن و سلطنت مشروطه اعلام کردند از طرف من مورد عفو قرار گرفتند. این عده دیگر حق اشتغال به خدمات دولتی را ندارند ولی دولت کوشش می‌کند که موجبات اشتغال آنها را در رشته‌های آزاد فراهم سازد. چنان‌که عده‌ای از آنها در سازمان برنامه که ضمیمه دستگاه دولتی است مشغول کار هستند.

قبل از سقوط مصدق و حزب توده دنیای آزاد از وضع بحرانی کشور من ابراز نگرانی فراوان می‌کرد به همین جهت گاهی این سنوال طرح می‌شود که آیا دولت‌های آمریکا و انگلیس در قیام تاریخی که در ۲۸ مرداد رخ داد و در برانداختن مصدق کمک مالی کرده‌اند یا خیر؟ البته همه بخوبی می‌دانستند که حزب توده به مساعدت یک دولت خارجی در ایران تشکیل

با کمک مالی آن دولت اداره می‌شد و این آگاهی طبعاً این گمان را ایجاد می‌کرد که مخالفین مصدق و حزب توده نیز شاید با مساعدت مالی بیگانگان متشکل شده باشند. در کشور من شایعات بسرعت منتشر می‌شود چنان‌که شهرت یافت که به مردم عادی کشور که قیام ۲۸ امرداد به دست آنها صورت گرفت مبالغ عمده‌ای دلار (و لیره انگلیسی) داده شده بود.

هرچند من در حین قیام در خارج ایران بودم ولی از جزئیات امور اطلاع داشتم و بعد از مراجعت به ایران نیز در جریان حوادث بودم و انکار نمی‌کنم



که شاید بمنظور پیشرفت هدف این رستاخیز ملی و جوهی هم از طرف هموطنان من خرج شده باشد ولی هیچ دلیل و مدرک قطعی در این باره بدست نیامده است.

کاری را که هموطنان وفادار من در آن روز کردند با پول نمی‌شد از کسی خواست و انقلابی که در بر انداختن مصدق و حزب توده پیش آمد

محرکی جز حس ملیت دوستی ایرانیان و ناسیونالیزم ویژه این سرزمین نداشت. چنان‌که گفته شد مردم بی‌سلاح به تانک‌ها و مسلسل‌های مصدق حمله کردند وعده ای از زنان و کودکان نیز جان خود را در این راه نثار نمودند و نمی‌توانم تصور کنم که این مردم انتظار دریافت حقی برای ابراز میهن‌پرستی خویش داشتند، بلکه آمال عالی‌تر و درخشان‌تری سائق و هادی آنها در این اقدام بود.

از این گذشته کسانی که بیش از همه در باب کمک خارجی التهاب بخرج می‌دهند ظاهراً وقتی این کمک از منابع کمونیستی به عمل می‌آید مخالفت ندارند و معلوم نیست منظور از این ریا چیست و چه کسی را می‌خواهند به این وسائل فریب داده و اغفال کنند؟

هنگامیکه زاهدی زمامدار شد فوراً به تنظیم امور نابسامان کشور اقدام نمود. در آن موقع دولت از نظر مادی واقعاً ورشکست بود ولی بدبینی ما

از دریافت کمک خارجی آمریکا با سقوط مصدق منتفی شده بود و یقین داشتیم که در این شرایط هرگز ما را تنها نخواهند گذاشت.

در شهریور ۱۳۳۲ (۲۴۹۲) همان سال آیزنهاور رئیس جمهوری آمریکا یک کمک فوری ۴۵ میلیون دلاری (که البته غیر از کمک فنی اصل چهار بود) برای تأمین کسر بودجه ما تخصیص داد. پرداخت این کمک تا مدت سه سال بعد از سقوط مصدق با مأخذ هر ماه پنج میلیون دلار ادامه داشت. کمک فنی اصل چهار نیز تا دو سال بعد با مأخذ همان دوره مصدق پرداخت می‌شد ولی از سال ۱۳۳۵ (۲۴۹۵) به بعد در نتیجه تحویل درآمد نفت از مجموع کمک‌های مزبور بمیزان هنگفتی کاسته شد و من در فصل دیگر در مسئله کمک آمریکا به ایران و اثرات آن در ایران بحث خواهم کرد.

علت وضع ناگوار بودجه ایران بدون تردید رکود صنعت نفت در زمان مصدق بود و زاهدی بمنظور به کار انداختن مجدد صنعت نفت با آنکه پاره‌ای از افراد افراطی مخالف بودند ابتدا اقدام به برقراری روابط سیاسی با دولت انگلیس نمود و سپس مذاکرات برای ایجاد یک کنسرسیوم بین‌المللی بجای شرکت سابق نفت ایران و انگلیس از طرف دولت آغاز گردید. شرکت‌های آمریکائی و انگلیسی و فرانسوی و هلندی بدین منظور کنسرسیومی تشکیل دادند و در شهریور ماه ۱۳۳۲ (۲۴۹۲) قرارداد قطعی اکتشاف و فروش نفت با کنسرسیوم مزبور به امضاء رسید و ماه بعد نیز مجلس شورای ملی قرارداد را تصویب کرد که پس از توشیح قانونی از طرف من به مرحله اجرا گذاشته شد و بلافاصله بهره‌برداری از نفت آغاز گردید و کشتی‌های نفتکش در بنادر جنوب شروع به بارگیری نفت که در تصفیه‌خانه بزرگ آبادان خارج می‌شد نمودند. با درآمد فروش نفت و کمک‌های فنی و اقتصادی دولت آمریکا که به آن اشاره شد، برنامه‌های عمرانی مملکت بار دیگر وارد مرحله اجرا گردید. از برنامه‌های عمران و آبادی مهمتر مسئله تجدید حیات سیاسی و معنوی بود.

بساط رجاله بازی برچیده شد و حکومت پارلمانی مجدداً به کار آغاز نمود و کشور ایران با کمال صراحت علاقه و اعتماد قاطع خود را نسبت به کشورهای آزاد جهان اعلام داشت.

بعدها این سؤال به ذهن من خطور کرده است که آیا واقعاً مصدق در مدت نخست‌وزیری خود چه اقدام مثبت و مفیدی به نفع مردم انجام داده است؟ برای یافتن پاسخی به این سؤال واقعاً کوشش بسیار کرده‌ام و یگانه اقدام مثبتی که به نظرم آمده است همان قانون مربوط به سهم مالکانه بود که

برای آن تبلیغ بسیار می‌کرد. وی مقرر نموده بود که اضافه بر سهمی که زارعین از محصول به دست می‌آوردند مالکین نیز صدی بیست از بهره مالکانه خود را به آنها تخصیص دهند. از این بهره مالکانه صدی ده به خود زارعین می‌رسید و ده درصد دیگر را مقرر بود به انجمنی که از طرف روستائیان تشکیل می‌شد بپردازند تا صرف امور عمرانی دهات و نواحی مسکونی کشاورزان بشود. باید گفت که این قانون از روی قانونی که در زمان نخست‌وزیری احمد قوام در سال ۱۳۲۵ (۲۴۸۵) تهیه شده اخذ و استنساخ گردیده بود. چون در ایران روابط بین مالک و زارع مختلف و متنوع و قرارهائی که بین هم می‌گذارند نیز غالباً شفاهی است واضح بود که اجرای مقررات مصدق بسیار دشوار است چنان‌که در عمل نیز به طرز ناپسندی صورت اجرا پیدا کرد.

بعلاوه قبل از این اقدام در مهرماه ۱۳۲۹ (۲۴۸۹) مرحوم رزم‌آرا نخست‌وزیر وقت با مساعدت اصل چهار یک برنامه عمران روستائی را که در زندگی کشاورزان تاثیر مستقیم داشت تهیه نموده و طرح‌هائی برای برقراری رویه‌های جدید کشاورزی و بهداشت روستائی تنظیم شده بود. در حقیقت بیشتر اقداماتی که اصل چهار تاکنون در این امور انجام داده است براساس همان برنامه سابق است.

ویلیام وارن که از بدو زمامداری مصدق تا چندی پس از سقوط وی رئیس اداره اصل چهار در ایران بود واقعه ای را ذکر کرده است که خصوصیات اخلاقی مصدق را آشکار می‌سازد. بنا به گفته وی مصدق در بدو زمامداری حاضر به قبول قرارداد اصل چهار و دولت اسبق در مورد عمران روستائی نبود و بخوبی آشکار بود که میل ندارد این اقدام مفید بنام سلف او تمام شود. در نتیجه اصل چهار مجبور شد همان برنامه را طبق قرارداد دیگری که مصدق امضاء نمود تا زمان نخست‌وزیری زاهدی ادامه دهد. سپهبد زاهدی تمام موافقت‌های قبلی از جمله موافقت نامه رزم‌آرا را تنفیذ نموده و معتبر شناخت.

شاید افکار آنقدر آرامش یافته باشد که مردم دنیا بتوانند نسبت به کارهای مصدق عادلانه قضاوت کنند.

مصدق در وضعی گرفتار شده بود که عظمت آن از حوصله تصور وی بیرون بود. او هنرپیشه خوبی بود که نسخه بازی خود را بخوبی روان کرده و با صدای رسا و آهنگ‌های مؤثری بیان می‌کرد ولی معنی آنچه را که می‌گفت نمی‌دانست و درست مانند ماشین بدون اراده‌ای بود که بوسیله نیروهای محرکی می‌جنبید و حرکاتی می‌کند و صداهائی تولید می‌نماید ولی از کنه و کیفیت آن نیروهای محرک آگاهی ندارد.

با وصف این مصدق یک احتیاج موقت را در کشور ما رفع نمود زیرا پس از جنگ دوم جهانی و استیلای بیگانگان به ایران و توسعه دامنه هرج و مرج در کشور، اوضاع و احوال ایجاب می‌کرد که شخصی غیرمنطقی و پایبند احساسات زمامدار گردد و پس از همه درهم ریختگی که در اثر جنگ دوم جهانی پدید آمده و کشور تحت تسلط بیگانگان قرار گرفته بود احساس می‌کردم که باید در ایران یک هیجان ناسیونالیزمی بوجود آید. زیرا در آن هنگام ایران در مرحله‌ای از ناسیونالیزم بود که هنوز عقل و منطق را به اندازه احساسات ضرور نداشت و کشور ما همان مرحله‌ای را که امروز بعضی از کشورهای دیگر بدان وارد شده‌اند طی می‌کرد. و در حقیقت برای فهم کیفیت رستاخیز کنونی ناسیونالیزمی که در بعضی کشورها به وجود آمده توجه و مطالعه اوضاع ایران در دوره زمامداری مصدق بهترین راهنما است.

مصدق بدون پروا نقشی را که گردش زمان به وی محول کرده بود پذیرفت و وقتی به نخست‌وزیری رسید در انجام نقش خود به تمام وسائل لفاظی و گریه و غش توسل می‌جست. گاهی با لباس خواب در مجامع عمومی ظاهر می‌شد و اغلب به کوچکترین بهانه‌ای بیماری را دستاویز قرار داده و خود را مقیم تختخواب می‌ساخت. بخاطر دارم روزی مصدق ضمن سخنرانی خود در مجلس شورای ملی غش کرد و همین‌که پزشک لباس‌های او را از تنش خارج می‌کرد مصدق دست خود را روی کیف بغلی خود گذاشت و معلوم شد که از هوش نرفته بلکه خود را بدین حال درآورده است که حالت وی در حضار موثرتر واقع شود.

این قضیه که در پیش چشم بسیاری رخ داد دلیل بر ریاکاری و فقد صمیمیت اوست. متأسفانه باید بگویم که مصدق نتوانست اعتماد اشخاصی که او را درست و صحیح‌العامل می‌دانستند جلب کند زیرا عدم صمیمیت شخص را در انظار بی‌اعتبار و نادرست جلوه می‌دهد. کسانی که او را مانند من از نزدیک می‌شناختند با نهایت افسوس باید مردی را بخاطر آورند که استحکام معنوی و شخصیت و مردانگی نداشت و خصائص عمده وی منفی بافی و ریاکاری و خودستایی بود.

این شخص در اوائل به وطن خود خدماتی کرده و با رویه منفی خویش احساسات ضد بیگانگان را در کشور برانگیخته بود و هرچند نفع شخصی را در نظر داشت باز از این حیث برای کشور سودمند بود ولی شگفتی در آن است که بمجردی که به نخست‌وزیری رسید این سودمندی خاتمه یافت.

در هر کشور اگر رئیس دولت بخواهد منشاء اثر باشد باید رویه مثبتی اتخاذ کند. لیکن مصدق شاید بدون قصد به مردم وطن خود خیانت کرد. زیرا در بدو امر به مردم وعده آینده بهتر و مرفه‌تر داد ولی هرگز به وعده‌های خود وفا نکرد و مردم مدتی با وعده‌های وی به سر بردند ولی کم کم دریافتند که با وعده‌های فریبنده شکم خود و فرزندان‌شان را سیر نمی‌توانند کرد. بعلاوه دیدند که کشور عزیزشان در اثر سوء سیاست در جلو چشمشان متلاشی می‌شود و همین مردم عادی و معمولی برخلاف وی دست به شورش زده دستگاه وی را درهم پیچیدند.

هنگامی که مصدق نخست‌وزیر بود زمامداران سایر کشورها یعنی همقطاران وی درآمد نفت کشور خود را صرف توسعه و اجرای برنامه‌های عمرانی و اصلاحات مملکتی می‌کردند ولی مصدق هیچ کاری انجام نداد و لجاج فطری وی که پیش از آن هم بر همه معلوم بود و حرص شهرت‌طلبی او به ضرر کشور و خدمتگزاران صدیق آن تمام شد.

بعد از مصدق توافقی که در حل مسئله نفت به عمل آمد کاملاً براساس قانون ملی شدن صنعت نفت انجام یافت.

گرچه بعضی از طرفداران مصدق منکر این حقیقت شدند ولی حقیقت آن است که قرارداد ما با کنسرسیوم طبق همان قانون ملی شدن نفت بود که قبل از زمامداری مصدق از تصویب مجلس گذشته و توشیح شده بود.

پس از آن نیز قراردادهای دیگری منعقد کردیم که عصر کاملاً جدیدی در روابط بین کشورهای نفت‌خیز و ممالک مصرف‌کننده به وجود آورده است چنان‌که در فصل دیگر بتفصیل ذکر آن خواهد آمد.

داشتن قدرت برای آدمی محک آزمایش است. بعضی از آنها که قدرت به دست می‌آورند، به مسئولیت اخلاقی که برای صاحب قدرت ایجاد می‌شود پی می‌برند و بزرگ‌تر و عالی‌قدرتر می‌شوند. برخی دیگر در نتیجه همین کسب قدرت حقیرتر و کوچک‌تر می‌گردند و وقتی نتیجه اقتدار مصدق سنجیده می‌شود می‌بینیم این مرد آدمی کوچک و حقیر از محک آزمایش بیرون آمده است.

هر کشوری در طول حیات خود دچار اشتباه می‌شود و اگر تجربه‌ای که کشور ما در حکومت مصدق گرفت به ما راه درست اداره کشور را آموخته باشد باید گفت چنین آزمایشی برای ما بدون ارزش نبوده است.

مردم کشور ما هر سال در ۲۸ مرداد به یادبود روز سقوط مصدق و



شکست نیروهای بیگانه که نزدیک بود چراغ استقلال کشور را خاموش کند جشن می‌گیرند و من آرزومندم که درس عبرتی را که آن روز تاریخی به مردم ایران داد هرگز فراموش نکنیم.





فصل ششم

ناسیونالیسم مثبت من

پس از سقوط مصدق و مخصوصاً از سال ۱۳۳۵ (۲۴۹۵) که من به مسکو مسافرت کردم رویه روسیه نسبت به کشور من تا مدتی رضایتبخش بود ولی از سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) یک سلسله سوءتفاهمات مداوم پیش آمد و هم اکنون که این کتاب در دست نگارش است امیدوارم سوءتفاهمات مزبور طبق روح منشور ملل متحد و افکار عمومی جهانیان رفع شود.

رویه دولت بریتانیا یعنی دولت معظم دوم که در گذشته غالباً در امور ما دخالت می‌نمود از سال ۱۳۳۳ (۲۴۹۳) به این طرف پسندیده و صحیح بوده است.

فعالیت‌های امپریالیستی این دو دولت معظم در طی پنجاه یا شصت سال تاریخ اخیر برای ما ایرانیان دشواری‌ها و سختی‌های فراوانی بوجود آورده است ولی در عین حال برای فهم معنای ناسیونالیسم حقیقی و ناسیونالیسم غیرحقیقی درس گرانبهائی به ما داده و افراد روشنفکر ملت ما طرز تشخیص و امتیاز بین میهن‌پرستان واقعی و آنهائی که به دروغ خود را وطن‌پرست جلوه می‌دهند یاد گرفته‌اند و تصور می‌کنم رویه و طرز عمل امپریالیسم و طریق مبارزه و مقابله با آن آشکار گشته است. درباره ثمرات نفوذ بازرگانی و سیاسی دولتین انگلیس و روس در کشور ایران و اقدامات اکید و مؤثری که پدرم در جلوگیری از مداخلات بیگانگان در امور کشور ایران به عمل آورد در فصول قبل به اختصار سخن رفته است. پدرم در حقیقت عملاً ثابت کرد که قصور از طرف خود ایرانیان بوده است که زیر بار دسانس و نفوذ بیگانگان رفته و اجازه داده بودند سلطه اجانب بتدریج در کشور ایران بسط و افزایش یابد. **وی بخوبی نشان داد که اگر عزم ملت ایران راسخ باشد هیچ عامل و قوه‌ای نمی‌تواند وی را به کاری که مخالف میل و صلاح وی باشد وادار سازد.** دوران اولیه امپریالیسم سیاسی و نظامی و اقتصادی انگلستان در کشور ایران با شکست معاهده سال ۱۲۹۷ (۲۴۵۷) عملاً خاتمه پذیرفت. پس از آن تا مدت کوتاهی دولت انگلیس و سایر دول روش کاپیتولاسیون را ادامه داده و از امتیازات گوناگون بازرگانی که به دست آورده بودند برخوردار بودند ولی بالاخره پدرم کاپیتولاسیون را لغو و امتیازات مختلف مذکور را یا بکلی از میان برد و یا تحت نظارت شدید دولت ایران قرارداد.

در دوران جنگ دوم جهانی مجدداً انگلیس‌ها در امور داخلی ما مداخله نمودند ولی بموجب قرارداد اتحاد سه جانبه سال ۱۳۲۱ (۲۴۸۱) دولت انگلیس نیروی نظامی خود را در راس موعد معین از ایران بیرون برد و مداخلات مستقیم آن دولت در امور داخلی ایران با بیرون رفتن نیروی انگلیس موقوف شد و اگر نفوذ ناروایی از طرف انگلیس‌ها در ایران اعمال می‌شد در مسئله نفت و جنبه‌های سیاسی و اقتصادی آن بود. چنان‌که قبلاً هم اشاره کردم در سال ۱۳۱۲ (۲۴۷۲) پدرم قرارداد جدیدی با شرکت سابق نفت ایران و انگلیس منعقد ساخت و بموجب آن دولت ایران منافع بیشتری و نظارتی وسیعتر در امور نفت به دست آورد. در سال ۱۳۳۰ (۲۴۹۰) قانون ملی شدن نفت حاکمیت دولت ایران را بر صنایع نفت ایران بیش از پیش محرز و استوار گردانید.

یکی از تضادهای وقایع اینست که زمامداری مصدق باسخنرانیهایی شدیدالحنی که بر علیه خارجی‌ان ایراد می‌کرد و سیاست منفی که در پیش گرفته بود موجب نفوذ بی‌سابقه انگلیس‌ها در کشور ما گردید و علت آن این بود که سیاست منفی مصدق ابتکار عمل را به دست انگلیس‌ها داد و از آغاز دوره نخست‌وزیری وی تا روز سقوطش اعمال مصدق تنها به دادن جواب‌های پرهیجان به پیشنهادهای انگلیس‌ها محدود گردیده بود. مصدق به مشیت زنی ناشی شبیه بود که در اثر هراس کورکورانه مشیت گره کرده خود را بدون هدف حواله حریف می‌کند و هرگز نیروی ابتکار یعنی تنها وسیله تفوق و پیروزی بر حریف را به کار نمی‌برد. انگلیس‌ها عمداً و یا به غیر عمد مصدق را وادار کرده بودند که فقط در مقابل عملیاتی که خودشان انجام می‌دهند عکس‌العمل پرهیجان از خود نشان دهد.

اما پس از برملا شدن سیاست مصدق و سقوط وی از مقام نخست‌وزیری قرارداد جدید نفت در سال ۱۳۳۳ (۲۴۹۳) منعقد گردید و فصل تازه‌ای در تاریخ مناسبات ایران و انگلستان افتتاح یافت. بموجب این قرارداد حق دولت ایران بسیار افزایش یافت ولی مهمترین نتیجه‌ای که از این قرارداد گرفته شد، قطع تسلط انحصاری انگلیس‌ها بر صنایع نفت ایران بود. دیگر برای شرکتهای بزرگ خصوصی و یا شرکتهای تحت حمایت دولت انگلستان مجال پیدا نمی‌شد که بر قسمت عظیمی از اقتصادیات ما حاکم باشند. قرارداد مزبور مظهر این حقیقت است که از این به بعد ایران و انگلستان بر اساس تساوی کامل باهم معامله دارند و راه توسعه روابط و مناسبات همجواری و همسایگی که بین دو کشور از آن به بعد ایجاد شده هموارتر است.

حوادثی که پیش‌بینی آن غیرممکن است شاید باز بین کشورمن و دولت بریتانیا تشنج ایجاد کند ولی با سیاستمداری مدبرانه و معقول که اساس آن

بر مساوات و برابری استوار باشد دلیلی نمی‌بینم که یک چنین وضعی پیش آید. سال‌های متمادی است که ما با کشور فرانسه روابط حسنه داشته‌ایم و دولت مزبور هیچگاه تمایلات استعماری نسبت به ما نداشته و در پیشرفت فرهنگی و توسعه اقتصادی ما سهمی بزرگ داشته است. بسیاری از رجال ایران در کشور فرانسه به تحصیل علم و ادب پرداخته‌اند و بسیاری از مردم دانشمند کشور ما زبان فرانسه می‌دانند و یک روزنامه به این زبان در ایران منتشر می‌شود و کتابخانه‌های ما مشحون از کتب و آثار فرانسوی است و یکی از سازمان‌های فرهنگی که برای مزید آشنائی ما با تمدن درخشان فرانسه فعالیت می‌کند انجمن فرهنگی ایران و فرانسه در تهران است. در سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) نمایشگاه علمی و صنعتی فرانسه در تهران گشایش یافت و بعداً ابنیه و بسیاری از لوازم علمی آن نمایشگاه به دانشگاه تهران اهدا گردید. مهندسین و شرکت‌های پیمانکار فرانسوی نیز به موفقیت‌های مهمی نائل آمده و طرح‌هایی را که ما به آنها واگذار نموده‌ایم پیش از موعد مقرر به اتمام رسانیده و تحویل داده‌اند.

همچنین ما با بسیاری از ملل آزاد جهان دارای روابط دوستی و فرهنگی می‌باشیم. آنچه آمریکائی‌ها در قسمت کمک‌های فنی در ایران انجام داده‌اند به موقع خود ذکر خواهد گردید و در فصل آینده چگونگی شرکت ایتالیائی‌ها در صنعت نفت ایران بیان می‌شود. در سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) ایتالیائی‌ها نمایشگاهی از صنایع ملی خود در تهران ترتیب دادند و در همان سال من به کشور ایتالیا مسافرت رسمی نمودم.

روابط بازرگانی ما با آمریکا و انگلستان و ایتالیا و سوئیس و بسیاری از کشورهای دیگر پیوسته در حال توسعه است. مناسبات ما با روسیه شوروی پیچیده و بغرنج بوده است. وقتی در سال ۱۹۱۷ انقلاب روسیه آغاز شد عده زیادی از مردم گمان می‌کردند که دوران امپریالیستی روسیه خاتمه یافته است و ایران اولین کشوری بود که رژیم شوروی را به رسمیت شناخت. لنین اعلام کرده بود که کلیه کشورهای کوچک باید کاملاً مستقل باشند و معاهده مودتی که بین ایران و روسیه در سال ۱۹۲۱ منعقد شد و در فصل پیش به آن اشاره رفت ظاهراً باین حرف اعتبار می‌بخشید ولی دیدیم که این آرزو و امید به یأس گرائید.

ما به حکم همسایگی با روس‌ها که سال‌ها به کشور ما چشم طمع دوخته بودند سرزمین مناسبی برای روسیه شوروی بشمار می‌آمدیم که روش و طرز عمل خود را در آن به مقام آزمایش درآورند. بطوریکه قبلاً اشاره شده از سال ۱۹۲۰ مذاکره‌ای برای عقد پیمان دوستی و وداد بین ایران و روسیه در جریان بود تا اینکه یک سال پس از کودتای پدرم این پیمان

به امضاء رسید. در همان موقعی که گفتگو و مذاکره دوستانه ما درباره این قرارداد جریان داشت عمل تجاوزکارانه عجیبی از طرف روس‌ها سرزد بدین معنی که بمنظور حمایت و پشتیبانی از میرزا کوچک‌خان جنگلی که یکی از متمردها و یاغیان ایران بود نیروی نظامی خود را به بندر انزلی (که بعداً به دستور پدرم بندر پهلوی خوانده شد) پیاده کردند و یاغی مزبور با کمک آنها دولتی در داخله کشور ما علناً بنام جمهوری شوروی گیلان تشکیل داد.

این نخستین آزمایشی بود که رویه امپریالیزم کمونیستی برای ما پیش آورد. اعتراضات ما در مورد این عمل نتیجه نبخشید ولی ما با وصف این رفتار وقاحت‌آمیز مذاکره و گفتگو را درباره انعقاد معاهده دوستی و وداد با آنها ادامه دادیم. همین‌که این معاهده به امضاء رسید روس‌ها فوراً دست از حمایت میرزا کوچک‌خان برداشتند و بالنتیجه پدرم با کمال سهولت میرزا کوچک‌خان را مغلوب و منکوب نمود و اولین کوشش روسیه شوروی را در تصرف یکی از نواحی کشور خنثی و بلااثر ساخت.

یکی از خصوصیات کمونیست‌ها این است که شکست سیاست یا رویه‌ای را که پیش گرفته‌اند فوراً تشخیص می‌دهند و بهمین جهت لنین و پس از وی استالین ظاهراً به این نتیجه رسیدند که برقراری حکومت جمهوری گیلان که دست نشانده آنها بود عملی ناشیانه و از روی تفنن بوده است و بعقیده آنها بهتر آن بود که منافع خود را بوسیله عقد معاهده دوستی و وداد تأمین کنند و تا زمانی که پدرم در رأس کشور بود روس‌ها از مفاد عهدنامه مزبور تخطی ننمودند و هیچگونه اقدام علنی برای تصرف قسمتی از کشور ما به عمل نیاوردند.

بیست و پنج سال پس از آن تاریخ یعنی در جنگ دوم جهانی این آزمایش تجدید شد. در این موقع روس‌ها بار دیگر در این مرزو بوم رخنه کرده و با تشکیل حزب توده مطمئن بودند که اساس ملیت و قومیت ما را متزلزل خواهند ساخت. در سال ۱۳۲۴ (۲۴۸۴) نیز دو دولت دست نشانده در خاک وطن ما تشکیل دادند که یکی بنام جمهوری کردستان در مهاباد مرکز نواحی کردنشین شمال غربی ایران و دیگری بعنوان دولت خود مختار آذربایجان در همسایگی کشور شوروی بود. این دو دولت در آذرماه ۱۳۲۴ (۲۴۸۴) وجود خود را اعلام نمودند و پس از یکسال هر دو معدوم و نابود شدند. با وصف آن فاصله بین تشکیل و برچیده شدن بساط آنها یکی از بحرانی‌ترین ادوار مهم و پرمخاطره تاریخ اخیر ایران به شمار می‌رود و در طی آن از روش کمونیست‌ها اطلاعات سودمندی به دست آوردیم.

آنچه آن را بنام جمهوری کرد نامیده بودند از نهضت ملی طوایف کرد سرچشمه می‌گرفت که در دوران جنگ اول جهانی انگلیس‌ها ایجاد کرده و روس‌ها در دوران جنگ دوم جهانی آن را تقویت نمودند. کردها در خاک ایران و کشورهای دیگر مجاور سکونت دارند و از لحاظ نژاد و زبان تماماً ایرانی هستند. روس‌ها در میان کردهای ساکن کشور ایران رخنه کردند و می‌خواستند نواحی شمال غربی ایران را یکی از کشورهای دست‌نشانده خود بسازند و تشکیل کشور کرد نیز برای انجام همین منظور بود. امید روسیه این بود که بعدها این دولت را توسعه داده و کردهای ساکن عراق و ترکیه را ضمیمه آن بسازد. و بدینوسیله به کشورهای عربی آفریقا دست بیابد.

متمردین کردستان علناً سراز اطاعت دولت مرکزی ایران پرتافته و از دستورهائی که از خارج کشور صادر می‌شد اطاعت کردند و دستگاه حکومتی و سازمان اداره خود را تحت تعلیمات و حمایت دولت شوروی تشکیل دادند عده زیادی از افراد طوایف کرد که از آن حکومت مظنون و مشکوک شده بودند از ترس حضور نیروی بیگانه دم نمی‌زدند ولی دیری نگذشت که برای اعاده تسلط دولت مرکزی در آن نواحی به یاری ما برخاستند.

اما ختم غائله آذربایجان و برانداختن حکومت دست‌نشانده روسیه شوروی در آن استان برای ما ضروری‌تر و در عین حال دشوارتر بود. چنان‌که قبلاً ذکر شد دولت شوروی که یکی از امضاءکنندگان پیمان اتحاد سه جانبه بود ملتزم و متعهد گشته بود که در ظرف شش ماه پس از خاتمه جنگ کلیه نیروی نظامی خود را از کشور ایران بیرون ببرد و چنان‌که در اعلامیه تهران که قسمتی از آن را در فصل پیش نقل کرده‌ام قید شده بود دولت‌های کشورهای متحده آمریکا و روسیه و انگلستان ملتزم و متعهد شده بودند که استقلال و حق حاکمیت و تمامیت ارضی ایران را محترم بشمارند. بنظر من تمام ایرانیان نزد خود تصور می‌کردند که استالین مفاد عهدنامه و اعلامیه را محترم شمرده و به قولی که داده است وفادار خواهد ماند.

روز یازدهم اسفند ۱۳۲۴ (۲۴۸۴) مصادف با آخرین روزی بود که دوره شش ماهه پس از اختتام جنگ سپری می‌گشت و در آنروز باید نیروهای متفقین کاملاً ایران را تخلیه کرده باشند و تا آن روز نیروهای انگلیسی و آمریکائی نیز کلاً از خاک ما بیرون رفته بودند ولی با کمال تعجب و نگرانی دیدیم استالین به قول مؤکد خود وفا نکرده و نه تنها نیروی خود را از کشور ما خارج نساخته بلکه رویه‌ای را پیش گرفته است که جهان آزاد را به تکان و هیجان انداخته است.

در ماه امرداد ۱۳۲۴ (۲۴۸۴) عمال حزب توده چندین دستگاه از عمارات دولتی در تبریز یعنی مرکز استان آذربایجان را به قهر و عنف تصرف کردند و نیروی شوروی سربازان را در سربازخانه ها زندانی نمودند. وقتی برای ختم این غائله نیروی امدادی به آذربایجان گسیل داشتیم ارتش سرخ در قزوین و چهارصد کیلومتری تبریز نیروی ما را متوقف ساخته و مانع حرکت آنها بطرف تبریز گردید.

حزب توده مجدداً تشکیل یافته به خود نام قلابی حزب دموکرات داد و در آبان ماه تمام خطه آذربایجان را تحت اختیار خود در آورده برای خود مجلس مقننه‌ای ترتیب داد و روز ۲۱ آذرماه جمهوری خود مختار آذربایجان را اعلام نمود. این مجلس شخصی بنام جعفر پیشه‌وری را که یکی از عمال کمونیست‌ها و سال‌ها در کشور اتحاد شوروی به سر برده بود به سمت نخست‌وزیر دولت جمهوری خودمختار آذربایجان برگزید و این شخص با کمک سربازان و اسلحه ومهمات شوروی حکومت انقلابی که در واقع دستگاه ترور و وحشت محسوب بود تشکیل داد.



چون روس‌ها با متوقف ساختن نیروی اعزامی ما به آذربایجان که برای سرکوبی آشوب آن سامان گسیل شده بود علناً به حق حاکمیت ما تجاوز کرده بودند اعتراضات شدیدی از طرف ما و از طرف کشورهای متحده آمریکا و انگلیس به مسکو ارسال شد و همین قضیه در کنفرانس وزرای خارجه نیز که در ماه آذر ۱۳۲۴ (۲۴۸۴) در مسکو تشکیل گردید نیز مطرح گردید و اعتراض دیگری هم در این باره به شورای امنیت سازمان ملل متحد که جدیداً تشکیل یافته بود تسلیم نمودیم و این اولین شکایتی بود که به شورای مزبور رسیده بود. ولی روس‌ها به اعتراضات مزبور واقعی ننهادند و غافل از این بودند که دیگران قضیه را بی‌اهمیت نمی‌نگرند. عصر روز ۱۲ اسفند ۱۳۲۴ (۲۴۸۴) نیروی شوروی از تبریز خارج شد. این

نیرو به سمت مرز روسیه نرفته بلکه به سه ستون پخش شده و به ترتیب بسوی تهران و مرز عراق و سرحد ترکیه روانه گشتند و در ظرف چند هفته صدها تانک با واحدهای کمکی و نیروی پیاده از روسیه به ایران سرازیر شده و در سه جهت فوق‌الذکر به دنبال نیروهای پیشین به راه افتادند. مقارن این احوال لشکر دیگری از روس‌ها در طول مرز اروپایی کشور ترکیه متمرکز شده و دست به اقدامات سیاسی و تبلیغات دامنه‌داری زدند و امید داشتند که بدان وسیله موجبات ارباب و وحشت ترک‌ها را فراهم آورند.

در این هنگام قوام نخست‌وزیر ایران به روس‌ها وعده داد که اگر نیروهای خود را از ایران فراخوانند چند فقره امتیاز به آنها واگذار کند و از جمله وعده داده بود که به مجلس شورای ملی ایران توصیه کند که با تشکیل شرکت مختلط نفت روسی و ایران که (پنجاه و یک درصد از سهام متعلق به روسها باشد) برای کشف و بهره‌برداری از منابع نفت شمال ایران موافقت کند و سه نفر از اعضاء حزب توده را در کابینه خود شرکت دهد و حکومت انقلابی آذربایجان را به رسمیت بشناسد و شکایت ایران را بر علیه روسیه از سازمان ملل متحد پس بگیرد.

آقای علاء که اکنون وزیر دربار شاهنشاهی است و در آن زمان سفیرکبیر دولت شاهنشاهی در واشنگتن و نماینده کشور ایران در شورای امنیت سازمان ملل متحد بود مصمم گشت که از دستور نخست‌وزیر سرپیچی کرده و از خارج ساختن شکایت ایران از دستور شورای امنیت امتناع نماید. وی می‌دانست که من شخصاً با خارج ساختن شکایت از دستور شورای امنیت موافق نبوده‌ام و قوام هم در اثر فشار روس‌ها به این امر مبادرت کرده است. در اولین جلسه شورای امنیت که روز ۲۱ مارس تشکیل شد آقای علاء شکایت ایران را با بیانی شیوا و مؤثر که بطوریکه گفته‌اند از رشیق‌ترین^{۲۶} بیاناتی بوده است که ثبت تاریخ شورای امنیت شده طرح نمود.

پنج روز بعد در جلسه دیگر شورای امنیت آقای گرومیکو نماینده شوروی در میان تعجب حضار اعلام داشت که در ظرف پنج یا شش هفته تمام نیروهای شوروی مشروط بر اینکه اتفاق غیرمترقبه‌ای رخ ندهد از خاک ایران خارج خواهند شد. سرانجام در ۱۹ اردیبهشت نیروی نظامی شوروی خاک ایران را تخلیه کرد.

^{۲۶} - بلند و باریک، دقیق

در این هنگام قوام رویه عجیب و غریبی را پیش گرفت وی که ظاهراً تحت نفوذ روس‌ها واقع شده بود روزی به من پیشنهاد کرد که یا در کلیه امور شخصاً تصمیم بگیرم و یا او را در اداره امور آزاد بگذارم و البته نظرش همان شق دوم بود. ولی مردم از سیاست ملایم و رویه مسالمت‌آمیز وی در برابر کمونیست‌ها چندان راضی نبودند و کم، کم طوایف جنوب ایران نیز سر به طغیان بلند کرده طرد وزرای توده را از کابینه وی خواستار شدند.

قوام در نظر داشت که افسران خیانتکار را که از ارتش ایران فرار کرده و به پیشه‌وری پیوسته بودند مجدداً به خدمت گماشته و حتی سایر افرادی که از جانب پیشه‌وری به اخذ درجه افسری نائل شده بودند در خدمت ارتش ایران وارد کند. وی روی پای من افتاده و استدعا نمود که بدین امر موافقت نمایم ولی من به او خاطر نشان کردم که من ترجیح می‌دهم دستم قطع شود و چنین کاری را امضاء نکنم.

اگر دستم را قطع کنند سزای آذربایجان را امضاء نخواهم کرد.

محمد رضا پهلوی شاه‌شاه آریامهر

قوام در کمال ساده‌لوحی تصور می‌کرد که می‌توان با اخذ این رویه مسالمت هم مقام خود و هم تمامیت ایران را حفظ نماید. نظر به جهات فوق قوام را احضار نموده و دستور دادم کابینه خود را منحل نموده و کابینه جدیدی بدون شرکت اعضاء حزب توده تشکیل دهد و در همان موقع فرمان انتخابات جدید را صادر نمودم. فرمان برای تجدید انتخابات تمام کشور صادر شده بود و بطور وضوح استان آذربایجان را نیز شامل می‌گشت و بدیهی است که طبق دلخواه حکومت خودمختار آذربایجان نبود. در این موقع روس‌ها در محظور عجیبی قرار گرفته بودند.

زیرا هم می‌خواستند از حکومت دست نشانده خود پشتیبانی کنند و هم بدین امید که نفت شمال ایران را به چنگ آورند با تهران روابط حسنه داشته باشند.

در این موقع به پیروی از ندای وجدان دستور دادم که نیروی به آذربایجان اعزام شود و شورشیان را بدون درنگ منکوب سازند. در همان موقع نیز شخصاً بر فراز استحکامات شورشیان پرواز نمودم تا میزان نیروی آنها

بدست آید. در این موقع روس‌ها هم بکلی از یاری دولت دست نشانده خود دست کشیدند و روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ (۲۴۸۵) نیروی ما فاتحانه وارد تبریز شد و حکومت شورشیان سرنگون گردید و سران یاغی و گردانندگان آن بساط نیز به کشور روسیه فرار کردند.

مردم آزادی‌خواه تبریز و رضایه که در تاریخ کشور در آزادی‌خواهی مشهورند در امر برانداختن حکومت پوشالی آذربایجان در حقیقت پیشقدم بودند. مردم این دو شهر بسیاری از سربازان کمونیستی را از بین بردند و اگر نیروی نظامی ایران مانع نمی‌شد به زندان‌ها ریخته و کمونیست‌هایی را که در زندان بودند معدوم می‌ساختند. در همین موقع نیز نیروی ارتش ایران با کمک افراد طوایف کرد و ساکنین محلی کردستان حکومت پوشالی کردستان را نیز برانداخت.

قضیه ای را که در آن ایام حادثه خیز رخ داد هرگز فراموش نمی‌کنم. روزی سفیرکبیر شوروی در تهران تقاضای شرفیابی فوری نمود و من به او بار دادم. هنگامیکه بار یافت نسبت به اعزام نیروی نظامی به آذربایجان با لحن تهدید آمیزی اعتراض نمود و اظهار داشت که ما با این عمل، صلح جهان را به خطر انداخته‌ایم و بنام دولت متبوعه خود از من که شاهنشاه و فرمانده کل نیروهای ایران بودم تقاضا داشت نیروی خود را فراخوانم. من به او گفتم مسئله برعکس است و اوضاعی که تا به حال در آذربایجان حکمفرما بوده صلح جهان را به خطر انداخته است. آنگاه از قبول تقاضای او امتناع کردم و تلگرافی را که همان ساعت از طرف استاندار حکومت پوشالی آذربایجان رسیده و حاضر بودن شورشیان را برای تسلیم بلاشرط اطلاع می‌داد به او ارائه دادم. سفیرکبیر که دیگر نمی‌توانست مطلبی عنوان کند و مبهوت گشته بود اجازه مرخصی خواست.

دولت شوروی هنوز امیدوار بود که مجلس شورای ملی ایران قرارداد نفت پیشنهادی قوام را تصویب کند ولی مجلس شورای ملی که تازه گشایش یافته بود چندان عجله ای در تصویب این قرارداد نداشت و سرانجام در روز ۳ مهر ۱۳۲۶ (۲۴۸۶) مجلس شورای ملی ایران باتفاق آراء قرارداد مزبور را رد کرد.

قضیه آذربایجان واقعاً یکی از سوانح و اتفاقات تاریخی خاورمیانه در دوره معاصر است زیرا مقاصد روسیه استالینی بعد از جنگ برای اولین بار در آذربایجان ظاهر و برملا گردید. آنچه روسیه شوروی در آذربایجان کرد و جزئیات آن در جلسات شورای امنیت سازمان مورد بحث قرار گرفت دنیای

آزاد را تکان داد و نخستین بار مردم نقاط مختلف گیتی را به امپریالیسم کمونیست‌ها بیدار و هوشیار ساخت.

تصور می‌کنم مورخان آینده گیتی تصدیق کنند که جنگ سرد در واقع و نفس‌الامر از ایران آغاز شد و اگرچه علائم آن در نقاط دیگر گیتی نیز به چشم می‌خورد نخستین بار آثار این طرز جنگ بطور آشکار در کشور ایران نمایان گردید. در خلال قضایای آذربایجان دولت آمریکا نیز اولین بار در تاریخ شیوه رهبری را در خاورمیانه به کار برد و این قضیه مهم موجب شد که اصول ترومن که موجب رهایی کشورهای یونان و ترکیه از بلای امپریالیسم کمونیسم گردید در آذربایجان به موقع اجرا درآمد و راه را برای تحقق عقیده و نظریه آیزنهاور صاف و هموار نمود.

اهمیت وقایع مزبور بقدری آشکار است که ملت ایران روزی را که مصادف با ختم این غائله عظیم است بنام روز آذربایجان عید ملی اعلام نموده و از سال ۱۳۲۵ (۲۴۸۵) به این طرف همه ساله در آنروز به یاد نجات آذربایجان و اعاده حق حاکمیت ما بر آن خطه جشن می‌گیرد و به عقیده من نه تنها ایرانیان باید پیوسته به یاد این روز باشند بلکه تمام ملل آزاد جهان نیز بایستی این واقعه تاریخی را بخاطر سپرده و فراموش ننمایند.

ایران بواقع به جنبش و هیجان درآمد و تمام افراد و طبقات مردم از آن واقعه درس عبرت گرفتند و به هر وسیله و در هر مقام و مکانی که بودند مراتب وفاداری خود را نسبت به من اظهار داشتند. کمونیست‌های محلی صبر پیشه کرده و منتظر بروز علائم و تزلزل و هرج و مرج اوضاع نشستند به این آرزو که اگر چنان وضعی پیش آید، آن آتش را دامن زنند و از آن به نفع خویش بهره‌برداری کنند و صبر آنها هم بی‌نتیجه نماند زیرا در دوران زمامداری مصدق فرصت ذی‌قیمتی به چنگ آنها افتاد ولی چنان‌که ذکر شد با وضع معجزه‌آسایی بمدد خداوند توانا و تنها به یاری ذات بی‌چونش از این بلای بزرگ که ما را تهدید می‌کرد رهایی یافتیم.^{۲۷}

استالین روز ۱۴ اسفند ۱۳۳۱ (۲۴۹۱) درگذشت و مصدق هم روز ۲۸ امرداد ۱۳۳۲ (۲۴۹۲) سقوط نمود. با درگذشت استالین دوره نوینی در تاریخ کشور روسیه باز و با برافتادن مصدق نیز عصر تازه در کشور ایران آغاز گردید و چنان‌که ذکر شد روابط ما با اتحاد شوروی رو به بهبودی

^{۲۷} - البته کمال شکسته نفسی است که شخصی درایت و اراده شخصی را به نام «خداوند» بنویسد. اگر شاهنشاه در باره آذربایجان سرسختی و رشادت نشان نداده بودند ایران امروز بدون «سر» بود.

نهاد. مبلغین روسی دیگر از حمایت حزب غیرقانونی توده دست برداشتند و دولت روسیه همه گونه تمایلی را برای همکاری با من و دولت جدید من ابراز داشت.

در سال ۱۳۳۵ (۲۴۹۵) بنا به دعوت دولت اتحاد جماهیر شوروی من و ملکه ثریا به روسیه مسافرت رسمی نمودیم و از ما پذیرانی شایانی به عمل آوردند و فرصتی برای دیدار بسیاری از نقاط آن کشور بدست آمد و مجالی پیدا شد که با خروشچف و سایر همقطاران وی از قبیل ورشیلف و بولگاتین و میکویان و شپیلف مذاکراتی بی پرده و صریح به عمل آید.

روس ها مدعی بودند که سیاستشان براساس همزیستی مسالمت آمیز و عدم مداخله در امور سایر کشورها است و می پرسیدند، با این وصف به چه علت ما به پیمان بغداد ملحق شده ایم؟ من در جواب گفتم که علت آن را باید با مطالعه روابط بین کشورهای ایران و روسیه پیدا کنند و به میزبانان خود یادآور شدم که روس ها در طی چندین قرن همواره سعی و کوشش داشته اند که از راه ایران به طرف جنوب ایران پیشروی نمایند. در سال ۱۹۰۷ میلادی به خاک ایران وارد شدند تا نهضت مشروطه طلبی مردم ایران را از بین ببرند. در دوران جنگ اول جهانی باز به تجاوز نسبت به ایران اقدام کردند و نباید فراموش کنند که در طی سال های جنگ دوم جهانی با آنکه عهدنامه های دوستی بین دو کشور برقرار بود به کشور ایران حمله آوردند و در سال ۱۳۲۴ (۲۴۸۴) اقدام به تأسیس یک دولت دست نشانده خود نمودند تا بدینوسیله استان زرخیز آذربایجان را از کشور ایران مجزا سازند و زیر سلطه خویش درآورند. خروشچف و سایر همقطاران وی خود را مسئول تجاوزات مزبور ندانسته و گفتند که این وقایع پیش از زمان زمامداری آنها بوقوع پیوسته است.

خروشچف اعتراف کرد که کشور وی اشتباهاتی کرده ولی اظهار داشت که ملت ایران باید به حسن نیت او و سایر اولیای امور کشور روسیه که در آن محل حضور داشتند اعتماد داشته باشد. من به خروشچف اطمینان دادم که احساسات دوستانه ما ایرانیان نسبت به وی و مردم روسیه بسیار زیاد است ولی خاطرنشان ساختم که اگر بشر از تجربیات گذشته درس عبرت نگیرد نمونه کمال سفاهت اوست. خروشچف می خواست بداند که چگونه ممکن است دولت ایران عضویت پیمان بغداد را که انگلیس ها نیز عضو آن هستند قبول نماید در صورتیکه انگلیس ها نیز در جنگ دوم جهانی در تجاوز به کشور ایران مقصر بودند و پیشنهاد تجاوز هم اول از طرف آنها شده بود. در پاسخ گفتم انگلیس ها اقلا در سر موقع به وعده خود وفا نموده و کشور ایران را تخلیه نمودند ولی روس ها از این عمل نیز امتناع کردند.

خروشچف درباره آنچه به نظر وی جنبه تهاجمی و نظامی پیمان بغداد بود صحبت می‌کرد و می‌گفت که وی در اوائل امر چنین استنباط می‌کرده است که پیمان مزبور کیفیت نظامی ندارد ولی بعداً متوجه شده است که تصورش خطا بوده است. در جواب توضیح دادم که در جلسات پیمان، مذاکرات مربوط به دفاع در اطراف جبال البرز و الوند بوده است و هیچیک از این دوسلسله کوه در خاک روسیه واقع نشده و هردو در ایران است.

خروشچف بالاخره تصدیق کرد که ایران قصد تجاوزی به کشور روسیه ندارد ولی اظهار داشت که دولت معظمی ممکن است ما را برخلاف میل خود وادار سازد که کشور خود را برای حمله به روسیه در اختیار آن بگذاریم و اظهار نظر کرد که شاید ما برای انجام همین منظور اجباراً به این پیمان ملحق شده باشیم. من با کمال تأکید پاسخ دادم که ما به پیمان بغداد به صرف اراده خود و بعنوان شریک متساوی‌الحقوق ملحق شده‌ایم و هیچکس ما را مجبور به الحاق نکرده و اگر چنین فشاری به ما وارد شده بود در مقابل آن مقاومت می‌کردیم و اضافه کردم که ما هرگز اجازه نخواهیم داد که کشور ما برای اجرای مقاصد تجاوزکارانه برخلاف روسیه شوروی مورد استفاده قرار گیرد و به خروشچف قول سربازی دادم که تا مدتی که من بر تخت سلطنت ایران هستم کشور من به هیچوجه با تقاضای تجاوزکارانه برخلاف روسیه شوروی موافقت نخواهد کرد و شریک در چنین عملی نخواهد شد.

خروشچف و همکاران وی با کمال گشادگی خاطر گفتند که به اظهارات من اعتماد کامل دارند و طبق پیشنهاد آنها اعلامیه مشترکی که حکایت می‌کرد مذاکرات در محیط دوستانه صورت گرفته و هردو طرف مصمم‌اند مناسبات فی‌مابین را تحکیم نمایند، صادر نمودیم.

مذاکراتی که با سران کشور شوروی به عمل آوردیم راه را برای عقد یک سلسله قراردادهای بعدی باز نمود. اختلافات مرزی ما با روس‌ها به طریقی که به نفع طرفین بود حل و فصل گردید و در ضمن بعضی قراردادهای ترانزیتی برای ارسال کالاهای صادراتی و وارداتی خود از راه روسیه به اروپای غربی و غیر آن منعقد ساختیم و موافقت کردیم که از آب رودخانه‌های ارس و اترک که در مرز مشترک روسیه و کشور ایران جاری هستند و از آب آن می‌توان متجاوز از دویست هزار جریب زمین بایر و لم‌یزرع اطراف را کشت و زرع نمود مشترکاً استفاده بشود. بازرگانی ما با اتحاد شوروی بسط و توسعه یافت و مسابقات ورزشی دوستانه ترتیب داده شد و نمایندگان مجلس شورای ملی ما به کشور روسیه رفته و نمایندگان مجلس آنها هم به ایران آمدند و در راه تحکیم روابط فرهنگی بین دو کشور

مجاهدت به عمل آمد و شاید از سال ۱۹۱۷ که مقارن با انقلاب روسیه بود تا آن تاریخ روابط دو کشور این قدر دوستانه نشده بود. به همین کیفیت با سایر کشورهای بلوک کمونیست نیز روابطی برقرار نمودیم، با وصف آنچه گفته شد دو سال بعد، روس‌ها سیاست تحریک‌آمیز خود را از سر گرفتند: مثلاً مارشال ورشینین روسی ضمن اعلامیه خود کشورهای ترکیه و ایران را تهدید نمود که ممکن است بوسیله موشک، هر دو کشور معدوم گردند و این اظهار اطمینانی را که خروشچف درباره سیاست خارجی شوروی داده و گفته بود که از آن پس فصل جدیدی در تاریخ سیاست روسیه باز خواهد شد مشکوک جلوه داد.

واقعاً وقتی روس‌ها به مأمورین مسنول خود اجازه می‌دهند که این‌گونه مطالب بر زبان جاری سازند از ما چگونه انتظار دارند که سخنان نرم و ملایم آنها را درباره همزیستی مسالمت‌آمیز باور کنیم؟

به همین نهج، روس‌ها جسارت کرده و از اینکه ساختمان راه آهن تهران به مشهد را تمام کرده بودیم اعتراض نموده به آن جنبه اقدام سوق‌الجیشی می‌دادند و مانند آنکه مالک‌الرقاب گیتی باشند از فرودگاه‌هایی که ساخته می‌شد، انتقاد می‌کردند که برای استفاده هواپیماهای نظامی است و نسبت به بنادری که ایجاد می‌شد معترض بودند که به منظور تهیه پایگاه‌های دریائی تأسیس گشته است.^{۲۸}

این مطالب ناروا اصول ادب را متزلزل کرده و تجاوزی آشکار به حق حاکمیت و استقلال ما بود. ما بخوبی می‌دانیم که روس‌ها در داخل و خارج از کشور خود مشغول ایجاد راه آهن و ساختمان فرودگاه‌ها و بنادر می‌باشند، ولی آیا ما هرگز به آنها در باب این اقدامات اعتراض و حمله‌ای کرده‌ایم و آیا روس‌ها نزد خود تصور می‌کنند که در این قسمت از گیتی تنها آنها می‌توانند وسائل جدید، موصلات داشته باشند؟ آیا میل آنها این است که ما به وضع قرون وسطی بر گردیم؟ البته اظهار آنها درست است که هنگام ضرورت تأسیسات راه آهن و فرودگاه‌ها و بنادر ما مورد استفاده نظامی قرار خواهد گرفت و همین امر هم درباره روس‌ها صدق می‌کند ولی آیا آنچه برای یک طرف روا است برای طرف دیگر روا و جایز نیست؟

^{۲۸} - امروز در بین سالهای ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۹ کشور های آمریکا؛ اسرائیل، عربستان و برخی کشور های اروپایی هرگونه ساخت و ساز نظامی در کشور ایران را متهم به چیزی میکنند که روس ها آن زمان میکردند. مهم نیست چه رژیمی در کشور باشد، تمامیت ارضی و استقلال ملی کشور همواره ناسیونالیسم مثبت هر ملت به حساب می آید.

پس از کودتای کشور عراق که در سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) پیش آمد، اعضاء پیمان بغداد تشکیل جلسه دادند و از دولت کشورهای متحده آمریکا مصرأ تقاضا کردند که در پیمان مزبور شرکت جوید. با آنکه دولت کشورهای متحده آمریکا عضویت اکثر کمیته‌های پیمان مزبور را دارا بود ولی از الحاق به پیمان بغداد فعلا خودداری کرد و در عوض پیشنهاد نمود که پیمان‌های دفاعی دوجانبه با کشورهای ترکیه و پاکستان و ایران منعقد سازد و بموجب آن آمریکا متعهد گردد که اگر یکی از کشورهای سه‌گانه نامبرده مورد حمله نیروهای کمونیزم بین‌المللی قرار گیرد به کمک آنها اقدام کند.

ما نیز با دوستان ترک و پاکستانی خود مصمم شدیم قرارداد پیشنهاد شده با آمریکا را قبول و امضاء کنیم.

هنگامیکه روس‌ها از این موضوع استحضار یافتند یادداشتی حاکی از اعتراض سخت برای ما فرستادند و برخلاف سنن و رسوم دیپلماسی قبل از آنکه اعتراض خود را رسماً به ما تسلیم کنند در رادیوها پخش کردند و نیز به سفیر خود در تهران دستور دادند که مفاد اعتراض مزبور را شخصاً به نمایندگان مجلسین ایران برساند. در آن موقع ما با کمال صداقت، به روس‌ها گفتیم که عمل آنها خطر این را دارد که اشتباهات گذشته که منجر به تیرگی روابط طرفین شده بود تکرار شود و به آنها خاطر نشان نمودیم که با آن نیروی مسلح شگرف و عظیمی که در اختیار دارند هراس آنها از سازمانهای کوچک دفاعی ما دور از عقل سلیم است و خاطر نشان کردیم که صلاح و نفع طرفین در آن است که همان سیاست دوستی و وداد قبلی موجود بین دو کشور ادامه داشته باشد.

اقدام دیگری که روس‌ها برای جلوگیری ما از امضاء قرارداد دوجانبه به عمل آورده‌اند، این بود که واسطه‌هایی برانگیخته و بوسیله آنها وعده عقد قرارداد طویل‌المدت عدم تجاوز و کمک‌های هنگفت اقتصادی دادند. در عین حال قرارداد دوجانبه به شکلی که اول پیشنهاد شد آن مفهومی را که می‌خواستیم داشته باشد نداشت و فاقد ضمانت‌های لازم بود و میزان مهمات جنگی که برای کشور ایران می‌رسید نیز کافی نبود و چون خود را از حیث نیروی نظامی بسیار ضعیف یافتیم و ضمانت‌هایی که سایر کشورهای عضو ناتو از آن برخوردار بودند به ما داده نشده بود به خود اجازه دادیم که درباره انعقاد قرارداد عدم تجاوز با روس‌ها وارد مذاکره شویم.

روس‌ها در این موقع مرتکب خطبی شدند و مدت دو هفته در اعزام نمایندگان خود تاخیر نمودند و در خلال آن مدت شرایط مندرج در پیش نویس قرارداد دوجانبه به نحوی که موجب رضایت ما بود تغییر یافت. وقتی نمایندگان روس‌ها رسیدند اشتباه دیگری مرتکب شدند بدین کیفیت که برای آغاز مذاکرات تقاضا کردند از پیمان بغداد خارج شویم و هرچند وقتی مقاومت سخت ما را در برابر آن تقاضا دیدند منصرف شدند ولی اصرار داشتند که از امضاء قرارداد دوجانبه خودداری کنیم.

در اینجا متوجه شدیم که روس‌ها درقبال عقد قرارداد عدم تجاوز در نظر دارند ما را از متفقین خود جدا سازند و نه تنها اصرار داشتند که ما از عقد قرارداد با آمریکائی‌ها منصرف شویم بلکه پیش‌نویس قراردادی که برای عدم تجاوز پیشنهاد می‌کردند حاوی موادی بود که مناسبات ما را با دوستان خود بسیار ضعیف می‌ساخت. برای ما واضح گردید که هرچند از نیروی نظامی خود و آمادگی آن و از کمک‌های متحدین خود راضی نبودیم بهتر آن است که پیوند خود را با دوستان خود قطع نکنیم و تسلیم امری نشویم که به استقلال و حاکمیت ما لطمه وارد می‌آورد. مذاکرات عقد قرارداد روس‌ها باما به علل فوق به نتیجه‌ای نرسید و نمایندگان آنها بدون اطلاع از ایران خارج شدند.

رویه روسیه در مورد لطمه زدن به آزادی ما ادامه یافت و دیری نگذشت که به حملات رادیویی بر ضد ما مبادرت و از دستگاه رادیویی دولتی خود یک سلسله گفتار به زبان فارسی پخش نمودند و از هرگونه سخن جعل و دروغ درباره کشور و دولت ایران و خانواده من کوتاهی نکردند. چند ماه بعد از ایستگاه دیگری که خود را صدای ملی ایران می‌نامد سخنانی موهن پخش کردند. بر ما بخوبی معلوم است که این ایستگاه در قسمت جنوبی کشور روسیه واقع شده و روس‌ها هم بخوبی می‌دانند که ما از محل آن مطلع هستیم. این دستگاه به نشر و پخش تبلیغات فضیح و عامیانه و هرزه و وقاحت‌آمیز قناعت نکرد بلکه مردم کشور را به قیام بر علیه دولت اغوا نمود. برخی از مردم بدبین و ضعیف‌النفس تصور می‌کردند که این‌گونه سخنرانی‌ها موجب تزلزل روحیه ملت ایران می‌شود ولی قضیه برعکس بود و این تبلیغات خلاف، مردم کشور را با یکدیگر متحد و یکدل و یک‌زبان ساخت و این وحدت تا بدان‌جا مستحکم گردیده بود که دستور دادم متن سخنرانی‌های روس‌ها را از ایستگاه رادیو ایران مجدداً پخش کنند تا عده کثیری از مردم کشور سخنانی که کذب آن واضح است و برخلاف کشورشان گفته شده بشنوند.

روس‌ها در شهر مرزی جلفا طریق دیگری برای تبلیغات تعرض آمیز خود پیدا کرده و در کنار مرز خود بلندگوهایی نصب و بدان وسیله دست به تبلیغات سوء زدند، اما از این کار نتیجه معکوس گرفتند. زیرا ما هم بعنوان مقابله به مثل بلندگوهایی در کنار مرز خود قرار دادیم و حقایق تلخ و ناراحت کننده‌ای را به گوش مرزنشینان روسی رساندیم. زمامداران روسیه مردم را از شنیدن اخباری که از رادیوهای کشورهای خارج پخش می‌شود ممنوع کرده‌اند و مبالغه‌های هنگفتی برای ایجاد پارازیت در امواج دستگاه‌های گیرنده صرف نموده و سعی می‌کنند که رادیوهای مردم عادی موج هیچ کشوری جز کشور روسیه را نگیرد. اما صدای بلندگوهای ما به گوش همه می‌رسید و مردمی که هیچگاه در عمر خود از لذت آزادی برخوردار نشده بودند سخنان ما را می‌شنیدند. این وضع برخلاف میل مقامات روسی بود و دیری نگذشت که بلندگوهای خود را برداشته و از این مبارزه بکلی دست کشیدند و ما هم بلندگوهای خود را خاموش کردیم.

علت اینکه روسیه شوروی بر ضد ما به چنین عملیاتی اقدام کرد چیست؟

روس‌ها می‌دانند که عملیات آنها برخلاف مقررات عهدنامه‌های موجود بین دو کشور است و بخوبی آگاهند که حتی اگر قراردادهایی هم در میان بود که آنها را به چنین رفتاری مجاز می‌نمود آن قراردادها بموجب منشور سازمان ملل متحد لغو و باطل است. زیرا طبق مفاد ماده ۱۰۳ منشور مزبور تمام عهدنامه‌ها و قراردادهای بین‌المللی که مفاد آنها مخالف و متناقض با مفاد هر قسمتی از منشور ملل متحد باشد لغو و باطل است.

باید به روس‌ها خاطر نشان ساخت که خودشان در سال ۱۳۲۶ (۲۴۸۶) پیشنهادی به سازمان ملل متحد تسلیم نمودند که از هرگونه فعالیت‌های تبلیغاتی که صلح جهانی را به خطر اندازد جلوگیری شود و بموجب تصمیمی که مجمع عمومی سازمان ملل متحد باتفاق اتخاذ نمود مقرر گردید که هر گونه تبلیغات از ناحیه هر کسی که عمداً و یا احتمالاً مقدمه تهدید و نقض صلح و یا تجاوز باشد ممنوع گردد. آیا روس‌ها فراموش کرده‌اند که خودشان در آن زمان از طرفداران این مقررات بوده‌اند؟ و آیا خودشان نباید از آنچه دیگران را از آن منع می‌کنند پرهیزند؟^{۲۹}

^{۲۹} - بر بنیاد همین ماده از منشور سازمان ملل، هیچ کشوری در هیچ زمانی نیابستی تلاش یا تبلیغاتی که صلح جهانی را به خطر اندازد پیشه کند. اما میبینیم در سال ۲۰۱۹ میلادی آمریکا و همپیمانانش و هاتا (حتا) رییس جمهور و وزیر خارجه اش مرتب برای کشور هایی مانند ایران، سوریه، ونزولا و وو چنین تهدید هایی را روا میدارند.

من از این تشنج غیر لازمی که بین دو کشور بوجود آمده بسیار متاسفم. من واقعاً از مردم روسیه بسیار خوشم می‌آید ولی وظیفه من آن است که استقلال کشور خویش را حفظ کنم. من هیچ دلیل لازمی برای به هم خوردن مناسبات بین دو کشور نمی‌بینم و اگر مثلاً روسیه با ما همان معامله‌ایی را که با ترکیه می‌کرد معمول می‌داشت تیرگی مناسبات بین ما و همسایه شمالی ما از میان می‌رفت.

تمام مردم جهان حتی رفقای روسی ما باید این نکته را بدانند که دنیای امروزه حاضر نیست تجاوز را از هر ناحیه‌ای که اعمال شود قبول نماید. وضع روزگار از سال ۱۳۲۵ (۲۴۸۵) که برای نجات آذربایجان کوشش می‌کردیم تغییر کرده است. در آن زمان قضیه ایران آنطور که منتظر بودیم مورد توجه ملل متحد قرار نگرفت و سفیر آمریکا در تهران به من صریحاً اظهار داشت که دولت متبوعه وی حاضر نیست برای نجات ایران وارد نبرد شود.

با وصف آن من در نزد خود اندیشیدم که اگر در آن موقع حمله نکنم مسلماً نیروی تجزیه‌طلب نیرومندتر شده و به ما حمله خواهد کرد. در آن موقع امید موفقیت چندان زیاد نبود و نمی‌دانستم عاقبت کار به کجا می‌کشد ولی با خود گفتم مرگ با شرف و افتخار بهتر از نابودی استقلال زاد و بوم است. و بار دیگر خداوند بزرگ به یاری من برخاست.

امروز ملت ایران و من کمتر از ایام بحرانی سال ۱۳۲۵ (۲۴۸۵) احساس تنهائی می‌کنیم.

عقیده عمومی جهان این است که بر علیه هر گونه تهدیدی که نسبت به صلح جهان پیش آید باید اقدام فوری و شدید به عمل آید. در این عصر اتم مردم گیتی می‌دانند که هر تجاوزی که نسبت به کشوری به عمل آید بدون تردید تمام کشورهای دیگر را به خطر خواهد انداخت. امروز سازمان ملل متحد نیرومندتر شده و ایجاد نیروی پلیس سازمان ملل متحد از لحاظ اصولی و عملی مورد قبول جهانیان واقع گردیده است و در عین حال کشور ایران در نتیجه عقد قراردادهای دفاعی دوجانبه با دوستان هوشیار و نیرومند خود بیش از پیش حامی و پشتیبان پیدا کرده است و تمام این قراردادها با روح و مقررات منشور سازمان ملل متحد کاملاً منطبق است.

با این ترتیب مبنای سیاست خارجی ما بر تجربیات بسیار عملی نهاده شده است، زیرا در طی جنگهای جهانی اول و دوم سفاهت اخذ طریق بی‌طرفی

را با وضع سوق الجیشی که داریم به عیان مشاهده کردیم و در هر دو جنگ بی‌طرفی ما مانع تجاوز بیگانگان به خاک و وطن ما نگردد و پس از هر جنگ نیز کشور ما عرصه کشمکش بین منافع بیگانگان گردید.

در دوره زمامداری مصدق ضعف سیاست خارجی منفی ما موجب شد که در کشور ما نفوذ بیگانگان و تحریکاتی که از آنسوی مرز ایران هدایت می‌شد، توسعه یابد. بدین جهت متدرجاً سیاست تازه‌ای گزینیدیم که مظهر حیات و روح زنده کشور ما باشد و من آن را سیاست ناسیونالیسم مثبت نام داده‌ام.

چون امروز کلمات ناسیونالیسم و امپریالیسم زیاد به گوش می‌خورد لازم است به مفهوم واقعی این دو واژه و اصطلاح پی ببریم. تعریف و تعبیری که در فرهنگ‌های معمولی از واژه ناسیونالیسم می‌شود «علاقه و حمایت از منافع ملی یا اتحاد و استقلال ملی است». تعریفی که بهمین نهج از واژه امپریالیسم می‌شود «سیاست کوشش یا حمایت از طریق توسعه و بسط تسلط یک کشور یا یک امپراتوری است».

اینک باید دید با دو تعریف فوق اصطلاح ناسیونالیسم مثبت را چگونه باید تعریف نمود و چه عملی از آن مستفاد می‌شود. **ناسیونالیسم مثبت با فکر من عبارت از رویه‌ای است که حداکثر استقلال سیاسی و اقتصادی کشور را بطوریکه با منافع آن کشور موافق باشد تأمین نماید.** برای ما ایرانیان ناسیونالیسم مثبت مفهوم گوشه‌گیری و جدائی ندارد بلکه معنای آن این است که بدون توجه به امیال و سیاست‌های کشورهای دیگر هر قراردادی که به نفع کشور ما باشد منعقد سازیم و از تهدیدات کسانی که می‌خواهند برای ما رفیق انتخاب کنند، نهراسیم.

ما تنها از نظر اصول مبهم و بخاطر اینکه با کسی متحد باشیم وارد عقد اتحاد نمی‌شویم بلکه منظور ما از هر اتحادی تأمین منافع آشکار ماست. ما دوستی هر کشوری را می‌پذیریم و حاضریم از تجارب علمی و فنی آن کشور استفاده کنیم به شرط آنکه چنین دوستی و ودادی به منافع یا استقلال ما لطمه وارد نسازد و این رویه به ما آزادی عمل می‌دهد که از آنچه در کشورهای که اسیر فرضیه‌های مختلفی هستند مشاهده می‌شود به مراتب بیشتر است. در عین حال ما طرفدار جدی اصول و آرمان‌های سازمان ملل متحد هستیم.

ما به سیاست سست بی‌طرفی منفی متکی نیستیم و با دوستان خود بدون پرده‌پوشی و ریا دوستی می‌ورزیم و از آنها نیز همین رفتار را نسبت به خود انتظار داریم و اگر بعضی از کشورها از رفتار ما در خشم شوند و به توهین و تهدید ما اقدام کنند نسبت به آنها رویه منفی پیش نگرفته و رفتار خود را نسبت به آنها تغییر نمی‌دهیم. زیرا ما جغد نیستیم که از فراز ویرانه به ناله و ندبه بپردازیم. بعبارت دیگر ما از آن کسانی نیستیم که از بالای مناره‌ها و از پشت رادیوی بین‌المللی به ناسزاگویی پرداخته و همه را مقصر وانمود کنیم و خود در فقر و فاقه بسر بریم و با فلاکت و ضعف روزگار بگذرانیم. برعکس ما روز به روز نیرومندتر و مرفه‌تر می‌شویم و در عین آنکه بنیان طرح‌های نوین در کشور می‌ریزیم حقیقی‌ترین احساسات میهن‌پرستی و ناسیونالیسم را حفظ می‌نمائیم.

امپریالیسم به‌هیچوجه رویه تازه‌ای نیست و چنان‌که قبلاً ذکر شد کشور شاهنشاهی ایران اولین امپراتوری حقیقی جهان بود. همین‌طور هر چند ناسیونالیسم امروز نیروی عظیم در جهان به شمار می‌رود، ولی همه می‌دانند که این فکر نیز تازگی ندارد زیرا فکر ناسیونالیسم مردم ایران را از زمان کورش کبیر به جنبش و هیجان آورده است و همین روح ناسیونالیسم بود که چندین قرن بعد مستعمره نشینان آمریکا را برانگیخت که دولت مستقل کشورهای متحده آمریکا را تشکیل دهند.

در چند سال اخیر نیز امواج خروشان ناسیونالیسم، کشورهای خاورمیانه و سایر نقاط گیتی را که از حیث امور سیاسی و اقتصادی کمتر توسعه یافته بودند فراگرفته است. عنوان ناسیونالیسم هم مانند امپریالیسم پیچیده است. ناسیونالیسم حقیقی کشور را به پیشرفت‌ها و ترقیات شگرف راهبری می‌کند، چنان‌که قسمت بزرگ ترقیات مهم مردم کشورهای متحده آمریکا مرهون همین روح ناسیونالیسم واقعی است و همچنین کارهای بزرگی که بدست پدرم انجام یافت تماماً در پرتو همین ناسیونالیسم حقیقی بود که وی در نهاد فرد، فرد ملت ایران بوجود آورده بود. از طرف دیگر اگر همین روح ناسیونالیسم بوسیله خائنین داخلی و یا دولت‌های خارجی مورد سوءاستفاده ماهرانه قرار گیرد مانند پرده‌ای می‌شود که می‌توان تسلط امپریالیسمی و فنای قومیت و ملیت را در پشت آن پنهان نمود.

هنگامی که مصدق و دستیاران وی مانند زنان به ناله و ندبه پرداخته و دیوانه‌وار سخنرانی‌های تند و جنون‌آمیزی بر علیه انگلیس‌ها ایراد می‌نمودند بسیاری از میهن‌پرستان واقعی در بدو امر تصور می‌کردند که آن سخنرانی‌ها مظهر روح ناسیونالیسم است ولی مرور زمان میهن‌پرستان را متوجه ساخت که مصدق در حقیقت دروازه‌های کشور را بروی عوامل

امپریالیسم گشوده است. سیاست منفی مصدق باعث ایجاد اختلال و آشفتگی عظیم سیاسی و اقتصادی گردید و برای عمال بیگانه فرصت بسیار مساعدی برای اجرای مقاصد که داشتند فراهم ساخت و در همان هنگام که پدرم به ریشه‌کن کردن عوامل امپریالیسم در ایران می‌پرداخت مصدق مشغول تهیه زمینه مساعد برای نمو امپریالیسم بود که در موقع خود بهره‌برداری آن فروگذار نکردند.

در دنیا هیچ عملی برای یک فرد یا یک ملت از این خطرناک‌تر نیست که اسیر احساسات شخصی و مقهور خودپرستی خویش باشد. وقتی درست دقت کنیم می‌بینیم من بیش از مصدق برای کینه و عناد نسبت به انگلیس‌ها دلایل موجه داشتم. زیرا مگر نه آن بود که انگلیس‌ها پدرم را مجبور به ترک سلطنت و کشور کردند؟ مگر آنها نبودند که در جریان جنگ دوم جهانی برای تکمیل تجاوز خودشان ورود روس‌ها را به کشور ما خوش آمد گفتند؟^{۳۰}

ولی روزی که مصدق در حرارت احساسات شخصی خویش جوش می‌زد من به فکر حفظ منافع بزرگ کشور بودم. چنان‌که سابقاً بیان شد ناسیونالیسم منفی مصدق نه تنها برای کمونیست‌ها فرصتی که آرزوی آن را داشتند، فراهم ساخت بلکه بعکس آنچه می‌گفت به انگلیس‌ها اجازه داد که در سیاست ایران بیش از پیش نفوذ پیدا کنند.

اگر رفتار مصدق به ناسیونالیسم تفسیر و تعبیر شود قطعاً باید اصطلاح تازه‌ای نیز برای ناسیونالیسم حقیقی برگزید. قدر مسلم این است که سیاست مصدق کاملاً منفی بود و هیچ ربطی با ناسیونالیسم مثبت نداشت و بدین‌جهت به عقیده من برای امتیاز بین رویه منفی مصدق و ناسیونالیسمی که مورد علاقه میهن‌پرستان حقیقی است اصطلاح ناسیونالیسم مثبت بسیار سودمند خواهد بود.

در بسیاری از کشورها که اکنون احساسات ناسیونالیسمی در طغیان و هیجان است مردم باید ناسیونالیست‌های واقعی را از آنانکه به دروغ خود را ناسیونالیست جلوه می‌دهند، امتیاز دهند. البته اوضاع و شرایط در کشورهای مختلف یکسان نیست و در هر حال من هرگز نمی‌خواهم در امور سایر کشورها اظهار رأی و نظر کنم ولی به عقیده من ممکن است از تجاربی که ما در سال‌های اخیر کرده‌ایم درس‌های سودمندی فراگرفت و

^{۳۰} - کسانی که به نادرستی و از روی کینه رضا شاه بزرگ و محمد رضا شاه آریامهر را وابسته انگلیسی‌ها میدانند این پاراگراف را چند بار بخوانند.

میهن پرستان سایر ملل با مطالعه تاریخ معاصر ایران می‌توانند به نکات مهمی پی ببرند که آنها را در نهضت ناسیونالیسمی یاری کند و حقیقت را از دروغ تشخیص دهند. از جمله یکی از درس‌های عبرتی که ما آموخته‌ایم آن است که هر کس فکر ناسیونالیسم منفی را تبلیغ می‌کند باید او را مظنون و مشکوک شمرد زیرا خراب کردن از عهده همه برمی‌آید ولی آباد کردن کار هر کس نیست. از عجایب افکار بشری این است که طینت و طبیعت بشر در همه جای گیتی آن است که مردم به هیاهو و جنجالی که نسبت به شیطان موهوم بر پا می‌شود بیشتر دل می‌سپارند ولی به تبلیغاتی که برای پیشرفت و احیاء کشور می‌شود کمتر توجه دارند و علت آن این است که برافکنندگان بنیان‌ها تماشائی و هیجان‌انگیز است ولی ساختن بنا کاری آهسته و تدریجی و مستلزم صرف وقت است.

بعضی از عوام‌فربیان منفی باف خود را غمخوار صمیمی ملت می‌پندارند و برخی عمداً آلت دست بیگانگان می‌شوند و ناسیونالیسمی که هر دو دسته طرفدار آند جز خدعه و دروغ چیزی نیست. منظور من البته آن نیست که با انتقاد مشروع مخالفتی دارم ولی عیب‌جویی معقول و منطقی با عوام‌فربینی منفی دارای تفاوت بسیار است.

دومین نکته ای که از آن وقایع آموختیم آن است که هر کس تحت عنوان ناسیونالیسم تنها به یکی از انواع امپریالیسم حمله کند، بدون تأمل باید وی را با دیده شک و تردید نگریست، چنان‌که فریاد و خروش مصدق تنها بر علیه دیو مهیب امپریالیسم انگلستان بود ولی در قسمت اخیر دوره زمامداریش که خود را به افراد حزب توده پیوستگی داده بود به‌هیچوجه حاضر نشد سخنی درباره نوع خطرناک‌تر امپریالیسم که استعمار سرخ باشد به زبان آورد بلکه به عمد یا اشتباه سعی داشت که افکار و احساسات عامه را بوسیله توجه دادن مردم به خطر کوچک‌تر از خطر بزرگ‌تر غافل نماید.

۳۱

سومین درسی که فرا گرفتیم آن است که باید ادعای ناسیونالیسمی اشخاص را با مقایسه بین اظهارات آنها و آنچه جمعیت ها و دولت بیگانه می‌گویند مورد سنجش قرار داد و در این سنجش بعضی نکات که بین آنها مشترک است روشن خواهد شد. مثلاً هرگاه صد روزنامه در نقاط مختلف گیتی همه

۳۱ - اینجانب که زیرنویس های این کتاب و تنظیم آنرا داوطلبانه به گردن گرفتم هرگز «امپریالیسم» یکجانبه را دنبال نکرده‌ام. از سوی هر کشور باهر ایدئولوژی که باشد مذموم و نکوهیده و نادرست است. همین امپریالیسم «اسلامی» که از خمینی آغاز شده است وحشتناکترین و امپریالیسم زیر سایه کومونیزم یا ظاهر ادموکراسی ها همگی مذموم هستند. تنها ناسیونالیسم مثبت است که میتواند امپریالیسم های از هر گونه ای را جلوگیری کند.

روزه از یکدیگر تقلید کرده و همه یک عقیده و یک نحو حب و بغض را نشان دهند باید مطمئن بود که همه از دستورهائی که از یک مرکز واحد صادر می‌شود پیروی می‌کنند و اگر از آن‌گونه روزنامه‌ها در کشوری انتشار یابد، بدون تردید باید آن را مظهر ناسیونالیسم دروغی دانست و آن را از ناسیونالیسم حقیقی و ویژه آن کشور فرق داد.^{۳۲}

چهارمین درسی را که فرا گرفته‌ایم آن است که برای تمیز بین ناسیونالیسم حقیقی و دروغی باید از رهبران آنها با کمال سماجت و قساوت خواست که برنامه‌ای را که برای پیشرفت و ترقی کشور دارند ارائه دهند و هرگاه برنامه مثبتی نداشتند و یا برنامه آنها از جمله‌های فریبنده و مبهم و بدون عمق و معنی مشحون بود و یا برنامه معقولی داشتند ولی طرق عملی برای اجرای آن نداشتند، باید از فکر ناسیونالیسمی آنها مشکوک و مظنون بود.^{۳۳} برعکس اگر برنامه صحیح و مثبتی ارائه دادند و طرق معقولی برای اجرای آن داشتند و نشان دادند که با عزمی راسخ برای بیان چنین خدمتگزاری آماده‌اند دلالتی برای اینکه بتوان نسبت به ناسیونالیسم آنها اعتماد و اطمینان حاصل نمود به دست خواهد آمد.

همه می‌دانند که امروزه در تمام کشورهای آزاد جهان دسته‌هائی از عمال یکی از این دو دسته فوق مخفیانه به فتنه‌انگیزی مشغولند و از حقوق و امتیازاتی که در اجتماعات آزاد نصیب مردم است استفاده می‌کنند و با کوشش خستگی ناپذیری به برانداختن اساس آزادی می‌پردازند. اینان نقاب ناسیونالیسم بر چهره افکنده و بنام فداکاری در راه آن منظور مقدس با مهارتی که ویژه شاگردان مکتب اضمحلال ملیت ها است مشغول متلاشی کردن ارکان ملیت هستند و باید دید طریق مقابله مبارزه با آنها چیست؟

باید بار دیگر تأکید کنم که من در پی آن نیستم که در مسائل مربوط به سایر کشورها اظهار نظر و صلاح‌اندیشی کنم ولی احساس می‌کنم که این نکته باید ناگفته نماند که سال‌های اخیر مجبور گشته‌ایم مطالعات دامنه‌داری در این مسائل به عمل آوریم و ممکن است نتیجه مطالعات و آزمایش‌های ما به حال سایرین مفید واقع شود و لاقلاً نتایجی را که هر ملتی مستقلاً به دست آورده است تأکید و تأیید نماید.

۳۲ - اگر در بین سالهای ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹ (زمان تنظیم این یادداشت‌ها) رییس جمهوری آمریکا دم از «میدیای دروغ Fake News» می‌زند شاید مقصودی از این دست دارد، اما به دلیل بی‌تجربگی و خودمحروی قادر به توجیه و تفسیر آن نمی‌باشد.

۳۳ - تا این هنگامه، هیچ گروه یا شخص که مدعی مبارزه با رژیم اسلامی است، نه طرحی ارائه داده است و نه برنامه معقول قانونی پیشنهاد میکند.

از جمله نکاتی که ما به آن پی برده‌ایم این است که دولت باید از یک‌طرف مراقبت شدید در کار سازمان‌های مخرب داشته باشد و از طرف دیگر آزادی و اظهار عقیده افراد را به حداکثر مراعات نماید. باوضع امروز جهان آمریکاییان و بسیاری از ملل آزاد دریافته‌اند که باید از عملیات دسته‌هایی که غایت مقصودشان در زندگانی از میان بردن نظم و اساس دموکراسی با وسائل غیرقانونی است جلوگیری کرده و یا اقلاً آزادی عمل آنها را محدود ساخت.

پس از سقوط مصدق ضمن محاکماتی که جزئیات آن در فصل سابق ذکر شد مدارک جالبی درباره سوگندی که حزب توده افسران نظامی را به ادای آن ملزم می‌ساخت بدست آمد. این افسران باید سوگند یاد می‌کردند که با شاه مملکت و دول غربی مخالف و با اتحاد شوروی دوست باشند. معلوم است که سازمانی که متکی بر اینگونه سوگندها باشد هرگز پشتیبان و حامی ناسیونالیسم حقیقی ایران نخواهد بود و مخصوصاً اگر در کشوری که از لحاظ جغرافیائی همجوار و هم مرز روسیه است اجازه داده شود که چنین سازمان‌هایی رشد و توسعه یابد موجبی جز بی‌اعتنائی کامل اولیای امور به سرنوشت آینده آن کشور نخواهد داشت.

بسیاری از ملت‌ها نه تنها از تشکیل چنین سازمان‌های مخربی جلوگیری نموده و یا آن را تحت نظارت و مراقبت شدید قرار می‌دهند بلکه افراد منتسب به آن سازمان‌ها به خودی خود از برخی امتیازات در جامعه خود محروم می‌گردند. مثلاً در کشور آمریکا و کشور ایران اشخاصی که بداشتن مرام کمونیستی معروف باشند حق اشغال مقامات دولتی را ندارند.

از طرف دیگر به عقیده من عاقلانه آن است که مردم عادی کشور برای اظهار عقاید خود حداکثر آزادی داشته و تحت مضیقه و فشار نباشند و بتوانند علناً نظریات خود را بیان کنند زیرا بدین وسیله نه تنها کشور از مفاسد منزّه و مصفا خواهد شد بلکه موجب آن می‌شود که معایب و نواقصی نیز که نیازمند اصلاح است آشکار گردد. برخی از مردم فراموش کرده‌اند که در تمام دوران زمامداری مصدق حکومت نظامی در ایران برقرار بود و خود این امر تضییقاتی برای مردم کشور فراهم می‌ساخت و تصمیم من همواره بر آن بود که آن را لغو کنم چنان‌که پس از سقوط مصدق نیز حکومت نظامی بدو از شدت افتاد و سپس کاملاً ملغی گردید.

امروزه در کتابها و جرایدی که در کشور ما انتشار می‌یابد انتقاداتی شدید نسبت به پاره‌ای از روشهای دولت به عمل می‌آید و ما مخصوصاً و عمداً

این‌گونه انتقادهای را مجاز کرده‌ایم زیرا برای ما روشن است که این‌گونه اظهارنظرها و انتقاداتی که در کشور دموکراسی می‌شود به نفع و صلاح کشور است. **در کشور ایران حضور همه کس در مجالس سخنرانی عمومی و سخنرانی‌های دانشگاه که احیاناً از رویه دولت انتقاد مستقیم می‌شود بلامانع و آزاد است.**

گاهی از دهان یکی از افراد ملت و بعضی اوقات از یکی از دانش‌جویان صدائی بلند می‌شود که می‌گوید در ایران آزادی وجود ندارد. ولی همین عبارت که بدون ترس از مجازات آزادانه اظهار شده خود دلیل قاطعی بر وجود آزادی است و اگر شخصی با دیده انصاف و از روی بی‌غرضی دانشگاه‌های ایران را مورد بررسی قرار دهد، تصدیق خواهد کرد که در این محیط‌ها آزادی بحث و تحقیق و اظهارنظر حکمفرما است.

شاید بسیاری از خارجی‌ان بی‌میل نباشند که از طرز رفتار ما ایرانیان نسبت به اشخاصی که عقاید کمونیستی آنها محرز و مسلم شده بود اطلاع یابند. آنهایی که اقدام به قتل هموطنان خود نموده و یا به کشور خیانت کرده اسرار مهم کشور را به اجانب داده بودند به مجازات رسیدند ولی عده زیادی هم از کمونیست‌های سابق کشور ما از کردار خویش پشیمان گشته و آرزو داشتند فرصتی به آنها داده شود که به میهن و شاه خود خدمت کنند. به نظر ما اقتضا داشت که چنین فرصتی را از آنها دریغ نکنیم زیرا اگر واقعاً از عمل خود پشیمان و نادم باشند چه بهتر که عده‌ای را به نفوس زکیه کشور که عقاید سالمی دارند بیافزاییم و اگر دروغ بگویند باز هیچ‌گونه خطری از ناحیه آنها متوجه ما نخواهد بود زیرا هویت آنها بر ما معلوم است و خود آنها نیز می‌دانند که ما آنها را خوب می‌شناسیم. در حال حاضر عده زیادی از آنها عهده‌دار خدمات مفیدی در پیشرفت و آبادانی کشور خود شده‌اند. چند تن از این افراد نیز به نشر مجله خاصی همت گماشته و در آن مقالاتی راجع به تجاربی که در اثر معاشرت و آمیزش با حزب کمونیست بدست آورده بودند انتشار داده و علت اینکه آن مرام را طرد کردند تشریح و معنی و مفهوم زندگانی جدیدی را که اینک بدان واردند برای عموم روشن نمودند. پس به نظر من آنچه از همه مهمتر است این است که مردم این کشور و هر کشور دیگر باید از هرگونه آزادی جز یک آزادی که آن آزادی در خیانت به کشور است برخوردار باشند.

به عقیده من همانقدر که باید در برابر سازمان‌های مخرب شدت عمل به خرج داد در مورد کسانی که نظر شخصی خویش را به استظهار آزادی ابراز می‌دارند ملایمت و نرمی ضرور است و اطمینان دارم که در میان

ملت‌هایی که از نعمت آزادی برخوردارند اتخاذ چنین رویه در طول زمان به مصلحت عموم خواهد بود.

نکته دومی که درباره اینگونه اعمال مخرب و مفسده‌آمیز بر ما مکشوف شده، آن است که برای جلوگیری آنها باید همواره جنبه عدالت اجتماعی را بر جنبه انتقام‌جویی و جلوگیری شدید مرجح شمرد.

البته این نکته راهم نباید از نظر دور داشت که در کشوری مانند کشور ما با وضع سوق‌الجیشی که دارد باید در برابر فعالیت‌هایی که برای برانداختن دولت به طرق غیرقانونی می‌شود (مخصوصاً فعالیت‌هایی که از منابع خارجی الهام گرفته) ممکن است ضرورت ایجاب کند که اقدامات قاطعی به عمل آید. امروز هر یک از کشورهای آزاد جهان احتیاج به تشکیل سازمان امنیت سیاسی دارند تا با همکاری سایر دستگاه‌های دولت قادر به کشف و خنثی کردن این قبیل عملیات باشد و قطعاً با شرایط اوضاع و احوال امروز اتخاذ هر رویه دیگر خلاف عاقبت‌اندیشی و احتیاط است. اما تصور اینکه تنها دستگاه پلیسی می‌تواند از عملیات مخرب و مفسده‌انگیز جلوگیری نماید دلیل بر کوتاه نظری است زیرا برای مبارزه با عملیات مخرب کمونیست‌ها یا هر عامل فساد دیگر اکثریت مردم کشور باید پشتیبان دولت باشند و مردم در طول زمان تنها حمایت از دولتی می‌کنند که عدالت اجتماعی را به قدر کفایت بسط و توسعه دهد. در فصل آینده نشان خواهیم داد که مفهوم عدالت اجتماعی به معنای وسیع کلمه آن است که مردم در حکومت کشور شریک باشند و قانون نسبت به عموم یکسان اجرا گردد و مبانی اقتصادی وافی به رفع احتیاجات عموم باشد و مسائل اجتماعی دیگر به طریقی که ذکر خواهد شد، حل و فصل گردد.

اقدامات پلیسی ممکن است عوامل مخرب و اخلاک‌گر را موقتاً مدت یک ماه یا یک سال و حداکثر دو سال محدود کند ولی وجود عدالت اجتماعی اساس حقیقی رفع مفساد است زیرا اگر کشوری در داخله خود به قلع و قمع هر چه کمونیست است اقدام کند، باز اوضاع اجتماعی موجود در کشور در اندک مدتی دسته جدیدی را پرورش می‌دهد و جایگزین عمال قدیم خواهد ساخت. از این رو اعتقاد قطعی من این است که تنها وسیله قطعی مبارزه با کمونیسم داخلی همان عدالت اجتماعی است و بس.

در اثر تماس‌های ممتد و فراوانی که ما در طول زمان با عوامل امپریالیسم خارجی داشته‌ایم حق این است که بگویم از طرز مقابله و مبارزه با آنها تا درجه‌ای آگاهی پیدا کرده‌ایم. صحیح است که ما هیچگاه مستعمره واقعی

یک دولت امپریالیستی نبوده‌ایم ولی در پاره‌ای از موارد اوضاع ما سخت تر از اوضاع مستعمرات بوده است. زیرا دولت‌های امپریالیستی بطور کلی سعی می‌کنند، دست رقبای خود را از مستعمرات کوتاه ساخته و وضع ثابتی در آنجا برقرار کنند و اگرچه این کشورها معمولاً مستعمرات خود را استثمار می‌کنند ولی برای آبادانی آنها نیز مجاهدات بسیار به عمل می‌آورند. در صورتی که کشور ما میدان کشمکش رقبای امپریالیست بوده و هر یک از دول بزرگ کوشش کرده‌اند ما را بیشتر از دیگران تحت تسلط و استثمار خود قرار دهند. گاهی برای تسهیم منابع حیاتی ما و تحکیم سلطه خود نقشه‌هایی طرح نموده‌اند چنان‌که بموجب قرارداد ۱۹۰۷ کشور ما را به دو منطقه نفوذ تقسیم نمودند و در بسیاری از موارد دیگر منافع ملی ما را به حساب نیاورده و یا آن را به طاق نسیان نهاده‌اند.

همانطور که قبلاً اشاره شد، نفوذ امپریالیستی انگلیس در این کشور خاتمه یافت ولی باید بدین نکته متوجه باشیم که این امر ناشی از تغییرات بزرگی بود که در رویه دیرین سیاسی امپریالیسم انگلستان به وجود آمده است. در پانزده سال اخیر دولت بریتانیا به صدها میلیون نفوس استقلال بخشید و اغلب آنها با طیب خاطر جزو ممالک مشترک‌المنافع انگلیسی باقی ماندند. امپراتوری کهنسال فرانسه نیز سریعاً به طرف رویه کشورهای مشترک‌المنافع می‌گراید و به هر جای دیگر هم که بنگریم می‌بینیم که دستگاه فرسوده امپریالیستی سرمایه‌داری که وسیله استثمار مردم کشورهای توسعه نیافته بود جای خود را به روابط همکاری نوین که عملیات کمک‌های فنی سازمان ملل متحد و طرح کلمبو مظاهر آن است داده است.

برخی از افراطیون مدعی هستند که کشورهای متحده آمریکا سیستم استثمار امپریالیستی قدیم را زنده کرده و استدلال می‌کنند که مستشاران نظامی آمریکا و مامورین اصل چهار و مؤسسات بازرگانی آنها هم اکنون در بسیاری از کشورها مشغول فعالیت می‌باشند و وجود آنها از علائم خیر نیست. دسته‌ای می‌گویند منظور آمریکا از اعزام مامورین و کمک به کشورهای دیگر تنها استقرار پایگاه‌های نظامی و استثمار اقتصادی مردم است.

باید با کمال صداقت بگویم که تجاربی که از شیوه آمریکایی‌ها در ایران به دست آمده عکس قضیه را نشان می‌دهد. زیرا در هر مورد طالب بوده‌ایم که رفتار آنها با ما براساس تساوی و احترام متقابل باشد و آنها نیز همین طرز سلوک را داشته‌اند. ما از کمک‌های اصل چهار و نظامی آمریکا تنها از آن نظر خرسندیم که این کمک‌ها ما را به توسعه و پیشرفت اقتصادی

ایران و تأمین آزادی جهانی موفق می‌سازد. ما از مؤسسات بازرگانی آمریکا تا آنجا استقبال می‌کنیم که تشخیص دهیم وجود آنها به انجام این مقاصد کمک خواهد نمود.

کشور آمریکا برخلاف امپراتوری‌های سابق هیچ‌گاه در اندیشه تصرف کشور و تسلط برملت ما نبوده است و اگر برخلاف این عملی از آنها ناشی شود هرگز تحمل نخواهیم کرد و همین رویه هم در روابط ما با سایر کشورها مورد عمل است.^{۳۴}

تصور می‌کنم برای مبارزه با عفریت مهیب امپریالیسم به دو طریق اصلی و عمده پی برده‌ایم: طریق اول تازگی ندارد ولی باید نسبت به آن در همه جا و مخصوصاً در کشورهایی که کمتر توسعه یافته‌اند، تأکید نمود و آن عبارت از مسئله درک «خطر بزرگ» است. بنا بر تجربیاتی که بدست آورده‌ایم کشورهای توسعه نیافته جهان باید از خطر جدید امپریالیستی کمونیزم هراسان و برحذر باشند، زیرا این امپریالیسم جدید تحت لوای تزویر خود را پشتیبان و حامی ناسیونالیسم حقیقی کشورهایی که در شرف ترقی و تعالی هستند و انمود می‌کند و در نهضت‌های ملی مردم آن کشورها رخنه یافته و سپس به اخلال و انهدام آن می‌پردازد. این امپریالیسم فعالیت خود را براساس ناسیونالیسم منفی و مخرب استوار نموده و از هرج و مرج و درهم ریختگی که متعاقب آن بوجود می‌آید استفاده می‌کند و مانند شکم‌خوارگان گوشت شکار خویش را قبلاً می‌کوبد تا هضم آن برای وی آسان باشد. ما در زمان مصدق این اوضاع را با چشم خود در وطن عزیزمان دیده و از نزدیک شاهد جریان آن بوده‌ایم. در زمان وی سرنوشت کشور ما بدست عوامل امپریالیستی جدید افتاد و همین اوضاع نیز در چندین کشور ظهور نمود و متأسفانه به دوران استقلال و آزادی آنها خاتمه داد.

دومین نتیجه‌ای که به دست آورده‌ایم این است که برای مبارزه بر علیه سیستم امپریالیستی جدید یا قدیم ترس و وا همه و خضوع و خشوع اثری نمی‌بخشد و به اعتقاد من سوابق و تجربیاتی که ما و دیگران در این باره تحصیل کرده‌ایم ثابت می‌کند که باید همواره استقامت به خرج داد و این

^{۳۴} - البته این رویه آمریکا از سال ۱۹۷۹ و تا حدودی پس از برسرکار آمدن جورج بوش پدر که «نظم نوین جهانی» را اعلام کرد تغییر پیدا کرده و آمریکا و بسیاری کشورهای دیگر زیر چتر «گلوبالیزاسیون Globalization» یا دهکده جهانی کشور های دیگر و استعداد های نهفته در آن کشور را بصورت برده های راه دور در کنترل دارند. شیوه تازه ای از استعمار و امپریالیسم جاری است. کتاب در سال ۱۹۶۰ نوشته شده و در آن زمان چنین موردی نه مطرح بود و نه در جریان. شرحی که در پاراگراف پسین آمده پس از فروپاشی شوروی سوسیالیستی نه تنها شیوه امپریالیستی روسیه باقی مانده بلکه ابزار کشور های به اصطلاح باختری هم شده است.

ثبات و استواری را براساس برابری و مساوات درمیان جوامع و ملت ها به منصفه ظهور رساند. امروزه ملل کوچک باید جرأت و جسارت آن را داشته باشند که در برابر همسایگان خود استقامت و پایداری نمایند و کوچکترین پروائی از عظمت و قدرت آنان نداشته باشند. ملل کوچک باید از این هم بالاتر بروند و به دوستان خود برای فراهم ساختن امنیت های دسته‌جمعی طبق منشور سازمان ملل متحد ملحق گردند.^{۳۰}

در فصل دیگر نظر خود را در طرز دفاع از کشور ایران و خاورمیانه بتفصیل بیان خواهم کرد در این مقام فقط به ذکر عقیده راسخ و ایمان محکم خود اکتفا می‌کنم که در مقابل امپریالیزم همیشه باید ابراز قدرت کرد و قدرت هم جز در پرتو اتحاد یعنی اتحاد ملی و اتحاد بین‌المللی که از اجتماع ملل دوست و متحد به وجود میاید میسر نخواهد بود.

امروزه در سراسر گیتی تمام مردمی که دوستدار آزادی هستند با مخاطرات عظیمی مواجه‌اند و هر ملت با شهامت و دلیری می‌تواند از خطری که دوستان در آن شریکند نهراسد و از همین مشارکت کسب نیرو کند. ما ایرانیان در پرتو سیاست ناسیونالیسم مثبت خود که در حقیقت ریشه‌های آن به دوران‌های قدیم و پرافتخار ما کشیده می‌شود فرصت‌های گرانبها و ارزنده‌ای در داخل و خارج از کشور خود به دست آورده‌ایم.

ما از روابط مودتی که هم اکنون بین کشور ایران و تقریباً تمام کشورهای جهان موجود است مسرور و خرسندیم و همان‌طور که هر فرد عادی در هنگام دشواری به یاران یکدل خویش تکیه می‌کند ما نیز به دوستان خود مستظهریم و همواره حاضریم که دایره دوستان وفادار و مورد اطمینان خود را وسیع‌تر سازیم در عین حال همواره برای الحاق به دوستان خود برای مقاومت در برابر هرگونه امپریالیسمی با کمال هوشیاری آماده‌ایم.

^{۳۰} - این مورد نه تنها در سال ۱۹۷۹ از سوی مردم ایران رعایت نشد بلکه زیر تبلیغات بیگانه مردم راهی که امپریالیست باختری میخواست را انتخاب نموده و به «شاه» پشت کرد. به استقلال ملی و تمامیت ارضی بی اعتنا شد. شاه یا رهبر کشور در هر مورد به تنهایی قادر به انجام کارهای ملی نیست... اقدام‌های ملی با همکاری مردم سامان میگیرد. و مردم در سال ۱۹۷۹ درست برعکس عمل کردند.

فصل هفتم

مسئله اقتباس تمدن جدید

در سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) که به خاور دور مسافرت کردم سخن خردمندانه آقای لستر پیرسون وزیر سابق امور خارجه کانادا به یادم آمد که می‌گفت کواکولا جای کنفوسیوس را نخواهد گرفت. من تصور می‌کنم که این لطیفه نغز مصداق حال بسیاری از کشورها است که از حیث اقتصادیات عقب مانده و برای اینکه کشور خویش را با مظاهر تمدن غرب مجهز سازند به دشواری افتاده‌اند. کشور ایران نمونه بارز کشوری است که فرهنگ آن قدیمی‌تر و در بسیاری از موارد از فرهنگ و تمدن ملل عمیق‌تر و کامل‌تر است و اگر ملل باختر در پاره‌ای از موارد بتوانند اصول تمدن نوین خود را به ما بیاموزند ایران شاید بتواند آنان را به رموز تمدنی کهنسال‌تر و پر مغزتر آشنا کند و نکاتی را تعلیم دهد.

در ایران کارخانه‌های پیسی‌کولا و کواکولا و مؤسسات مشابه آن که در نهایت پاکیزگی و با اصول بهداشتی نوشابه تهیه می‌کنند فراوان است ولی به عقیده من این مؤسسات نمونه پیشرفت‌های ظاهر فریب تمدن باختر است.

برای آنکه معلوم شود اقتباس تمدن اروپائی باید بر چه اساسی باشد، ذکر نکته‌ای چند ضرور است.

چنان‌که گفته شد کشور ما قرن‌ها در علم و معرفت راهنمای جهانیان در علم و هنر بود. ولی در دوره طولانی سلطنت قاجاریه پیشرفت علوم و فنون در ایران متوقف و سرچشمه فیاض معرفت از جریان افتاده و راکد گشت و در آن مدت ملل جوان و تازه به عرصه وجود آمده باختر در اکتساب هنر و انتشار دانش به کوشش و مجاهده پرداخته از ما پیش افتادند و امروز برای فراگرفتن علوم و فنون باختری راهی دراز در پیش ماست و نه تنها باید خود را به قافله تمدن برسانیم بلکه باید از این مرحله هم فراتر برویم.

اما نباید فراموش کرد که اوضاع و احوال کشور ما با کشورهای غربی بسیار متفاوت است و باید آنچه از علوم و فنون اروپائی که نیازمندی‌های ویژه سرزمین ما را مرتفع سازد اقتباس کنیم و در این کار به قریحه ابداعی خود نیز توسل جوئیم. بعبارت دیگر باید قانون و علوم باختری را با تمدن

خود و تمدن خویش را با علوم و فنون فرهنگی هم‌آهنگ و سازگار کنیم و بدین کیفیت کاری بدیع و تازه انجام دهیم و روزی را می‌بینیم که ملت ایران باسوابق ممتد علمی خود و به همت هزاران نفر مرد و زن دانشگاه دیده در امتزاج و تلفیق تمدن شرق و غرب و متأثر کهن و نوین بتواند مقام رهبری را در جهان احراز کند.

ارتباط تمدن کهنسال ایران با جهان غرب تازگی نداشته و از پیش آمدهای عصر نوین نیست چنان‌که اسکندر کبیر از مقدونیه که اکنون ناحیه ای از کشورهای باختری است برخاست و در سال ۳۳۱ قبل از میلاد ایران را تسخیر کرد. ما نیز در سال ۲۶۰ قبل از میلاد، والرین امپراطور روم را در جنگ دستگیر نمودیم و این مرد که مهندس مجرب و ورزیده بود سال‌ها در ایران در امور مهندسی برای کشور ما کار می‌کرد و چیزهایی از آنچه ممکن است تمدن غرب نامیده شود برای ما فراهم ساخت، زیرا شاپور شاهنشاه ایران وی و بسیاری از سپاهیان رومی را که اسیر شده بودند در خوزستان سکنی داد و آنها نیز سدهای متعددی به روی رودخانه‌های خوزستان ساختند که هنوز بقایای آن به چشم می‌خورد و تا چندی قبل برخی از آنها مورد استفاده بود.



قرون گذشته مردان سپاهی و حادثه‌جویان و جهانگردان و سوداگران و مبلغین غربی به کشور ایران آمده‌اند که داستان آنها در صفحات تاریخ ما بطور مبسوط و مفصل مندرج است. در سال ۱۲۷۱ میلادی مارکوپولو از مردم ونیز که او را پدر علم جغرافیای جدید می‌خوانند به ایران آمد و مدتی در این سرزمین به سر برده زبان فارسی را فرا گرفت. وی در سفرنامه

خود درباره کشور ما چنین می‌نویسد: ایران کشور بزرگی است که در دوران قدیم بسیار مشهور و نیرومند بوده ولی اکنون اقوام تاتار آن را ویران و خراب کرده‌اند. و درباره جزیره هرمز می‌نویسد: بازرگانان هندی با کشتی‌های آکنده از ادوکه و سنگهای قیمتی و مروارید و پارچه‌های ابریشمی وزری و عاج و ادویه و سایر کالاها به این جزیره می‌آیند و امتعه خود را به بازرگانان هرمزی می‌فروشند.

شک نیست که شگفتی‌هایی که مارکوپولو در این سرزمین دیده و در سفرنامه خود نگاشته بود سایر مردم و نیز را هم به فکر مسافرت به ایران انداخت و آنها را بدین کار تحریض نمود. در قرن هفتم هجری تیمور لنگ سلطان مغول که کشور ایران را ضمیمه متصرفات خویش ساخته بود به فکر افتاد با هنری چهارم پادشاه انگلستان باب مکاتبه را مفتوح سازد. از این رو یکی از راهبان انگلیسی مقیم تبریز را که ژان گرینلا نام داشت به سفیری خود برگزیده و به دربار آن پادشاه گسیل داشت. در همان قرن نیز هنری سوم پادشاه کاستیل شخصی بنام روری گونزالو دیکلاویخو را بعنوان ایلچی به دربار امیر تیمور اعزام داشت. ایلچی مزبور از مشاهده سراپرده‌های باشکوه امیر تیمور سخت به تعجب و حیرت فرورفته و می‌گوید: یکی از این سراپرده‌ها از فرط رفعت و عظمت از دور مانند قلعه‌ای بلند بود. درباره طرز دادگستری امیر تیمور می‌نویسد: اشخاص محترمی را که محکوم به اعدام می‌شوند به دار می‌آویزند ولی محکومین عادی را گردن می‌زنند.

رواج بازار سوداگری و رونق اوضاع بازرگانی در جزیره هرمز پرتغالی‌ها را بدان سوی کشاند و در سال ۱۵۰۷ میلادی به آن جزیره حمله برده و آن را متصرف گشتند. در سال ۱۵۶۱ میلادی تاجری از مردم انگلستان بنام آنتونی از طریق دریایی بالتیک و کشور روسیه به ایران آمد تا باب روابط بازرگانی را بین ایران و کشور خویش از طریق مزبور مفتوح سازد. وی مخصوصاً به ابریشم نواحی گیلان علاقه مخصوصی نشان می‌داد و معاملاتی هم کرد ولی چون هزینه حمل و نقل این کالا بسیار گران بود و روس‌ها نیز مخالفت می‌ورزیدند تجارت او رونقی که انتظار داشت نگرفت.

در اواخر قرن شانزدهم میلادی تاجر دیگری از اهالی انگلستان بنام رابرت نیوبری به بندرعباس در کرانه خلیج فارس وارد و از طریق کشور ایران و آسیای صغیر به قسطنطنیه رهسپار گردید. درباره برادران (سر آنتونی و سر رابرت) شرلی و کمک‌هایی که به شاه عباس نموده‌اند در فصول پیش سخن رفته است. این پادشاه امتیازات متعدد به بازرگانان مسیحی که به بسط روابط تجارتي با کشور ایران علاقه‌مند بودند اعطاء نموده و این رویه

دوستانه ملت ایران نسبت به بازرگانان خارجی تاکنون نیز بطور مشهود و محسوسی ادامه دارد.

در سال ۱۶۱۷ میلادی کمپانی انگلیسی هند شرقی به ایجاد کارخانه‌ای که در آن زمان پایگاه تجارته نام داشت در شهر شیراز اقدام نمود. در سال ۱۶۲۲ میلادی ما باتفاق انگلیس‌ها هرگز را از چنگ پرتغالی‌ها بیرون آوردیم و این اقدام به آبرو و اعتبار پرتغالی‌ها در خلیج فارس لطمه هنگفتی وارد ساخت و تجارت انگلیسی‌ها در آن نواحی رونق و اعتبار یافت. سال بعد، شاه عباس به هلندی‌ها اجازه داد یک پایگاه تجارته در بندرعباس تأسیس نمایند و فرانسوی‌ها نیز در سال ۱۶۶۴ میلادی موفق به ایجاد چنین پایگاه‌هایی در بندر عباس و اصفهان شدند لیکن چندی بعد با بسط و تفوق تجارته روزافزون انگلیس‌ها، هلندی‌ها و فرانسوی‌ها از آن صفحات خارج شدند.



در طی قرن هفدهم میلادی سر توماس هربرت انگلیسی و سر ژان شاردن فرانسوی که به خدمت دولت انگلیس درآمده بود هر یک جداگانه به کشور ایران مسافرت نموده و کتاب‌های مستندی درباره مسافرت خود به رشته تحریر درآورده‌اند. اولین هیئت سیاسی روس‌ها در سال ۱۶۶۴ میلادی مرکب از دو نفر ایلچی و هشتصد نفر ملتزمین آنها از طرف امپراطور الکسیس به کشور ایران وارد شد. در سال ۱۷۰۸ میلادی پطر کبیر سر توماس هربرت سفیری از جانب خود به دربار ایران در اصفهان گسیل داشت و پس از هفت سال هیئت دیگری را به کشور ما روانه نمود.

درباره تاخت و تازهای روس‌ها در کشور ایران و روابط کنونی بین دو کشور قبلاً بتفصیل سخن رفته است.

در اوایل قرن نوزدهم عده زیادی از دانشمندان و رجال سیاسی اروپا به ایران آمدند که سر جیمس موریه مصنف کتاب حاجی بابای اصفهانی و سر جان ملکم مؤلف تاریخ ایران نیز جزو آنها بوده‌اند. دانشمندان مزبور موجب ترویج ادبیات ایران در اروپا گردیدند و در اثر مساعی آنها جهان باختار نسبت به کشور ایران علاقه عمیق معنوی پیدا کرد.

مبلغین مسیحی آمریکائی از پیشروان ایجاد روابط بین ایران و آمریکا بودند. نخستین دسته مبلغین آمریکائی در سال ۱۲۰۷ هجری (۲۳۶۷) به کشور ایران قدم نهادند و دیری نگذاشت که مدرسه‌ای تأسیس نموده و تدریجاً چندین مدرسه و بیمارستان در این کشور به وجود آوردند که از جمله دبیرستان معروف البرز تهران است که بسیاری از رجال امروزی ما در آن تحصیل کرده‌اند. مبلغین انگلیسی و سایر کشورهای اروپائی نیز مدت‌ها در کشور ما اقامت و فعالیت داشته‌اند. چنان‌که قبلاً اشاره شد ژان گرینلا در قرن چهاردهم و عده زیادی از مبلغین غربی دیگر در قرن هفدهم میلادی به کشور ما آمدند و بتدریج در ایران نفوذ پیدا کردند. سفارت آمریکا در تهران بسال ۱۸۸۳ میلادی تأسیس گردید و نخستین وزیر مختار آمریکا س. ج. و. بنجامین بود که دو کتاب درباره ایران به رشته تحریر درآورده است. از قرن نوزدهم تا امروز روابط دوستانه کشور ما و آمریکا پیوسته رو به توسعه رفته و روز به روز نزدیک‌تر و دوستانه‌تر شده است. باید در اینجا گفته شود که در سال ۱۹۰۹ هوارد باسکرویل که در دبیرستان آمریکائی تبریز سمت معلمی داشت جان خود را برای حفظ مشروطیت ایران در مبارزه‌ای که بین مشروطه‌طلبان و طرفداران ارتجاع درگرفت نثار نمود.



نمونه بافته شده قالیچه بنام هوارد باسکرویل

اینک برای فهم نفوذ تمدن غرب در ایران باید به خاطر داشت که در حال حاضر مسئله تجدد علمی و صنعتی با مفهوم کنونی، برای خود ملل مغرب‌زمین نیز تازگی دارد، چنان‌که وضع زندگی امروزه آمریکا با پنجاه سال پیش تفاوت فاحش یافته و حتی از ده سال قبل تا امروز نیز تغییرات بزرگ کرده است. من سه نوبت در سال‌های ۱۳۲۸ (۲۴۸۸) و ۱۳۳۴

(۲۴۹۴) و ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) به آمریکا مسافرت کرده‌ام ولی در مسافرت دوم و سوم خود تغییرات مهم و تحولات جدیدی را مشاهده کردم که در سفر اول ایداً مشهود نبود. موجبات و عوامل محرک این تحولات سریع و عظیم کاملاً آشکار است زیرا هزینه‌ای که آمریکا فعلاً در راه بررسی‌ها و تحقیقات علمی و پیشرفت فنون و صنایع متحمل می‌شود چندین برابر مبلغی است که پیش از جنگ دوم جهانی در این راه به مصرف می‌رسانید و با همین نسبت هم نتایج حاصله از آن افزایش یافته است. پس تمدن جدید در آمریکا به وضع بی‌سابقه‌ای رو به پیشرفت و تکامل است و همین وضع نیز در کشورهای اروپایی مانند انگلستان و فرانسه و آلمان و روسیه و سایر ممالکی که بدانجا مسافرت نموده‌ام کم و بیش مشهود بوده است.

برخی از متخصصین علم اقتصاد و مهندسیین آمریکایی و اروپایی درباره ترویج و اشاعه تمدن غربی در کشورهای که از لحاظ اقتصادی در حال توسعه هستند نظریات و عقاید مخصوصی دارند. اینها معتقدند که این‌گونه کشورها آماده قبول علوم و فنون امروزی نیستند و باید از مراحل اولیه آن شروع کنند و بدواً فنونی را که مثلاً در موقع جنگ‌های داخلی آمریکا متداول بوده است به کار بندند. برخی از این اشخاص برای مثال به کشور ما اشاره نموده و می‌گویند هنوز روستاییان ایران بوسیله گاواهنهای چوبی که فقط تیغه آنها آهنی است زمین را شیار می‌کنند و باید گاواهنی را که آمریکایی‌ها در آغاز جنگ‌های داخلی خود به کار می‌بردند به آنها داد و نباید وقت را با نشان دادن طرز کار تراکتور و وسایل جدید تلف نمود. زیرا آنان هنوز طرز بکار انداختن این وسایل را ندانسته و نمی‌دانند چطور از آنها نگهداری کنند. بر همین قیاس این عده از اقتصادپون و مهندسیین معتقدند که کشورهای که درحال توسعه هستند باید از استعمال وسایل پیچیده و فوق‌العاده فنی امروزی مانند آنتی‌بیوتیک و الکترونیک و هوانوردی خودداری کنند و بهتر آن است که بدواً با وسایل مقدماتی تمدن به کار مشغول شوند و تدریجاً با دستگاه‌های عظیم آشنا گردند.^{۳۶}

من این عقیده را اقلاً در مورد ایران کاملاً و قطعاً مردود می‌شمارم و شواهد بسیاری دارم که چند فقره از آنها برای روشن شدن موضوع کافی است.

در نزدیکی فرودگاه عظیم بین‌المللی تهران که بسال ۱۳۳۷ هجری (۲۴۹۷) تکمیل گردیده هنوز کاروانهای شتر از قراء و قصبات کالاهای مختلف به تهران می‌آورند ولی همین فرودگاه از فرودگاه‌هایی که در آمریکا و اروپا دیده‌ام به مراتب کامل‌تر و با وسایل جدید مجهزتر است و حقاً هم

^{۳۶} - نمونه کامل طرف فکر استعماری و استثماری برخی از کشور های امپریالیستی باختری

باید چنین باشد زیرا مدت‌ها است، تهران یکی از ایستگاه‌های مهم راه‌های هوایی بین‌المللی اروپا و خاوردور و مرکز شبکه ارتباطات هوایی داخله کشور گردیده است.

از طرف دیگر روز به روز علاقه مردم به مسافرت با هواپیما بیشتر می‌شود و میزان آمد و رفت هواپیماها از سال ۱۳۳۲ (۲۴۹۲) تا سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) در حدود ده برابر افزایش یافته است. در بعضی از خطوط هوایی به علل اقتصادی و از نظر سرعت و اطمینان هواپیماهای آخرین سیستم به کار انداخته‌ایم و در نیروی هوایی خود نیز از هواپیماهای جت استفاده می‌کنیم، زیرا هواپیمای جنگنده پیستون‌دار که در دوران جنگ دوم جهانی بکار می‌رفت هم اکنون، متروک و قابل استعمال نیست.

امروز تهران دارای جدیدترین کارخانه شیرپاستوریزه است که نظیر آن در خاورمیانه دیده نمی‌شود و این مؤسسه نسبت به ظرفیت خود از مجهزترین کارخانه‌های جدید جهان است. البته ممکن بود کارخانه‌ای از نوع کهنه‌تر برای این کار تهیه کنیم، ولی کارخانه فعلی از لحاظ بهداشت مطمئن‌تر و از حیث کار دقیق‌تر و با سایر اقدامات عمرانی و توسعه‌ای که در برنامه ما است متناسب‌تر است.

بیمارستان نمازی در شیراز نه تنها یکی از مجهزترین بیمارستانهای جدید است، بلکه بنا به گفته یکی از آمریکاییانی که در امور بیمارستان تخصص دارد سرآمد بیمارستان‌های خاورمیانه است. کشور ایران که موطن ابن‌سینا پزشک بزرگ است که قرن‌ها پیش در ایران کشور می‌زیسته ممکن بوده با توجه آثار تاریخی بیمارستان را با اسلوب قدیم طراحی و بنا کند ولی امروز یک چنین بیمارستانی برای خدمت به مردم متناسب نبود. همچنین برای ما میسر بود از داروهای قدیمی استفاده کنیم اما بجای آن سازمان خدمات اجتماعی شاهنشاهی جدیدترین انواع داروهای خارجی و آنتی‌بیوتیک‌ها را در دورترین شهرها و قصبات کشور بین نیازمندان توزیع می‌کند.

کالسکه و درشکه تا دوران جنگ دوم جهانی از وسایل متداول حمل و نقل در شهر تهران بود. ولی امروز در حدود ده هزار اتومبیل کرایه در پایتخت کار می‌کند.

در سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) عده زیادی اتوبوس دو طبقه از همان نوعی که در شهر لندن کار می‌کند در خیابانهای تهران به کار انداخته شده است و

امروز پایتخت کشور ما که می‌گفتند از کشورهای عقب افتاده است چنان بسرعت توسعه می‌یابد در فکر آن هستیم که راه آهن زیرزمینی در آن احداث کنیم.

در نواحی روستائی کشور ما قرن‌ها است که الاغ، همان حیوان بردبار و صبور، تنها وسیله حمل و نقل بوده است و حتی یکبار دیدم که مردی بر الاغ سوار و در ضمن حرکت مشغول مطالعه کتابی است و این کار را هنگام راندن در اتومبیل نمی‌توان انجام داد. هرچند از اینکه تعداد الاغ بتدریج در مزارع ما کم می‌شود متأسفم، ولی امروز روستائیان به اتومبیل‌های جیب علاقه پیدا کرده‌اند و از همین جهت کارخانه بزرگی در ایران برپا کرده‌ایم تا قطعات و اجزاء جیب را که از خارج وارد می‌شود سوار کنند و اینک صدها اتومبیل جیب در اختیار هموطنان قرار گرفته است. در آتیۀ متدرجاً قطعات و آلات جیب را هم در ایران ساخته و آخرین نمونه آن وسیله نقلیه را در داخله تهیه خواهیم نمود و ممکن است چند کارخانه معظم اتومبیل‌سازی گیتی کارخانه‌ای برای همین منظور در ایران احداث نمایند.

یک کارخانه جدید نیز برای ساختن و مرمت لاستیک در ایران تأسیس شده است.

سابقاً مردم و دوائر دولتی پیام‌ها و نامه‌های خود را بوسیله مستخدمین یا پیشخدمت‌ها به اشخاص می‌رساندند و امروز این وظیفه را تلفن خودکار بهتر و دقیق‌تر انجام می‌دهد. بهمین نحو ممکن بود مانند سابق تنها بوسیله تلگراف بین شهرهای ایران ارتباط سریع برقرار کنیم ولی بجای آن رشته‌های سیم تلفن در تمام کوهستان‌ها و صحاری کشور کشیده شد و به این حد هم قناعت نکرده و در نظر داریم از جدیدترین وسایل الکترونیکی برای ارتباطات استفاده کنیم. اگر با قطار راه آهن که از دامنه سلسله کوه‌های الوند در جنوب غربی ایران می‌گذرد مسافرت کنید برفراز کوه‌های بسیار بلند برج‌های هادی امواج تلفن برقی که از جمله وسایل و شبکه‌های دستگاه رادیو تلفن ایران است به چشم می‌آید. ستونهای پولادین و سایر آلات و ادوات سنگین این دستگاه‌ها را بزحمت زیاد بدان مواضع که ارتفاع آنها به هفت یا هشت هزار پا می‌رسد بوسیله چارپایان و کارگران برده و نصب کرده‌اند. دستگاه رادیو تلفن ایران نه تنها صدا را صاف و واضح از شهری به شهری در داخله کشور می‌رساند بلکه وسیله برقراری ارتباط با کشورهای خارجی را نیز کامل‌تر ساخته است.

من اگر می‌خواهم تازه‌ترین رشته‌های فنی و صنعتی را در کشور خود رواج دهم دلیل آن نیست که باید به کارهایی که از حیث اقتصادی معقول نیست نیز دست بزنیم. مثلاً من عقیده ندارم که به تقلید بعضی از کشورهای فقط بمنظور کسب شهرت کارخانه فولاد سازی احداث کنیم. زیرا کارخانه فولاد سازی نیاز به آب فراوان و مواد خام اساسی از قبیل سنگ آهن و ذغال سنگ و سنگ‌های آهکی دارد و مدیران فنی و کارگران آزموده برای به کار انداختن آن مورد احتیاج است. ضمناً باید وسایل تولید نیروی برق به میزان فراوان و تسهیلات حمل و نقل و بازار فروش برای محصولات چنین کارخانه‌ای فراهم ساخت و چون تصور می‌کنم ثابت کرده باشیم که احداث کارخانه مجهز فولادسازی در ایران از نظر اقتصادی کاملاً معقول است بنابراین از نظر اقتصادی و نه از نظر کسب اشتهار نقشه ساختن چنین کارخانه‌ای را تهیه نموده‌ایم.

برای اینکه فنون و علوم غربی در کشوری مانند ایران با طرز صحیح به کار افتد نهایت بصیرت و دقت نظر ضرور است. چنان‌که گفته‌ام باید بسیاری از فنون و هنری جدید را اقتباس کنیم و این کار بیشتر بر عهده جوانان کشور ما است که پس از تمام کردن دوره تحصیلات دانشگاهی خود در ایران برای تکمیل معلومات و آشنائی به علوم و فنون غرب به خارج اعزام شده‌اند. این جوانان در جریان تحصیل و ضمن تحقیقات علمی خود طبعاً باید بواقع دریابند که چگونه معلومات و اطلاعاتی را که کسب می‌کنند با اوضاع و احوال و احتیاجات ایران کاملاً ملایم و سازگار نمایند.

بسیاری از رشته‌های علمی غرب باید بدون مطالعه و پیدا کردن دلیل و موجب به خودی خود مورد اقتباس قرار گیرد. ولی قسمت‌هایی هم وجود دارد که باید بانهایت حزم و مآل‌اندیشی در آن غور و بررسی نمود.

فرزند یکی از بازرگانان معتبر ایرانی که از دانشگاه هاروارد در رشته امور بازرگانی فارغ‌التحصیل گردیده و رساله خود را درباره طرز توافق بین تلویزیون و نیازمندی‌های ایران نگاشته است در بازگشت به ایران نخستین بنیان‌گذار تلویزیون ایران گردید. جوان دیگری مدت هفت سال در انگلستان که از تمام کشورهای دیگر در به کار انداختن ماشین برای امور فلاحتی پیش‌تر است به تحصیل رشته مهندسی کشاورزی پرداخته و تمام همت و سعی خود را صرف تطبیق و تلفیق تحصیلات و معلومات خود با نیازمندی‌های کشور ایران کرد و ضمناً زنی انگلیسی گرفت، در مراجعت معلومات خود را با اوضاع و احوال کشاورزی این کشور منطبق ساخته و مزرعه وسیعی در ۲۴ کیلومتری تهران احداث نمود و با استفاده از فنون جدید محصولات فراوانی از قبیل پنبه بلند الیاف و میوه و سبزی‌های متنوع

به دست آورده و با بهترین روش فنی به تربیت بهترین نوع جوجه آمریکائی پرداخت.

برای نو ساختن طرز زندگانی باقی ملت مانند لشکرکشی‌های بزرگ باید نقشه عملیات قبلاً فراهم گردد. در سال ۱۳۲۷ (۲۴۸۷) همین‌که کشور ما از هرج و مرج و گرفتاری‌های مولود دوره جنگ فراغت یافت دولت من از یک مؤسسه معروف مهندسین مشاور آمریکائی دعوت کرد که امکانات ایران را برای توسعه اقتصادی بررسی کنند و در نحوه مصرف عایدات معتنابه نفت برای انجام تحولات اساسی و احیای منابع ایران به ما ارانه طریق نمایند. در همان سال گزارش مقدماتی آنها در این موارد تنظیم و تسلیم گردید و ما هم بلافاصله دامنه مساعی خود را توسعه دادیم و از چند مؤسسه مشاور معروف آمریکائی نیز دعوت کردیم که در انجام این منظور با ما اشتراک مساعی نمایند. این دسته از متخصصین گزارشی مفصل که کتابی در پنج جلد شده بود حاوی مطالعات دقیق درباره طرح‌هایی که باید در ظرف هفت سال به موقع اجرا گذاشته شود تهیه و تسلیم نمودند.

کلیه احتیاجات حیاتی و مسائل اقتصادی ایران در این گزارش مورد مطالعه قرار گرفته و برنامه‌هایی برای توسعه بهداشت و فرهنگ و کشاورزی و صنایع و کشف معادن و تولیدات نفت و غیره تهیه و تنظیم گردید. پیشنهادهای مؤسسه مشاورین خارجی مورد توجه مجلسین واقع گردید و قانونی برای برنامه هفت ساله به تصویب رسید و در پی آن، اداره تقریباً مستقلی بنام سازمان برنامه تشکیل یافت تا طرح‌های مزبور را به موقع اجرا بگذارد. برای هزینه این برنامه مجلس کلیه عایدات نفت را منحصرأ به سازمان اختصاص داد. جمع هزینه این برنامه وسیع به چهارصد میلیون دلار برآورده شده بود که بطور متوسط سالی پنجاه و هشت میلیون دلار تا مدت هفت سال به مصرف می‌رسید. برای تأمین این مبلغ سالی چهل میلیون دلار درآمد حق الامتیاز دولت از نفت منظور و پیش‌بینی شده و نیز در نظر بود که بقیه این مبلغ سالیانه بوسیله اخذ وام از داخله و خارجه تأمین گردد.

برنامه هفت ساله اول تقریباً به عدم موفقیت منتهی گشت زیرا اولاً در طرز اداره آن دقت لازم به عمل نیامده و تهیه کنندگان گزارش توجه لازم و دقیق را در فراهم ساختن تشکیلاتی که بتواند چنین سازمانی را بخوبی بگرداند به عمل نیاورده بودند. از این گذشته بتدریج واضح گردید که گردانیدن سایر تشکیلات دولتی بدون آنکه از عوائد نفت مبلغی بدان‌ها اختصاص یابد دشوار است.

سهام سازمان برنامه از عوائد نفت برخلاف منظور مجلسین از آنچه مقرر شده بود کمتر گردید چنانکه در سال ۱۳۲۸ (۲۴۸۸) عایدات نفت بالغ بر سی و هشت میلیون دلار بود و از این مبلغ فقط پانزده میلیون دلار به سازمان برنامه پرداخت شد و در سال بعد که عایدات نفت به چهل و پنج میلیون دلار بالغ گردید به سازمان برنامه بیش از ۳۱ میلیون دلار نرسید.

با وصف آنچه که گفته شد گناه عدم موفقیت برنامه هفت ساله اول بر عهده مصدق بود زیرا بارویه‌ای که در مورد نفت پیش گرفته بود شکست برنامه را مسلم و محرز ساخته و نگذاشت مردم کشور از فوایدی که عایدات نفت ممکن بود به تمام کشور برساند بهره‌مند گردند.

درآمد نفت به صفر رسید (بلکه از صفر هم پائین تر رفت زیرا دولت مجبور بود حقوق کارمندان و کارگران شرکت نفت و سایر تعهدات آن دستگاه را کد را هم پرداخت نماید) و با خشکیدن این منبع عایدات تأمین هزینه‌های روزانه و اجرای برنامه‌های عمرانی و توسعه مملکت به طریق اولی غیرممکن گردید.

پس از سقوط مصدق در سال ۱۳۳۲ (۲۴۹۲) و آغاز وصول عایدات نفت بار دیگر کوشش بسیار به عمل آمد که فعالیت سازمان برنامه هفت ساله اول مجدداً آغاز گردد. در سازمان برنامه تشکیلات جدیدی داده شد و دامنه فعالیت آن توسعه یافت و روحیه متزلزل کارکنان این سازمان و سایر دستگاه‌های دولتی تقویت پیدا کرد و طرح‌های عمرانی متوالیاً تکمیل گردید و در اسفند ۱۳۳۵ (۲۴۹۵) قانون برنامه هفت ساله دوم نیز آماده شد و به تصویب رسید.

من هم مانند پدرم هیچگاه در مسئله عمران و آبادی اعتقاد به کندی و تأنی نداشته‌ام. برنامه هفت ساله دوم ما به پیشرفت‌هایی نائل گردیده است ولی بعضی قسمت‌های اساسی کار ما هنوز از انظار مستور است زیرا این قسمت شامل طرح‌های دقیق اقتصادی و فنی است که با دقت و احتیاط تام با کمک متخصصین خارجی تهیه شده و آثار آنها هنوز ظاهر و آشکار نیست.

قسمت‌های دیگر مربوط به طرح‌های ساختمانی است که هنوز به اتمام نرسیده و یا تمام شده و در معرض مشاهده قرار نگرفته است. البته این نکته را نباید از نظر دور داشت که مدتی که برای مطالعه دقیق و طرح‌ریزی نقشه‌های عمرانی ضرور است ممکن است کمتر از مدت اجرا و ساختمان

یعنی برپا کردن بنا از نصب ماشین و استخوان بندی آهنی و بتونریزی و سایر تجهیزات فنی و صنعتی نباشد.

آنچه در طی صفحات فوق ذکر شد شمه‌ای از عقاید من در مورد تجدید و احیای کشور بود ولی آنچه گفته شد تنها بمنزله آغاز فصلی است و از همین جهت ذکر صریح و بی پرده بعضی از نکات در این مقام ضروری بنظر می‌رسد.

برخی از مردم و مخصوصاً خبرنگاران جرأید ظاهراً به رنگ لباس و طرح درب اطاق کار من بیش از نظر و عقیده و رویه اجتماعی من اظهار علاقه می‌کنند. چنان‌که بارها مخبرین معتبر روزنامه‌ها به حضور من بار یافته‌اند و چون نتوانسته‌اند به کنه عقاید و نظرات من پی برند با کمال اطمینان به شرح سطحی‌ترین و مبتذل‌ترین مطالب پرداخته‌اند. آمریکائی‌ها به علی در تهیه و تنظیم این‌گونه گزارش‌ها تخصص دارند و من در بسیاری از موارد با تعجب گزارش‌های سطحی و کودکانه‌ای دیده‌ام که مخبرین خوش‌پوش و پرمدعا و صاحب قیافه فکور آمریکائی تهیه و تنظیم کرده‌اند. گاهی در اینکه این اشخاص برای انجام خدمتی در خارج از کشورشان تربیت صحیح یافته باشند دچار شک و تردید می‌شوم. خوشبختانه در میان آنها مخبرین فهمیده و ورزیده هم بطور استثناء وجود دارند ولی اگر این امر استثنائی مبدل به یک امر عادی می‌شد برای کمک به نشر مرام و مدنظر جهان آزاد سودمندتر بود.

شاید نقص تا درجه‌ای ناشی از آن باشد که دستگاه‌های تبلیغاتی و تلویزیون آمریکائی تصور می‌کنند که باید با بزرگسالان آمریکائی مانند اطفال رفتار نمود تا علاقه و توجه آنها به امری جلب شود. اما با مقایسه با فعالیت آمریکائی‌های وظیفه‌شناس وابسته به اصل چهار و سایر مؤسسات آمریکائی در کشور ایران واضح است که چنین تصویری کاملاً بر خطاست و بطوریکه شنیده‌ام حتی در دکان‌های کوچک خواربارفروشی آمریکا کتب مهم تاریخ و علوم طبیعی و فلسفه با قیمت ارزان در دسترس عموم نهاده شده است. بنابراین آمریکائی‌ها تا آن اندازه هم که بعضی از روزنامه‌نگاران معروف و مشهور آنها که سفر برق‌آسانی به این نقطه جهان می‌کنند آنها را معرفی می‌نمایند کوتاه فکر و ناپخته نیستند. درباره‌های مشرق زمین که سنن هزاران ساله پشت سر آنها است طبعاً پر از حکایات و افسانه‌های بزم و تجمّل‌اند ولی برای شناختن من باید از حکایات درگذشت و به عقاید و نظرات من که در این منطقه پرآشوب گیتی بر کشوری سلطنت می‌کنم آگاه گردید. حقیقت آن است که من همیشه از این خرسندم که مسائل پیچیده اقتصادی کشور و سایر معضلات امور را حل و فصل کنم و وجود من از

نظر مقام شاهنشاهی از وجود یک نفری که به توسعه امور اقتصادی و اصلاحات اقتصادی و پیشرفت فرهنگی علاقه‌مند است جدا نمی‌تواند بود.^{۳۷}

هیچ کسی در چنین مقامی که من هستم نمی‌تواند از وسوسه‌هایی که قدرت بوجود می‌آورد برکنار باشد ولی خوشبختانه سائق من در حیات چیز دیگر است و برای من فلسفه وجود معنی و مفهومی دیگر دارد. پیش من مسائل بغرنج و دشوار توسعه تولیدات کشاورزی هرگز خستگی‌آور نیست و آنها را بسیار مهم و پرارزش می‌بینم، زیرا می‌دانم کوچک‌ترین راه حل عملی که برای این‌گونه مسائل پیدا می‌کنم در حیات هزاران نفر از افراد کشور تأثیر فراوان خواهد داشت.

من مثل آن انگلیسی که خواندن مجله اقتصادی را در تختخواب بر تمام لذات دیگر ترجیح می‌دهد به راه مبالغه نمی‌روم ولی مهمترین لذات را در آن می‌دانم که با مسائل دشوار دست و پنجه نرم کنم و در آنوقتی که دیگران از مقابله با آنها احساس ملالت می‌کنند با آنها روبرو باشم و بر دشواری‌های ناشی از آنها فائق آیم.

راستی آن است که آرزوهای طبع من آنگاه برآورده می‌شود که در امر احیای کشور و تجدید بنای آن به آزمایش پرداخته و به نتیجه مثبت برسم و امیدوارم که خوانندگان این کتاب همین احساسات را داشته باشند.^{۳۸}

جای تردید نیست که در پیرامون پیشرفت اقتصاد در کشورهایی که تازه قدم در راه توسعه و ترقی نهاده‌اند مطالب کلی و فرضیه‌های مبهم که خواندن آنها برای خواننده موجب کسالت می‌شود به رشته تحریر درآمده است ولی از طرف دیگر باید این حقیقت بارز را تصدیق کرد که ارزش و اهمیت هر طرح معین و سودمندی را نمی‌توان از روی ظاهر درخشنده و پر رنگ و نگار تشخیص داد.

^{۳۷} بخوبی نشان داده میشود که اگر شاهنشاه در فکر توسعه اقتصادی، صنعتی و کشاورزی و تأمین بودجه و اجرای برنامه های عمرانی نبودند کسی حتا دولت های حاکم هرگز فکر پیشرفت های عمرانی و اقتصادی را نمیکردند. همانگونه است وضع روزنامه نگاران، بجای نشان دادن پیشرفت ها، به مسایل جزئی لباس و سر و وضعی خاندان پهلوی پرداخته اند تا به مسائل ملی و استراتژیکی کشور. همین نشان میدهد «شاه» چقدر تنها بوده است.

^{۳۸} - در بازخوانی کتاب آنگاه که به این جمله رسیدم برآن شدم تا کتاب را به شیوه ای که برای همگان قابل دسترسی باشد و به نگاره و توضیح و تفسیر مجهز شده باشد دوباره سازی بکنم. بلکه مردم بار دیگر کشور خودشان و «شاه»، شاهی که جز رفاه مردمش غم دیگری نداشت را بشناسند.

مثلاً برای اداره امور کشوری در عصر امروز باید مالیات‌های عادلانه و منصفانه‌ای وضع و به طریق صحیح آن را جمع‌آوری نمود. برخی از اشخاص مدعی هستند که دولت من آنطور که باید و شاید مالیات‌ها را جمع‌آوری نکرده است و متأسفانه این شکایت هم وارد است زیرا آشفتگی اوضاع اداری و عدم لیاقت و وضع مراجعه به پرونده‌های مالیاتی موجب دشواری‌های فراوان در امر وصول مالیات شده است.

اخیراً وزارت دارائی با کمک متخصصین خارجی کتابچه راهنمای بسیار جالبی برای رفع این دشواری‌ها تهیه و تدوین نموده است. این کتابچه که دارای جلد چهار رنگ و شیرازه پلاستیکی و عکس‌های متعدد و نقشه‌های دقیق برای ساده کردن کارها است بطوری نگاشته شده است که اشخاص غیروارد به امور نیز می‌توانند مطالب آن را درک کنند.

درباره مالیات‌های ارضی در این کتابچه اصولی ذکر شده است که چهل درصد از تشریفات اداری و شصت درصد از حجم پرونده‌های مالیاتی را تقلیل می‌دهد و روی هم راهنمای بسیار عملی و مفیدی است. با وصف آن اطمینان دارم که بسیاری از اشخاص که از بدی وضع وصول مالیات شکایت می‌کنند از مطالعه آن احساس خستگی و کسالت خواهند نمود.

سخنان نغز و فریبنده در مورد تجدید سازمان یک ملت هرگز جای کارهای منظم و متوالی را نمی‌گیرد و برای فهم مسائلی که کشورهای تازه به راه ترقی افتاده در راه پیشرفت و توسعه کشور با آن مواجه‌اند باید فکر و عقل را به کار انداخت و این ورزش و آزمایش مغزی نه تنها زحمتی ندارد بلکه بسیار طرب‌انگیز و فریبنده است.

برای نشان دادن رویه‌ای که برای رشد و نمو کشور اختیار شده و مورد علاقه فراوان من است و برای تشریح طریقه‌ای که عقاید و نظرات من به مقام عمل درآمده است مناسب آن است که در یک مدت معین از زمان در کشور به عمل آمده شرح داده شود و از این نظر بعضی از فعالیت‌هایی که برای توسعه اقتصادی و اجتماعی ایران در طی مدت شش ماهه دوم سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) به عمل آمده است بطور فهرست در اینجا ذکر می‌شود:

- ماه اول (مهر ماه)

افتتاح مدرسه جدید برای نابینایان، برقراری مواصلات تلفن در سه شهر جنوبی ایران، تقسیم اراضی سی و چهار قصبه بین خرده مالکین که انجام اسناد مالکیت آنها را با دست خودم بین روستائیان توزیع نمودم.

تشکیل دادگاه سیار در استان آذربایجان، تأسیس مرکز مبارزه با بیماری سل در شهر رشت، حفر یک حلقه چاه عمیق در قسمت جنوبی شهر تهران.

افتتاح رسمی اداره جدید استاندارد ها در ایران، برقراری رابطه رادیو تلفنی بین کشورهای ایران و ایتالیا، آغاز حفر اولین چاه نفت زیردریایی ایران در خلیج فارس، واگذاری اراضی خالصه در آبادان به ۵۸۲ تن از کارمندان دوایر کشوری برای ساختمان منزل، گشایش رسمی بانک توسعه صنایع و معادن ایران، تأسیس یک دبستان جدید در حومه شهر یزد، تأسیس کارخانه جدید در کرج برای ساختمان تراورس‌های سیمانی، تکمیل ساختمان‌های مراکز مبارزه با بیماری سل در شهرهای مشهد و اصفهان و بابل، افتتاح رسمی مدرسه صنعتی منسوجات و اشتغال کارآموزان.

- ماه دوم (آبان ماه)

افتتاح ساختمان پرورشگاه با گنجایش ۲۰۰۰ طفل در حومه تهران بوسیله خودم، تأسیس یک درمانگاه و یک فروشگاه بوسیله یکی از خواهرانم.

مصادف با روز تولدم بیست و هشت باب دبستان در نقاط مختلفه کشور گشایش یافت و کارخانه‌های جدید برق در پانزده شهر به کار افتاد، تکمیل تأسیسات مخابرات برقی در دوازده ایستگاه راه آهن جنوب مرکزی کشور ایران، افتتاح مرکز کشاورزی مکانیزه در استان کردستان، آغاز لوله کشی برای انتقال گاز از یکی از مناطق نفت‌خیز جنوب به شیراز، این گاز به مصرف نیازمندی‌های شهر شیراز و کارخانه‌های کود شیمیایی که در شرف تأسیس است می‌رسد، تکمیل ساختمان انبار نفت سیاه در خراسان و آغاز انتقال نفت به انبارهای ذخیره، تکمیل یک باب درمانگاه در یک شهر و یک آسایشگاه مسلولین در شهر دیگر، آغاز ساختمان سد شهناز که به نام دخترم می‌باشد.

- ماه سوم (آذر ماه)

گشایش بخش زنانه و بخش جدید دندان‌پزشکی در یکی از بیمارستان‌های کردستان، برقراری مواصلات تلفنی بی‌سیم بین شهرهای فارس و اصفهان، توسعه انبار نفت در پنج شهر، افتتاح یک ترعه بزرگ برای آبیاری، گشایش پنج باب دبستان و نه باب مدرسه حرفه‌ای و فنی در شهرهای بزرگ و کوچک، تکمیل پنج باب دبستان دیگر، آغاز بهره‌برداری آزمایشی از یک کارخانه جدیدالاحداث قند که اولین کارخانه خصوصی در کشور

ایران است، تکمیل ۲۵۰ خانه روستائی بوسیله دولت، ورود یکی از کشتی‌های نفتکش ۳۵ هزار تنی از اروپا به ایران و حمل اولین محموله نفتی، آغاز بهره‌برداری از یک کارخانه روغن زیتون و روغن کنجد، گشایش قسمت جدید الحاقی یکی از بیمارستان‌های تهران، آغاز بهره‌برداری از سه حلقه چاه جدید نفت در یکی از مناطق نفت‌خیز که بالنتیجه میزان تولیدات نفت آن منطقه به دو برابر افزایش یافت، در منطقه دیگر یک چاه به نفت رسید، گشایش کارخانه نان ماشینی و دو شبکه جدید تلفن در تهران، تکمیل ساختمان یک تونل انحرافی جهت سد سفیدرود، حفر ده حلقه چاه عمیق آبیاری آزمایشی، افتتاح بیمارستان جدیدی بنام ملکه فرح.

- ماه چهارم (دیماه)

گشایش یک شعبه پست و تلگراف در استان گیلان، تکمیل ساختمان مرکز دامپزشکی اصفهان، افتتاح یک کارخانه برق و یک درمانگاه و دو دبستان و یک مسجد در یک شهر و یک کارخانه برق و دو دبستان در شهر دیگر و دو کارخانه برق در دو شهر دیگر، گشایش مدرسه پرستاری ملکه فرح در کرمان، افتتاح دستگاه فرستنده جدید رادیو در اصفهان، تکمیل لوله کشی اصلی دو شهر، تکمیل ساختمان آزمایشگاه آبادان، افتتاح یک قسمت جدید در یکی از بیمارستان‌های تهران که بوسیله خودم انجام گرفت.

- ماه پنجم (بهمن)

تکمیل ساختمان یک درمانگاه و یک مرکز دامپزشکی، گشایش درمانگاه دیگری بدست ملکه فرح، تکمیل طرح ساختمان جدید دانشگاه تبریز، تکمیل ساختمان یک کارخانه بافندگی در کرمان، افتتاح یک کارخانه آرد در تبریز، آغاز بهره‌برداری از ماشین جدید مقوا سازی کارخانه دخانیات دولتی تهران، نصب دستگاه‌های گیرنده رادیو در پنج مرکز شوکی، توزیع ۱۶۰۷ قطعه سند مالکیت اراضی سلطنتی بین روستائیان بوسیله خودم و ملکه.

- ماه ششم (اسفند)

افتتاح یک بخش بیمارستان ۲۵۰ تختخوابی در کوی فقیرنشین شهر تهران، تکمیل ساختمان پنج درمانگاه در شهرهای مجاور راه آهن و یک بیمارستان یکصد تختخوابی، آغاز ساختمان یک آسایشگاه مسلولین و یک درمانگاه، پایان ساختمان دوبات پرورشگاه دیگر، احداث یک آزمایشگاه کوچک تحقیق و بررسی صنعتی در شهر کرج، به کار افتادن سه کارخانه

جدید برق در شهرهای دیگر، آغاز لوله‌کشی در یک شهر، برقراری ارتباطات رادیوتلفنی مستقیم بین شهر زاهدان و شهر مشهد و بین تهران و شهر فسا، تکمیل لوله‌کشی شهر ری، توزیع اسناد مالکیت اراضی خالصه تقسیم شده بین کشاورزان، افتتاح یک کارخانه جدید تصفیه شکر در شهر اهواز و پل بزرگ جدید خرمشهر و ایستگاه تلویزیون آبادان بوسیله خود من، افتتاح اولین خط مسافربری دریایی بین ایران و اروپا.^{۳۹}

علاوه بر طرح‌های مذکور طرح‌های متعدد دیگری هم در دست اجرا است که از جمله سازمان عمران خوزستان است در این استان برای تهیه و اجرای طرح‌های عمرانی چند تن از مشاورین وابسته به یکی از شرکت‌های مشاور بزرگ آمریکا را استخدام نموده‌ایم. این شرکت مشاور تحت ریاست آقایان داوید لی لیان‌تال و گوردون کلاپ اداره می‌شود. این دو نفر مؤسسه دره تنسی آمریکا را اداره کرده و در نتیجه موفقیت‌های عظیم خود شهرت و معروفیت بسزائی کسب نموده‌اند و عملی را که در ایران انجام می‌دهند تا حدی با کارهایی که در آمریکا کرده‌اند مطابقت می‌کند، زیرا نقشه‌ها و طرح‌هایی برای امور متنوعه و بهم پیوسته عمرانی یک ناحیه وسیع که از نظر منابع طبیعی ثروتمند است تهیه می‌نمایند. استان وسیع خوزستان در چندین قرن پیش بسیار حاصل‌خیز بود و محصولات فراوان از قبیل نیشکر و گندم و سایر غلات داشت که در کشور شاهنشاهی ایران مورد نیاز بود. کم، کم در اثر تاخت و تازهای پی در پی مهاجمین بسیاری از دستگاه‌هایی که برای آبیاری در آن ناحیه ساخته شده بود جز در یکی دو نقطه رو به خرابی رفته و امروز بقایا و آثار آن دیده می‌شود.

از طرف دیگر نظر به شسته شدن سطح خاک و وجود نمک در زمین که در هنگام فراگرفتن آب سطح فعلی را شورزار می‌کند، برای کشت و زرع بعضی از غلات و نباتات نامناسب گشته و با مرور زمان کشاورزی آنجا رو به زوال نهاده و تا حدی خالی از سکنه گردیده بود.

خوزستان دارای رودخانه‌ها و کوه‌ها و دشت‌های وسیع و منابع سرشار نفت است. تصفیه خانه بزرگ آبادان و چاه‌های نفت که به این تصفیه خانه مرتبط است در این استان واقع شده ولی آب رودخانه‌ها که نماینده نیروی عظیم برق است هدر می‌رود و مقدار زیادی گاز طبیعی نیز که از چاه‌های نفت خارج می‌شود، در فضا پراکنده شده و ضایع می‌گردد. در سابق

^{۳۹} - اینهمه کار عمرانی و سازندگی در شش ماه، رژیم اسلامی در ۴۰ سال گذشته نیمی از این کارهای عمرانی را نه آغاز کرده و نه اگر آغاز کرده به پایان برده است. بسیاری از پروژه‌های انجام شده در دوران جمهوری اسلامی ادامه و پایان دادن پروژه‌های گذشته بوده که با ۳۰ یا ۴۰ سال تاخیر بدست آمده است.

وسیله‌ای برای استفاده از گازهای طبیعی که محصول فرعی نفت است در این ناحیه موجود نبود و ذخیره و حمل آن هم میسر نمی‌شد و ناگزیر چنان‌که در میدان‌های نفت آمریکا هم معمول است آن را می‌سوزاندند و با اندک تعمق واضح می‌شود که قسمتی از منابع پرارزش و گرانبهای ما بدین ترتیب متأسفانه از دست می‌رفت و بدون اینکه فایده‌ای از آن عاید شود ضایع می‌گردید.

اخیراً برای استفاده از گاز طبیعی و سایر منابع خوزستان پنج طرح اساسی تهیه و تنظیم شده است که هر یک کمک بسیار مؤثری به اقتصادیات آن ناحیه خواهد نمود. طرح اول مربوط به استفاده از گاز بعنوان ماده خام برای ساختن کلورید و ساختن پلاستیک است که هم اکنون ظروف آن مورد استفاده تمام خانواده‌ها قرار گرفته و در وسایل خودرو و صنایع و سایر موارد مورد استعمال یافته است.

بزودی یک کارخانه پلاستیک‌سازی دائر می‌گردد که احتیاجات داخلی کشور را مرتفع و توجه سرمایه‌گذاران خصوصی داخلی و خارجی را به استعداد ناحیه خوزستان برای توسعه و عمران و ریختن سرمایه در آن جلب خواهد نمود.

طرح دوم هم برای استفاده از گاز طبیعی در ساختن کود شیمیایی است. کشاورزی این استان احتیاج مبرم به کود شیمیایی بمقادیر زیاد دارد ولی در مرحله اول باید دقیقاً معین شود که چه نوع کود برای اراضی آنجا مناسب است. از همین جهت برنامه‌های آزمایشی برای تهیه کود شیمیایی در سیصد قریه آن استان به موقع اجرا گذاشته شده و در ضمن مشغول تهیه طرح و نقشه ایجاد چندین کارخانه بزرگ کودسازی در این استان هستیم.

طرح سوم برای احیاء کشت و زرع نیشکر در خوزستان و تولید شکر در آن منطقه است. برای این منظور در حوالی شهر شوش که چندین قرن پیش پایتخت کشور شاهنشاهی ایران بود زمین مناسبی را با مساحت ده هزار هکتار مربع به کشت و زرع نیشکر بطور نمونه اختصاص داده‌ایم. برای درک میزان عظمت و وسعت این طرح کافی است گفته شود که نهر اصلی آن که بوسیله یک شرکت هلندی متخصص در ساختن ترعه احداث شده است برای کشتی‌هایی که در ترعه کار می‌کنند وسعت کافی دارد. در همین نقطه کارخانه عصاره‌کشی نیشکر و کارخانه تصفیه شکر که سالیانه

در حدود سی هزار تن شکر تصفیه شده سفید تولید خواهد نمود در شرف احداث است.^{۴۰}

طرح چهارم برای استفاده از قسمتی از نیروی برق پالایشگاه عظیم آبادان در امور عمرانی آن ناحیه است. به همین جهت اولین سیم انتقال نیروی برق قوی از آبادان تا اهواز کشیده شده و بدینوسیله نیروی کافی برق در مرکز استان خوزستان فراهم گشته است.

طرح پنجم از همه مهمتر است و آن مربوط به احداث سدی بر روی رودخانه دز (در نزدیکی شهر اندیمشک) است که در مسیر راه آهن سرتاسری ایران قرار دارد. در این نقطه در صدیم سدی که از بلندترین سدهای جهان خواهد بود احداث کنیم. ارتفاع این سد متجاوز از ۱۸۰ متر یا دوسوم بلندی برج ایفل پاریس خواهد بود. محل این سد در دره‌ای خواهد بود که از هر حیث مناسب است و نظیر آن در هیچ جای دنیا برای چنین منظوری یافت نمی‌شود.

دوطرف دره مزبور بقدری بلند و مستقیم و موازی و نزدیک به هم است که به عقیده متخصصین، مشیت خداوند تبارک و تعالی آن بوده است که بشر در آن محل سدی احداث نماید.

قسمت مهم عملیات این سد عبارت از حفر تونلهایی است که باید در میان صخره‌های سخت طرفین سد احداث شود و بدین منظور کامیون سنگینی که در آن باطری‌های برق برای بکار انداختن مته حفر تونل قرار دارد روی منجنیق ملاصق با دیواره صخره قرار داده‌اند و وقتی با مته شروع به کار می‌کنند صدائی مهیب و خراشنده از آن برمی‌خیزد مانند آنکه چندین توپ ضد هواپیما با یکدیگر به شلیک بپردازند.

وقتی از سر مهندس این قسمت که یکی از مردان مجرب و سرد و گرم چشیده روزگار و از مردم سوئد بود استفسار شد که افرادی را که باید با این مته‌ها کار کنند از کجا استخدام نموده است وی در پاسخ به دهکده‌هایی که در سکوت و آرامش در کف دره با فاصله زیادی از آن محل قرار داشت اشاره کرد و وقتی از وی سؤال شد که آیا این مردم روستا با آن صداهای خراشنده و وضع ناراحت کننده از کار خود راضی و خشنود هستند تبسمی

^{۴۰} - این پروژه ها همگی پس از به روی کار آمدن رژیم اسلامی یا بکلی متوقف شده یا به هر ترتیب برخی از وسایل آن پروژه ها پیاده شده و به گوشه کنار دور برده شده تا پروژه غیر قابل انجام بشود. وگرنه امروز خوزستان بدون آب یا در ریزگرد ها مدفون نمیشد.

کرد و جوابی داد که هرگز فراموش نخواهم کرد. پاسخ وی این بود که این مردم این صداها را دوست دارند.

بطوریکه پیش بینی می‌شود ساختمان سد دز در اواسط سال ۱۳۴۱ (۲۵۰۱) تکمیل خواهد شد و آن وقت است که حوضه عظیم جدیدالاحداث سد پر شده و از آبی که از آن سرازیر می‌شود توربین‌های مرکز تولید برق را که در زیرزمین پشت سد دز بنا شده است به حرکت می‌آورد و ۵۲۰،۰۰۰ کیلووات برق تولید خواهد نمود. مقدار آبی که در حوضه سد ذخیره می‌شود در حدود ۱۶۰ هزارهکتار زمین مزروعی را آبیاری می‌نماید و چون با احداث این سد می‌توان جریان آب آن نواحی را تحت اختیار درآورد جای هیچ‌گونه نگرانی از سرازیر شدن سیل باقی نخواهد ماند و از خسارات ناشیه از آن که هر ساله تقریباً به یک میلیون دلار بالغ می‌گردد جلوگیری به عمل خواهد آمد.

سدهای دیگر هم بر روی رودخانه کارون که آب رودخانه دز نیز به آن ملحق می‌شود، احداث خواهد شد. از متفرعات این رودخانه و مخصوصاً در قسمت‌های علیای آن ممکن است میلیون‌ها کیلووات برق به دست آورد که تاکنون بدون استفاده مانده و به هدر رفته است.

تاکنون در نتیجه بررسی‌ها و عملیات اکتشافی زمینی و هوایی در چند نقطه مناسب این رودخانه عظیم محل‌هایی برای احداث سد کشف گردیده و از میزان استحکام و سایر شرائط زمین‌شناسی آزمایش‌هایی به عمل آمده و در امکانات نقاط مزبور شکی باقی نگذاشته است.

اراضی خوزستان دارای منابع عظیم نیرو است و شاید در گیتی کمتر نقطه‌ای مانند خوزستان پیدا شود که در آن واحد هم دارای منبع برق و هم صاحب نفت و گاز و هم مستعد تولید مواد خام و محصولات پر برکت کشاورزی باشد. البته سال‌ها طول خواهد کشید تا این منابع بزرگ زیر اختیار آدمی قرار بگیرد و تنها امید من این است که زنده بمانم و برآورده شدن این امید را با چشم خویش بنگرم. چون اینک عمر من به چهل و یک رسیده است احتمال می‌دهم که دیدار چنین روزی میسر خواهد بود.

شنیده ام در یکی از سال‌های اخیر هنگامی که وینستون چرچیل جشن روز تولد خویش را برگزار می‌کرد، عکاسی جوان که عکس از وی برداشته بود بعنوان اظهار تبریک به وی گفته بود که آرزوی وی آن است که تا ده سال دیگر در جشن تولد او شرکت کرده و عکس از وی بردارد. چرچیل

رندانه عکاس جوان را برانداز کرده می‌گوید: تو جوان سالم و تندرستی بنظر می‌آیی و دلیلی ندارد که به چنین آرزویی موفق نگردی!

در کشور ما تنها استان خوزستان دارای منابع بزرگ تولید برق و غیر آن نیست بلکه در سلسله کوهستان‌های ایران نقاط بسیار مناسب برای احداث سد بمنظور تهیه آب برای کشاورزی و جلوگیری از سیل و تولید نیرو و گاهی برای مجموع این مقاصد یافت می‌شود. در بسیاری از نقاط ایران کوه‌ها تقریباً به شکل عمودی به آسمان سر کشیده و در دو طرف دره‌ها دیوار بلند و محکم بوجود آورده است و از این جهت می‌توان به هر ارتفاعی که منظور باشد برای ذخیره کردن آب مورد نیاز سد در آن نقاط احداث نمود.

گاهی طبیعت خود سدهائی به وجود آورده و تالاب‌های بزرگی پشت سراین سدهای طبیعی احداث کرده است و تنها کاری که در برابر آدمی قرار دارد این است که این کارهای نیمه تمام طبیعت را بصورت کمال درآورد.

چون کشور ما (باستثنای نواحی بحر خزر و آذربایجان که به حد وفور از آب باران استفاده می‌کنند) در چشم‌خارجیانی که بآن نظر سطحی می‌اندازند سرزمینی خشک و لمیزرع جلوه می‌کند از اینکه در احداث سدهای متعدد اهتمام و کوشش فراوان داریم ممکن است از کار ما در شگفت آمده تصور کنند که ما به کسی مانندیم که شربت‌خانه‌ای بزرگ در خانه خویش می‌سازد ولی در آن هیچ مشروب یافت نمی‌شود. نظیر همین فکر در مقاله‌ای که در یکی از مجلات آمریکائی در باب سد کرج انتشار یافته منعکس بود که از خواندن آن بی‌اختیار به خنده افتادم. نویسنده اظهار کرده بود که سد کرج که برای تولید برق ساخته شده اقدامی بسیار مسرفانه و پرخرج است و برق لازم را ممکن بود با هزینه کمتر بوسیله ماشین‌های بخار تولید کرد.

نویسنده مقاله مزبور از مقصود و منظور اصلی ما در ایجاد این سد فرسنگ‌ها دور بوده است، زیرا ما این سد را در ۵۶ کیلومتری تهران اساساً برای آن ساخته‌ایم که از رودخانه کرج آب مورد نیاز مردم پایتخت را که روز به روز وسیع‌تر و پرجمعیت‌تر می‌شود تأمین نماییم.

در مقاله مزبور نیز اظهار نظر شده بود که در فصل تابستان رودخانه کرج مبدل به یک جوی باریک می‌شود و احداث سد بر چنین رودخانه‌ای کم‌آب جز اتلاف وقت و پول نتیجه دیگری نخواهد داشت. چقدر بموقع بود که نویسنده آن مقاله شخصاً حضور داشت و با چشم می‌دید که در فصلی که

آب رودخانه کرج به حداقل خود رسیده بود، یکی از دوستان من که شناگر قابلی است و می‌خواست با شنا خود را از یک‌طرف آن به طرف دیگر برساند فشار آب و عمق آن بدرجه‌ای بود که وی را پیچانیده و مسافت زیادی به پائین رود راند.

این رود کوهستانی وقتی به نزدیکی‌های تهران می‌رسد بسیار پرآب است با وصف این اگر این رودخانه آب کمی هم داشته باشد از درستی این اقدام ذره‌ای نمی‌کاهد زیرا برف‌های عظیمی که در کوهستان‌های ایران و حتی درقسمتهای گرمسیر ایران می‌بارد در نتیجه ذوب به رودخانه‌ها سرازیر می‌گردد و هنگام بهار که برف‌های کوه‌ها بسرعت ذوب می‌شود مدت چند هفته در رودخانه‌ها سیل‌های مهیبی جاری می‌گردد و غالباً مردم و مواشی را با خود می‌برد. این سیلاب‌های بهاری نه تنها به هدر می‌رود بلکه موجب خسارات مالی و اتلاف نفوس می‌گردد و بدتر از آن اینکه چون صحاری ایران از بوته‌ها و نباتات صحرائی عریان است از یک‌طرف سیل که جلوگیری ندارد و با شدت حرکت می‌کند خاک قابل زراعت صحاری را می‌شوید و قوت زمین را می‌گیرد و از طرف دیگر باید به اندازه کافی آب ذخیره داشته باشیم که به کار کشت و زرع بیاید. از همین جهت به احداث سدهائی اقدام شده است تا آب برف‌های ذوب شده کوهستان‌های کشور را ذخیره کرده و در طول مدت سال بتدریج به مصرف کشاورزی برسانیم و از حدوث سیل نیز جلوگیری کنیم و در عین حال از آن نیروی برق هم بدست بیاوریم.

بتون‌ریزی سد کرج در اواسط سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) آغاز گردید و برای میمنت این اقدام خیر مقداری پول مسکوک در اولین سطل حاوی بتون ریختم. انتظار می‌رود که سد کرج که در حدود ۱۸۰ متر ارتفاع دارد در اواسط سال ۱۳۴۰ (۲۵۰۰) از هر جهت تکمیل و قابل استفاده شود.

آبی که در پشت آن ذخیره می‌شود در درجه اول برای مصرف آب مشروب تهران است ولی پیش از آنکه به طرف تهران سرازیر شود دستگاه مولد برق را به حرکت می‌آورد.

قوه تولید این دستگاه متدرجاً به یکصد و بیست هزار کیلووات خواهد رسید.

ساختمان سد سفیدرود هم در نزدیکی شهر رشت آغاز شده است. ارتفاع این سد بیش از ۱۰۵ متر است و پس از احداث ترعه‌های لازم به

۱۸۰،۰۰۰ هکتار زمین آب خواهد رساند و در حدود ۶۴،۰۰۰ کیلووات نیروی برق نیز تولید خواهد کرد. سدهای کوچکتری هم در چندین نقطه دیگر از کشور احداث شده است. چنان‌که در اواسط سال ۱۳۳۶ (۲۴۹۶) ساختمان سد رودخانه بمپور در مغرب ایران‌شهر به اتمام رسیده و اینک در حدود ۱۴۸۰ هکتار اراضی مزروعی بدینوسیله آبیاری می‌شود. در نواحی سیستان نزدیک مرز پاکستان و افغانستان نیز دو سد احداث شده است که رویهم‌رفته در حدود ۲۰،۰۰۰ هکتار زمین را آبیاری می‌کند و همچنین سدی در حوالی گلپایگان ساخته شده است که ۲،۰۰۰ هکتار زمین از آب آن بهره‌مند می‌گردد. سدهای کوچک و متعددی نیز که در نواحی شمال شرقی استان آذربایجان احداث شده رویهم‌رفته ۱۸،۰۰۰ هکتار زمین را آبیاری می‌نماید و باز هم برای ایجاد سدهای بزرگ و کوچکی دیگر در نقاط مختلفه کشور مطالعاتی در جریان است.

از مسئله احداث سد مهم‌تر ایجاد وسایل حمل و نقل و مواصلات نوین در کشور است و از همین جهت در بسط و توسعه شبکه راه آهن جنب و جوش و فعالیت‌های شگرف به عمل آمده است. چنان‌که قبلاً اشاره شد پیش از دوران سلطنت پدرم راه آهن در کشور ایران تقریباً وجود نداشت و او با همت بلند خود با کمک مهندسیین ورزیده بر دشواری‌ها فائق آمده و راه آهن سرتاسری کشور را به وجود آورد.

البته این راه آهن اصلی به منزله آغاز شبکه راه ایران بود و اینک خطوط دیگری بر آن افزوده شده و می‌شود چنان‌که همین عمل در کشورهای مترقی گیتی متداول و معمول است و کالاهای سنگین و پرحجم بوسیله راه آهن حمل و نقل می‌گردد.

سال‌های ۱۳۳۶ (۲۴۹۶) و ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) را باید دوران پیشرفت راه آهن ایران بشمار آورد، زیرا در ظرف این دو سال ساختمان راه آهن جدید خاتمه پذیرفت که یکی راه آهن تهران به تبریز به طول ۶۴۳.۶ کیلومتر و دیگری راه آهن تهران به مشهد به طول ۹۰۱.۰۴ کیلومتر است. در مورد راه آهن من نیز مانند پدرم بسیار به احداث راه آهن علاقه‌مندم و باید بگویم که اثر اقتصادی و فرهنگی راه آهن‌هایی که تازه کشیده شده زیاد بوده و نقاط کشور مرا به طرزی که تاکنون نظیر نداشته به هم جوش داده است. سخن یکی از وزرای سابق مثال روشنی در این مورد است: وی می‌گفت هنگامیکه وزیر کشور بوده با همه کوششی که برای پائین آوردن بهای خواربار و مایحتاج عمومی داشته است موفقیت پیدا نمی‌کرده است. اخیراً پس از اتمام راه آهن‌های جدید روزی از کنار دکان خواربار فروشی در تهران می‌گذرد و متوجه می‌شود که بهای کالاها از میزانی که در دوره

وزارتش می‌خواسته است برای آنها تعیین کند بسیار نازل‌تر است و از صاحب دکان علت این تنزل را جویا می‌شود. وی در پاسخ می‌گوید علت آن معلوم است و باید آن را نتیجه طبیعی راه آهن دانست. زیرا امروز مواد غذایی و سایر کالاهای مورد نیاز مردم از مسافتات بعید بسرعت زیادتر و کرایه نازل‌تر به مراکز پرجمعیت می‌رسد و از آن مهم‌تر این است که برای نقل و انتقال مردم عادی وسیله بسیار راحت و آسان و مطمئن است. مثلاً برای راه آهن تهران به مشهد اداره راه آهن ترتیبی داده است که روزی یک قطار سریع‌السیر و یک قطار عادی در ایاب و ذهاب باشد. با این وصف ازدحام روزافزون مسافرین بقدری بوده است که ناچار بر تعداد قطارها افزوده‌اند و این خود مایه مسرت است که می‌بینیم بسیاری از مردم ایران که تاکنون به تهران نیامده بودند در اثر تسهیلاتی که در امر مسافرت پدید آمده است به پایتخت آمده‌اند و مردم تهران نیز در نتیجه مسافرت با فرهنگ گرانبھانی که آثار آن در استان‌های کشور که قلب حقیقی کشورند مشهود است آشنا گشته‌اند.

اصفهان که مهم‌ترین شهر صنعتی ایران است هنوز بوسیله راه آهن با سایر نقاط کشور ارتباط ندارد و برای رفع این نقیصه ساختمان راه آهن که این شهر را به مرکز وصل می‌کند آغاز گردیده است. این خط از اصفهان عبور نموده و به سمت جنوب بطرف شیراز امتداد خواهد یافت و تأثیر اقتصادی آن برای کشور بسیار مهم خواهد بود. از لحاظ فرهنگی نیز ایجاد چنین خطی حائز اهمیت فراوان است زیرا این دو شهر را که از حیث وجود آثار باستانی و مظاهر فرهنگ ایران بسیار ثروتمندند با زنجیری از پولاد به سایر نقاط کشور اتصال خواهد داد.

اخیراً برای توسعه راه آهن کشور ۸۵۰،۰۰۰ عدد تراورس سیمانی خریداری کرده‌ایم و تعداد ۴۰۰ دستگاه واگن باری به کار انداخته و در حدود ۱۰۰۰ واگن دیگر نیز سفارش داده‌ایم که در خطوط مختلف به کار افتند. برای تسریع در ارسال محمولات پستی پانزده دستگاه دیگر به واگن‌های پستی راه آهن اضافه کرده و شبکه مخابراتی و علائم راه آهن را نیز طبق اصول نوین توسعه داده‌ایم.

در خاورمیانه ایران اولین کشوری است که تمام لوکوموتیوهای بخاری خود را به ماشین‌های دیزل تبدیل کرده و بدینوسیله رفت و آمد قطارها هم سریع‌تر و هم مطمئن‌تر گردیده است.

من به لوکوموتیوهای بخاری که سال‌ها است چندین صد قطار را در کوه‌های پر نشیب و فراز کشور کشیده و اکنون فرسوده شده‌اند دلبستگی مخصوصی دارم ولی ناچار باید آنها را بطور مزایده بفروش رساند. دیزل‌های جدید هم مانند بسیاری از لوکوموتیوهای قدیمی ما در آمریکا ساخته شده است و از قراری که شنیده‌ام عده‌ای از دیزلهائی که در اوان جنگ دوم جهانی مورد استفاده آمریکائی‌ها در کشور ایران بوده هم اکنون در ایالت آلاسکا مشغول کار است و علاماتی که به زبان فارسی بر آنها نقش شده هنوز روی آنها دیده می‌شود.



ما هم اکنون در صدد امتداد و اتصال راه آهن کشور ایران به راه‌های آهن بین‌المللی هستیم. در سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) تجدید ریل از تبریز به جلفا که شهری در مرز روسیه است خاتمه یافت. سابق بر این روس‌ها راه آهنی از تبریز به جلفا با عرض وسیع‌تر از حد معمول بین‌المللی احداث کرده بودند. ما این راه آهن را مجدداً ساخته و عرض آن را به ۱.۴۳۵ متر که عرض معمول خطوط آهن بسیاری از نقاط جهان است تقلیل دادیم. اکنون آن قسمت از کالاهای ایران که با قطار از طریق روسیه به خارج فرستاده می‌شود در جلفا به واگون‌های روسی منتقل شده و سپس در سرحد روسیه و اروپا مجدداً از واگون‌های شوروی به واگون‌های دیگر منتقل شده و به

اروپای باختری حمل می‌گردد. مسافرین هم می‌توانند از همین طریق به کشورهای غرب مسافرت کنند.

فعلاً دو طرح دیگر برای توسعه و ازدیاد خطوط مواصلاتی کشور و اتصال آن به راه‌های مواصلاتی بین‌المللی مورد مطالعه است. همه می‌دانند که خط آهن اورینت اکسپرس سال‌ها است بین استانبول و لندن برقرار گردیده است و مسافران بوسیله آن می‌توانند از استانبول مستقیماً به لندن عزیمت کرده در ایستگاه ویکتوریا پیاده شوند. انتهای راه آهن ایران با منتهی‌الیه راه آهن ترکیه در حدود ۳۳۷.۸۹ کیلومتر فاصله دارد و در نظر است که این فاصله را از بین برده و این دو راه آهن را به هم متصل سازیم تا مسافر بتواند از ایستگاه بزرگ تهران که پدرم ساخته با قطار اکسپرس مستقیماً به پاریس یا لندن برود. بدین‌طریق نه تنها برای مسافرین تسهیلات بسیار فراهم می‌شود، بلکه در حمل و نقل کالا نیز اثرات مفیدی عاید کشور خواهد شد، زیرا کالاهای اروپا که برای ایران حمل می‌شود بجای اینکه با کشتی از کانال سونز عبور نموده و شبه جزیره عربستان را دور زده و سراسر خلیج فارس را پیموده آنگاه به بنادر جنوبی کشور برسد مستقیماً بوسیله راه آهن به ایران خواهد رسید.

طرح دوم ما عبارت از امتداد و اتصال راه آهن ایران به راه آهن شبه قاره هندوستان است. ما فعلاً یک رشته راه آهن در زاهدان داریم که به کشور پاکستان می‌پیوندد و ممکن است در ظرف چند سال راه آهن را از تهران به زاهدان برسانیم و آن وقت می‌توان مثلاً از کلکته مستقیماً به لندن (از طریق کراچی و تهران و استانبول و پاریس) مسافرت کرد و به هر نقطه‌ای از این خط و شعبه آن نیز می‌توان کالاهای گوناگون حمل و نقل نمود.^{۴۱}

درباره توسعه و بسط راه‌های هوایی کشور ایران قبلاً اشاره کرده‌ام چون خود شخصاً خلبانم و به هوانوردی علاقه دارم امیدوارم شادمانی من در پیشرفت‌هایی که در امر هواپیمایی کشور و حمل و نقل هوایی پدید آمده موجب اعجاب قرار نگیرد.

بطوری‌که مشاورین خارجی هوانوردی ما اظهار می‌کنند خطوط هوایی ایران در ظرف پنج سال آتی سه برابر خواهد شد و عده کارمندان آن هم به دو برابر عده فعلی خواهد رسید. غالباً به من گفته‌اند که فرودگاه عظیم تهران یکی از زیباترین فرودگاه‌های جهان است و بتدریج این گفته باور

^{۴۱} - این پروژه های اتصال به اروپا و هندوستان را اسلامی‌ها متوقف کردند و پس از ۴۰ سال تازه پس از فشاری که چین آورده است تا راه ابریشم را توسعه بدهد این مسیر بهم وصل شده است ۲۰۱۸. همه پروژه های گذشته را با میلیارد ها دلار رشوه و بازی ها فساد و تاراج با ۴۰ سال تاخیر ساخته اند.

کردنی شده است زیرا باید اعتراف کنم که در طی مسافرت‌های خود به خارج ایران هیچ فرودگاهی را به زیبایی آن ندیده‌ام.

در سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) که ساختمان این فرودگاه خاتمه یافت تنها هواپیماهای چهار خط بین‌المللی به آن آمد و شد می‌نمودند و امروز عده آنها به بیست خط رسیده است و اینک با آن که فرودگاه تهران گنجایش فرود آمدن بزرگترین جت‌ها را دارد باز بر وسعت آن می‌افزایم تا در آینده هواپیماهای بزرگتری در آن آمد و شد کنند.

چندین سال است که از فرودگاه بین‌المللی آبادان استفاده می‌شود و اخیراً به مساحت زیادی توسعه یافته است. همینطور فرودگاه‌های اصلی داخله کشور در اصفهان و شیراز و یزد و کرمانشاه و عده‌ای از فرودگاه‌های کوچکتر را توسعه داده‌ایم. با نمو و توسعه مداوم اقتصاد کشور و فریبانی مخصوصی که آثار تاریخی و فرهنگ باستانی ما دارد عده بازرگانان و دانشمندان و جهانگردان خارجی که به ایران می‌آیند هر روز رو به تزاید است و با توسعه شبکه هوایی ایران برای این میهمان‌های عزیز و مردم کشور مسافرت به تمام نقاط ایران با سهولت میسر خواهد بود. البته چون کشور ما دارای هزاران شهر و قصبه پراکنده و دور از یکدیگر است ساختمان فرودگاه‌های معمولی در بیشتر آنها از نظر اقتصادی مقرون به صرفه نیست و باید برای این منظور از هواپیماهایی که بطور عمودی از زمین بلند می‌شوند استفاده نمود.

این نوع هواپیماها را که مانند هلیکوپتر از زمین عمودی برخاسته در هوا مانند هواپیماهای معمولی پرواز می‌کنند منظم‌اً می‌توان در نقاطی که به فرودگاه‌های معمول نیاز ندارند به کار انداخت. با وجود علاقه شدیدی که ما برای ساختن فرودگاه‌های متعدد داریم هیچ‌گاه اهمیت بنادر را فراموش نکرده‌ایم. برای توسعه و تکمیل بنادر خلیج فارس یعنی بندر خرمشهر و بندر شاهپور و بندر بوشهر و بندر عباس و همچنین بندر پهلوی که در کنار دریای خزر واقع است طرح‌هایی در شرف اجرا است.

تقریباً از آغاز دوره تاریخ ایران، ایرانیان به دریانوردی اشتغال داشته‌اند ولی در طی سال‌های اخیر از تجارت دریا غافل مانده‌اند. با آنکه کشتی‌های سایر ملل به بنادر ما رفت و آمد نموده و قسمت اعظم واردات و صادرات ما بوسیله کشتی‌های آنها انجام پذیر می‌گردد، نمی‌خواهیم برای حمل و نقل کالاهای خود از طریق دریا فقط به کشتی‌های دیگران متوسل بشویم و از این جهت در سال ۱۳۳۳ (۲۴۹۳) شرکت کشتیرانی ملی ایران را تأسیس

نمودم. این شرکت تاکنون دو کشتی که هر کدام گنجایش ۳۲،۰۰۰ تن بار دارد و دو فروند کشتی نسبتاً کوچک مسافربری که به هلند سفارش داده شده بود تحویل گرفته است. عده ای از جوانان ایرانی نیز به کشور هلند برای تعلیم فن دریانوردی اعزام شده‌اند که پس از مراجعت اداره امور کشتی‌های مزبور را تصدی نمایند.

در شاهراه‌های ایران بزرگ‌ترین انواع کامیون‌های نفتکش و باری دیزل جهان در رفت و آمد است که بوسیله رانندگان قوی‌بنیه و پراستقامت بارهای عظیم‌الجثه را از کوه‌ها و کویرها گذرانده و به نقاط مختلف کشور می‌برند و هر چه شبکه راه آهن ایران توسعه پیدا کند، می‌توان این کامیون‌ها را در راه‌های دیگری به کار انداخت.

کشور ما فعلاً دارای ۲۴،۱۳۵ کیلومتر جاده شوسه و یکصد هزار دستگاه وسایل نقلیه موتوری است که بطور قطع برای کشور وسیعی مانند ایران کافی نیست. البته پستی و بلندی و وضع کوهستانی اراضی ایران طبعاً موجب کندی امر ساختمان جاده‌ها و هزینه سنگین می‌شود. ولی برای جاده سازی و ترمیم معابر با سرعت بسیار وسایل ماشینی را جانشین طرز راه‌سازی قدیم کرده‌ایم. برای تکمیل دستگاه حمل و نقل علاوه بر شبکه راه آهن و جاده‌ها در احداث لوله‌کشی نیز اقدام شده و اخیراً کار لوله‌کشی نفت از اهواز تا تهران به طول تقریبی ۹۶۵.۴ کیلومتر خاتمه یافته است. اساساً این لوله در زیر زمین واقع شده ولی در صحراها و کوه‌های دوردست مراکز تلمبه‌زنی و نظارت بر لوله سرتاسری آن دیده می‌شود و نیز برج‌های مخابرات رادیویی روی قله کوه‌ها به چشم می‌خورد که شخص را به یاد افسانه‌ها و اساطیر کهن می‌اندازد. بوسیله این لوله سالیانه دو میلیون تن مواد نفتی منتقل می‌شود که برای حمل و نقل آن چندین صد کامیون و واگون راه آهن ضرورت داشت. به این لوله اصلی لوله‌های فرعی متعددی اضافه شده و از جمله لوله‌ای است که به شهر صنعتی اصفهان می‌رود و برای شهرهای رشت و مشهد نیز لوله‌کشی در دست ساختمان است.

بمنظور تسهیل حمل و نقل بین‌المللی نفت، قراردادی با کشور ترکیه منعقد نمودیم که یک خط لوله از شهر قم و منطقه سراج در جنوب تهران به یکی از بنادر کشور ترکیه در ساحل دریای مدیترانه احداث نمایم. انجام این اقدام منوط به این است که در این نواحی نفت به مقداری که از نظر تجارته رضایت‌بخش باشد یافت شود. طول این خط ۲۱۵۶ کیلومتر و هزینه آن بالغ بر پانصد میلیون دلار خواهد بود و همین‌که این لوله‌کشی پایان یابد می‌توان نفت را به کشتی‌های نفتکش بزرگ که از کانال سونز نمی‌توانند عبور کنند و فعلاً مجبورند قاره آفریقا را دور زده و نفت ایران را به اروپا

و آمریکا برسانند تخلیه کنیم. با احداث این لوله قسمت عمده هزینه حمل نفت از ایران به ساحل دریای مدیترانه صرفه‌جویی خواهد شد.^{۴۲}

در مورد کشوری مانند ایران که تازه قدم به شاهراه پیشرفت و ترقی نهاده



است باید تغییرات سریع در محیط‌ظاهری و فرهنگی آن به وجود آید و از همین نظر ایجاد وسائل ارتباط سریع اهمیت فراوان دارد. در سال ۱۳۳۶ ولی (۲۴۹۶) در سراسر کشور در حدود ۵۰،۰۰۰ شماره تلفن وجود داشت ولی چون احتیاجات عمومی راکفایت نمی‌کرد ۱۸۰،۰۰۰ دستگاه دیگر خریداری و بسرعت نصب نمودیم. درباره توسعه شبکه رادیو تلفن قبلا ذکر شده است که بالاخره در تمام کشور ایران بسط خواهد یافت و جانشین هزاران کیلومتر سیم تلگراف و تلفن خواهد گردید. ما فعلا دارای عده زیادی ماشین‌های تله تایپ (ماشین ثبت تلگرام) هستیم که اغلب آنها بوسیله دوشیزگان ایرانی مورد استفاده قرار گرفته است. ما با کشور پاکستان و قاره اروپا و قاره آمریکا از طریق اروپا ارتباط رادیو تلفنی و رادیو تلگرافی داریم و همچنین با شرکت کشورهای عضو پیمان سنتو مشغول ایجاد ارتباط

^{۴۲} - این طرح که پس از به روی کار آمدن رژیم اسلامی در ایران متوقف شده بود توسط قطر و عربستان سعودی دزدیده شد و بنا داشتند با استفاده از لوله کشتی‌های موجود در عراق و کویت نفت وگاز حوزه خلیج پارس را از راه عراق و سوریه به دریای مدیترانه برسانند. با کشیده شدن آن لوله‌های گاز و نفت فروش نفت ایران و از جمله روسیه تقریبا به صفر خواهد رسید و خسارت‌های بسیار سنگینی به اقتصاد نفتی ایران و روسیه وارد میشود. جنگی که در سوریه با نیرنگ‌های عربستان و قطر؛ با همکاری اینتلجنس اسرائیل و آمریکا با عنوان «داعش» بوجود آمد از همین منظر سیاسی اقتصادی الهام می‌گرفت. ولی مقاومت ایران و روسیه برای جلوگیری از این لوله‌کشی عرب‌ها تمام پروپاگانداهای غرب را توجیه میکند. اگر رژیم اسلامی ایران را غصب نکرده بود امروز نفت ایران در پمپ بنزین‌های ایرانی با علامت NIOC (National Iranian Oil Company) فروخته میشد و سرمایه بسیار کلانی به کشور سرازیر میشد.

بوسیله امواج رادیویی بین‌المللی هستیم که می‌توان در آن واحد برای مخابره ۱۲۰ مطلب متنوع به آنکارا و تهران و کراچی از آن استفاده کرد. اخیراً نیز سرویس تلفنی انتقال عکس و تصویر اسناد را با کشورهای انگلستان و ژاپن برقرار نموده‌ایم و در تهران و اغلب استان‌های ایران ایستگاه فرستنده رادیو تأسیس گشته است.

در سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) یک دستگاه یک‌صد کیلوواتی پخش صدا در تهران نصب گردید و هم‌اکنون صدای ایران که از این دستگاه روی امواج کوتاه پخش می‌شود در اغلب کشورهای جهان شنیده می‌شود و اکنون طرح نصب یک دستگاه قوی پخش صدا روی امواج کوتاه و چهار دستگاه دیگر برای امواج متوسط در شرف تهیه است. در سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) اولین ایستگاه تلویزیون تهران را افتتاح نمودم و اینک در تهران دو ایستگاه تلویزیون و در آبادان یک ایستگاه وجود دارد و امیدوارم روزی برسد که در تمام قراء و قصبات ایران این دستگاه‌ها نصب و مورد استفاده قرار گیرد.

در فصل بعد درباره تحولات سریعی که در امور کشاورزی ایران رخ داده سخن خواهد رفت. وضع بازرگانی و صنعتی کشور ما نیز بطور محسوس و با سرعت تمام پیشرفت نموده و هر روز به توسعه آن می‌افزاید. در فصول سابق از اقداماتی که پدرم بوسیله دولت در بسط صنایع ایران به عمل آورد بطور تفصیل سخن رانده‌ام. چون در زمان سلطنت پدرم عده متخصصین و مدیران امور فنی بسیار معدود بود و از طرف دیگر سرمایه‌داران ایرانی جرئت نمی‌کردند سرمایه‌های خود را در رشته‌های صنایع نوین به کار اندازند، ناگزیر دولت در قسمت اعظم این رشته‌ها پیشقدم شده بود. هنوز این اشکالات در بعضی از امور صنعتی موجود است چنان‌که امروز نیز تنها دولت در ایجاد صنعت جدید فولادسازی پیشقدم شده است و بسیاری از مؤسسات صنعتی که در اغلب نقاط کشور تأسیس یافته متعلق به دولت است و از طرف دولت اداره می‌شود.

مثلاً برای تولید سیمان که در پیشرفت امور ساختمانی عامل موثری است اخیراً دولت دو کارخانه جدید که مجموعاً سالی ۳۰۰،۰۰۰ تن سیمان تهیه می‌کنند احداث کرده و در نتیجه میزان تولید سیمان کشور به چهار برابر میزان تولید سال ۱۳۳۳ (۲۴۹۳) رسیده است. کارخانه‌های خصوصی سیمان نیز میزان تولید خود را افزایش داده‌اند. همچنین کارخانه آجر و گل نسوز که مورد احتیاج سایر صنایع خصوصی و دولتی است احداث گردیده است.

مصرف سالیانه منسوجات در کشور ایران در حدود ۳۲۰ میلیون متر است که تقریباً نیمی از این مقدار از خارج وارد می‌شود. دولت دارای چند کارخانه بزرگ منسوجات ریسمانی و پشمی است که مشغول کارند و چند کارخانه دیگر در شرف احداث است و وام‌هایی نیز به صاحبان کارخانه‌های خصوصی داده می‌شود تا کارخانه‌های خود را توسعه بدهند و کارخانه‌های دیگری نیز تأسیس نمایند. نتیجه این برنامه آن است که در سال ۱۳۴۰ (۲۵۰۰) میزان تولید تا دو برابر تولیدات قبلی افزایش خواهد یافت. بمنظور کمک به کشاورزان و تولید منسوجات، دولت در بسیاری از نقاط کشور دستگاه‌های پنبه پاک کنی احداث نموده و یا مشغول ساختمان است. کارخانه‌های منسوجات ابریشمی (که در آینده نزدیکی بر اصول علمی مبدل به ابریشم سازی مصنوعی خواهد شد) و گونی و ریسمان و طناب بوسیله دولت احداث گردیده است.

دولت دارای یک کارخانه تصفیه مس و چندین کارخانه اسید هیدروکلوریک و سایر مواد شیمیایی مورد نیاز صنایع سنگین و کارخانه‌های روغن نباتی است که روغن خوراکی و صابون و کنجاله که غذای بسیار مقوی مواشی است تهیه می‌نمایند و محصولات کارخانه‌های بزرگ صابون سازی دولت در تمام شهرها و روستاهای کشور به چشم می‌خورد. عده‌ای در مراکز کشاورزی کارخانه‌های دولتی و گوشت و ماهی و میوه و سایر مواد تهیه می‌کنند و دو کارخانه دولتی برای پاک کردن و بسته بندی خشکبار برای مصرف داخلی کشور و صادرات تأسیس شده و ۶۰ کارخانه تهیه چای در گیلان و مازندران قسمتی متعلق به دولت و بقیه نیز بوسیله دولت اداره می‌شود که اکثر آنها در ظرف پنج سال اخیر احداث گردیده‌اند. تمام برگهای چای را دولت از صاحبان مزارع خریداری می‌نماید و برای مرغوب ساختن سطح جنس چای به باغداران کمک‌ها و هدایت‌های فنی می‌کند تا آنجا که اکنون بازار چای ایران رونقی بسزا یافته است.

متجاوز از دوازده کارخانه قندسازی در نقاط مختلف کشور وجود دارد که متعلق به دولت است و بیشتر آنها قند را از چغندر تهیه می‌کنند. دولت تخم چغندر را به رایگان در اختیار کشاورزان می‌گذارد و وسایل لازم را برای دفع آفات در اختیار آنها قرار می‌دهد و محصول آنها را خریداری و به کارخانه حمل می‌نماید.

کارخانه معظم دخانیات بوسیله دولت اداره می‌شود و درآمد بسیار قابل توجهی دارد. در اوایل سال ۱۳۳۹ (۲۴۹۹) یک کارخانه بزرگ دیگر بر آن افزوده شد و در نتیجه تولید مواد دخانیه به دو برابر رسید و هم اکنون روزانه در حدود ۳۰ میلیون سیگارت و در حدود دوازده تن تنباکو و سایر

مواد دخانیه تهیه می‌شود و در دسترس مردم قرار می‌گیرد و اخیراً بنا بر رسم معمول کشورهای غربی سیگارهای فیلتردار تهیه و در قوطی‌های محکم مقوایی بسته‌بندی می‌شود. صادرات سیگار ایران به خارج از کشور نیز به میزان قابل توجهی بالغ شده و بتازگی با صدور سیگارهایی که در قوطی‌های مزین و منقش به مناظر زیبا بسته‌بندی شده است در نواحی شیخ نشین‌های خلیج فارس بازارهای جدیدی به دست آورده‌ایم خوراک عمده مردم کشور ایران مانند اکثر مردم مغرب‌زمین از گندم و حبوبات است. از این رو برای ذخیره کافی غلات اقداماتی به عمل آمده است. در تهران و اهواز و اصفهان و کرمانشاه و مشهد و شیراز و تبریز و سایر مراکز، سیلوهای مجهز به وسایل مکانیکی احداث شده و هر سال بر عده آنها افزوده می‌شود.

بنگاه راه آهن دولتی دارای یک کارخانه تهیه تراورس چوبی است که صدها هزار عدد تراورس می‌سازد و بطوری‌که اشاره کرده‌ام اقدام به تهیه تراورس‌های سیمانی نیز شده است.

در فصول سابق ذکر شد که پدرم مصمم بود که نیروی مسلح ما بطور کلی به مهماتی که از خارج کشور وارد می‌شود متکی نباشد و دولت من نیز همان تصمیم را دنبال می‌کند و تفنگ و مسلسل‌های سبک و مهمات دیگر در کارخانه‌های ایران ساخته می‌شود.

در چند کیلومتری غرب تهران در محوطه‌ای زیبا که مانند دانشگاهی است، بنگاه دولتی سرم سازی رازی واقع شده است. این بنگاه بنام دانشمند بزرگ و طبیب عالیقدر ایرانی ابوبکر محمد ذکریای رازی متوفی بسال ۶۰۶ هجری قمری (۱۷۴۸=۱۲۹۰ میلادی) نامیده شده است. در این بنگاه مقادیر قابل توجهی سرم ضد بیماری‌های انسانی و حیوانی ساخته می‌شود و پیوسته در رشته زیست‌شناسی به تحقیق و بررسی و آزمایش می‌پردازد و دارای بهترین کتابخانه طبی و بهداشتی در ایران است.

این بنگاه در هر سال بطور معمول در حدود چهل میلیون سرم برای معالجه بیماری‌های متنوع می‌سازد. مؤسسه پاستور وابسته به دولت نیز که در حیات پدرم تأسیس یافته است تقریباً همان فعالیت‌های بنگاه رازی را انجام می‌دهد و این دو مؤسسه بمناسبت تحقیقات علمی که انجام می‌دهند و سطح عالی علمی که دارند شهرت بسزائی کسب کرده و کشور ایران را از این حیث از سایر کشورها بی‌نیاز ساخته‌اند.

راجع به اقداماتی که دولت من در رشته علوم و فنون مربوط به صنایع نفت به عمل آورده در این کتاب سخن خواهد رفت. اقدام دیگری که برای توسعه و پیشرفت بررسی‌های علمی و صنعتی در کشور ایران به عمل آمده تأسیس اداره استاندارد و نمونه‌ها است که در سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) افتتاح گردید. وظیفه این اداره بالا بردن نوع محصول و نظارت در مرغوبیت و متحدالشکل بودن کالاهایی است که به خارج حمل می‌شود. متأسفانه معدودی از صادرکنندگان کوتاه نظر ایرانی صادرات را از رونق انداخته‌اند و با صدور قالی‌های کم ارزش و جوهری به جای قالی‌های نفیس و ثابت و خشکبار آلوده و ناپاک و آغشته با ریگ و خاک و عدل‌های پنبه محتوی آجر و سنگ بمنظور افزایش وزن، موجبات بی‌اعتباری محصولات را فراهم ساخته‌اند و ما در نظر داریم به این اوضاع اسفناک خاتمه دهیم و طوری کنیم که خریدار خارجی وقتی اجناس ایران را تحویل می‌گیرد در خود احساس مسرت کند و چین بر چهره وی پدیدار نگردد.

جای تعجب است که بسیاری از افراد تحصیل کرده در داخل یا خارج کشور به‌هیچوجه از کارخانه‌ها و مؤسسات تحقیق و بررسی دولتی که به آنها اشاره شد مستحضر نیستند. با آنکه هرگاه بخواهند از سنخ فکر و اوضاع اساسی کشورهای خاورمیانه آگاه شوند باید فعالیت‌های ما را در علم و صنعت به چشم بنگرند.

باید به این نکته توجه داشت که علاوه بر کارخانه‌های متعلق به دولت کارخانه‌های خصوصی و ملی بسیار در کشور ایجاد شده است که هنوز بسیاری از هموطنان ما و عده کثیری از خارجی‌ها از وجود آنها بی‌اطلاع هستند و مثلاً نمی‌دانند معادن این کشور در چه حدودی بوسیله شرکت‌ها و مؤسسات خصوصی استخراج می‌شود.

بطوری‌که برآورد شده در حدود شصت درصد از تمام صنایع ایران به دست مؤسسات ملی و شرکت‌های خصوصی اداره می‌شود با وجود اینکه آمار صحیحی از کارخانه‌های موجود در ایران در دست نیست ولی بموجب اطلاعات حاصله عده زیادی از شرکت‌ها و مؤسسات خصوصی به صنایع گوناگون توجه کرده‌اند و مواد معدنی زیر بوسیله این شرکت‌های خصوصی استخراج می‌شود.

آنتی مونی (سنگی سرمه) - آرسنیک (زرنیخ) - بوکسیت (کلوخه طبیعی آلومینیم) - کرومیت (نمک اسید) - ذغال سنگ - فلز لاجورد - مس - گرافیت (سرب سیاه) - خاک سرخ - کاولین - سرب - منگنز - سنگ -

شیشه - بلور کوهی - نمک - سیلیکا - گوگرد - قلع - تونگستون - فیروزه - روی.

محصولات طبیعی مختلف نیز بوسیله کارخانه‌های خصوصی و شخصی تهیه و آماده می‌شود که در حدود پنجاه قلم آن بطور نمونه ذکر می‌شود:

مشروبات غیر الکلی - مشروبات الکلی - خشکبار - خواربار بسته بندی شده - آرد - آرد برنج - قند - چای - روغن نباتی - غذاهای حیوانی - منسوجات - البسه - روکش کرومیت، فلزکاری - اثاث‌البیت فلزی - اثاث‌البیت چوبی - اثاث و ملزومات اداری - صندوق فلزی - گاز نئون برای روشنایی - بخاری آب گرم - اجاق خوراک پزی - بخاری - موتور برق - تلمبه - آجر - کاشی - سیمان - میخ - پیچ و مهره - الکل صنعتی - مواد شیمیایی - مرکب - رنگ - سریشم - دارو - رنگ روغن نقاشی - شیشه - کاغذ - اجناس پلاستیکی - واکس کفش - صابون - چرم - یخ - الوار - تخته فیبری - کبریت - باطری - گاز اکسیژن - قوه برق - مواد پلاستیکی.

برای اینکه ذوق ابتکاری سرمایه‌گذاران خصوصی در صنایع و حرف آشکار شود با مسرت مخصوصی یادآور می‌شوم که دوشرکت خصوصی ایرانی بمنظور ساختن محفظه‌های فولادین برای نگاهداری اسناد مهم و گاو صندوق‌های سنگین برای بانکها و سایر اثاثیه فلزی مختلف دیگر کارخانه مجهزی را به کار انداخته‌اند. وسایل کار جدید در پیشرفت و ترقی اقتصادی کشور اهمیت فراوان دارد و به نظر من یکی از نمودارهای پیشرفت آن است که معلوم شود آیا چنان‌که اینک در کشور ما مشهود است لوازم و اثاث و وسایل کار در خود کشور فراهم می‌شود یا از خارج وارد می‌گردد. تا چند سال پیش مدیرعامل کارخانه‌ای که اینک ذکر آن رفت یک فرد آهنگر عادی بود و در نظر من این شخص نمونه بارزی از رشد و پیشرفت طبقه متوسط کشور است که قسمت عمده ترقی و تعالی کشور به فعالیت آنها بسته است.

روزی همین مدیرعامل اظهار داشت که تاکنون کسی نتوانسته است گاو صندوق‌هایی را که این مؤسسه ساخته است باز کند و بدان‌ها دستبردی زند و با لبخندی اضافه کرد که هنوز مردم کشور ایران به اندازه مردم مغرب زمین در امر شکستن صندوق‌های آهنی مهارت نیافته‌اند!

صور می‌کنم فهرست‌های فوق جالب توجه باشد و باید گفته شود که بتدریج صناعی که بوسیله شرکت‌های خصوصی به کار افتاده است نسبت به صناعی که به دست دولت اداره می‌شود به دو دلیل افزایش خواهد یافت:

اول بدان سبب که سیاست ما این است که کارخانه‌های فعلی دولت را متدرجاً به اشخاص و شرکت‌های خصوصی واگذار کنیم و برای انجام این منظور هیئت مشورتی که در تشکیلات و اداره کارخانه‌ها تخصص دارند استخدام نموده‌ایم که درباره کارخانه‌های مذکور مطالعاتی به عمل آورند و اصلاحاتی را که برای حسن انتظام کار ضرور است پیشنهاد کنند و طرز فروش آنها را به شرکت‌های خصوصی معلوم سازند.

دوم بدان سبب که سعی بلیغ به عمل می‌آوریم تا سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی را تشویق کنیم که سرمایه‌های خود را در امور نوین صنعتی و بازرگانی به کار اندازند.

قانون اساسی ایران و متمم آن خط مشی صنعتی ایران را روشن ساخته است و درباره معادن قانون اساسی و قانون معادن که اخیراً اصلاح شده امر بهره‌برداری را تنظیم و منافع عمومی را تأمین نموده است. بموجب قانون معادن تمام مواد معدنی به سه طبقه تقسیم شده است: طبقه اول معادن سنگ آهک و مرمر و سنگ ساختمانی و گچ است که اگر در ملک خصوصی کسی پیدا شود مالک می‌تواند از آن به نفع خود بهره‌برداری نموده و پنج درصد از قیمت مواد مستخرجه را به دولت بپردازد.

طبقه دوم فلزات و مواد سوختنی جامد و نمک و مواد معدنی قیمتی و سنگ‌های گرانبها است و در این موارد مالک ملک باید برای استخراج و بهره‌برداری پروانه دولتی به دست آورد و چهار درصد از قیمت مواد مستخرجه را به دولت بپردازد.

طبقه سوم نفت و مواد رادیواکتیو مانند اورانیوم و غیره است که مالک در آن دخالتی نداشته و دولت حق بهره‌برداری و یا واگذاری آنها را به شرکت‌های خصوصی و افراد و اخذ مال‌الاجاره را بطور انحصاری دارد.

شرکت‌های خصوصی ایرانی می‌توانند با تحصیل اجازه رسمی از دولت هر گونه معدنی را در ایران استخراج نمایند. شرکت‌های خارجی نیز می‌توانند معادن نفت و سایر معادن ایران را اکتشاف و استخراج نمایند مشروط بر اینکه مجلسین ایران شرائطی را که برای هر مورد معین شده بطور جداگانه

تصویب نماید. از شواهد روشن این قضیه قراردادهای اخیر است که با شرکت‌های نفت آمریکائی و دیگران منعقد ساخته‌ایم و در فصول بعد در باب آن بتفصیل سخن خواهد رفت. نکته قابل ذکر در این مقال آن است که با وجود آنکه دولت در سایر صنایع محدودیت‌هایی مقرر داشته ولی میدان را برای ابتکار افراد باز گذاشته است.

صنایع اصلی و عمده از قبیل راه آهن و تلفن و تلگراف و رادیو و کارخانه‌های مهمات‌سازی در دست دولت است ولی شرکت‌های خصوصی می‌توانند مؤسسات بازرگانی تأسیس و کارخانه‌های دیگری را برای سایر قسمت‌های صنعت ایجاد و اداره نمایند چنان‌که عملاً هم همین ترتیب مرعی است و مثلاً با آنکه صنعت بزرگ تصفیه نفت متعلق به آنها نیست سهم عمده از فعالیت‌های پالایشگاه را اداره می‌نمایند.

امروز بیشتر کامیون‌هایی که در جاده‌های شوسه کشور به حمل و نقل کالا می‌پردازند متعلق به مردم است و با سرمایه افراد و مؤسسات شخصی خریداری شده‌اند. یک خط هواپیمائی خصوصی و یک سازمان ظاهراً دولتی که به خطوط هوائی کشوری ایران موسوم است امروز مشغول کار و رو به توسعه و افزایش است و تهیه فیلم و اداره جدید سینمای ایران نیز به دست مؤسسات خصوصی انجام می‌گیرد.

در سال ۱۳۳۴ (۲۴۹۴) قانون جلب و حمایت سرمایه‌های خصوصی خارجی در مجلسین تصویب و به توشیح من رسید. بموجب این قانون اتباع بیگانه می‌توانند سرمایه‌ای را که برای فعالیت‌های تولیدی و صنعتی به ایران می‌آورند با منافع عادلانه‌ای که به آن تعلق گرفته است بعداً با ارز کشور خود از ایران خارج کنند و نیز بموجب مقررات این قانون هرگاه صنعتی که سرمایه در آن به کار رفته ملی اعلام گردد غرامت عادلانه به صاحب سرمایه پرداخت خواهد شد.

در سال ۱۳۳۶ (۲۴۹۶) بموجب قراردادی که بین دولت ایران و دولت آمریکا منعقد گردیده است سرمایه‌های خصوصی آمریکائی‌ها در کشور ایران تضمین گردیده و برای سرمایه‌گذاران آمریکائی موجبات مزید تشویق و ترغیب را فراهم کرده است. آمریکائی‌ها و سایر اتباع خارجی عملاً این حقیقت را به ثبوت رسانیده‌اند که سرمایه‌گذاری در رشته‌های اقتصادی و صنعتی ایران که در حال توسعه است از هر جهت به نفع آنها است.

سرمایه‌داران داخلی نیز در به کار انداختن سرمایه‌های خود، در فعالیت‌های صنعتی و امور معدنی کشور بیش از پیش اظهار علاقه می‌کنند و برنامه وام صنعتی ما برای پیشرفت این مهم مشوق بزرگی است. کشور ما از حیث اداره ثروت ملی سابقه طولانی دارد که مورد تقدیر و تمجید من است. پشتوانه اسکناس رایج کشور از شمش طلا و وثیقه‌های معمولی و جواهرات سلطنتی همیشه از نسبتی که بین اسکناس در جریان و پشتوانه مقرر است زیادتر بوده است. در سال ۱۳۳۶ (۲۴۹۶) فکری به نظر رسید که برای پیشرفت و توسعه کشور پشتوانه اسکناس مجدداً ارزیابی شود و قانونی برای انجام همین منظور از تصویب مجلسین گذشت. در اثر این تجدید ارزیابی در حدود یکصد میلیون دلار به ارزش پشتوانه افزوده شده است و مقرر داشتم که دولت نیمی از این درآمد غیرمترقبه را برای پیشرفت امور صنعتی و نیم دیگر را در امور کشاورزی به کار برد. برخی از مشاورین من از این که مبدا این عمل منجر به تورم پول شود اندیشه داشتند، ولی به آنها خاطر نشان کردم که اگر این پول در امور غیرتولیدی از قبیل معاملات زمین صرف شود قطعاً موجب تورم می‌گردد ولی ما آن را صرفاً بمنظور اجرای طرح‌های سریع‌الاثربرای افزایش تولیدات صنعتی و کشاورزی به کار می‌بریم که خود عامل نیرومندی برای جلوگیری از تورم است.

در اواسط سال ۱۳۳۶ (۲۴۹۶) برنامه وام صنعتی را به موقع اجرا گذاشتم و نتایج قابل توجهی از آن بدست آمده است. در نتیجه تسهیلاتی که بدین وسیله فراهم شده است سرمایه‌داران ایرانی سرمایه‌های خود را بیش از پیش به امور معدنی و صنعتی تخصیص دادند. بسیار از کسانی نیز که سابقاً قسمتی از سرمایه‌های خود را در خارج کشور نگاه داشته بودند مجدداً آن را به ایران برگردانده و به کار انداخته‌اند.

بهره سرمایه‌های صنعتی که در گذشته به ۲۴ درصد در سال و حتی بیشتر هم رسیده بود در اثر اقدامات دولت فوق‌العاده تنزل یافته است. بموازات این اقدامات سرمایه‌داران خارجی را هم تشویق نموده‌ایم تا در فعالیت‌های صنعتی نوین کشور با ایرانیان شریک و سهیم گردند.

وزارت صنایع و معادن و بانک ملی ایران مشترکاً برنامه وام صنعتی را اداره و اجرا می‌نمایند. وزارت صنایع طرح‌های پیشنهادی را از نظر فنی بررسی و مطالعه می‌کند و بانک ملی ایران اعتبار درخواست کنندگان را مورد دقت قرار می‌دهد. گذشته از صلاحیت شخصی و حرفه‌ای تقاضاکننده هر تقاضائی نیز برای اینکه معلوم شود تا چه حد در بالابردن میزان تولید و ازدیاد درآمد ملی مؤثر است در شورای عالی اقتصاد که تنها مرکزی

است که فعالیت‌های اقتصادی را هم‌آهنگ می‌سازد مورد بررسی و اظهار نظر قرار می‌گیرد. درخواست کنندگان وام برای اثبات آمادگی عملی و واقعی خود باید حداقل سی درصد از هزینه طرح مورد تقاضا را قبلاً تأمین کنند. وزارت صنایع و معادن هم تا حدود پنجاه درصد از هزینه مزبور را بعنوان مساعده در اختیار آنان قرار می‌دهد و بیست درصد بقیه را هم متقاضیان بعداً از محل دیگری باید فراهم کنند چنان‌که تاکنون همین رویه را معمول داشته‌اند. با این ترتیب کسانی که به کار صنایع وارد می‌شوند می‌توانند با داشتن سرمایه مختصری یک طرح مهم صنعتی را بر عهده بگیرند و اطمینان داشته باشند که در عین آنکه دولت در اداره امور مؤسسات آنها دخالتی نمی‌کند در هر مورد پشتیبان آنها خواهد بود. وامی که از طرف دولت به درخواست کنندگان داده می‌شود به اقساط و به نسبت میزان پیشرفتی که در هر طرح بوجود آمده و مورد بازرسی مأموران دولت قرار می‌گیرد استرداد خواهد شد و این بازرسی نه تنها برای حفظ منافع دولت ضروری است بلکه در حسن جریان کار نیز کمک مؤثری خواهد نمود. در طی مدت پنج سال اول مؤسسات صنعتی جدیدالتأسیس از پرداخت مالیات معاف خواهند بود و به لوازم ضروری که برای مؤسسه خود از خارج وارد می‌کنند حقوق گمرکی تعلق نخواهد گرفت.

میزان سودی که به وام‌های مزبور تعلق می‌گیرد از صدی چهار تا صدی شش در سال تجاوز نمی‌کند، بدین ترتیب که طرح‌های بزرگ از قبیل نساجی و قند سازی و کشف معادن چهار درصد و سایر طرح‌ها شش درصد بهره می‌پردازند. عزم راسخ من آن است که دیگر نگذارم بهره‌های سنگین اقتصاد کشور را فلج کند و اوضاع طوری باشد که بعضی از سرمایه داران طفیلی حاصل زحمت کسانی را که به کار تولید مشغولند با گرفتن بهره‌های سنگین تصاحب نکنند.

در ظرف یک سال پس از اجرای برنامه وام صنعتی در حدود یک‌صد و پنجاه طرح جدید صنعتی در رشته‌های نساجی، قندسازی، مصالح ساختمان، مواد شیمیایی، مواد غذایی، پلاستیک، مقوا، تخته‌های نازک و سایر مصنوعات معادن به مورد اجرا گذاشته شده و ساختمان چند کارخانه که قبلاً آغاز شده و صاحبان آن هزینه لازمه را از منابع دیگری تأمین کرده بودند از هر جهت تکمیل گردید. قابل توجه آن است که در همان سال اول پانزده کارخانه عملاً شروع به بهره‌برداری نمودند و محصولات آنها که میگو، روغن نباتی، منسوجات ریسمانی، نخ، پنی‌سیلین، اقسام داروها، اشیائی که از آلومینیم ساخته شده، لوله‌های چدنی، قطعات سیمانی، یخ و مواد خام معدنی بود به بازار عرضه گردید و هر سال محصول صنایع دیگر عرضه خواهد شد و در تجدید حیات صنعتی کشور سهم مهمی خواهد داشت

و ثابت می‌کند که مردم ایران نه تنها قادرند فنون غربی را با نیازمندی‌های خود تطبیق داده و آنچه را که مفید بدانند اقتباس کنند، بلکه می‌توانند در این راه سرعت عمل داشته باشند.

در این فصل دورنمایی از تحولات کنونی کشور ایران نشان داده شده است. گاهی خارجیان بهتر از مردم کشور ما می‌توانند به این ترقیات و پیشرفت‌ها توجه کنند زیرا آنها بیش از ما به محسوسات می‌نگرند.

بسیاری از خارجیان مجرب که اوضاع کشور ما را مشاهده کرده‌اند غالباً به من گفته‌اند که در سال‌های اخیر در کمتر کشوری مانند ایران چنین تحولات شگرف ظاهری و معنوی مشاهده می‌شود. کسانی که پس از پنج سال و حتی یکی دو سال دوری از ایران به کشور ما مراجعت می‌کنند از تغییرات و تحولاتی که در مملکت روی داده به حیرت افتاده‌اند و ابراز این شگفتی از راه گزافه‌گویی و تملق نیست زیرا من خود نیز پس از بازگشت از مسافرت‌ها همان تغییرات را احساس و حقیقت اظهار آنها را استنباط می‌توانم نمود.

در کشوری مانند ایران ما که دارای آن همه سوابق تاریخی و سنن باستانی است سرعت در انجام تحولات و تغییرات اساسی و اجتماعی طبعاً با بعضی دشواری‌ها و مضیقه‌ها همراه است ولی این زحمات و دشواری‌ها را باید برای اقتباس تمدن جدید غربی تحمل کرد. اما من هرگز در نظر ندارم که میراث گرانبها و پرارزش باستانی خود را از کف بدهیم و برعکس اعتماد و اطمینان دارم که بر ذخیره معرفت و تمدن کهن سال خویش، خواهیم افزود و حتم دارم که در اثر پیشرفت‌های اقتصادی مذهب و فلسفه و هنر و ادبیات و علوم و صنایع ظریفه ما تجلیات بزرگتری خواهد یافت و رفاه و نعمتی که مردم عادی و معمولی از آن برخوردار خواهند شد و لوازم زندگانی با آسایش را برای خویش فراهم خواهند دید آنها را برای نمایش ذوق و هنر مجهزتر خواهد ساخت. از این پس دیگر ممکن نخواهد بود که تنی چند با هزینه جمعیتی، صاحب نعمت بشوند بلکه همان چند تن نیز در پرتو سعادت و رفاه عمومی از نعم حیات بهره‌مند خواهند گشت.

وقتی تمدن و هنر جدید را از روی کمال هوشیاری اقتباس و آنچه را برای ما ضرور است انتخاب کنیم به هدف نهایی خود که دموکراسی حقیقی و سعادت عمومی است نزدیکتر خواهیم شد و برای وصول به این هدف هر مرارتی را می‌توان با مسرت خاطر تحمل نمود.

فصل هشتم

نظر من درباره دموکراسی

می‌گویند روزی در یکی از شهرهای اروپا که پشت پرده آهنین قرار دارد گروهی از دانشجویان دانشگاه به سخنرانی یکی از استادان معروف فیزیک درباره مسافرت به فضا گوش می‌دادند. استاد می‌گفت تا چند سال دیگر موشک‌هایی در ماه فرود خواهد آمد و در مدت کوتاهی پس از آن مردم جهان خواهند توانست به سایر سیارات که از زمین بعد مسافت بسیار دارند آزادانه سفر کنند.

در این موقع یکی از دانشجویان سخن استاد را قطع کرده گفت:
لطفا بفرمائید چه وقت ما خواهیم توانست به وینه مسافرت کنیم؟

این پرسش تصادف نیست که هر سال هزاران نفر از آلمان شرقی کمونیست فرار کرده و به آن سوی پرده آهنین و آلمان غربی که آزادی در آن حکمفرما است رفته‌اند. این مردم معنی آزادی واقعی را دریافته و حاضر بوده‌اند که جان و مال خود را برای به دست آوردن آن به خطر اندازند و در میان این فراریان مردم دانشمند و متخصص بسیار بوده‌اند که محرومیت از آزادی به آنها رنج بسیار می‌داده است.

البته مردمی که در آلمان غربی زندگی می‌کنند نیز می‌توانسته‌اند به آلمان شرقی کمونیست فرار کنند اما سخن اینجا است که کسی به این عمل اقدام نکرده است.

خوانندگان می‌توانند نظائر این واقعه را در سایر کشورهای اروپایی به یاد آورند که مردم حیات و مایملک خویش را به خطر انداخته و از سد پولادین پاسباتان مرزی گذشته خود را به عالمی که در آن آزادی حکمروا است رسانیده‌اند و به همین منوال صد هزاران چینی از کشور کمونیست فرار کرده و از راه هونگ کونگ یا ساحل ماکائو که در دست پرتغالی‌ها است و یا طریق دیگر به جهان آزاد پناه آورده‌اند ولی یک نفر پیدا نشده است که از جهان آزاد فرار کند و بخواهد خویشتن را به چین کمونیست برساند.

مردم گیتی در اثر تجارب تلخ به این نکته واقف گشته‌اند که آزادی واقعی هر فرد تنها در حکومت‌های دموکراسی به دست می‌آید یعنی آن روش حکومتی که مردم عادی در اداره امور نظارت و دخالت دارند. اما کسانی هم هستند که مفهوم دموکراسی را تحریف کرده و آن را به دیکتاتوری پرولتاریا تفسیر و توجیه می‌نمایند.^{۴۳}

برای تحقیق در کیفیت آنچه آن را دیکتاتوری مزدوران و رنجبران (پرولتاریا) می‌نامند، باید قضیه را از دو جهت مورد آزمایش قرارداد:

اولاً باید معلوم کرد که در این نحوه حکومت رابطه بین سران دستگاه و توده مردم چگونه است؟ آیا سران مملکت چنان‌که وانمود می‌کنند و می‌خواهند همه مردم هم باور کنند از افراد مردم و منتخب آنها هستند یا نه و آیا منافع ومصالح آنها همان منافع ومصالح مردم عادی است؟

ظاهراً حقیقت این است که دیکتاتورهای مزدوران در تمام نقاط دسته کوچکی از افراد شاخصی هستند که آنچه به فکرشان نمی‌آید، همان آسایش و رفاه مردم و حقوق فردی آنها است.

ثانیاً باید معلوم ساخت که آیا در این قبیل حکومت‌ها مردم در اعمال سران دستگاه هیچ‌گونه حق اظهار نظر دارند؟

در روش‌های دیکتاتوری کمونیستی که من می‌شناسم مردم نه تنها در امور حکومت دخالت و حق اظهاری ندارند، بلکه جان و مال آنها نیز در اختیار خودشان نیست.

دیکتاتورهای کمونیست از نظر علاقه‌ای که به انتخابات دارند به فاشیست‌ها شبیه هستند و امید آنها این است که به مزدوران عادی تلقین کنند که در اداره امور کشور سهم هستند و سخن‌شان تاثیری دارد در صورتی‌که تنها به یک حزب سیاسی اجازه وجود می‌دهند و هرکس بخواد حزب دیگری تاسیس کند یا برخلاف حزبی که بر سر کار است سخنی بگوید با احتمال قریب به یقین دچار تصفیه و اضمحلال خواهد شد.

^{۴۳} - چنین شخصی با این بنیاد فکری نمیتوانست با مشت آهنین بر مردمش حاکم بوده باشد، که مبینیم در دوران شاهنشاه مسئله کوچ ایرانیان به کشور های دیگر مطرح نیست و تنها پس از برقراری رژیم آخوندی اسلامی مردم طاقت ماندن در کشور خود را ندارند. میلیون ها کوچ کرده اند و در سال ۲۰۱۹ هنوز کوچ ایرانیان حتا به کشور عقب مانده ای مانند هندوستان و پاکستان هم جاری است.

در انتخابات عمومی (اگر بتوان آن را انتخابات عمومی نامید) رأی دهندگان حق انتخاب نماینده بمعنی واقعی آن را ندارند زیرا در صورت اسامی داوطلبان نمایندگی فقط نام افراد حزبی که بر سر کار است ذکر شده است و فقط از نظر حفظ ظاهر مردم را به اصرار یا به حکم مجبور می‌کنند که بروند و رأی خود را در صندوق بریزند و در پایان این عمل مقامات مسئول با مباحثات بسیار اعلان می‌کنند که مثلاً صدی نود و نه (۹۹٪) از آراء به نفع حزب دولتی بوده است. در حیرتم که آیا بدین وسایل می‌توان امر را به چند تن از طبقات فاضله اجتماع مشتبه ساخت.

در ادوار گذشته مردم آزاد گیتی دموکراسی را یک امر سیاسی می‌دانستند. چنان‌که جان لاک فیلسوف بزرگ قرن هفدهم که در باب حقوق فردی صاحب مکتب و عقیده است در آثار خویش مخصوصاً به حقوق سیاسی تکیه دارد و اعلان آزادی آمریکا در قرن هیجدهم نیز حقوق سیاسی افراد معمولی را تضمین و تأیید می‌کند. در آن زمان اعتقاد عمومی این بود که اگر مردم از موهبت آزادی و مساوات برخوردار باشند می‌توانند احتیاجات اجتماعی و اقتصادی خود را نیز در اثر ابتکار و آزادی انفرادی تأمین کنند. این نظر در آن زمان که هنوز تشکیلات اقتصادی و فنی نسبتاً ساده و بدوی بود معقول جلوه می‌کرد، زیرا خانواده واحد تولید به شمار می‌رفت و افراد خانواده بدست خویش قسمت عمده احتیاجات خود را فراهم می‌ساختند.

ولی پیشرفت علوم و فنون جدید مسیر زندگانی و طرز کار را کاملاً تغییر داد و کارخانه‌های عظیم ایجاد شد و حتی در قسمت فلاحت سرمایه‌های بزرگ برای تهیه ماشین‌های کشاورزی در نواحی فلاحتی به کار افتاد و امکان افزایش میزان تولید را بوجود آورد. با این کیفیت ظاهر قضیه آن بود که اختیار کار و فعالیت اقتصادی یک فرد از کف وی بیرون رفته است و در اثر این سلب اختیار به نظر من فرد عادی کاملاً حق داشت که برای تضمین حقوق سیاسی و اقتصادی خود پافشاری نماید.

پیشرفت علم نه تنها وضع زندگی و نحوه کار و قدرت تولید افراد را تغییر داد، بلکه در طرز انتقال و نشر افکار نوین نیز انقلابات شگرفی ایجاد نمود و مخابرات تلگراف، راه آهن، روزنامه، تلفن، رادیو، اتومبیل، هواپیما و پست هوایی و سینما و نظائر این اختراعات نوین افکار مردمی را که در قاره‌های مختلف زندگانی می‌کردند به یکدیگر نزدیک و مربوط ساخت و نخستین بار در تاریخ بشریت نشر و ابلاغ سریع افکار مهم به میلیون‌ها از افرادی که هنوز خبری از آن نشنیده بودند امکان پذیر گردید. نتیجه این روش نوین آن بود که تشنجات اجتماعی جدیدی جایگزین مناسبات و روابط ثابت گذشته گردید. در سابق ممکن برد که فقر و غنا چندین قرن در جوار

یکدیگر بدون ایجاد تشنج وجود داشته باشد و مردم بینوا و دارنده با هم زندگی کنند ولی پیشرفت و سائل مواصلات نوین و اطلاع مردم به وجود فراوانی در یک سوی جهان و قحطی و تنگی معیشت در سوی دیگر باعث ایجاد تشنجات و عدم رضایت گردید.

مردمی که در کشورهای فقیر زندگی می‌کردند، بر افرادی که چند هزار فرسنگ دورتر در نعمت و رفاه به سر می‌بردند غبطه می‌خوردند و نتیجه این حسرت و حسد آن بود که صدها میلیون از افراد بشر توقعات و انتظارات تازه‌ای پیدا کرده و آمال و آرزوهانی که با محیط زندگی آنان تناسب و ارتباطی نداشت به مقام بروز و ظهور آوردند.^{۴۴}

بدون تردید این بی‌صبری افراد عادی در عین آنکه خطرناک بود روزنه امیدی نیز به روی آنها می‌گشود. متفکرین جامعه بشری دریافته‌اند که حصول استقلال سیاسی برای مردمی که در مضیقه شدید اقتصادی بسر می‌برند مفهوم واقعی ندارد.

مردمی که در کشورهای پر ثروت زندگی می‌کردند نیز به این حقیقت واقف گردیدند که برای خیر و صلاح خود و صلاح بشریت باید نعمت‌هایی را که از آن بهره‌مندند با همسایگان خود صرف کنند و دریافته‌اند که رساندن لباس و مواد غذایی فقط احتیاجات موقتی را مرتفع می‌کند و مللی که از لحاظ اقتصادی پیشرفت نکرده‌اند خواستار کمک‌هایی هستند که بوسیله آنها خود بتوانند وضع خویش را بهبود بخشند.

بعبارت مختصر مللی که در حال پیشرفت هستند طالب آنند که از اسرار علوم و صنعت جدید آگاهی یافته و خود با مدد آن علوم و صنایع سطح زندگی خویش را بالا ببرند.

هنگامی که پرزیدنت ترومن اولین بار برنامه کمک‌های فنی جهانی را که به اصل چهار معروف گردید پیشنهاد نمود، دولت آمریکا قدمی شجاعانه و دوراندیشانه در این راه برداشت و چنان‌که قبلاً گفته شد کشور ایران اولین کشوری بود که از کمک‌های فنی اصل چهار استفاده کرد. سازمان ملل متحد نیز برای کمک‌های فنی، برنامه وسیعی را به موقع اجرا گذاشت و کشورهای مشترک‌المنافع بریتانیا نیز برای کمک‌های فنی طرح کلمبو را تنظیم و به مرحله اجرا گذاشتند.

^{۴۴} - این تفکر بنیاد «لژیون خدمتگزاران بشر» است که شاهنشاه آنرا در ۲۵ خرداد ۲۵۰۷ برابر با ۱۹۶۸ در دانشگاه هاروارد اعلام میکنند.

در یکی از فصول بعد از نتایج کمک‌های فنی اصل چهار و سازمان ملل و سایر کمک‌های خارجی که به ایران شده سخن خواهد رفت.

در ضمن درس تلخی نیز از این اقدامات فرا گرفتیم و آن این بود که تامین احتیاجات اقتصادی همیشه با ثبات سیاسی ملازم نیست چنان‌که بعضی اجتماعات که اقتصاد آنها متوقف مانده و توسعه نیافته مانند جزایر اقیانوس آرام از لحاظ ثبات سیاسی از آنهایی که بسرعت در مرحله توسعه اقتصادی هستند پیشترند. برعکس بعضی از کشورهای خاورمیانه که در سال‌های اخیر از نظر اقتصادی به پیشرفت‌های شایان نائل شده‌اند از لحاظ سیاسی دچار مشکلات فراوانند و برنامه سیاسی آنها با برنامه توسعه اقتصادی آنها قابل مقایسه نیست. نتیجه‌ای که از این درس گرفته می‌شود آن است که برنامه تحولات و تکامل سیاسی باید با برنامه توسعه اقتصادی هم‌آهنگ باشد و در غیر این‌صورت ملت‌ها دچار دشواری‌های خطرناک خواهند گشت.

خوشبختانه در کشور ایران دموکراسی بدون ریشه و پایه نیست و نقشه‌ای که اینک برای توسعه اصول دموکراسی داریم با روح مردم ما سازگار است. در طی قرون و اعصار و حتی تا پنجاه سال پیش حکومت ما استبدادی بود ولی در عین حال از زمان قدیم مردم کشور ما مدارا و مماشات و احترام به حقوق افراد را که از مبادی دموکراسی است رعایت می‌کردند، چنان‌که وقتی کورش کبیر کشوری را فتح می‌کرد مردمی را که به جنگ وی اقدام کرده بودند می‌بخشید و با آنها با مهربانی رفتار می‌کرد و سمت‌های پیشین آنها را به خود آنها وامی‌گذاشت و حتی اغلب مدیران کارآموده خود را از میان دشمنان سابق خویش برمی‌گزید و به آنها هرگز به چشم دست نشانندگان خود نمی‌نگریست و مسئولیت اداره کشور مفتوحه را به خود آنها وامی‌گذاشت و آنها را به حفظ و صیانت سنن ملی و مذهبی خود تشویق و تحریض می‌کرد. بنابراین با اینکه در آن ایام دموکراسی در ایران مفهوم واضحی نداشت کورش کبیر خصایصی از خود بروز داده است که اساس و مبنای دموکراسی نوین محسوب می‌شود.

قبلاً گفته شد که بسیاری از پادشاهان بزرگ و سیاستمداران و سلحشوران ایران از میان طبقات سافل اجتماع برخاسته‌اند و ما ایرانیان هرگز امتیازات طبقاتی مشخصی را تحمل نکرده‌ایم و اجتماع ما آنقدر قابلیت انعطاف داشته است که کسانی از خانواده‌های گمنام بتوانند به مقامات بزرگ و با مسئولیت برسند و هر چند احياناً دچار مضیقه‌های اقتصادی و تربیتی بوده‌اند باز وضع سیاسی و اجتماعی ما طوری بوده است که اینگونه مردم در درجات سافل نردبان ترقی متوقف نمانده و جامعه آنان را فراموش نکرده است.

در ایران روح دموکراسی با کیفیت بدوی آن همیشه وجود داشته است و هرچند توضیح این روحیه آسان نیست اما در وجود آن تردیدی نمی‌توان داشت زیرا ما ایرانیان به استقلال فردی علاقه‌مندیم و استقلال فردی دیگران را نیز محترم می‌شماریم.

مثلاً در خانواده‌های ایرانی خدمتکار خود را یکی از افراد خانواده می‌داند و افراد خانواده هم او را به همین چشم می‌نگرند. این خدمتکار با صاحب خانه در اداره امورخانه یا ملک وارد مذاکره و حتی مشاجره دوستانه می‌شود و عقاید خود را بی پروا اظهار می‌دارد و قرن‌ها است که این رویه عادی و طبیعی تلقی شده است.

با وصف این، چنان‌که قبلاً گفته شده در اوائل قرن بیستم ملت ایران مصمم گشت مؤسسات سیاسی و دموکراسی را بنیان نهد. انقلاب مشروطیت ایران سنت قدیمی سلطنت را حفظ نمود ولی در آن نظر هم‌آهنگی با روش معمول جهان غرب اصلاحاتی به عمل آورد و به حکومتی که از طرف مردم انتخاب شود توجه نمود.

هرچند در دوران انقلاب قسمت عمده مردم ایران مفهوم حکومت انتخابی را بواقع نمی‌دانستند، ولی از سلطنت قاجاریه به تنگ آمده و خواستار تغییر و تجدید حکومت بودند. در آن موقع مردم عادی دریافته بودند که قاجاریه برای خویش کوچکترین مسئولیت اخلاقی نسبت به مردم و بهبود کشور قائل نیستند و طبقات مختلف ملت می‌دانستند که قاجاریه کشور عزیزشان را اسیر اغراض و مطامع بیگانگان و مخصوصاً روس‌ها ساخته و افراد ملت فدای خودخواهی و مطلق‌العنانی و اسراف و تبذیر آنها شده‌اند و از همین جهت از انقلاب مشروطیت که سدی در مقابل استبداد قاجاریه تشکیل می‌داد استقبال نمودند.

رهبران انقلاب که بیشتر افراد تحصیل کرده بودند در ضمن پشتیبانی از آن انقلاب هدف‌های عالی‌تری نیز داشتند و می‌خواستند سازمان سیاسی کشور را بر اصول متداول در جهان غرب استوار سازند زیرا معتقد بودند که برای حفظ استقلال و رفاه اقتصادی و اجتماعی ایران راهی دیگر نیست.

اکثر انقلابیون ایران معتقد بودند که اصول سیاسی معمول در جهان غرب را می‌توان با مبادی اسلامی هم‌آهنگ ساخت. مثلاً یکی از پیشروان انقلاب ایران که افکار وی در مردم تأثیری بسزا داشت، سید جمال‌الدین است که از طرفداران جدی اسلام بوده و تأکید می‌کرد که باید اصول دموکراسی

غرب در حدودی که فلسفه اسلامی مقرر ساخته و بدون آنکه به اصول مسلم اسلامی مانند اتحاد بین دولت و مذهب خللی وارد سازد استوار گردد.

درمیان رهبران و زعمای بزرگ مشروطه طلبان عده‌ای از روحانیون دانشمند و منورالفکر مانند مرحوم آقا سید عبدالله بهبهانی و مرحوم سید محمد طباطبائی نیز از فراز منابر علیه ستمگری و اعتساف سخن رانده و مردم را ارشاد می‌نمودند.

با وصف آنچه گفته شد هنگامیکه انقلابیون پیروز گشته و خواستند قانون اساسی را تنظیم کنند اختلاف مشرب و سلیقه در میان آنها پدیدار گشت. آرمان‌های میهن‌پرستی و دموکراسی و مدارا و مماشیات و حکومت قانون و آزادی فردی در مقابل ظلم و اعتساف و فساد و تنبلی و خیانت که روش حکومت استبدادی بود، در عالم معنی بسیار فریبنده بود ولی همین‌که خواستند این آرمان‌ها را در مواد قانون اساسی بگنجانند مورد مخالفت علمای محافظه‌کار قرار گرفت و آنها را بدعت سوء و مخالف شأن کشور اسلامی ایران قلمداد نمودند.

عاقبت طبقه منورالفکر و بازرگانان و دانشجویان و طبقات مختلف اصناف و سایر طرفداران مشروطیت پیروز شدند و در ۲۵ مهر ۱۲۸۵ شمسی (۲۴۴۵) اولین جلسه نمایندگان ملت در حضور مظفرالدین شاه تشکیل گردید. این مجلس بوسیله کمیسیونی که از میان افراد خود انتخاب کرده بود قانون اساسی ایران را تدوین کرد و مظفرالدین شاه آن را توشیح نمود. بدین ترتیب فصلی نوین در تاریخ سیاسی ایران باز گشت و نخستین دموکراسی پارلمانی غربی با سنت باستانی سلطنت که ویژه این سرزمین است هم‌آهنگ گردید.

در فصول قبل از تلاش‌های بی نتیجه محمدعلی شاه که با تقویت روس‌ها برای بر انداختن مشروطیت به عمل می‌آورد سخن رفته است. بعضی از روحانیون محافظه‌کار مخالفت خود را با اصلاحاتی که حکومت دموکراسی جدید می‌کرد ادامه دادند و مشروطه‌خواهان نیز به دسته‌های متعددی تقسیم شده و با یکدیگر به مخالفت پرداختند. ولی عدم لیاقت و سهل‌انگاری و گشادبازی‌های قاجاریه و وظیفه ناشناسی سلاطین قاجار و تسلیم محض آنها در برابر بیگانگان از سایر عوامل وخیم‌تر بود و با این کیفیت وضع کشور ما روز به روز خطرناک‌تر می‌گشت تا اینکه بالاخره پدرم برای پایان بخشیدن به آن اوضاع وارد میدان عمل گردید.

چنان‌که ذکر شد در هنگامی‌که پدرم ریاست هیئت وزیران را داشت و پس از آنکه سلطنت سلسله پهلوی را تأسیس نمود قدرت مجلس را تضعیف کرد ولی از طرف دیگر در استقرار مبانی دموکراسی در ایران سهمی بزرگ داشت. وی نخستین کسی است که مطابق با اوضاع عصر جدید به ترتیب عملی، دولت و مذهب را از یکدیگر تفکیک نمود.

وی مقامات روحانی را از کسی نگرفت و برعکس در دوران سلطنت وی طبق قانون اساسی مذهب اسلام دین رسمی کشور بود ولی طبق همان قانون اساسی قدرت قضائی را از روحانیون گرفته و به دست دولت سپرد.

همچنین در زمان پدرم قسمت عمده مداخلات مقامات روحانی در آموزش و تعلیم مردم قطع شده و وظیفه تعلیم و تربیت برعهده دولت قرار گرفت. وی روحانیون محافظه کار سابق را وادار ساخت که از مخالفت خود با آزادی زنان دست بردارند و روحانیون را مجبور ساخت که هم خود را منحصرأ به امور مذهبی که مفهوم واقعی وظیفه روحانی است مصروف نمایند.

اعلیحضرت فقید بوسیله اصلاح تشکیلات دولتی اساس دموکراسی را در ایران تقویت نمود. در دوران قبل از مشروطیت کارها بوسیله صدراعظم انجام می‌گرفت و این شخص تمام اوقات خود را درحضور سلطان می‌گذرانید. وی در مدافعه و چاپلوسی استاد بود و اگر شاه از وضع ارتش پرسش‌هایی می‌کرد صدراعظم به وی اطمینان میداد که نیروی ارتش توانائی آن را دارد که بدون استعانت غیر، نیروی متحد کلیه کشورهای دیگر را تارومار کند، هرچند در حقیقت تشکیلات ارتش جز نام چیز دیگری نبود و دولت برای حفظ سرحدات ناچار بود به نیروهای چریک و افراد ایلات متوسل شود. مناصب مهم لشکری افتخاری و بدون حقوق و موروثی بود و احياناً طفل نوزادی ممکن بود درجه سرتیپی داشته باشد. چند وزیر تحت حکم صدراعظم به کار مالیه و امورخارجه می‌پرداختند. وزراء ظاهراً حقوق داشتند ولی در حقیقت وقتی به مقام وزارت منصوب می‌شدند و خلعت می‌پوشیدند باید پیشکشی که قیمتش از جمع حقوق سالانه آنها زیادتر بود به شاه تقدیم کنند.

وزارتخانه در منزل خود وزیر بود و احياناً ممکن بود که آشپز وی به ریاست دفتر تعیین گردد. بقیه اعضای وزارتخانه نیز از بین مستخدمین خصوصی و محارم وزیر انتخاب می‌شدند و حقوق آنان را از کیسه شخصی خود می‌پرداخت.

وی ناگزیر بود که عده زیادی از ارباب رجوع و حاشیه‌نشینان و سایر متقاضیان را در سر سفره خویش بپذیرد و از همین جهت هزینه سفره وی بسیار گراف بود.

ولایت و حکام استان‌ها و شهرستان‌ها را خود شاه انتخاب می‌کرد. معمولاً مقام والی و حاکم یا موروئی بود یا شاه در مقابل پیشکش‌های گزاف آن مشاغل را بطور مزایده به اشخاص واگذار می‌کرد. مردم ثروتمند حاضر بودند که برای آنکه چنین مناصبی به آنها تفویض شود مبالغ هنگفتی بپردازند زیرا در عین آنکه مجبور بودند مبلغ معینی بعنوان مالیات حوزه مأموریت خود به خزانه شاه برسانند هرچه بیش از آن وصول می‌کردند به جیب خودشان می‌رفت.

این مأمورین برای امور عمرانی و آبادی محل مأموریت خود چیزی خرج نمی‌کردند و یا مبلغ بسیار ناچیزی به این مصارف اختصاص می‌دادند و هدف اصلی ولایت و حکام آن بود که هر چه می‌توانند از طبقات فقیر مالیات بگیرند و وجوه دریافتی از آنان را صرف هوی و هوس شخصی خود و ملازمان خویش بنمایند. اینان اغلب از کیسه خود دسته‌های مسلحی نگاه می‌داشتند و بدان وسیله به ارباب و تهدید مردم پرداخته و عوارض و مالیات‌های سنگین از آنان اخذ می‌کردند و این مأمورین و زیردستان اغلب به همین وسایل در محل مأموریت صاحب زمین و املاک می‌شدند.

بدیهی است که این وضع از صدر تا ذیل فساد و نادرستی را تشویق می‌کرد و طبقات مختلف از زارع تا کاسب و مالک ناگزیر بودند برای حفظ جان و مال خود و برای اینکه کمتر مالیات بپردازند به تحصیلداران و مأمورین مسلح حاکم رشوه بدهند و دستگاه فاسد را بدان کیفیت آلوده‌تر نمایند.

در قانون اساسی ایران راجع به اصلاحات اداری کمتر اشاره شده بود ولی با تشکیل مجلس شورای ملی آثار بهبود در بعضی موارد به وجود آمد. چنان‌که مستشاران فرانسوی که دولت ایران استخدام کرده بود طرح‌هایی برای ایجاد و تأسیس وزارتخانه‌ها با سازمان‌های نوین تهیه نمودند که مورد تصویب مجلس شورای ملی و پادشاه قاجار قرار گرفت.

بنا به اصرار و تقاضای دولت‌های خارجی که به ایران وام داده بودند و از موعد پرداخت مطالبات‌شان گذشته بود مستخدمین بلژیکی گمرک برای وصول مالیات که تا آن زمان تلف می‌شد و به جیب اشخاص می‌رفت مأموریت یافتند و همچنین هیئت آمریکائی تحت ریاست شوستر به تنظیم

وضع آشفته خزانه کشور پرداخته و به تنظیم و اصلاح و منابع مالی کشور همت نمود.

از زمانی که پدرم در عرصه سیاست ایران به فعالیت پرداخت اوضاع و تشکیلات اداری بطوری که در این کشور سابقه نداشت اصلاح گردید و سروسامان یافت. وی تمام کشور را تحت یک نظارت و مراقبت متحدالشکل درآورد، رسم انتخاب حکام را لغو کرد، اختیارات قضائی استانداران را از میان برد، جمع آوری مالیات را تمرکز داد و رویه قدیمی وصول مالیات بصورت مقاطعه را برانداخت.

سازمان وزارتخانه و مؤسسات دولتی را طبق اصول نوین و بموجب نوع کار آنها منظم ساخته و وزارتخانه‌های جدیدی تأسیس و کارها را به مأمورین صالح واگذار فرمود. مأمورین فاسد از خدمت اخراج و به شدیدترین وجه مورد مجازات قرار گرفتند و مأمورین شایسته و لایق به کار گماشته شدند و صدها دانشجو برای تحصیلات تخصصی به اروپا اعزام گردیدند. از همه کارهای او مهم‌تر آن بود که در دستگاه اداری کشور حس وظیفه‌شناسی و علاقه به احیای کشور و پیشرفت‌های اجتماعی و اقتصادی را در دل کارمندان بیدار ساخت.

درباره پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی که در دوران رضاشاه به وجود آمد در فصول سابق سخن رفته است و در این مقام باید گفت که آن حالت خمود و سکونی را که ایرانیان قرن‌ها دچار آن بودند از میان برداشت و پیشرفت‌ها و ترقیاتی که در حال حاضر نصیب کشور ما شده در دوران سلطنت او پایه‌گذاری گردید.

نظر من درباره دموکراسی مکمل سنخ فکر او در این باب است: مثلاً در نتیجه توسعه سریع فرهنگ و آموزش و پرورش در کشور که از زمان پدرم آغاز گردید امروز می‌توانم بیش از وی در استقرار روش دموکراسی و حکومت انتخابی در کشور تأکید کنم و در اشاعه علوم و فنون جدید و اختراعات ناشی از آن اقدام نمایم زیرا علوم و فنون نوین راه‌های تازه‌ای برای کمک به مردم عادی پیش ما باز کرده و مردم را به بهره‌برداری از امکانات تازه متمایل ساخته است.

مثلاً علوم جدید نه تنها طرز مبارزه با مالاریا را به مردم آموخته است بلکه بوسیله انتشار فیلم‌های علمی و رادیو و سایر کلاس‌های درس مردم را به جلوگیری از این مرض و حفظ خود و فرزندانشان برانگیخته است.

بدین جهت یکی از اصول برنامه من در اشاعه دموکراسی استفاده کامل از علوم و فنون جدید است.

برای سهولت و توضیح باید بگویم که در نظر من دموکراسی نوین به طرزى که مورد نیاز کشور ماست شامل سه قسمت است:

قسمت اول -- دموکراسی سیاسی و اداری

قسمت دوم -- دموکراسی اقتصادی

قسمت سوم -- دموکراسی اجتماعی

اینک هر یک از این قسمت‌ها را با آن مفهومی که من برای آنها قائم توضیح خواهم داد:

درباره دموکراسی سیاسی ایران باید گفته شود که قانون اساسی ما از قانون اساسی بلژیک اقتباس شده و حکومت مشروطه را با سنت قدیمی سلطنت درهم آمیخته و مشروطه سلطنتی را برقرار نموده است.

قانون اساسی امروز ما از قانون اساسی اولیه مصوب ۱۲۷۵ هجری قمری [۱۲۳۷ (۲۳۹۷)] و متمم آن و چند اصلاحی که در ۱۳۳۶ (۲۴۹۶) در آن به عمل آمده و به تصویب رسیده تشکیل یافته است.

در قانون اساسی تشکیل مجلسین شورا و سنا پیش‌بینی شده است. مجلس شورای ملی دارای دویست نماینده است و هرگاه جمعیت مملکت افزایش یابد به همان نسبت بر تعداد نمایندگان نیز افزوده خواهد شد. این عده برای مدت چهار سال به سمت نمایندگی انتخاب می‌شوند و از اقلیت‌های مذهبی نیز نمایندگانی (از طرفی ارمنه دو نفر، کلیمی‌ها یک نفر، زرتشتیان و آسوریه‌ها هر کدام یک نفر) انتخاب می‌شوند که جزو این عده دویست نفری هستند و هرگاه جمعیت این اقلیت‌ها را نسبت به جمعیت کشور بسنجیم تعداد نمایندگان آنها به تناسب بیشتر است.

نمایندگان مجلس شورای ملی از هفتاد و هشت (۷۸) حوزه انتخابیه برگزیده می‌شوند و کلیه افراد ذکور ایرانی که به سن ۲۱ سالگی رسیده باشند (باستثنای اعضای خاندان سلطنت و اعضای ارتش و مجرمین) می‌توانند در انتخابات شرکت نموده و آزادانه رأی بدهند. البته عده کثیری

از دادن رأی خودداری می‌کنند ولی با توسعه روز افزون فرهنگ تعداد رأی دهندگان پیوسته رو به افزایش است.

مجلس سنا مرکب از شصت نفر سناتور است که نصف آنها از تهران و نیم دیگر از شهرستان‌ها برگزیده می‌شوند. پانزده نفر از هر قسمت انتصابی هستند بطوری‌که جمعاً سی نفر از طرف خود من به سناتوری منصوب می‌شوند.

مدت نمایندگی سناتورها عموماً شش سال است ولی در پایان سه سال اول دوره اجلاس سنا، نصف آنها به حکم قرعه بر کنار می‌شوند، و به جای آنها نمایندگان جدیدی انتخاب و یا منصوب می‌گردند و پس از آن در دوره‌های اجلاس بعد در پایان هر سه سال سناتورهای که دوره شش ساله آنها پایان یافته خارج می‌شوند. کلیه لوایح بااستثنای لوایح مربوط به بودجه و مالیات (که تصویب آنها از وظایف خاصه مجلس شورای ملی است) باید به تصویب دو مجلس برسد و هنگامی بصورت قانونی در می‌آید که از طرف من توشیح گردد. **طبق قانون اساسی من در لوایح مالی حق «وتو» دارم. بدین معنی که اگر اصلاح بعضی لوایح را ضروری بدانم می‌توانم آن را برای تجدیدنظر به مجلس شورای ملی اعاده دهم، ولی نمایندگان می‌توانند این وتو را رد کنند و هرگاه سه ربع نمایندگان حاضر در جلسه لایحه‌ای را که به مجلس اعاده شده مجدداً تصویب کنند باید آن را به همان صورت قبلی توشیح نمایم. یکی دیگر از اختیاراتی که قانون اساسی به من تفویض کرده حق انحلال مجلسین است. ولی باید علت تصمیم به انحلال را اعلام کنم و نمی‌توانم یک علت را برای انحلال مجلسین بیش از یک بار بکار برم و باید فوراً فرمان انتخابات جدید را صادر نمایم بطوری‌که مجلس یا هر دو مجلسی که منحل شده است در ظرف سه ماه تشکیل گردد.**

نخست‌وزیر و وزرای او مجتمعاً هیئت وزیران و یا کابینه را تشکیل می‌دهند. در ایران کلیه وزراء بااستثنای وزیر دربار عضو هیئت دولت هستند.

هیئت وزیران بر اداره امور دولت نظارت دارد و در واقع همان‌طور که در سایر کشورهای مشروطه نیز معمول است مفهوم اصطلاح هیئت وزیران همان مفهومی است که از مفهوم کلمه دولت استنباط می‌شود. اختلاف عمده‌ای که بین مشروطه ما با کشورهای مشروطه انگلیسی زبان وجود دارد آن است که در ایران به خلاف کشورهای مزبور وزیران عضو مجلس

نیستند اما با وصف آن نخست‌وزیر و سایر وزراء در مقابل مجلسین مسئولیت فردی و مشترک دارند و باید در هر مورد برای دادن پاسخ به سئوالات نمایندگان در مجلس حاضر باشند.

هیئت وزیران علاوه بر وظایف اجرایی می‌تواند در موارد ضروری تصویب‌نامه‌هایی که مخالف با قوانین مصوبه نباشد صادر کند. این تصویب‌نامه‌ها به دستورهای اجرایی رئیس جمهوری آمریکا و یا شورای سلطنتی بریتانیا شباهت دارد.

دولت از نظر سازمانی شامل دستگاههای زیر است:

دفتر نخست‌وزیری - وزارت خارجه - دارایی - کشور - کشاورزی - صنایع و معادن - فرهنگ - جنگ - بهداری - دادگستری - کار - پست و تلگراف - بازرگانی - انحصارات - راه. بعضی از وزارتخانه‌ها بنگاه‌های نیمه مستقلی را زیر نظر دارند مانند وزارت کشور که بنگاه عمران تحت نظر آن انجام وظیفه می‌کند و وزارت انحصارات و گمرکات که بنگاه دخانیات را اداره می‌نماید و وزارت فرهنگ که دانشگاه تهران را تحت نظر دارد. بعلاوه مؤسسات مستقل دیگری مانند سازمان برنامه وجود دارد که تابع هیچ وزارتخانه‌ای نیست و تحت نظارت کلی دولت انجام وظیفه می‌کنند.

دولت امور استان‌ها و شهرستان‌ها را بوسیله وزارت کشور و توسط استانداران اداره می‌کند، ولی سایر وزارتخانه‌ها در مراکز استان و شهرستان‌ها به تشکیل ادارات تابعه اقدام نموده‌اند.

سازمان قضائی ایران بیشتر از سازمان قضائی فرانسه اقتباس شده است. پیش از دوران زمامداری پدرم روحانیون تقریباً تمام امور قضائی را در اختیار خویش داشتند، ولی پدرم تحول کلی در دستگاه قضائی و مفهوم قضاوت بوجود آورد. بسیاری از صاحب نظران و متخصصین معتقدند که پیشرفت کشور ما در امور قضائی و اقتباس رویه دنیای تمدن غرب از سایر امور سریع‌تر و ریشه‌دارتر بوده است.

پدرم کلیه اختیارات روحانیون را در امور قضائی سلب کرد و قوانین مدنی و جزائی و بازرگانی و طرز محاکمات حقوقی و کیفری جدیدی مقرر ساخت، بموجب این قوانین، محاکم بدوی و استینافی به قطع و فصل دعای حقوقی و غیر آن پرداختند.

امروز پائین‌ترین دادگاه عمومی دادگاه بخش است که در تمام نقاط کشور به امور خلاف رسیدگی می‌کند. محکمه عالی‌تر دادگاه بدایت شهرستان و بالاتر از آن دادگاه استان یا استیناف است که در مراکز استان‌ها مستقر است. عالی‌ترین مرجع قضائی ما دیوان عالی کشور است که در پایتخت انجام وظیفه می‌کند و جز در موارد نادر مانند محاکمه وزراء احکام صادره از محاکم استان را نقض یا ابرام می‌نماید.



صرفنظر از مراحل قضائی فوق الذکر برای رسیدگی به دعاوی بازرگانی و جرائم اداری و نظامی نیز دادگاه‌های اختصاصی وجود دارد که بموجب مقررات خاصی انجام وظیفه می‌کنند.

قانون اساسی صرفنظر از حق انحلال مجلسین و حق وتو در لوایح مالی اختیارات و حقوق دیگری نیز برای من مقرر داشته است که از آن جمله انتخاب نخست‌وزیر و سایر وزیران است که معمولاً پس از مشاوره با نخست‌وزیر از طرف من انتخاب و منصوب می‌شوند.

انتصاب استانداران و فرمانداران و سفراء کبار و فرماندهان و بعضی مأمورین دیگر با نظر وزیر مسنول با خود من است. از اینها گذشته من بر کلیه برنامه‌های عمرانی مملکت نظارت دارم و همانطور که در این کتاب بیان خواهد شد، شخصاً محرك و مشوق اجرای این برنامه‌های آبادانی هستم. از همه بالاتر آن‌که از نظر شاهنشاهی عامل و مظهر وحدت و تمامیت ایران هستم و این وظیفه باستانی پیش من از همه مهمتر است. زیرا از دو هزار و پانصد سال پیش که کوروش کبیر ملت واحد و دولت شاهنشاهی ایران را تأسیس نمود تا کنون، سلطنت بزرگترین عامل وحدت ملی و سیاسی ایران بوده است.

اخیراً به ایجاد یکی از مظاهر دیگر دموکراسی پرداخته‌ام که تقریباً در کشور من تازگی دارد و آن مسئله تشکیل احزاب سیاسی است.

هرچند تشکیل احزاب سیاسی در ایران سابقه دارد و پس از نخستین دوره مجلس شورای ملی چندین حزب سیاسی بوجود آمد ولی اختلافات داخلی و اتکای احزاب به اشخاص معین و عدم توجه به مرام و مقاصد اصلی حزبی موجب گردید که احزاب از مسیر اصلی خود منحرف شده و بصورت یک عامل غیر مؤثر سیاسی درآیند.

پدرم در اوان سلطنت بعنوان آزمایش به تشکیل حزب واحدی که نماینده اکثریت مردم باشد اقدام کرد ولی به جهاتی دیری نگذشت که آن حزب متلاشی گردید و علت آن به نظر امر این بود که رشد اجتماعی مردم برای توسعه و تکامل سیاسی و ایجاد احزاب به حد کفایت نرسیده بود. با وصف آن با توجه مخصوصی که پدرم به توسعه سریع فرهنگ داشت اساس تشکیلات حزبی که از مظاهر دموکراسی است به دست وی در کشور به وجود آمد.

در زمان جنگ بین‌الملل دوم جهانی و اشغال ایران به دست قوای بیگانه چند حزب سیاسی در کشور ما به وجود آمد که متشکل‌ترین آنها حزب کمونیستی توده بود. این حزب که قبلاً هم ذکری از آن شده است در سال ۱۳۲۰ (۲۴۸۰) بوسیله گروه کوچکی که اغلب افراد آن را پدرم سابقاً بجرم کمونیستی زندانی کرده بود تشکیل گردید. چند نفر از افراد این حزب به کمک بیگانگان به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شدند و عده‌ای در اتحادیه‌های کارگری و حتی صفوف ارتش رخنه کردند.

نمایندگان حزب توده در مجلس بواسطه رویه منفی خود انگشت‌نما شدند و متأسفانه بعضی از رجال سیاسی منفی‌باف غیرکمونیست نیز با آنها همکاری می‌کردند و تصویب قوانین مثبت و مهم را جلوگیر بودند. جالب توجه آن بود که افراد حزب توده و حامیان آنها طرفدار لغو امتیاز انگلیس‌ها در نفت جنوب ایران بودند ولی با نقشه ما در ملی کردن صنعت نفت ایران مخالفت می‌کردند. نفوذ این حزب تا زمان سقوط مصدق ادامه داشت.

از سال ۱۳۳۶ (۲۴۹۶) به این طرف که در اوضاع سیاسی کشور ما ثبات پدید آمده و مبانی اقتصاد ملی ما پس از رکود دوره مصدق مستحکم گردیده است خود من با علاقه وافر از فکر تشکیل دو حزب و اکثریت و اقلیت پشتیبانی کرده و آن فکر را به مرحله عمل درآوردم.

البته باید در نظر داشت که منظور از روش دو حزبی که در آمریکا و انگلیس و سایر کشورهای آزاد جهان با موفقیت اعمال می‌شود این نیست که تنها دو حزب سیاسی در کشور ایجاد شود بلکه غرض آن است که دو حزب بزرگ اکثریت و اقلیت و عده‌ای از احزاب کوچکتری که سعی دارند در نتیجه فعالیت خود از احزاب قوی و بزرگ کشور بشوند آزادانه به فعالیت خود ادامه دهند.

در روش دو حزبی آن حزب که در انتخابات موفق به ربودن عده بیشتری از کرسی‌های نمایندگی بشود دولت را تشکیل می‌دهد و حزب اقلیت و یا مخالف در برابر حزب اکثریت در کمال وفاداری به اصول و موازین مشروطیت به فعالیت می‌پردازد. انتقادات حزب اقلیت از آن نظر که حزب اکثریت و دولت متشکل از آن را همواره متوجه مسئولیت خود نموده و از کجروی‌ها و انحراف از حفظ منافع مردم برکنار می‌دارد بسیار سودمند و گرانبها است. در این میان احزاب کوچکتر ممکن است در موارد مختلف با یکی از دو حزب اصلی همکاری نمایند ولی اینگونه ائتلافات اثری در اساس روش دو حزبی نخواهد داشت.

امروز در ایران به تشکیل دو حزب بزرگ و چند حزب کوچک‌تر توفیق یافته‌ایم و هر کس مایل باشد می‌تواند بدون هیچ پروا و مانعی به تشکیل حزب جدیدی اقدام کند بدان شرط که چنین حزب یا احزابی دست نشاندۀ و آلت اجرای مقاصد بیگانگان نباشد.

یکی از دو حزب بزرگ ایران حزب ملیون و دیگری حزب مردم است. هرچند در سیاست خارجی هیچ‌یک از این دو حزب طرفدار دسته و گروه معینی نیست ولی در مسائل داخلی و طرز حل آن مسائل با یکدیگر اختلاف سلیقه و عقیده دارند و آشکارا به رد عقاید و طرز عمل یکدیگر می‌پردازند. البته اختلاف عقیده در مسائل از شئون روش دو حزبی است زیرا در کشوری که بر موازین دموکراسی اداره می‌شود مردم باید در تعیین سرنوشت خود مداخله کنند و اغلب بهترین طریق انتخاب خط مشی عاقلانه همان مباحثه و توجه به عقاید و نظرات مختلف و متفاوت است و این مایه مسرت من است که می‌بینم احزاب کنونی ایران بتدریج آن ضعف قدیمی را کنار گذاشته‌اند و بجای آنکه به شخصیت افراد دقت داشته باشند به مرام و روش حزبی توجه دارند.

بعضی از افراد از احزاب ما انتقاد می‌کنند با این عنوان که این دو حزب از طرف مردم بنیان‌گذاری نشده و از طرف مقامات عالی‌ه کشور تحمیل گشته‌اند. حتی برخی از بدبینان مدعی هستند که این احزاب دست نشاندۀ مقام سلطنت و دولت هستند. این اشخاص به انگیزه اصلی تشکیل احزاب در کشوری مانند ایران که تازه در مسیر پیشرفت و ترقی افتاده است دقت نکرده‌اند.

در کشور ما با وجود مساعی روزافزونی که پدرم در امر تعلیم و تربیت و توسعه فرهنگ داشت و پیشرفت‌هایی که در این امر در دوران سلطنت من به عمل آمده هنوز بسیاری از افراد مردم بی‌سواد هستند، بعلاوه هنوز مفهوم دموکراسی پارلمانی و احزاب سیاسی برای ما تازگی دارد و در کشوری که سنن ملی در طرز زندگانی و سنخ فکر مردم تأثیر عمیق دارد فکری از این سخیف‌تر نیست که تصور شود ممکن است احزاب سیاسی ما یکباره از میان مردم و با دست مردم به وجود آیند و به رشد و نمو و کمال برسند. من چون شاه کشور مشروطه هستم دلیلی می‌بینم که مشوق تشکیل احزاب نباشم و مانند دیکتاتورها تنها از یک حزب دست نشاندۀ خود پشتیبانی نمایم و چون مظهر وحدت ملی کشور خویش هستم می‌توانم بدون اینکه خود را منحصرأ به یک حزب یا فرقه‌ای ارتباط دهم دو یا چند حزب را تشویق کنم که در کشور به فعالیت‌های حزبی بپردازند.

اینک باید دید آیا احزاب جدید ایران دست نشانده مقامی هستند یا نه. فرض کنیم که در ایران حزبی به دست رهبرانی که با مقام سلطنت یا دولت ارتباط دارند تشکیل یافته باشد و عده افراد آن به ده هزار نفر که به تناسب جمعیت کشور عده کثیری نیست بالغ گردد. این افراد مرامنامه حزب را مطالعه می‌کنند و به سخنان رهبران آن گوش می‌دهند و تنها از حزبی پشتیبانی می‌کنند که مرام آن را پسندیده باشند و هر گاه با آن موافقت نداشته باشند می‌توانند به طرق مختلف عدم رضایت خویش را اظهار کنند. مثلاً ممکن است رهبران حزب را وادار کنند که از رویه خویش دست بردارند و یا خود از حزب کناره‌گیری نمایند و یا از فعالیت حزبی دست بردارند و یا رهبران دیگری را انتخاب کنند. هر گاه افراد حزب اراده نمایند می‌توانند بدون هیچ مانعی مؤسسين اولیه حزب را برکنار ساخته و حزب را طبق منویات خویش مجدداً تشکیل دهند و رهبران دیگری انتخاب نمایند.

بعضی اشخاص ساده و خوش باور تصور می‌کنند که حزب سیاسی که ده هزار یا صد هزار نفر عضو داشته باشد ممکن است بدون استعانت رهبران و گردانندگان بصیر یک‌دفعه به وجود آید، ولی این امر در هیچ کشوری سابقه ندارد و با اندک تأملی واضح می‌گردد که در کشورهای آزاد احزاب را رهبرانی که عده کثیری طرفدار دارند، به وجود می‌آورند. اما لزوم رهبران حزبی با اصل توسعه حزب در اجتماعات کوچک شهرستان‌ها و قصبات مابین نیست و برعکس احزاب سیاسی که در کار خود توفیق یافته‌اند، شب و روز کوشش کرده‌اند که در نقاط مختلف کشور افراد محلی را به طرف مرام خویش جلب کنند. اینک در ایران احزاب بزرگ ما به توسعه تشکیلات خود پرداخته و گذشته از جنبه ملی و عمومی خود در استان‌ها و قراء و قصبات به تشکیل حوزه‌ها اقدام کرده‌اند و مایه مباحث است که بگویم ایمان حزبی بمعنی واقعی آن متدرجاً در تمام کشور ما به وجود آمده و افرادی از زن و مرد با شوق و علاقه‌ای که ویژه پیش‌قدمان است به فعالیت‌های حزبی که از مظاهر دموکراسی است همت گماشته‌اند.

درمیان افراد تحصیل کرده یا بی‌سواد کسانی یافت می‌شوند که هنوز معنی واقعی احزاب آزاد را درنیافته‌اند و یا تصور می‌کنند شخصیت آنها به درجه‌ای رسیده است که باید از فعالیت حزبی برکنار باشند. برخی دیگر یا از نظر ترس یا منفی‌بافی نمی‌خواهند در مسائلی که با سرنوشت ملت حیات خودشان بستگی دارد دخالتی داشته باشند. با وصف آن مشاهده می‌کنیم که عده کثیری از ایرانیان میهن‌پرست به اصول حزبی توجه پیدا کرده و روز به روز بر فعالیت آنها افزوده می‌شود و این وظیفه را برای قوام و بقای دموکراسی ضروری تشخیص می‌دهند.

گذشته از تشکیل احزاب برای تثبیت دموکراسی سیاسی در ایران اقدامات دیگری نیز به عمل آمده است:

یکی از دروسی که از حکومت‌های خوب فراگرفته می‌شود، آن است که قوانین مصوبه تنها وقتی مفید است که به مقام اجرا درآید. سابقاً در کشور ما قوانین جامع و سودمندی به تصویب مجلس می‌رسید ولی در نتیجه عدم اجرا مانند کاغذ باطله‌ای بی‌ارزش می‌ماند و با آنکه رضاشاه برای اصلاح وضع اداری کشور طبق اصول متداول در جهان باختر نهایت سعی و مجاهدت را به عمل آورد ولی آنطور که باید و شاید دستگاه‌های کشور تنظیم و ترتیب صحیح نیافت و بساط رشوه‌خواری و فساد از میان مأمورین کشوری ایران کاملاً برچیده نگشت.

در سال ۱۳۳۶ (۲۴۹۶) دولت من مسئله تعیین معاونین اداری ثابت وزارتخانه‌ها را عملی نمود. وظیفه این معاونین که با وصف تغییر وزیر در مقام خود باقی می‌مانند آن است که در وزارتخانه به اصلاحات اداری پرداخته و اقدامات سابق را دنبال کنند. چند تن از این معاونین دائمی و کسانی که از آنها دستگیری می‌کنند در کشورهای خارج علوم اداری را فرا گرفته‌اند.

معاونین اداری در هر هفته یک جلسه شور و بررسی پیرامون مسائل اداری کشور تشکیل می‌دهند و برای اصلاحات اداری در کلیه نقاط مملکت اتخاذ تصمیم می‌نمایند.

در ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) پس از دو سال مطالعه دولت ایران طرح جامعی بمنظور ایجاد تشکیلات جدید دولتی نظیر سازمانی که دولت هور برای کشورهای متحده آمریکا داده بود بصورت لایحه‌ای به مجلس تقدیم کرد و مجلس آن را در سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) تصویب نمود و به توشیح من رسید و این قانون تشکیلات اساسی اغلب وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی را تعیین می‌نماید. در همان موقع گروه دیگری از متخصصین مطالعاتی برای اصلاحات اساسی در سازمان برنامه که در امور عمرانی و اقتصادی مملکت وظیفه مهمی دارد به عمل آوردند و امروز وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی ما بطور کلی بر طبق اصول جدید و به طرزیکه در آمریکا متداول است تشکیل یافته و با یکدیگر ارتباط و اتصال منطقی پیدا کرده‌اند.

نقشه ما این است که تشکیلات اداری کشور را به تناسب نیازمندی‌های زمان و اطلاعات تازه دائماً اصلاح کنیم. با وصف آنچه گفته شد شک نیست

که سازمان‌ها را هر قدر هم طبق اصول علمی تشکیل یافته باشند، هرگز نمی‌توان بوسیله کسانی که دارای عقاید قدیمی و سنخ فکر کهنه باشند اداره نمود.

از این گذشته اگر کارمندان کهنسال تا آخر عمر مصدر مشاغل خود باشند، جوانان دیگر مجال خدمتگزاری و ابراز لیاقت پیدا نخواهند کرد و این وضع در سال‌های اخیر در دستگاه‌های دولتی ما پیش آمده بود. از همین جهت در سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) تصمیم گرفتیم که عموم کارمندانی که سن شان به شصت رسیده و یا سی سال سابقه خدمت دارند (بااستثنای وزراء - سفراء کبار - معاونین وزارتخانه‌ها) بازنشسته شوند و بدین ترتیب هزاران نفر از کارمندان دولت با دریافت حقوق بازنشستگی که کمی هم از حقوق دوران اشتغال‌شان بیشتر است از خدمت خارج شده‌اند. عده زیادی از این بازنشستگان در دستگاه‌های عمرانی و صنعتی خصوصی به کار مشغول شده‌اند و جای خود را در دستگاه دولت به جوانانی داده‌اند که در ایران یا کشورهای دیگر تحصیلات عالی کرده‌اند.

یکی دیگر از اقداماتی که به نظر من بسیار مفید بوده است مسئله دادن آزادی عمل و واگذاری امور به استان‌ها و شهرستان‌ها است زیرا اگر مردم استان‌ها یا شهرستان‌ها ناگزیر باشند در تمام مسائل مورد ابتلای خویش بطریق سلسله مراتب به تهران رجوع کنند موجب دو ضرر بزرگ می‌شود اول آنکه جریان امور بسیار کند می‌گردد و دوم آنکه روحیه مردم که می‌بینند برای قطع و فصل امور مربوط به خویش آزادی ندارند بسیار ضعیف می‌شود. بدین جهت به ماموران محلی اختیار زیادتری داده‌ایم و انجمن‌های شهر را تشویق کرده‌ایم که در مسائل مربوط به مدارس و بیمارستان‌ها و دارالایتام و سایر امور عام‌المنفعه و کارهای مربوط به شهرداری نظارت مستقیم داشته باشند.

انجمن شهرداری‌های ایران در این باره خدمت بزرگی انجام داده است چنان‌که شهرداری اصفهان را به عنوان نخستین انجمن نمونه انتخاب کرده و درباره اداره امور شهر نظریات مفیدی را در آنجا به مقام عمل در آورده است. همچنین برای اتخاذ رویه‌های جدید و معمول جهان متمدن و تلفیق آنها با مقتضیات کشور به تحقیق و بررسی و مطالعه پرداخته است و چندین مجمع سخنرانی محلی و ملی تشکیل داده است تا مأمورین شهرداری را به روش‌های جدید آشنا سازد موجب دیگر نیز برای دادن اختیارات به شهرستان‌ها موجود است و آن اینکه در تمام دموکراسی‌های بزرگ جهان تجربه نشان داده است که احزاب سیاسی قدرت حقیقی خود را از اجتماعات کوچک محلی شهرستان‌ها به دست می‌آورند. زیرا در این نقاط می‌توان افراد

را برای خدمات اجتماعی و ملی تربیت کرد و حوزه‌های محلی توانائی آن را دارند که حزب را به تمایلات ملی و عمومی مردم آشنا سازند و به همین جهت بدون مبالغه می‌توان گفت که بهترین طریقه ایجاد احزاب سیاسی در ایران که هدفی جز تعالی و ترقی کشور نداشته باشند آن است که مردم در نقاط کوچکتر برای خدمات عمومی تربیت شوند و در این خدمت پیش‌قدم شوند.

چنان‌که گفته شد ما ناگزیر بوده‌ایم قبل از آنکه مردم حوزه‌های کوچکتر کشور برای این وظیفه اجتماعی کاملاً مستعد شده باشند اقدام به تأسیس احزاب کنیم ولی شک نیست که این احزاب از پشتیبانی مردمی که در شهرستان‌ها و اجتماعات کوچکتر کشوری زندگی می‌کنند کسب نیرو خواهند کرد و به دستیاری آنها از آرمان‌های مردم آگاهی یافته و خدمات اجتماعی را طبق آمال عمومی دنبال خواهند کرد.

گذشته از مسئله فوق برای اینکه کارها در تهران تمرکز پیدا نکند طریقه دیگری هم هست که مورد علاقه من بوده است. چون برای انجام و تکمیل طرح‌های عمرانی کشور عجله داشته‌ایم وظایف بسیار زیادی را به سازمان برنامه محول کرده‌ایم و بعضی کارها را از وزارتخانه‌ها که می‌توانسته‌اند آن را به همان خوبی یا بهتر انجام دهند گرفته به این سازمان واگذار کرده‌ایم. بعلاوه در مسئله حقوقی که به کارمندان سازمان پرداخت می‌شود به تناسب حقوق مأمورین وزارتخانه‌ها تبعیضی به وجود آمده است. با آن‌که خدماتی که به سازمان برنامه محول بود خوب انجام گرفته است در آینده قسمت عمده وظایف فعلی در سازمان برنامه تمرکز خواهد یافت و اجرای طرح‌های عمرانی و بهره‌برداری از دستگاه‌های تولیدی دولت متدرجاً به عهده وزارتخانه‌های مربوط و مؤسسات دولتی دیگر واگذار خواهد گردید.

برای جلوگیری از فساد و نادرستی در دستگاه‌های دولتی از دو سال پیش اقدامات شدیدی به عمل آمده است و دو قانون با این منظور از تصویب مجلسین گذشته و به موقع اجرا در آمده است. یکی قانون مربوط به منع مداخله کلیه حقوق بگیران دولت و متصدیان کارخانه‌ها و مؤسساتی که سرمایه آنها متعلق به دولت یا سود آن به دولت می‌رسد در معاملات دولتی است. قانون مزبور نمایندگان مجلسین را نیز از معامله و مقاطعه‌کاری در امور دولتی ممنوع ساخته و هرچند در آن اشاره‌ای به افراد خاندان سلطنتی نشده است من مخصوصاً بطور جداگانه اعلام نموده‌ام که مفاد این قانون شامل آنها نیز خواهد بود. متخلفین از مقررات قانون منع مداخله به دو تا چهار سال حبس مجرد محکوم خواهند شد.

قانون دوم یا قانون «از کجا آوردی» مقرر داشته است که کلیه حقوق‌بگیران و اعضای دولت و سایر متصدیان کارخانه‌های دولتی و نظائر آنها باید هر سال سرمایه منقول و درآمد، خود را مشروحاً اعلام نمایند و اگر سال به سال تغییرات مشکوکی در سرمایه و درآمد آنها پیدا شود مورد بررسی قرار خواهد گرفت. هر کارمندی از دادن این اطلاعات خودداری نماید و یا برخلاف واقع اطلاعاتی بدهد به انفصال ابد از خدمات دولت محکوم و درآمد و سرمایه اعلام نشده و مخفی او به نفع دولت ضبط خواهد شد.

یکی دیگر از اقدامات اساسی و قابل توجهی که در سال گذشته در دربار من انجام گرفت تشکیل سازمان بازرسی شاهنشاهی بود.

همان‌طور که در فصل اول اشاره کردم من از جوانی یعنی از همان هنگام که در سونیس تحصیل می‌کردم به این فکر بودم که در موقع قبول مسئولیت سلطنت، رسیدگی و رفع شکایات مردم عادی کشور را وجه همت خویش قرار دهم. قبل از تشکیل سازمان بازرسی شاهنشاهی کلیه شکایاتی را که به دفتر مخصوص می‌رسید شخصاً مطالعه کرده و به مسئولین امر دستور رسیدگی می‌دادم ولی بعداً متوجه شدم که این روش نفاذی دارد.

مثلاً اگر کشاورزی از بدرفتاری ژاندارم محل شکایت می‌کرد طبعاً ممکن بود به وزارت کشور دستور رسیدگی و رفع تعدی و مجازات ژاندارمی که از قدرت خود سوءاستفاده کرده صادر شود، وزیر کشور نیز با قصد رسیدگی و روشن ساختن قضیه مراتب را از فرمانده ژاندارمری محل استفسار می‌نمود. فرمانده مزبور نخستین کاری که طبعاً می‌کرد این بود که از خود و مأمور زیردست خویش دفاع نماید و حقیقت مکتوم می‌ماند. گاهی نیز کشاورز شاکی ممکن بود از طرف ژاندارم محل به علت تقدیم چنین شکایتی مورد آزار و تهدید قرار گیرد.

با آنکه سازمان ژاندارمری یا سایر موسسات دولتی پای‌بند انضباط و اطاعت از مقررات هستند ولی بتجربه دریافتم که باید سازمان مستقلی برای بازرسی تشکیل گردد و از همین جهت در سال گذشته به تأسیس سازمان بازرسی شاهنشاهی اقدام نمودم.

اعضای ایران سازمان به تمام نقاط کشور مسافرت می‌کنند و آزادانه و بدون هیچ‌گونه ترس یا شائبه طرفداری و تبعیت از مقررات اداری به شکایات مردم رسیدگی می‌کنند. مردم نیز با کمال اطمینان خاطر و بدون

هیچگونه پروانی شکایات یا تقاضاهای خود را بوسیله این مأمورین و در حقیقت مستقیماً به اطلاع من میرسانند.

در اینجا لازم است از یکی دیگر از تغییرات عمده‌ای که در طرز کار دستگاه‌های دولتی بوجود آمده و در وضع اجتماعی مردم کشور در هر گوشه و کنار تأثیر داشته است ذکر کرد. تا چندی پیش در ایران مانند بسیاری از کشورهای دیگر جهان مردم عادی یعنی پیشه‌وران و دهقانان، دولت را فقط بوسیله مأمورین وصول مالیات و یا افراد شهربانی و ارتش می‌شناختند. در سال‌های پیشین چنان‌که گفته شد، مأمور مالیات معمولاً هرچه می‌توانست از کاسب و زارع با جبر و عنف دریافت می‌کرد. مأمورین ژاندارمری و نظامیان نیز به اخاذی و دریافت پول و محصول کشاورز عادت داشتند و به این ترتیب اگر دهقانان مأمورین دولت را به چشم بغض و کینه می‌نگریستند جای شگفتی نبود.

در این اواخر به دلایلی که بسیار واضح است نظر مردم نسبت به مأمورین دولت تغییر کرده است. امروز دستگاه دولت در دهکده‌ای که محلی سکناي کشاورز است مدرسه می‌سازد و فرزند وی را به رایگان تربیت و تعلیم می‌دهد، مسکن وی را برای جلوگیری از بیماری مالاریا سمپاشی می‌کند، برای وی چاه عمیق حفر می‌نماید که از آب پاک و نآلوده برای شرب استفاده کند، درمانگاه رایگانی تأسیس می‌کند که خود و افراد خانواده‌اش در هنگام بیماری بدان مراجعه نمایند و نماینده دولت در مزارع در جلو چشم مردم روستا فوائد بذره‌های تازه و طرز نوین کشاورزی را نمایش می‌دهد. این اقدامات امروز در تمام نقاط کشور انجام می‌گیرد و دهقان عادی خواه و ناخواه استنباط می‌کند که بین دولت و مردم روابط تازه و بی‌سابقه‌ای بوجود آمده است. خدمتگزاران دولت نیز در روابط جدید خود با مردم مفهوم دموکراسی را درک کرده و به وظیفه‌ای که نسبت به مردم دارند آشنا گشته‌اند.

آوردن جوانان به خدمت دولت و تربیت نسل آینده بر طبق اصولی که در فصل سابق بدان اشاره رفت پیشرفت دموکراسی را تسریع می‌کند.

من شخصاً امیدوارم که روابط تازه‌ای که بر بنیان دموکراسی میان مردم و کارمندان دولت برقرار گردیده است راه را برای تکامل دموکراسی و پارلمانی صاف و هموار خواهد ساخت. دموکراسی سیاسی را نمی‌توان با همان کیفیت که یخچال برقی را به کار می‌اندازند و هر وقت بخواهند آن را روشن یا خاموش می‌کنند در جامعه مورد عمل قرار داد و برای آنکه این

نحو حکومت به شکل مؤثری صورت اجرا پیدا کند بصیرت و هوشیاری بسیار لازم است. رأی دهندگان در هنگام انتخابات عمومی باید از شایستگی داوطلبان نمایندگی و اموری که باید در مجلسین مورد شور و مذاقه قرار گیرد آگاهی داشته باشند و نبوغ فکری و رشد معنوی و سنجیه مدارا و مماشات نمودارهای این شایستگی است.^{۴۵}

ثروتمندان کشور باید با همان یک رأی که قانون برای آنها و مردم بینوا بطور تساوی مقرر داشته قناعت کنند و حزبی که در انتخابات اکثریت آرا را بدست نمی‌آورد و حتی با چند رأی معدود شکست می‌خورد باید صبر را پیشه ساخته منتظر فرصت دیگر باشد و تا رسیدن آن فرصت به انتقاد عاقلانه از دولت اکثریت بپردازد و تحت عنوان انتقاد به منفی‌بافی و اضرار جامعه اقدام نکند. امانت و درستی از شرایط مهم خدمتگزاران دموکراسی است و همه کس، از آنها که وارد سیاست هستند تا کارمندان دولت، باید بر نفس خویش غالب آمده به فریب دادن مردم یا گمراه ساختن آنها نپردازند. در یک چنین حکومتی باید از مراقبت و مواظبت دائم دریغ نورزید و هرگونه غفلت سیاسی یا اداری یا دورویی و مسامحه را بدون ترس مجازات کرد.

از این گذشته دموکراسی سیاسی باید به‌مثابه مأموریتی باشد که عموم افراد آن را برعهده شناسند و آن وظیفه و مأموریت مثبت را نیروی فعاله و زنده ملت باید به مرحله اجرا در آورد.

نمی‌گویم ایجاد یک چنین دموکراسی سیاسی کار آسانی است. تنها نکته ای که نسبت به آن تاکید می‌کنم این است که در نظر ما ایرانیان آن حقیقتی که در دموکراسی سیاسی واقعی موجود است آنقدر پرارزش است که هر چه برای تحصیل آن صرف کنیم سزاوار خواهد بود.

اینک باید به مسئله دموکراسی اقتصادی عطف توجه نمود. بنظر من کشور ما در مورد دموکراسی اقتصادی نیز مانند دموکراسی سیاسی خط مشی مخصوصی که در خاورمیانه تازگی دارد اختیار کرده است. بحث درباره این خط مشی برای تفاخر و خودنمایی نیست بلکه بیان عملیاتی است که پیش چشم علاقه‌مندان واقعی قرار گرفته است و چیزی برای من مسرت بخش‌تر از آن نیست که رویه‌ای که ما برای پیشرفت کشور خود اختیار کرده‌ایم با

^{۴۵} - چنین برداشتی هنوز هم پس از گذشت ۶۰ سال از نوشته شدن این کتاب در بین کسانی که بارها واژه «دموکراسی» را بکار می‌برند بچشم نمی‌خورد و این درایت و نیت خیر شاهنشاه را نشان می‌دهد.

روشی که سایر کشورهای واقع در این بخش گیتی پیش گرفته‌اند مورد مقایسه قرار گیرد.

در فصول قبل از برنامه کلی توسعه اقتصادی کشور بطور اجمال سخن رفته است و در این مقال به شرح ارتباط بین توسعه اقتصادی و دموکراسی می‌پردازم.

چنان‌که همه می‌دانند در جهان امروز کشور آمریکا بیش از هر کشور دیگر چه از نظر مجموع و چه از نظر میزان سرانه تولید به نسبت جمعیت کشور، کالا و خدمات اقتصادی تولید می‌کند. بنظر من اهمیت قضیه در کمیت و مقداری که مردم زحمتکش آن کشور به وجود می‌آورند نیست بلکه روش و کیفیتی که این محصول بر اساس دموکراسی توزیع می‌شود سزاوار دقت و اهمیت است. یکی از مناظری که در هنگام بازدید کارخانه‌های بزرگ آمریکا جلب توجه می‌کند اتومبیل‌هایی است که متجاوز از چندین صد و حتی چند هزار در اطراف و حوالی کارخانه توقف کرده‌اند و بیشتر این اتومبیل‌ها متعلق به کارگران عادی است که خودشان راننده آن هستند. اکثریت اعظم این کارگران غذایی خوب و کافی می‌خورند و لباس مناسب می‌پوشند و در خانه‌های تازه ساخت زندگی می‌کنند که با آخرین لوازم زندگی که وسیله صرفه‌جویی در وقت و تأمین آسایش افراد خانواده است مجهز است.

البته در آمریکا نیز طبیعاً کسانی یافت می‌شوند که ثروت آنها از دیگران بیشتر است ولی حجم تولید در این کشور به حدی زیاد است که تقریباً همه کس می‌تواند احتیاج خود را مرتفع ساخته و مقداری هم صرفه‌جویی داشته باشد. بعبارت دیگر میزان تولید در آمریکا آن قدر زیاد است که بی‌آنکه در داخل کشور مضیقه‌ای ایجاد شود دولت برنامه کمک‌های خارجی خود را در تمام نقاط جهان به موقع اجرا گذاشته است.

اما راز موفقیت آمریکا در مسئله دموکراسی اقتصادی تنها در سرمایه‌داری محض نیست. از زمان جنگ‌های داخلی که بین سال‌های ۱۸۵۶ و ۱۸۶۱ در آن کشور رخ داد کشور آمریکا تدریجاً رویه معمولی کشورهای سرمایه‌دار را ترک کرده و در پایان جنگ اول جهانی بکلی آن روش را به کنار نهاده است. امروز در آن کشور هزاران مؤسسه صنعتی و بازرگانی خصوصی و صد هزاران مزرعه شخصی وجود دارد ولی روش اقتصادی آمریکا مخلوطی از روش سرمایه‌داری و سوسیالیستی است با این کیفیت که دولت به این مؤسسات خصوصی بوسیله اعطای وام و راهنمایی‌های

فنی و خدمات دیگر کمک می‌کند و آنها را به نفع عموم مردم کشور تقویت می‌نماید و رأساً نیز مؤسسات مختلفی را از بیمارستان و کارخانه‌های برق و مهمات‌سازی و بنگاه‌های معظم نشر کتاب اداره می‌کند و آنچه در این مورد اهمیت دارد آن است که تمام این محصولات و خدمات در سراسر کشور بین مردم توزیع می‌گردد.

در کشور ایران نیز دولت امور مربوط به صنایع و بازرگانی را به نفع مردم تنظیم و اداره می‌کند. مثلاً بموجب قوانین موضوعه شرایط کار در کارخانه‌ها را معین و در بعضی موارد نرخ اجناس را نیز تعیین و تثبیت کرده‌ایم و مثلاً دولت حداکثر قیمت خرده فروشی گوشت و نان را همیشه معلوم و معین کرده است. همچنین در سال گذشته قیمت خرده‌فروشی دارو در تمام کشور به نفع مردم تقلیل داده شد و به میزانی که حتی از قیمت خرده‌فروشی آن در کشور تولید کننده کمتر است تثبیت گردید.

صرفنظر از تنظیم و نظارت در امور صنعتی و بازرگانی خصوصی در مواردی که منافع ملی ایجاب کند دولت رأساً به فعالیت‌های صنعتی و بازرگانی اقدام می‌کند و در عین حال برای صاحبان صنایع و بازرگانان و کشاورزان مجال موسمی فراهم ساخته است. به عقیده من توفیق دموکراسی اقتصادی در کشور ایران منوط به وجود افرادی است که مستقلاً به امور صنعتی و بازرگانی بپردازند.

چنان‌که در فصل بعد ذکر خواهد شد مهم‌تر از امر صنعت و بازرگانی مسئله کشاورزی است که باید عده کثیری به کارهای فلاحتی مشغول باشند. ما میل نداریم که در ایران چنان‌که در بعضی از کشورها مانند چین کمونیست متداول است میلیون‌ها نفر از افراد دهقان و کشاورز بطور دستوری و تحت‌الامری زندگی کنند و حق نداشته باشند که حیات خصوصی و خانوادگی آنها نیز به خودشان متعلق باشد. در مسئله کشاورزی مفهوم دموکراسی اقتصادی این است که فلاحت برای خدمت به افراد آزاد اجتماع تحت تنظیم و تربیت درآید. هرچند در امر دموکراسی اقتصادی، کشور ایران به مرحله کمال نرسیده است ولی ما به طرف این کمال پیش می‌رویم و مانند بعضی از کشورهای دیگر با هدف خویش چندان فاصله و بعد مسافت نداریم.

با توجه به آنچه ذکر شد نظر من در پیشرفت‌های اقتصادی متکی بر دو اصل کلی است:

اصل اول آن است که باید در کشور رفاه و آسایش اقتصادی روزافزونی به وجود آید و مردم کشور من از آن رفاه و نعم کاملاً برخوردار گردند.

اصل دوم آن است که اقتصاد کشور طوری تحت تنظیم و ترتیب درآید که حقوق کارگران و کشاورزان و مدیران کارخانه و مهندسين و متخصصين و کلیه افرادی که به امر تولید اشتغال دارند محفوظ باشد.

من نمی‌توانم اجتماعی را تحمل کنم که افراد آن در جهل و بی‌سوادی امرای حیات کنند و قدرت تولیدشان کم باشد و در این جهان که همه کس برای ترقی و پیشرفت در تلاش است از خود جنبش و کوشش نشان ندهند.

در نظر من از این وضع غیرقابل‌تحمل‌تر، وضع آن اجتماعی است که قدرت تولید دارد ولی در زیر فشار و تعدی به کار مشغول است و می‌داند که اکثریت قریب به اتفاق ملت من در این عقیده با من موافقتند. عزم راسخ ما ایرانیان این است که اقتصاد کشور را توسعه دهیم ولی چون استقلال فردی از سنن دیرین ما است آن توسعه اقتصادی را که در اثر فشار و تعدی و فدا شدن آزادی و استقلال فردی به وجود آید هرگز نخواهیم پذیرفت.

اینک باید دید با چه کیفیت می‌توان دموکراسی اقتصادی منظور را با سرعت در کشور مستقر ساخت. قدم اول برای حصول این منظور تهیه نقشه و برنامه است زیرا در دنیای کنونی اقتصاد کشور جز با تهیه طرح‌های جامع و اساسی پیشرفت سریع نخواهد کرد. تاریخ گیتی حاوی شواهد غم‌انگیز از کشورهایی است که کارخانه‌های عظیمی برپا کرده‌اند، بدون آنکه نیروهای مولد و مواد خام و انشاء طرق و راه آهن را برای رساندن مواد خام و حمل محصول کارخانه‌ها مورد توجه قرار دهند. همین‌طور ممکن است در عوض تولید اجناسی که مورد تقاضای عمده است کالایی تولید کنند که بازار آن محدود باشد و یا سرمایه‌ای هنگفت برای تأسیس کارخانه‌ای تشکیل و مجهز به آخرین وسایل صرف نمایند و برای گردانیدن آن مدیر و متخصص نداشته باشند. چنان‌که کشوری را می‌شناسم که متجاوز از یک میلیون دلار صرف خرید ماشین‌های حفاری کرد ولی خرید لوازم یدکی آن ماشین‌ها را در نظر نیاورده بود.^{۴۶}

^{۴۶} - در همین راستا دولت شاهنشاهی، در پس ساخت کارخانه ذوب فولاد، تراکتورسازی، پتروشیمی، راکتور، و گسترش راه آهن و راه‌ها و سیستم ترابری و گسترش بندر و فرودگاه‌ها بود.

گاهی از من سنوالمی شود که چگونه می توان نیروی ابتکاری فردی را با برنامه های وسیع اقتصاد ملی تطبیق نمود. خوشبختانه پاسخ به این سنوالم دشوار نیست زیرا فرض کنیم مثلاً یک شرکت خصوصی بخواهد کارخانه بافتن ابریشم طبیعی در ایران ایجاد و هزینه آن را نیز شخصاً تقبل کند. البته دولت هیچگونه مخالفتی با چنین طرحی نخواهد کرد ولی اگر صاحب کارخانه از دولت نیز تقاضای کمک مالی داشته باشد، آنوقت چون ثابت شده است که ابریشم مصنوعی بازار ابریشم طبیعی را کساد کرده و امروز پارچه های ابریشمی طبیعی از کالاهای تجملی به شمار می آید و کشور ایران به صنایع دیگری مانند قندسازی و نظایر آن احتیاج مبرم دارد به تقاضای وی برای کمک جواب مساعد داده نخواهد شد و یک چنین کمکی را به کارخانه هائی می کنیم که محصولاتشان برای مردم کشور، مورد نیاز اولین درجه است. با این کیفیت ما فعالیت های خصوصی را به اموری هدایت می کنیم که ثمر آن هم به کشور و هم به خود آنها عاید گردد.

درباره برنامه هفت ساله اول و علل عدم موفقیت آن از جهات سیاسی و آغاز برنامه هفت ساله دوم که بیشتر با موفقیت توأم بود اشاره کرده ام. بیشتر طرح هائی که در فصل پیش ذکری از آنها رفت نتیجه اجرای این برنامه هفت ساله دوم است ولی با آنکه کارهای بسیار صورت انجام یافته است ولی من هنوز چنان که باید راضی و خرسند نیستم زیرا که هرچه روش کار را بیشتر اصلاح کنیم اقدامات دامنه دارتری را در مدتی کمتر به اتمام توانیم رساند.

برای تعهد این مهم ایجاد یک دستگاه مجهز به منظور تهیه طرح های اقتصادی و تلفیق آنها با یکدیگر ضرورت داشت و از همین جهت شورای عالی اقتصاد را برای این خدمات تاسیس نمودم. این شورا که ریاست آن با نخست وزیر است با عضویت عده ای از وزیرانی که کارشان با توسعه اقتصادی کشور ارتباط دارد و مدیرعامل سازمان برنامه و مدیرکل بانک ملی ایران تشکیل یافته است. سازمان اداری این شورا تحت ریاست دبیرکل شورا که در سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) به مقام قائم مقامی نخست وزیر ارتقاء یافت انجام وظیفه می کند. جلسات شورا اغلب در حضور من تشکیل می گردد و طرح های توسعه اقتصادی را بررسی نموده و اجرای آن را به وزارتخانه و مؤسسات مختلف مملکتی به تناسب نوع طرح ها واگذار و در حسن اجرای آنها نظارت می نماید.

شورای عالی اقتصاد در تسریع اجرای برنامه های توسعه و ارتباط و هم آهنگی طرح ها با یکدیگر خدمات سودمندی انجام داده است. به موازات این اقدام در سال گذشته نیز با کمک متخصصین خارجی یک دفتر اقتصادی

در سازمان برنامه تأسیس گردید. این دفتر که از متخصصین ایرانی و خارجی تشکیل یافته و مشغول یک سلسله مطالعات اقتصادی برای حسن اجرای برنامه هفت ساله دوم است، وظیفه مهم‌تر دیگری نیز دارد و آن تهیه طرح برنامه هفت ساله سوم ما است. ناگفته نباید گذاشت که هر چند برنامه هفت ساله دوم یعنی برنامه فعلی ما محسنات بسیار دارد ولی در نظر دارم که در یک مورد اساسی در آن اصلاح به عمل آورم و آن مسئله موعد انجام طرح‌ها است. در قانون برنامه هفت ساله دوم مانند برنامه اول طرح‌های وسیع و کلی کشاورزی و کارهای مربوط به آن و وسایل نقلیه و مواصلات و صنایع و معادن تعیین شده و مقرر گشته است که در ظرف هفت سال در حدود معینی مبالغی صرف انجام آنها گردد ولی در هیچ‌یک از این دو قانون مدت قطعی برای تکمیل و اجرای هر طرح معلوم و مصرح نگشته است.

عدم تعیین مدت قطعی در نخستین مرحله اجرای برنامه توسعه تا حدی قابل اغماض بود ولی اکنون که کارها به جریان افتاده و بسرعت دنبال می‌شود به نظر من به سه دلیل باید برای اتمام کارهای برنامه هفت ساله دوم و برنامه‌های آینده وقت قطعی تعیین شود.

اولاً در ذهن مردمی که با روش دموکراسی خو گرفته‌اند ملاحظه و مشاهده مدارک روشن از قبیل عکس سدها و لوکوموتیوهای دیزلی مؤثرتر از مطالعه کلیات و گزارش‌های مربوط به امور مالی و هزینه است.



ثانیاً اگر به یک شخص عادی هوشمند بطور مبهم گفته شود که در نظر است برای امور عمرانی وجوهی تخصیص یابد مطلب چندان قابل توجه

واقع نمی‌شود ولی وقتی به وی بگویند طرح معینی چگونه اجرا می‌شود و چه وقت به اتمام خواهد رسید در ذهن وی تأثیر خواهد کرد. زیرا به تصور وی وجوه عمومی ممکن است تفریط شود و بخشی از آن به جیب اشخاص برود و یا به کارهایی که در آن مطالعه کافی نشده صرف گردد و یا برای اموری اختصاص یابد که در آینده دور و نامعلوم به اتمام خواهد رسید و یا هرگز صورت واقعیت پیدا نخواهد کرد. مرد هوشیار همواره در پی آن است که بداند سرمایه‌ای که دارد به چه مصرفی خواهد رسید و چه وقت از آنچه خریداری شده بهره‌برداری خواهد کرد.

دلیل سوم که از همه مهم‌تر است آن است که تعیین وقت قطعی برای انجام طرح‌های اقتصادی، مردم را به پشتیبانی و کمک به اجرای برنامه‌های عمرانی کشور تشویق و تحریض خواهد نمود.

مسئله توجه به وقت از نکات برجسته سنن ملی ما نبوده است ولی در انجام برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی که برای ما ضرورت حیاتی دارد وقت‌شناسی حائز کمال اهمیت است.

من آرزومند دیدن آن روزی هستم که احزاب سیاسی و مؤسسات دولتی و تمام دستگاه‌های فرهنگی و افراد ملت همه توجه کامل خویش را به پیشرفت کشور معطوف دارند. احزاب سیاسی در نطق‌هایی که در مجامع حزبی ایراد می‌کنند این خدمت بزرگ عمومی را همواره به افراد خود گوشزد کنند و کارمندان و خدمتگزاران دولت برای اینکه کاری را که به آنها محول است در کوتاه‌ترین مدت انجام دهند با یکدیگر مسابقه دهند و دانش‌آموزان و دانشجویان و حتی کودکان نوآموز از طرح‌هایی که در دست اقدام داریم و در فصل پیش به آنها اشاره کرده‌ایم آگاه شوند و راه بنیادی خدمت‌گزاری به کشور و پیشرفت آن را که در حقیقت به سود آنها است بیاموزند و مردم کشور ما بدانند که هر یک در این تجدید بنای اقتصادی کشور وظیفه مهمی دارند و در هر رشته و حرفه‌ایی که هستند، از ادای سهم خود در این راه دریغ نورزند.

اگر این آرزوها ظاهراً خیالی جلوه می‌کند باید به خاطر داشت که مردم ما بیش از سال‌های گذشته برای توسعه و پیشرفت به شوق افتاده و به آینده کشور ایمان پیدا کرده‌اند و توجه ما به عامل زمان نیز عمیق‌تر و جدی‌تر گشته است.

گرچه هنوز در اجرای پاره‌ای از طرح‌های عمرانی آن سرعتی که انتظار می‌رود مشهود نیست ولی در سایر طرح‌ها سرعت انجام کار موجب اعجاب متخصصین اقتصادی و مهندسیین کشورهای غربی شده است. امروز در تهران ممکن است در ظرف یک شب خیابانی اسفالت شود و ساختمان یکی از بزرگترین پرورشگاه‌های ما که گنجایش تربیت دو هزار کودک و عده کافی مربی و پرستار دارد در مدتی کمتر از یازده ماه پس از طرح نقشه اولیه خاتمه یابد و رسماً افتتاح گردد. در پایتخت ایران که جمعیت آن در مدتی کمتر از پانزده سال از نیم میلیون به یک میلیون و نیم بالغ شده است باید کارها را بسرعت انجام داد و ما نیز چنین کرده‌ایم و خوشبختانه این سرعت و فعالیت در تمام شهرستان‌های ما نیز معمول و محسوس است.

در بعضی از کشورهای اشتراکی سعی دارند مردم را به ازدیاد میزان تولید تشویق نمایند. ولی بنظر من در کشورهای دموکراسی می‌توان به نحو دیگری در امر اقتصادی توفیق حاصل کرد و من مایلیم که در محیط دموکراسی هدف‌هایی دشوار برای خود معین کنیم و پیش از موعد مقرر به آنها برسیم. من می‌خواهم بوسیله سخنرانی‌های مفید و ارائه فیلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی و رادیو و سایر وسایل تبلیغ، روح کوشش و مجاهدت را در مردم دمیده و آنها را برای پیشرفت‌های اقتصادی که به دست خود آنها و برای خود آنها باید انجام گیرد مجهز نمائیم. من می‌خواهم نسبت به طبقه جوان که مایه افتخار و امید ما هستند توجه خاصی مبذول گردد و از میهن‌پرستی و علاقه‌ای که به همکاری و معاضدت یکدیگر برای نیل به آمال و آرزوهای مشترک دارند استمداد کنیم تا بدان وسیله برای میهن خویش فرزندان لایقی بشوند و کشور خود را برای زندگی آبرومندانه سرزمینی مرفه و پربرکت بسازند و پیشرفت اقتصادی و تحول دموکراسی به موازات یکدیگر در کشور ما پیش برود و دموکراسی اقتصادی بصورت کمال خود مرز و بوم ما را فراگیرد.

مسئله دیگری هم در دموکراسی اقتصادی باید مورد توجه قرار گیرد و بنظر من ملت ایران به آن درجه از رشد فکری رسیده است که آن را پذیرا باشد و آن مسئله تشکیل اتحادیه اصناف آزاد است که در کشورهای اشتراکی کسی از کُنه آن آگاهی ندارد. اعتقاد راسخ من این است. که این‌گونه اتحادیه‌ها از عوامل مهم دموکراسی و در دنیای کنونی ضامن ایجاد دموکراسی اقتصادی در صنایع است.

در اثنای جنگ بین‌الملل دوم و بعد از آن در کشور ایران اتحادیه‌های کارگری مانند قارچ در همه جا و هر گوشه و کناری سبز شدند. ولی به چندین جهت نتیجه نامطلوبی داشتند زیرا همانطور که قبلاً نیز اشاره کردم

اغلب آنها تحت تاثیر و نفوذ حزب توده واقع شدند و از طرف دیگر کارفرمایان ایرانی غالباً نسبت به روح دموکراسی و اتحادیه کارگران رفتاری مرتجعانه در پیش گرفتند و گاهی از روی عمد و زمانی از روی بی اطلاعی رویه‌های شدیدی را که به ضدیت با اتحادیه‌های کارگری در انگلستان و آمریکا در ایامی معمول بود که هنوز این اتحادیه‌ها صورت قانونی و رسمی پیدا نکرده بودند اتخاذ کردند و بجای آنکه به تقاضای کارگران برای افزایش مزد یا بهبود وضع زندگانی با دیده شفقت و مساعدت بنگرند عده‌ای از اوباش را در کارخانه‌های خود استخدام می‌کردند تا به ارباب کارگران بپردازند. این مردم از کارگران زحمتکش مزد بیشتر دریافت می‌کردند و وجوهی که باید صرف انجام تقاضاهای مشروع کارگران بشود به اینگونه مردم موذی و خطرناک پرداخت می‌گردید.

در آن ایام اتحادیه‌های کارگرها به احزاب سیاسی ما شبیه بودند که بجای توجه به مرام و مقاصد عمومی توجه‌شان به اشخاص بود و گاهی یکی از سران اتحادیه‌ای موقتاً مورد محبوبیت کارگران قرار می‌گرفت و اتحادیه‌ای که او بر آن ریاست داشت رونق مخصوص پیدا می‌کرد و همه به دور او جمع می‌شدند. چندی بعد که از قدرت او کاسته می‌شد یا فوق‌العاده نیرومند می‌گردید و یا کارگران از طرز کار او که بدون هیچ گونه هدف و نقشه بود خسته می‌شدند از دور او پراکنده گشته و گرد شخص دیگر که درنداشتن هدف و عدم توجه به رفع دشواری کارگران با شخص اول هیچ تفاوتی نداشت جمع می‌شدند و پرواضح بود که تشکیل اتحادیه‌های درست که به مسئولیت خویش آشنا باشند با این کیفیت غیرممکن بود.

شرط عقل آن است که اتحادیه‌های کارگری از احزاب سیاسی برکنار و هدف اصلی آنها این باشد که اوضاع اقتصادی اعضاء خود را بهبود بخشند و امور کلی و دامنه دار سیاسی را به احزاب واگذار کنند، زیرا چون ممکن است که عده‌ای از افراد اتحادیه‌ای طرفدار یک حزب و عده‌ای پشتیبان حزب دیگر باشند، طبعاً در اتحادیه اختلافاتی بروز خواهد کرد و بستگی‌های حزبی مایه تضعیف آنها خواهد گردید.

اما از طرف دیگر بین اتحادیه‌های کارگری و احزاب سیاسی از نظر اداره امور داخلی مشخصات مشترکی وجود دارد. هر دو باید برنامه‌های مشخص و معینی را که همه اعضاء از جزئیات آن آگاهی داشته باشند دنبال کنند. هر دو باید رهبران قابل اطمینان و شایسته‌ای داشته باشند که انتخاب آنها مطابق اصول دموکراسی آزادانه از طرف اعضاء به عمل آمده و به مسئولیت‌هایی که رویه دموکراسی به آنها محول ساخته است آشنا باشند.

در سال گذشته کارگران اسکله یکی از بنادر جنوب اعتصاب کرده و تقاضای مزد بیشتری نمودند ولی در ضمن مدت اعتصاب برای اینکه میهن پرستی خویش را به ثبوت برسانند مقداری از محمولات کشتی‌ها را که شامل مهمات نظامی بود به رایگان پیاده کردند و برای من مایه مسرت بود که دیدم در اثر اقدام دسته‌جمعی مزد آنها که خیلی نازل بود افزایش یافت.

اتحادیه‌های کارگری در ایران هنوز مراحل ابتدائی را می‌گذرانند ولی همین اقدامی که به آن اشاره شد نمونه مطلوبی از طرز عمل این اتحادیه‌ها تواند بود.

اما در مسئله دموکراسی اجتماعی باید ناگفته نگذارم که پس از پایان تحصیلات که از سوئیس به ایران بازگشتم وضع اسفانگیز مردم بینوای کشور توجه مرا بشدت جلب کرد و دیدم با وصف پیشرفت‌های وسیعی که در نتیجه مساعی پدرم بوجود آمده، باز در کشور ایران عده‌ای از گرسنگی می‌میرند و عده‌ای محل سکنا ندارند و تقریباً عریان زندگی می‌کنند. این مناظر دلخراش روح من را شکنجه می‌داد و در دل من تأثیری عمیق می‌کرد و هرچند در دوره تحصیلات خود در دانشکده افسری امور مربوط به رفاه عمومی جزو کارهای من نبود باز فکر من همواره متوجه زندگی اسفانگیز مردم کشور بود و می‌دیدم نه شرط انصاف این است که حیات مردم این طور با بدبختی و بی‌ثمری تلف شود و نه برای آینده کشور من ادامه چنین وضعی قابل تحمل تواند بود. وقتی اندیشه می‌کردم که برخی از مردم خودخواه و خویشان‌بین ایران از اوضاع نگران نیستند و حتی ادامه آن را مجاز می‌دانند بر پریشانی خاطر و خشم من افزوده می‌گشت.

یاد دارم که بمجرد رسیدن به مقام سلطنت عصر یکی از روزهای سرد زمستان عده‌ای از نمایندگان مجلس را احضار کردم و با صراحت و بدون پرده به آنها گفتم که من حاضر نیستم اشخاصی مانند بعضی از نمایندگان حاضر را ببینم که از مزایای مختلف برخوردار باشند و هر روز بر ثروت خود بیافزایند و لذت‌مادی آنها را فربه و شاداب سازد و در جوار آنها عده‌ای در فقر و فلاکت به جان کندن متمادی که نامش زندگی باشد مشغول باشند.

روز بعد بعضی از همان نمایندگان شهرت دادند که افکار کمونیستی درمن راه یافته است. اگر این سخنان من کمونیستی باشد من از کمونیست بودن تحاشی نخواهم داشت ولی حقیقت این است که آن روز این شهرت را

نمایندگانی داده بودند که نه تنها به منافع شخص خویش توجه دوراندیشانه نداشتند بلکه فکر حفظ منافع کشور در مخیله آنها خطور نمی‌کرد.

امروز از زمانی که من عوامل پنج‌گانه را برای تأمین عدالت اجتماعی ضروری اعلام کرده‌ام پانزده سال می‌گذرد. با فکر من هر یک از افراد ایرانی از زن و مرد و کودک حق دارد که از این عوامل پنج‌گانه به حداقلی که احتیاجات وی را مرتفع سازد بهره‌مند باشد، و این عوامل پنج‌گانه عبارت از: خوراک - پوشاک - مسکن - فرهنگ و بهداشت است. البته اگر کسانی بوسائل مشروع بتوانند بیش از این حداقل بدست آورند چنان‌که بسیاری در همین وضع هستند کسی مانع آنها نخواهد بود ولی بدون هیچ‌گونه چون و چرا و بدون اندک توجه به عواقب احتمالی آن بنظر من باید درآمد مردم آنقدر باشد که خود و خانواده آنها از این عوامل پنج‌گانه استفاده کنند و اگر برای عده‌ای این‌قدر هم میسر نباشد، آن‌وقت باید دولت یا مؤسسات خیریه بطور انفرادی یا توأماً قدم پیش نهاده و این لوازم حیات را برای آنها فراهم سازند.^{۴۷}

چیزی بیش از این مرا خشمگین نمی‌سازد که از دهان مردم مستغنی و پرمدها و باتشخص بشنوم که بگویند علت فقر و نیازمندی کثیری از مردم کشور من تنبلی آنها است. این نحو استدلال کهنه و فرسوده به‌هیچوجه معقول و قابل پذیرفتن نیست. برسبیل مثال کودکی را به خاطر می‌آورم که در قریه‌ای که مدرسه نداشت زندگی می‌کرد. این کودک بدون راهنمایی معلم به همان نحو که پدرم کرده بود خواندن و نوشتن فارسی را فراگرفت و پس از آن خواندن و نوشتن انگلیسی را پیش خود آموخت. البته می‌دانم که این کودک نبوغ ذاتی و استعداد فطری داشت ولی برای من مایه فخر است که می‌بینم اکثریت مردم کشور من افرادی زحمتکش و با پشت‌کار هستند و اگر تنبلی و سستی در کار را باید در جایی سراغ کرد، میان ثروتمندان تن‌پرور این صفات مذموم را آسان‌تر می‌توان یافت.

من هرگز از اعطای سرمایه برای امور خیریه دریغ نکرده‌ام زیرا برای من مسلم است که اگر برای اکثریت طبقه بینوای کشور من اندک فرصتی فراهم گردد خود آنها بقیه را با سر انگشت کوشش و مجاهدت خویش فراهم خواهند ساخت. در فصل بعد اقداماتی که برای بهبود اوضاع مردم مخصوصاً

^{۴۷} - اگر آن به اصطلاح روشنفکران به همین نکته ظریف توجه میکردند و به پیشنهاد شاهنشاه در سال ۱۹۶۸ به برپایی «لژیون خدمتگزاران بشر» و به اصول انقلاب سفید و تأمین رفاه برای همگان در همه سطح کشور توجه میکردند شرط «بیشعوری» را برای همراهی با توطئه بین المللی در نابودی ایران بکار نمی‌بستند.. هیئات که همین به اصطلاح «روشنفکران» در سال های ۱۹۷۶ تا ۱۹۷۹ چنان جذب توطئه بین المللی شدند تا کشور به نابودی کشیده شد.

طبقه روستائی به عمل آمده است که قسمت اعظم جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند و بسیاری از آنها از بهترین طبقات کشور و در عین حال کم درآمدترین افراد هستند، تشریح خواهد شد. در فصل یازدهم از کوشش‌هایی که برای تعمیم فرهنگ در میان تمام طبقات اعم از ثروتمند و بینوا به عمل آمده سخن خواهد رفت و در این فصل به ذکر مسائل دیگری که برای تأمین دموکراسی اقتصادی مورد توجه و اقدام واقع شده اکتفا می‌شود.

شاید تصور این موضوع تعجب‌آور باشد که پیش از سلطنت پدرم مسئله آبله کوبی جز در میان ثروتمندان متداول نبود. پدرم نخستین کسی بود که این امر بهداشتی حیاتی را برای مردم الزامی قرارداد ولی مساعی او برای حفظ جمعیت از بیماری مهلک آبله به نتیجه کلی نرسید و ما در فاصله سال‌های ۱۳۳۴ (۲۴۹۴) و ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) بیش از هشت میلیون تن را بوسیله مأمورین وزارت بهداشتی بر ضد آبله تلقیح کردیم. در همان مدت برای ریشه‌کن ساختن مالاریا بیش از ده میلیون خانه بوسیله د.ت سمپاشی شد و در نتیجه اقدامات شدیدی که به عمل آمد کشت خشخاش متوقف و مراکز برای معالجه معتادین تریاک تأسیس گردید. متجاوز از پنجاه هزار نفر از نظر بیماری تراخم مورد معاینه قرار گرفتند و ۱۹,۰۰۰ مبتلا تحت درمان واقع شدند و نیز ۳۷۰,۰۰۰ نفر مشکوک به امراض تناسلی تحت آزمایش پزشکی واقع و ۱۹,۰۰۰ مبتلا معالجه شدند.

در شهرستان‌های مختلف کشور بیمارستان‌هایی بنا و برای خدمت به مردم آماده شد و ساختمان چندین بیمارستان درمانگاه - زایشگاه - دارالایتام - آسایشگاه مسلولین نیز آغاز گردید.

چون وجود آب‌های آلوده مولد بیماری‌های مختلف بود اقدام به لوله‌کشی شهرستان‌ها برای تأمین آب تصفیه شده یکی از اقدامات ضروری ما بود.



اما انجام این مهم کار آسانی نبود زیرا در کشور ما چندین هزار سال است مردم قراء و قصبات ما عادت داشته‌اند که آب مشروب خود را از جوی‌های سر باز یا از چاه‌های کم عمقی که با سهولت آلوده می‌شود بگیرند. در شهرهای کشور نیز آب مشروب و کارسازی مردم را از جوی‌هایی که کنار خیابان‌ها جاری است تأمین می‌کردند. امروز بیشتر از شهرهای کشور لوله‌کشی شده و برای شهرها و قصبات کوچک نیز طرح‌هایی تنظیم گردیده است.



وزارت کشور عده زیادی دارالایتام و پرورشگاه تأسیس نموده و به مؤسسات خصوصی یا خیریه نیز تأسیس این بنگاه‌ها را اجازه داده و به خانواده‌های فقیر مساعدت‌هایی به عمل می‌آورد.

شهرستانی کل کشور که زیر نظر وزارت کشور اداره می‌شود به اصلاح زندان‌ها و تأسیس دارالتربیه اقدام نموده و برای تهذیب اخلاق زندانیان و مخصوصاً بزهکاران جوان کوشش می‌کنند. در فصل آینده از اقداماتی که وزارت کشور برای عمران و آبادی و ایجاد اردوهای کار انجام می‌دهد سخن خواهد رفت.

وزارت کشور در قصبه کرج، مرکزی تأسیس و صدها نفر از افرادی که از راه گدائی امرار معاش می‌کردند را در آنجا گرد آورده و هر کدام را به آموختن حرفه و پیشه‌ای مانند نجاری و ریسندگی و زرگری واداشته است. این افراد پس از فراگرفتن حرفه خود با دستمزدی که به آنها تعلق گرفته و کمک‌های دیگر مالی که به آنها می‌شود می‌توانند دکاتی باز کنند و در نتیجه این اقدام افرادی که ظاهراً مانند طفیلی‌های اجتماع جلوه می‌کردند به پیشه‌ورانی که شغل شرافتمندی دارند مبدل خواهند شد.

کسانی که به مطالعه و امور اجتماعی علاقه داشته باشند و بخواهند در طرز برانگیختن شخصیت افراد و ایجاد حس مسئولیت در آنها به تحقیقات علمی بپردازند این مرکز را محل مناسبی خواهند یافت.

وزارت کار قوانین و شرایط کار در کارخانه‌ها و مقررات مخصوص مربوط به استخدام زنان و کودکان را به موقع اجرا می‌گذارد. این وزارتخانه تشکیل اتحادیه‌های کارگری را تشویق و در مراکز اجتماع کارگران نظارت مخصوص می‌کند و نمونه این مراکز، مرکز کارگران اصفهان است که بطرز زیبایی ساخته شده و دارای کتابخانه و تالار سخنرانی و سینما و نمایش است و با وسایل کامل برای ورزش‌های مختلف مجهز است.

سازمان بیمه‌های اجتماعی کارگران تأمین آسایش آنها را در برابر از کف رفتن مزد به علت کبر سن و بیماری و تصادفات ناشی از کار و فوت نان آور خانواده بر عهده دارد و وزارت دادگستری مادران و کودکان را در کنف حمایت خود گرفته و برای جلوگیری از طلاق و تأمین عدالت اجتماعی و برکندن موجبات ظلم و ستم و توجه مخصوص به جرائم خردسالان اقدامات مفیدی انجام داده است. وزارت کشاورزی برای رساندن خوراک به شاگردان دبستان‌ها با وزارت فرهنگ همکاری می‌نماید.

اقدامات فوق نمونه عملیاتی است که دولت برای تأمین حداقل خدمات اجتماعی بر ذمه دارد. خود من و سایر اعضای خانواده‌ام نیز نسبت به مسائلی که مربوط به بهبود وضع اجتماعی است علاقه خاص داریم و این دلبستگی و علاقه را بوسیله پنج سازمان که به دستگاه سلطنت وابستگی دارند و هزینه اکثر آنها از طرف دولت و مردم و دستگاه سلطنتی تأمین می‌شود به مقام بروز آورده‌ایم.



این پنج سازمان عبارت از: جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران - بنیاد پهلوی - سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی - انجمن حمایت مادران و کودکان و شورای شاهنشاهی ایجاد هم‌آهنگی در مؤسسات خیریه، است. ملکه ایران به نمایندگی من ریاست عالییه تمام این سازمان‌ها را دارد و خواهرانم شاهدخت شمس و شاهدخت اشرف بیشتر اوقات خود را صرف امور مهم و متنوع این خدمات اجتماعی می‌نمایند. درباره فعالیت این سازمان‌ها به شرح و تفصیل نخواهم پرداخت زیرا چیزی که بکلی در فکر من نمی‌آید خودستایی درباره این خدمات است و از همین جهت به سازمان‌های مذکور دستور داده‌ام وظایف خود را بدون هیچ گونه خودنمایی و هیاهوی تبلیغاتی انجام دهند.^{۴۸}

سازمان شیر و خورشید سرخ که تحت نظارت و سرپرستی شاهدخت شمس پهلوی اداره می‌شود وجه تسمیه خود را از علامت شیر و خورشید که نشان رسمی پرچم ایران است گرفته است. همه می‌دانند که شیر و خورشیدی که بر پرچم ایران است به رنگ طلایی است ولی در این مورد به رنگ سرخ نشان داده می‌شود. نام جمعیتی که خدمات مربوط به آن را تعهد می‌کنند نیز از همین علامت اقتباس شده است.



این سازمان از نظر کمک‌های گرانبهانی که به آسیب دیدگان از زلزله انجام داده احترام و ارزش خاصی کسب کرده است. در طی سال‌های اخیر عده‌ای از هموطنان ما دچار قهر طبیعت شدند و چندین آبادی و دهکده در اثر زلزله شدید ویران و با خاک یکسان گردید و صدها نفر به هلاکت رسیدند، ولی شیر و خورشید سرخ ایران و مؤسسات خیریه داخلی و خارجی کمک‌های ذی‌قیمتی کردند که شاید در سی سال پیش یعنی در آن زمان که وسایل ارتباطی و مواصلات ما در مراحل بدوی بود و برای خدمات اجتماعی سازمان‌های مجهز نداشتیم باور کردنی نبود.

جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران در تهران یک مرکز مجهز مبارزه با سرطان دارد که گذشته از تمام وسائل و لوازم یک بیمارستان، دارای یکصد تخت‌خواب و دستگاه‌های کامل پرتونگاری و رادیوم تراپی است و

^{۴۸} - ای کاش وزارت اطلاعات و روزنامه‌ها بدون توجه به این نظر، در باره این کارهای مهم و همگانی بیشتر مینوشتند و میگفتند... هرکاری به تبلیغ نیاز دارد.. اگر کس دیگری تعریف و تبلیغ بکند خودستایی نیست.

اینک به صورت یک مرکز تحقیقات کامل در آمده و با سایر مؤسسات مشابه گیتی رابطه علمی برقرار ساخته است.

یک خانه نمونه کودکان و یک پرورشگاه بزرگ حرفه‌ای نیز که گنجایش نگاهداری و تربیت یک‌هزار کودک بی‌سرپرست دارد بوسیله این جمعیت ساخته شده و مرکزی برای مبارزه با بیماری ریوی نیز تأسیس کرده است که روزانه بیش از دویست تن بیمار به آن مراجعه می‌کنند. در بیمارستان امدادی مجهز این جمعیت گذشته از معالجه و مداوای رایگان اشخاص، مجروحین حوادث تهران و اطراف آن را نیز در تمام ساعات شبانه روز می‌پذیرد و بستری می‌کند.

یک بیمارستان کامل و مجهز نیز در شهر ری بوسیله این جمعیت در دست ساختمان است که به اندک مدتی به کار مشغول خواهد گشت. این جمعیت مرکز بزرگی برای حمایت مادران و کودکان و زایشگاه‌های سیار خانوادگی تأسیس کرده است که هر سال گروه بزرگی از مادران باردار را تحت مراقبت می‌گیرد و وسائل زایمان آنان و نگاهداری کودکان شیرخوار را فراهم می‌سازد.

تربیت پرستاران کارآموده و مجرب نیز از وظایف ویژه این جمعیت است و برای اجرای این منظور یک آموزشگاه پرستاری بزرگ در شهر ری تأسیس نموده است که مدت ده سال است پرستاران فارغ‌التحصیل آن به بیمارستان‌های مختلف کشور اعزام شده و به خدمت مشغول گردیده‌اند.

همچنین در شهر اصفهان و شیراز در آموزشگاه‌های بهیاری جمعیت

پرستاران برای خدمت در بیمارستان‌های وزارت بهداشتی و شیر و خورشید سرخ و سایر مؤسسات درمانی تربیت می‌شوند، و قریباً در شهرهای تبریز و رشت نیز آموزشگاه‌های بهداشتی تأسیس می‌گردد



و امر تربیت پرستار در تمام کشور تعمیم خواهد یافت.

رویه‌مرفته جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران دویست و نود و چهار مؤسسه کوچک و بزرگ در رشته‌های مختلف از پرورشگاه کودکان و بانک خون و درمانگاه و شیرخوارگاه و آسایشگاه مسئولین دایر ساخته و انبارهای امدادی آن در سراسر کشور آماده به کار است و با داشتن شبکه مخابراتی تلفونی و تلگرافی با تمام نقاط کشور ارتباط مستقیم دارد و در پیش‌آمد حوادث نخستین مؤسسه‌ای است که از اوضاع آگاه شده و کمک‌های لازم را به محل حادثه می‌فرستد.

یکی از اقدامات بسیار نافع دیگر جمعیت تربیت جوانان برای انجام کارهای خیریه است و امروز هزاران تن از جوانان و سایر علاقه‌مندان به کارهای خیر عضویت شیر و خورشید سرخ ایران را پذیرفته و برای نشان دادن احساسات عالی‌ه بشر دوستی و تعاون و معاضدت اجتماعی با کمال صمیمیت و رایگان به بهبود وضع مستمندان و ترفیه حال آنان می‌پردازند و مؤسسه را به شکل یک مکتب بزرگ برای خدمات خیریه و اجتماعی درآورده و روز به روز جنبه تربیتی آن را توسعه می‌بخشند.

هیئت کمک به آسیب‌دیدگان که از اعضای جمعیت تشکیل یافته است گذشته از امور امدادی و تهیه مسکن دامنه فعالیت خود را در امور عمرانی نیز توسعه بخشیده است چنان‌که برای آب مشروب بنادر عسلو، دیر و کنگان مستقیماً اقدام کرده و برای آب بنادر دیلم و لنکه و چابهار و شهر بستک نیز با کمک سازمان برنامه مبادرت نموده و قریباً لوله‌کشی آب بوشهر را از فاصله بیست و شش کیلومتری به پایان خواهد رساند. این هیئت در ناحیه زلزله دیده نهاوند سی و سه دهکده جدید ساخته و برای مردم آسیب دیده شهر لار نیز شهر تازه‌ای بنا کرده است که تا سال آینده با تأسیسات لازم به اتمام خواهد رسید.

در سال ۱۳۳۶ (۲۴۹۶) بنیاد پهلوی را به شکل یک سازمان عام‌المنفعه و غیرانتفاعی به منظور ایجاد هم‌آهنگی میان دستگاه‌هایی که خدمات اجتماعی مورد علاقه شخص من را به عهده دارند تأسیس کردم. این سازمان در حقیقت همان اداره سابق املاک پهلوی است که توسعه یافته و سرمایه آن شامل سهام یا منافع حاصله از چند مهمانخانه که غالباً پدرم بنا فرموده بود و کارخانه‌های سیمان و قندسازی و شرکت بیمه ملی ایران و بانک و کشتی‌های تجاری و مؤسسات بازرگانی و صنعتی و پل جدیدالاحداث بین خرمشهر و آبادان است که در اوایل سال ۱۳۳۹ (۲۴۹۹) گشایش یافت و پیش از احداث آن اتومبیل‌ها و کامیون‌هایی که می‌خواستند از خرمشهر به آبادان بروند مجبور بودند که با قطع دویست و چهل کیلومتر مسافت بوسیله پل اهواز از رودخانه عبور کنند. هزینه ساختمان این پل با

روش معمول در آمریکا از حق العبوری که از اتومبیل‌ها و وسایل نقلیه دریافت می‌شود، مستهلک خواهد شد.

درآمدهائی که بنیاد پهلوی از این قبیل منابع بدست می‌آورد تماماً در امور خیریه صرف می‌گردد.

عده‌ای تعجب می‌کنند که چرا یک مؤسسه خیریه به امور اقتصادی و صنعتی می‌پردازد و می‌پرسند چرا بنیاد پهلوی بجای فروختن مهمانخانه‌ها به اداره آن پرداخته و به ایجاد و اداره خطوط کشتیرانی تجارتي (که در فصل پیش به آن اشاره شد) اقدام نموده و در کارخانه‌های سیمان و قند سرمایه‌گذاری کرده است.

برای این سنوالات دو جواب است: اول اینکه با اجرای سریع برنامه تقسیم املاک اختصاصی من، باید به جای درآمدی که سابقاً از طریق اجاره این املاک تحصیل و صرف امور خیریه می‌شد منابع عایدی جدیدی تدارک شود.

در فصل آینده راجع به برنامه تقسیم املاک سلطنتی مشروحاً صحبت خواهیم کرد و در اینجا کافی است اشاره شود که هروقت یک کشاورز از املاک سلطنتی صاحب قطعه زمینی می‌شود اجاره بهائی که باید به بنیاد پهلوی برسد به همان نسبت تقلیل می‌یابد. برای من چیزی از این مسرت‌انگیزتر نیست که املاک خود را بین کشاورزان شایسته تقسیم کنم. ولی در عین حال میل ندارم در اجرای برنامه‌های مهم دیگر خود مانند برقراری هزینه‌های تحصیلی برای دانشجویان دانشگاه و نظائر آن بواسطه نقصان عوائد، وقفه حاصل شود و از همین نظر بنیاد پهلوی را تشویق می‌کنم که منابع درآمد جدیدی تحصیل و نقصان اجباری عوائد و املاک را جبران نماید. این کارهای سرمایه‌گذاری بنیاد پهلوی نظیر عملیات سازمان‌های خیریه جهان متمدن مانند بنیاد فورد و راکفلر در آمریکا و یا بنیاد نافیلد در انگلستان است.

ثانیاً بنیاد پهلوی تنها به خاطر کسب درآمد برای امور خیریه وارد عملیات اقتصادی و صنعتی نمی‌شود بلکه منظوری دیگر هم دارد و آن این است که طرح‌هائی را به موقع اجرا بگذارد که سرمشق و مایه تشویق سرمایه‌گذاران دیگر باشد. مثلاً در تاریخ عصر اخیر کشور من این اولین بار است که کشتی‌های تجارتي بنیاد پهلوی با پرچم ایران در دریاها آمد و رفت می‌کنند. بنیاد پهلوی با ایجاد کارخانه سیمان از نظر حسن اداره و

مجهد بودن آن با وسایل جدید بمنزله نمونه‌ای برای تاسیسات مشابه است و به همین کیفیت مهمانخانه‌ای که این سازمان اداره می‌کند برای جلب سیاحان و تشویق جهانگردان به مسافرت و توقف در کشور ما است.

بمنظور حل مشکل مسکن در تهران و برای اینکه به افرادی که در آمدشان کم است نمونه‌هایی از خانه‌های کم قیمت نشان داده شود بنیاد پهلوی اقدام به ساختن صد خانه نمونه در حومه تهران نموده است. در نواحی فقیرنشین شهر نیز بنیاد پهلوی رستوران‌های ارزان قیمتی دایر کرده است که در روزهای زمستان که کار کمتر است هزاران کارگر خوراک کافی با بهای نازلی که از هفت ریال تجاوز نمی‌کند به دست می‌آورند.

انجمن خیریه فرح نیز به اداره چندین دارالایتام و پرورشگاه اقدام نموده و کسانی را که خود فرزند ندارند و می‌خواهند طفل یتیمی را به فرزندى بردارند هدایت کرده و مستقیماً نیز به خانواده‌های بی بضاعت کمک می‌نماید.

در آغاز سال ۱۳۳۹ (۲۴۹۹) چهل باب پرورشگاه در سراسر کشور ایران بوسیله این انجمن تأسیس شده و یا در شرف تکمیل بوده است که هر یک گنجایش نگاهداری یکصد تا دوهزار طفل داشته و دارای مساکنی برای کارمندان است. در این پرورشگاه‌ها خوراک و مسکن و وسایل بهداشت و تحصیل کودکان فراهم است و با مهربانی و نوازشی که برای اطفال خردسال از هر چیز ضرورتر است تربیت می‌شوند.

بنظر من آن نشاط و تندرستی که در سیمای این کودکان آشکار است نشان می‌دهد که در تربیت و پرورش آنها طرق صحیح اتخاذ شده است. هنگامی که این کودکان از پرورشگاه خارج می‌شوند دارای صحت و سلامت کامل‌اند و هر یک هنر و حرفه‌ای را فراگرفته و به قدر خود پس‌اندازی دارند و با این کیفیت می‌توانند زندگانی اجتماعی خویش را با اعتماد و اطمینان آغاز کنند و برای کشور افرادی وظیفه‌شناس و خدمتگزار باشند.

افراد نیکوکار ایرانی نیز برای ساختمان و فراهم ساختن وسائل برخی از این پرورشگاه‌ها سهم بسزائی داشته‌اند و شک نیست که در آینده نیز از کمک‌های لازم دریغ نخواهند کرد. برخی از بانوان خیرخواه ایرانی نیز با طیب خاطر در این دستگاه‌ها خدمت می‌کنند و اطمینان دارم که هر سال عده اینگونه بانوان نیکوکار افزایش خواهد یافت.

بسیاری از خانواده‌های ایرانی و برخی از خانواده‌های خارجی کودکانی را از این پرورشگاه‌ها به فرزندی پذیرفته‌اند.

من از این رویه که برای پرورش جسم و روح کودکان یتیم اتخاذ کرده‌ایم مباحثات می‌کنم و آرزو دارم که سیاحان خارجی و مردم ایران برای اینکه عقیده آنها در نوع پروری و خدمت به انسانیت نیرومندتر گردد اندک وقتی را به بازدید این مؤسسات صرف کنند و با این کودکان و کسانی که پرورش و نگاهداری آنها را با گشادگی خاطر به عهده گرفته‌اند آشنا گردند.

من همواره در پی آن بوده‌ام که در کشور داروهای جدید به بهای ارزان در دسترس افراد کشور قرار گیرد و از همین جهت بوسیله بنیاد پهلوی و سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی مشترکاً ترتیبی داده شده است که مقدمات تأسیس یک کارخانه داروسازی را که بیش از چهار میلیون دلار هزینه خواهد داشت در حومه تهران فراهم کنند.

چون ساختن دارو کاری کاملاً فنی و تخصصی است مقرر است که یک شرکت خارجی در مدت ده سال اداره آن را به عهده بگیرد و در آن مدت نیز به تربیت متخصصین و مدیران ایرانی برای اداره کارخانه مزبور بپردازد.

از سال ۱۳۳۱ (۲۴۹۱) تاکنون همه ساله به دستور من کنگره‌ای از پزشکان متخصص ایرانی برای مبادله افکار و اطلاعات بهداشتی و پزشکی و اتخاذ تصمیمات لازم در مسائل مورد ابتلای عمومی و مخصوصاً بهداشت همگانی تشکیل می‌گردد. اولین کنگره در سال ۱۳۳۱ (۲۴۹۱) در رامسر بوسیله ملکه افتتاح گردید و از آن به بعد نیز همه ساله کنگره مزبور در رامسر تشکیل می‌شود و بسیاری از تصمیماتی که در این کنگره‌ها اتخاذ شده از طرف دولت به مرحله اجرا درآمده است.

یکی از تصمیمات کنگره آن است که قبل از ازدواج شوهر باید مورد معاینه قرار گرفته و گواهینامه بهداشتی دریافت دارد. دیگر آنکه کلیه کودکان و آموزگاران از نظر بیماری سل ریوی بوسیله اشعه ایکس تحت معاینه دقیق قرار گیرند و برای اینکه کارمندان مسئول بتوانند با آسودگی خاطر به معالجه بپردازند تمام حقوق آنها در حین مداوا و بستری بودن پرداخت شود.

از طرف بنیاد پهلوی برای کنگره پزشکی ایران یک دبیرخانه دائمی تشکیل یافته است که مأمور چاپ رسالات و گزارش‌های کنگره پزشکی و سخنرانی پزشکان و تصمیمات متخذه و توزیع رایگان آنها بین کلیه پزشکان و سایر علاقه‌مندان است.

برای تشویق فرهنگ و ترویج علم و ادب و ایجاد تفاهم بین‌المللی بنیاد پهلوی به ترجمه شاهکارهای ادبی شرق و غرب و فروش آنها با قیمت مناسب اقدام کرده و هر سال جایزه‌های معتابهی نیز برای بهترین تألیف و ترجمه کتب ادبی و تاریخ و علوم و سایر رشته‌ها که در آن سال انتشار یافته اختصاص داده است. همچنین بمنظور ازدیاد فیلم‌های با ارزش و تقویت صنعت جوان فیلمبرداری در ایران به تهیه کنندگان فیلم‌های فارسی و ساختمان سینماهای جدید کمک‌های مالی نموده و نسبت به تقلیل عوارض سینما اقدام و وسائلی فراهم آورده است تا معلمین و کارگران بتوانند باقیمت نازلی از آنها استفاده کنند.

به بنیاد پهلوی دستور داده‌ام که عوائد حاصله از همین کتاب نیز برای کمک به بنگاه نشر و ترجمه کتاب اختصاص یابد.

کانون جوانان شهناز وابسته به بنیاد پهلوی همه ساله برای تشویق جوانان به فعالیت‌های دسته جمعی و تشکیل اردوهای تابستانی و نظائر آن می‌پردازد.

در سال ۱۳۳۵ (۲۴۹۵) اولین اردوی بین‌المللی دانشجویان با شرکت سیزده دانشگاه مختلف خاورمیانه و سایر کشورها از جمله آمریکا در رامسر تشکیل یافت و در سال ۱۳۳۶ (۲۴۹۶) تسهیلات لازم برای ایجاد اولین اردوی دانشجویان دانشگاه تهران فراهم گردید.

همچنین بنیاد پهلوی نهضت پیش‌آهنگی را که چندی بود متروک مانده بود مجدداً احیاء نموده و مؤسسه‌ای بنام جهانگردی و جلب سیاحان به وجود آورده است و از این راه به شناساندن تمدن بزرگ باستانی ایران به ایرانیان و خارجیان کمک می‌نماید.

فعالیت‌های بنیاد پهلوی در بهبود وضع کشاورزی و رفاه روستائیان در فصل بعد، ذکر خواهد شد. امیدوارم بنیاد پهلوی بزودی بصورت یکی از مؤسسات بزرگ خیریه جهان درآید. و اگرچه سرمایه آن نسبت به سایر

مؤسسات خیریه دنیای غرب خیلی محدود است ولی دامنه عملیات و فعالیت‌های آن هر سال توسعه یافته و بر تنوع خدمات آن افزوده گردد.

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی که در بین پنج مؤسسه فوق‌الذکر سومین مرکز امور عام‌المنفعه و تحت سرپرستی شاهدخت اشرف پهلوی است خدمات شایسته‌ای در تأمین بهداشت عمومی در کشور انجام داده و در معاضدت با اقدامات دولت تاکنون بیش از هفتاد و سه درمانگاه و بیمارستان در شهرستان‌های مختلف مملکت تأسیس نموده است که به درمان رایگان مردم بی‌بضاعت اختصاص دارند.^{۴۹}

در سال ۱۳۲۸ (۲۴۸۸) این سازمان در شهر دزفول، مبارزه دامنه دار و نمونه مانندی بر علیه بیماری تراخم آغاز کرد و در طی مدت سه سال و نه ماه فعالیت بیش از یک میلیون بیمار در درمانگاه‌هایی که در این شهر تأسیس یافته بود تحت معاینه و درمان قرار گرفتند. پیش از تأسیس این درمانگاه تقریباً ۹۵٪ از اهالی آن شهر به بیماری تراخم مبتلا و ۲۵٪ از آنان نیز به همین جهت از نعمت بینایی محروم بودند.

در پایان سال اول این مبارزه تقریباً ۹۰٪ از دانش‌آموزان مبتلا به تراخم و ۳۵٪ از سایر مبتلایان شفای کامل یافتند و این بیماری در خوزستان مداوماً تقلیل پیدا کرده است. سازمان شاهنشاهی برای تعلیم و تربیت نابینایان پیش‌قدم شده و در آموزشگاه مخصوصی که در تهران برای این منظور بنا کرده است دانش‌آموزان نابینا را بارویه مخصوص بریل که برای نابینایان متداول است باسواد می‌کند. این نابینایان دسته موزیکی دارند که یک دانشجوی کور آن را رهبری می‌کند و آهنگ‌های دشوار شرقی و غربی را بخوبی می‌نوازند. این سازمان اولین مؤسسه‌ای بود که وسائل مجانی پرتونگاری را برای مبارزه وسیع با بیماری کچلی تهیه نموده و تاکنون بوسیله برق بیش از ۳۵،۰۰۰ بیمار را از این طریق مداوا کرده است.

در سال ۱۳۳۹ (۲۴۹۹) از یک نوع قرص خوراکی که جدیداً در انگلستان ساخته شده و برای معالجه این مرض به کار می‌رود آزمایش به عمل آمده و نتیجه آن در ایران در مداوای این مرض رضایت‌بخش بوده است.

^{۴۹} - تاکید شاهنشاه به مسئله حقوق انسان ها، درمان، پرورشگاه، آموزش و دارو سازی و تامین رفاه برای مردم به این تفصیل نشانه مهر و روحیه بشردوستی آن رادمرد است که مردم بی انصاف به آن توجهی نکرده اند.

فراهم کردن دارو با قیمت ارزان یکی دیگر از هدف‌های سازمان شاهنشاهی است و در نیل به آن بوسیله لابراتوار های داروسازی خود در چند سال اخیر داروهائی ساخته است که به رایگان بین بیمارستان‌ها و درمانگاه‌های تابعه و پزشکان مجاز توزیع می‌کند و مازاد آنها را نیز به یک‌دهم بهای معمولی در بازار آزاد به فروش می‌رساند. همچنین داروهای عمده‌ای نیز از خارج خریداری می‌کند که مجاناً و یا با قیمت بسیار نازلی در اختیار نیازمندان قرار می‌گیرد. سازمان در ظرف سال داروهای موجود خود را به نحو شایسته‌ای بسته‌بندی می‌کند و بوسیله هواپیما و راه آهن و اتومبیل به مراکز سازمان در استان‌ها می‌رساند و از آنجا به نقاط دورافتاده کشور فرستاده می‌شود. این اقدام که بطور مداوم و روزافزون انجام می‌یابد مایه کمال خوشوقتی و مسرت خاطر من است.

هنگامی که کارخانه داروسازی که قبلاً ذکری از آن رفت افتتاح شود امر تهیه داروی فراوان و ارزان به نفع مردم نیازمند و بیماران تهی‌دست به نحو شگفت‌آوری توسعه خواهد یافت.

سازمان برای رساندن بیماران بی‌بضاعت به درمانگاه‌ها و بیمارستان‌ها وسایل نقلیه رایگان دارد و علاوه بر آن از کمک‌های نقدی به بیماران مستمند و خانواده آنها فروگذار نیست و پزشکان را مجاناً به منازل بیماران اعزام می‌دارد و کودکان فقیر را تحت مراقبت پزشکی قرار می‌دهد. این سازمان اولین آموزشگاه پرستاری را با یک برنامه کامل سه ساله تاسیس کرده است و دولت را در اجرای مقررات مربوط به استخدام کودکان در صنایع قالی بافی و نساجی یاری می‌کند و با تأسیس آموزشگاه‌های حرفه‌ای، فقرا و مردم ناتوان را به حرفه‌های مختلفی مانند نجاری - لوله‌کشی - آهنگری سر مسگری - مکانیکی - کارهای الکتریکی و کفاشی آشنا می‌سازد.

کمک به مادران فقیر و حمایت نوزادان و محصلین بی‌بضاعت نیز از وظایف مخصوص سازمان است چنان‌که در دانشگاه تهران خوابگاهی برای دانشجویان بی‌بضاعت که از شهرستان‌ها به تهران می‌آیند فراهم ساخته است.

بازدید زندانها و دلجویی از زندانیان و دستگیری و مساعدت با آنان که مدت حبس آنها به سر آمده و تأسیس درمانگاه‌های مخصوص برای معالجه کسانی که به مواد افیونی و الکلی معتاد هستند قسمتی از برنامه کار سازمان است و علاوه بر کمک‌های مستقیمی که از طرف این سازمان به

هزاران نفر از افراد معتاد می‌شود عده زیاد دیگری را به سایر مؤسسات و دوایر دولتی برای دریافت کمک مساعدت و راهنمایی می‌کند و بوسیله برنامه‌های رادیویی و نمایش فیلم‌های آموزشی عموم مردم را به انجام خدمات اجتماعی تشویق و تحریض می‌نماید.

یکی از مؤسسات وابسته به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی سازمان خیریه والا حضرت اشرف است. این مؤسسه یک شیرخوارگاه و یک کودکستان، یک دبستان، یک دبیرستان، یک مدرسه هنرهای زیبا، یک کارگاه نساجی و یک درمانگاه دایر کرده و به کودکان بی‌بضاعت و مخصوصاً به مادرانی که وسیله نگاهداری فرزندان خویش را ندارند کمک می‌کند. مؤسسه دیگری که وابسته به سازمان شاهنشاهی است جمعیت ایرانی یونیسف (صندوق سازمان ملل برای تعاون کودکان) است. این جمعیت در توزیع شیرمجانی و کمک به اجرای برنامه‌های غذایی مدارس دولتی برای نیازمندان و کودکان و تربیت بهیاران کوشش فراوان مبذول می‌دارد.

سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی گذشته از انجام وظایف ویژه خود به چندین مؤسسه خیریه دیگر نیز مانند مؤسسه حمایت یتیمان و کودکان کر و لال، انجمن مبارزه با سل و بیماریهای تناسلی، مؤسسه بهداشت روحی، انجمن حمایت حیوانات و نظایر آن کمک مادی و معنوی نموده و با آنها همکاری و اشتراک مساعی می‌نماید.

برای من مایه مباهات است که افراد باهمت و بلندنظر ایرانی و شرکت‌های مختلف سهم مهمی از وقت و ثروت خویش را به این گونه خدمات خیر مصروف می‌دارند و به سایر افراد کشور و بسیاری از مردم متمکن سرمشقی در انجام وظایف اجتماعی و خدمت به نوع می‌دهند. این سرمشق‌ها برای کسانی است که دموکراسی و مبادی اخلاقی و وجدانی را از نظر دور می‌دارند و نمی‌دانند که خرسندی خاطر و مسرت حیات در یاری هم‌نوع و مخصوصاً طبقه افتاده و ناتوان است و اگر اینان از این حیات تمتع و لذتی ببرند زندگانی خود آنها نیز با مسرت معنوی و شادی روحانی قرین خواهد بود. چهارمین سازمان عمده خدمات اجتماعی وابسته به دستگاه سلطنت انجمن حمایت مادران و کودکان است. این انجمن بطور کلی موظف به حفظ و حمایت زنان باردار بی‌بضاعت و نگاهداری کودکان یتیم و پیدا کردن خانواده برای قبول آنها است.

در خدمات عام‌المنفعه به اعتقاد من باید آزمایش و تجربه و اجرای اصل رقابت معقول بین سازمان‌ها مورد توجه باشد. من با این استدلال که می‌گویند رقابت باید تنها در امور بازرگانی معمول باشد و در امور دوایر دولتی و وابسته به دولت مرعی نگردد به هیچوجه موافق نیستم و چه بهتر که چندین مؤسسه خیریه وابسته به مقام سلطنت در کمک به بینوایان و مستمندان به شرط آنکه مانع پیشرفت کار یکدیگر نباشند، با یکدیگر رقابت کنند زیرا هدف اساسی ما کمک به هموطنان و کودکان محروم و ناتوان است و هر چه این قبیل کمک‌ها بیشتر شود هدف و نظر خیر ما بهتر تأمین خواهد گردید.

در این قبیل موارد بهتر است هر یک از ما خود را جای مادری بگذاریم که کودکش محتاج به مساعدت و دستگیری است و اگر این مادر چندین پناهگاه و ملجأ داشته باشد اطمینان خاطرش بیشتر خواهد بود زیرا اگر مأموری با وی همدردی نکرد مأمور دیگر و مؤسسه دیگر هست که دست استمداد به وی دراز کند.

با وصف آنچه گفته شد چون این مؤسسات خیریه تعدد یافته‌اند لازم بود فعالیت آنها با یکدیگر هم‌آهنگ گردد و از همین جهت شورای شاهنشاهی هم‌آهنگی بین مؤسسات خیریه را تأسیس کرده‌ایم که هر پانزده روز یکبار به ریاست وزیر دربار شاهنشاهی تشکیل شده و در اجرای هدف مزبور کوشش می‌نماید.

شورای مذکور نه تنها نحوه هم‌آهنگی مؤسسات خیریه شاهنشاهی را بررسی می‌کند بلکه در زمینه هم‌آهنگ ساختن فعالیت‌های مؤسسات مزبور با دولت و افراد و شرکت‌های داخلی و خصوصی و مقامات و مؤسسات خیریه خارجی که درباره کمک‌های ذی‌قیمتی که به ما کرده‌اند در فصل آینده ذکری خواهد رفت مطالعات و اقدامات لازم معمول می‌دارد. شورای مزبور نیز موظف است که درباره نحوه تقسیم عواید سلطنتی بین سازمان‌های مختلف و تخصیص مبالغی برای برنامه‌های نوین خدمات اجتماعی اظهار نظر کند. این شورا در سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) به تشکیل آموزشگاه خدمات اجتماعی در تهران که اولین آموزشگاه نوع خود در کشور است توفیق یافت.

امید من آن است که این شورا در آینده توجه خود را به تشویق و ترغیب افراد نیکوکار خاصه بانوان جوان برای خدمات اجتماعی مبذول داشته و این وظیفه بسیار مهم را به نحو شایسته به انجام برساند.

در این فصل نظر خود را نسبت به مفهوم واقعی دموکراسی اظهار داشته و سعی کرده‌ام این نکته را روشن سازم که دموکراسی در نظر من مفهوم بسیار وسیعی دارد که شامل فعالیت‌های متنوع است. اما دموکراسی تنها عبارت از یک سلسله فعالیت و اقدام نیست بلکه یک نوع فلسفه زندگی است. وصول به این فلسفه برای هیچ فرد یا اجتماعی هرگز آسان نبوده است. اما این فلسفه در عین دشواری و پیچیدگی بهترین روشی است که بشر بدان پی برده است. بنابراین برای ما ایرانیان که در طریق وصول به دموکراسی واقعی گام برمی‌داریم فرض است که همواره این نکته نصب‌العین خویش قرار دهیم که برای رسیدن به این منظور تحمل هر دشواری سهل و سزاوار است. ما تاکنون مسافتی بزرگ از این راه را پیموده‌ایم و از همین جهت تصور می‌کنم اکثریت مردم از مفهوم واقعی دموکراسی آگاه شده باشند. ما ایرانیان باید خواهان پیشرفت سریع در وصول به هدف دموکراسی باشیم ولی در عین حال نباید از نظر دور بداریم که وصول به دموکراسی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نیازمند زمان و تربیت و تعلیم عقلی و منطقی مردم و تطبیق خواسته‌های افراد است و این کار محتاج توجه به ارزش اخلاقی و حس وفاداری افراد و اجتماعات است و از آنها مهم‌تر آن است که افراد کشور به همکاری و معاضدت با یکدیگر بیش از پیش معتقد و آشنا باشند. برای اینکه ملل و افراد در محیط آزادی به پیشرفت‌های خود ادامه دهند ناگزیر حدودی هست و اگر سریع‌تر از حد معقول پیش برویم و یا ناشکیبائی و بدبینی در ذهن ما رخنه یابد به هدف‌های پرارزشی که همه آرزومند آن هستیم نخواهیم رسید. ولی اگر میل شدید به اصلاح و ترقی را با صبر و حوصله توأم داشته باشیم بدون شک مساعی ما نتیجه‌های رضایت‌بخش خواهد داشت. هدف ما معین و راه وصول به آن پیش ما باز است و شک نداریم که اگر درکوشش و مجاهدت کوتاهی نکنیم به آن هدف عالی خواهیم رسید.

فصل نهم

آینده امیدبخش کشاورزی

در آغاز این فصل باید به این نکته اشاره کنم که آنچه راجع به کشاورزی ایران نگاشته شده بر سبیل توجه به ظواهر طبیعی نیست بلکه یکی از مهمترین عوامل زندگی ملت در آن مورد بحث قرار گرفته است. شرح زیبایی و مناظر طبیعی دهکده‌های ایران و آداب و رسوم روستائیان را می‌توان در کتب متعددی که اغلب آنها را جهانگردان خارجی نگاشته‌اند مطالعه نمود. این کتاب‌ها هر چند حاوی مطالبی دلپذیر و لذت‌بخش هستند ولی گاهی هم به نظر من توجه خواننده را از مسائل مهمی که در پیش ما است منحرف می‌سازند.

ما ایرانیان نیز در این مورد کوتاهی کرده و به حوائج واقعی کشاورزی خود توجه شایسته نداشته‌ایم و در گذشته اغلب به نکات کلی و منفی در این راه اکتفا کرده و در مجالس و محافل تنها درباره وضع اسفانگیز زندگی روستائیان بسط مقال داده‌ایم ولی اگر کسی برای رفع این اوضاع راه چاره‌ای اساسی می‌جست در جواب وی یا به سکوت می‌گذرانیم و یا به نظرهای کوچک و پیشنهادهایی که با یکدیگر ارتباط کامل نداشت می‌پرداخته‌ایم و حقیقت این است که ملت ایران برای توسعه و پیشرفت کشاورزی کمتر کار مثبت و معقول و با نقشه صحیح انجام داده است.

امروز در میان ملت ایران برای اصلاح وضع کشاورزی جنبشی محسوس پدید آمده است که برای من مایه شادمانی بسیار است و از همین جهت در این فصل به ذکر ملاحظات و نکاتی می‌پردازم که بنظر من ما را به وصول به هدف غائی و کلی در امر فلاحت کمک خواهد نمود.

چون کشور ما دارای منابع سرشار نفت و میزان تولیدات در این رشته بسیار قابل توجه است مردم عموماً تصور می‌کنند که کشور ایران اصولاً یک کشور تولید کننده نفت است. ولی این تصور اشتباه محض است زیرا امروز هم میزان محصول سالیانه کشاورزی ما تقریباً چهار برابر تولیدات نفتی سالیانه ما است و حرفه فلاحت از هزاران سال پیش مهمترین حرفه مردم ایران بوده و هنوز هم در درجه اول اهمیت است زیرا تقریباً سه ربع جمعیت ایران به زراعت مشغولند و جز در قسمت کویر و غیر مزروع کشور در قصبات و قراء ایران پراکنده‌اند و برای کشت و زرع زمین‌های

وسیع در اختیار دارند و گاهی مایه اعجاب خارجیان می‌شود که بشنوند در کشور ایران در حدود ۴۵،۰۰۰ قریه و دهکده وجود دارد که هر یک معمولاً از بیست تا سیصد نفر سکنه دارد.

کشاورزی نه تنها محصولات گرانبهائی عاید ایرانیان میکند، بلکه زندگانی ما را کیفیتی مخصوص می‌بخشد، زیرا با وجود ذخائر نفتی و منابع طبیعی دیگر قسمت اعظم ثروت کشور در دست خود مردم و ویژه دهقانان و روستائیان ماست. افراد با همت و پشتکار ایران نیز از میان دهقانان برخاسته و نیروی تولید و آداب و رسوم آنها به کشور و طرز زندگانی ما روح و امتیازی دیگر بخشیده است.

هر چه در ایران بیشتر به طرف تجدد صنعتی با طرق معمول در جهان تمدن پیشرفت نمایم نیازمندی‌های ما به کارگران خوب بیشتر احساس می‌شود و قسمت عمده این احتیاج را کشاورزان و روستائیان تأمین می‌کنند. قسمتی از آنها نیز که به کار کشاورزی اشتغال دارند محصول خویش را خواهند افزود تا هم نیازمندی‌های جمعیت روزافزون کشور را مرتفع کنند و هم به میزان صادرات کشور بیافزایند. همین‌طور برای خدمت در ارتش نیز چشم امید بیشتر به سوی روستائیان است که هم مردمی هوشمند و چابک و جسورند و هم نیروی مقاومت بدنی آنان زیاد است.^{۵۰}

ده درصد از مساحت کشور وسیع ما کشت و زرع می‌شود و سی درصد آن مراتع و در حدود ده درصد جنگل و بقیه فعلاً بیابان لم‌بزرع است که امیدوارم با اجرای طرح‌های وسیعی که داریم بزودی بر مساحت اراضی قابل کشت و زرع بیافزائیم و از وسعت صحاری لم‌بزرع کشور بکاهیم.

در فصل اول این کتاب به محصولات و غلات متنوع ایران اشاره نموده‌ام. از میان غلات مختلف گندم و ذرت و ارزن در همه جا کشت و زرع می‌شود و از حیث مقدار از همه مهم‌تر گندم است که قسمت عمده آن به شکل نان قوت غالب اهالی کشور را از غنی و فقیر تشکیل می‌دهد.

گندم را دولت از زارعین خریده و با قیمت ارزان در اختیار ناوایان خصوصی قرار می‌دهد تا نان ارزان تهیه کنند و به حد وفور در دسترس مردم که درآمدهای اندک است بگذارند.

^{۵۰} - همین بند کوچک میتواند بنیاد «انقلاب سفید شاه و مردم» باشد که سه سال پس از چاپ این کتاب در سال ۱۹۶۳ اعلام شد...

محصول گندم ایران احتیاجات کنونی ما را از هر جهت مرتفع می‌سازد و با تشویقی که بوسیله افزایش قیمت جنس می‌توان به کشاورزان نمود مصرف نان مورد احتیاج جمعیت روزافزون کشور از محصول داخلی قطعاً تأمین خواهد گشت.

جو نیز در اکثر نقاط ایران برای تغذیه چهارپایان و صدور به خارج به عمل می‌آید و این محصول در نقاط خشک کشور نیز قابل کشت است زیرا ریشه آن آنقدر به اعماق زمین فرو می‌رود که به رطوبت برسد.

برنج نیز در استان‌های مجاور بحر خزر که دارای آب فراوان است به دست می‌آید که هم مصارف داخلی را تأمین می‌کند و هم به خارج صادر می‌شود.^{۵۱}

به همان نسبت که سطح زندگی در ایران بالا رفته میزان مصرف قند و شکر هم ازدیاد پیدا کرده است و از همین جهت با آنکه اینک سالی بیش از ۱۰۰،۰۰۰ تن قند چغندر در کارخانه‌های داخلی ساخته می‌شود فقط یک ثلث احتیاج کشور تأمین می‌گردد و باید دو ثلث دیگر را از خارج وارد کنیم ولی درصددیم صنعت قندسازی را توسعه دهیم و کشت و زرع نیشکر را نیز پس از قرن‌های متمادی که در خوزستان متروک مانده بود مجدداً احیاء کنیم و نیشکر با مقادیر زیاد به عمل آوریم و دیری نخواهد گذشت که از لحاظ قند و شکر نیازی به خارج نخواهیم داشت زیرا مطابق برآوردی که به عمل آمده ممکن است در خوزستان از نیشکر سالی یک میلیون تن شکر به دست آورد.

چای در تمام سواحل بحر خزر کشت می‌شود ولی محصول سالیانه آن تقریباً به اندازه یک ثلث احتیاجات ماست. ازدیاد محصول چای دشوار نیست و اقداماتی برای نیل به این منظور به عمل آمده است.

توتون و تنباکو با مقادیر زیاد در استان‌های مجاور بحر خزر و آذربایجان کشت می‌شود که گذشته از تأمین مصرف داخلی مقداری هم به شکل سیگار صادر می‌گردد.

پنبه نیز در بسیاری از نقاط کشور ایران به عمل می‌آید که علاوه بر رفع احتیاجات داخلی مقدار زیادی هم به خارج از کشور حمل می‌شود. اقسام

^{۵۱} - پس از برسرکار آمدن رژیم فاسد و تبهکار اسلامی، همه کشاورزی نابود شده است و برنج و گندم و دیگر دانه‌ها از کشورهای بیگانه خریداری می‌گردد.

میوه و بادام و پسته در تمام نقاط کشور با فراوانی می‌روید و محصول سالیانه بقدری است که هر سال مقدار معتابهی کشمش و بادام و پسته و مقادیر زیادی از صمغ‌های نباتی مخصوصاً کتیرا که در تهیه دارو و سایر مصارف شیمیایی بسیار مفید است به خارج صادر می‌شود.

تربیت مواشی^{۵۲} در اقتصاد ایران سهمی مهم دارد چنان‌که تعداد گوسفند در کشور بیش از نصف مجموع عده گوسفند تمام کشورهای متحده آمریکا است و میلیون‌ها بز و دیگر مواشی نیز اضافه بر این تعداد وجود دارد.

گوشت و شیر این مواشی برای تغذیه عمومی مورد استفاده قرار می‌گیرد و پشم و پوست آنها در صنایع مختلف و مخصوصاً در صنعت قالببافی کشور به کار می‌رود. کشور ایران نه تنها صادرکننده قالی است بلکه سالیانه مقدار زیادی پشم خام و پوست بره که در جهان شهرت مخصوص دارد و چرم و روده به خارج صادر می‌کند.

با وجود احداث راه‌های اتومبیل‌رو و راه آهن در کشور هنوز در ایران برای حمل و نقل بار از الاغ استفاده می‌شود و در استان‌های خراسان و بلوچستان عموماً شتر که به بردباری معروف است وسیله حمل و نقل است. شیر و گوشت و پوست شتر برای افراد عشایر چادرنشین کشور بسیار پرارزش است و پشم شتر نیز که برای تهیه پارچه به کار می‌رود از کالاهای پر ارزش به شمار می‌رود.

مساحت جنگل‌های ایران به وسعت استان میسوری آمریکا است که قسمت اعظم بسیار انبوه آن در دامنه‌های شمالی سلسله جبال الیرز در حاشیه بحر خزر و قسمت دیگر در دامنه‌های سلسله کوه‌های زاگروس واقع شده است.

در ناحیه خلیج فارس نیز جنگلهایی کوچک که پر از درخت‌های مناطق گرمسیر است یافت می‌شود. علاوه بر آن در قصبات و دهات ایران درخت‌های تبریزی و بید و چنارهای بزرگ به حد وفور دیده می‌شود که در کنار انهار و در میان باغ‌ها و بیشه‌های کوچک به فراوانی می‌روید و مردم نه تنها از سایه آنها متنعم می‌شوند بلکه از چوب آنها نیز برای سوخت و ساختمان منازل استفاده می‌کنند. در جنگل‌های ایران انواع درخت‌ها از قبیل بلوط و گردو و زبان گنجشک و نارون و آتش و شمشاد و سرو و افرا و غیره یافت می‌شود. بعضی از این چوب‌های جنگلی برای ساختن تراورس‌های راه آهن و چوب کبریت و الوار و تخته برای در و چهارچوب

^{۵۲} - چهارپایان، گاو و گوسپند و شتر و یا اسب ...

عمارت ساختمان‌ها و ابنیه بکار می‌رود و چوب بلوط و گردو با مقادیر زیاد برای ساختن بشکه و اثاثیه منزل به خارج صادر می‌گردد ولی قسمت اعظم از محصولات سالیانه چوب کشور به مصرف تهیه ذغال و تأمین سوخت داخلی می‌رسد.

این حقیقت تلخ را باید ناگفته نگذاشت که ما ایرانیان در قرون متمادی به اتلاف جنگل‌های عظیمی که قسمت عمده اراضی کشور را پوشانده بود پرداخته و بدون توجه و عاقبت‌اندیشی آنها را چراگاه حیوانات و مخصوصاً بز قرار داده‌ایم و بدین ترتیب نهال‌های جوان مجال نمو و پرورش پیدا نکرده‌اند. همچنین با رویه‌ای غلط و نامطلوب برای تهیه هیزم و ذغال مقادیر زیادی از چوب‌های گران‌بهای جنگل را به هدر داده و نواحی وسیعی از کشور را عریان کرده‌ایم و هرچند در جنگلهای شمال در قطع اشجار افراط کرده‌ایم از جنگل‌های دیگر از نظر نداشتن وسیله حمل و نقل هیچ‌گونه استفاده‌ای ننموده‌ایم.

اما امروز این وضع تغییر کرده و آثار احیاء جنگل مشهود گردیده است. در سازمان بنگاه جنگل‌ها که زیر نظر وزارت کشاورزی انجام وظیفه می‌کند با کمک متخصصین خارجی تغییراتی داده شده و این بنگاه مسئله تولید ذغال و سایر محصولات جنگلی را بصورت صحیح و مناسبی درآورده است.

سازمان‌ها و کارخانه‌های دولتی و خصوصی نیز به ساختن بخاری‌های نفتی ارزان اقدام کرده‌اند و برای گرم کردن منازل و آشپزخانه و غیر آن بجای منقل‌های سابق که در آن ذغال یا هیزم می‌سوخت از این بخاری‌ها استفاده می‌شود. از طرف دیگر چوب‌هائی را که از جنگل برای تراورس و سایر اشیاء به کار می‌برند یا بوسیله مواد شیمیائی اشباع می‌کنند و یا زیر فشار سنگین قرار می‌دهند تا بر استحکام و دوام آن افزوده شود. بنگاه جنگل‌ها صدور چوب‌هائی را که بدون رعایت اقتصاد از جنگل‌ها قطع می‌شود ممنوع ساخته و در اثر ازدیاد وسایل نقلیه مردم کم، کم از جنگل‌هائی که بیش از حد مورد استفاده قرار گرفته است دست کشیده و احتیاجات کشور را طبق قواعد صحیح از جنگل‌های بکر و دوردست مرتفع می‌سازند.

شیلات سواحل دریای خزر و خلیج فارس منابع مهم محصولات دریائی کشورند. در سال ۱۸۶۷ میلادی ناصرالدین شاه امتیاز استفاده از شیلات بحر خزر را به یک نفر تبعه روس داد و او نیز در بنادر مهم دریای خزر به ایجاد مراکز صید ماهی پرداخت. پس از انقلاب سال ۱۹۱۷ روسیه

دولت ایران امتیاز صید ماهی را به یکی از شرکت‌های خصوصی روسی واگذار نمود ولی چون دولت شوروی در مقام تصرف شرکت‌های خصوصی روسی برآمده بود انجام این منظور متوقف ماند تا اینکه بعداً طی قراردادی شرکت مشترک شیلات ایران و روس با سرمایه متساوی تشکیل گردید.

اما این قرارداد در عمل به ضرر ایران بود و از همین جهت پس از انقضای مدت مقرر در سال ۱۳۳۱ (۲۴۹۱) دیگر تجدید نگردید و در همان سال شیلات بحر خزر را ملی کردیم و اکنون امور تولید و فروش داخلی و صادرات آن تماماً در اختیار شرکت ملی شیلات است که روز به روز میزان کار خود را مخصوصاً در قسمت خاویار و ماهی خاویاردار که در تمام گیتی شهرت دارند افزایش می‌دهد.

قسمت عمده محصول شیلات به خارج صادر می‌شود چنان‌که در حدود دو سوم ماهی خاویار و نیمی از خاویار تنها به روسیه شوروی حمل می‌گردد و قسمت بیشتر بقیه



به آمریکا و اروپا می‌رود. در بحر خزر انواع مختلف ماهی صید می‌شود که از جمله ماهی سفید است که در ایران از ماهی

خاویار بیشتر مورد تقاضا است. همچنین در رودخانه‌هایی که به دریای خزر می‌ریزد ماهی قزل‌آلا^۳ که بسیار خوش طعم و لذیذ است به حد وفور یافت می‌شود.

در آب‌های گرم خلیج فارس و بحر عمان نیز ماهی و سایر مواد دریایی فراوان است که تازه از آنها آغاز بهره‌برداری شده است.

در دوران سلطنت پدرم یک کارخانه کنسرو ماهی در بندرعباس تأسیس گردید. در سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) کارخانه مجهز دیگری نیز در آنجا نصب شد و اخیراً نیز کارخانه مخصوص منجمد کردن سریع ماهی و یک کارخانه یخ‌سازی برای نگهداری ماهی‌های صید شده در آنجا به کار افتاده است. اینک طرحی در دست اقدام است که کشتی‌های ماهیگیری خلیج فارس به وسائل نوین مجهز گردند و بر تعداد وسایل نقلیه زمینی آن حدود افزوده

^۳ Trout is the common name for a number of species of freshwater fish belonging to the genera *Oncorhynchus*

شود تا حمل و نقل و توزیع ماهی تازه و سایر مواد دریایی از آنجا به نقاط دیگر کشور سریع‌تر انجام پذیرد.

هر چه شبکه راه آهن توسعه یابد بر عده واگن‌های سردخانه ویژه حمل ماهی افزوده می‌شود و در تمام مراکز پرجمعیت یخچال‌های بزرگی ساخته خواهد شد که مواد غذایی دریایی و سایر مواد فاسدشدنی در آنها نگهداری شود.

دیری نخواهد گذشت که از دریا‌های ایران بهره‌برداری کامل‌تری به عمل خواهد آمد و مثلاً علف دریایی که برای تغذیه حیوانات مفید است بدست خواهیم آورد و نفت زیردریا که در فصل بعد از آن سخن خواهد رفت و مروارید و سایر مواد دریایی استخراج خواهد شد.

یکی از مواد غذایی دریایی که چندی است توجه مرا به خود جلب کرده نوعی آرد است که از ماهی خشک کرده تهیه می‌شود و پروتئین فراوان دارد و مؤسسه کشاورزی و غذایی سازمان ملل متحد و مؤسسه یونسکو مصرف آن را تصویب نموده‌اند. این آرد را از یک قسم ماهی خرد با قیمت بسیار نازلی تهیه می‌کنند و بو و طعم ماهی هم ندارد و می‌توان آن را به نقاط دوردست حمل نمود و مدت‌ها نگاه‌داشت و برای تغذیه افراد کم‌بضاعت مورد استفاده قرارداد.

با وصف آنچه گفته شد باید به خاطر داشت که هر چه منابع جنگل‌ها و دریا‌های ایران را توسعه دهیم باز کشاورزی در کشور ما در درجه اول اهمیت قرار دارد و امکانات توسعه آن از هر سرچشمه درآمد دیگر بیشتر است و برای اجرای این منظور نخستین قدمی که باید برداشته شود اصلاح وضع مالکیت ارضی است.

امروز زمین‌های مزروع کشور در دست پنج نوع مالک یعنی ملاکین خصوصی، اوقاف، دولت، املاک سلطنتی و خرده مالکین است و دسته اخیر شخصاً به کشت و زرع اراضی خود می‌پردازند.

ملاکین خصوصی تقریباً صاحب نصف اراضی مزروع ایران‌اند. اظهار نظرهای کلی نسبت به ملاکین ایران که مساحت املاک‌شان با یکدیگر متفاوت است و نسبت به اجرای وظائف وجدانی و ملی نیز با هم اختلاف دارند بنظر من معقول نیست ولی می‌توان گفت معدودی از آنها که از سی

نفر تجاوز نمی‌کنند و بعضی از آنها رؤسای قبایل و عشایرند از یکی دو سه پارچه تا چهل و متجاوز از آن ملک خصوصی دارند.

قسمت عمده اراضی و املاکی که به طرز ناپسندیده اداره می‌شود متعلق به ملاکین بزرگ است. این طبقه معمولاً در املاک خود نیستند و توجهی به آبادانی ملک خود یا بهبود وضع کشاورزانی که در آن املاک به کار کشت و زرع مشغولند ندارند، بلکه اداره امور املاک خود را بدست مباشرین واگذار می‌نمایند که با بی‌رحمی بسیار کشاورزان و روستائیان را زیر فرمان خویش کشیده و به تعدی و اعتساف می‌پردازند و از غیبت اربابان خود که اغلب در تهران و یا در اروپا و آمریکا به تفریح و سرگرمی مشغولند سوءاستفاده می‌کنند.

البته ملاکینی بطور استثناء یافت می‌شوند که به وظیفه اجتماعی خویش وقوف دارند ولی رویهم‌رفته این طبقه از مالکین طفیلی‌های اجتماع هستند که چنان‌که ذکر خواهد شد دوران نعمت و ناز و سروری آنان در شرف زوال است.

بر خلاف طبقه فوق قسمت دیگر از ملاکین معمولی هستند که هر یک مالک یک یا چند قریه‌اند و غالباً در همان قراء با کشاورزان و روستائیان زندگی می‌کنند و هرچند بعضی از آنها خودپسند و خویش‌ن بین هستند ولی اکثریت آنها در رفاه حال روستائیان و خانواده آنها غالباً کمال علاقه‌مندی را نشان می‌دهند و اغلب با طیب خاطر زمین برای ساختمان آموزشگاه‌ها و بیمارستان‌ها و مساجد اهداء می‌کنند. اکثر دهات و قراء آباد کشور متعلق به همین مالکین کوچک است.

آمار صحیحی از مساحت املاک و اراضی موقوفه در دست نیست، ولی احتمالاً بیست درصد از اراضی مزروعی کشور ایران بطور ابدی وقف به امور خیریه و مذهبی است. تولیت اداره این‌گونه املاک اکثراً به عهده روحانیون است. ولی دولت حق دارد در کار آنان نظارت نماید. روحانیون غالباً برای تمشیت امور موقوفات مزبور اشخاصی را بعنوان مباشر معین می‌کنند که بسیاری از آنها افراد صالح و با وجدان‌اند و بعضی هم از حدود اختیارات خویش خارج شده و از آن سوءاستفاده می‌کنند.

املاک خالصه دولتی و سلطنتی رویهم‌رفته در حدود ده درصد از اراضی مزروعی کشور را تشکیل می‌دهد. املاک خالصه دولتی عبارت از قراء و مزارعی است که در طی قرون از طریق خرید و توقیف و لشکرکشی و

پیشکشی و یا به علت بلاصاحب بودن آنها به دولت تعلق یافته است. این املاک خالصه بوسیله کشاورزان کشت و زرع می‌شود و دولت در آنها عنوان مالک دارد. املاک خالصه به وضع نامطلوبی اداره می‌شود و وضع کشاورزان این املاک از وضع روستاییانی که دردهات متعلق به ملاکین عمده زندگانی می‌کنند بهتر نیست.

سهم مالکانه دولت که بوسیله مباشرین خود وصول می‌کند با سهم ملاکین خصوصی تفاوتی ندارد. در بعضی موارد نیز دولت املاک خالصه را به اشخاص اجاره می‌دهد و این مستاجرین سهم دولت را از کشاورزان وصول می‌نمایند.

این رویه برای کشاورزان بسیار زیان‌آور است زیرا مستاجرین دولت هیچ‌گونه علاقه‌ای به آبادانی ملک ندارند و یگانه توجه آنها به نفع شخصی خودشان است. بهترین طریق حفظ منافع حقیقی دولت و کشاورزان آن است که این املاک بین خرده مالکین تقسیم شود.

املاک سلطنتی دیه‌ها و قرانی است که پدرم خریداری کرده و به شخص من تعلق دارد، و اینک بوسیله بنیاد پهلوی اداره می‌شود. بطوریکه در فصل پیش اشاره کرده‌ام عایدات این املاک صرفاً در امور خیریه و عام‌المنفعه صرف می‌گردد و نسبت به آنها برنامه وسیعی در شرف اجرا است که به آن اشاره خواهد رفت. بقیه املاک مزروعی ایران که در حدود بیست درصد از مجموع اراضی قابل زرع کشور است به کشاورزان خرده مالک تعلق دارد. در بعضی موارد قطعاتی از اراضی اطراف یک قریه و در برخی دیگر تمام اراضی یک یا چند قریه به کشاورزان تعلق دارد و همان‌طور که برنامه تقسیم املاک توسعه پیدا می‌کند اتصالاً بر تعداد این کشاورزان خرده مالک افزوده می‌گردد.

چنان‌که در پیش گفته شد از همان موقع اشتغال به تحصیل به وضع اسف‌انگیز کشاورزان ایران احساس نگرانی شدید می‌کردم و هر روز فکر بهبود زندگانی آنها در من قوت می‌گرفت و بالاخره پس از عزیمت پدرم از ایران بموجب فرماتی تمام املاک مزروعی خود را به دولت واگذار نمودم.

منظور من از این اقدام آن بود که دولت آن املاک را با توجه به بهبود وضع کشاورزان اداره کند و به همین جهت مقرر داشتم که عایدات حاصله به امور خیریه و به نفع کشاورزان عادی کشور من صرف شود.

دیری نگذشت که گزارش‌هایی به من رسید که دولت عایدات املاک را صرف پرداخت حقوق کارمندان می‌کند و یک ریال از این عوائد برای امور خیریه باقی نمی‌ماند. بنابراین پس از اندیشه بسیار مصمم گشتم املاک را از دولت پس گرفته و با شرایط ساده و آسان به کشاورزانی که در همان املاک به امر زراعت مشغول بودند بفروشم.

اما این امور تنها با حسن نیت به نتیجه مطلوب نمی‌رسد و دریافتم که اگر تنها زمین بین روستائیان تقسیم شود بر وخامت وضع زندگی آنها خواهد افزود و شرط موفقیت برای خرده مالک مانند یک کشاورز عادی آن است که به او هم کمک مالی و هم راهنمایی‌های فنی بشود. در اثر این اندیشه‌ها به نظرم آمد که با وجوهی که از فروش زمین و املاک اختصاصی به کشاورزان جمع‌آوری می‌شود باید بانکی تاسیس کرد که بتواند به روستائیان که تازه صاحب زمین شده‌اند وام بدهد و کمک‌های لازم دیگر بنماید.

در سال ۱۳۳۰ (۲۴۹۰) فرمانی مشعر بر تقسیم و فروش بیش از دو هزار قریه و آبادی از املاک صادر نمودم و در سال ۱۳۳۱ (۲۴۹۱) بانک عمران و تعاون روستایی را که معمولاً بانک عمران خوانده می‌شود تشکیل دادم و در همان سال تقسیم قراء و قصبات متعلق به بنیاد پهلوی در ورامین واقع در جنوب تهران آغاز گردید. چنان‌که در فصل پنجم اشاره کردم دیری از این اقدام نگذشته بود که مصدق برنامه تقسیم اراضی را متوقف ساخت اما پس از سقوط وی مجدداً اجرای این برنامه دنبال شد چنان‌که تا اواسط سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) بیش از ۲۰۰،۰۰۰ هکتار زمین مزروعی بین ۲۵،۰۰۰ نفر روستائی تقسیم گردید.

تا آنجا که من اطلاع دارم این نخستین باری است که در کشوری برنامه تقسیم املاک به نحوی اجرا می‌شود که وجوه حاصله از فروش اراضی مجدداً به بانک عمران ریخته می‌شود تا به مصرف تقویت بنیه مالی کشاورزانی که تازه صاحب زمین شده‌اند برسد. از نظر تازگی این اقدام، برای بعضی سوءتفاهم ایجاد شده است که شاید این عمل بمنظور آن بوده است که اراضی نامرغوب و بی حاصل به قیمت سنگین به فروش برسد. برخی نیز به این اندیشه غلط افتاده‌اند که شاید غرض اصلی از ایجاد بانک عمران تحصیل منافع بوده است. عده‌ای از مردم تنگ‌نظر هم که به اعمال و کردار انسانی جز با بدبینی نمی‌نگرند، پنداشته‌اند که در این کار علتی نهانی بوده است که برای آنها نامعلوم است.

چون فکر من در تقسیم املاک در ایران تازگی دارد لازم است طرز اجرای آن بطور کامل و دقیق آشکار گردد: مرحله اول اجرای این برنامه آن است که اراضی به قطعاتی که از لحاظ اقتصاد کشاورزی قابل بهره‌برداری باشد یعنی به مساحتی که محصول را برای معاش یک کشاورز و خانواده‌اش کفایت کند تقسیم می‌شود. قیمت هر قطعه بوسیله مقومین متخصص و خبره معین می‌شود و معمولاً قیمتی که تعیین می‌گردد از قیمت روز کمتر است. سپس قطعات مزبور فقط به کشاورزانی که عملاً در آن اراضی به کشت و زرع مشغولند فروخته می‌شود و فروش اراضی به ملاکین و سفته‌بازان شدیداً ممنوع است.

باید در این نکته تأکید شود که منظور من از این برنامه آن نیست که املاک خود را به رایگان به اشخاص واگذار کنم زیرا از نظر روانشناسی و رابطه علت و معلول یک چنین اقدامی به عقیده من نتیجه مطلوب نخواهد داشت.

بجای یک چنین اقدامی، اراضی مزروع با بیست درصد تخفیف از قیمت تعیین شده به فروش می‌رسد و کشاورزان تازه مالک، بهای زمین را در بیست و پنج قسط سالیانه به بانک عمران می‌پردازند و بانک برای تأمین مخارج اداری در پانزده سال اول سالیانه معادل یک درصد بعنوان حق العمل دریافت می‌کند. بانک عمران به شکل یک مؤسسه غیرانتفاعی تأسیس شده و سرمایه آن ۹۷،۵۰۰،۰۰۰ ریال است که نصف آن پرداخت گردیده است. باوجود آن‌که من قسمتی از سرمایه این بانک را شخصاً پرداخته‌ام ولی نه من و نه کسان دیگری که در این بانک سرمایه‌گذاری کرده‌اند هیچگونه سود یا منفعت یا بهره‌ای از بانک دریافت نمی‌کنیم.

اقساطی که از خریداران اراضی متدرجاً وصول می‌گردد باضافه حق‌العملی که به بانک تعلق می‌گیرد سرمایه بانک را افزایش داده و موجب می‌شود که این مؤسسه برای کمک به کشاورزانی که مالک اراضی می‌شوند آماده‌تر گردد.

چون نظر من این بود که بانک عمران بجای اینکه مانند یک بانک عادی، به کارهای معاملاتی پردازد منحصراً مؤسسه‌ای برای خدمات اجتماعی باشد طبعاً در چند سال اول شروع به کار متحمل ضررهای هنگفتی گردید. برای جبران این ضرر و افزایش بنیه مالی آن برای کمک به کشاورزان بانک در سال ۱۳۳۶ (۲۴۹۶) وارد فعالیت‌های بازرگانی گردید و اینک سپرده‌های اشخاص را قبول کرده و حساب جاری برای مشتریان باز می‌کند و وام‌های معمولی بازرگانی می‌دهد. منافع این عملیات آنقدر بوده است که

با وصف آنکه اتصالاً بر میزان وام‌هائی که به کشاورزان می‌دهد افزوده شده است، ضررهای سابق نیز جبران گردیده است.

تا اواسط سال ۱۳۳۹ (۲۴۹۹) در حدود یک سوم از اراضی مزروع املاک پهلوی بین کشاورزان خرده مالک تقسیم گردید و تا دو سال دیگر نصف بقیه اراضی قابل زرع این املاک که عملاً مستعد بهره‌برداری است بین سایر کشاورزان تقسیم خواهد شد و در ضمن این مدت برای قابل زرع ساختن هزاران هکتار دیگر از املاک شخصی من اقدام می‌شود تا در آن موقع برای تقسیم بین کشاورزان آماده باشد.

البته سرعت در امر تقسیم اراضی باید با استعداد و امکانات بانک عمران در اعطای وام به کشاورزان متناسب باشد و این نکته باید مؤکداً خاطر نشان شود که تقسیم اراضی بدون اینکه برای کشاورزان تازه مالک و سائلی فراهم باشد که حداکثر استفاده را از زمین خود بردارند چیزی جز زحمت و نگرانی برای آنها به وجود نخواهد آورد.

از کمک‌هائی که بانک عمران به کشاورزان می‌کند، وام‌هائی که با نظارت خود به آنها اعطا می‌نماید از همه مهم‌تر است. این بانک تاکنون وام‌های کوچکی به کشاورزان خرده مالک جدید داده است و علاوه بر آن اعتباراتی که منافع آن بطور غیر مستقیم به کشاورزان می‌رسد داده و با تشکیل شرکت‌های تعاونی روستائی و تأمین سرمایه آن شرکت‌ها امکانات تازه‌ای برای اخذ وام و سایر تسهیلات برای کشاورزان فراهم ساخته است.

بانک عمران تاکنون عده زیادی تراکتور و کمباین خریداری نموده و به حفر عده زیادی چاه عمیق اقدام کرده و بیش از صدها تن جوان روستائی را به کشور آلمان برای فراگرفتن فنون نوین کشاورزی اعزام داشته است. اخیراً به کمک مادی بنیاد پهلوی قریه جدیدی بنام شاه آباد در یازده کیلومتری شهر ساری بوسیله کشاورزان و خانواده آنها که در آن منطقه به کشاورزی مشغول بوده‌اند احداث گردیده و هر یک از این خانواده‌ها در قریه مزبور صاحب خانه‌ای شده‌اند. بانک عمران نیز در حدود ۱۲۰ دستگاه خانه کوچک دیگر ساخته و اعتباراتی هم به سایرین داده است.

در روستاها و قصبات تقسیم شده صدها کلاس اکابر دایر گردیده است. اداره عمران وزارت کشور مأمورین ورزیده در امور دهات را بعنوان دهیار به املاک تقسیم شده اعزام داشته است تا برای تکمیل آبادانی و عمران این قراء اقداماتی از قبیل ساختن آموزشگاه‌ها و جاده‌ها و فراهم آوردن وسایل

بهداری و تعلیم روستائیان به امور بهداشت و بهبود وضع کشاورزی به عمل آورند.

تمام این عملیات به منزله آغازی بیش نیست ولی از آن آغازها که سرانجامی نویدبخش در پی دارد. عوامل مختلفی از جمله ایجاد روحیه جدید و فراهم ساختن وسایل کشاورزی تازه و اطلاعات جدید در امر زراعت موجب شده است که کشاورزان تازه مالک میزان محصول خویش را بطور متوسط در حدود بیست درصد افزایش دهنده و همین مسئله دلیل بارز و آشکاری است که برنامه من در تقسیم املاک شخصی برنامه‌ای منطقی و معقول بوده است. از این گذشته به فکر من این برنامه تقسیم املاک گذشته از افزایش میزان تولید و ایجاد سرمشق برای دیگران نتایجی مهمتر و درخشان‌تر داشته است.

اجرای این برنامه ثابت می‌کند، که می‌توان در کشور ایران برای کشاورزان یک مرز و بوم زندگی نوینی به وجود آورد که هم برای خود و خانواده روستائیان موجب رضایت و خرسندی باشد و هم ملتی در این کشور زندگی کند که به آینده ایمان داشته و بر فعالیت خویش متکی باشد.

دومین قدم مثبت در اصلاح وضع کشاورزی ایران تقسیم اراضی خالصه دولت تهیه وسایل کار و مساعدت مالی به کشاورزانی است که از طریق تقسیم آن اراضی در عداد خرده مالکین قرار خواهند گرفت. قانون تقسیم این اراضی در سال ۱۳۳۴ (۲۴۹۴) به تصویب مجلس شورای ملی و توشیح من رسید ولی چون اراضی مزبور بطور دقیق و صحیح مساحی نشده بود اجرای این قانون به تأخیر افتاد. برای تسریع در ایجاد وسایل تقسیم املاک در سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) به ارتش دستور دادم که در کار مساحی اراضی مزبور با مسئولین امر کمک کنند و در نتیجه از اواخر همان سال کار تقسیم اراضی به جریان افتاد. طبق همان روشی که در تقسیم املاک شخصی من مقرر شده بود مالکین و سفته بازان حق خرید و تصرف اراضی مزبور را ندارند و این حق منحصر به کشاورزانی است که در قسمت کوچکی از اراضی به امر زراعت مشغول بوده‌اند.

فروش این اراضی نیز مانند اراضی سلطنتی با شرایط بسیار ساده صورت می‌گیرد و بهای آن در بیست و پنج قسط سالانه پرداخت می‌شود. بانک کشاورزی نیز با اعطای وام به روستائیان و تشکیل شرکت‌های تعاونی روستائی سهم عمده‌ای در حسن اجرای این برنامه به عهده دارد. انتظار

می‌رود که در نتیجه اجرای این قانون اراضی خالصه دولت بین یکصد هزار خانوار کشاورز تقسیم گردد.

بطوریکه قبلاً اشاره کرده‌ام چون در حدود نصف اراضی مزروعی کشور متعلق به مالکان خصوصی است اصلاح وضع کشاورزی و استفاده از فرصت‌های موجود بیشتر متوجه آنها است و سومین مرحله اصلاح مالکیت ارضی ایران همین امر است. تا چند سال پیش اگر با مالکین خصوصی سخن از تقسیم املاک وسیع به میان می‌آمد بسیار خشمگین می‌شدند ولی اخیراً عده کثیری از آنها به این نکته توجه پیدا کرده‌اند که با اصول مسلم عدالت اجتماعی وضع آنها قابل تحمل و دوام نیست. بعلاوه در ایران با ایجاد رشته‌های جدید برای سرمایه‌گذاری دیگر کسی به داشتن اراضی بسیار وسیع و چندین پاره ملک، آن رغبت سابق را ندارد و به شمار آمدن جزو طبقه ملاک آن منافع و شأن و تشخص قدیم را به وجود نمی‌آورد. چون اکثر ملاکین بزرگ که غالباً همان شیوه‌های فرسوده قدیمی را در کشت و بهره‌برداری املاک خود به کار می‌برند با به کار افتادن وسایل جدید باید سرمایه‌های هنگفتی در املاک خود به کار اندازند به این نکته توجه پیدا کرده‌اند که با سرمایه‌گذاری در صنایع و امور بازرگانی که در ایران با سرعت در حال توسعه است منافع بیشتر خواهند داشت.

برنامه من در تقسیم اراضی تنها به این منظور نبود که کشاورزانی که در این املاک به کار کشت و زرع مشغولند از آن متنفع شوند بلکه می‌خواستم این اقدام برای ملاکین عمده نیز سرمشقی باشد چنان‌که بعضی از آنها در صدد فروش املاک خویش برآمده‌اند.

این نکته بر من مشتبه نیست که ملاکین بزرگ تنها با سرمشق و دیدن نمونه فکر خود را عوض نمی‌کنند و باید اقدامات جدی‌تر در این مورد به عمل آورد.

برای این منظور قانونی گذراندم که به موجب آن میزان اراضی مزروعی که یک نفر و یا یک دسته مشترکاً در مالکیت خویش دارند محدود شده است و هرچه اضافه بر آن داشته باشند باید به فروش برسد. دولت در این فروش، کار دلال و واسطه را انجام می‌دهد، یعنی قطعات بزرگ املاک و اراضی را یکجا خریداری می‌کند و آنها را به قطعات کوچک تقسیم می‌نماید و با شرایط آسان به کشاورزان خرده مالک می‌فروشد. در بعضی موارد نیز ممکن است بجای پرداخت پول نقد سهام کارخانه‌های متعلق به دولت به مالکین داده شود تا به این طریق هم از فشار مالی که به دولت ناگزیر

وارد می‌آید کاسته بشود و هم در امر انتقال کارخانه‌های دولتی به اشخاص و شرکت‌های خصوصی تسریع گردد. کشور ایران از لحاظ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بطور محسوس در حال پیشرفت و ترقی است و مردم کشور من بیش از این تحمل نخواهند کرد که ببینند عده معدودی مالک بزرگ بعنوان ارباب بر جان و مال و سرنوشت هزاران کشاورز که بسیاری از آنها در نهایت بینوایی زندگی می‌کنند مسلط باشند. از همین نظر علاوه بر تقسیم املاک خالصه و سلطنتی در نظر است که املاک وسیع اشخاص را هم تقسیم کنیم و هرچند قیمت عادلانه این املاک پرداخته می‌شود ولی به هیچوجه از این تصمیم عدول نخواهد شد. ملاکین بزرگ اگرچه ثروتمندند ولی عده آنها معدود است و می‌دانند که در برابر خواسته‌های اکثریت ملت تاب مقاومت نخواهند داشت.

دومین نیازمندی بزرگ ما در بهبود اوضاع زندگی روستائیان و بسط کشاورزی در ایران توسعه تعلیمات روستائی است. در فصل بعد راجع به تعلیم و تربیت بطور کلی سخن خواهد رفت و در اینجا فقط به ذکر مسائلی که مخصوص به امر زراعت است پرداخته می‌شود. با آنکه آزاد ساختن کشاورزان از چنگال مالکین عملی ضروری و بجا است ولی یک کشاورز مستقل باید راه اداره امور خود را بخوبی بداند و چون کشاورزی در ایران روز به روز با وسائل و فنون نوین مجهزتر خواهد شد باید طرز به کار انداختن و نگاهداری ماشین‌های کشاورزی را فراگیرد و خلاصه آنکه کشاورزان ما باید به اقتضای زمان به امور اداری و کارهای فنی فلاحات کاملاً آشنا باشند.

برای این منظور به بسط و توسعه تعلیمات کشاورزی در ایران توجه خاصی مبذول شده است، چنان‌که در دانشکده کشاورزی کرج وابسته به دانشگاه تهران در حدود ۵۰۰ تن دانشجو به کسب تعلیمات نوین کشاورزی اشتغال دارند و برنامه‌ای را که دوره آن چهارسال است و طبق اصول جدید تدوین شده طی می‌کنند. دستگاه علمی این دانشکده که در نقطه‌ای بسیار زیبا و مصفا در چهل کیلومتری تهران بنا شده پیوسته رو به توسعه است تا بتواند گنجایش یک‌هزار تن دانشجو را داشته و وسائل تحقیقی علمی و عملی آن از هر حیث فراهم باشد. گذشته از دانشکده کشاورزی کرج دانشکده کشاورزی شیراز نیز به کار تعلیم علمی و فنی کشاورزی مشغول و پیوسته در حال توسعه و تکمیل است.

امروز دوازده دبیرستان حرفه‌ای کشاورزی و در حدود ۲۰۰ دبستان روستائی داریم که در کلاس‌های پنجم و ششم آن به روستازادگان ما عملیات کشاورزی تعلیم می‌شود. امیدوارم بتوانیم تعلیمات ابتدائی و متوسطه

کشاورزی را در ایران توسعه دهیم و در عین حال آموزشگاه‌های علمی کشاورزی نیز دایر نماییم تا روستائیان کشاورز روش‌های نوین زراعت و اصول فنی و طرز اداره امور زراعتی را بدون در نظر گرفتن سن و سال و یا سابقه تحصیلاتی بیاموزند. تردیدی نیست که با این طریق حتی کشاورزان بی‌سواد هم می‌توانند طرز کار خود را بهبود ببخشند. این برنامه‌ها در اندک مدتی بوسیله تلویزیون یعنی تعلیمات سمعی و بصری نوین به مقام اجر گذاشته خواهد شد.

اما این برنامه تعلیماتی کشاورزی برای رفع نیازمندی‌های ما کافی نیست و کشاورزان باید طریق کار دسته‌جمعی و اصول همکاری و دستیاری را بیاموزند و با همسایگان خود در ایجاد و اجرای طرح‌های عمرانی و سایر امور عام‌المنفعه محلی و تعاون روستائی سهیم و شریک گردند. انجام این منظور نیازمند رهبری است زیرا در هر جا کار دسته‌جمعی و همگانی صورت می‌گیرد باید رهبرانی آن را اداره کنند تا با درستی انجام پذیرد. معاضدت و اطاعت نیز از شرائط مهم موفقیت است و افراد روستائی باید در این‌گونه امور از میل شخصی خویش به نفع مقاصد همگانی صرف‌نظر کنند.

برای اشاعه تعلیمات فنی و اصول رهبری و آشنائی به امور عمومی اقدامات بسیار دامنه‌داری ضروری است تا مردم را برای کمک و تعاون و دستیاری یکدیگر آماده بسازد. در سال ۱۳۳۵ (۲۴۹۵) قانون تشکیل شورای قصبات به تصویب مجلس شورای ملی رسید که برای شوراهای مزبور شخصیت حقوقی قائل شده و مقرر کرده است که مالکان پنج درصد از عواید خود را به شورای قصبه بپردازند. بعلاوه به شوراها حق تحصیل وام داده شده است. متأسفانه تاکنون بعضی از مالکان بزرگ از مسئولیتی که در این قانون برای آنها مقرر است اعراض کرده‌اند و همان‌طور که از پرداخت مالیات بر درآمد امتناع دارند از پرداختن این صدی پنج هم خودداری می‌کنند.

با وصف آن اکثر مالکان مفاد آن را محترم شناخته و بسیاری از آنها مخصوصاً کسانی که در قراء خود زندگی می‌کنند از این قانون و مقرراتی که موجب بهبود و پیشرفت‌های مهم در امور کشاورزی است پشتیبانی کرده‌اند.

بنگاه عمران که عهده‌دار اجرای این قانون است تقریباً در بیست هزار دهکده به تشکیل شوراها پرداخته و صدها روستائی را به فن اداره امور

کشاورزی آشنا کرده و هزاران طرح عمرانی محلی را به مورد اجرا گذاشته و در ایجاد صدها شرکت تعاونی روستائی کمک و مساعدت نموده است.

اما با وصف مساعی بسیار و اقدامات گوناگونی که از طرف بنگاه مزبور به عمل آمده هنوز این امور از سطح تجاوز نکرده است و بنظر من برای آینده کشور اقدامی از این ثمربخش‌تر نیست که بودجه مختصر کنونی این بنگاه را به ده برابر افزایش دهیم. در تمام قراء ایران مردان قوی و با پشتکار و زحمت‌کشی هستند که راهنمایی‌هایی را که طبق روش دموکراسی در کار آنها می‌شود با جان و دل پذیرفتارند و هزاران نفر روستائی هستند که استعداد اداره امور کشاورزی را دارند، ولی اکثر برای این وظایف تعلیم و تربیت نیافته‌اند و بروز و نمو استعداد آنها منوط به توسعه تعلیمات فنون مربوط به مدیریت کارهای فلاحی است.

روستائیان کشور ما برای انجام طرح‌های مربوط به بهبود زراعت محلی خود به کمک‌ها و تعالیم فنی دستگاه‌های دولت و آنچه در محل یافت می‌شود نیازمندند. همچنین غالباً برای تهیه مواد اولیه و وسایل و اسباب کار احتیاج به سرمایه دارند و به اعتبارات دیگر نیازمندند که بموجب مقررات قانون شورای قصابات فراهم ساختن آن میسر است هرچند که فعلاً مبلغی که بموجب قانون می‌توان فراهم کرد خیلی مختصر است. تجربه ثابت کرده است که اگر وسائل و عواملی که ذکر آنها رفت در اختیار روستائیان قرار گیرد خود آنها در کمال خوبی توانائی خواهند داشت که به کشیدن راه و احداث سد و حمام و پل و آموزشگاه و درمانگاه و مسجد و حفر چاه و تاسیس کارگاه‌های حرفه‌ای بپردازند و همه این امور را هم در فصولی انجام دهند که کار فلاحی آنها نسبتاً کمتر و اوقات فراغت‌شان وسیع است. برای سال ۱۳۳۹ (۲۴۹۹) هدف این بود که پانصد شرکت تعاونی روستائی تشکیل یابد و اینک از این هدف تجاوز کرده‌ایم قسمت عمده آنها شرکت‌های تعاونی اعتباری است که از دویست تا ششصد عضو تشکیل یافته است. بعضی از آنها نیز خدمات دیگری مانند نگاهداری حساب پس‌انداز اعضاء خود و توزیع کود شیمیائی و سایر احتیاجات فلاحی و تهیه بازار برای محصولات اقدام می‌کنند. بعضی از شرکت‌ها در کمال خوبی اداره می‌شود و منافع سرشاری به اعضاء خود می‌رسانند و برخی دیگر یا طرز کارشان متوسط است و یا خوب کار نمی‌کنند. بطور کلی موفقیت این شرکت‌ها منوط به طرز رهبری و لیاقت و شایستگی فنی متصدیان است و از همین جهت لزوم و اهمیت تربیت و تعلیم فن اداره کشاورزی روز به روز محسوس‌تر می‌گردد.

عقیده قطعی من آن است که در کشور ایران مانند هندوستان و سایر کشورهای دموکراسی، تقویت و نمو حس اتکاء به نفس در میان افراد در زندگی روستائی عادی تغییری بسیار بارز و آشکار خواهد داد. این انگیزه وی را ملهم می‌سازد که وی نیز در ایجاد آینده خویش سهمی دارد و دورنمای یک زندگانی مرفه اتصالاً در پیش دیدگان وی روشن‌تر و درخشان‌تر جلوه خواهد کرد.^{۵۴}

ما همیشه باید به این نکته توجه داشته باشیم که ایجاد سدهای عظیم و راه آهن و بنادر و سایر طرح‌های عمرانی در حیات روستائیان اثر آنی و مستقیم ندارد و هرچند این طرح‌های وسیع برای بهبود و آبادانی کشور بسیار سودمند و ضروری است ولی طرح‌های کوچک‌تر که در دهکده‌ها و آبادی‌هایی کوچک‌تر به موقع اجرا گذاشته می‌شود شامل حال کسانی می‌شود که بیش از دیگران استحقاق کمک و مساعدت دارند.

سومین چیزی که اقتصاد کشاورزی ما بدان نیاز فراوان دارد اعطای اعتبار با شرایط منصفانه و معقول به کشاورزان است. در گذشته روستائیان به مالکان اراضی تکیه داشتند که برای امرار معاش خود از آنها وام بگیرند و در سر خرمن آینده معمولاً جنسی رد نمایند.

بهره سالیانه‌ای که به این وام‌ها تعلق می‌گرفت بسیار گزاف بود و اغلب تا پنجاه درصد می‌رسید و از همین جهت روستائی که به ادای آن توانایی نداشت تا ابد مدیون مالک می‌ماند و اگر احیاناً قطعه زمین یا چهارپائی داشت ناگزیر آن را در ازای دینی که داشت از چنگ وی می‌ربودند.

بانک عمران و بانک کشاورزی این وضع ناگوار را تاحدی از میان برده‌اند، چنان‌که بانک عمران در مقابل اعتباراتی که به صاحبان اراضی توزیع شده از املاک اختصاصی سلطنتی داده می‌شود و بانک در خرج آن هم از نظر حفظ منافع و هم از نظر جلوگیری از تفریط نظارت دارد بهره بسیار نازلی که برای بانک‌های دیگر ملاک عمل شده مقرر داشته است. بهره اینگونه وام‌ها اگر مستقیماً از بانک گرفته شده باشد سالیانه شش درصد و اگر از شرکت‌های اعتبارات تعاونی دریافت گردد نه درصد است.

۵۴ - نگرانی‌های کشورهای باختری که برخی نمایندگان آنان در پوشش مشاور ویا متخصص برای یاری آمده بودند، تا بدانند چه طرح‌های زیرساختی در جریان پیشرفت کشور است از این زیرساخت‌ها آگاه شده و متوجه شدند بزودی ایران در جاده تمدن بزرگی قرار خواهد گرفت که خودکفایی کامل خواهد داشت بنابراین در سال ۱۹۷۷-۱۹۷۹ آن بلای خانمانسوز را باهمکاری برخی عوامل داخلی بر سر ما خراب کردند.

بانک کشاورزی نیز شعب خود را در بسیاری از نقاط کشور دائر نموده و به آن‌ها اختیار داده است که بدون مراجعه به مرکز نسبت به پرداخت وام‌های کوچک اقدام نمایند و مبالغ هنگفتی نیز بوسیله شرکت‌های اعتباری که خود تأسیس نموده به روستائیان وام داده است. بعلاوه بانک عمران و بانک کشاورزی رویه جدیدی برای اعطای اعتبارات کشاورزی در سراسر کشور رواج داده‌اند و در نتیجه مالکین و کشاورزان ایران دریافته‌اند که این دو بانک برای دادن وام و اعتبارات کشاورزی با بهره بسیار عادلانه حاضرند و همین اطمینان به وجود رقیب، رویه فرسوده گذشته را که برای دادن وام با بهره‌های هنگفت معمول بوده از میان برده و تحولی شگرف در کشاورزی بوجود آورده است.

با وصف این برای آنکه کشاورزان خرده مالک ما استقلال عمل پیدا کنند، آنچه تاکنون بوسیله وام و اعتبار در اختیار آنها قرار گرفته نسبت به کلیه احتیاجات آنها مبلغ ناچیزی بیش نیست. از همین جهت هر چه بر عده خرده مالکین که از املاک سلطنتی صاحب زمین شده‌اند افزوده می‌شود بانک عمران باید بر حجم وام‌های خود برای تأمین موفقیت این اقدام بیافزاید. همچنین هر چه املاک خالصه و شخصی بیشتر تقسیم می‌شود بانک کشاورزی باید دایره عملیات و خدمات خویش را وسیع‌تر سازد. هر چند تعداد وام‌های مختصری که بانک کشاورزی به زارعین داده بسیار زیاد است ولی این بانک در گذشته قسمت بزرگی از منابع خود را به اعطای وام‌های هنگفت به مالکان خصوصی صرف کرده است که احتیاج واقعی به مساعدت مالی نداشته‌اند و در بعضی موارد نیز وام‌هایی را که گرفته‌اند، در اموری که ابداً به کشاورزی مربوط نیست به مصرف رسانیده‌اند.

ازدیاد عده بانک‌های خصوصی در ایران تأثیر مطلوبی در امور معاملاتی کشور داشته است و هیچ دلیلی نمی‌بینیم که این بانک‌ها نیز مانند بانک‌های خصوصی آمریکا و سایر ممالک مترقی وارد معاملات اعتبار کشاورزی با مبالغ زیاد نشوند. اما در مورد وام‌های کوچک کشاورزی همیشه باید دولت پیش قدم باشد و این فکر را که این‌گونه وام‌ها حتماً باید بدون هیچ‌گونه خسارت ناشی از تأخیر و عدم پرداخت، به خودی خود مستهلک گردد به دور اندازد. تشریفات و مخارج اداری و نظائر آن که به هر وامی تعلق می‌گیرد مساوی است و کمی و زیادی مبلغ وام تأثیری در آن ندارد و وقتی مبالغ مختصری با بهره بسیار نازل به چندین هزار نفر زارع داده می‌شود تحصیل سود یا اقلاً جبران هزینه‌هایی که به این وام‌ها تعلق می‌گیرد هرگز امکان پذیر نیست.

البته من معتقد نیستم که کسی باید از پرداخت یا استهلاک دین خود امتناع کند ولی عقیده دارم که هر چند تمام وام گیرندگان قروض خود را در موعد مقرر تصفیه کنند باز اگر منظور پیشرفت و موفقیت این مؤسسات در خدمات اجتماعی باشد دولت باید بخشی از هزینه آنها را همواره تعهد نماید. چنانکه این روش در کشور آمریکا و سایر ممالک مترقی دیگر نیز معمول است.

چهارمین احتیاج بزرگ کشاورزی ما آب است زیرا ایران تقریباً کشوری خشک به قلم می‌رود و مسئله تأمین آب دانماً فکر عموم را به خود مشغول داشته است.

منبع عمده آب کشور ما برف‌های کوهستان است و هرچند این مطلب کیفیت تناقض دارد ولی باید گفته شود که مقدار آبی که از ذوب آن برف به دست می‌آید بیشتر از احتیاج ماست و دشت‌ها و کوه پایه‌ها نیز از آب باران و برف بی‌بهره نیستند. مایه اصلی اغلب رودخانه‌های کشور آب برف و سرچشمه آنها در کوهستان‌های ماست که بطورکلی در داخله کشور واقعند و این وضع با کشورهای دیگر مانند مصر فرق دارد زیرا آب مورد احتیاج مصر از رود نیل تأمین می‌شود که سرچشمه آن در خارج از کشور است و در حقیقت آب یکی از واردات مهم مصر به شمار می‌رود.

ذخایر آب کشور را دو عامل مختلف که لازم و ملزوم یکدیگرند به هدر می‌دهد اول آب‌بردگی خاک است که هم علت کم آبی و هم نتیجه کمی آب در مواقع ضروری است. زیرا کوهستان‌های ما اغلب از بوته و گیاه عریان است و آبی که در بهار از آنها سرازیر می‌شود چون به مانع برخورد نمی‌کند بسرعت جریان پیدا می‌کند و خاک کوهسارها و دشت‌ها را شسته و با خود می‌برد. عدم توجه و استفاده نادرست از مراتع و چراگاه‌ها و قطع درخت‌های جنگلی نیز به این وضع کمک می‌کند و در نتیجه ذخائر آب کشور کاملاً مورد استفاده قرار نمی‌گیرد.

دوم شور بودن آب است زیرا آب‌هائی که زمین‌های مزروع را مشروب می‌کند همان آب باران است که در عبور از روی اراضی مقداری نمک به آن آغشته می‌شود. بعلاوه در اغلب اراضی شوره زیرزمین موجود است که اگر بیش از حد لزوم آب در آنها راکد بماند و زهکشی زمین به ترتیب صحیحی انجام نیافته باشد، نمک زیرزمین به سطح رخنه یافته و به زراعت آسیب فراوان می‌رساند. شوره‌ای که بدین کیفیت سطح اراضی را فرا می‌گیرد در بعضی از نقاط دنیا از جمله ایالات متحده آمریکا و ایران موجب

آن شده است که قسمتی از اراضی غیر قابل کشت بماند. ولی اغلب این‌گونه اراضی را می‌توان دوباره برای کشت و زرع آماده ساخت بدین طرز که مقدار معینی آب از يك سمت روی این اراضی می‌اندازند تا نمک موجود در سطح را در خود آغشته سازد و از سمت دیگر زمین خارج شود و برای اطمینان به موفقیت ممکن است قبل از انداختن آب زمین را شیار کرد یا وسائل دیگر به کار برد. هزینه زه‌کشی زمین شاید کمتر از هزینه آبیاری آن نباشد ولی خرج بسیار مفید و بجایی است. اغلب خاک کشور ما دارای خلل و فرج زیاد است و همان زه‌کشی ساده و معمولی برای حصول نتیجه کافی است بشرط آن که آبیاری صحیح در آن صورت گیرد. آبیاری‌هایی که از طریق علمی انجام می‌گیرد هم زمین را از صدمه نمک حفظ می‌کند و هم اگر در گذشته در اثر بی‌مبالاتی معایبی دیگر در خاک راه یافته باشد از میان خواهد رفت.

خلاصه سخن اینکه دشواری امر زراعت در ایران کمی آب نیست بلکه مسئله در رساندن آب خوب در مواقع معین به اراضی مخصوص است.
برای رفع این دشواری وسائل متعددی است:

اول - غرس اشجار و کشت نباتات و ایجاد جنگل و بیشه و حراست آنها از تعدی حیوانات و مردم است و بدین‌وسیله می‌توان از شسته شدن خاک قابل زراعت کاست.

دوم - احداث سد روی رودخانه‌ها است تا از جریان فصلی سیل جلوگیری شود و آب برای آبیاری در مواقع لازم ذخیره گردد و شسته شدن خاک را تخفیف دهد.

سوم - مرمت و توسعه و لاروبی قنوات است که ویژه سرزمین ما است و آب را از منابع کوهستانی و مجاری زیرزمین به مزارع می‌رساند و تقریباً هشتاد درصد از آب‌های کوهستان‌ها بوسیله همین قنوات اراضی مزروع را مشروب می‌کند.

چهارم - حفر چاه مخصوصاً چاه‌های عمیق و استفاده از آنها بوسیله تلمبه برقی و یا دیزلی است.

پنجم - جلوگیری از تیخیر و هدر رفتن آب جویبارها و رسیدن آب بیش از حد لزوم به زمین‌های زیر زراعت است.

ششم - بهبود و تکمیل رویه زهکشی است تا بدین وسیله از تراکم و تولید شوره جلوگیری شود.

هفتم - کشتن گیاه و سبزی‌هایی مانند یونجه - پنبه - چغندر - مارچوبه - کرفس - اسفناج و علف‌های گوناگون و طالبی و خربزه مشهور ایران که طاقت خاک و آب شور دارند.

هشتم - تبدیل آب شور با وسایل علمی به آب شیرین برای زراعت و کارسازی است.

نهم - افزایش محصول زمین به تناسب مقدار آب مورد مصرف است که ذیلاً توضیح آن داده خواهد شد.

در عمل وسایل نه گانه فوق کم و بیش در کشور ما به کار می‌رود ولی هیچ‌یک به آن میزانی که من برای آینده کشاورزی ایران پیش بینی میکنم مورد استفاده قرار نگرفته است.

اداره جنگل‌بانی وزارت کشاورزی برنامه وسیعی برای احیاء جنگل‌ها به موقع اجرا گذاشته است و در نقاطی که وسایل مکانیکی کشاورزی به کار افتاده است کشاورزان ما به اهمیت حفظ و مراقبت از زمین‌های قابل زراعت توجه مخصوص پیدا کرده‌اند.

در فصل هفتم به برخی از طرح‌های بزرگ آبیاری که اینک در دست اقدام است اشاره کرده‌ام. بانک عمران و بانک کشاورزی و سازمان برنامه اعتباراتی برای مرمت قنوات و نصب تلمبه تخصیص داده و با همکاری وزارت کشاورزی به راهنمایی فنی برزگران و کشاورزان همت گماشته‌اند. وزارت کشاورزی نیز در مسائل مربوط به آبیاری به طرز جدید و زهکشی و کشت غلات مناسب شوره‌زار کشاورزان را راهنمایی می‌کند و توأم با مطالعات و تحقیقات دانشکده کشاورزی کرج به تحقیق علمی و فنی در این مسائل می‌پردازد.

مسئله تبدیل آب شور به آب شیرین مورد توجه بسیاری از کشورها است و در سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) کنفرانس بین‌المللی مهمی در دانشگاه تهران تشکیل گردید و درباره همین موضوع و مسئله زمین‌های مناطق خشک به مذاکرات فنی و علمی پرداخت. امروز بعضی از شهرهای نسبتاً بزرگ مخصوصاً شهرهای ساحلی خلیج فارس مانند شیخ نشین کویت و قطر

بوسیله تقطیر آب شور هر روز مقدار زیادی آب شیرین تهیه می‌کنند و این آب آنقدر شیرین است که مجبورند مقداری نمک در آن حل کنند تا طعم طبیعی خود را پیدا کند.

بنظر من تبدیل آب شور به آب شیرین از امور بسیار ضروری است و دیری نخواهد گذشت که این کار با وسایل علمی توسعه شایان خواهد یافت و در کشورهایمانند ایران آب مصنوعی برای مصارف کشاورزی و کارسازی به حد وفور در اختیار مردم قرار خواهد گرفت.

اینک باید دید مهمترین وسیله رفع مشکل کمبود آب زراعتی و ازدیاد محصولات کشور کدام است؟ به نظر من پاسخ این پرسش آن است که باید طریقه نوین کشت غلات را ترویج کرد و این پنجمین نیازمندی کشور ما است که با تغییرات نسبتاً مختصری در رویه کشت و زرع می‌توان محصول کشور را آنقدر افزایش داد که از هر حیث قابل توجه باشد.

در حال حاضر سالیانه فقط یک ثلث از اراضی مزروعی کشور زیر کشت و زرع است. همین زمین‌ها نیز بدون آنکه به آن کود حیوانی یا شیمیایی بدهند زراعت می‌شود و هنوز در ایران مانند عده‌ای از کشورهای آسیایی کود حیوانی را به مصرف سوخت می‌رسانند و برای رشوه زمین مورد استفاده قرار نمی‌دهند. آلات و ابزار کشت و زرع را نیز با دست و از چوب و آهن می‌سازند و گاواهن‌ها معمولاً چوبی است که فقط تیغه آن از آهن است یا دسته‌ای از آهن به تیغه چوبی وصل کرده‌اند و بوسیله الاغ روی زمین کشیده می‌شود. در کناره‌های بحر خزر و خلیج فارس گاومیش بجای الاغ به کار می‌رود و عمل کشت و زرع و درو کلا با دست انجام می‌گیرد. برای جدا کردن دانه گندم از شاخه که معمولاً در نزدیکی دهکده روی قطعه زمین گل‌اندود، خرمن می‌شود، عده‌ای از چهارپایان را روی خرمن می‌دوانند تا شاخه‌ها زیر پای آنها خرد شود. در این رویه کهنه ناگزیر باید تغییرات اساسی داده شود. ولی باید دید کدام رویه جدید را باید به جای آن اختیار کرد و چگونه می‌توان میلیون‌ها افراد کشاورز را که بیشتر آنها هنوز بی‌سواد هستند و ادار کرد که دست از رسوم آباء و اجدادی خود بردارند؟

پاسخ این سنوال‌ها آن است که باید در مسئله فلاحیت ایران تحقیقات دامنهدار و وسیعی به عمل آید. مثلاً باید دید چرا هر سال دو ثلث از اراضی مزروعی کشور بعنوان آیش بدون استفاده و معطل می‌ماند؟ علت این امر قسمتی کمی آب ولی بیشتر نتیجه کمی مواد نیتروژنی در خاک است زیرا کشاورزان

زمین را شیار نموده و بدون اینکه در آن کشت و زرع کنند مدت دو تا چهار سال و بطور متوسط سه سال به حال خود می‌گذارند تا مواد نباتی که در خاک وجود دارد پوسیده و به نیتروژن که مورد احتیاج زراعت است تبدیل گردد. این رویه آیش بسیار زیان‌آور و مخصوصاً مایه اتلاف وقت است زیرا زمین قابل زرع بدون آنکه اندک توجهی از آن بشود متروک می‌ماند و رطوبت آن صرف روئیدن علف‌های هرزه می‌شود که خود مقداری از نیتروژن خاک را می‌خورد و باعث کمیابی این ماده لازم در خاک می‌گردد.

بهترین طریق رفع این اتلاف به کار بردن کود و رشوه در زمین است زیرا رشوه مخصوصاً کود شیمیایی نه تنها مواد نیتروژنی لازم را در اندک مدتی به خاک می‌رساند، بلکه سایر مواد ضروری و مخصوصاً گوگرد را نیز به زمین می‌دهد. سابقاً کشاورزان ما به خاصیت گوگرد پی نبرده و استطاعت خرید کود شیمیایی را نداشتند و برای تأمین سوخت خود از نفت استفاده نمی‌کردند و کود حیوانی می‌سوزاندند. با به کار بردن کود و اتخاذ رویه درست برای کشت و زرع مناسب هر فصل دیگر احتیاجی به ادامه طریق آیش و بی‌مصرف نگاهداشتن زمین نخواهد بود و محصول هر هکتار زمین و مقدار آبی که برای کشت و زرع بکار می‌رود افزایش بسیار خواهد یافت.

آزمایش‌های مقدماتی که در ایران در شرایط فعلی به عمل آمده نشان می‌دهد که مثلاً اگر در برنج‌کاری کود کافی به مزارع برسد ۵۰ درصد بر میزان محصول افزوده خواهد شد. بدین جهت ساختن کود شیمیایی در کشور آغاز گردیده و به قیمتی نازل که خرده مالکین بتوانند نقداً خریداری کنند یا پهای آن را با شرایط سهل و آسان از شرکت‌های تعاونی دریافت دارند در دست کشاورزان قرار می‌گیرد. یقین دارم که می‌توان کشاورزان کشور را به فوائد کود شیمیایی آشنا نمود و مقدار استعمال آن را به آنها یاد داد.^{۵۵}

از این گذشته اگر زمین را بطور صحیح برای زراعت و بذرافشانی آماده کنند محصول آن افزایش معتنابهی خواهد یافت و در زراعت‌هایی مانند پنبه و چغندر قند که در کرزهای موازی می‌شود هرگاه زمین را بجای شیار با گاوآهن‌های قدیمی با خیش‌های تازه شیار کنند می‌توان محصول را تقریباً

^{۵۵} - شوربختانه از زمانی که کود شیمیایی در ایران رواج پیدا کرد، ملایان به سفارش اربابان بیگانه خود در روستاها بر بالای منبر و در مسجد ها تبلیغ کردند هرکشاورزی از کود شیطانی استفاده کند یا از این پودر های سفید شیطانی در زمین خود مصرف کند زنش به او حرام میشود. برزگر بیسواد ندانسته تحت تاثیر «مذهب» به خودش ضرر میزند و زمین را رها میکند. این یکی از ترفند ها بیگانه ها با دست ملایان برای نابودی و جلوگیری از اصلاحات ارضی و توسعه کشاورزی بوده است.

بسیست و پنج درصد افزایش داد و اگر پس از شخم زدن زمین را با وضع صحیحی برای بذرافشانی آماده کنند در ازدیاد محصول تاثیر دیگری خواهد داشت.



بعلاوه بارویه فعلی که بذر را با دست در زمین‌هایی که بطریق صحیح آماده نشده می‌پاشند، مقدار بذری که به کار می‌رود سه برابر مقداری است که بوسیله بذرافشان مکانیکی روی زمین آماده افشاند می‌شود و تنها با اتخاذ این رویه‌های نوین می‌توان در حدود ۲۰۰،۰۰۰ تن بذر گندم و ۷۵،۰۰۰ تن بذر جو در هر سال صرفه‌جویی نمود. در نتیجه مطالعاتی که کارشناسان ژاپونی به عمل آورده‌اند معلوم شده است که اگر اراضی برنج‌کاری کشور ایران بطور صحیح آماده شود و رشوه کافی داشته باشد و شیوه نوین بذرافشانی در آن معمول گردد مقدار محصول آن با سهولت دو برابر خواهد گردید.



علاوه بر آنچه گذشت در زمینی که بطریق صحیح برای زراعت حاضر گردد می‌توان در آبی که فعلاً صرف می‌شود به دو طریق صرفه‌جویی کرد: اول آنکه در زمینی که طبق اصول فنی آماده شود هم آب کمتر تبخیر می‌شود و هم محصول بسیار زیادتر خواهد شد یعنی میتوان با آب کمتر محصول بیشتر برداشت و از آبی که بدین ترتیب صرفه‌جویی شده برای زراعت در زمین‌هایی که فعلاً در اثر بی‌آبی کشت و زرع نمی‌شود استفاده کرد. دوم آنکه با اتخاذ رویه فنی جدید که در زراعت دیم به کار می‌رود میتوان از میزان مصرف آب کاست.

البته هزاران سال است که کشاورزان ما به زراعت دیم آشنا بوده‌اند ولی دیم کاری با وسایل ماشینی جدید داستان دیگری است و امروز میتوان مساحت بسیار وسیع از اراضی ایران را با وسایل مکانیکی که برای کشت و زرع دیم در نقاط نسبتاً خشک و بی‌آب آمریکا و استرالیا و سایر کشورها مورد استفاده قرار می‌گیرد به زیر زراعت کشید و اراضی وسیعی که تا حال تصور میرفت زراعت در آن مستلزم وجود آب فراوان است برای کشت و زرع دیم با وسایل مکانیکی آماده ساخت. امروز عده‌ای از کشاورزان ایرانی در کشت و زرع فاریاب و دیم از وسایل مکانیکی جدید استفاده میکنند. چنان‌که در قراء کشور اینک در حدود ۵،۰۰۰ تراکتور مشغول کار است و هر روز بر تعداد این وسایل افزوده می‌شود. در استان‌های بزرگ کشور مخصوصاً آذربایجان و کناره بحر خزر و خوزستان و دشت‌های حاصلخیز حوالی تهران تراکتورهای بزرگ و گاوآهن و غله پاک‌کن و سایر ادوات و آلات مکانیکی کشاورزی به چشم می‌خورد و در حقیقت منظره روستائی مشرق زمین با گاوآهن چوبی دیگر در مزارع کشور ما غیر متجانس جلوه می‌کند و هر چند هنوز آلات و ابزارهای که با دست ساخته شده مورد استعمال دارد ولی روز به روز از تعداد آنها کاسته شده و آلات و وسایل مکانیکی افزایش پیدا می‌کند.

تعداد کثیری از محصولات کشور ما هنوز همه ساله در اثر آفات مختلف و وجود علف‌های هرزه از کف می‌رود. مثلاً خسارتی که علف‌های هرزه و مضر به کشاورزان برخی از نقاط آذربایجان وارد می‌سازد در حدود هشتاد درصد از کل محصول آنها است. ملخ و سایر حشرات موذی و آفات نباتی به غلات و پنبه و سبزی‌ها و میوه‌های ما لطمه و صدمه می‌زنند و هرچند اقداماتی برای مبارزه با این‌گونه آفات به عمل آمده است ولی در این مورد کارهای بسیار در پیش داریم که باید انجام گیرد. یکی دیگر از علل کاهش محصولات در ایران عدم توجه به بذر است زیرا بسیاری از کشاورزان ما آنچه از سال پیش صرفه‌جویی کرده‌اند و معمولاً از نوع تخم خوب و سالم هم نیست صرف بذر سال بعد می‌کنند و این نوع بذر نامرغوب طبعاً محصول

زیاد ندارد. اقدامات نسبتاً محدودی که اخیراً در مسئله تهیه بذر مرغوب به عمل آمده نتایج رضایت‌بخش داده و روستائیان ما اینک به فراهم کردن بذر خوب و جوان و تنوع آن توجه مخصوص پیدا کرده‌اند.

وقتی در جلو دیدگان کشاورز دو قطعه زمین مزروع که یکی بذر مرغوب و صحیح داشته و دیگری با بذرهای معمولی و نامرغوب زراعت شده قرار گیرد و تفاوت میزان محصول هر یک را مشاهده کند طبعاً به اهمیت تهیه بذر جوان و مرغوب پی خواهد برد و از همین جهت ازدیاد این‌گونه نمایش‌های محسوس بسیار ضروری است.

پاره‌ای از اصولی که شرح آن رفت در عمل پرورش درخت میوه و پسته و بادام و نظایر آنها نیز باید به مقام عمل درآید زیرا هرچند در قرون گذشته ایران در عمل آوردن میوه شهری بسزا داشته است ولی در طرز کشت و پرورش میوه با توجه به ترقیات فنی باغبانی عصر امروز تغییری به وجود نیامده و مثلاً در کشت انواع گوناگون میوه و استعمال کود و سمپاشی درختان اهمال شده و در نتیجه هر ساله هزاران تن از محصول باغستان‌ها از میان رفته است و با آنکه در ایران میوه‌های خوب با مقادیر زیاد تولید می‌شود ولی باز در بازار گاهی سیب و سایر میوه‌هایی که از خارج وارد می‌شود و به‌مثابه بردن زیره به کرمان است به چشم می‌خورد.

مواشی ما از نژاد بسیار عالی و اصیل است مثلاً گوسفندان پر دنبه ایران دارای گوشت مطبوع و پشم عالی هستند و پشمی که برای بافتن قالی‌های گرانبها و لطیف به کار می‌رود از همین گوسفندها است که در شرایط سختی پرورش می‌یابند که موجب از میان رفتن گوسفندان سایر کشورها است.

باوجود آن هنوز باید نژادهای دیگری از مواشی و طیوری که در خارج از ایران پرورش یافته‌اند، در کشور خود تربیت کنیم چنان‌که هم اکنون به پرورش گله‌های گاو شیرده قهوه‌ای رنگ مخصوص کشور سوئیس پرداخته‌ایم و روز به روز بر خریداران مرغ آمریکائی مخصوصاً نوع قرمز رنگ آن و تخم‌مرغ‌های درشت آمریکائی که از تخم‌مرغ‌های ایران بزرگتر است افزوده می‌شود. روستائیان ما دریافته‌اند که نگاهداری این مرغ‌ها برای آنها بامنفعت‌تر است. اما مواشی و مرغ‌های خانگی ما باید طبق اصول فنی تغذیه کنند و کشاورزان ما اهمیت کشت جو و چاودار و مخصوصاً شبدر را که هم موجب جلوگیری از شسته شدن خاک و هم برای تغذیه مواشی بسیار مفید است دریابند. امروز دستگاه دامپزشکی بسیار مجهزی که به تمام نقاط کشور ایران سرکشی می‌کند ایجاد نموده‌ایم ولی شک نیست

که برای مبارزه با بیماری‌ها و انگل‌های حیوانی باید کوشش بیشتری مبذول داشت. وزارت کشاورزی و وزارت فرهنگ و دانشکده‌های کشاورزی و دامپزشکی دانشگاه تهران و بنیاد پهلوی و بانک عمران و بانک کشاورزی و بنگاه عمران وزارت کشور و اداره توحید اوزان و اجناس (استاندارد) وزارت بازرگانی به تحقیقات علمی و عملی در امور کشاورزی کشور و توسعه آن مشغولند و بعضی از مؤسسات خارجی که در فصل بعد ذکر می‌آید آنها خواهد رفت با مؤسسات ما در این خدمات همکاری و تشریک مساعی می‌کنند.

با وصف اقدامات فوق این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که کوشش‌هایی که در این مورد به عمل آمده نمی‌تواند اصول کشاورزی ایران را یک‌دفعه دیگرگون کند. زیرا اگر نباید به اعمال زور و فشار توسل جست طبعاً تغییر عادات کهن مخصوصاً در امر زراعت احتیاج به زمان دارد و یک سلسله تحقیقات علمی و فنی دامنه‌داری ضرور است تا معلوم شود چگونه می‌توان اکتشافات نوین و علمی مربوط به کشاورزی را با اوضاع و شرایط ویژه ایران منطبق ساخت و چون در کشور هزاران قریه و آبادانی موجود است تعمیم و ترویج نتایج حاصل از تحقیقات علمی در تمام آن قراء کاری آسان نیست. با اینهمه هر سالی که می‌گذرد دامنه عملیات ما در رشته تحقیقات کشاورزی وسعت و تنوع پیدا می‌کند.

گذشته از اقداماتی که باید برای ازدیاد محصول به عمل آورد باید طریقه بهتر و عملی‌تری برای جمع‌آوری و انبار کردن محصول اتخاذ نماییم و ششمین نیازمندی بزرگ کشاورزی نیز همین است. در این مورد اهمیت ایجاد سیلو و کارخانه‌های کنسروسازی کشور که در فصل هفتم به آنها اشاره شد و اداره استاندارد که در بهبود کارهای صادراتی کشاورزی خدمتی ارزنده را به عهده دارد آشکار می‌شود. با وجود این باید در طرز جمع‌آوری و نگاهداری غلات که اینک در دهکده‌های ما معمول است اقدامات وسیع و دامنه‌داری به عمل آید.

هفتمین نیازمندی کشاورزی ایران ایجاد طرق ارتباط و مواصلات بین ۵۰،۰۰۰ قریه دهکده ایران با جهان خارج است، زیرا هرگاه در دهکده‌ای که محصولش کمی بیش از مصرف ساکنان آن باشد بتوان با به کار انداختن وسائل جدید میزان تولید آن را دو برابر ساخت، جز آنکه محصولات آن دسترس به بازار داشته باشد، از آن اقدام نفعی متصور نیست و اگر کشاورزان ما در نتیجه اتخاذ اصول نوین به افزایش محصولات خود همت کنند ولی بواسطه موجود نبودن وسائل نقلیه هر چه درو و خرمن کرده‌اند در همان دهکده فاسد شود چه نتیجه‌ای عاید کشور خواهد گشت؟

در فصل سابق درباره تدابیر و اقداماتی که برای بسط و توسعه طرق مواصلات داخلی و خارجی به عمل آمده بحث شده و در این جا بمناسبت مقام اشاره‌ای به این موضوع شده است تا اهمیت بسط و توسعه طرق ارتباطی و مواصلات از نظر کسی دور نماند.

اکنون به هشتمین نیازمندی کشاورزان ایران می‌پردازیم و آن مسئله تغییر و تحول وضع زندگی مردم روستا است. باید بخاطر داشت که دهکده‌های ایران دارای خصوصیات بسیار دلپذیری هستند چنان‌که ذکر نام دهکده‌های ایرانی در نظر من کوشک‌هایی را مجسم می‌کند که با درخت محصور است و جویباری از میان آن می‌گذرد و سایه و روشن مطبوع بوجود می‌آورد و کلبه‌ها با قالی‌های رنگارنگ مزین و ظروف براق مسی و برنجی بدیوار اطاق‌ها آویخته و باغ‌ها پر از تاک بارور و میوه‌های گوناگون است. پیرمردان در کنار جوی‌ها راحت نشسته و زنان به گفتگو و کودکان به بازی اشتغال دارند.



با آنکه من از بینوایی و بیماری و بی‌سوادی بسیاری از روستائیان همیشه نگران بوده‌ام ولی باید اعتراف کرد که این مردم کمتر خطر گرسنگی داشته‌اند و سادگی و بی‌آلایشی حیات برای آنها نعمت‌های مغتنم و گرانبهائی بوده است. زندگی دهکده‌نشینان کیفیت و مشخصاتی ویژه خویش دارد. اساس و واحد اجتماعی این روستاها خانواده است و معاشرت‌ها و روابط اجتماعی افراد بسیار طبیعی است و مانند شهرنشینان رسمی و ظاهری نیست.

قسمت بزرگی از ایام حیات روستائیان صرف پرورش می‌شود که تربیت نباتات و درختان و مواشی و کودکان شامل آن است.

مردم دیگر کشور من بدون شک زندگی روزانه دهکده‌های ایران را بی‌حادثه و ساکن و متانی می‌دانند چرا که مردان بیشتر ایام سال را در مزارع می‌گذرانند و همینکه هوا تاریک می‌شود به دهکده بازگشته و گاهی در قهوه خانه آنجا فنجانی چای نوشیده و به خانه و بستر می‌روند و سحرگاهان با اولین بانگ خروس چشم می‌کشایند. روزهای جمعه که روز آسایش است یا به مسجد می‌روند و یا در پرتو آفتاب نشسته و چپق می‌کشند و یا اگر هوا گرم باشد زیر سایه درختان می‌آسایند. گاهی یکی از آنها در باب وضع هوا یا محصول یا مشکلی که برای وی پیش آمده یا شرح مسافرت دوستی که به اماکن متبرکه به زیارت رفته است سخنی می‌گوید و دیگران نیز کلمه ای بر آن می‌افزایند. زن‌ها باتفاق شوهران خود به کشتزار می‌روند و یا در خانه مانده به آشپزی و شست و شو و مواظبت کودکان و یا قالی‌بافی می‌پردازند. در فصل زمستان که در اکثر نقاط ایران در کار کشت و زرع وقفه پیدا می‌شود چرخ زندگی روستائیان آهسته‌تر و بی‌جنب و جوش تر می‌گردد. مرد ها اغلب به قهوه‌خانه می‌روند و خانواده آنها عموماً در خانه‌های کوچک خود می‌مانند.

هرچند این طرز زندگی روستائی را سخت و خشن بار می‌آورد ولی آرزوی من آن است که این مردم از نعم حیات بیشتر بهره بگیرند و از آنچه ذوق و هوش را صفا و هیجان می‌بخشد بیشتر برخوردار باشند و از همین طریق است که روستائیان ما می‌توانند وظائف کشاورزان عصر نوین را به عهده گیرند و در محیط دموکراسی، اعضای ترقی‌خواه و پیشرفت‌طلب گردند.

درباره اهمیت امور عام‌المنفعه که باید در قراء و قصبات ایران انجام گیرد مانند ایجاد نیروی برق و احداث جاده و ساختمان مدارس و تهیه وسایل بهداشت قبل از سخن گفته‌ام. این گونه اقدامات نه تنها از نظر اقتصادی و افزایش محصولات کشاورزی بلکه از جنبه فرهنگ و تمدن نیز که رویه زندگی روستائیان را بهبود می‌بخشد حائز اهمیت فراوان است.

آزمایش‌های مختصری که در کشور ما و ممالک دیگر به عمل آمده ثابت کرده است که وجود نیروی برق وضع زندگی مردم دهکده‌نشین را بکلی عوض می‌کند و ایجاد راه نه تنها رساندن محصولات را به بازارها تسهیل می‌نماید بلکه ارتباط اجتماعی بین افراد را وسیع‌تر می‌کند. احداث آموزشگاه‌ها نیز همانطور که در ازدیاد محصول اثر مستقیم دارد افق فکری

دهقانان را بازتر و روشن‌تر می‌سازد فراهم بودن وسایل بهداشت نه تنها قدرت جسمانی روستائیان را برای کار و کوشش زیاده‌تر می‌کند بلکه موجب آرامش خیال و رفاه معنوی آنها می‌گردد.

در اکثر قصبات ایران اقلاً یک دستگاه رادیو که مورد استفاده عموم است وجود دارد. اخیراً عده آنها افزونی یافته است و من این نکته را با چشم خویش دیده‌ام زیرا چون در هنگام پرواز بر فراز نقاط کشور خود خلبانی هواپیما را تعهد می‌کنم آنتن‌های متعدد روی بام کلبه‌های روستائی توجه مرا جلب کرده است.^{۵۶}

توسعه نیروی برق باعث ازدیاد عده دستگاه‌های گیرنده رادیو می‌شود و کارهای پرزحمت دهقانان و زنان آنها را نیز آسان‌تر می‌سازد. چنان‌که از موتورهای برقی برای گردانیدن آسیا استفاده شده و دستگاه‌های روغن‌کشی و بافندگی و وسائل نجاری به کار می‌افتند و در مدت کوتاه‌تر محصول بیشتر به دست می‌آید. از نیروی برق در صنایع کوچک‌تر نیز استفاده‌های فراوان می‌شود و بالاخره توسعه و تعمیر این نیرو در دهات در ترقی سطح زندگی دهقانان تأثیر مهم خواهد بخشید.

میل من این است که هر چه عده روستائیان باسواد افزایش می‌گیرد در تمام دهکده‌های کشور و یا اقلاً در آبادی‌هایی که جمعیت آن نسبتاً زیاد است قرائتخانه‌هایی ایجاد شود تا روستائیان بتوانند از کتب مفید و مجلات و سایر نشریات ادبی و علمی و عملی استفاده کنند. همچنین کتابخانه‌های سیار به تمام اقطار کشور بروند و کتب و مجلات گوناگون را در دسترس عموم قرار دهند. در روستاهای بزرگ باید مردم را به تأسیس سینماهای دائمی تشویق نمود. سینماهای سیار که اینک به بسیاری از نقاط کشور می‌روند باید به هر گوشه و کنار و قریه دورافتاده‌ای فرستاده شود. هر دهکده و قصبه بزرگ باید دسته پسران و دختران پیش‌آهنگ مخصوص خویش داشته باشد و برای جوانان باشگاه‌های متنوع به وجود آید. انتظار من این است که در انجام این خدمات شوراهای قصبات و مأمورین عمران پیشقدم گردند و سهم مهمی از این خدمات عمومی را انجام دهند.

میلیون‌ها مردم روستائی این کشور دارای خصائص قابل تمجیدی هستند و از همه مهم‌تر میهن‌پرستی آنها است. کسانی که بادهقانان ما محشور

^{۵۶} - تلویزیون و رادیوهای ترانزیستوری دستی پس از مدتی در روستاها رواج پیدا کرد و روستائیان با آمدن سپاهیان بهداشت، کشاورزی و سپاه دانش به امور بهداشت و دانش آشنا تر شدند که مورد حسد بیگانه‌ها و عوامل نفوذی آنان بود.

بوده‌اند در این گفته همداستانند که روستائیان ایران بالفطره مردمی باهوش و با سرعت انتقالند و برای فراگرفتن دقایق فنی و معلومات نوین شوق فراوان دارند. بزرگترین نشانه بارز میهن‌پرستی و از خود گذشتگی شهرنشینان ما به نظر من چیزی جز این نیست که دامن همت به کمرزده و مردم روستا را در این امور کمک نمایند تا دیری نگذرد که خود دهقانان بتوانند این وظائف را بی‌دستیاری دیگران در قراء خویش به موقع اجرا بگذارند.

در این فصل راجع به نیازمندی‌های هشتگانه کشاورزی یعنی اصلاح امر مالکیت ارضی، کارآموزی و راهنمایی‌های فنی، تهیه اعتبار کشاورزی با سودهای مناسب، افزایش مقدار آب شیرین در زمین‌های مزروعی، بهبود وضع کشت و بهره‌برداری، اتخاذ روش فنی برای جمع‌آوری و انبار کردن محصول و تسهیل و توسعه وسیله مواصلات روستائیان، توسعه تعلیم و تربیت معنوی و بدنی در قصبات و روستاهای کشور با تفصیل صحبت کردم و امیدوارم این نکته را واضح ساخته باشم که مسائل مورد ابتلای کشاورزی ما یک سلسله مسائل مبهم نیست بلکه می‌توان آنها را تقسیم و تفکیک کرد.

من از این علاقه و هیجانی که اینک در کشور من برای اصلاحات کشاورزی پدید آمده بسیار خرسندم ولی تنها علاقه و شوق به اصلاح کافی نیست بلکه باید وارد مرحله عمل و اقدام و هر عملی که می‌شود بر اساس مطالعات دقیق و قطعی و از روی یک برنامه صحیح و عاقلانه و منظم باشد.

چشم دل من همواره به مردم کشاورز ایران نگران است و وقتی آینده آنها را به نظر می‌آورم دور نمائی بسیار دلپذیر و زیبا و پر از امید در برابر دیدگان باطن من گشاده می‌گردد.

فصل دهم

زن ایرانی در اجتماع

چندی پیش یک بانوی جوان و دلفریب ایرانی به نمایندگی از طرف بانوان ایرانی در کنفرانس زنان آسیایی و آفریقایی که در شهر کلمبو تشکیل گردید شرکت نمود. وی پس از مراجعت حکایت می‌کرد که یکی از جراید کلمبو در تائید کنفرانس مزبور به زنان پند و اندرز داده و نوشته بود:

«بانوان جهان متحد شوید و یقین بدانید که در این اتحاد چیزی جز شوهرانتان را از دست نخواهید داد.»

یکی دیگر از روزنامه‌ها نیز در مقاله‌ای که بمناسبت آن کنفرانس منتشر ساخته چنین نگاشته بود:

«زن‌ها همه جا پیدا شده‌اند. در پارلمان، دستگاه‌های دولتی، تلویزیون، پشت اتومبیل و موتورسیکلت دیده می‌شوند. جایی نیست که زن در آن نباشد جز منزل و کاری نیست که نکنند جز خانه‌داری و مواظبت از فرزند و شوهر.»

از نظر جمع اضدادی که در خلقت زن و سجایای او موجود است مسئله‌ای که در همه جای گیتی مورد بحث و جنجال است همین است که چه کاری برای زن مناسب است. و این مسئله در کشوری نظیر کشور من که تمام وضع اجتماعی زنان بسرعت در حال تغییر و تحول است بیشتر مورد توجه و بحث واقع می‌شود.

در این فصل بدواً درباره زنانی که در حیات من شریک بوده‌اند و پس از آن نسبت به مطلق بانوان ایرانی و وظائف آنها سخن خواهد رفت.

می‌دانم کسی برمن خرده نخواهد گرفت اگر بگویم که همان اندازه که یک نفر روستائی حق دارد در زندگانی خصوصی و خانوادگی از آزادی بهره‌مند باشد، پادشاه نیز باید از این حق بدوی برخوردار باشد. همه خوانندگان حکومت‌هائی را می‌شناسند که حق زندگی خصوصی زناشویی را برای هیچکس قائل نیستند ولی خوشبختانه در کشورهای متمدن روابط خصوصی

خانوادگی را محترم شمرده و هیچگونه دخالت و تجاوزی را در این حق مجاز نمی‌دانند و من نیز می‌خواهم همین اصل در زندگانی خصوصی من رعایت شود.

بطوری‌که در فصل چهارم اشاره کردم هنگامی‌که در کشور سوئیس به تحصیل اشتغال داشتم ندرتاً فرصت آن را پیدا می‌کردم که با دوشیزگان آشنا شوم و سرپرست من یا با عقیده و سلیقه مشخص خود و یا به اطاعت از دستورهای پدرم از معاشرت من با بانوان ممانعت می‌کرد.

پس از بازگشت از اروپا در اواخر دوره تحصیلات من در دانشکده افسری اعلیحضرت فقید به فکر افتاد که همسر شایسته‌ای برای من انتخاب کند. بنظر من پدرم از این اقدام دو منظور داشت یکی آن‌که می‌خواست همسر من شاهزاده خانمی اصیل و از دودمانی نجیب باشد و دوم آنکه میل داشت دربار ایران با خانواده سلطنتی دیگری نسبت سببی پیدا کند و روابط ایران با یکی از کشورهای دوست و نزدیک استوارتر گردد.

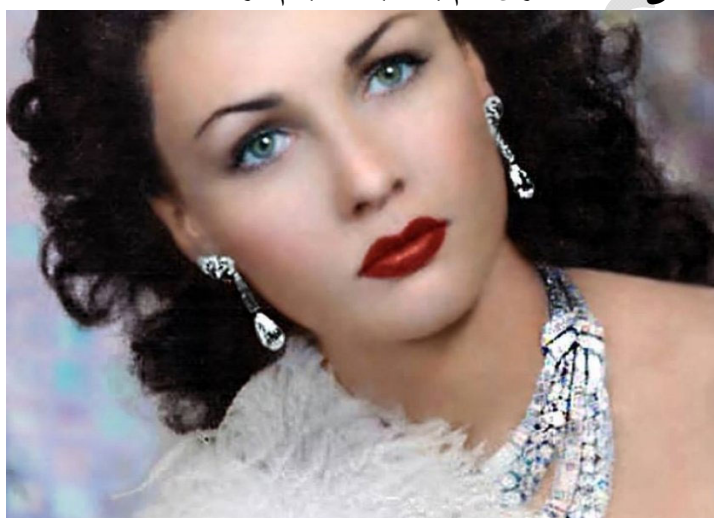
ظاهراً پدرم در آن ایام عکس شاهزاده خانم فوزیه را دیده و با آن صراحت و استقامت رأیی که داشت (و شاید این خصیصه برای حل و عقد امور فنی و مهندسی از حل مسائلی که با قلب و احساسات مربوط است مناسب‌تر بود) به تفحص و تجسس حال این شاهزاده خانم زیبا پرداخته بود. نخست در نسب و دودمان وی تحقیقاتی به عمل آورده و سپس به سفیر خود در قاهره دستور داده بود که با مقامات دولتی مصر در این مورد تماس بگیرد و دولت مصر نیز با خاندان سلطنتی مصر وارد مذاکره گردد و رسماً استفسار کند که آیا همسری شاهزاده خانم فوزیه با فرزند وی میسر است.

این امر سریعاً به موفقیت انجامید ولی اولین اطلاعی که از این جریان‌ات به من داده شد خبر نامزدی من بود که در سال ۱۳۱۷ (۲۴۷۷) منتشر گردید.

تا آن تاریخ من هنوز چهره همسر آینده خود را ندیده بودم و از همین جهت ترتیبی داده شد که من به مصر عزیمت نمایم و در طی دو هفته اقامت خود در آن کشور با شاهزاده خانم فوزیه آشنا شوم. در ضمن این مدت مسائل متعدد حقوقی و قانونی مربوط به این ازدواج نیز قطع و فصل گردید. ازدواج ما رسماً در تهران و قاهره به ثبت رسید و چون ولیعهد آینده ایران باید ایرانی‌الاصل باشد پدرم به رفع این مشکل پرداخته از مجلس شورای ملی ایران قانونی گذراند که به موجب آن شاهزاده خانم فوزیه به ملیت ایران درآمد.

مراسم عقد ما در قاهره بوسیله یکی از روحانیون عالی‌مقام برگزار شد. از خانواده من کسی در آن مجلس حاضر نبود ولی افراد خاندان عروس و عده‌ای از رجال مهم ایران در آن شرکت داشتند و پس از انجام این مراسم عروس خود را به ایران آوردم.

جشن اصلی ازدواج ما در تهران برپا شد و با وجود آنکه برحسب ظاهر با شکوه و جلال بسیار برگزار گردید از لحاظ معنویت و کیفیت با جشن‌هایی که در دهکده‌های ایران برای این مراسم گرفته می‌شود تفاوتی نداشت جز آنکه به علت گرفتاری‌های روزگار نوین که در همه جا حتی در کشور من دامنگیر آدمی است، قدری هم با عجله انجام گرفت.



پس از پایان مراسم عروسی تا چندی در کاخ مرمر یعنی همان بنای زیبایی که پدرم از سنگ مرمر شفاف سبز رنگ یزد بنا نموده اقامت کردیم و مدتی نیز در یکی عمارات بیلاقی پدرم خارج از شهر تهران به سر بردیم تا ساختمان کاخ شهری من از هر حیث حاضر و آماده گردید.

دیری نگذشت که نانه جنگ دوم جهانی به کشور ما نیز سرایت کرد و تهران به اردوگاه عظیم ارتش بیگانگان مبدل گردید و پدرم ناچار از سلطنت استعفا کرد و مسئولیت سنگین وی بر عهده من واگذار گردید.

ناگفته نماند که مقدمات ازدواج در کشور اسلامی با آنچه در جهان غرب متداول است یکسان است و فقط اختلافی جزئی در مدت انجام این مقدمات است. چنان‌که مثلاً در ایران رسم چنین بوده است که بین زمان نامزدی و عروسی مدت نسبتاً طولانی فاصله باشد و پس از اجرای مراسم نامزدی،

عروس و داماد آینده کمتر با یکدیگر تنها به سر می‌برند. دوره نامزدی اغلب چند ماه طول می‌کشد و گاهی چنان‌که در مغرب زمین نیز مرسوم است ممکن است این دوران تا دو سه سال هم طولانی بشود. پس از پایان این دوره تشریفات عقد مذهبی و ثبت در دفتر ازدواج صورت می‌گیرد و پس از آن جشن عروسی چنان‌که در اروپا مرسوم است برگزار می‌گردد و معمولاً مدت چند هفته یا چند ماه میان تشریفات عقد و جشن عروسی فاصله است و در این مدت خلاف رسم است که زن و شوهر آینده با یکدیگر زندگی کنند.

جشن عروسی همیشه بسیار مفصل و با تشریفات است و در قراء و دهکده‌های ایران مدت ده روز به طول می‌انجامد و مطربان به نواگری پرداخته و اغذیه و مشروبات غیر الکلی برای میهمانان فراهم است. عروس و داماد از دوستان و آشنایان هدایائی گوناگون از بره و مرغ و سایر اشیاء دریافت می‌کنند و پس از آن دوران زناشویی را در خانه پدر شوهر و یا اگر وضع مالی آنها اجازه دهد در خانه شخصی خویش آغاز می‌کنند.

حاجت به ذکر نیست که در آن هنگام مجالی برای تمتع از زندگی بدون دغدغه خانوادگی برای من باقی نمانده بود و وضع تهران و کشور بطوری نبود که فکر مسافرت‌های تفریحی در ذهن کسی بیاید.

با وجود آنکه در آن ایام دایره خدمات عام‌المنفعه مانند امروز بسط و توسعه نیافته بود معذالک همسر من در این قبیل امور همواره شرکت می‌جست. تنها نقطه روشن و پرمسرتی که در اثر آن ازدواج پدیدار گردید تولد دختر عزیزم شاهدخت شهناز بود که در سال ۱۳۱۹ (۲۴۷۹) قدم به عرصه وجود نهاد (در سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) شاهدخت مهناز که یگانه نوه من است از او متولد گردید) و متأسفانه بعلی که هنوز برای پزشکان نامعلوم است از شاهزاده خانم فوزیه فرزند ذکوری بوجود نیامد.^{۵۷}

بموجب قانون اساسی ایران سلطنت به اولاد ذکور و بلافصل شاه منتقل می‌گردد و بدین جهت نه تنها دخترم حق احراز مقام سلطنت را ندارد بلکه سه خواهر من نیز از این حق محرومند. همچنین قانون مزبور فرزندان را که از مادران قاجار متولد شده باشند از سلطنت محروم نموده است از این

^{۵۷} - البته ناگفته نماند که پس از سال ۱۹۷۹ که شاهنشاه بدرود گفته بودند نوه های دیگری به خاندان پهلوی وارد شد. و دوران زندگانی همسری با شاهزاده فوزیه به اندازه ای نبود که نوزاد پسر بوجود آمده باشد.

رو برادران ناتنی من نیز که مادران آنها از نسل قاجار هستند از این حق محرومند و یگانه برادر صلبی و بطنی من نیز با کمال تأسف در سال ۱۳۳۳ (۲۴۹۳) بر اثر یک سانحه هوایی چشم از جهان پوشیده است. با این محدودیت‌های قانونی شگفتی نداشت که مشاورین من به اینکه همسر من دارای پسری بشود اهمیت می‌دادند. شاید امکان داشت که در قانون اساسی اصلاحاتی به عمل آید ولی افکار عمومی در ایران با تحریف و تغییر قانون اساسی در مواد مربوط به مسئله ولایتعهد، هیچ‌وقت موافق نبوده و نیست. گذشته از قانون اساسی مردی جوان مانند من آرزومند داشتن چندین فرزند بود و با این جهات با وجود مساعی فوق‌العاده پزشکان حاذق نتیجه‌ای در این باب به دست نیامد و پس از بازگشت شاهزاده خاتم فوزیه به مصر تصمیم به طلاق گرفتیم.

پس از طلاق مدت دو سال بدون همسر زندگی کردم و با اینکه بانوانی که در همه کشورها علاقه به فراهم ساختن وسائل ازدواج جوانان را دارند عده‌ای از دوشیزگان را به من معرفی می‌کردند ولی در این مدت تصمیم به ازدواج جدید نگرفتم تا بالاخره در سال ۱۳۲۹ (۲۴۸۹) نام ثریای اسفندیاری را شنیدم و در اثر اطلاعاتی که از وی می‌دادند نسبت به وی تمایل و علاقه پیدا کردم و چندی بعد خواهرم شاهدخت شمس پهلوی را برای دیدار وی که در آن هنگام در انگلستان اقامت داشت به لندن فرستادم. خواهرم نیز شرح مفصلی از اوصاف حمیده وی به من نوشت و بالاخره در اواخر همان سال ثریا بعنوان ملکه آینده ایران رسماً نامزد گردید.

پدر ثریا یکی از رؤسای ایل بزرگ بختیاری و مادرش از اهالی آلمان بود. از آنجائی که سابقاً عشایر ایران به تعدی و تطاول نسبت به مردم عادت کرده بودند، پدرم کلیه آنها را خلع سلاح نموده و تحت مراقبت حکومت مرکزی درآورده بود و در نتیجه رؤسا و خوانین نفوذ و اقتدار سابق خود را از دست داده و برخی نیز که به شرارت و طغیان شهرت داشتند در زندان‌های مرکز محبوس بودند. با وصف آن، خوانین و رؤسای عشایر در اداره امور داخلی ایل خود دارای نفوذ و هر یک مالک چندین آبادی و مواشی و گله‌های بزرگ بودند. اغلب رؤسای عشایر ایران (و حتی بعضی از بانوان آنها) دارای معلومات و تحصیلات عالییه بودند و معمولاً فرزندان خود را برای کسب علم و هنر به ممالک خارج می‌فرستادند.

آقای اسفندیاری پدر ثریا نیز در عنفوان جوانی برای کسب معلومات عالییه به کشور آلمان رهسپار گردیده و در آنجا با همسر فعلی خود آشنا شده و با او ازدواج کرده بود. چنان‌که در خاطر من مانده است پدر این بانو آلمانی بود ولی در دوره تزاری چندین سال در روسیه ریاست کارخانه‌ای را بر

عهده داشته و در اوان جنگ اول جهانی به وطن مألوف خود مراجعت کرده بود. چندی بعد اسفندیاری باتفاق همسرش به ایران آمد و در اصفهان حکومت‌نشین استانی که مردم بختیاری از قدیم الایام آن را زادگاه خود می‌دانند اقامت گزید. نخستین فرزند این دو نفر که همسر آینده من شد بسال ۱۳۱۱ شمسی (۲۴۷۱) در اصفهان قدیم به عرصه وجود نهاد و پس از چند سال پسری نیز پیدا کردند. با اینکه ثریا را در اصفهان به مدرسه آلمان‌ها گذاشته و در خانه نیز اغلب با او به زبان آلمانی صحبت می‌کردند ولی دوران صغر سن وی مانند یک دختر ایرانی واقعی می‌گذشت.

در میان شهرهای بزرگ ایران شهر اصفهان بیشتر از سایر نقاط مظهر ایران کهن است و در این شهر و در محیطی که چندین قرن تمدن و فرهنگ ایران در آن آثاری برجای نهاده این دختر جوان ایام تحصیل را طی می‌کرد. با آنکه پدر و مادر وی چندین بار وی را به اروپا برده بودند ولی آنچه در روحیه وی تأثیر عمیق کرده بود همان اقامت در اصفهان و مسافرت‌هایی بود که پدرش و افراد ایل در هنگام کوچ به قریه ملکی خود می‌کردند. پس از چندی پدر و مادرش او را برای کسب معلومات عالییه به کشور سوئیس همان کشوری که پدرم نیز مرا برای تحصیل بدانجا روانه کرده بود فرستادند و مدت دوسال در آن کشور به فراگرفتن معلومات پرداخت. ثریا در آن موقع به زبان‌های فارسی و آلمانی و فرانسه تسلط کامل داشت و کمی هم انگلیسی می‌دانست ولی چون مایل بود که به زبان انگلیسی کاملاً مسلط شود قرار شد تابستان سال ۱۳۲۹ (۲۴۸۹) را در انگلستان به سر برد و در این زمان بود که خواهرم با وی ملاقات نمود. پس از این دیدار ثریا به ایران بازگشت و خبرنگار ما اعلام گردید. امیدواری ما این بود که مراسم ازدواج ما بزودی برگزار شود ولی نامزد زیبایی جوان من ناگهان دچار عارضه حصبه گشت و روز به روز هم بیماریش شدت یافته و همه ما را دچار نگرانی ساخت. ناگزیر انجام مراسم زناشویی ما بعهده تعویق افتاد تا پس از طی دوران نقاهت وی تشریفات عقد و ازدواج ما در نهایت سادگی در یک روز برگزار شد. در این موقع دختر بیچاره به حدی کم بنیه و ناتوان بود که نمی‌توانست دامن لباس عروسی خود را بلند کند و نزدیک بود که در میان مراسم عقد از حال برود.

در دیماه سال ۱۳۲۹ (۲۴۸۹) من و تازه عروس خود در کاخ زمستانی خود اقامت گزیدیم. در ایران برگزار کردن ماه عسل (که ترجمه اصطلاح فرنگی است) جزو آداب و رسوم ما نیست و عادت براین جاری است که خویشاوندان عروس وی را تا خانه داماد بدرقه می‌کنند و پس از آن آنها را به حال خود می‌گذارند. ولی من و ثریا این قدر از طرز زندگی جهان متمدن آگاهی داشتیم که بخواهیم برای ماه عسل به مسافرتی کوتاه برویم اما این

تدبیر با تقدیر موافق نیامد و در اثر تشنجات سیاسی که در کشور رخ داده بود از مسافرت صرف نظر کردیم.



چنان که در فصل پنجم گفته شد چند روز پس از ازدواج ما رزم آرا نخست وزیر وقت به قتل رسید و مصدق بر سر کار آمد و نیروهای بیگانه آینده ایران را به مخاطره انداخت. چنان که ذکر شد بالاخره به جای سفر ماه عسل اوضاع طوری پیش آمد که من و همسرم از ایران خارج شده و به بغداد و رم مسافرت کردیم. اما این مسافرت به دوره عشرت مصدق و اعوان او که می خواستند عروس ملک را در آغوش بکشند پایان بخشید زیرا در مدت این مسافرت کوتاه که دو سال و نیم پس از ازدواج اتفاق افتاده بود ملت میهن پرست ایران از عواقب سیاست وی آگاه شدند و دستگاه وی و یاران او را سرنگون ساختند.

در آن دو سال و نیم که از ازدواج ما می گذشت اوضاع ناگوار کشور در حیات زناشویی ما تأثیری عمیق داشت و شک نیست که آن ایام برای من

و همسر و برای قاطبه مردم ایران روزهای خوشی به شمار نمی‌آید. در بادی امر امید همه این بود که مصدق سیاست مثبتی پیش خواهد گرفت ولی هر ماهی که می‌گذشت گزارش‌هایی که از نتیجه رویه منفی او به من می‌رسید ناراحت‌کننده‌تر می‌گردید. پیشرفت امور اقتصادی و اجتماعی کشور متوقف، مردم نگران و متوحش و ناامید و سازمان‌های مخالف و خطرناک در امور ملی ما رخنه کرده تقریباً سراسر کشور را زیر نفوذ خویش آورده بودند. از نظرشخص من ناراحت‌کننده‌تر از همه مسائل، شکیبائی و حوصله‌ای بود که باید برای رسیدن موقع مناسب و اقدام متقابل به خرج دهم. هر لحظه از اطراف و جوانب کشور گزارش‌هایی از اوضاع وخیمی که دچار آن بودیم به من می‌رسید و من بخوبی متوجه وخامت مخاطراتی که ملت ما را تهدید می‌کرد بودم. اما پدرم از آن حس وقت‌شناسی و اعتنا فرصت مناسب که در روی به حد کمال وجود داشت چیزی به من به ارث بخشیده بود و می‌دانستم که هر اقدام نسنجیده‌ای ممکن است نتیجه زیان‌بخش‌تری بدهد و اگر زودتر از موقع مناسب دست به اقدامی زده می‌شد به‌مثابه آن بود که سند اضمحلال کشور را که به طرف فنا می‌رفت تسجیل کرده باشم.

من می‌دانستم که به تنهایی و با دستیاری عده‌ای معدود کاری از پیش نخواهد رفت و برای توفیق در مبارزه‌ای که در پیش داشتم باید از حمایت و پشتیبانی عموم مردم ایران برخوردار باشم و برای اینکه مردم از خطری که آنها را بواقع تهدید می‌کرد آگاه شوند و احساسات حقیقی آنها برای رفع آن به هیجان آید زمان لازم بود. هر ماه که می‌گذشت می‌دیدم در برابر افکاری که در کشور رخنه پیدا کرده بود عقیده مخالف آن روز به روز قوت می‌گیرد و در ترازوی عدالت الهی کفه بقای ایران سنگین‌تر می‌شود. از یکسوی اوضاع کشور روز به روز بیشتر در خطر فنا و زوال بود و از سوی دیگر مردم در وفاداری به من راسخ‌تر و در مقابله و معارضة با عوامل فانی‌کننده به هم نزدیک‌تر می‌گردیدند. این جنبش و هوشیاری روزافزون در روح من هیجانی شگرف بوجود می‌آورد و می‌دانستم که هرچند اوضاع باز وخیم‌تر خواهد شد ولی چاره آن نیز موجود و فراهم است و این بارقه امید ایمان مرا به وجود نیروی قوی‌تر از نیروی بشری که بر سرنوشت کشور من مؤثر است مستحکم‌تر ساخت.

بر من مسلم گشت که سرنوشت شخص من نیز در دست آن قدرت بالغه است و من به اجرای آنچه تقدیر ازلی برای من مقرر ساخته مأمورم. اما برای اجرای این مأموریت باید از خیال و تصور درگذشت و به عمل و اقدام پرداخت و تصمیم گرفت. برخی از شاهان و زمامداران گیتی همه چیز را حواله تقدیر کرده و خود به عیش و نوش و آکندن شکم پرداخته‌اند، اما

این رویه هرگز مورد پسند من نبوده است، زیرا اولاً اینگونه تناول در من تولید سوءهضم می‌کند و ثانیاً به فکر من آدمی جز با ایمان قطعی و سعی و عمل نه حق دارد منتظر رحمت و عون الهی باشد و نه لطف خداوندی شامل کسانی می‌شود که دست روی دست نهاده منتظر فرج آسمانی می‌نشینند. برای آدمی تنها کافی نیست که به مشیت الهی و تقدیر یزدانی ایمان داشته باشد بلکه باید در دوران حیات در اجرای آنچه مقدر ازلی خواسته است سهمی داشته و خدمتی انجام داده باشد و برای من این وظیفه همان حل معضلات سیاسی و تجدید بنای اقتصادی ایران و ایجاد تحول اجتماعی کشور بود.



همسرم به سیاست چندان علاقه‌ای نداشت و بیشتر توجهش به آن بود که برای من شریک زندگانی باشد. همین‌که اوضاع ایران سر و صورتی گرفت برای من و ثریا امکان چند مسافرت فراهم گردید. چنان‌که سابقاً گفته شد از جمله این مسافرت‌ها سفر رسمی ما به کشور روسیه بود که در سال ۱۳۳۵ (۲۴۹۵) انجام گرفت و در آن سفر آقای خروشچف و سایر پیشوایان روسیه از ما بسیار با محبت پذیرائی کردند و مسافرت‌های دیگری نیز به کشور ایالات متحده آمریکا و هندوستان و اسپانیا و ترکیه و لبنان و برخی از کشورهای دیگر کردیم. هرچند منظور اصلی ما از این

مسافرت‌ها استقرار و تحکیم روابط دوستانه با کشورهای دوست و همجوار بود ولی خود یک نحو ماه عسلی بود که بعد از مدتی نصیب ما گردید.

ثریا مانند تمام بانوان کدبانو سلیقه خاصی در ترتیب و تزئین منزل ما داشت. وضع کاخ اختصاصی یعنی منزل شهری ما به نظر من بسیار خوب بود ولی ثریا می‌خواست با ذوق خود بعضی از قسمت‌های آن را به طرز نوینی درآورد. او قصد اتلاف پول برای تهیه اشیاء تجملی و گرانبها نداشت و فقط می‌خواست همه جا پاکیزه و نظیف و رنگ تازه داشته باشد و همین سلیقه را درباره کاخ تابستانی به کار می‌برد. در مدت دوره زناشویی هفت ساله ما علاقه ثریا به خدمات اجتماعی روز به روز افزایش می‌یافت. خوب بخاطر دارم روزی که یکی از پرورشگاه‌های قدیمی را بازدید کرده بود از بی‌ترتیبی وضع اسفناک کودکان یتیم آنجا متأثر و ملول گشته و با چشمان اشک‌آلود از من می‌خواست که بدون درنگ برای بهبود حال این یتیمان اقدام کنم. من نیز فوراً به مسئولین بنیاد پهلوی دستور دادم که پرورشگاه مزبور را تحویل بگیرند و بطرز نوینی بسازند. به جمعیت خیریه ثریا که از شعب بنیاد پهلوی است نظارت و سرپرستی آن محول گردید و باید بگویم که با فاصله‌ای اندک تفاوتی بسیار آشکار در وضع روحی و جسمی کودکان پرورشگاه پدیدار گشت.

با وصف این مهر و علاقه وقتی بعزل مربوط به مصالح کشوری طلاق ملکه ثریا لزوم حتمی پیدا کرد درجه تأسف و اندوه ما دو نفر را می‌توان قیاس نمود. در طی سال‌های ازدواج فرزند ذکوری از ما به وجود نمی‌آمد و هر روز بر من این نکته مسلم‌تر می‌گشت که برای حفظ مصالح عالی‌ه ایران وجود ولیعهد واجب است و هر چند بعضی از اشخاص از نظر مهربانی و همدردی توصیه می‌کردند که در حیات آدمی بقاء ازدواج مقدم بر همه چیز است برای من یقین بود که مسئولیت خطیر سلطنت باید بر هر منظور دیگری فائق آید و سرانجام مشاورین من نیز فکر مرا تأیید کردند و در ماه اسفند ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) ناگزیر صیغه طلاق بین ما جاری گردید.

پس از آن در تهران زندگی را به تنهایی و مجرد می‌گذراندم و با آن‌که پیش من مسلم بود که اگر پس از امر طلاق مسئله انتخاب ملکه جدید پیش نیاید عملی که انجام آن مایه اندوه من بود بی‌حاصل و بیهوده بوده است ولی وضع روحی من اجازه عجله در این امر را نمی‌داد. در آن مدت عده‌ای از دوشیزگان را برای همسری من پیشنهاد می‌کردند و روزنامه‌های گیتی نیز درباره ازدواج من مطالبی بی‌اساس انتشار می‌دادند ولی فکر من آن بود که برای خود همسری انتخاب کنم که نه تنها برای من فرزندان به وجود آورد بلکه در اجرای وظیفه وجدانی و دائمی من نیز با من شریک و دستیار

و از اوضاع اجتماعی مردم کشور من و آرمان‌ها و تمنیات آنها آگاه باشد و با رقت عواطف ویژه زنان، هم‌خستگی ناپذیر خود را به خدمت و تامین آسایش و رفاه و بهبود حال آنان وقف نماید.

روزی دخترم شاهدخت شهناز با چشمانی که بیش از معمول فروغ شادی در آن می‌درخشید نزد من آمده و اظهار داشت که وی و شوهرش با دوشیزه جوانی بنام فرح دیبا آشنا شده‌اند که به نظر آنها برای احراز مقام ملکه ایران از هر حیث شایستگی دارد. داماد من مدتی بود که به امور دانشجویان ایران که در کشورهای بیگانه مشغول تحصیلات عالی بودند علاقه نشان می‌داد و در ضمن همین ایام با دوشیزه فرح دیبا که بیست و یک سال بیشتر نداشت و برای مشورت در امور تحصیلی خود در فرانسه به وی مراجعه کرده آشنا گشته بود.^{۵۸}

من طبعاً می‌خواستم از سوابق خانوادگی و تربیت و میزان تحصیلات و شخصیت این دوشیزه جوان اطلاعاتی داشته باشم. معلوم شد که پدر وی از یک خانواده مشهور قدیمی تبریز و مادرش از یک خانواده محترم روحانی گیلانی است. جد پدری وی تحصیلات خود را در یکی از مدارس نظامی کشور روسیه به پایان رسانیده و در دوره سلطنت قاجاریه در خدمت ارتش ایران بوده است. پدرش قسمتی از تحصیلات خود را در روسیه انجام داده و سپس به کشور فرانسه عزیمت نموده و به تحصیل رشته حقوق پرداخته و به اخذ درجه لیسانس موفق گردیده و چون به خدمت در ارتش علاقه‌مند بوده است به دانشکده افسری سن‌سیر فرانسه داخل گشته و از آنجا فارغ‌التحصیل گردیده و در بازگشت به کشور ایران در قسمتی دادستانی لشکر تهران وارد به خدمت شده است.

یگانه فرزند خانواده، ملکه فرح در سال ۱۳۱۷ (۲۴۷۷) متولد شده و با پسر دانی خود که همسن او بود در یک خانه پرورش یافت و این دو کودک مانند برادر و خواهری با هم بزرگ شدند. ملکه فرح به پدر خویش بسیار علاقه داشت و وقتی در سن ده سالگی پدر خود را در اثر بیماری سرطان از دست داده مادر وی مدتی مرگ پدر را از وی پنهان می‌داشت و وانمود می‌کرد که برای معالجه به پاریس رفته است ولی وی از لباس سیاه خویشاوندان مرگ پدر را دریافت و مستخدمین حقیقت را برای وی فاش کردند و او را دچار غم و اندوه بی‌پایان ساختند.

^{۵۸} - والاحضرت شاهدخت شهناز با آقای اردشیر زاهدی فرزند تیمسار فضل‌الله زاهدی که از سرلشگرهای وفادار دوران رضا شاه بزرگ و محمد رضا شاه پهلوی بود، ازدواج کرده بود.

دوشیزه فرح بدواً به مدرسه ایتالیائی‌ها در تهران گذاشته شده و تا سن ده سالگی در آنجا به تحصیل مشغول بود. چندی بعد مادرش او را به مدرسه دخترانه دیگری در تهران بنام ژاندارک سپرد و تا سن شانزده سالگی در آن مدرسه به تحصیل پرداخت. در این دبیرستان دوشیزه فرح به ورزش علاقه خاصی پیدا کرد و چهارسال به بازی باسکتبال و دیگر ورزش‌های دسته‌جمعی مشغول بود و مدت دو سال سردسته بازیکنان باسکتبال دبیرستان بود و این دسته در مسابقات بین شهرستان‌ها نیز موفقیت‌های زیادی کسب کرد.

اما قسمت عمده اوقات دوشیزه فرح در دبیرستان ژاندارک به فراگرفتن هنرهای زیبا می‌گذشت و بنا به تشویق یکی از آموزگاران‌ش به رشته نقاشی مخصوصاً آب و رنگ توجه مخصوص پیدا کرد. کم، کم استعداد هنری وی آشکار گردید و در اثر مساعدت‌های آموزگاران دوشیزه خجول صاحب شخصیت و وقار ممتازی گردید و با تشریک مساعی در امور مربوط به آزمایشگاه‌های دبیرستان و گردش‌های دسته‌جمعی، روش شرکت در اجتماعات را فراگرفت و در اثر انضباط مخصوص دبیرستان، درستکار و قابل‌اعتماد و وقت‌شناس بار آمد.

دوشیزه فرح دوره متوسطه را در دبیرستان رازی به پایان رسانید. اکثر دبیران این دبیرستان فرانسوی بودند و باستان‌های زبان و ادبیات فارسی تمام دروسی که در آنجا تدریس می‌شد به زبان فرانسه بود. فرح در رشته‌های تحصیلی به ریاضیات و علوم علاقه بیشتری نشان می‌داد و در ردیف بهترین شاگردان محسوب می‌گردید و در دبیرستان رهبری یک‌دسته از پیش‌آهنگان خردسال دبیرستان فرانسوی دیگر را به عهده داشت. دوشیزه فرح به فضای آزاد و مناظر طبیعی مانند کوه و دهکده و زندگانی و دریا علاقه بسیار و ذوق وی در ترسیمات و نقاشی‌هایی که می‌کرد از همین مناظر متأثر بود و همین ذوق هنری توجه دانی وی را که مهندس معماری بود جلب کرد و در اثر تشویقات وی دوشیزه فرح در رشته‌های هنری رغبتی فراوان پیدا نمود. هرچند در ابتدا میل وی به تحصیل در رشته میکروبی‌شناسی، یا پزشکی بود ولی در نتیجه همان تشویقات به تحصیل رشته معماری مصمم گردید و به مدرسه مخصوص معماری پاریس داخل شده و مدت دو سال به فراگرفتن این رشته همت گماشت. برنامه سال اول او نقاشی سیاه قلم و ترسیمات و مناظر و مرایا بود ولی در ضمن نیز به فراگرفتن رشته‌های دیگر مانند ریاضیات و مقاومت مصالح ساختمانی می‌پرداخت. در سال دوم وی به نقاشی مناظر و آب و رنگ و نمونه برداری از شاهکارهای معماری کلاسیک و نوین و بعلاوه به طراحی چند ساختمان کوچک نیز مبادرت ورزید.

دانشکده‌ای که دوشیزه فرح در آنجا تحصیل می‌کرد ۲۵۰ نفر دانشجو داشت که اکثر آنها در قسمت‌های شبانه‌روزی دانشگاه به سر می‌بردند ولی وی در دانشکده هلندی‌ها به سر می‌برد. انضباط و مقررات این دانشکده بسیار سخت و مشکل بود و وی و سایر دانشجویان مجبور بودند هر روز صبح باستثنای روزهای یکشنبه دفتر حضور و غیاب دبیرستان را امضاء کنند و جز بعدازظهرهای پنجشنبه و ساعاتی که برای صرف غذا معین شده بود تمام اوقات خود را تا ساعت پنج بعد از ظهر در محوطه دانشکده بگذرانند. ولی فرح با طیب خاطر اکثر روزها تا ساعت شش یا هفت بعد از ظهر در مدرسه می‌ماند. طینت وی و تشویق دبیران هر روز وی را به زحمت و کوشش در امر تحصیل راغب‌تر می‌ساخت. با وصف انضباط مخصوص دانشکده، محیط تحصیل وی مخصوصاً در رشته نقاشی بسیار ساده و طبیعی بود و دوشیزه فرح از این محیط لذت مخصوص می‌برد و چون به موسیقی علاقه‌مند و مدت هشت سال در تهران در نواختن پیانو کار کرده بود این فن را نیز در هنگام تحصیل دنبال می‌کرد و از رفتن به کنسرت‌هایی که در پاریس داده می‌شد کمال مسرت را داشت.

دوشیزه فرح برای گذراندن تعطیلات تابستانی در سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) به تهران آمد. در این موقع داماد و دخترم با وی آشنا شده و برای صرف شام از او دعوتی به عمل آوردند. معلوم شد که دختر من و دوشیزه فرح دارای دوستان مشترکند و در بسیاری از امور با یکدیگر توافق روحی دارند.

بار دیگر که از دوشیزه فرح دعوت به عمل آمد دخترم شهناز ترتیبی فراهم ساخت که من نیز در آن میهمانی شرکت کنم. من دوشیزه فرح را چند ماه پیش در هنگام دیدار دسته‌جمعی دانشجویان ایرانی در پاریس دیده بودم ولی چون عده دانشجویان بسیار زیاد بود در میان آن ازدحام درست در خاطر من مانده بود چنان‌که همین نکته برای وی دستاویز شوخی شده است. ولی در ضیافتی که در خانه دامادم ترتیب داده شده بود وسیله‌ای به دست آمد که بتوانیم با یکدیگر گفتگو کنیم.

یک هفته بعد از این ضیافت به او پیشنهاد ازدواج کردم. روزنامه نگاران عاشق خلق اخبارند و در مطبوعات اکثر کشورها اخباری منتشر کردند که من در هواپیما هنگامیکه دوشیزه فرح را برای تفریح و گردش برده بودم این پیشنهاد را به او کرده‌ام. شاید بعضی از مخبرین جراید می‌خواسته‌اند درجه علاقه مرا به هواپیما و زن با یکدیگر ارتباط دهند ولی حقیقت همان است که پیشنهاد ازدواج در خانه دامادم به عمل آمد و البته پس از این پیشنهاد چندین بار با یکدیگر ملاقات کردیم.

دوشیزه فرح تصمیم داشت که لباس عروسی خود را در پاریس تهیه نماید و برای گریز از تشریفات مفصل قرار شد بطور غیررسمی و معمولی به آنجا برود و تا بازگشت وی از اعلام نامزدی خودداری شود. فرح باتفاق عمو و همسر وی و همسر دانی خود به پاریس عزیمت نمود. دو روز بعد از مراجعت فرح به تهران نامزدی ما اعلام شد و تقریباً سه هفته بعد مراسم عقد ما طبق آئین و مراسم اسلامی بعد از ظهر دوشنبه ۲۹ آذر ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) برگزار و در همان شب مجلس شام و ضیافت با شکوهی در کاخ گلستان منعقد گردید. مشاغل گوناگون سیاسی ما را مجبور کرد که مسافرت ماه عسل خود را مدتی به تأخیر اندازیم ولی چندی بعد با هم بکنار دریای خزر مسافرت کردیم.^{۵۹}



پیش از آنکه به دوشیزه فرح پیشنهاد ازدواج کنم او را متوجه ساختم که مسئولیت‌هایی که از آن بعد متوجه او خواهد بود با وظایف یک دوشیزه مهندس تفاوت فراوان دارد. وی پس از ازدواج با طیب خاطر و با تمام قلب به انجام وظایف سنگین سلطنتی همت گماشت و علاقه وی به خدمات

^{۵۹} - سال ۱۹۵۹ یعنی یکسال پیش از تنظیم کتاب پیش رو ازدواج انجام شده است.

اجتماعی آن قدر صمیمی و از دل و جان بود که برای من نیز الهام آور به شمار می آمد. در همین حال وظیفه همسری را نیز هرگز از خاطر نمی برد.

چند ماه پس از ازدواج ما پزشک مخصوص ملکه فرح حامله بودن وی را اطلاع داد و این خیر مسرت بخش بزودی در همه جا انتشار یافت. چنان که یکی از جراند ایران با لطف بیان ویژه ایرانیان نگاشته بود که «به قلب مردم ایران اینطور الهام است که مولود شاهنشاه پسر خواهد بود». اما برای من تفاوتی ندارد و هر فرزندی که خداوند عنایت فرماید مقدمش موجب مسرت ما خواهد بود.

تصور می کنم با تجاربی که از تاهل به دست آورده و مطالعات کلی که نسبت به زنان کرده ام بتوانم تا حدی نسبت به زنان و افکار آنها و رویه ای که باید زنان با فراسات و کم نظیر ایرانی برای تحکیم مقام خود در اجتماع پیش گیرند اظهار نظر کنم. از زمانی که پدرم بر تخت سلطنت ایران جلوس کرد سی و پنج سال می گذرد و در این مدت در اوضاع اجتماعی ایران تحولاتی شگرف پدید آمده است. ناظرین مجرب و هوشیار معتقدند که بزرگترین و مهمترین آن تحولات همان تغییر وضع اجتماعی و آزادی زنان بوده است و اینک هنگام آن است که اگر زنان ایرانی بخواهند زندگانی خویش و همسر و فرزندان و مردم کشور خود را به وضعی مرفه تر و شایسته تر در آورند باید نیازمندی های اجتماعی خویش را معلوم کنند و با امکاناتی که برای آنها موجود است وفق دهند.

طبق روایات کهن ایرانی مرد و زن از یک نهال و بطور مساوی خلق شده اند. و پس از خلق، اولین فکری که در مخیله آنها خطور کرد آن بود که هر یک بطور متساوی در آسایش و ایجاد مسرت دیگری بکوشد. ظاهر آن است که زنان که نصف جمعیت ایران را تشکیل می دهند همواره در ایرانیان نفوذی عمیق داشته اند. چنان که مثلا بگفته پلوتارک هنگامی که لشکریان کوروش در یکی از جنگ ها از مادها شکست خورده و عقب نشینی کرده بودند خواستند به یکی از شهرهای نزدیک پناه برند ولی همین که به دروازه های شهر نزدیک شدند خویشتن را مواجه با عده ای از زنان آن شهر دیدند که با لحن سرزنش آمیزی فریاد می زدند: «ای بزدلان هزیمت یافته کجا می آید؟ در شهر ما هرگز برای کسانی مانند شما جا نیست». این طعنه لشکریان مغلوب را برانگیخت که مجدداً به میدان جنگ شتافته و دشمن را از پای در آورند. در اثر این واقعه کوروش کبیر مقرر ساخت که هر بار از شهر مزبور عبور کند به هر یک از زنان ساکن آن شهر یک سکه طلا بدهند.



اندکی پیش از حمله اعراب به ایران، دو تن از بانوان ایرانی مدت کوتاهی به تخت سلطنت نشستند و پس از استیلای اعراب و رواج دین مبین اسلام نیز نفوذ زنان در جامعه ایرانی بهیچوجه از میان نرفت و درجه نفوذ آنان منوط و متناسب با شخصیت خود زنها بود. در کشور باستانی ما از قرون پیشین تا عصر امروز زن در خانواده تسلط بسیار داشته و من خود شاهد این سلطه و نفوذ بوده‌ام زیرا کسی مردی قوی اراده‌تر از پدر من ندیده بود و با وجود آن در زندگانی خانوادگی ما نفوذ مادرم بر همه تفوق داشت.

در اکثر خانواده‌های ایرانی یکنوع حکومت زن برقرار است. مادران مخصوصاً به پسران خود نفوذ فراوان دارند و پسران غالباً در کارها با آنان مشورت می‌کنند. یکی از بانوان نویسنده انگلیسی در یکی از آثار خود که در سال ۱۹۳۰ انتشار داده می‌نویسد:

«در تمام کشور ایران پسران بالغ ایرانی مودب و فروتن هستند و نسبت به مادران خود علاقه‌ای شبیه به فدویت دارند» و این گفته حقیقتی است که در آن شائبه هیچگونه مبالغه نمی‌رود.

حاجت به ذکر نیست که من به مادرم دینی بیش از حساب دارم. در بیماری سخت دوران کودکی که سابقاً ذکر آن رفت او همواره کنار بستر من بیدار می‌نشست و اینک در برابر دیدگان باطن خود وی را مجسم می‌بینم که قرآن بر سر گرفته و برای عافیت من دست توسل به دامن پروردگار دراز کرده است. در طول مدت حیات مادرم مرا در انتخاب طریق صواب یآوری کرده و به ثبات عقیده و عدم تزلزل و کوشش و مجاهده و پایداری تشویق نموده است.

زنان ایرانی به تناسب شخصیت خود همواره دارای قدرت و نفوذ بوده‌اند و گاهی این قدرت هم به ضرر خود و خانواده آنها تمام شده است. به نظر من ذکر اینکه زنان ایرانی دارای حقوقی نیستند کاملاً سخیف است و در حقیقت بانوان ما دارای مزایا و حقوقی هستند که خواهران اروپائی آنها اغلب از آن محرومند. مثلاً زن ایرانی حق دارد که به نام خود ثروت و زمین داشته باشد و شخصاً بدون مداخله دیگری هرگونه تصرفی در آن بنماید. همچنین واحد خانواده که نه تنها شامل شوهر می‌شود بلکه فرزندان و منسوبان نزدیک هم جزو آن است نسبت به مادر و نگاهداری او یک نحو تعهد و فریضه اخلاقی دارد و حتی زنان صیغه نیز که چنان‌که گفته خواهد شد بتدریج از میان رفته و بندرت یافت می‌شوند در قباله خود از حقوق مالی که نظیر آن کمتر در مغرب زمین دیده می‌شود بهره‌مندند و فرزندان آنها نیز بر خلاف کودکان غیرقانونی دیار مغرب از تمام حقوق و مزایای فرزندان زنائی که به عقد دائم درآمده‌اند برخوردارند.

با وصف این مراتب باید گفت که در ازمنه گذشته افق زندگی زنان ایران بسیار محدود و یک نحو تناقض عجیبی هم در زندگانی آنان موجود بوده است. بدین معنی که هر قدر مقام اجتماعی آنان رفیع‌تر بوده از آزادی آنها کاسته و آنان را بیشتر مطیع رسوم و آداب کهن ساخته است. مثلاً زنان عشایر و ایلات ما هرگز حجاب نداشته‌اند و همچنین عده زیادی از زنان روستائی کشور (مخصوصاً در استان‌های شمالی و غربی ایران) از زمان‌های گذشته روی نمی‌پوشیدند، ولی زنان طبقه اول و شهرنشین ایرانی هرگز بدون چادر و حجاب از خانه بیرون نمی‌آمدند و حتی در قسمت بیرونی منزل هم حجاب داشتند و تنها در قسمت اندرونی پرده از رخ برمی‌داشتند. زنان روستائی در خانه‌های محقر خود با سایر مردان و زنان خانواده خود زندگی می‌کردند. اما خانه‌های متمولین شهری عبارت از حیاط محصور بود که قسمت مقدم آن بیرونی نام داشت و در آن خانه محصور دیگری که اندرون نامیده می‌شد قرار داشت و زنان در آن می‌زیستند و هیچ مردی جز صاحب و رئیس خانواده و محارم نزدیک حق ورود به آن را نداشت. زنان روستائی غالباً در خارج از خانه با آزادی گرد آمده و در ضمن انجام دادن

کارهای روزانه با یکدیگر معاشرت داشتند. ولی زنان عقدی و یا صیغه مردان متمکن شهری با آنکه در تجمل و ناز و نعمت به سر می‌بردند غیر از کارهای زنانه خود کار دیگری نداشتند و اوقات فراغت را به غیبت و سخن‌چینی صرف می‌کردند و از همه بدتر آنکه فرزندان آنها از دختر و پسر دوران کودکی خود را در محیط این اندرون‌ها می‌گذراندند. مسافران اروپائی که در آن ایام به ایران آمده‌اند از رفتار مؤدب این کودکان مطالبی نقل کرده‌اند، ولی تربیت این کودکان طوری بود که مجال رشد نیروی ابتکاری و آمادگی برای زندگانی اجتماعی را به آنها نمی‌داد.

آداب و رسوم زناشویی نیز در طبقات مختلف متفاوت بود ولی با وصف اینکه انتخاب همسر بوسیله والدین و به دستور آنها صورت می‌گرفت دوشیزگان روستائی غالباً با شوهران آینده خود سال‌ها پیش از ازدواج آشنا می‌شدند. چنان‌که دوشیزه‌ای روستائی را بیاد دارم که درقریه دورافتاده‌ای مدت پنج سال قبل از ازدواج با شوهر آینده خویش محشور بود و در کارهای معمولی روستائی با یکدیگر معاضدت داشتند.

در طبقات عالیه معمول این بود که چشم عروس پیش از انجام یافتن تشریفات نامزدی به صورت داماد نیفتد و پس از آن نیز هیچ‌گونه حشر و آمیزشی پیش از پایان مراسم عقد با داماد نداشته باشد. چنان‌که یکی از دوستان من حکایت می‌کرد که همسر وی بر سبیل شوخی به وی اعتراض کرده بود که پیش از ازدواج یکدیگر را ندیده‌اند. وی پاسخ داده بود که دیدار پس از عروسی بیشتر میسر است!

هنگامیکه پدرم به تخت سلطنت نشست مصمم گشت که زنان را از بارسنگین آداب و رسومی که آنان را مقید ساخته و اثر آن دامنگیر ملت ایران نیز گشته است آزاد سازد. منظور وی آن بود که فکر زنان را ترقی دهد و مادرانی دانشمند و افرادی شایسته به اجتماع ایران بیافزاید تا در نوبه خود فرزندان با فضائل اخلاقی و تربیت اجتماعی برای کشور بارآورند.

در آن زمان عده قلیلی ازدوشیزگان و یا بانوان ایرانی سواد مختصری داشتند و از دانش و معلومات با معنی امروز آن اثری نبود، برخی از آنان مقدماتی را نزد آخوندهای محله و یا در مدارس مبلغین خارجی و یا از دایه‌ها و لاله‌های خود فراگرفته بودند ولی عده این دسته زنان خوشبخت به اندازه‌ای قلیل بود که به یک‌صدم جمعیت بانوان ایران نمی‌رسید. پدرم با جدیت بسیار چندین مدرسه دولتی دخترانه تأسیس نمود و چون عده دوشیزگان تحصیل کرده و باسواد بسیار کم بود و پیدا کردن آموزگار

دشواری بزرگی در انجام آن منظور به شمار می‌رفت به تأسیس دانشسرا نیز اقدام کرد تا کمبود آموزگار و دبیر نیز از هر جهت مرتفع گردد.

اقداماتی که پدرم برای ترقی و پیشرفت معنوی بانوان به عمل می‌آورد طبعاً با مخالفت‌هایی مواجه می‌گردید ولی با آن شهامت و دوراندیشی فطری که داشت موانع را از پیش برداشته و راه را هموار می‌ساخت. چنان‌که مثلاً در سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸=۲۴۶۷) که مادرم به زیارت عتبه منوره حضرت معصومه علیهاالسلام به قم مشرف شده بود با وجود آنکه خود و همراهانش در نقاب بودند ولی باز چون چادرشان کمی کوتاه بوده از طرف بعضی از متعصبین جاهل مورد طعن و توهین قرار گرفتند. بمجردی که این خبر به تهران رسید پدرم با چند کامیون سرباز به آن شهر رفت و عامل آن اهانت را شخصاً تنبیه فرمود.

پدرم بدو به رفع حجاب زنان اقدام کرد و در اثر تشویق و تحریض وی در سال ۱۳۰۹ (۲۴۶۹) نخستین بار بعضی از بانوان طبقه اول در خانه‌های خود و مجالس مهمانی به لباس زنان اروپائی درآمدند و عده کمی هم جرئت کرده بدون حجاب در خیابان‌ها ظاهر می‌شدند. در سال ۱۳۱۳ (۲۴۷۳) آموزگاران و دختران دانش آموز از داشتن حجاب ممنوع شدند و افسران ارتش با زنانی که حجاب داشتند راه نمی‌رفتند. بالاخره روز ۱۷ دی ۱۳۱۴ (۲۴۷۴) پدرم با اعلام کشف حجاب قدم نهائی را در این راه برداشت و از مادر و خواهرانم خواست که بدون حجاب همراه وی در یکی از جشن‌های مهم رسمی کشور حاضر شوند. جشن مزبور به مناسبت اعطای دانشنامه به بانوانی که از دانشسرا فارغ‌التحصیل شده بودند برگزار می‌شد و موقع بسیار مناسبی برای اعلام این تصمیم عمومی بود. پدرم که هیچگاه به ایراد نطق‌های مفصل و طویل عادت نداشت در آن روز نطق مختصری به شرح زیر ایراد فرمود:

«بی‌نهایت مسرورم که می‌بینم خانم‌ها در نتیجه دانائی و معرفت، به وضعیت خود آشنا شده و پی به حقوق و مزایای خود برده‌اند. ما نباید از نظر دور بداریم که در سابق نصف جمعیت کشور ما به حساب نمی‌آمد و نصف قوای عامله کشور عاطل بود. هیچ‌وقت احصائیه از زن‌ها برداشته نمی‌شد مثل اینکه زن‌ها افراد دیگری بودند و جزو جمعیت ایران به شمار نمی‌آمدند. فقط در یک مورد از زن‌ها احصائیه برداشته می‌شد و آن موقعی بود که وضعیت ارزاق مشکل می‌شد و برای تأمین آذوقه سرشماری می‌کردند. شما خانم‌ها این روز را یک روز بزرگ بدانید و از فرصت‌هایی که دارید برای ترقی کشور استفاده نمایید. شما خواهران و دختران من تربیت کننده نسل آینده خواهید بود و شما هستید که می‌توانید آموزگاران

خوبی باشید و افراد خوبی از زیر دست شما بیرون بیایند. از تجمل و اسراف بپرهیزید، سادگی را پیشه خود سازید، کمک و یار مردها باشید، به اقتصاد و صرفه جویی در زندگی عادت نمائید و بتمام معنی مفید به حال مملکت باشید.»

تا آنجائی که اطلاع دارم این اولین باری بود که در تاریخ جدید ایران بانوان بدون حجاب در مراسم رسمی عمومی شرکت می‌جستند. و پر واضح است که موفقیت در این آزمایش بزرگ مرهون نیروی ابتکار پدرم و تا درجه‌ای مدیون شجاعت مادر و خواهرانم بود که در برابر رسوم کهنه که مورد حمایت اکثریت مردم از جمله بسیاری از روحانیون بزرگ و رجال کشور بود قیام کنند.

اما رضاشاه می‌دانست که بسیاری از مردم ترقی‌خواه کشور و روحانیون دانشمند و کسانی که در خارجه یا در تهران در مدارس خارجی تحصیل کرده بودند طرفدار تصمیم عاقلانه وی هستند.

اقدام رضاشاه موفقیت کامل یافت و متعاقب آن پدرم دستور منع حجاب را صادر کرد. بموجب این دستور هیچ زن و یا دوشیزه‌ای حق پوشیدن چادر و نقاب نداشت و اگر زنی با روبنده و چادر در کوچه پیدا می‌شد پاسبان از وی تقاضا می‌کرد که روبند خود را بردارد و اگر امتناع می‌کرد جبراً چادر او را برمی‌داشتند و تا زمانی که پدرم سلطنت می‌کرد در سراسر کشور این منع برقرار بود.

بدین ترتیب ایران پس از ترکیه دومین کشور مسلمانی بود که رسماً حجاب را ممنوع ساخت. روز هفدهم دی ماه هر سال از طرف جامعه بانوان ایران به یاد آن روز و برای قدرشناسی از کار بزرگی که پدرم برای قاطبه زنان کشور کرده بود، جشنی برپا می‌گردد و یکی از انجمن‌های بانوان ایران به یاد آن اقدام انجمن هفده دی نامیده شده است و مراسم آن مانند انجمن‌های مشابه آن در آمریکا و انگلستان و سایر کشورها ترقی سطح فکر بانوان و دفاع از حقوق آنان است. در سال ۱۳۱۳ (۲۴۷۳) که پدرم دانشگاه تهران را تأسیس نمود مقرر داشت که دوشیزگان نیز حق ورود داشته باشند و همچنین بسیاری از دوشیزگان ایرانی به تشویق پدرم برای کسب علم و هنر به خارج از کشور عزیمت کردند و عده کثیری به تشویق پدرم در وزارتخانه‌ها و ادارات دولتی و خصوصی برای منشی‌گری و سایر مشاغل مشغول کار شدند و در امور اجتماعی و خدمات عمومی نیز علاقه روزافزون به منصفه ظهور رساندند.

رضاشاه هرگز به فکر آن نبود که ایرانیان با گذشته کشور قطع ارتباط کنند و از همین جهت میل داشت که دوشیزگان ایرانی پس از کسب علم و هنر و تحصیل تجارب کافی وارد مرحله زناشویی بشوند و فرزندان خود را در پرتو تحصیلاتی که کرده‌اند بهتر تربیت نمایند. اما به این عقیده نیز ایمان قطعی داشت که دختران تحصیل کرده و دانشمند همسرانی خوب‌تر و مادرانی فهمیده‌تر و در اجتماع ایران افرادی وظیفه شناس‌تر خواهند بود.

اشغال نظامی ایران در دوره جنگ دوم جهانی و مهاجرت پدرم طبعاً اجرای برنامه‌های وسیعی را که او برای ترقی و تعالی زنان ایران طرح کرده بود متوقف ساخت و بعلاوه کم کم در افکار و عقاید ترقی‌خواهان نیز تحولاتی پدید آمد. رضاشاه اصلاحاتی را که در وضع اجتماعی زنان ایران به وجود آورده بود با اعمال قدرت دنبال می‌کرد و عاقلانه آن بود که از آن پس اقدامات اصلاحی با رویه دموکراسی تعقیب شود تا نتایج عالی‌تری عاید کشور گردد.

مسئله کشف حجاب نمونه‌ای از همان اقدامات اصلاحی بود و همین‌که پدرم از ایران خارج شد در اثر پاشیدگی اوضاع در دوران جنگ بعضی از زنان مجدداً به وضع اول خود برگشتند و از مقررات مربوط به کشف حجاب عدول کردند. ولی من و دولت من از این تخطی چشم‌پوشی کردیم و ترجیح دادیم که این مسئله را به سیر طبیعی خویش واگذاریم و برای اجرای آن به اعمال زور متوسل نشویم. امروز در شهرها و قصبات ایران زنان با حجاب دیده می‌شوند ولی روز به روز از عده اینگونه زنان می‌کاهد و بتدریج از میان می‌رود. ضمناً ناگفته نماند که بر خلاف تصور بعضی از خارجی‌ان زنانی که هم اکنون چادر می‌پوشند، چندان به علت حفظ سنن و رسوم قدیمی نیست بلکه به این لباس بیشتر از جنبه تسهیلی که در کارهای عادی برای آنها فراهم می‌کند علاقه دارند زیرا در بعضی از خانواده‌ها و مخصوصاً در میان طبقات بی‌بضاعت ممکن است زنان لباس‌های متعدد نداشته باشند و بخواهند پیرایه‌های خوب خود را برای روزهای مهم نگاه دارند و وقتی برای خرید احتیاجات روزانه به بازار می‌روند می‌بینند پوشیدن چادر عملی‌تر و بیشتر مقرون به صرفه است.

من شخصاً با چادر از جهات بسیار موافق نیستم ولی باید اذعان کنم که در شهرهای آمریکا و مخصوصاً در محلات خارج از شهر زنانی را دیده‌ام که وضع لباس آنها به مراتب از وضع معمولی زنان ایران زشت‌تر است.

در طول تاریخ گیتی زنان در پوشیدن لباس هنرمندی و مهارت مخصوصی داشته‌اند و از همین جهت می‌توان انتظار داشت که چادر و لباس‌های بدقواره‌ای که در کشورهای متمدن و تربیت یافته مورد استعمال دارد و شخصیت پوشنده را آشکار نمیکند بتدریج از میان برود و چشم بینندگان را آزار ندهد و شاید مردان بتوانند با اظهار سلیقه خود به آن زودتر پایان بخشند.

تعدد زوجات نیز در ایران روز به روز مرتباً کمتر شده و این رویه در شرف آن است که بطور کلی متروک گردد. ذکر این موضوع واقعه‌ای را به خاطر من می‌آورد و شرح آن اینکه در زمان بحران مربوط به نفت هینتی که عده‌ای از آن نسبتاً زیاد بود و چندین دوشیزه ماشین‌نویس انگلیسی نیز همراه داشتند برای مذاکره از انگلستان به ایران آمدند. محل استراحت این دوشیزگان در یکی از کاخ‌های سلاطین سابق در قسمتی معین شده بود که در زمان گذشته افراد حرمسرای سلطنتی در آن اقامت داشتند. صبح شب اول اقامت دوشیزگان، یکی از میهمانداران ایرانی از آنها پرسیده بود که شب را چگونه گذرانیده‌اند؟ گفته بودند: «بسیار شب بدی گذرانیدیم و حتی مژه برهم نگذاشتیم زیرا هر لحظه احتمال می‌دادیم که روح سلطان سابق ظاهر شود و باتوان حرم خود را احضار نماید.» نزدیک کاخ تابستانی من یکی از مأمورین کشوری ایران زندگی میکند که دو همسر تقریباً هم‌سن و سال دارد و غالباً او را می‌بینند که بازو به بازوی هر دو زن خود داده و به گردش می‌رود و از قراری که گفته‌اند دو زن در کمال سازگاری با یکدیگر به سر می‌برند. هر دو زن از آن مرد دارای فرزندان هستند و هرگاه یکی از آنها برای خرید از خانه خارج می‌شود فرزندان خود را به دست دیگری می‌سپارد. شوهرشان مرد تحصیل‌کرده‌ای است که به خدمات اجتماعی نیز علاقه‌مند است و همسران وی نیز در این خدمات با رغبت فراوان با او دستیاری می‌کنند.

شنیدم وقتی همسر یکی از اعضای آمریکائی اصل چهار می‌خواست به ملاقات این خانواده خوشبخت برود به او گوشزد کردند که آن مرد دارای دو همسر است و در پاسخ اظهار داشته بود: «این‌که اهمیت ندارد جد من دارای هفت همسر بوده است» از قرار معلوم خانواده این خانم در ایالت یوتا آمریکا مسکن داشته و از طایفه مورمون بوده‌اند.

بسیاری از مردم مغرب زمین فراموش می‌کنند که وقتی پیغمبر اسلام تعداد زوجات را حداکثر چهار نفر تعیین فرمود می‌خواست دایره تعدد زوجات را که در آن زمان بسیار وسیع بود محدود کند. از آن گذشته پیغمبر اسلام مخصوصاً مقرر فرمود که مردان با آن شرط می‌توانند بیش از یک زن

اختیار کنند که بتوانند اصل تساوی و عدالت را به معنای واقعی کلمه بین آنان معمول دارند و چون اجرای چنین اصلی برای تواناترین مردان دشوار است در حقیقت پیغمبر اکرم تعدد زوجات را تعلیق به محال فرموده است.

شاید هنوز افراد معدودی باشند که دارای چندین همسر و چندین فرزندند چنان‌که یکی از افراد خانواده‌های تهران سی و چهار فرزند پیدا کرد که تمام آنها از دختر و پسر دارای تحصیلات عالی هستند. ولی امروز به علل اقتصادی و جهات دیگر در میان مردم ایران کسی که بیش از یک همسر داشته باشد، جنبه استثنائی دارد و مثلاً در تهران که در حدود یک میلیون و نیم جمعیت دارد در عرض یک‌ماه هفتاد و شش نفر مرد متأهل همسر دیگری اختیار کرده‌اند و شش نفر قبلاً دو همسر داشته و زن سوم گرفته‌اند و کسی که توانائی و جسارت اختیار همسر چهارمی را داشته باشد نبوده است. در شهرستان‌ها ممکن است تعدد زوجات از تهران بیشتر متداول باشد ولی در سراسر ایران این عمل اتصالاً رو به نقصان می‌رود. همچنین کم، کم موضوع ازدواج موقت یا منقطع نیز منسوخ می‌شود. چون فحشاء که قدیمی‌ترین حرفه بشر است در زمان پیغمبر اسلام وجود داشت و آن حضرت را آزرده خاطر می‌ساخت شاید علت عمده نکاح موقت و تعدد زوجات بر انداختن فحشاء در اسلام بود که چون به مردان در جنگ‌های بدوی اسلام تلفات بسیار وارد می‌شد و عده زنان افزونی می‌گرفت به نظر آن پیغمبر آسمانی صلاح مسلمانان آن بود که زنان به نکاح موقت مردان و تحت حمایت آنان درآیند و از روی ناچاری گرد فحشاء نگردند.^{۶۰}

چندین قرن پیش مسئله نکاح موقت طبق قانون شرع تحت اداره و اختیار روحانی درآمد و برای آن قوانینی مقرر گشت. چنان‌که هر گاه مردی به فکر متعه کردن زنی می‌افتاد بدو می‌بایست موافقت مجتهد، محل را برای این کار جلب کند. دیری نگذشت که مقامات روحانی امضای قباله را بوسیله طرفین لازم تشخیص دادند و اگر مردی دختری را می‌خواست به نکاح موقت خود درآورد با شرط رضایت دختر، مجتهد در قباله‌ای مدت نکاح و مبلغ مهریه را که اغلب بسیار ناچیز بود معلوم می‌کرد. امروز نیز می‌توان این عمل را انجام داد ولی مانند ازدواج‌های دائم قباله نکاح موقت وقتی صورت قانونی پیدا می‌کند که در دفاتر رسمی به ثبت برسد، و در آن صورت فرزندان که از چنین زنی به وجود آیند طبق قانون از همه حقوقی که فرزندان زنان عقدی دارند برخوردار خواهند بود. غالباً اتفاق افتاده است که زنانی که نکاح موقت داشته‌اند، بقدری رضایت خاطر شوهر را جلب

^{۶۰} - موضوع تعدد زن در اسلام اینگونه نیست، امروز معلوم شده است که پیامبر به دلیل اینکه مقطوع النسل بوده و بچه دار نمیشد (به دلیل سوره ابتر)، شهوت فراوان به داشتن همسر داشته است. اما شاهنشاه به دلیل های زیادی ناچار بوده اند به ترتیب دیگری نگارش بکنند.

کرده‌اند که به عقد لازم و دائم شوی درآمده‌اند. هرچند عقد منقطع به جهاتی جالب جلوه می‌کند، ولی بر آن مفاسدی مترتب است و برای من موجب خشنودی است که می‌بینم عده اینگونه نکاح‌ها بقدری کاهش یافته است که طبق آمار ماهیانه که از شهر تهران گرفته شده است بیش از چهارده فقره نکاح موقت در ظرف ماه صورت نگرفته و در هر مورد هم مدت نکاح موقت از یک‌سال تجاوز می‌کرده و بسیاری از این‌گونه نکاح‌ها مدت هیجده سال ادامه داشته و هر نوبت پس از انقضای مدت مقرر تجدید شده است. رسم نکاح موقت نیز مانند تعدد زوجات ممکن است در شهرستان‌ها بیشتر از تهران معمول باشد و رسومی هم که در مغرب بنام «ازدواج‌های عرفی» معمول است گاهی در ایران نظیر پیدا کرده است.

امروز افق فکر زنان ایران در اثر تحولات دموکراسی بسیار وسیع‌تر از گذشته است و عده دخترانی که در دبستان‌ها و دبیرستان‌ها به تحصیل مشغولند روز به روز در افزایش است. امروز متجاوز از ۲۰۰۰ نفر دوشیزه در دانشگاه تهران و صدها دانشجوی دختر در دانشگاه‌های شهرستان‌ها مشغول کسب علم و هنرنده. تمام دانشگاه‌های ایران مختلط است و پسران و دختران دوش به دوش یک‌دیگر به تحصیل و مطالعه می‌پردازند. در سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) دانشگاه تهران نخستین بار یک استاد زن برای راهنمایی دختران استخدام نمود تا با استاد راهنمای مرد در خدمتی که به هر دو محول است تشریک مساعی کند.

دختران پیش‌آهنگ سال‌ها است در ایران فعالیت دارند و هر سال برای دختران دبیرستان‌ها و دانشکده‌ها اردوهای تابستانی تشکیل می‌شود که اصول زندگی دسته‌جمعی و تعاون اجتماعی را عملاً در آن اردوها به مقام عمل و آزمایش درمی‌آورند. هر روز عده زیادتری از زنان ایران به مشاغل مانند مانند آموزگاری، منشی‌گری و پرستاری وارد می‌شوند و عده‌ای پزشک و وکیل دعاوی و نویسنده و شاعر و موسیقی‌دان زن در کشور ما وجود دارد.

همان‌طور که در فصل هشتم ذکر شده بانوان ایران روز به روز بر فعالیت‌های اجتماعی خود می‌افزایند و در تهران و سایر شهرهای بزرگ و کوچک در باشگاه‌های بانوان که در نقاط متعدد ایجاد گردیده است شرکت می‌کنند. در سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) خواهرم شاهدخت اشرف پهلوی شورای عالی زنان را تشکیل داد تا فعالیت‌های سازمان‌های مختلفه زنان را در ایران با یکدیگر هماهنگ سازند.

علاقه شخص من بر آن است که برای بانوان فرصت بیشتر و مجال وسیع‌تری برای خدمات اجتماعی فراهم گردد و هدف من این است که زنان نیز از همان حقوق اساسی مردان برخوردار باشند. در مسئله حق رأی برای زنان باید به خاطر داشت که در کشور فرانسه تا سال ۱۹۴۴ زنان از شرکت در انتخابات محروم بودند ولی کسانی که زنان فرانسوی را می‌شناسند هرگز نخواهند گفت که نفوذ سیاسی و اجتماعی زنان فرانسوی از همان سال آغاز گردیده است. زنان کشور سوئیس هنوز در انتخابات شرکت نمی‌کنند ولی این امر هرگز نشانه آن نیست که بانوان سوئیس از حقوق اجتماعی محرومند.

اکنون باید اساس مسئله وضع اجتماعی زنان ایران و خاورمیانه را مورد دقت قرار داد. باید ناگفته نگذاشت که در این کشورها اصطلاحات «آزادی» و «تساوی زن و مرد» چندان با مفهوم واقعی و حقیقی آنها مورد استعمال نیافته و همین استنباطات نادرست، خود به حقوق و آمال زنان لطمه وارد ساخته است. باید دید منظور از آزادی زن چیست؟ وقتی به سخنان بعضی از آنها که خود را طرفدار زن معرفی می‌کنند گوش فرا داده می‌شود به ذهن آدمی این‌طور می‌رسد که غرض از آزادی زن اختیار نکردن شوهر و نداشتن فرزند و در صورت داشتن کودک عدم توجه به تربیت او و نرفتن زیر بار هرگونه مسئولیتی است. اگر چنین باشد این آزادی‌ها برای هرزن ایرانی که بخواهد فراهم است و هیچ قانون یا رسمی جلوگیری آنان برای تمتع از این آزادی‌ها نیست. ولی سخن این است که زنان هوشمند و صاحب فکر ایرانی این نحو آزادی‌ها را مردود می‌شناسند. و میدانند که در خلقت آنها امتیازات خاصی است و همان امتیازات برای آنها مسئولیت‌های مخصوصی به وجود آورده است.

مواهبی که به جنس زن و مرد عطا شده تساوی بین آنها را برای صاحبان ذوق سلیم بدون مفهوم ساخته و اگر زنان مفهوم «تساوی» و مفهوم «تساوی فرصت» را با هم مخلوط کنند به جنس زن صدمه جبران ناپذیر وارد ساخته‌اند.

دین مبین اسلام و سایر ادیان آسمانی نیز مردان و زنان را مکمل یکدیگر قرار داده است^{۶۱} و مسئله مساوات را با مفهوم اینکه زن و مرد از هر جهت یکسان هستند رد کرده و عقل سلیم نیز این حقیقت بارز را پذیرفته است. می‌دانم بعضی از روانشناسان و دانشمندان علم‌الاجتماع را عقیده بر

^{۶۱} - اینگونه نیست، اسلام زن را در سوره نساء و سوره های دیگر که به مسئله تقسیم ارث مربوط میشود کمتر از مردان به حساب می‌آورد.

آن است که اکثر اختلافات میان زن و مرد از آنجا بروز کرده است که اجتماع بشر برای هر جنس وظایف متفاوتی مقرر داشته است. اما این نظر کلی نیست و تنها به قسمتی از اختلافات متوجه است. زیرا اگر در رفتار دختران و پسران خردسال که هنوز شرایط اجتماعی در آنها اثر نکرده است دقیق شویم شواهد روشنی در عدم کلیت این نظر خواهیم یافت. چنان که یک دوشیزه جوان اعم از این که از خانواده ثروتمند یا فقیر یا متشخص یا گمنام باشد چون به دوران بلوغ می رسد بر حسب خلقت آثار دلربایی در او پدیدار می شود که ابداً باوضاع اجتماعی ارتباطی ندارد و نتیجه تفاوت طبیعی جنس اوست و در حقیقت زیبایی حیات در اثر همین تفاوت و امتیاز پدیدار گشته است. پس آنهایی که طرفدار تساوی مطلق بین زن و مرد هستند مفاهیم کلمات را با یکدیگر مخلوط می کنند و موانعی بزرگ در برابر پیشرفت زنان به وجود می آورند.

البته مسئله تساوی فرصت و مجال برای مردان و زنان سخن دیگری است و مثلاً اگر دوشیزه‌ای بخواهد در رشته فیزیک تحصیل کند باید بدون این که جنس وی در نظر گرفته شود فرصت و امکان تحصیل آن رشته را داشته باشد. چنان که دوشیزه دلربای ایرانی را می شناسم که در کشور آمریکا در همین رشته مشغول تحصیل بود و با یک جوان ایرانی که در رشته روزنامه نگاری کار می کرد آشنا شده و چندی است با هم ازدواج کرده اند و آن زن اینک تمام اوقات خود را به امور خانه داری صرف می کند در صورتیکه فیزیکدان قابلی هم هست.

بموجب مقررات قانون جدید کار مصوب سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) تساوی کار و تساوی حقوق زن و مرد اصل مسلم گشته و از این حیث تفاوتی بین زن و مرد منظور نگردیده است. تساوی بین زن و مرد برای اشتغال به خدمات دولتی نیز روز به روز بیشتر فراهم است چنان که مثلاً در وزارت پست و تلگراف شغل فروش تمبر پست به عهده بانوان واگذار شده و می گویند عده زنانی که در آن وزارتخانه به کار منشی گری و ماشین نویسی مشغولند از عده مستخدمین زن در ادارات پست کشور آمریکا زیادتر است.

مؤسسات و شرکت های خصوصی نیز برای امور ماشین نویسی و دفتر داری خود بیش از پیش از وجود بانوان استفاده می کنند.

بدیهی است از نظر فرصت و مجال و توانایی بدنی زن و مرد در اصل تساوی نمیتوان مبالغه کرد. چنان که مثلاً در میان ملل متمدن زنان را به کارهای سنگین ساختمانی نمی گمارند. ممکن است بعضی ها این ممنوعیت

را به عدم تساوی تعبیر کنند، ولی مردم فکور آن را یک نوع اصلاح و تعدیلی می‌بینند که تمدن و دانش جدید در اصل تساوی لازم شناخته است. در قانون کار کشور ایران نیز همین نظر اعمال و محدودیت‌هایی مخصوص در شرائط کار زنان و کودکان مقرر داشته است.

مسائل یا اصطلاحاتی مانند «آزادی زنان» و «تساوی زن و مرد» باید در محیط خانواده نیز با دقت مورد تفسیر واقع شود. برخی از مردم مدعی هستند که بانوان آمریکایی از نظر شرائط و مناسبات بین زن و شوی از تمام زنان دیگر جهان آزادترند. ولی من با آنکه برای زنان آمریکایی احترام زیاد قائلم درچهره آنها نیز آثار و علائم ناراحتی و تشویش خاطر بسیار دیده‌ام و این حقیقت را نمی‌توان انکار کرد که در میان ملل بزرگ گیتی در آمریکا طلاق بیشتر از همه‌جا صورت می‌گیرد و بطور متوسط از هر سه فقره ازدواج یک فقره به طلاق منجر می‌شود. از آمریکا اطلاعات و معلومات بسیار می‌توان فراگرفت ولی شک دارم که درباره زناشویی موفقیت آمیز نیز از آن کشور بتوان درسی آموخت. آنچه از آن به «تساوی» تعبیر می‌شود وقتی به دو موجود مانند زن و شوی اطلاق شود که از حیث خلقت با یکدیگر متفاوتند معنی و مفهوم واقعی پیدا نمی‌کند. زیرا زن و مرد مکمل یکدیگرند و وقتی در اثر زناشویی این کمال پدید آید بسیار دلپذیر و زیبا خواهد بود.

در اغلب کشورها شوهر عهده دار امور خانواده است و آنچه من به تجربه دریافته‌ام این است که در تمام گیتی از باختر و خاور کسانی که در اثر ازدواج خوشبخت شده‌اند در این نکته با یکدیگر اتفاق عقیده دارند. در هر حال امید من این است که مردم ایران در امر ازدواج و تشکیل خانواده و وظیفه بانوان کورکورانه از جهان متمدن را اقتباس کنیم ولی نه آن مسائلی که جنبه‌های خوب زندگانی جهان متمدن را اقتباس نکنند. میل من این است که بنیان مستحکم زندگانی خانوادگی ایرانی را برهم ریزد و نه تا آن حدود که رشته‌های بهم بافته آن را از هم بگسلاند. برخی از زنان جاهل و گمراه ایرانی و خارجی تصور می‌کنند که منظور از آزادی، توانایی آنها در اقناع هوا و هوس و تمنیات نفس خودپسند آنها است ولی حقیقت مسئله آن است که زنان هر حق تازه‌ای به دست آورند مسئولیت جدیدی برای آنها بوجود می‌آورد و اگر در هنگام دوشیزگی نمی‌توانسته‌اند از تعهد آن مسئولیت سر باززنند در هنگام ازدواج بطریق اولی نمی‌توانند از زیر بار وظایفی که برای آنها به وجود می‌آید شانه خالی کنند.

در دوران گذشته مسئولیت زنان ایرانی که در اندرون‌ها می‌زیستند بسیار ساده و محدود بود. زیرا شوهران و خدمتگزاران متعدد وسایل آسایش را از هر جهت فراهم می‌ساختند و بار هر زحمتی را از دوش وی برمی‌داشتند.

ولی زن دانشمند امروز وظائف دشواری را در برابر خویش مشاهده می‌کند: زیرا نخست باید برای شوهر خویش همسری باشد یعنی نه تنها وظیفه همبستری را انجام دهد بلکه رفیق و شریک حیات معنوی و ذوقی شوهر باشد. مسئولیت بزرگ دیگری که به عهده اوست تربیت فرزندان در سال‌هایی است که سرشت و طینت و اخلاق طفل باید بروز و ظهور نماید و اوست که باید برای کودکان کانون عشق و محبت و سرچشمه ذوق و منبع فضیلت باشد و اصول و مبادی اخلاقی را که در دنیای کنونی طفل را به حوزه بزرگ اجتماع وارد می‌کند به آنها بیاموزد. از اینها گذشته زن ایرانی باید در تجدید حیات کشور خویش سهمی داشته باشد و در امور خیریه و عام‌المنفعه خدمتی را تعهد نماید. و این خدمت را بدون کبر و نخوت یا توجه به مقام و منزلت خویش در کمال گشاده‌رویی و طیب خاطر انجام دهد و مردم عادی و مخصوصاً آنان را که در دهکده‌ها و روستاها زندگی می‌کنند مورد شفقت خویش قرار دهد.

من به آینده زنان بی‌نظیر ایران که بسیاری از آنها به عقیده متخصصین علم‌الجمال زیباترین زنان جهانند ایمان دارم. به نظر من زن ایرانی می‌تواند، با نگاهداشتن جنبه نسوانیت، خویشتن را به آن مقام برساند که در سربلندی و پیشرفت جامعه مترقی ایران کنونی مصدر خدمات و مسئولیت‌هایی باشد که همه جا مایه سرافرازی و افتخار اوست.



فصل یازدهم

فرهنگ و آینده ایران

روایت است هنگامی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله در مکه دعوت اسلام را آشکار فرمود گروهی از مردم مکه به مخالفت و ضدیت با آن حضرت برخاستند و به قصد جان رسول خدا گرداگرد خانه وی جمع شدند. حضرت ختمی مرتبت اراده فرمود که از مکه به مدینه هجرت کند و از آنجا خلق را به دین مبین اسلام دعوت فرماید. چون دشمنان خانه را محاصره کرده بودند و بیرون آمدن از خانه خطر بسیار داشت، شب هنگام یکی از صحابه آن حضرت را بردوش گرفته و عبائی بر سر وی کشید و از خانه خارج شد. وقتی از میان دشمنان می‌گذشتند یکی از معاندین پیش آمده از حامل حضرت پرسید که بردوش او چه کسی است. وی بی محابا پاسخ داد محمد است. معاندین که این سخن صدق را شوخی پنداشتند به بازرسی شخص روی پوشیده نپرداختند و رسول اکرم بسلامت از میان آنان گذشته و از خطر مرگ نجات یافت.^{۶۲}

من این روایت را از نظر حکمت بزرگی که در آن نهفته است در صدر این فصل قرار داده‌ام تا در مقامی که سخن از آموزش و پرورش خواهد رفت بمناسبت موقع، به آن اشاره شود.

پیغمبر اسلام فرموده است که کسب علم و معرفت تنها اندوختن علم و دانش نیست بلکه باید آنچه فراگرفته می‌شود به کاربرد و علم را با عمل توأم ساخت و به دیگران فیض بخشی نمود و اگر چنین نباشد مابین کسی که علم اندوخته با چهارپایی که کتب فراوان بر پشت خویش حمل می‌کند تفاوتی نیست.^{۶۳} محققاً در جهان امروز احتیاجی به اثبات این نکته نیست که گاهی زیان دانشی که بطور ناقص فراگرفته شود از فوائد آن بیشتر است. چنان‌که هیئت علم و دانش را برای تشکیل اردوی زندانیان و دهلیزهای اعدام برای

^{۶۲} - البته این یک داستان است و شاهنشاه در پاراگراف پسین آنرا نمونه برای شرح مقام آموزش مثال آورده اند، وگرنه تاریخ راستین غیر از این است.

^{۶۳} - این پند در گلستان سعدی است که برخی آنرا به پیامبر نسبت میدهند. داستان گلستان این است: دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی فایده کردند یکی آن که اندوخت و نخورد و دیگر آن که آموخت و نکرد

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| علم چندان که بیشتر خوانی | چون عمل در تو نیست نادانی |
| نه محقق بود نه دانشمند | چارپایی بـرو کتابی چند |
| آن تهی مغز را چه علم و خبر | که بر او هیزم است یا دفتر |

از میان بردن میلیون‌ها نفوس بیگناه از زن و مرد و کودک به کار برد. امروز این نکته مسلم است که تربیت و دانشی که اجتماع آن را بپذیرد نه تنها باید اشخاص را با اطلاعاتی آشنا کند، بلکه باید اصول حق و حقیقت و رفتار صواب را به جامعه بشری تلقین نماید.

در ایران قدیم شغل روحانیت بر سربازی و جنگ‌آوری مقدم بود و هرچند ملت ایران اصولاً ملتی سلحشور بود ولی مذهب زرتشت روح باصلاحت سربازی را تعدیل می‌کرد و به آن صفا و انعطاف می‌بخشید. تعلیم فنون رزم‌آوری ویژه سپاهیان بود و روحانیون زرتشتی گذشته از تعهد مناسک مذهبی به تعلیم و تربیت جوانان نیز می‌پرداختند. پسران خردسال ایرانی سه اصل مهم گفتار نیک، پندار نیک و کردار نیک را فراگرفته سواری و تیراندازی می‌آموختند و مهمترین درسی که به آنها داده می‌شد آن بود که راستگویی را اساس زندگی خویش قرار دهند و توانائی تشخیص میان خیر و شر پیدا کنند.

متأسفانه زرتشتیان قدیم تعلیم و تربیت را به طبقات ممتاز منحصر ساخته بودند و موبدان تنها به تربیت فرزندان شاهزادگان و رؤسای قبائل و افسران ارتش و مأمورین کشوری می‌پرداختند و مردم عادی از نعمت علم و دانش بی‌نصیب بودند و درجه معلومات بازرگانان محدود و به قدر رفع احتیاج بود و علت آن هم این بود که ایرانیان قدیم به شغل بازرگانی به دیده حقارت نگریده و بازار را مرکز فریب و دروغ می‌شناختند و سعی می‌کردند که در حوالی بازارها مکتب و مدرسه ای نباشد. ظاهراً زنان نیز از هر طبقه‌ای بودند از فراگرفتن معلومات نصیبی نداشتند.

در آن زمان موبدان بزرگ و افسران عالی‌مقام و رؤسای ادارات علوم زمان را به نسل جوان‌تر از خود تعلیم می‌دادند و تحصیلات عالی از آن فراتر نمی‌رفت ولی در این موضوع موارد استثناء نیز وجود داشت چنان‌که مثلاً نسطوری‌های مسیحی که در محل لبنان امروز دانشگاه و دانشکده پزشکی بزرگی تأسیس کرده بودند در اثر مخالفت و تعدی که از امپراطوری روم شرقی به آنها می‌شد، ناگزیر نخست به سوریه (شامات) مهاجرت کردند و سپس در سال ۴۸۹ میلادی به کشور ایران پناهنده شدند.

خسرو انوشیروان شاهنشاه ایران مقدم دانشمندان آن قوم و کتب آنها را گرامی داشت و آن دانشمندان هم در شهر گندی‌شاپور (در خوزستان) دانشکده پزشکی تأسیس کردند که تا چندین قرن مشغول افاضه بود.

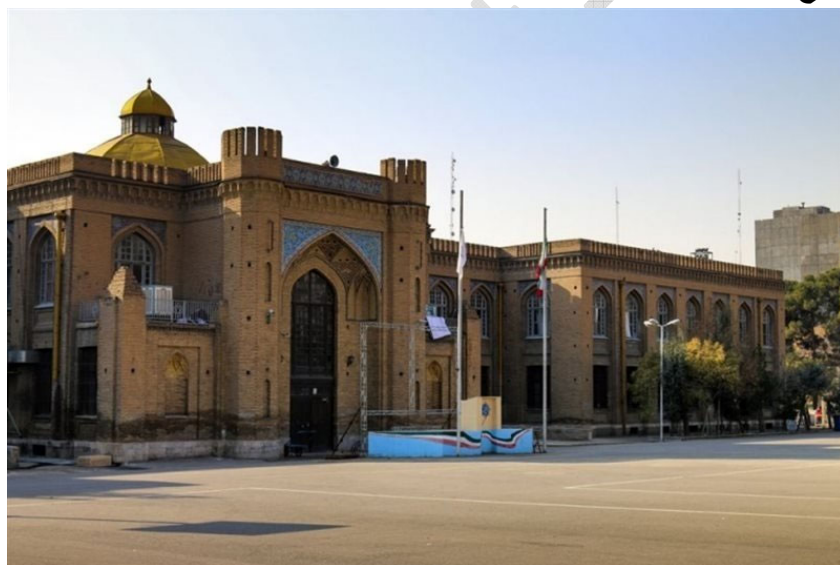
استقبالی که از این دانشگاه و استادان مسیحی آن در ایران به عمل آمد دلیل بارز خصیصه مماشات و مدارای ما نسبت به فرق مذهبی گوناگون و بزرگداشت علم و هنر است. این خصال و خصائص در دوره شاهنشاهی خسرو انوشیروان به طریق دیگر نیز تجلی داشت چنانکه در سال ۵۴۱ میلادی آن شاهنشاه شورائی تشکیل داد تا برای بسط و اشاعه علم پزشکی در سراسر کشور پهناور شاهنشاهی تبادل نظر کند و ریاست این شورا را نیز به یکی از پزشکان مشهور مسیحی بنام جبرائیل دستویه واگذار نمود و همچنین تألیف و نشر کتب پزشکی را تشویق کرده و دانشکده گندی شاپور را وسعت داد و مترجمین را به برگرداندن رسالات و کتب افلاطون و ارسطو و سایر دانشمندان مشهور یونانی و هندی به زبان پهلوی تحریض کرد. پس از حمله اعراب به ایران که به سال ۶۳۳ میلادی آغاز گردید روحانیون مسلمان امر تعلیم و فرهنگ و قضاوت و امور خاص روحانیت را به عهده گرفتند و در سراسر کشور مکتبها یا دبستانهای ابتدائی پسرانه تأسیس کردند (دوشیزگان طبق رسم معمول زمان همچنان از فراگرفتن علم و دانش بی نصیب بودند). پسران در سن هشت سالگی معمولاً از مادر و خواهران خود جدا می شدند و تحت تربیت مردان خانواده درمی آمدند و یا در خانواده های ثروتمند بدست لاله ها و مربیان موظف سپرده می شدند.

هر پسری که خانواده اش از عهده پرداخت دستمزد معلم که بسیار ناچیز بود برمی آمد به مکتب سپرده می شد و قرائت قرآن را فراگرفته و متن آن را به حافظه می سپرد و نوشتن و خواندن زبان فارسی و مقداری حساب یاد می گرفت. چون قرآن مجید به زبان عربی است اطفال از فهم و معانی آن عاجز بودند و مکتبداران نیز غالباً بعلت فقر علمی از توضیح و ترجمه و تفسیر مفاد آیات صرف نظر می کردند.

کودکان دبستانی چهار زانو روی زمین به دور معلم خود می نشستند و آیات قرآن کریم را که از معانی آن سر در نمی آوردند و گاهی خود معلم نیز از فهم معنی آن عاجز بود با یکدیگر با تکان دادن سر با صدای بلند قرائت می کردند. معلم مکتب برای حفظ انضباط ظاهری شاگردان تنبل را با چوب و فلک شدیداً تنبیه می کرد.

پس از اینکه کودک مکتب را تمام می کرد به مدرسه یا دبیرستان می رفت و به تحصیل علوم دینی و حقوق و طب می پرداخت و وقتی تحصیلات خود را در این مدرسه به اتمام می رساند به اخذ گواهینامه خاصی نائل می آمد.

از یکصد و اندی سال پیش متدرجاً اصول و رویه کشورهای متمدن در دستگاه تعلیماتی ما نفوذ پیدا کرد. در سال ۱۸۳۶ میلادی جمعیت پرسببتری^{۶۴} آمریکا دبیرستانی در شهر ارومیه (رضائیه امروز) تأسیس و چندی بعد در سایر نقاط ایران نیز دبیرستان‌هایی ایجاد کردند. همچنین دبستان‌های انگلیسی و آلمانی و فرانسوی و روسی در سال‌های بعد در ایران افتتاح گردید و هزاران نفر از پسران و دختران معلومات ابتدائی و متوسطه و مقدمات تحصیلات دانشگاهی را در آن دبیرستان‌ها فراگرفتند. مشهورترین این دبیرستان‌ها دبیرستان البرز تهران است که بسیاری از رجال امروزی و بازرگانان درجه اول کشور از جمله فارغ‌التحصیلان این دبیرستان هستند و همه به شخصیت بارز دکتر سامونل جردن مدیر آمریکائی این دبیرستان که سال‌ها آن سمت را عهده دار بوده اتفاق عقیده دارند. پس از تشکیل دبیرستان پسرانه البرز دبیرستان دیگری نیز به اسم «سیج» برای دختران تأسیس گردید.



بسال ۱۲۶۸ (۲۴۲۸) یعنی پنج سال پس از جلوس ناصرالدین شاه قاجار به سلطنت اولین دارالفنون دولتی ایران به همت و مجاهدت شادروان میرزا تقی خان امیرکبیر صدراعظم دانشمند و ترقی‌خواه آن پادشاه در تهران تأسیس یافت. این دبیرستان دولتی برای تعلیم و تربیت درباریان و افسران ارتش و اطباء و مهندسین تأسیس یافته بود و در سال‌های اولیه برای

^{۶۴} - ریشه نام کلیساهای پرسببتری از گونه پرسببتری مدیریت کلیسا گرفته شده، گونه‌ای که در آن کلیسا توسط مجامعی اداره می‌شود که نماینده ریش سفیدان هستند. شمار زیادی از کلیساهای اصلاح شده به این صورت سازمان یافته‌اند، ولی واژه پرسببتری به‌طور خاص تنها به کلیساهایی گفته می‌شود که ریشه شان را به پرسببتری‌های اسکاتلندی و انگلیسی و گروه‌های سیاسی متعددی که حین جنگ‌های داخلی انگلستان تشکیل شدند می‌رسانند

تدریس از معلمین اروپائی و مشاورین نظامی فرانسوی که برای اصلاح تشکیلات اداری و آرتشی به ایران آمده بودند استفاده می‌شد و برنامه درسی آن مشتمل بود بر رشته‌های زبان لاتین و فرانسه - ریاضیات - شیمی - داروسازی - طب - معدن‌شناسی - تعلیمات نظامی و اندکی بعد زبان فارسی و عربی و فقه اسلامی و حقوق نیز به آن افزوده شد. تا سال ۱۲۷۳ (۲۴۳۳) جمعاً ۱۶۰ تن دانشجو در این دبیرستان مشغول تحصیل بودند و از بین آنها ۱۱۰ نفر به اخذ گواهینامه رسمی توفیق یافتند.



راجع به مسافرت‌های ناصرالدین شاه قیلا سخن رانده‌ام و شک نیست که آن سفرها موجب بیداری ایرانیان و توجه آنان به لزوم تجدید رویه تعلیمات و اقتباس اصول نوین گردید. ناصرالدین شاه عده‌ای از جوانان ایرانی را برای کسب معلومات به اروپا گسیل داشت و این جوانان از سال ۱۲۷۵ (۲۴۳۵) که پس از فراغ از تحصیل به میهن خود بازگشتند با همکاری عده‌ای دیگر از دانشمندان ایران به تشکیل مجامعی برای تنظیم و تجدید برنامه دبستان‌ها و دانشکده‌ها پرداختند. در سال ۱۲۸۱ (۲۴۴۱) دانشکده علوم سیاسی در تهران تأسیس یافت و قانون مشروطیت در سال ۱۲۸۶ هجری قمری (۱۲۴۸=۲۴۰۸) وظیفه دولت را در تعمیم معارف و تعلیم و تربیت موکد ساخت و در فاصله سال‌های ۱۲۹۰ (۲۴۵۰) و ۱۲۹۱ (۲۴۵۱) مجلس شورای ملی لایحه تشکیل وزارت فرهنگ و تعلیم و تربیت عمومی را به تصویب رسانید.

با این حال در سال ۱۳۰۰ (۲۴۶۰) یعنی کمی پس از کودتای پدرم در سراسر کشور بیش از ۴۴۰ باب دبستان ابتدایی دولتی با ۴۳،۰۰۰ محصل و ۴۶ باب دبیرستان دولتی با ۹،۳۰۰ دانش آموز و یک دانشکده با ۹۱ دانشجو مشغول اشاعه معارف نبود و پدرم که این عده محصل و دانشجو و مدرسه را با احتیاجات کشور متناسب نمی‌دید به بسط و توسعه و تکثیر

دبستان‌ها و دبیرستان‌ها همت گماشت و نتیجه مساعی او آن بود که در سال ۱۳۱۱ (۲۴۷۱) عده دبستان‌ها و دبیرستان‌ها به سه برابر عده سال ۱۳۰۱ (۲۴۶۱) و در سال ۱۳۲۱ (۲۴۸۱) به شش برابر بالغ گردید و عده محصلین و دانشجویان نیز تقریباً به همان نسبت افزایش یافت. در سال ۱۳۱۱ (۲۴۷۱) شمسی فقط سه مدرسه عالی در ایران وجود داشت ولی در سال ۱۳۲۱ (۲۴۸۱) عده مدارس عالی که عبارت از مدرسه کشاورزی و مهندسی و دانشکده افسری و دانشسرا (که اولین دانشسرای دخترانه هم جزو آن بود) و دانشگاه تهران بود چهار برابر گردید. تأسیس دانشکده افسری یکی از اقدامات مهم رضاشاه برای تربیت افسران با سبک نوین بود که فنون نظامی را با پرورش ملکات فاضله و میهن‌پرستی حقیقی فراگیرند.

در مسئله بسط تعلیم و تربیت، رضاشاه به ساختن دبستان و دبیرستان و تربیت معلم و اعزام دانشجویان به کشورهای خارج اکتفا نکرد، بلکه فلسفه آموزش و پرورش و رویه تعلیماتی کشور را تغییر شگرف داد و تحولی عمیق و معنوی در این سازمان بزرگ به وجود آورد.

بعقیده پدرم وظیفه نخستین آموزش و پرورش خُلق و ایجاد روح میهن‌پرستی در دل جوانان کشور بود و بدون وجود یک چنین روحیه نیرومندی آرمان‌هایی که برای تجدید حیات کشور داشت صورت وقوع پیدا نمی‌کرد. بعقیده او اقتباس تمدن و فرهنگ نوین تنها به تغییرات ظاهری مانند احداث کارخانه و راه آهن و خیابان‌های اسفالت شده نیست بلکه باید در فرهنگ و معنویات ملت ایران نیز تغییرات کلی به عمل آید و توفیق در این عملی بسته به درجه عمق و بسط دامنه آن تغییرات اساسی است. از همین جهت در همان ایام که بناهای کهن و تاریخی را حفظ و مرمت می‌کرد و به ابهت و شکوه نخستین می‌رساند طرز فکر و عمل مردم را نیز عوض می‌کرد تا عظمت گذشته ایران با آینده روشن و درخشانی که برای آن می‌خواست هم‌آهنگ گردد.

برای اجرای همین فکر، پدرم برنامه هائی تعلیماتی را که تا آن روز در ایران سابقه نداشت به مقام اجرا گذاشت و دروس بهداشت و تعلیمات مدنی و خانه‌داری را در مدارس رواج داد، تشکیلات پیش آهنگی پسران و دختران را تشویق کرد، و بوسیله رادیو و سایر وسائل مخابراتی جوانان و کودکان را به وظیفه‌ای که در خدمت به میهن داشتند و مجاهدت در بهبود وضع زندگانی آشنا ساخت و برنامه وسیعی برای آموزش سالخوردان تنظیم فرمود.

از سال ۱۳۲۰ (۲۴۸۰) شمسی که دوران سلطنت من آغاز گردید من نیز همان اصول کلی را که پدرم در امر تعلیم و تربیت اتخاذ کرده بود مورد توجه و تعقیب قرار داده‌ام.

در سال ۱۳۲۲ (۲۴۸۲) شمسی مجلس شورای ملی قانون تعلیمات اجباری رایگان را برای کلیه کودکان کشور تصویب نمود.

هرچند این قانون تا حدی برای کشور زود بود و هنوز عده آموزشگاه‌ها و آموزگاران ما به آن حد نرسیده بود که بتوان قانون را در سراسر کشور به موقع اجرا گذاشت ولی هدف آینده تعلیم و تربیت را برای ما مشخص می‌کرد و وصول به آن را برای ما الزام‌آور می‌ساخت.

دستگاه آموزشی کشور از همان ایام روی به توسعه نهاده است چنان‌که هزینه فرهنگ به یک پنجم بودجه سالیانه کشور بالغ گردیده و این مبلغ بنظر من با مقایسه با آنچه در ممالک راقیه برای فرهنگ خرج می‌شود بسیار قابل توجه است.

در سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) عده دبستان‌های دولتی از ۸،۰۰۰ باب تجاوز می‌کرد یعنی نسبت به سال ۱۳۰۰ (۲۴۶۰) هیجده برابر شده بود و عده دبیرستان دولتی به ۱،۱۰۰ باب رسیده بود که بیست و سه برابر سال ۱۳۰۰ (۲۴۶۰) شمسی است و اگر این پیشرفت‌ها را که در ظرف مدتی کمتر از چهل سال به عمل آمده از اقدامات بسیار مهم به شمار آوریم حمل بر مبالغه نخواهد شد. عده محصلین ایرانی نیز که در دبستان‌ها مشغول تحصیل بوده‌اند از یک میلیون تجاوز کرده و عده دانش آموزان دبیرستان‌ها و آموزشگاه‌های کشاورزی و مدارس هنرهای زیبا و موسیقی و علوم اداری به ۲۲،۵۰۰ نفر بالغ شده و عده آموزگاران و دبیران به ۴۵،۰۰۰ نفر رسیده است که یک سوم آنها زن بوده‌اند.

در قسمت تحصیلات عالی علاوه بر ۱۱،۰۰۰ نفر دانشجو که در دانشگاه تهران به تحصیل اشتغال دارند چندین هزار نفر جوان از دختر و پسر در دانشگاه‌های نوپدید شهرستان‌ها به کسب معلومات می‌پردازند و چند صد نفر هم در دانشگاه جنگ مشغول فراگرفتن معلومات نظامی هستند. دانشگاه تهران مرکب از دانشکده‌های علوم طبیعی و ریاضیات و مهندسی و پزشکی و دندانپزشکی و داروسازی و کشاورزی و دامپزشکی و حقوق و علوم سیاسی و اقتصادی و ادبیات و هنرهای زیبا و علوم و فقه اسلامی است. در دانشگاه‌های استان‌ها، دانشگاه تبریز و شیراز و مشهد و اصفهان و

اهواز با وجود آنکه هنوز رشته‌های تدریسی آنها نسبت به دانشگاه تهران محدود است (چنان‌که مثلاً دانشگاه شیراز مرکب از دانشکده‌های ادبیات و کشاورزی و پزشکی و علوم است) ولی بسرعت در حال تکاملند و با روحیه‌ای که ویژه پیش‌قدمان خدمات فرهنگی است دستگاه آموزشی خود را توسعه می‌بخشند.

در سال ۱۳۳۳ (۲۴۹۳) در دانشگاه تهران مؤسسه علوم اداری و بازرگانی با کمک آمریکایی‌ها تأسیس یافت که قسمت‌های ویژه اداره امور عمومی و تربیت کارمندان در آن تدریس می‌شود و این رشته‌ها برای کشوری مانند ایران که تازه در راه ترقی و پیشرفت قدیم نهاده حائز اهمیت فراوان است. مؤسسات و مراکز دیگری نیز مانند مرکز مطالعات خاورمیانه و باستان‌شناسی و بررسی و آزمایش‌های روانشناسی و مؤسسه مطالعات اجتماعی و دفع مالاریا و بررسی اتمی در دانشگاه تهران دایر و مشغول کارند.



دانشکده پزشکی دانشگاه تهران

در خارج از حوزه دانشگاه نیز مراکز تحصیلات عالی دیگر تأسیس شده است مانند مؤسسه فنی و حرفه‌ای تهران که برنامه چهارساله دارد و به دانشجویان خود درجه فوق لیسانس می‌دهد و مؤسسه آبادان که توسط شرکت ملی نفت ایران اداره می‌شود و به تدریس مواد مختلف در رشته مهندسی اشتغال دارد. آموزشگاه خدمات اجتماعی تهران دانشجویان را برای اداره امور عام‌المنفعه تربیت می‌کند و آموزشگاه وزارت بهداشتی فن پرستاری را به زنان جوان می‌آموزد و آنها را با اصول نوع‌پروری و خدمت به خلق آشنا می‌سازد.

گذشته از مؤسسات تعلیم و تربیتی فوق، برنامه‌های وسیعی نیز برای باسواد کردن افراد نظامی و ژاندارمری و آشنا ساختن آنها به حرفه‌های صنعتی به مورد اجرا گذاشته شده است. در فصل هشتم و نهم درباره فعالیت‌های تعلیماتی که بوسیله مؤسسات خیریه و بانک عمران وابسته به دستگاه سلطنت به عمل می‌آید و برنامه وسیع عمرانی که دولت مشغول اجرای آن است سخن رفته است. علاوه بر این اقدامات دولت برنامه وسیع و جامعی نیز برای باسواد کردن مردم و تعلیم و تربیت عمومی در سراسر کشور به موقع اجرا گذاشته است. در کلاس‌های آموزشی دهکده‌ها و شهرستان‌ها و مراکز استان ده‌ها هزار نفر از مردم که بیشتر کسانی هستند که از نعمت تعلیم و تربیت برخوردار نبوده‌اند به تحصیل اشتغال دارند.

اما سواد یعنی توانایی خواندن و نوشتن، مانند آلات و ابزار است و اگر به راه ناصواب به کار افتد زیانش از سود آن بیشتر است و از همین جهت نظر ما در تعمیم سواد وسعت یافته و برنامه تحصیلات اساسی و بدوی را طوری مرتب ساخته‌ایم که سواد عامل بهبود وضع زندگی افراد باشد و استعداد سزاوار تحسینی که در مردم کشور ما موجود است برای انجام این منظور به حد کمال مورد استفاده قرار گیرد.

وزارت فرهنگ عده کثیری آموزگار که اغلب آنها زن و شوی هستند برای اجرای تعلیمات اساسی در دهات و قصبات تربیت کرده و آماده خدمت نموده است تا در دبستان‌هایی که در دهکده‌ها موجود است عصرها به تعلیم و تدریس بپردازند این افراد غالباً از نظر علاقه و شوقی که به این خدمت پرارزش دارند منزل خود را مرکز امور اجتماعی دهکده‌ها قرار می‌دهند. این آموزگاران به روستائیان خواندن و نوشتن و حساب می‌آموزند، ولی درس آنها طوری است که همیشه با کارهای روزانه مردم روستا و حواص آنها ارتباط مستقیم دارد. برای روشن ساختن این مطلب عنوان چند کتاب را که وزارت فرهنگ با همکاری مؤسسات دیگر برای تدریس در این کلاس‌ها تهیه کرده است نقل می‌کنم: عنوان کتاب اصلی «ما خواندن و نوشتن را یاد می‌گیریم» است و کتاب‌های دیگر، خانه و بهداشت - مرغداری و دامپروری - بهداشت عمومی قصبه - درخت جنگل - ما با هم کار می‌کنیم، عنوان دارند. دروس عملی نیز با قرائت توأم است و مثلاً روستائی نه تنها طریق مواظبت و نگاهداری درخت پسته را در کتاب می‌خواند بلکه عملاً نیز طرز پیرایش و قطع شاخه‌های زیادی درخت و دفع آفت آن را تعلیم می‌گیرد و یا در اثر فراگرفتن دروسی چند راجع به پرورش و نگهداری زنبور عسل می‌تواند در حفظ کندو شیوه بهتری را به کار ببرد. همچنین همسر مرد روستائی نه تنها درباره طرز نان پختن و میوه خشک کردن و جلوگیری از چشم درد فرزند خود مطالبی در کتاب می‌خواند بلکه

عملا نیز رموز آن را می‌آموزد و شک نیست که این‌گونه تعلیم و تربیت در بهبود اوضاع زندگانی مردم روستا اثرات بسیار سودمندی خواهد داشت.

با اشاعه سریع رشته‌های متنوع علوم مادی در کشور، توسعه و ترویج علوم دینی نیز از نظر دور نمانده است چنان‌که در حال حاضر ۲۰۰ باب مدرسه علوم دینی و حوزه علمی اسلامی در کشور ایران دایر است که قسمتی از هزینه آن را دولت تأمین می‌کند ولی اداره امور داخلی این حوزه‌ها و تدریس طلاب از هر حیث در اختیار روحانیون است و غالب شاگردان آنها برای اجرای وظائف روحانی تربیت می‌شوند. بزرگ‌ترین و بهترین این مؤسسات حوزه علمیه مشهور شهر قم است که از اماکن متبرکه به شمار است و دیر زمانی است که مرکز کسب فضائل معنوی و علوم دینی بوده و هنوز کیفیت معنوی خویش و برکناری از جهان مادی را نگاه داشته است.

گذشته از مؤسسات تعلیماتی و آموزشی دولتی و مدارس روحانی روز به روز بر تعداد دبستان‌ها و دبیرستان‌های خصوصی که با اجازه وزارت فرهنگ گشایش می‌یابد افزوده می‌شود.

یکی از این مؤسسات آموزشگاه پرستاری وابسته به مرکز پزشکی شیراز است که در آن دوشیزگان جوان فن پرستاری را مطابق اصول نوین می‌آموزند. همچنین عده زیادی کودکانستان و دبستان ابتدایی و آموزشگاه‌های بازرگانی و زبان‌های خارجی و موسیقی و غیره بوسیله افراد تأسیس گشته و در بسط فرهنگ به قدر خود خدمتی انجام می‌دهند.



در سال ۱۳۱۹ (۲۴۷۹) پدرم بمنظور جلوگیری از نفوذ بیگانگان در کشور مقرر داشت که تمام آموزشگاه‌های خارجی که محصلین ایرانی در آن مشغول تحصیل بودند بوسیله دولت اداره شود. اما در جنگ دوم جهانی این ترتیب کم و بیش برهم خورد و آموزشگاه‌های خارجی مجدداً افتتاح یافت. از جمله این آموزشگاه‌ها که شهرت بسزائی دارد آموزشگاه آمریکائی تهران است که بدست هیئت مبلغین پرسبیتی آمریکائی اداره می‌شود و همه ساله در حدود ۱۲۰۰ تن محصل که قسمت عمده آنها ایرانی هستند در شعب ابتدائی و متوسطه آن به تحصیل اشتغال دارند. پایه تدریس این آموزشگاه بسیار عالی است و بسیاری از محصلین را برای ورود به دانشکده‌ها و دانشگاه‌های آمریکا آماده می‌سازد. آرامنه و کلیمی‌ها و سایر اقلیت‌های مذهبی ایران نیز همه دارای آموزشگاه‌های اختصاصی هستند که رویهم‌رفته به نحو رضایت‌بخشی اداره می‌شوند.

در سال‌های اخیر هموطنان من از پیر و جوان علاقه وافری به آموختن زبان انگلیسی پیدا کرده‌اند و علت آن نیز آن است که امروزه بیشتر ملل بزرگ جهان به زبان انگلیسی تکلم می‌کنند و بسیاری از آثار ادبی و علمی مهم به آن زبان نگارش یافته است. ولی به نظر من این علاقه علت اساسی دیگری هم دارد و آن این است که مردم بتدریج دریافته‌اند که انگلیسی جنبه زبان بین‌المللی پیدا کرده است. چنان‌که بسیاری از کتاب‌های تبلیغاتی روس‌ها نیز به زبان انگلیسی چاپ و منتشر می‌شود. با وصف آن ایرانیان که اساساً در فراگرفتن زبان استعداد بسیار دارند، به زبان فرانسه نیز علاقه مخصوص نشان می‌دهند و عده زیادی یا در مؤسسه ایران و فرانسه در تهران که زبان فرانسه را با شیوه بسیار صحیحی به معلمین می‌آموزند و یا در دبیرستان‌ها و دانشکده‌ها به تحصیل این زبان مشغولند. در مورد زبان انگلیسی باید گفت که هر قدر مؤسسات آموزشی زیادتر می‌شود باز برای رفع تقاضائی که برای این زبان هست کفایت نمی‌کند. امروز در تمام دبیرستان‌های دولتی ایران زبان انگلیسی تدریس می‌شود و دانشگاه‌های ایران برنامه‌های وسیع و مفصلی برای زبان و ادبیات انگلیسی دارند. کلاس‌های انگلیسی تحت سرپرستی هیئت پرسبیتی آمریکائی چندین صد محصل دارد و کلاس‌های انجمن ایران و انگلیس در تهران و شهرستان‌های تبریز و مشهد و اصفهان به تعلیم صدها دانشجو و مخصوصاً اشخاصی که خود را برای معلمی زبان در مدارس آماده می‌کنند می‌پردازند. همچنین در کلاس‌های انجمن ایران و آمریکا هزاران نفر دانشجو در تهران و مشهد و کرمانشاه و اصفهان و شیراز بایک برنامه متحدالشکل مشغول فراگرفتن زبان انگلیسی هستند. در شهر آبادان و مناطق نفت‌خیز نیز تحصیل به زبان انگلیسی بین جوانان بسیار متداول است.

تدریس انگلیسی بوسیله رادیو و تلویزیون معمول است و در تهران و ولایات عده زیادی آموزشگاه‌های خصوصی زبان انگلیسی نیز تأسیس گردیده و در مرکز و شهرستان‌های کوچک و بزرگ ایران مقدار زیادی کتب درسی و مطبوعات انگلیسی بفروش می‌رسد و همیشه مشتری زیاد دارد.

با آنچه ذکر شد، ظاهر است که کشور ایران در این سال‌های اخیر در امر آموزش و پرورش به پیشرفت‌های قابل توجهی نائل گردیده است ولی هیچ‌کس بهتر از من نمی‌داند که در مسئله فرهنگ راهی که در پیش ماست چقدر دراز و مسافتی که باید برای رسیدن به هدف عالی طی شود چقدر دور است. هنوز میلیون‌ها از مردم کشور من مخصوصاً بزرگسالان و جوانان دهکده‌ها و روستاها از نعمت سواد محرومند و مبارزه با بی‌سوادی که در پیش داریم و حتماً باید بر آن فائق آئیم مبارزه‌ای است که نیازمند کوشش و مجاهدت شدید و مستمر ما است.^{۶۵}

امیدوارم هر سال در حدود ۱۲ درصد بر مجموعه محصلین دبستان‌ها و دبیرستان‌ها افزوده شود و این محاسبه براساس افزایش سالیانه جمعیت کل کشور است که سالیانه تقریباً سه و نیم درصد به آن افزوده می‌شود. هرچند هزینه تعلیم این افزایش سالیانه بسیار هنگفت است ولی هر سرمایه‌ای که در این راه به کار انداخته شود و هر هزینه‌ای که پیدا کند برای آینده ایران بسیار گرانبها و سودمند خواهد بود.

اما تنها افزایش وسائل تعلیم و تربیت برای وصول به هدفی که در پیش ماست کافی نیست و در عین اینکه باید بر عده آموزشگاه‌ها و آموزگاران و دانش‌آموزان بیافزاییم باید در معنی و مفهوم حقیقی تعلیم و تربیت امعان نظر مخصوص کرد و همین نکته مرا به روایتی که در آغاز این فصل ذکر کرده‌ام متوجه می‌کند و می‌خواهم در این مورد حقایقی را صریح و بی‌پرده اظهار کنم.

مسافران خارجی که در سال‌های اخیر و حتی در گذشته به ایران آمده‌اند، به این نکته متوجه شده‌اند که پاره‌ای از مردم کشور ما به دروغ گفتن خو گرفته‌اند. باید فهمید علت اینکه این اشخاص هر وقت صلاح شخصی اقتضاء کند به دروغ متوسل می‌شوند چیست؟

^{۶۵} - این بنیاد فکری سپاه دانش و بهداشت و ترویج و آبادانی در قالب «انقلاب سفید، شاه و مردم» بوده است که در سال ۱۹۶۳ اعلام شد.

با آن‌که اکثریت بزرگ مردم کشور من مسلمانند بعضی از آنها از خاطر برده‌اند که در قرآن کریم دروغ یکی از گناهان کبیره به شمار آمده است.

مالکی که به مستاجر و تاجری که به مشتری و آنها که به مامور وصول مالیات یا بازپرس گمرک دروغ می‌گویند برای این کار عذری در آن کتاب آسمانی نمی‌توانند یافت و برعکس، آیات متعدد در مذمت کذب پیش چشم آنها خواهد آمد و سوره‌ای خواهند یافت که در آن کم‌فروشان و آنان‌که در هنگام خرید و فروش اجناس را سبک‌تر از میزان حقیقی وزن می‌کنند به غضب الهی انداز یافته‌اند. پیش از ظهور دین مبین اسلام نیز در ایران به این دستورها عمل می‌شده است چنان‌که داریوش گفت «راست بگو و از دروغ بپرهیز» و همچنین در سایر کتب مقدس یعنی انجیل و تورات و احکام حضرت موسی و عیسی که اسلام آنها را از پیغمبران اولی‌العزم می‌شناسد در ذم دروغ و تشویق مردم به راستگویی شواهد فراوان می‌توان یافت.

برخی از دروغ‌گویان کوشش می‌کنند که برای این عادت ناپسندیده و بسیار زشت علل تاریخی پیدا کنند. مثلاً می‌گویند در دوره هجوم قوم تاتار و مغول برای حفظ جان راهی جز دروغ گفتن نبود و این رویه زشت بتدریج عادت گردید. اما آن وقایع تاریخی که توسل به دروغ را ناگزیر می‌ساخت با عصر امروز قابل انطباق نیست و برای دروغ‌گویان عصر کنونی دلیلی بسیار ضعیف و سخیف است. گروهی دیگر از مردم سعی دارند برای دروغ‌گویی از طرز فکر ملل غرب محلی بتراشند و «دروغ سفید» را از دروغ مودی جدا کنند. جای افسوس است که سعدی شیرازی که از شعرای مشهور و محبوب ما است در کتاب گلستان نیز برای این نوع دروغ سفید عذری یافته و گفته است «دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز است».^{۶۶}

در نظر من این عبارت سعدی با اصول اخلاقی و روش زندگانی صحیح سازگار نیست زیرا دروغ‌گویی نه تنها برخلاف صریح مذهب ما است بلکه عملی است که به حساب زندگی نیز بی‌ثمر و بی‌نتیجه است. دروغ اخلاقاً مذموم و عرفاً احمقانه است زیرا برای پوشیدن هر دروغ دروغ‌های دیگر لزوم پیدامی‌کند و این اکاذیب مانند زنجیرهایی دست و پای آدم را می‌بندد و مستأصل می‌سازد.

۶۶ - دین اسلام دروغ را گناه نمیداند به ویژه مذهب شیعه اثنی عشری، چهار مورد، کتمان، تقیه، تنفیج و تزویر جزو آداب پسندیده دینی به حساب می‌آید. سعدی آن برداشت را از اسلام برگرفته است. شاهنشاه ناچار بوده اند چون قانون اساسی به مذهب اسلامی شیعه بها داده است و کشور از زمان صفویه و به ویژه دوره قاجار دارای بنیادی وابسته به اسلام بوده است هر از گاه اشاره به دین اسلام در این کتاب از روی ناچاری بوده است.

از طرف دیگر راستی، چنان‌که یکی از صحابه پیغمبر اکرم نشان داد و در آغاز این فصل به آن اشاره رفت، موجب نجات آدمی و شکست دشمنان است. صدق مایه آسایش وجدان و فراغت از گزند نوائب است و برای ملل و اقوام موجب پیشرفت و ترقی است زیرا اساس حیات اجتماعی را بر اعتماد و اطمینان افراد نسبت به یکدیگر قرار می‌دهد.

خانواده‌های ایرانی خصائص و صفات بسیار ممتاز دارند و مسافران خارجی همیشه به پیوستگی بسیار مستحکم خانواده‌ها که نه تنها شامل افراد درجه اول از مادر و پدر و فرزندان می‌شود بلکه سایر افراد مانند عمو و دانی و خاله و داماد و اقارب دیگر را شامل است اشاره کرده‌اند. زندگی خانوادگی در کشور ما بیشتر در خانه بین خویشاوندان و اقوام و اقارب می‌گذرد و با همه لطف و صمیمیتی که در میان آنها حکم‌فرما است باید گفت که نسبت به کودکان توجه و عنایتی شایسته نمی‌شود. گاهی پدران دختران خود را بیشتر مورد نوازش قرار می‌دهند و زمانی مادران به پسران خویش بیشتر توجه و عطوفت نشان می‌دهند و در عین حال آن ارتباط معنوی که باید برای حسن تربیت کودکان بین پدر و مادر و فرزندان موجود باشد دیده نمی‌شود.

در بسیاری از خانواده‌ها حس مسئولیت فردی و اجتماعی را در نهاد اطفال نمی‌پروراندند و ذهن خردسالان را آماده نمی‌کنند که برای آینده خود برنامه داشته باشند و هوش و استعداد مغزی و بدنی خویش را به کار اندازند و کار مخصوصی را برای اشتغال خاطر دنبال کنند و از طبیعت و آثار بدیع آن آگاه شوند و خود به مشاهده و آزمایش پردازند. از نظر آن‌که بین والدین و فرزندان اعتماد متقابل موجود نیست به حکم غریزه در ذهن آنها واهمه بی‌پناهی ایجاد می‌شود و وضع خود را نامطمئن تصور کرده طبعاً نسبت به وضع دیگران و سایر افراد خانواده بی‌اعتنا و لاقید می‌شوند. هرگاه کودکی اتفاقاً چیزی را بشکند ممکن است بجای آن‌که مسئولیت آن را برعهده بگیرد به دروغ متوسل بشود. و عجب آنکه روستازادگان که خویشتن را در کار کشت و زرع و سایر امور کشاورزی با بزرگان شریک می‌دانند بطور طبیعی از کودکانی که وضع اجتماعی و اقتصادی خانواده آنها بهتر و مرفه‌تر است در ابراز سنجیه راستگویی پیش‌ترند.

از نظر عشق و علاقه ای که به ترقی و سربلندی ملت ایران دارم حق این است که درباره تربیت نسل جوان و نیازمندی‌های آنان بی‌پرده و صریح به ذکر نکاتی چند پردازم در کشور ما والدین مخصوصاً در پرورش و تربیت فرزندان خود مسئولیت برعهده دارند، کودکان ایرانی باید احساس کنند که عشق مادر در زندگانی پشتیبان اوست و آغوش پر محبت وی

همواره ملجاء حفظ و پناهگاه اوست در دنیای کوچکی که ویژه اوست مادر و چند تن دیگر برای او و آسایش او دامن همت به کمر زده و هر وقت اراده کند می‌تواند در شداند و دشواری‌های حیات به مادر پناه آورد و هیچ‌وقت خود را از مهر و عطوفت وی دور نخواهد یافت.

اگر از سوءتصادفی مادر کودکی فوت کند باید دیگری غذای روح کودک را که چیزی جز عشق و محبت نیست فراهم سازد و به همین دلیل اساسی وجود پرورشگاه‌ها و یتیمخانه‌ها در نظر من حائز اهمیت بسیار است چنان‌که در فصل هشتم ذکر توسعه و ازدیاد و تکمیل آنها را از واجبات شناخته‌ام.

اما عشق سرشار مادری برای پرورش حس مسئولیت و وظیفه‌شناسی کودک کافی نیست بلکه هر کودکی نیازمند آن است که در زندگانی کودکانه خود به قواعد و اصول انضباطی معقول و منصفانه‌ای نیز مطیع باشد. مادر باید از همان اوایل کودکی فرزند خویش را به راستگویی و قبول مسئولیت در کارهایی که می‌کند عادت دهد و از متوجه ساختن مسئولیت به دیگران و ادای جمله «تقصیر من نیست» که بین کودکان معمول است و بدون تردید از بزرگان یاد گرفته‌اند پرهیز دهد.

کودک باید از همان اوان طفولیت جرئت آن را داشته باشد که از مواجهه با نتایج کردار و غفلت و سهل‌انگاری‌های خویش فرار نکند، زیرا در همین اوان دوران طفولیت است که مادران باید بذل انسانیت و وظیفه‌شناسی را در مزرعه پر استعداد ذهن صافی کودک بکارند و اگر مادران این وظیفه مهم را از نظر دور بدارند کودکان بی‌قید و لاپالی بار می‌آیند و مانع پیشرفت و ترقی کشور می‌گردند.

مادر باید برنامه روشن و قطعی برای فرزند خویش تنظیم کند و او را به بازی‌های مفید و سرگرمی‌هایی که نیروی خلق و ابداع را تقویت می‌کند مشغول بدارد.

من به فراهم ساختن اسباب بازی اطفال اهمیت بسیار می‌دهم و می‌دانم که کودکان ما در اثر نداشتن بازیچه‌های خوب نتوانسته‌اند دست و پنجه و مغز خویش را نمو و پرورش بدهند. امیدوارم در آینده نزدیک هزاران هزار اسباب بازی ساده و ارزان مطابق نمونه‌هایی که در آمریکا و اروپا دیده‌ام در کشور ما تهیه شود. برای من مایه مسرت است که می‌بینم در این اواخر در کار ساختن اسباب بازی رونقی به وجود آمده است.

هنگامی که پسرها دوران کودکی خود را طی می‌کنند باید برای آنها بازیچه‌هایی که مربوط به ساختمان مکانیکی است تهیه نمود تا با آنها سرگرم شوند و با این کارها آشنائی پیدا کنند. چنان‌که خود من لذت‌بخش‌ترین ساعات این دوره از حیات را بازی با همین آلات و اسباب مکانیکی یافتم.

کمترین فایده این قبیل بازیچه‌ها در تربیت و پرورش فرزندان ما آن است که در ذهن کودک فکر غلط و موذی قدیمی که کار دستی عیب است برطرف می‌شود و آن را ننگ و عار نخواهد شناخت. ما باید شیوه پسندیده ملل متمدنی را که دست‌هائی که در اثر کار دستی چرکین شده محترم می‌شناسند فرا بگیریم.

امروز یک نفر دانشمند در آزمایشگاه خود کار مغزی را با کار دستی توأم انجام می‌دهد و این نمودار فعالیت مردم در عصر کنونی است و مردم کشور ما باید از همین سرمشق پیروی کنند.

در کشور ایران مانند سایر نقاط گیتی دختران خردسال به حکم غریزه عروسک‌بازی و اشتغال به وظایف مادری را دوست می‌دارند و بدون تردید این میل فطری ارزش تربیتی بسیار دارد و باید وسایل آن را برای آنها فراهم کرد. به همین ترتیب باید علاقه کودکان را به کشف رازهای طبیعت پرورش داد. مثلاً باید از باغ‌های مشهور ایران برای تعلیمات عملی فرزندان خود در گیاه‌شناسی و باغبانی استفاده کنیم و آنها را به نگاهداری و مواظبت پرندگان و ماهی‌ها و چارپایان وادار سازیم.

کودکی که به نوازش و توجه حیوانات عادت کند طبعاً سنجیه مهرورزی به هم‌نوع نیز در وی تقویت می‌شود و خوی خیرخواهی و دستگیری از افتادگان در وی نیرومند می‌گردد.

در دستگاه‌های تربیتی ما باید نسبت به پرورش ذوق و سلیقه افراد توجه مخصوص به عمل آید. مثلاً در کشور ما که آثار باستانی و تاریخی و معادن متنوع وجود دارد باید همه خردسالان را ترغیب و تشویق کنیم که نمونه‌هایی از این منابع را جمع‌آوری کنند و آنها را بخوبی بشناسند. فرزندان ما باید از اوان کودکی به ورزش مخصوصاً ورزش‌های دسته‌جمعی آشنا شوند تا روح همکاری و تعاون در آنها تقویت گردد و ضمناً به آنها خاطرنشان سازیم که در کار ورزش برد و باخت قابل اهمیت نیست و آنچه

سزاوار توجه است آن است که در مقابله با موانع و شدائد نیرومندی داشته باشند و حس معاونت و مشارکت در آنها به حد کمال رشد و نمو نماید.

امروز در ایران برای خردسالانی که هنوز به سن رفتن به دبستان نرسیده‌اند صدها کودکستان دولتی و خصوصی تأسیس شده است که امر آموزش نوباوگان را به عهده دارند. اما این کودکستان‌ها با تمام فوایدی که دارند هرگز نمی‌توانند برای کودک جای خانه را بگیرند و آنچه خردسالان ما از تربیت صحیح نقص دارند جبران کنند و تا امر تربیت در خانه و خانواده اصلاح نشود نقص اخلاقی و تربیتی کودکان بطور کامل برطرف نخواهد شد.

اینک باید به مسئله تعلیمات ابتدائی و متوسطه پرداخت. تردید نیست که باید در رویه فعلی آموزش و پرورش دوره ابتدائی و وضع زندگی دانش‌آموزان خردسال تغییرات و تحولاتی عمیق بوجود آید.

بسیاری از آموزگاران دبستان‌های ما خود از تعلیم و تربیت صحیح محروم بوده‌اند و حتی در انجام دادن وظایف آموزگاری اطلاعات‌شان بسیار ناقص و محدود است و از همین جهت موفقیت آنها در تعهد وظایف ویژه آموزگاران بسیار مشکوک خواهد بود.

در دبستان‌های ابتدائی ما اطفال طوطی وار مطالبی را به حافظه می‌سپارند و به آنها فرصت داده نمی‌شود که هوش خود را به کار برند و به نیروی ذوق خویش مطالبی درک کنند و یا از معنی مسئولیت آگاه گردند و در سخن گفتن راستگویی پیشه خویش سازند. آموزگاران ما اغلب مردمی با ایمان و فداکار هستند، ولی چون وسایل کافی ندارند و کتاب‌های آموزشی صحیح در دسترس آنها نیست نمیتوانند کاری مهم از پیش ببرند. از طرف دیگر حقوق آنها بسیار مختصر است و اغلب گرفتار در دسر بی‌خانمانی و دشواری‌های ناشی از آن هستند.

برای رفع این دشواری‌ها در سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) اداره امور تعلیمات ابتدائی در وزارت فرهنگ تأسیس گردید تا به مشکلات کار آموزگاران رسیدگی کند. اداره دیگری بنام امور خانه‌داری که تمام کارمندان آن را بتوان تشکیل می‌دهند تأسیس یافت تا برنامه تعلیمات اساسی مربوط به خانه و خانواده را در تمام آموزشگاه‌های دولتی دخترانه اعم از ابتدائی و متوسطه تهیه نماید. همچنین برای آشنا ساختن دانش‌آموزان به امور

کشاورزی و گیاه‌شناسی در آموزشگاه‌های ابتدائی و متوسطه دروس گیاه‌شناسی و کشاورزی جزو برنامه قرار گرفت.

اقدام مهم دیگری که برای تقویت برنامه‌های تعلیماتی برداشته شده ایجاد اداره آمار فرهنگی است که با کمک یونسکو تأسیس یافته است و قبل از تشکیل این اداره آمار صحیح و روشنی از جریان امور تعلیماتی و آموزشی موجود نبود و این نقیصه در امور آموزش و پرورش کشور سوء اثر داشت.

بطور کلی توجه به مسئله آمار یکی از هدف‌های اساسی دولت است زیرا در عصر امروز مسلم شده است که یکی از مهمترین موجبات عدم موفقیت کشورهایی که در حال پیشرفت هستند عدم توجه به تهیه و تنظیم طرح‌ها و نبودن آمار دقیق است که برنامه‌های اصلاحی را مبهم و غیر قطعی می‌سازد و تأمین نیازمندی‌های اجتماعی را مانع می‌گردد.

دشواری اساسی دیگر که در برابر کشورها است کمبود آموزگاران شایسته و باصلاحیت است. چنان‌که اگر برای تعمیم تعلیمات اجباری هزارها دبستان ابتدائی تأسیس کنیم ناگزیر گذشته از آنکه باید دانشسراهای موجود را توسعه دهیم صدها دانشسرای بزرگ دیگر نیز باید ایجاد نماییم تا بتوانیم آموزگاران مورد نیاز را تأمین و آماده سازیم.

در سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) عده دانشسراهای کشور پنجاه باب بود که بیست و هفت باب آن دانشسرای معمولی و دوازده باب کشاورزی و سه باب تربیت بدنی و هشت باب عشایری بود.

دانشسراهای عشایری ویژه تربیت آموزگاران سیار است که در دبستان‌های سیار با عشایر در حرکت و نقل و انتقال بودند و در هنگام توقف زیر چادر کلاس درس تشکیل می‌دادند. از میان بیست و هفت باب دانشسرای معمولی شش باب آن به دختران اختصاص داشت و علت کمی تعداد آن از نظر عدم تمایلی بود که دختران به تحصیل در دانشسراها ابراز می‌داشتند.

اما در سنوات اخیر که آموزشگاه‌های حرفه‌ای تأسیس یافته است معلوم گشته است که این مؤسسات مورد علاقه فراوان دختران واقع شده و اگر فرصت مناسبی فراهم آید عده زیادی از دختران ما از تعلیمات حرفه‌ای استقبال خواهند کرد.

نظر من این است که هر چه زودتر عده دانش‌آموزان دختر در مدارس ابتدائی با تعداد دانش‌آموزان پسر برابر گردد و از همین جهت باید عده زیادتری از بانوان را به حرفه آموزگاری راغب و شائق سازیم. البته در کشور ما وجود معلمین زن برای تدریس و تعلیم دختران الزامی نیست و حتی در اغلب از دبستان‌های ابتدائی و دانشگاه‌ها کلاس‌ها بدون تفاوت و امتیاز جنسی و صرفاً از نظر تخصص هر یک از آموزگاران و معلمان تدریس می‌شود ولی چون در قسمت متوسطه کلاس‌های مختلط چندان معمول نیست برای مدارس دختران نیازمندی ما به معلمان روزافزون است. طبق آماري که در دست است در حال حاضر یک چهارم دبستان‌های دولتی بطور مختلط اداره می‌شود ولی با ازدیاد دائم عده دختران دبستان باید عده کثیری معلم زن آماده خدمت نمود و از همین جهت به عقیده من باید عده دانشسراهای دخترانه را بسرعت افزایش داد که به نصف تعداد کلی این مؤسسات بالغ گردد.

در ضمن میل دارم در تأسیس دانشسراهای مختلط که دختر و پسر جوان با هم برای شغل معلمی تربیت میشوند آزمایشی به عمل آید. یکی از فوائد این‌گونه آموزشگاه‌های مختلط آن است که برای زن و مرد جوان فرصت آشنائی و شناختن اخلاق یکدیگر فراهم می‌شود و اگر این آشنائی‌ها منجر به ازدواج گردد، زن و شوی می‌توانند در دبیرستان‌هایی که در قراء دوردست تشکیل می‌شود، دوش به دوش هم به کار تعلیم نوآموزان بپردازند و چون هدف‌ها و علاقه‌های مشترک دارند این وظیفه مقدس را با فراغ خاطر و آرامش روحی انجام دهند.

با نمو سریع دستگاه آموزش و پرورش ایران برای تجدید نظر در برنامه‌های تعلیمی و بالا بردن سطح معلومات آموزگاران کار بزرگی در پیش ماست. معلومات بسیاری از آموزگاران ما در حدود دوره شش ساله دبیرستان است و بسیاری از آنها این حد هم تحصیل نکرده‌اند. و هرچند با احتیاج مبرمی که به آموزگار هست وجود معلمین کم معلومات از عدم آن به مراتب مفیدتر است ولی برای اینکه فرزندان ما تربیت و تعلیم صحیح فرا بگیرند چاره‌ای نیست جز آنکه اقدامات شدید و دامنه‌داری در بالا بردن پایه معلومات آموزگاران به عمل آید.

یکی از طرقی که برای ترقی سطح معلومات آموزگاران میتوان اتخاذ نمود تاسیس کلاس‌های تابستانی است و این روش اینک به مقام عمل در آمده است و باید دامنه آن را توسعه بخشید. اما احتیاج مبرم ما به تربیت عده کثیری آموزگار است که به روش صحیح برای این شغل آماده شده باشند و این کار تنها به این طریق صورت‌پذیر است که برای دبیری دانشسراها

افرادی ورزیده‌تر و بهتر به کار مشغول باشند یعنی بوسیله دبیران دانشمندتر آموزگاران بهتر تهیه کنیم.

دبیرانی که در دانشسراها خدمت می‌کنند غالباً اشخاصی مجرب و ورزیده هستند ولی معدودی از آنها گواهی فراغ تحصیل دانشگاهی دارند و از همین جهت باید دانشسرای عالی تهران را بسرعت توسعه دهیم و بنظر من باید در هریک از دانشگاه‌های شهرهای دیگر نیز دانشسرای عالی تاسیس نمایم. از طرف دیگر آزمایش‌هایی که در بسیاری از کشورهای خارجی به عمل آمده نشان داده است که بهترین دبیران دانشسراهای مقدماتی تنها از میان کسانی که تحصیلات عالی را در دانشسرای عالی به پایان رسانیده‌اند بیرون نیامده‌اند و از همین نظر باید جوانانی را که در سایر رشته‌های علمی و فنی و ادبی در ایران یا در کشورهای دیگر فارغ‌التحصیل شده و به روش تعلیم و تربیت نیز آشنا هستند به این خدمت مهم فرهنگی بگماریم.

برای تعمیم و تسریع در امر تحصیلات دبستانی و ابتدائی باید تاکید کنم که مردم محل و والدین و دانش‌آموزان باید دامن همت به کمر بزنند و در اجرای این امر خیر جدیت کنند و ابتکاراتی به خرج دهند. سابقاً اساس روش فرهنگی ما در تمرکز امور اداری و تعلیماتی در تهران بود و از همین جهت برای بیدار ساختن افراد نقاط مختلف کشور به دستگیری با دولت در این خدمات اساسی توفیق حاصل نمی‌گشت. در صورتی‌که امروز سرتاسر ایران مردم به اهمیت فرهنگ و ارزش آن ایمان دارند و در بسیاری از دهکده‌ها و قصبات ایران مردم کشاورز با کمال میل و رغبت حاضرند که از هزینه خوراک خویش بکاهند و وسائل تأسیس دبستان را در دهکده خویش فراهم کنند تا فرزندان‌شان از نعمت دانش بهره‌مند گردند.

از آن زمان که ما از غیرت و همت مردم هوشمند کشور در این امر مهم استمداد کرده‌ایم دیری نگذشته است و امروز در بسیاری از نقاط طبق روشی که در کشورهای متمدنی معمول است انجمن خانه و مدرسه ایجاد شده است. با وصف این برای کشوری مانند ایران که در راه توسعه و ترقی افتاده است باید از این حد هم فراتر رفت. در فصل هشتم نظر خود را درباره همکاری مردم با دولت در امر فرهنگ و بهداشت و سایر امور عام‌المنفعه اظهار داشته‌ام و در این مقام باید در این نکته تاکید کنم که برای ساختمان مدارس وزارت فرهنگ باید نقشه‌های صحیح و مطابق مقتضیات و نیازمندی‌ها و آب و هوای هر محل تهیه کند و آنچه از مصالح و تجهیزات که در محل تهیه آن ممکن نیست فراهم سازد و نظارت امور ساختمانی را تعهد نماید و کشاورزان محل، یا اگر دهکده متعلق به یک نفر است مالک آن قریه، زمین و مصالح قابل تهیه در محل و کارگر لازم را فراهم نمایند.

چنان‌که اخیراً به ثبوت رسیده است مدارسی که برای ایجاد آن دولت و مردم با یکدیگر همکاری می‌کنند در قطعه زمینی که در دهکده‌ها بدون مصرف افتاده بود سرعت ساخته می‌شود و من آن روزی را در برابر دیدگان باطن خویش می‌بینم که تمام مدارس ما جز دبیرستان‌های بزرگی که در شهرستان‌ها باید ایجاد شود به همین ترتیب ساخته و پرداخته گردد.

اینک باید دید پس از آنکه ساختمان مدارس به شرح فوق به اتمام رسید به چه وسیله و به دست چه اشخاصی باید نگاهداری و اداره شود؟ در یکی از قراء کوچک حومه تهران دبستان مختلط ابتدائی دولتی کوچکی وجود دارد که با حسن سلیقه معماری ساخته شده و دارای چندین کلاس درسی و کارگاه است که دختر و پسر در آنها به آموختن حرفه‌های مختلف مانند نجاری و نساجی مشغولند. این دبستان یک محوطه برای بازی والیبال و زمین نسبتاً وسیعی برای سایر ورزش‌ها دارد و هر چند یک نفر مستخدم همیشه در آن دبستان مقیم و مشغول خدمت است ولی قسمت عمده نظافت و نگاهداری ساختمان و زمین‌های بازی برعهده کودکان است. از این گذشته وقتی آدم به این دبستان وارد می‌شود چشمش به باغچه پر از گلی می‌افتد که اطراف مدرسه را مزین کرده و در قسمت عقب آن زمینی است که برای سبزی‌کاری اختصاص یافته است و آن باغچه‌های گل و این زمین را کودکان دبستان به وجود آورده‌اند. در محوطه دبستان بناهای خوش‌سلیقه و ساده‌ای هم برای آموزگاران ساخته شده و بدین ترتیب دشواری تهیه مسکن برای خدمتگزاران فرهنگ را که مورد ابتلای بسیاری از آنها است مرتفع ساخته است.

این ساختمان ساده و مجهز در اثر علاقه یکی از وزرای سابق فرهنگ بوجود آمده است که خود در آن دهکده مقیم است و شک نیست که نظائر آن را می‌توان در سایر نقاط فراهم ساخت.

شرکت کودکان در کارهای دبستانی گذشته از آن که خود یک نوع آموزش بسیار سودمندی خواهد بود نتیجه دیگری نیز دارد و آن، این که جوهری را که بدین کیفیت از هزینه‌های دیگر صرفه‌جویی می‌شود میتوان به مصرف بنای دبستان‌های دیگری رسانید.

اینک به مسائل مربوط به دبیرستان‌های کشور باید پرداخت. درباره توسعه و بسط تعلیمات متوسطه در سال‌های اخیر پیشرفت‌های محسوسی که در ازدیاد دبیرستان‌های فنی و کشاورزی در تهران و بسیاری از شهرستان‌ها به عمل آمده قبلاً اشاره شده است. در سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) متجاوز از

۵،۰۰۰ پسر در دبیرستان‌های فنی مشغول فراگرفتن حرفه‌های متنوع مانند نجاری - لوله‌کشی - برق و فلزکاری بوده و صدها تن دختر به کسب فنون خیاطی و ماشین‌نویسی پرداخته‌اند. همچنین متجاوز از ۲،۰۰۰ تن پسر در مدارس کشاورزی مشغول فراگرفتن فنون کشاورزی براساس روش نوین امروزی بوده‌اند. اما این اقدامات به‌مثابه آغازی بیش نیست و در کشوری مانند ایران که دوره ترقی و پیشرفت را شروع کرده است، جوانانی که در فنون و حرفه‌های متنوع تربیت می‌شوند باید چندین برابر عده فعلی بشود.

درباره اهمیت آموزش حرفه‌ای در کشوری مانند ایران هر چه تأکید شود هنوز کم است. شاید کسانی که از کشورهای خارج به ایران می‌آیند و بسیاری از مردم مملکت تصور کنند که نیازمندی ما در درجه اول به مهندسين و مدیران و کارشناسان عالی‌مقام است.

شک نیست که ما به وجود چنین اشخاصی احتیاج روزافزون داریم ولی نیاز حقیقی و مهم ما جای دیگر است. زیرا از یک‌طرف سال‌ها است به تربیت و تعلیم متخصصین در داخلی و خارج کشور پرداخته و عده‌ای از آنها را به کار گماشته‌ایم و همچنین از کارشناسان خارجی که برای اجرای برنامه‌های کمک به ایران آمده‌اند استفاده کرده و یا عده‌ای را استخدام نموده‌ایم. از طرف دیگر عده کارگران عادی ما بسیار زیاد است ولی برای استادکار و کارگر ماهر و سرکارگر مجرب دچار مضیقه بزرگی هستیم و چنین اشخاصی را برای دستگاه‌های صنعتی و ساختمان و امور کشاورزی و سایر فعالیت‌های فنی لازم داریم و در عین حال که به هزاران متخصص و مهندس عالی مقام نیازمندیم احتیاج ما به این طبقه میانه یعنی استادکار و سرکارگر و نظائر آنها صد چندان است. برای این‌که احتیاج به افراد دسته اول مرتفع شود ممکن است عده کثیری را از خارج استخدام کرد ولی آن استطاعت مالی که بتوان تمام افراد طبقه میانه را از مردم خارج کشور اجیر کرد نداریم و باید اینگونه اشخاص را در داخله کشور و در دبیرستان‌های حرفه‌ای و فنی تربیت و آماده کنیم.

تهیه معلم و مربی برای دستگاه بزرگ فرهنگی که روز به روز بسط و توسعه پیدا می‌کند ما را به یک اشکال اساسی مواجه می‌کند و آن این است که مدرسه بدون معلم کار نمی‌کند و وجود مدرسه خوب نیز بی معلم خوب غیرممکن است، و چون عده دبیرستان‌های فنی و کشاورزی ما افزایش یافته پایه و میزان معلومات به واسطه کمبود معلم به همان درجه پیشرفت نکرده است. برای رفع این نقیصه باید پایه معلومات دانش‌آموزان فعلی را بالا ببریم و مؤسسه حرفه‌ای و فنی تهران را توسعه بخشیم. باید دانشجویانی را که از دانشکده فنی دانشگاه تهران و مؤسسه فنی آبادان

فارغ‌التحصیل می‌شوند ترغیب و تشویق نمائیم که به خدمت دبیری دبیرستان‌های فنی وارد شوند. همچنین باید توجه جوانان ایرانی را که در خارج از کشور تحصیلات فنی و مهندسی کرده‌اند به این خدمت جلب نمائیم و بدون درنگ به تأسیس دانشکده‌های فنی در دانشگاه‌های استان‌ها بپردازیم و برای تسریع در انجام این مهم عده کافی معلمین خارجی نیز استخدام نمائیم.

از تمام مسائل فوق مهم‌تر آن است که برای دبیران دبیرستان‌ها و مخصوصاً آنها که رشته‌های فنی را تدریس می‌کنند حقوقی بهتر منظور کنیم و خانه‌های تازه ساخت که هم وسایل آسایش در آنها فراهم است و هم هزینه ساختمان آنها زیاد نیست در اختیار آنها بگذاریم.

کارکردن با جوانان ممکن است یکی از دلپذیرترین و نشاطبخش‌ترین مشاغل حیات باشد، اما بدان شرط که اندیشه تهیه کفش و کلاه برای فرزندان مایه نگرانی و پریشانی حواس معلم نباشد و آسایش خاطر وی را نابسامانی مادی برهم نزند.

برای توفیق در برنامه توسعه تعلیمات متوسطه فنی و کشاورزی یکی از ضروریات آن است که آن فکر نادرست و نحیفی که قبلاً بدان اشاره کرده‌ام از مغز قاطبه افراد کشور ما خارج شود و همه کس به این حقیقت ایمان پیدا کند که کارهای دستی و خلاق هرگز مایه ننگ و عار نیست.

کودکانی را می‌شناسم که وقتی می‌بینند پدرشان با بیل و کلنگ کار می‌کند احساس سرافکنندگی و شرمساری می‌نمایند. بسیاری دیگر پوشیدن لباسی که برای خدمات اداری مناسب است و داشتن کیف کاغذ را که معمولاً در دست مأمورین دولت می‌بینند (بدون آنکه اصلاً به فکر محتویات آن باشند) بهترین آرزوهای خود می‌شناسند و با سرسختی بسیار از کار دستی گریزان و به این خیالند که در یکی از ادارات دولتی به خدمت وارد شوند و بدان وسیله کسب آبرو و شخصیت کنند.

کودکان در محیطی که بزرگتران آنها و مخصوصاً آنها که استطاعت مادی دارند ایجاد نموده‌اند به این افکار و پندارها آشنا شده و چون در تقلید توانائی مخصوصی دارند آن را اقتباس کرده‌اند و شک نیست که افکار این مردم بکلی با طرز فکر جهان امروز در دنیای علم و صنعت که میدان کوشش و تلاش است مباین و متفاوت است. نتیجه این شده است که روزی که جوان به دبیرستان وارد می‌شود از تصور اینکه دست و بازو را به مدد

مغز خویش به کار اندازد نفرت دارد و کشور را از نیروهائی که باید برای ترقی و پیشرفت آن خدمت کند، محروم می‌سازد.

به نظر من یکی از نکاتی که آمریکائیانی که به ایران آمده‌اند مورد توجه جوانان قرارداده‌اند رعایت اصول اخلاقی است ولی از آن مهم‌تر آن است که احترام به کارهای دستی را که از علل پیشرفت و ترقی کشور آمریکا است به دیگران یاد داده و مأمورین اصل چهار نیز همین رویه پسندیده را دنبال نموده‌اند و اثر سرمشقی که به جوانان ما در این موارد داده‌اند در تغییر طرز فکر آنان و متناسب ساختن آن با اوضاع عصر امروز کم، کم مشهود گردیده است. ایجاد مدارس نوین برای تعلیم امور اداری نیز یکی دیگر از نیازمندی‌های ما است. به نظر من بسیاری از کشورهائی که در حال توسعه و پیشرفت هستند با کمبود کارمندان مجرب و ورزیده برای خدمات اداری مانند ماشین نویسی و منشی‌گری مواجه‌اند و در کشور ما این کمبود بخوبی محسوس است و از همین جهت از مؤسسه علوم اداری که وزارت فرهنگ تأسیس نموده است کمال مسرت را دارم. در این آموزشگاه پانصد نفر مرد و زن جوان در کلاس‌های روزانه یا شبانه در رشته‌های مختلفی مانند ماشین نویسی فارسی و لاتین، تند نویسی، زبان انگلیسی، بازرگانی و اداری، بایگانی، تعهد اموراداری و تهیه گزارش مشغول تحصیل هستند.

بعضی از دانشجویان در یک یا چند رشته تحصیل می‌کنند و دیگران که تمام برنامه سه ساله آن را فرا می‌گیرند به درجه لیسانس نائل میشوند. عده‌ای از آنان خود را برای تدریس رشته‌های مربوط به امور اداری و بازرگانی در دبیرستان‌ها حاضر می‌کنند و خود دستگاه غذاخوری و سایر تفریحات را با دستیاری یکدیگر فراهم ساخته و محیطی دلپذیر در این آموزشگاه به وجود آورده‌اند.

در دبیرستان‌های شهرهای بزرگ رشته‌های مربوط به امور بازرگانی و اداری تدریس می‌شود و این برنامه را در تمام شهرستان‌ها تعمیم خواهیم داد.

سازمان برنامه و شرکت ملی نفت ایران نیز برنامه‌های مفیدی برای تعلیم امور اداری تهیه کرده‌اند. با وصف این اقدامات نیازمندی‌های ما در این رشته‌ها بقدری زیاد است که مدارس دولتی و آموزشگاه‌های خصوصی برای رفع آن و مخصوصاً در قسمت مترجم و کسانی که به دو زبان آشنائی کامل داشته باشند کفایت نمی‌کند و این احتیاج فرصت مناسبی به دختران

ما می‌دهد که خویشتن را برای مشاغلی که اتصالاً به وجود می‌آید، حاضر کنند و شاید مؤسسات خصوصی آمریکا و سایر دستگاه‌های مشابه بتوانند با ما تشریک مساعی کنند.

هرچند این آموزشگاه‌های تخصصی برای ما ضرورت اولین درجه دارد ولی دبیرستان‌ها باید خدمات زیادتر و دامنه‌دارتری را تعهد کنند. در این مدارس باید توجه مخصوص به رشد و نمو استعداد‌های تحصیلی محصلین به عمل آید و بر شالوده‌ای که محیط‌های خانوادگی و دبستان باید فراهم سازند در جوانان ما حس وظیفه‌شناسی و مسئولیت فردی و اجتماعی را در آنها برانگیزند و با راستگویی و عشق به حقیقت و صداقت بار آورند.

سابقاً در برنامه‌های دبیرستان‌ها به این مسائل اخلاقی چنان‌که باید توجه نمی‌شد و دروس عبارت از یک سلسله محفوظات بود و پرسش کردن دانش‌آموز و بحث و اظهارنظر در مسائل عملی احمقانه یا خلاف ادب به شمار می‌آمد و عجیب آن است که شاهنامه استاد بزرگ فردوسی که تقریباً هزار سال پیش به رشته نظم درآمده به منزله کتاب تاریخ در دبیرستان‌ها تدریس می‌گردید. هرچند این اثر بزرگ یکی از شاهکارهای ادبی جهان به شمار می‌آید ولی جای کتاب مستند تاریخی را نمی‌گیرد و جنبه‌های داستانی آن را نمیتوان غیرقابل تردید و جزو حقایق مسلم تاریخ پنداشت.^{۶۷}

در زبان فارسی معنی کلمه داستان مانند تمام داستان‌های پهلوانی جهان عبارت از ذکر وقایع دوره‌هائی است که سینه به سینه از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته است و جنبه حقیقت آن از نظر کسب اطلاعات تاریخی تحت‌الشعاع اهمیت آنها از نظر توجه به مآثر کهن واقع شده است. برای تغییر این رویه اصلاحاتی که در طرز آموزش از دوران پدرم آغاز شده بود با جدیت بسیار دنبال شده است. چنان‌که مثلاً چند تن از دانشمندان پنج کتاب در تعلیمات مدنی تألیف کرده‌اند و وزارت فرهنگ آن کتاب را به چاپ رسانده و در میان دانش‌آموزان دبیرستان‌های کشور توزیع کرده است و هر روز برنامه دبیرستان‌های ما با برنامه مدارس ملل متمدنی غرب و آمریکا نزدیک‌تر گردیده است.

با وصف این هنوز روش سابق که داستان را بر واقعیت مرجح می‌شناخت و به محفوظات اهمیت می‌داد باقی است و به مسئله بیدار ساختن روح کنجکاو و نکته‌گیر دانش‌آموزان و فرصت دادن به آنها که از خود فکر کنند

^{۶۷} - شاهنامه بخشی از تاریخ کشور ما را در بر می‌گیرد و شامل همه بخش‌های سه هزار سال تاریخ ایران نمیشود. شاهنامه در پرورش فکر میهن پرستی و قهرمانی لازمه یادگیری است.

و صاحب استنباط باشند، توجه شایان به عمل نیامده است. برای رفع این معایب چندین راه چاره است که سه فقره آنها ذیلا ذکر می‌شود.

اول تأسیس کتابخانه در مدارس و طرز استفاده از آن است. هر چند وجود کتابخانه به سبک جدید برای دبستان‌های ابتدائی نیز لازم است ولی برای مدارس متوسطه و دوره‌های بالاتر ضرورت و اهمیت اولین درجه دارد. زیرا دانش‌آموزان می‌توانند در هر رشته علمی که به آن علاقه شخصی داشته باشند به مطالعه و تحقیق پرداخته کسب معلومات کنند. درحال حاضر فقط معدودی از دبیرستان‌های ما دارای کتابخانه منظم و مجهزند و از آن عده هم فقط چند دبیرستان مطالعه در کتابخانه و بررسی‌های انفرادی را جزو برنامه درسی خود قرار داده‌اند.

چون دانش‌آموزان دبیرستان‌ها زبان انگلیسی یا زبان خارجی دیگر را فرا می‌گیرند باید در کتابخانه‌ها علاوه بر کتب فارسی کتب و مجلات خارجی نیز در دسترس آنها باشد. برای بنگاه‌ها و مؤسسات خیریه که در پی آنند که در پیشرفت فرهنگی کشور ما خدمتی کرده باشند، تأسیس کتابخانه‌های کوچک برای دبیرستان‌ها و مؤسسات مشابه دیگر زمینه مساعد و شایسته‌ای است.

دوم اصلاح وضع امتحانات و تغییر شیوه فعلی است. در تمام دستگاه‌های فرهنگی امتحانات پایه تحصیلات و درجه لیاقت دبیر و آموزگار را در امر تعلیم مشخص می‌کند و این است که بتدریج از این تمرکز کاسته می‌شود ولی باید در طرز امتحانات نیز تغییرات اساسی داده شود و بجای توجه به محفوظات دانش‌آموزان نیروی آنها در تجزیه و تحلیل و اظهار نظر در مسائل مورد آزمایش قرار گیرد. امتحاناتی که طبق روش نوین عصر امروز از شاگردان به عمل می‌آید موجب تشویق معلمان در دقت در کار نیز هست و در نتیجه درس را طوری خواهند داد که در شاگردان ملکه تعقل و استنباط و میل به بحث و مذاکره پرورش یابد.

چاره سوم که از همه مهم‌تر است تربیت معلمین شایسته و بامعلومات است. معلومات بسیاری از معلمان دبیرستان‌ها خود از دوره کامل متوسطه بیشتر نیست. هرچند باید به خاطر داشت که بسیاری از آنها معلومات خود را از راه تجربه و مطالعات خارج کامل‌تر کرده و عده کثیری نیز از دوره‌های تابستانی و یا کنفرانس‌های آموزشی به توسعه اطلاعات خویش پرداخته‌اند چنان‌که مثلا در تابستان سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) متجاوز از ۱،۵۰۰ نفر از

دبیران مدارس متوسطه در کنفرانسی که در تهران تشکیل گردید شرکت جسته بودند.

با آنکه دبیران مدارس متوسطه رویهم رفته خدمات ذی‌قیمتی به کشور انجام می‌دهند باز باید برای بالا بردن سطح معلومات آنها اقدامات مؤثری به عمل آورد چنان‌که قبلاً نیز اشاره کردم احتیاج ما به توسعه دانشسرای عالی تهران نه تنها برای تربیت و آماده کردن معلم دانشسراهای مقدماتی است بلکه باید معلمین شایسته‌ای نیز برای مدارس متوسطه در این مؤسسه تربیت شوند. ضمناً از طریق دیگری نیز می‌توان بر عده دبیران تحصیل کرده افزود و آن استخدام صدها از جوانان ایرانی است که در خود کشور و یا در خارج از ایران از دانشگاه‌ها در رشته علوم طبیعی و هنرهای زیبا و ادبیات و علوم اجتماعی فارغ‌التحصیل شده‌اند و باید آنها را با روش صحیح به رموز معلمی و آموزش و پرورش آشنا سازیم و برای تدریس در مدارس متوسطه آماده نمائیم و همانطور که در اوائل این فصل اشاره کردم در دانشگاه‌های استان‌ها نیز بوسیله تأسیس دانشسراهای عالی عده کثیری را برای دبیرستان‌ها تربیت کنیم و کوشش و مجاهدت مخصوصی به عمل آوریم که عده زیادی از بانوان جوان نیز برای تدریس در مدارس ابتدائی و متوسطه ترغیب و تشویق شوند. مردم کشور و دانشجویان نیز می‌توانند در امر توسعه تعلیمات متوسطه و ابتدائی با دولت مساعدت کنند. ساختمان دبیرستان‌ها معمولاً بزرگ‌تر و پرجزج‌تر از دبستان‌ها است و نمیتوان آنها را فقط بوسیله کمک مردم بنا نمود ولی برای تسریع در کار ساختمان باید، مردم هر محل را تشویق و ترغیب نمائیم که با واگذاری زمین و تهیه مصالح ساختمانی و مساعدت مالی و واگذاری مسکن برای آموزگاران و سایر کمک‌های ممکن با دولت همکاری و دستیاری کنند. همین‌که ساختمان‌های مزبور آماده گشت می‌توان نگاهداری و حفظ آنها را هم تا حدود امکان به عهده خود دانشجویان محول ساخت و ماهانه مختصری نیز برای مرمت بنا و سایر مصارف ضروری از هر یک دریافت نمود. با این ترتیب هم در بودجه فرهنگ صرفه‌جویی می‌شود، هم دانشجویان را به قبول مسئولیت اجتماعی و اداره امور آشنا توانیم ساخت.

به نظر من تعلیم حرفه‌های دستی را باید به دانش‌آموزان دبیرستان‌های فنی و کشاورزی منحصر نسازیم بلکه باید تمام شاگردان دبیرستان‌ها را با این رشته‌ها آشنا ساخت. شاید دختران به فراگرفتن فن رسم و نقاشی و موسیقی رغبت داشته باشند ولی باید مراقبت کرد که عموم دختران دانش‌آموز علاوه بر آن فنون اصول خانه‌داری را فرا گرفته و در آن تمرین و ممارست کنند.

در مغرب دخترها قسمتی از فن خانه‌داری را در مدرسه و قسمت بزرگ آن را در خانه از مادران خود یاد می‌گیرند. اما در کشور ما که تازه وارد مرحله پیشرفت و ترقی شده است، قضیه بر عکس است و بسیاری از خانواده‌های ایرانی حتی آنها که تربیت یافته و استطاعت مالی هم دارند در امر تغذیه و بهداشت و نگاهداری کودک معلومات‌شان بسیار مختصر و محدود است و در نتیجه دختر ایرانی برای اداره خانه و فرزندان خویش دچار دشواری‌هایی می‌شود که باید در مدرسه اصول و قواعد آن را یاد گیرد و اطلاعات لازم به دست آورد و از همین جهت دروس مربوط به خانه‌داری بجای آنکه جنبه تفنن داشته باشد باید در دبیرستان‌ها بعنوان دروس بسیار ضروری و واجب تلقی گردد.

به عقیده من تمام شاگردان دبیرستان‌ها نه تنها باید اصول علوم طبیعی را بیاموزند بلکه به تمرین و آزمایش در حرفه‌های مختلف بپردازند و برای اجرای این نیت باید در هر دبیرستان کارگاه‌هایی تأسیس شود تا دانش‌آموزان در ضمن تعلیم به ساختن اشیاء سودمند نیز مشغول باشند.

مثلاً به ساختن هزاران اسباب بازی ساده که برای کودکان ما بسیار لازم است و در کشور به اندازه کفایت به دست نمی‌آید بپردازند و دسته‌ای از آنها چنان‌که در سایر کشورها و مخصوصاً آمریکا مرسوم است به نشر مجله مخصوص دبیرستان که حاوی اطلاعات مربوط به محیط علمی و ورزشی دبیرستان باشد اقدام کنند.

نخستین نکته‌ای که در موضوع تحصیلات عالی در کشور ما جلب توجه می‌کند توسعه و تحول عجیب دانشگاه تهران است که بدون تردید در ردیف اول مؤسسات تربیتی خاورمیانه بشمار می‌رود. دانشمندان خارجی غالباً درباره زیبایی محوطه دانشگاه و وسعت دانشکده‌ها و توسعه سریع فعالیت‌های علمی آن به تمجید و ستایش پرداخته‌اند. دانشگاه تهران علاوه بر محوطه بزرگ فعلی مقدار زیادی زمین و مؤسسات مختلف دارد و با فاصله اندکی در شمال آن در قطعه زمین نسبتاً بزرگی به ساختمان چندین دستگاه عمارت برای سکونت دانشجویان و سایر وسائل آسایش آنها اقدام شده و همین اقدام نمودار بارز تحولاتی است که در وضع اجتماعی دانشگاه که سابقاً برای سکناى دانشجویان و سائل نداشت پدید آمده است.

از نظر پایه علمی و ادبی نیز دانشگاه تهران به ترقیاتی که مایه مسرت من است نائل گردیده و هر چند در این قسمت آن سرعتی را که در سایر مظاهر آن بوجود آمده نداشته است ولی در علوم و ادبیات با برنامه‌های متناسب با عصر امروز رو به کمال رفته است. در مورد این مؤسسه بزرگی علمی

می‌خواهم شش نکته اساسی را که برای آینده این دانشگاه وسایر دانشگاه‌های کشور بسیار مؤثر است گوشزد کنم:

نکته اول این است که بعضی از استادان ما مقام خود را بالاتر از آن می‌دانند که کسی جسارت آن را داشته باشد که در عقاید آنها به مباحثه و اظهار نظر بپردازد و یا دانشجویان وقت گرانیهای آنان را با پرسش‌ها و تمنای رفع دشواری‌ها تلف نمایند.

این قبیل استادان به کلاس آمده و درسی می‌دهند و شاید در ذهن‌شان اینطور خطور می‌کند که اگر دانشجویانی نسبت به مسئله ای که استاد در آن اظهار عقیده کرده دلائلی و شواهدی بخواهد و یا مطلب عنوان شده را طوری دیگر توجیه و تفسیر نماید از حدود ادب تجاوز کرده است. این استادان گاهی نیز بدون آنکه قبلاً اطلاعی داده باشند سر درس خویش حاضر نمی‌شوند و از تعیین وقتی که دانشجویان بتوانند برای رفع اشکالات خویش به آنها مراجعه کنند خودداری می‌نمایند و جز در همان ساعات تدریس در محوطه دانشگاه دیده نمی‌شوند. خوشبختانه عده اینگونه استادان زیاد نیست و سایر همکاران آنها این رویه را ناپسند و مذموم می‌شناسند ولی هرچه دستگاه علمی ما بزرگتر و وسیع‌تر می‌شود باید اطمینان داشته باشیم که استادان وظیفه اصلی و بدوی خویش را که تربیت و هدایت جوانان است و برای انجام این خدمت تعهد اخلاقی و وجدانی دارند فراموش نمی‌کنند و از اجرای آن شانه تھی نمی‌نمایند.

نکته دوم مسئله تحقیق و بررسی علمی است. استاد حقیقی و عالی‌قدر دانشگاه اصلاً مرد تتبع و استقصا است و در برابر شگفتی‌های طبیعت یا فلسفه و علوم اجتماعی یا هنر و ادبیات سر به کرنش خم می‌کند و در عین آنکه زندگی وی با سادگی و عدم پیرایه می‌گذرد مانند کودکان شیفته یافتن رازهای نهفته علم و ادب است و هر روز بر گنجینه معلومات خویش در اثر آزمایش و تحقیق می‌افزاید. در نظر وی رشته‌ای که در آن استاد شده و به شاگردان خویش تعلیم می‌دهد، عبارت از یک سلسله مطالب جامد و خشک و بی‌جان نیست که مانند طوطی آنها را برای دیگران هر سال بدون هیچ‌گونه تغییری بازگو کنند بلکه چیزی است که جان و روان دارد و اتصالاً در تغییر و تحول است و هر آن در اثر تحقیقات خود او و دیگران و کوشش شاگردان هوشمند که ارج زحمات او را بواقع می‌شناسند، نیرومندتر و فیض‌بخش‌تر می‌گردد. اما بعضی از استادان دانشگاه به اندک موجب که پیش آید به شرح فضائل و دانش خویش و مقاماتی که در کشور داشته‌اند می‌پردازند و نمی‌دانند که همین غرور و خودبینی شاهد کمی مایه علمی و ادبی آنها است. برخی از آنها اصلاً پیرامون تتبع و تحقیق نمی‌گردند و متن

دروس خو در از کتاب‌های خارجی اقتباس و بدون ذکر مراجع و اسناد و اشاره به صاحبان اصلی آن افکار تکرار می‌کنند و اگر احیاناً چیزی بدیع و بکر از خامه آنها به وجود آید، از نظر نداشتن مدارک و شواهد علمی ناقص و کم ارزش است و آن دروسی را که هر سال تحصیلی عیناً تجدید می‌کنند و آنقدر همت ندارند که مطالب آن را با کشفیات نوین و ترقیات شگرف جهان متمدن هم آهنگ سازند قیمت واقعی ندارند.

در این باره داستانی به یاد می‌آید که می‌گویند روزی بین دو نفر از دانش‌پژوهان که یکی چینی و یکی ایرانی بود درباره قدمت تمدن دو کشور مباحثه‌ای پیش آمد. چینی پرسبیل مفاخره می‌گفت که باستان‌شناسان در حفریاتی که در کشور وی کرده‌اند مقداری سیم یافته‌اند و این خود دلیل بر آنست که چینی‌ها در دوران کهن تلگراف داشته و مخترع این دستگاه مواصلاتی بوده‌اند. ایرانی می‌گفت که در حفریاتی که در ایران به عمل آمده کسی سیم پیدا نکرده است و این نکته برهان آن است که ایرانیان در زمان‌های قدیم تلگراف بی‌سیم داشته‌اند!

با آنکه سخافت اینگونه استدلال در عصر امروز که دوره علم و صنعت و آزمایش‌های شگرف است بر کسی پوشیده نیست عجب آن است که برخی از استادان در مواردی همین طرز استدلال را برای دانشجویان دارند. نتیجه آن است که شاگردان ما ممکن است یک دوره علوم طبیعی را در دانشکده بخوانند ولی یک مقاله تحقیقی مستند و یا مدارک کافی در تمام مدت تحصیلی خود برای استاد ننگاشته باشند.

اما در دانشگاه‌ها دانشمندانی هم هستند که اوقات خود را وقف تحقیق و تتبع کرده و آثاری بدیع به وجود آورده‌اند چنان‌که یکی از استادان دانشگاه تهران از ترکیبات آلی ماده‌ای به دست آورد که در یکی از آزمایشگاه‌های مهم آلمان مورد آزمایش قرار گرفته و معلوم شد یکی از ترکیبات تازه است که تا آن وقت کسی از آن اطلاعاتی نداشته است. اغلب استادان دانشگاه در رشته‌های پزشکی (مخصوصاً مالاریا) و کشاورزی و ادبیات و زبان فارسی و غیر آن تتبعات گرانبهانی کرده‌اند و اینک دانشگاه در صدد آن است که استادان را به انتخاب بین خدمت تمام وقت که تحقیق و تتبع لازمه آن است و تدریس ساعتی مخیرسازد و این نقیصه را رفع نماید.

نکته سوم ایجاد کتابخانه کامل و مجهز است که یکی از اساسی‌ترین وسائل تحقیق و تتبع است. خوشبختانه دانشگاه‌های ایران و مخصوصاً دانشگاه تهران دارای هزاران نسخه کتب خطی و قدیمی و مجموعه‌های نفیسی از

کتاب و مجلات جدید در رشته‌های مختلف می‌باشد. اما طرز اداره کتابخانه‌ها به نحوی که موجبات تسهیل کار استادان و دانشجویان را فراهم آورد هنوز ترتیب و تنظیم صحیح نیافته است. هر دانشکده‌ای کتابخانه مخصوص خویش دارد که غالباً با سبک قدیم اداره می‌شود و مثلاً کتاب‌ها را از روی اندازه و حجم آنها و یا برحسب تاریخ و روز وصول به کتابخانه مرتب کرده و در کنار هم قرار داده‌اند و بدتر از همه آنکه عاریه دادن کتاب را به دانشجویان بسیار محدود ساخته‌اند. امروز دانشگاه تهران نیازمند یک کتابخانه مرکزی و یک اداره است که کتابخانه دانشکده‌های مختلف را زیر نظر بگیرد و از جوانانی که رشته کتابداری را در خارج فراگرفته‌اند برای کارهای مختلف این اداره استفاده نماید و این کاری است که مؤسسات خیریه بین‌المللی می‌توانند در انجام آن با ما مساعدت کنند.

نکته چهارم موضوع روابط و مناسبات بین استاد و دانشجو است. کسانی که از دانشگاه‌های آمریکا و انگلستان فارغ‌التحصیل شده‌اند تصدیق می‌کنند که قسمت عمده معلومات خود را در هنگام بحث و مذاکره خصوصی با معلمان فرا گرفته‌اند و این جلسه‌های خصوصی آنها را به کار مطالعه و تحصیل راغب ساخته است. یکی از خاطرات خوش این دانشجویان روزهایی است که درخانه استاد مهمان بوده و با افراد خانواده وی آشنائی پیدا کرده‌اند. و من آرزومندم که همین رویه پسندیده در دانشگاه بزرگ تهران و سایر دانشگاه‌های ما معمول گردد و استادان با شاگردان خود بطور انفرادی یا دسته جمعی به مباحثه بپردازند و دشواری‌های آنها را حل کنند. استاد باید گاهگاه دانشجویان را در خانه خویش بپذیرد زیرا اگر این مهربانی و گرمی در وی نباشد چنین شخصی استاد نیست.^{۶۸}

نکته پنجم موضوع تأسیس سازمان کاریابی و راهنمایی در دانشگاه است. گذشته از راهنمایی علمی و فنی که وظیفه استادان نسبت به دانشجویان است، جوانان ما باید وسیله آن را داشته باشند که با کارشناسان و متخصصین دانشگاه درباره شغل آینده خویش و سایر مسائل شخصی مشورت کنند و راهنمایی بخواهند. چنان‌که در آغاز این فصل اشاره شد در سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) دانشگاه در این مورد قدم نخستین را برداشته و دو نفر مربی زن و مرد برای این منظور استخدام نموده است ولی این اقدام را باید تکمیل کرد و هر دانشکده باید یک‌نفر مشاور مجرب و مطلع برای راهنمایی دانشجویان خود داشته باشد. در وضع فعلی کشور که برنامه‌های توسعه و پیشرفت اقتصادی و صنعتی اتصالاً به مقام اجرا درمی‌آید

^{۶۸} - زمانی که من در دانشگاه بودم، دو استاد ما، یکی استاد اقتصاد و دیگر استاد روانشناسی همین روش را دنبال می‌کردند و دانش آموزان در خانه استاد خود به راحتی در باره مسائل بحث و گفتگو می‌کردند.

نقشه‌ریزی برای آینده جوانان دانشگاه دیده یکی از خدمات بسیار گرانبها به شمار خواهد رفت.

ارشاد و هدایت خردمندانه نه تنها برای هر محصل دانشگاه نتایج سودمندی خواهد داشت بلکه برای رفع نیازمندی‌های کشور و اجرای طرح‌هایی که در پیش ما است نیز بسیار ضروری و مغتنم خواهد بود.

در کشور ایران نیز مانند سایر نقاط گیتی تمایل دانشجویان بر آن است که شغل و خط مشی آینده خویش را طبق انگیزه‌های آنی خویش یا حرفه پدری یا صلاح‌اندیشی‌های اتفاقی اشخاص و یا از نظر فریبندگی و اهمیت اجتماعی بعضی حرف و مشاغل انتخاب کنند، ولی شک نیست که اگر جوان دانشجوی شغل آینده خویش را طبق اطلاعات دقیق فنی چنان‌که وزارت کار اینک در صدد جمع آوری آنها است برگزیند هم موجبات آسایش خاطر خویش را بهتر فراهم خواهد ساخت و هم به کشور خود خدمتی شایسته و ضروری انجام تواند داد.

دانشگاه باید یک مؤسسه کاریابی نیز به وجود آورد و به دانشجویان در دوره تحصیل کمک و مساعدت مالی که برای پیشرفت کار علمی آنها ضروری است بنماید.

جوان ایرانی را می‌شناسم که در دوران تحصیل خود در آمریکا هر تابستان در یک کارخانه اتومبیل‌سازی شهر دیترویت کار می‌کرد و کارش سوار کردن قطعات مختلف و محکم کردن پیچ و مهره‌های لوله دودکش اتومبیل بود. و در ضمن به طرز اداره صنایع بزرگ امروزی نیز آشنا گشت و امروز که در سازمان برنامه متصدی شغل بامسئولیتی است از اطلاعاتی که بدین نحو فراگرفته استفاده شایان می‌کند.

روزی که این جوان به ایران بازگشته بود و از کارهای دستی که در کارخانه در مقابل دریافت دستمزد انجام داده بود برای آشنایان خویش حکایت می‌کرد، به وی گفته بودند سخن گفتن درباره اینگونه کارها از احترام و آبروی شخص می‌کاهد، ولی او به این نصایح ابلهانه توجهی نکرده و همواره از اینکه به مدد دست و بازوی خویش وضع مالی خود را گشایش بخشیده مباحثات می‌کند و ذکر آن را مایه سربلندی خویش می‌داند.

در ایران نیز دانشجویان دانشگاه مانند محصلین سایر مراکز علمی جهان برای خوراک و مسکن و سایر هزینه‌های ضروری خود دچار اشکالند و

کارهائی که در تابستان در خارج دانشگاه پیدا می‌کنند و یا دانشگاه در تعطیلات در برابر دستمزد به آنها رجوع می‌نماید هم کمکی به معاش آنها می‌کند و هم برای آنها یک نحو آزمایش سودمندی است و این رویه را باید تعقیب نمود. همچنین میل دارم روشی که در آمریکا معمول است و دختر و پسر جوان در ضمن دوره تحصیل خویش در دانشگاه با یکدیگر ازدواج می‌کنند مورد توجه قرار گیرد. کرارا مشاهده شده است که دانشجویان دختر و پسری که با یکدیگر عروسی کرده‌اند در ضمن گذراندن دوره لیسانس مشاغلی دارند و پس از دریافت این شهادت‌نامه دختر شغل خویش را حفظ می‌کند و پسر به تحصیلات فوق لیسانس می‌پردازد و رشته تحصیلی را ادامه می‌دهد.

آخرین نکته ای را که باید مورد توجه قرار داد مسئله فعالیت‌های فوق برنامه دانشجویان است. در بازدیدی که از دانشگاه‌های مختلف آمریکا به عمل می‌آوردم چیزی که بسیار جلب نظر می‌کرد کانون‌های دانشجویان بود. در این مجامع دانشجویان با دوستان خود گرد آمده و وقت را به خواندن کتاب و بازی‌های متنوع و موسیقی و مباحثات گوناگون می‌گذرانند و اغلب سازمان‌های مشورتی و کاریابی دانشگاه‌ها نیز در همین مراکز استقرار یافته است. دانشجویان این قبیل انجمن‌ها را محل انس و ارتباط معنوی یافته و مانند کانون خانواده به آن علاقه دارند و میل من آن است که چنین مراکزی در کلیه دانشگاه‌های ما نیز به وجود آید. آرزوی دیگر من آن است که حیات معنوی و دینی را در محیط دانشگاه نیرومند نمایم. برای اجرای این نیت چند سال پیش دستور دادم که در محوطه دانشگاه تهران مسجد باشکوهی ساخته شود و این مسجد که به سبک جدید معماری ساخته خواهد شد دارای رواق‌های سایه‌دار و گلگشت‌هایی خواهد بود که دانشجویان بتوانند گرد هم آیند و از فضای با روح آن کسب ذوق و معنویت کنند.^{۶۹}

من به آینده دانشگاه‌های جدیدالتأسیس استان‌ها که بعضی از آنها اصل آزمایش و تجدید روش تعلیم و تربیت را بطور رضایت بخش به موقع اجرا گذاشته‌اند امیدواری زیاد دارم و با این فکر غلط که استادان ایرانی از نظر حفظ مقام علمی و ادبی خود نباید از تهران خارج شوند و به دانشگاه‌های شهرستان‌ها بروند سخت مخالفم زیرا جوانی و نیروی حذاقت این مراکز جدید علمی و ادبی میدان‌های مناسبی برای کسب شهرت علمی است و

^{۶۹} - در هیچ مرکز آموزشی دنیا در درون دانشگاه یا دبیرستان مرکز دینی وجود ندارد. اصولاً تبلیغ دین در مراکز همگانی که بسیاری از آن استفاده می‌کنند طبق قوانین بسیاری از کشورها مجاز نیست. دین تنها یک کشش شخصی به حساب می‌آید و حضور آن در مراکز همگانی زمینه ساز اختلاف‌ها و زد و خورد افکار در جهتی که نتیجه ای جز تلف کردن وقت است ندارد.

برای کسانی که به این عقیده سخیف موافق نباشند و از ترک پایتخت اندیشه نداشته باشند مجال ترقی فراهم است.

بین مراکزی که برای تحصیلات عالی به وجود آمده است اعتقاد قطعی من آن است که باید اصل رقابت و مسابقه حکمفرما باشد و برای ایجاد یک چنین روحیه‌ای در میان استادان که به کار تدریس و تتبع و راهنمایی و هدایت معنوی و دینی دانشجویان می‌پردازند، باید از هرگونه تشویق و ترغیب فروگذاری نشود.

در اجرای این منظور یعنی ایجاد رقابت علمی شیوه پسندیده‌ای است که باید در دستگاه‌های آموزش و پرورش کشور ما به کار بسته شود و آن این است که در ایران دانشگاهی بوجود آید که طبق روش معمول در کشور آمریکا دسته‌ای از استادان آمریکایی به کار تعلیم و تربیت بپردازند و تصور می‌کنم شهر زیبای شیراز که موقعیت مخصوصی دارد برای این کار مناسب باشد و بتوان یا دانشگاه فعلی شیراز را به این ترتیب بسط و توسعه داد و یا مؤسسه جدیدی که با این اسلوب اداره شود در آنجا بنیاد نهاد.

یک چنین دانشگاهی که با روش آمریکایی در ایران تأسیس شود، جوانان ایرانی را از مسافرت به خارج کشور برای ادامه تحصیلات عالی بی‌نیاز خواهد ساخت. در سال ۱۳۳۹ (۲۴۹۹) متجاوز از ۱۴،۰۰۰ نفر جوان ایرانی در خارج از کشور مشغول تحصیل بوده‌اند و قسمت عمده آنها دوره عالی را طی می‌کردند. از این عده در حدود ۴،۰۰۰ نفر در آمریکا و بقیه در کشورهای آلمان غربی، انگلستان، فرانسه، اطریش و سایر کشورهای اروپایی به تحصیل اشتغال داشتند. در آن سال تقریباً یک سوم از مجموع دانشجویان کشورهای خاورمیانه را که در آمریکا مشغول کسب معلومات بودند، دانشجویان ایرانی تشکیل می‌دادند. این کثرت نسبی در مقام خود بسیار مهم است ولی چنان‌که خواهیم گفت جنبه مثبت و منفی هم دارد که باید مورد توجه قرار گیرد. از یک‌طرف موجب کمال رضایت است که می‌بینم عده زیادی از دانشجویان ما در رشته‌هایی تحصیل می‌کنند که مایه رفیع نیازمندی‌های برنامه عمرانی و توسعه ما است، چنان‌که بیش از نصف محصلین ایرانی مقیم آمریکا در رشته‌های علوم و مهندسی و مهندسی کشاورزی تحصیل می‌کنند و بسیاری هم رشته‌های کشاورزی و تعلیم و تربیت و بازرگانی و سایر موادی را که مستقیماً به پیشرفت اقتصادی و اجتماعی ما ارتباط دارد انتخاب کرده‌اند.

در این مورد باید ناگفته نگذاشت که مؤسسه غیرانتفاعی (جمعیت آمریکایی دوستداران خاورمیانه) نیز به دانشجویان ما برای انتخاب رشته تحصیلی و معرفی و ثبت نام آنها در دانشگاه‌ها مساعدت و راهنمایی‌های لازم نموده است و این مؤسسه تاکنون این خدمت را ادامه می‌دهد و هر سال چندین صد نفر از محصلین ایرانی به شعبه مؤسسه مزبور در تهران مراجعه می‌کنند و از صلاح اندیشی و سایر کمک‌های آن چنان‌که سابقاً ذکر شده است برخوردار می‌گردند.^{۷۰}

اعتقاد قطعی پدرم آن بود که جوانان ایرانی برای تکمیل معلومات عالی به کشورهای خارج اعزام شوند و من نیز این فکر را دنبال خواهم کرد ولی پوشیده نمیتوان داشت که عده‌ای از جوانان ایرانی که به خارج می‌روند توانایی آنکه خویشتن را با اوضاع اجتماعی کشور خودشان هم‌آهنگ و سازگار سازند از دست می‌دهند و در نتیجه یا به وطن خویش مراجعت نمی‌کنند و یا اگر بازگردند در اندیشه آند که بار دیگر جلالی وطن کنند و در کشورهای خارج مقیم گردند.

چون کشور آمریکا از ثروتمندترین و مرفه‌ترین کشورهای جهان است ایرانیانی که چند سال در آن کشور اقامت می‌کنند مانند آن است که بیشتر تحت تأثیر آن محیط واقع می‌شوند و احياناً ممکن است با دختران آمریکایی ازدواج کنند که میل به ترک خانواده خویش و آمدن به ایران نداشته باشند. (هرچند همسران آمریکایی عده‌ای از ایرانیان با فرهنگ و رسوم ایران خو گرفته و با طرز زندگانی ما مانوس گشته‌اند) بعضی از جوانان ایرانی در آمریکا به مشاغلی مانند معلمی و خدمات اداری و مانند آنها وارد شده و حقوقی بیش از آنچه در بادی امر در ایران به آنها می‌رسد دریافت می‌کنند و بعضی هم از کندی و بی‌نظمی دستگاه‌های اداری ما و فراهم نبودن وسائل آسایش که طبعاً در کشورهایی که درحال پیشرفت هستند به قدر آمریکا فراهم نیست احساس ناراحتی می‌کنند و این نکته را از یاد می‌برند که در کشور آمریکا نیز با همه ترقیات و پیشرفت‌هایی که کرده است باز در دستگاه‌های دولتی و خصوصی بی‌نظمی و جریان بطنی اداری مشهود است و دزدی و آدم‌کشی و دسته‌هایی که بوسیله ارباب و تهدید مردم زندگی می‌کنند و از رعایت مقررات و قوانین اجتماعی سرپیچی دارند دیده می‌شوند.

^{۷۰} - امروز معلوم و روشن شده است اینگونه جمعیت‌ها و سامانه‌های غیر انتفاعی به منظور دستچین کردن و آموزش برخی از لایه‌های دانشجویان ایران برای بهره‌برداری آتی به نفع انگلیس و آمریکا و روس صورت می‌گرفته و آن زمان نیت این سامانه‌ها هنوز مشخص نشده بود.

جوانی را می‌شناسم که وقتی پس از چندین سال تحصیل در آمریکا به تهران بازگشت چنان از اوضاع دلسرد شده بود که تا چندین ماه از خانه خارج نمی‌شد و چنان‌که بعداً نقل می‌کرد هرچه در پایتخت کشور از آثار ترقی و پیشرفت می‌دید به چشمش بدوی می‌آمد. کم، کم برای آنکه خویشتن را به کاری مشغول دارد به نوشتن نامه به دوستان و آشنایان خویش پرداخت و برای اینکه در خارج شدن از خانه بهانه‌ای داشته باشد خود نامه‌ها را می‌برد و به صندوق پست می‌انداخت. دیری نگذشت که با فرهنگ و تمدن میهن اصلی خویش تجدید آشنایی کرد و بآن کم، کم انس گرفت و امروز در یکی از مشاغل حساس دولتی که مربوط به رفاه اجتماعی است انجام وظیفه می‌کند. با آنکه بسیاری از جوانان ایرانی که برای تکمیل تحصیلات خود به کشورهای خارج می‌روند از برخورد با تمدن و فرهنگ آن کشورها احساس ناراحتی نمی‌کنند و برخی دیگر نیز هرگونه تأثیری از این قبیل را با روحیه نیرومندی که دارند، مغلوب و از میان می‌برند متأسفانه باز هر سال عده‌ای از جوانان دانشمند و تربیت یافته کشور که نمی‌توانند خود را از تأثیر این ظواهر آسوده سازند در خارج می‌مانند و ضرری جبران ناپذیر به نیروی علمی و فنی کشور وارد می‌کنند.

عده‌ای از مردم فهمیده و میهن‌پرست مدت‌ها است برای رفع این دشواری به فکر چاره افتاده‌اند و از جمله پیشنهاد کرده‌اند که جوانان ایرانی برای تکمیل تحصیلات به کشورهایمانند انگلستان و فرانسه و آلمان که با وسائل تعلیم و تربیت مجهزند ولی آن ثروت خیره‌کننده آمریکا را ندارند اعزام شوند. به نظر من این پیشنهاد معقولی است زیرا محصلین ما که در این کشورها به کسب معلومات اشتغال دارند در بازگشت بایران برای هم‌آهنگ شدن با تمدن و طرز زندگانی ما کمتر احساس ناراحتی می‌کنند و زودتر انس و آمیزش دیرین را تجدید می‌نمایند. با وصف این مطلب باید گفت که آمریکا خصائصی دارد که جوانان ما را به طرف خود جلب می‌کند و از همین جهت طریقه معقولی که بنظر می‌رسد این است که وسائلی در کشور فراهم گردد که از ناراحتی جوانان تحصیل کرده ایرانی که از کشورهای خارج اعم از آمریکا و ممالک اروپائی بازگشت می‌کنند کاسته شود. دراثر این فکر در سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) به داماد خودم آقای اردشیر زاهدی که خود در رشته مهندسی کشاورزی در آمریکا تحصیل کرده و برای برطرف ساختن این نگرانی طبیعی که در جوانان تحصیل کرده ما پدید می‌آید علاقه فراوان دارد مأموریت دادم که در این باره مطالعات و اقداماتی به عمل آورد و او کمیسیونی از جوانانی که خود در خارجه تحصیل کرده و از افکار و روحیات دانشجویان جوان ما آگاهی دارند تشکیل داد و شروع به کار نمود.

وی که در اواخر سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) به سمت سفیرکبیر ایران در آمریکا منصوب شده امیدوار است که در مقام جدید خود در کالبد جوانان نگران ایرانی روحی تازه بدمد و با داشتن ارتباط دائم و مستقیم با محصلین، آنها را از بدبینی و یأس به در آورده برای بازگشت و خدمت به میهن خود تشویق و ترغیب نماید. وزارت کار نیز برای برقراری ارتباط دانشجویان خارج و مساعدت با آنها در هنگام تحصیل و در نظر گرفتن شغل‌هایی متناسب با استعداد و ذوق هر یک در بازگشت به ایران طرحی تهیه و تنظیم نموده است.

نظر اساسی این وزارتخانه که مورد تأیید من نیز هست آن است که این نگرانی طبیعی را باید قبل از آنکه در مغز جوانان ریشه بدواند از میان برد. مثلاً اگر مهندس کشاورزی از برنامه عمرانی ما آگاهی پیدا کند و یقین داشته باشد که پس از فراغ از تحصیل و بازگشت به ایران برای وی شغل مناسب آماده است با احتمال قریب به یقین خدمت کشور خود را به زندگی در غربت هرچند در آنجا وسایل بدوی آسایش وی بیشتر فراهم باشد ترجیح خواهد داد. ما باید از روح فعال و میهن‌پرست جوانان خود برای پیشرفت اصول ناسیونالیزم مثبت که در فصل ششم مفصلاً ذکر شد استمداد کنیم. پیشانی ملت ایران را نور افتخارات گذشته روشن ساخته است و اگر بتوانیم برای جوانان خود وسایل و فرصت‌هایی پدید آوریم که لیاقت و علاقه خویش را به مرز و بوم نیاکان خویش به مقام بروز و ظهور برسانند می‌توان به میهن‌پرستی آنها اعتماد و اطمینان داشت.^{۷۱}

نظر دیگری نیز که در این مورد پیشنهاد می‌شود آن است که در داخل کشور هرچه زودتر دستگاه تحصیلات عالی را آنقدر توسعه بخشیم که برای جوانان ما تکمیل معلومات در خود کشور میسر باشد و نیازی به رفتن به خارج پیش نیاید. در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم با آنکه در دانشکده‌های آمریکا وسایل تحصیلات عالی تا حدود لیسانس فراهم بود آمریکاییان برای تحصیل درجات عالی‌تر به کشورهای اروپایی رهسپار می‌شدند. دیری نگذشت که این نقیصه را مرتفع ساختند و جوانان آمریکایی دیگر برای تحصیلات عالی فوق لیسانس احتیاجی به مسافرت به کشورهای اروپایی پیدا نکردند.^{۷۲}

^{۷۱} - تاکتیک و اصول روانشناسی که در کشور های بیگانه به ویژه در دانشگاه هایی مانند پرینستون، یا هاروارد یا دیگر دانشگاه ها بکار میرود بر هر برنامه تشویق میهن دوستی که در ایران بکار میرود برتری و پیشرفته تر است بنابراین هنوز هم پس از ۵۹ سال نمیتوان دانشجویانی را که در بیرون از ایران زیر نفوذ آن آموزش ها عرق ملی خود را از دست داده را جذب و جلب کرد، و به کسانی مانند ابراهیم یزدی یا محمد مصدق یا امیرانتظام ها مبلد میشوند.
^{۷۲} - فرانسه و انگلیس به ویژه انگلیس راه را پیدا کردند، همان آموزش ها برای وفادار نگاهداشتن درس خوانده های در اروپا را توسط استادانی که دست نشاندۀ اروپایی ها بودند را در آن دانشگاه ها گماردند.

کشور ایران نیز وارد تحول شگرفی شده و مؤسسات علمی ما کم، کم محصلین خارجی را به طرف خویش جلب کرده‌اند و مشهودات حکم می‌کند که این عده روز به روز افزایش خواهد یافت. بعلاوه عده جوانان ایرانی که برای تکمیل تحصیلات خود می‌خواهند به کشورهای دیگر بروند نیز برحسب تناسب رو به نقصان است و در نتیجه آن نگرانی و ناراحتی روحی که به آن اشاره شده به همین میزان تقلیل خواهد یافت. من همواره معتقد بوده‌ام که باید محصلین و معلمین ما برای تکمیل معلومات به خارج از کشور اعزام شوند ولی نقشه من این است که این کار جنبه مبادله پیدا کند و دانشمندان ایرانی برای کسب فیض و افاضه به دیگران مسافرت کنند و محصلین و جوانان و دانشمندان خارجی نیز به ایران بیایند و ما را از منابع علمی خود بهره‌مند کنند و از سرچشمه فیاض فرهنگ کهنسال ما نیز کسب فضیلت نمایند. تأسیس دانشگاهی طبق روش آمریکا که بدان اشاره شد یکی از وسایل پیشرفت این طرح است که باید در تمام دستگاه فرهنگی ما به مقام عمل و آزمایش درآید.

علاقه من نسبت به پیشرفت‌های علمی و فرهنگی کشور ایران آنقدر شدید است که هر چه در بسط و توسعه و تکمیل آن ذکر کنم مختصری از منویات قلبی من بیش نخواهد بود. در محیط فرهنگی جریان تغییر و تحول و پیشرفت سرعت بسیار یافته است و همین سرعت در من نشاط و عشقی نیرومندتر ایجاد می‌کند زیرا برای من یقین حاصل است که آینده ایران و جوانان ایرانی و تمام مردم این بخش از جهان با پیشرفت و تکامل علمی و فرهنگی پیوسته است.



فصل دوازدهم

نفت ایران

صنعت نفت از صنایع جدید گیتی است که نخستین بار در آمریکا به کار افتاده است و اولین نقطه‌ای که در خاورمیانه به بهره‌برداری از این صنعت پرداخته کشور ایران بوده است. ذخایر زیرزمینی نفت خام کشورهای متحده آمریکا را به ۳۵ بیلیون بشکه برآورد کرده‌اند و عجب آن‌که ذخایر نفت ایران را نیز در همین حدود تخمین زده‌اند.

امروز اکثر مردم جهان از اهمیت نفت و سایر مواد مستخرجه از آن در زندگی کنونی بشر آگاهند ولی معدودی بدین نکته توجه دارند که هفتاد درصد از میزان برآورد شده تخمینی نفت دنیای آزاد در خاورمیانه وجود دارد و از این هفتاد درصد يك پنجم آن در کشور ایران ذخیره شده است.

در حقیقت می‌توان گفت که با وجود منابع موجود در کشورهای کانادا و ونزوئلا و سایر کشورهای خارج از پرده آهنین قسمت اعظم آن یعنی متجاوز از هشتاد درصد مجموع ذخایر نفت جهان آزاد در کشورهای متحده آمریکا و خاورمیانه قرار دارد. البته ممکن است اکتشافات آینده این محاسبه را تغییر دهد ولی این نکته را نباید فراموش کرد که کارشناسان نفت سال‌ها است در جستجوی نفت بوده و هرچا اثری از آن یافته‌اند میزان تخمینی آن را به محاسبه آورده‌اند. با این وصف اگر احياناً سایر کشورهای آزاد جهان از نفت خاورمیانه محروم شوند اوضاع اقتصادی چندین کشور که مصرف کننده نفت هستند و کشورهایی که آن را تولید می‌کنند دچار اختلال بزرگی خواهد گشت و شاید این نکته را بتوان بعبارت دیگر چنین بیان نمود که از میلیون‌ها سال پیش که طبیعت این ذخایر گرانبها را در دل خاک به ودیعت نهاده، شالوده ارتباط و پیوستگی خاورمیانه و سایر کشورهای آزاد جهان را استوار ساخته است. این موهبت طبیعی را بشر کشف کرده و طریق استعمال آن را در صنایع گوناگون دریافته و به کار انداخته و کار را به جایی رسانده است که در اثر وجود این مایع مفید، خاور میانه با سایر نقاط گیتی از لحاظ اقتصادی پیوستگی انفصال ناپذیر پیدا کرده است. یکصد سال پیش که صنعت نفت در جهان آغاز فعالیت نمود مردم از وجود نفت خام که از زمین تراوش می‌نمود مطلع بودند و از هزاران سال قبل از آن استفاده می‌کردند.

چنان‌که ایرانیان قدیم آن را برای افروختن آتش مقدس در آتشکده‌ها به کار می‌بردند و مردم مصر برای مومیایی کردن اجساد مردگان و یونانی‌ها برای برافروختن مشعل‌های المپیک و هندیان بومی آمریکا در جشن‌ها و مراسم رقص آتش از آن استفاده می‌نمودند. مردم ایران و سایر ممالک نیز نفت خامی که از زمین تراوش نموده و بصورت قیر منجمد درمی‌آید برای ملاط و تسطیح زمین و آب بندی و درزگیری کشتی‌ها و سفاین و پوشش کف و جدار و سقف آبروها و ساختن سدها و تهیه آتش‌زنه به کار می‌بردند و حتی گاز طبیعی نیز بدون فایده نبود، چنان‌که در خوزستان زرتشتیان معابد خود را در نقاطی بنا می‌کردند که گاز طبیعی از زمین خارج می‌شد و آن را شعله‌ور می‌ساختند.

در قرون اخیر متدرجاً نفت بصورت صنعت درآمد و در اواخر سده هیجدهم شرکت بازرگانی صنعت نفت در برمه تأسیس یافت که از چاه‌های نفتی که همه را با دست حفر کرده بودند بهره برداری می‌کرد، ولی تولید و استخراج نفت با وسایل ماشینی نخستین بار از آمریکا آغاز گردید. روزی که سرهنگ ادوین ل. دریک،^{۷۳} نخستین چاه نفت خود را در ایالت پنسیلوانیا حفر کرد در اثر هزینه سنگینی که تحمل کرده بود شرکت خود را تقریباً به ورشکستگی کشانده و بسیاری از مردم او را دیوانه می‌پنداشتند ولی همینکه منافع سرشاری که از این راه بدست آورد معلوم گردید، عقیده مردم نسبت به وی تغییر یافت و او را یکی از مردان عاقبت‌بین و عاقل شناختند.

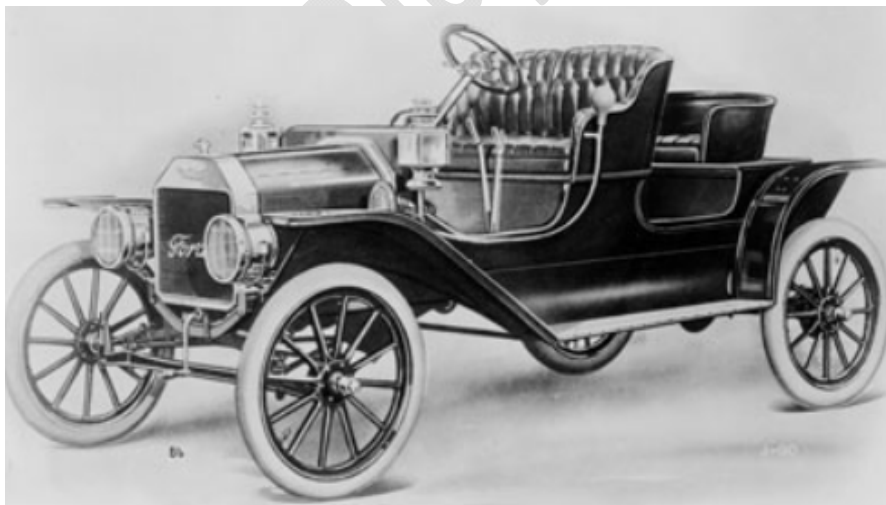
چاهی که دریک حفر کرده بود بیش از ۷۰ پا عمق نداشت (در صورتی‌که امروز عمق چاه‌هایی که در ایران و سایر ممالک نفت‌خیز حفر می‌شود معمولاً به ده هزار پا و بلکه بیشتر می‌رسد) و از آن چاه نفت فقط روزی سی و پنج بشکه نفت استخراج می‌کرد (امروزه ممکن است سال‌های متوالی از بعضی از چاه‌های پربرکت نفت ایران روزانه ۳۰،۰۰۰ بشکه نفت استخراج شود) اما این مرد



Edwin Laurentine Drake, (born March 29, 1819, Greenville, New York, U.S.— -^{۷۳} died November 8, 1880,

غریزه کنجکاوی و آزمایش داشت و در حقیقت می‌توان وی را نخستین بنیان‌گذار صنایع نفت جهان محسوب داشت.

دریک نه تنها طریق استخراج نفت را پیدا کرد بلکه طرز استفاده از آن را نیز کشف نمود. چنان‌که شرکت اختصاصی وی موفق گردید از مواد نفتی مرهمی درست کند که در معالجه بیماری روماتیسم پای دریک و مبتلایان دیگر مؤثر افتاد و نیز طریقه تصفیه نفت خام و تهیه نفت سفید را ابداع کرد و دیری نگذشت که نفت به جای روغن نهنگ که کمیاب بود برای سوخت چراغ مورد استفاده قرار گرفت و مصرف نفت سفید روز به روز افزایش یافت در همان اوان هنری فورد کالسکه بدون اسب خود را اختراع نمود و از آن زمان سالیانه مقادیر زیادی نفت برای به حرکت آوردن این کالسکه‌های بی‌اسب یا اتومبیل مورد لزوم پیدا کرد. چندی بعد به ساختن هواپیما دست زدند و باز بر مصرف بنزین افزوده گشت. در خلال این احوال کشتی‌ها و دیگ‌های بخار و ماشین‌های دیزل جدید و صنایع شیمیایی و کارخانه‌های مختلف نیز که همه با نفت کار می‌کردند به وجود آمد و احتیاج عالم صنعت به نفت و سایر مشتقات آن روزافزون گردید. گازهای طبیعی نیز که معمولاً در مجاورت ذخایر نفت پیدا می‌شود برای تهیه حرارت و نیرو و بعنوان یکی از مواد خام صنعتی مورد استفاده قرار گرفت و قیر برای خیابان سازی و احداث جاده‌های اتومبیل رو به کار رفت.



همینکه فوائد نفت معلوم و آشکار گردید جهان صنعت و دانش و سرمایه اروپایی به جستجوی آن در خاورمیانه همت گماشت. درباره امتیازی که در سال ۱۸۷۲ به رویتر اعطا گردید و بعداً ملغی شد و همچنین در مورد امتیاز سال ۱۸۸۹ که با شرایط محدودتری به وی داده شد در فصل دوم سخن رفته است. رویتر به موجب مقررات امتیاز دوم خود شرکت استفاده

از معادن ایران را تشکیل داد، به این منظور که کلیه معادن کشور و از جمله منابع نفت را اکتشاف و استخراج نماید. شرکت مزبور بدو در نواحی جنوب ایران به فعالیت‌های اکتشافی نفت پرداخت ولی موفقیتی نیافت. چند سال بعد دولت ایران قسمت استخراج و کشف معادن را از امتیازنامه رویتز حذف کرد و در سال ۱۹۰۱ شرکت مزبور عملاً منحل گردید.

باید ناگفته نگذاشت که پیش از آنکه رویتز به تجسس خود خاتمه دهد والی کرمانشاه به وجود نفت در آن نواحی پی برده بود و در سال ۱۸۹۱ به ژاک دومرگان رئیس هیئت باستان‌شناسان فرانسوی که در آن موقع در ایران به مطالعه آثار باستانی اشتغال داشتند دستور داده بود که تجسس‌های درباره اولین بررسی فنی و علمی در مورد ذخائر نفت به عمل آورد. نتیجه تحقیقات دومرگان که در حقیقت اولین بررسی فنی و علمی در مورد ذخائر نفت ایران است در یکی از مجلات فنی فرانسه طبع و منتشر و سپس بصورت کتابی تدوین گردید. در دنبال این تحقیقات چندین گروه از کاشفین اروپایی برای بررسی و تجسس منابع زیرزمینی به کشور ما آمدند.

کتاب دومرگان و گزارش‌های کاشفین دیگر توجه یک‌نفر انگلیسی بنام ویلیام ناکس دارسی^{۷۴} را جلب کرد و این شخص که در اثر کشف و استخراج معادن متعدد طلا در قاره استرالیا ثروت هنگفتی اندوخته بود در سال ۱۹۰۰ جمعی از همکاران خود را به تهران اعزام داشت تا برای تحصیل امتیاز استخراج نفت اقدام کنند. در اثر فعالیت این گروه دولت ایران در سال ۱۹۰۱ با وجود مخالفت روس‌ها امتیاز استخراج نفت و گاز طبیعی و قیر و سایر مواد نفتی را به مدت **شصت سال** به دارسی اعطا نمود.



بموجب قرارداد مقرر بود که دارسی در ظرف دو سال شرکتی تشکیل دهد و بیست هزار سهم یک لیره‌ای شرکت به دولت ایران واگذاشته و بیست هزار لیره نقداً بپردازد و **شانزده درصد** از منافع خالص شرکت را به دولت بدهد. حوزه امتیاز مزبور شامل تمام کشور ایران باستثنای پنج استان شمالی بود که به ملاحظه روس‌ها از آن صرفنظر شده بود.

سر مهندس شرکت دارسی که رینولدز نام داشت با وجود دشواری‌های گوناگونی که با آن مواجه بود در یکی از نواحی گرم و سوزان دورافتاده

^{۷۴} - William Knox D'Arcy (11 October 1849 – 1 May 1917)

جنوب ایران به حفر چاه پرداخت. از نخستین چاه که در سال ۱۹۰۲ پایان یافت نتیجه‌ای عاید نگردید، ولی چاه دوم در ماه ژانویه ۱۹۰۴ به نفت رسید و روزانه مقدار ۱۲۰ بشکه نفت از آن فوران می‌کرد. این چاه داریسی را که در آن موقع دچار عسرت مالی شدیدی بود از نگرانی بیرون آورد ولی چاه در همان سال خشک و سرمایه داریسی نیز تقریباً تمام گردید.

در آن موقع مقامات دریاداری انگلیسی به این مسئله ایمان قطعی پیدا کردند که در آینده برای سوخت کشتی‌ها، نفت جای ذغال سنگ را خواهد گرفت. در همان وقتی که چاه شماره ۲ خشک و وضع مالی داریسی بسیار وخیم شده بود لورد فیشر به فرماندهی کل نیروی دریایی انگلیس منصوب گردید و او که از نظر علاقه شدیدی که برای ساختن کشتی‌های نفت سوز داشت در میان کوتاه‌فکران (دیوانه نفت) لقب یافته بود کمیته‌ای بنام (کمیته نفت) تشکیل داد تا در مورد تهیه مواد نفتی برای رفع نیازمندی‌های نیروی دریایی بریتانیا مطالعاتی به عمل آورد. این کمیته که از منابع نفت ایران و امکانات آن آگاهی پیدا کرده بود داریسی را به شرکت نفت برمه معرفی نمود و سال بعد شرکت برمه و داریسی سندیکائی تشکیل دادند و هزینه ادامه برنامه اکتشاف نفت ایران را تأمین نمودند.

عملیات اکتشافی در کشور ایران تحت نظر سندیکای جدید ادامه یافت ولی تا آخر سال ۱۹۰۷ یعنی پس از پنج سال کوشش و حفر چاه مقدار نفتی که استخراج شده بود بسیار ناچیز بود و وضع آینده سندیکا چندان امیدبخش بنظر نمی‌آمد. در این هنگام سر مهندس رینولدز درصدد برآمد که قبل از آنکه از نفت ایران صرف نظر کند، یک کوشش دیگر به عمل آورد و از همین جهت با کارگران خویش در مرکز ناحیه ای که یکصد و پنجاه کیلومتر از آبادان فاصله داشت در نزدیکی معبد خرابی که به مسجد سلیمان موسوم بود به حفر چاه جدیدی همت گماشت.

بامداد روز ۲۶ ماه مه ۱۹۰۸ زحمات وی به نتیجه رسید و نفت با ارتفاعی که پنجاه یا بلندتر از ارتفاع منجنیق دهانه چاه بود فوران نمود و آن روز را می‌توان آغاز ایجاد صنعت نفت در خاورمیانه و یکی از وقایع مهم تاریخی این سرزمین محسوب داشت.

من گاهی در انگیزه‌های که این پیشقدمان صنعت را به تحمل سختی‌ها و مرارت‌ها برای نیل به مقصود و ادار ساخته بود اندیشه می‌کنم. شک نیست که یکی از عوامل مهم آن همه کوشش و تلاش تحصیل منافع مادی و کسب شهرت و اعتبار بوده است ولی شک دارم که محرک اصلی آنها فقط کسب

منافع بوده بلکه به نظر من آنها که این صنعت آغاز کردند و مخصوصاً کسانی که مدت‌های متمادی در کنار منجنيق‌ها و صدای خراشنده ماشین‌های حفاری سکنی داشتند و با مشکلات و موانع دست و پنجه نرم می‌کردند از روح حادثه‌جویی و غریزه پیش‌قدمی به هیجان آمده بودند. در کشور من فرصت‌های متعددی برای ابراز این روح یافت می‌شود و جوانان ایرانی که دارای روح پیش‌قدمی و پشت‌کار باشند از مردم قوی‌الاراده و با استقامتی که اولین چاه نفت را حفر و پایه‌های صنعت نفت را استوار کردند سرمشق‌های پسندیده پیش روی خویش خواهند دید.

دیری نگذشت که دو حلقه چاه دیگر نیز در مسجد سلیمان به نفت رسیده و از آن موقع رینولدز پس از سال‌ها تحمل دشواری به سرشارترین منابع نفتی که هنوز مقادیر زیادی نفت از آن استخراج می‌شود دست یافت. این پیشرفت موجب آن شد که شرکت جدید و بزرگتری برای بهره‌برداری منابع نفت تشکیل داده شود ولی بدو لازم بود با ایل نیرومند بختیاری که از دولت مرکزی اطاعت نداشتند و تمام نواحی اطراف مسجد سلیمان در اختیار آنها بود قراری بسته شود. در آن ایام که هنوز پدرم زمام امور را بدست نگرفته بود دولت مرکزی ایران به حدی ضعیف بود که در نواحی جنوب و سایر نقاط کشور عملاً حکومت ملوک‌الطوایفی برقرار بود و بسط و توسعه این صنعت بدون امنیت میسر نمی‌گردید و تجربه نشان داده بود که حکومت مرکزی توانایی استقرار نظم و امنیت را در نقاط مختلفه کشور ندارد. از همین جهت چندین سال هیئت حفاری به خوانین بختیاری حقی برای حفظ جان و مال خویش می‌پرداختند و طبیعی بود که پس از پیدا شدن نفت خوانین بختیاری حق بیشتری مطالبه می‌کردند. نتیجه این اوضاع این بود که در ماه آوریل ۱۹۰۹ شرکت نفت بختیاری تأسیس گردید باین منظور که به خوانین بختیاری از منافع نفت که در ناحیه آنها استخراج می‌شد حقی پرداخت گردد. ضمناً شرکت نیز طبق اصل «تفرقه بینداز و حکومت کن» که رویه دیرین انگلیس‌ها بود خوانین محلی را در مقابل دولت ایران تقویت می‌کرد و در برابر این حمایت انتظار شرکت از خوانین آن بود که افراد ایل خود را از تعدی و تجاوز نسبت به مؤسسات شرکت منع کنند و خود نظم و امنیت را در آن حدود حفظ نمایند. با این اقدامات روز بعد از عقد قرارداد ، شرکت نفت انگلیس و پرشیا را بوجود آوردند. اسم این شرکت بعدها به شرکت نفت ایران و انگلیس و سپس به شرکت نفت انگلیس تبدیل یافت.

شرکت جدید برای اکتشاف و بهره‌برداری نفت ایران و صدور آن به بازارها طرح‌های فوری داشت ولی پیش از آنکه به تأسیس پالایشگاه اقدام کند و به تهیه وسائلی برای بارگیری و حمل نفت پردازد از لحاظ استقرار امنیت آن حدود با مسئله دشوار دیگری مواجه گردید. در آن زمان شیخ خزعل یا

شیخ محمره (که نام قدیمی خرمشهر و نواحی اطراف آن بود) اسماً تابع دولت مرکزی بود ولی عملاً دولت مستقلی در داخله کشور به وجود آورده بود و بدون اینکه دولت ایران نسبت به او اقدام مؤثری بنماید شخصاً بر آن نواحی حکومت می‌کرد. عمارت بزرگ شیخ که اینک مخروبه است هنوز در کناره اروند رود (شط العرب) و در نزدیکی خرمشهر که محل ایاب وذهاب کشتی‌ها است دیده می‌شود. وی در این عمارت بزرگ با جلال و شکوه شرقی میان زنان حرمسرانی که برای خود تشکیل داده بود زندگی می‌کرد. دولت انگلیس نیز با وی قراردادی بسته و وی را بعنوان یک حکمران مستقل شناخته بود.

بموجب این عهدنامه یا قرارداد شیخ متعهد شده بود که در ازای دریافت حقوق مادی نسبت به شرکت حسن نظر داشته باشد و یک میل از اراضی بدون سکنه و لجنزار مسطح جزیره آبادان را در اختیار شرکت بگذارد که در آن پالایشگاهی برای نفت تأسیس نماید. در مقابل این واگذاری، دولت انگلیس نیز استقلال شیخ را تضمین نموده بود. کار لوله‌کشی از مسجد سلیمان تا آبادان با وجود دشواری‌های فراوان در سال ۱۹۱۲ پایان یافت و در آخر سال ۱۹۱۴ پالایشگاه آبادان نفت را با مقادیر زیاد تصفیه می‌کرد و نقشه‌هایی نیز برای توسعه آن تهیه شده بود.

میزان کلی نفت در سال ۱۹۱۲ به ۴۳،۰۰۰ تن و در سال ۱۹۱۳ به ۸۰،۰۰۰ تن و در سال ۱۹۱۴ به ۲۷۴،۰۰۰ تن بالغ شد و بدین ترتیب کشور من خواه ناخواه عامل مهم سیاست و اقتصاد جهان گردید.

در آن اوقات ابرهای تیره که خبر از جنگ سهمناک جهانی می‌داد آسمان اروپا را تیره ساخته بود و در سال ۱۹۱۲ دولت انگلیس نسبت به منابع نفت در هنگام مخاصمه نگرانی داشت. وینستون چرچیل که در آن زمان وزیر درباری انگلستان بود توصیه کرده بود که دولت انگلیس باید برای رفع نیازمندی‌های دریائی خود ۵۱ درصد از سهام شرکت نفت ایران و انگلیس را خریداری نماید و پارلمان انگلیسی نیز شش روز پیش از آغاز جنگ یعنی در ماه اوت ۱۹۱۴ قانون خرید این سهام را تصویب نمود.

با آنکه جنگ دشواری‌های فراوانی پیش آورد ولی قانون مزبور اثر خود را بخشید و میزان تولید نفت ایران را افزایش داد. در اوایل جنگ ترک‌ها که در آن زمان با آلمان‌ها متحد بودند، کلیه اموال و تدارکات شرکت نفت را در بغداد و بصره تصرف کردند و نیروی آنها آبادان را تهدید می‌کرد ولی نیروی اعزامی انگلیسی آنها را به عقب راند. آلمان‌ها در نظر داشتند

که چند فرزند کشتی در اروند رود (شط العرب) غرق کنند و بدین وسیله راه حمل و نقل دریائی را مسدود سازند ولی انگلیس‌ها نقشه آنها را خنثی نمودند. در سال ۱۹۱۵ نیز عشایر ایران با تحریک جاسوسان آلمانی و ترک‌ها در چندین موضع بین مسجد سلیمان و آبادان لوله اصلی نفت را قطع کردند و مدت چهارماه جریان نفت متوقف گردید تا لوله‌ها را مجدداً مرمت نمودند. هرچند حملات آلمان‌ها به کشتی‌های اقیانوس‌پیما نیز ورود آلات و ادوات و لوازم صنعتی و صدور مواد نفتی را مانع می‌گردید ولی میزان تولید و صدور نفت ایران دائماً رو به افزایش می‌رفت چنان‌که در سال‌های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۷ و ۱۹۱۸ مقدار آن تدریجاً به ۳۷۶،۰۰۰ تن و ۴۴۹،۰۰۰ تن و ۸۹۷،۰۰۰ تن بالغ گردید. تصور می‌کنم عموم کارشناسان و متخصصین در این مسئله توافق عقیده داشته باشند که نفت ایران یکی از عوامل بسیار مؤثر پیروزی متفقین در جنگ اول جهانی بود و چنان‌که لرد کرزن انگلیسی گفته است «در حقیقت اعقاب ما خواهند گفت که متفقین روی امواج نفت به ساحل پیروزی رسیدند». با آنکه بسیاری از این امواج از دریای نفت ایران برخاسته بود باز مناسبات ما از نظر آن که دولت انگلیس تا زمان ملی شدن صنعت نفت سهامدار عمده نفت ایران بود در هم و بگرنج شده بود.

پس از پایان جنگ میزان تولیدات نفت، همچنان رو به تزاید می‌رفت و شرکت شرایط زندگی کارگران آبادان و مناطق نفت‌خیز را بهبود می‌بخشید.

در سال ۱۹۲۰ قرارداد جدیدی که مواد آن پیچیده بود بین شرکت و دولت ایران منعقد گردید که رویهم‌رفته کمی به نفع دولت ایران بود. طبق این قرارداد سهم دولت ایران همان ۱۶ درصد از منافع خالص بود که در امتیاز اول داریسی قید شده بود ولی در این قرارداد اخیر منافع مؤسسات تابعه شرکت نفت ایران و انگلیسی (از قبیل شرکت حمل و نقل نفت) نیز شامل این شانزده درصد می‌گردید.

با وصف این قرارداد، پدرم از پیش از زمان زمامداری خود از طرز عمل شرکت نفت ناراضی بود و بلافاصله پس از کودتای سال ۱۲۹۹ شمسی (۲۴۵۹) یکی از حسابداران خبره و مستقل لندن بنام سر ویلیام مک‌لین‌توک را استخدام نمود که مناسبات مالی و محاسبات شرکت و دولت ایران را بررسی و مطالعه نماید. سر ویلیام ارقامی از این محاسبات استخراج نمود که پدرم بعدها آنها را در دعاوی ایران نسبت به شرکت، مورد استفاده قرار داد. پدرم در سال‌های ۱۹۲۲ و ۱۹۲۳ به سرکوبی و انقیاد عشایر و طوایف خودسر پرداخت پس از آنکه کردها و لرها و قشقایی‌ها را در نواحی غربی و مرکزی و جنوبی ایران مطیع و منقاد دولت

مرکزی نمود، درصدد منقاد ساختن ایل بختیاری برآمد. در این موقع وزیرمختار انگلیس در تهران یادداشتی به دولت تسلیم نمود به این مضمون که اگر نیروی دولتی متعرض بختیاری‌ها که دوستان دولت انگلیس هستند بشود دولت متبوع وی آسوده نخواهد نشست.

پدرم بدون توجه به این تهدید به تهیه مقدمات کار پرداخت و رؤسای بختیاری از روی واقع‌بینی قدرت مرکزی را شناخته و به اطاعت دولت درآمدند. کمی پس از آن مصمم گشت باشیخ محمره نیز پنجه نرم کند زیرا شیخ خزلعل که از پیشرفت و توسعه نفوذ پدرم بسیار بیمناک بود به این خیال افتاده بود که با اتکاء دولت انگلیس در مقام مخالفت و سرپیچی از اوامر دولت مرکزی برآید. در پائیز سال ۱۳۰۳ (۲۴۶۳) با وجود مخالفت انگلیس‌ها پدرم باقوانی مرکب از ۲۲،۰۰۰ سرباز به سمت جنوب عزیمت نمود و در ظرف مدت یک ماه بدون آنکه تیری شلیک شود به طغیان شیخ محمره خاتمه داد و وی را به تهران آورد و در مرکز هرچند با وی خوب رفتار می‌شد و مورد اکرام و پذیرائی قرار می‌گرفت دیگر اجازه خروج از تهران و بازگشت به محل سابق را نداشت. شیخ چند سالی بدین ترتیب در تهران به سر برد و عاقبت بدرود حیات گفت.

به نظر من غائله خوزستان بدون خونریزی مرهون شجاعت ذاتی و شخصی پدرم بود. چنان‌که موقعی به نیروهای خود که در حوالی شهری که در تصرف قوای شیخ بود اقامت داشتند دستور داده بود که از جای خود حرکت نکنند و خود شخصاً بداخل شهر رفته بود. افراد مسلح شیخ خیابان‌ها و روی بام منازل شهر را گرفته بودند و پدرم را بخوبی می‌دیدند ولی او بدون کوچکترین توجهی قدم زنان طول خیابانی را عبور کرده و به حمام عمومی شهر رفت. مضروب کردن پدرم در آن میان کار بسیار آسانی بود ولی احدی جرئت و جسارت تیراندازی نکرده بود زیرا در بزرگان و زبردستان شهامت مرد دلیر تأثیر می‌کند و از آنان سلب اراده می‌نماید.

پس از استعفای پدرم روزی سر ریدر بولارد وزیرمختار انگلیس در تهران با صراحت گفت که دولت متبوع او از سقوط شیخ درس عبرت گرفته است و پس از واقعه محمره مصمم است که دیگر هیچگاه در امور ایلاتی و عشایری ایران مداخله نکند.

در ضمن اردوکشی به نواحی جنوبی ایران پدرم اطلاعات وسیع‌تری راجع به صنعت نفت این کشور به دست آورد. در سال ۱۳۰۱ (۲۴۶۱) از آبادان بازدید رسمی به عمل آورد و مورد استقبال و پذیرائی شایانی قرار گرفت

ولی وی از طرز عمل شرکت نفت به شک و تردید افتاد و اطلاع حاصل کرد که مثلاً بیش از یک پنجم عده کارمندان و کارگران شرکت نفت اتباع خارجی هستند و هیچ‌گونه اقدام مؤثری هم برای تبدیل آنها به کارمندان ایرانی نمی‌شود. همچنین عملاً مشاهده نمود که بین سطح زندگی اعضاء عالی‌رتبه شرکت با اعضاء عادی تفاوت فاحشی وجود دارد و شرکت در امور داخلی آن ناحیه دخالت‌هایی می‌کند و از اینکه شرکت میزان تولید نفت را براساس تغییرات بازار بین‌المللی و یا بر مبنای قراردادهای با شرکت‌های نفتی دیگر بدون اندک توجهی به اقتصاد ایران تعیین می‌کرد بسیار متأثر و نگران گردید.

بعضی‌ها معتقدند که پدرم بدون تأمل و اطلاع قبلی امتیاز نفتی را در سال ۱۳۱۱ (۲۴۷۱) لغو نمود ولی این مطلب بهیچ‌وجه صحت ندارد زیرا پدرم حتی پیش از آنکه به سلطنت برسد از قرارداد ۱۲۹۸ (۲۴۵۸) بسیار ناراضی بود و با کمال تأکید از شرکت خواسته بود که با دولت ایران بهتر از آن معامله کنند.

در سال ۱۳۰۴ (۲۴۶۴) دولت رضاشاه عدم رضایت خود را نسبت به وضع موجود رسماً اعلام و در سال ۱۳۰۶ (۲۴۶۶) مجدداً اعتراض نمود اما از مذاکراتی که با شرکت به عمل می‌آمد و مدت دو سال طول کشید، نتیجه‌ای به دست نیامد و در این مدت بحران اقتصادی جهانی رخ داده فروش نفت و عوائد دولت ایران از آن ممر کاهش پیدا کرده بود. در سال ۱۳۱۱ (۲۴۷۱) شرکت نفت به دولت ایران اعلام داشت که حق الامتیاز دولت در سال ۱۳۱۰ (۲۴۷۰) کمتر از یک چهارم مبلغ سال قبل خواهد بود پدرم موقع را برای اقدام مناسب یافته و کمی بعد، امتیاز شرکت را لغو نمود. مجلس شورای ملی هم این اقدام را تأیید و تصویب کرد و مردم ایران در سراسر کشور به مناسبت این اقدام جشن‌ها برپا داشته و بدین طریق نیز روح ناسیونالیزم در ایران بوسیله پدرم تقویت یافت.

دراثر الغای امتیاز نفت طبعاً فریاد شرکت نفت و دولت انگلیس بلند شد و پس از چند روز قضیه به جامعه ملل احاله گردید. طرفین دلائل خود را در آن مرجع بین‌المللی طرح نمودند و بالاخره موافقت شد که دولت ایران و شرکت نفت مستقیماً با یکدیگر مذاکره نمایند و پس از مدتی مذاکره بالاخره در ماه آوریل ۱۹۳۳ قرارداد جدیدی به امضاء رسید.

مفاد این قرارداد نیز تاحدی مبهم و پیچیده بود ولی به عقیده من وضع دولت ایران با مقایسه به قرارداد قبل بهبود یافته بود. در این قرارداد مدت

امتیاز تا سال ۱۹۹۳ تمدید گردید و این نکته مایه تأسف بود. ولی در آن موقع از نظر معاملاتی وضع طوری نبود که بتوان قرارداد کوتاه مدتی را منعقد نمود. از طرف دیگر از مساحت اراضی که برای اکتشافات در اختیار شرکت قرار می‌گرفت کاسته شده به ۱۰۰،۰۰۰ میل مربع محدود گشت و دیگر هیچ شرکت واحدی نمی‌توانست برای اکتشاف در تمام اراضی کشور (باستثنای استان‌های شمال) حق انحصاری داشته باشد.

بعلاوه بموجب این امتیاز حق انحصاری حمل و نقل و توزیع مواد نفتی در داخله کشور نیز از شرکت نفت سلب گردید. در مورد حق‌الامتیاز نیز دیگر میزان مبلغ پرداختی به اختیار شرکت و نوسانات بازار بین‌المللی نبود و هرچند مبلغ آن کمتر از میزانی بود که ما تقاضا داشتیم ولی در قرارداد حداقل منافع سالانه دولت ایران تعیین شده بود و می‌توانستیم به وصول آن اطمینان داشته باشیم و این امر در سال‌های بحرانی بازار نفت برای ما بسیار با ارزش بود. مسئله تبدیل کارمندان خارجی به کارمندان ایرانی و تسریع در حفر چاه و تأسیس پالایشگاه در حوالی کرمانشاه از شروط مهم این قرارداد به شمار می‌رفت.

پس از امضاء قرارداد سال ۱۹۳۳ روابط دولت ایران با شرکت نفت رو به بهبودی نهاد و شرکت هم برای ابراز حسن‌نیت خود سرمایه‌های هنگفت تازه‌ای در کشور ما به کار انداخت و علاوه بر سه منطقه نفت که پیش از انعقاد این قرارداد موجود بود چهار منطقه وسیع جدید نفت و یک منطقه استخراج گاز بوجود آورد و طرز ذخیره کردن نفت را بوسیله برگرداندن محصولات به زیرزمین و حفظ آنها برای مواقع ضروری توسعه داد. پالایشگاه آبادان نیز وسعت یافته و مکمل‌تر گشت. همچنین طبق این قرارداد شرکت نفت مؤسسه فرعی دیگری موسوم به شرکت نفت کرمانشاه برای استخراج منابع نفت شاه در نواحی کرمانشاه تأسیس نمود و یک رشته لوله بطول به ۱۵۰ میل به کرمانشاه کشید و پالایشگاه مختصری نیز در محل به کار انداخت که آنچه تولید می‌کند، به مصرف داخله ایران برسد.

داستان پالایشگاه کرمانشاه حکایت از آن می‌کند که مناسبات ما با شرکت همواره طبق دلخواه نبوده است. در آن موقع پدرم از شرکت نفت خواسته بود که پالایشگاهی به ظرفیت اولیه ۱۰۰،۰۰۰ تن در سال ایجاد کند ولی شرکت با ساختن پالایشگاهی به این ظرفیت مخالفت می‌کرد و مدعی بود که مصرف داخله نفت به این اندازه نیست. پدرم اصرار داشت که پالایشگاه با ظرفیتی که معین کرده بود ساخته شود و وعده داده بود که برای کلیه تولیدات نفت در داخل ایران بازار فروش تهیه نماید. قضاوت پدرم در این موضوع بسیار درست بود چنان‌که امروز مصرف داخلی نفت ما به ۳

میلیون تن در سال بالغ گردیده است و هر سال بطور متوسط ۱۵ درصد نیز به این میزان افزوده می‌شود. این افزایش نمودار روشنی از سرعت اجرای برنامه‌هایی است که ما برای توسعه اقتصادی کشور در دست اقدام داریم. در سال ۱۹۳۸ میزان تولید نفت شرکت از ده میلیون تن تجاوز کرده است و این مقدار دو برابر میزان تولید ده سال قبل بوده است. همچنین شرکت برای تبدیل کارمندان خود به کارمندان ایرانی اقداماتی به عمل آورد و مؤسسه فنی آبادان وسایل آموزشی را برای تعلیم افراد ایرانی فراهم ساخت و در نقشه‌ریزی شهر به طرز جدید و بهبود وضع مسکن و بهداشت مردم اقدام نمود و تأسیسات آب و فاضلاب و برق را توسعه داد.

در دوران جنگ دوم جهانی تولیدات نفت مدتی بمناسبت دشواری‌های وضع حمل و نقل و سایر اشکالات کاهش پیدا کرد. با وصف آن هرچند در سال ۱۳۲۰ (۲۴۸۰) میزان تولید به حداقل رسید باز از ۶.۶ میلیون کمتر نشد و این میزان درست هفت برابر حداکثر تولید در سال‌های جنگ اول جهانی بود.

بعلاوه طبق ماده مربوط به حداقل عوائد که پدرم در قرارداد گنجانیده بود، شرکت تضمین کرده بود که سالیانه مبلغ چهار میلیون لیره انگلیسی بابت حق الامتیاز به دولت ایران بپردازد و این مبلغ برابر با حق الامتیاز سال ۱۳۱۷ (۲۴۷۷) بود که از نظر منافع بهترین سال پیش از جنگ بشمار می‌رفت.

پس از سال ۱۳۱۹ (۲۴۷۹) که مقدار تولید نفت کاهش عظیم داشت متدرجاً میزان تولید نفت بالا رفت. چنان‌که در سال ۱۳۲۳ (۲۴۸۳) به ۲.۱۳ میلیون تن بالغ گردید و این مقدار از حداکثر میزان تولید قبل از جنگ هم تجاوز می‌کرد و در سال ۱۳۲۴ (۲۴۸۴) مقدار تولیدات به ۸.۱۶ میلیون تن رسید.

پس از خاتمه جنگ دوم جهانی شرکت برنامه وسیعی برای بسط و تکمیل مؤسسات خود تنظیم نمود. در آن موقع پالایشگاه آبادان عظیم‌ترین پالایشگاه جهان شده بود و با آنکه سایر پالایشگاه‌های عمده جهان نیز توسعه پیدا می‌کردند این مقام اول را برای خویش نگاه داشت.

در سال ۱۳۲۶ (۲۴۸۶) مجموع تولیدات ایران به ۱۹.۲ میلیون تن و در سال ۱۳۲۷ (۲۴۸۷) به ۲۴.۹ میلیون تن و در سال ۱۳۲۸ (۲۴۸۸) به ۲۶.۸ میلیون تن و در سال ۱۳۲۹ (۲۴۸۹) به ۳۱.۸ میلیون تن

بالغ گردید، ولی چند سال پس از آن، میزان تولید به علل سیاسی به این حد اخیر نرسید و در سال ۱۳۳۰ (۲۴۹۰) از ۱۶.۷ میلیون تن یعنی کمی بیش از نصف میزان تولید سال قبل تجاوز نکرد و در سال ۱۳۳۱ (۲۴۹۱) تقریباً به یک میلیون تن، یعنی به کمتر از یک سی‌ام مقدار تولید سال ۱۳۲۹ (۲۴۸۹)، رسیده و سیاست مصدق با شرحی که در فصل پنجم ذکر شد، نه تنها در کار شرکت نفت تأثیر معکوس کرده بود بلکه در کار اقتصاد کشوری که وی ادعای خدمتگزاری آن را داشتن نیز مؤثر افتاده و آن را دچار فلج کرده بود.



پیش از آنکه صنعت نفت بدان کیفیت دچار وقفه گردد عواید ایران از منافع نفت هر سال افزایش می‌یافت و شرکت نفت این‌طور پنداشته بود که ممکن است با این افزایش عایدات، من و مردم

کشور مرا مسئول خویش بسازد، ولی عوامل مختلف از جمله اشغال نظامی دوره جنگ و رفتار روس‌ها پس از جنگ در ملت ما یک روح اتحاد و پیوستگی بزرگ به وجود آورد. ما از رفتار تحکم‌آمیز بیگانگان خسته شده و از اینکه شرکت نفت به ما با چشم ولی‌نعمت می‌نگریست به ستوه آمده بودیم. برخی از مأمورین شرکت نسبت به زیردستان ایرانی خود و مأمورین دولت ایران، یعنی همان دولتی که با آنها طبق روش میهمان‌نوازی معامله کرده بود، با کبر و نخوت بسیار رفتار می‌کردند و طرز سلوک آنها چنان بود که پنداری سرتاسر کشور ایران ملک طلق آنها است.

از این گذشته به عقیده ما و سایر کشورهایی که تازه به استخراج نفت پرداخته بودند میزان حق‌الامتیاز سابق نامعقول و غیرمنصفانه بود، زیرا شرکت‌های بزرگ خارجی در مقابل پرداخت مختصر حقی منابع خداداد کشور را از دل خاک بیرون کشیده و ثروت طبیعی آن را تحلیل می‌بردند. چیزی که قضیه را یکسره کرد به نظر من این بود که دولت عربستان سعودی با شرکت نفت عربستان و آمریکا (آرامکو) قراردادی برای استخراج نفت منعقد ساخت که شرایط آن از شرایطی که تا آن وقت دول خاورمیانه به دست آورده بودند بهتر و عادلانه‌تر بود، زیرا در آن قرارداد که یک‌سال پیش از آن‌که ما صنعت نفت ایران را ملی کنیم منعقد گردید، منافع حاصله بالمناصفه تقسیم می‌گردید.

در فصل پنجم درباره قتل ناجوانمردانه مرحوم رزم‌آرا نخست‌وزیر وقت که در مجلس ترحیم یکی از روحانیون در مسجد شاه اتفاق افتاد ذکر کرده است. چند روز قبل از آن واقعه، نخست‌وزیر فقید از انگلیس‌ها پیشنهادی مبنی بر تقسیم منافع نفت براساس ۵۰ درصد دریافت کرده بود. یکی از مشاورین رزم‌آرا اظهار کرده بود که باید پیشنهاد انگلیس‌ها در مجلس مطرح شود و افکار عمومی کمی تسکین یابد، ولی رزم‌آرا گفته بود که بهتر آن است که اندکی صبر و حوصله به کار برد تا حرارت و احساسات مردم تخفیف یابد و آنگاه پیشنهاد را در مجلس اعلام نماید. ممکن است همین تصمیم موجب مرگ او شده باشد ولی درهرحال شک نیست که انگلیس‌ها در تسلیم این پیشنهاد کمی تأخیر کرده بودند و در آن موقع روح ناسیونالیسم در ملت ایران کاملاً بیدار گشته و افکار عمومی متفقاً طرفدار ملی کردن صنعت نفت شده بود.

اگر پس از ملی شدن صنایع نفت ایران سیاست عاقلانه‌ای اتخاذ شده بود، ممکن بود انتظاری که برای افزایش فوری عواید خود از نفت داشتیم صورت وقوع پیدا کند و این خود نعمتی بود، زیرا هزینه کارهای توسعه و عمران را فراهم می‌ساخت. اما بطوری که در فصلی پنجم ذکر شد اوضاع کاملاً برعکس انتظار ما پیش آمد. شاید این نکته خود مبین خویش باشد که برخلاف رویه پدرم که چندین بار شخصاً از آبادان بازدید کرده بود مصدق هیچ‌گاه فکر مسافرت به مراکز صنعتی نفت را که درباره آنها این همه سخن‌سرانی می‌کرد به مغز خویش راه نداد.^{۷۰}

اینک به گذشته نظر افکنده ببینیم در دوره زمامداری مصدق از منابع نفت خود چه استفاده‌ای کرده‌ایم؟ مدتی پیش از آنکه مصدق بر سر کار آید یعنی در سال ۱۳۲۸ (۲۴۸۸) سازمان برنامه تأسیس یافت و بموجب قانون مربوط به آن، شرکت نفت ایران با سرمایه دولت تشکیل گردید تا به عملیات اکتشافی نفت اقدام نماید. وقتی در سال ۱۳۳۰ (۲۴۹۰) صنعت نفت را ملی اعلام کردیم شرکت ملی نفت ایران را تشکیل دادیم و در سال ۱۳۳۲ (۲۴۹۲) شرکت نفت ایران به شرکت ملی نفت ایران ملحق گردید.

^{۷۰} - گفته میشود؛ رضا شاه بزرگ که برای بازدید از آبادان و خرمشهر رفته بودند، یکی از شیرهای نفت را باز میکنند و درحالی‌که یک پایشان را روی شیر نفت گذاشته اند دستوراتی میدهند، یکی از انگلیسی‌ها در آن نزدیکی بود، با نگرانی می‌گوید، انگار فراموش کردید این نفت که به دریا میرود ارزش دارد، رضا شاه بزرگ با عصبانیت می‌گویند، آنگاه که شما انگلیسی‌ها پنهانی نفت را باز میکنید و میبرید و هزینه آنرا هم نمیدهید مهم نیست ولی حالا که من نفت کشور خودم را به دریا میریزم موجب نگرانی شما است؟؟ آن انگلیسی به انگلستان میرود و دیگر حاضر نبود در دوران رضا شاه به ایران بازگردد. این را می‌گویند ناسیونالیسم رضا شاهی.

در سال ۱۳۳۰ (۲۴۹۰) که مصدق زمامدار شد شرکت ملی نفت ایران را در اختیار داشت که مشغول کار بود و دارای هشت منطقه نفت و دو پالایشگاه و دو دستگاه و خطوط لوله نفت و محل صدور و وسائل حمل و نقل مواد نفتی در داخله کشور و لوازم اکتشاف و ۵۰،۰۰۰ تن کارمند و مؤسسات و وسایل رفاه آنها بود. در طول بحران نفت شرکت ملی نفت ایران در مقابل تمام موانع و مشکلات، مناطق نفت و پالایشگاه و مؤسسات فرعی خود را در کمال خوبی حفظ و اداره کرد و کلیه کارمندان و کارگران ایرانی خود را نگهداری نمود. همچنین احتیاجات داخلی نفت را نیز بدون وقفه مرتفع ساخت و این مسئله با توجه به سیاست مصدق که منجر به کمبود فاحش ارز خارجی شده بود اهمیت مخصوص داشت و در حقیقت هر چند مضیقه اقتصادی، شرکت ملی نفت ایران را مجبور ساخته بود که به انواع طرق در هزینه‌ها صرفه جویی کند، باز موفق شده بود که وسایل حمل و نقل نفت را در داخله کشور توسعه بخشد.

از اقدامات فوق که صرف نظر شود ترازنامه عمل بسیار تیره و اسفناک بود و باید یک صنعت عظیم را که یکی از مراکز مهم تولید نفت جهانی بود در نظر آوریم که کارش به رساندن نفت به داخله کشوری مانند ایران که تازه قدم به راه پیشرفت نهاده منحصر گشته است، و بزرگترین پالایشگاه نفت گیتی را پیش چشم آوریم که عاطل و بی‌کار و بدون حرکت و جنبش افتاده است و آن دست‌تنگی عجیبی را که در اثر آن پیش می‌آمد در ذهن خود متصور سازیم که حتی توانایی اکتشاف و تجسس ذخائر نفتی که آینده صنعت بی‌وجود آن غیرممکن بود وجود نداشت.

در فصل پنجم اشاره شد که پس از سقوط دولت مصدق به ترمیم خسارات ناشی از سوءسیاست وی پرداختیم و در نتیجه میزان تولید نفت را که در سال ۱۳۳۱ (۲۴۹۱) از یک میلیون تن هم پائین‌تر رفته بود (و تقریباً تمام به مصرف داخلی رسیده بود) بالا بردیم و در سال ۱۳۳۲ (۲۴۹۲) به ۱.۴ میلیون تن و در سال ۱۳۳۳ (۲۴۹۳) به ۲ میلیون تن و در سال ۱۳۳۴ (۲۴۹۴) به ۱۶ میلیون تن و در سال ۱۳۳۵ (۲۴۹۵) به ۲۷ میلیون تن بالغ گردید.

در سال ۱۳۳۶ (۲۴۹۶) مقدار تولید نفت ما به ۳۶ میلیون تن رسید و این نخستین باری بود که مقدار تولید نفت از میزان سال ۱۳۲۹ (۲۴۸۹) که حد اعلا تولید سال‌های قبل از ملی شدن صنعت نفت بود، تجاوز کرد.

در سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) تولید نفت به ۴۱ میلیون تن و در سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) به ۴۵ میلیون تن رسید. بعبارت دیگر میزان تولید نفت این سال ۴۵ برابر میزان سال ۱۳۳۱ (۲۴۹۱) بود. در سال ۱۳۳۹ (۲۴۹۹) انتظار می‌رود که میزان تولید تقریباً به ۵۰ میلیون تن بالغ گردد و بعلاوه حق الامتیاز کنونی که پنجاه درصد خالص منافع پس از وضع مالیات است از حیث مبلغ خیلی زیادتر از میزان سابق است.

درعین حال برای استفاده از منابع نفت خود که خارج از حدود عمل کنسرسیوم جدید بود (و این منطقه تنها قسمت کوچکی از مناطق نفت‌خیز کشور ما است) به فعالیت پرداختیم و از اواسط سال ۱۳۳۰ (۲۴۹۰) شرکت نفت ایران که با سرمایه دولت تشکیل یافته است به عملیات مقدماتی حفر چاه اکتشافی در نزدیکی شهر مقدس قم اقدام کرد و پس از خاتمه بحران دوره مصدق در حفاری آن تسریع گردید و بالاخره در سال ۱۳۳۵ (۲۴۹۵) از چاه شماره ۵ نفت به ارتفاع ۳۰۰ پا فوران نمود و در مدت ۸۲ روز که این فوران ادامه داشت روزانه ۱۰۰۰،۰۰۰ بشکه نفت استخراج می‌شد که در تاریخ صنعت نفت جهان بالاترین میزان است که از یک چاه نفت در یک روز استخراج شده باشد.

آن روزها واقعاً ایام هیجان‌انگیزی بود زیرا رودخانه‌ای از نفت در صحرا جاری شده و در اندک زمانی دریاچه‌ای بوجود آورده بود و از مسافتی اندک به دریاچه‌ای از آب مانند شده بود که در اثر وزشی باد موج می‌زد و سطح صیقلی آن در اثر انعکاس اشعه خورشید می‌درخشید. برای مهار کردن این چاه و جلوگیری از فوران آن آقای میرون کینلی متخصص معروف آمریکائی که در اطفای حریق چاه‌های نفت شهرت جهانی دارد دعوت شد که معجلاً با هواپیما از تکزاس به ایران بیاید و این متخصص با دستگیری همکاران جسور خویش مهار کردن چاه را به عهده گرفت.

در مدتی که این دسته به کار مشغول بودند هر دقیقه بیم آن داشتند که گاز متصاعد از چاه محترق گشته و همه را در اثر انفجار متلاشی نماید ولی دیری نگذشت که در اثر فروریختگی اعماق زمین چاه شماره ۵ قم مانند اولین چاهی که داری حفر کرده بود از فوران افتاد و این فواره عجیب که مانند شیری می‌غرید مانند بره‌ای زبان بسته از حرکت و جنبش افتاد و ما نفتی را که در دریاچه به شکل تالابی عظیم به وجود آمده بود به هر که می‌خواست فروختیم و دریاچه به تدریج تهی گردید.

متخصصین امر نفت عموماً اتفاق عقیده داشتند که آثار و علائم منطقه نفت قم حکایت از وجود ذخیره بزرگی می‌کند و از همین جهت عملیات حفاری ادامه یافت و تا اواخر سال ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) چاه‌هایی که مجموع عمق آنها از بیست و هفت کیلومتر تجاوز می‌کند در این منطقه حفر گردید. در منطقه سراجه نیز که در ۵۵ کیلومتری شرقی شهر قم واقع است نیز عملیات اکتشافی دامنه‌داری انجام یافت و در اوایل سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) در آن منطقه نفت بسیار مرغوبی کشف گردید. در همان سال شرکت نفت ایران اولین نقشه ژئوفیزیک کشور را با تمام رساند و با فراهم شدن این نقشه صفحه تازه‌ای در تاریخ صنعت کشور ما بازگردید.

رویه من این است که از فعالیت شرکت‌های خصوصی و دولتی تشویق و ترغیب به عمل آید و از این‌رو در سال ۱۳۳۶ (۲۴۹۶) لایحه‌ای به تصویب مجلسین رسید که بموجب آن علاوه بر سایر مقررات به شرکت ملی نفت ایران اجازه داده شد که با شرکت‌های خارجی قراردادی بدهد که در توسعه منابع نفت ایران با ما همکاری نمایند. چون قرارداد سال ۱۳۳۳ (۲۴۹۳) که با کنسرسیوم منعقد شده بود عنوان موافقت‌نامه داشت در قانون جدید مستقیماً به شرکت ملی نفت ایران اجازه داده شد که با شرکت‌های خارجی در صورت لزوم قراردادهایی منعقد سازد مشروط بر اینکه هر قرارداد به تصویب مجلسین ایران برسد. کمی پس از تصویب قانون جدید شرکت ملی نفت ایران شرکت‌های خارجی را دعوت کرد که برای تحصیل حق اکتشاف نفت در بعضی مناطق نفت‌خیز کشور در مزایده شرکت کنند. شرایطی که شرکت برای مزایده مزبور معین کرده بود در محافل نفتی جهان فوراً همان هیجانی را که انتظار داشتیم تولید نمود.

تصمیم من این بود که از آن به بعد در کار توسعه و استخراج منابع نفت رویه تازه‌ای اتخاذ شود یعنی اولاً دیگر مسئله دادن امتیاز به مفهوم سابق آن از میان برود و با توجه به روح قانون ملی شدن صنعت نفت هر شرکت یا گروه خارجی که برای جستجوی نفت به ایران بیاید یا بعنوان عامل از طرف دولت ایران به کار بپردازد و یا آنکه عملاً با ما شریک باشد. مسئله تعیین عامل در موافقت‌نامه سال ۱۳۳۳ (۲۴۹۳) که بموجب آن کنسرسیوم با وسائل و تجهیزات شرکت سابق نفت ایران و انگلیس به کار مشغول گشت تصریح شده و مسئله مشارکت نیز در قراردادهایی که بعداً انعقاد یافت به مقام عمل درآمده است.^{۷۶}

۷۶ - مصدق در جریان ملی کردن نفت، امتیاز سرزمین‌های نفت خیز ایران را بصورت مونوپولی به کشور انگلستان واگذار کرده بود و در کنار آن ۴۶ شرکت وابسته به نفت را بدون دریافت مبلغی به مالکیت انگلیس در آورد.

دوم آنکه شرکت‌های خارجی که می‌خواهند به استخراج و تولید نفت در ایران بپردازند باید نسبت به کشور و منابع نفتی آن قدر اطمینان و اعتماد داشته باشند که به تجسّسات دامنهدار و مفصلی که کلیه هزینه آن را نیز خودشان بپردازند دست بزنند. البته شرکت ملی نفت ایران در اثر تجسّسات زمین‌شناسی که در بسیاری از نقاط کشور به عمل آورده است می‌تواند به این شرکت‌ها راهنمایی و مساعدت‌هایی بکند ولی هر شرکت خارجی باید خطر عدم حصول نتیجه را رأساً تحمل کرده و کلیه مخارجی را که در این راه می‌کند با توجه به این خطر از کیسه خود بپردازد.

سوم آن‌که هرگاه نفت به مقدار تجارّتی به دست آمد دولت ایران در تولید آن هم از نظر مالی و هم از نظر اداری شریک باشد. من از نظر ناسیونالیسم ایرانی به این مسئله اهمیت داده و مصمم بوده و هستم که دیگر هیچ مؤسسه یا گروه مؤسّسات خارجی اجازه نداشته باشند که در اداره یک قسمت مهم و حیاتی صنعت ما اختیارات بدون شرط و قید داشته باشند و باید دولت در سازمان این قبیل مؤسّسات شرکت مؤثر و مثبت داشته باشد و شرکت‌های خارجی باید قبول کنند که چون منافع ما و منافع آنها منوط به حسن اداره و عمل مؤسّسات موردنظر است ما در اجرای رویه‌های معقول و صحیحی که اتخاذ می‌شود نهایت اهتمام و مساعدت را به عمل خواهیم آورد.^{۷۷}

چهارمین تصمیم قطعی من این بود که حق‌الامتیازی که به ما می‌رسد از حد کنونی تجاوز کند و زیادتر باشد، زیرا به نظر من تقسیم بالمناصفه دیگر مقرون به صرفه نیست و با روح ناسیونالیسم و انتظارات ملت ایران سازگاری ندارد و حتم داشتم که میتوان این تسهیم را به نفع کشور تغییر داد. بمجرد اتخاذ این تصمیم بعضی از مؤسّسات ذی‌علاقه و نیرومند در مقابل این نیت ما به مخالفت برخاستند و کارتل بین‌المللی نفت به این استدلال متوسل شد که ما می‌خواهیم برای به دست آوردن سود آتی منبع عایدات خود را خشک کنیم و در واشنگتن برای مخالفت با نظر ما به اقداماتی متوسل شدند. باید با کمال تأسف گفته شود که سفیر آنروزی دولت آمریکا نیز در تهران کوشش می‌کرد که ما را از عقد قراردادهای با این شرایط جدید منصرف سازد.

بعضی از شرکت‌های نفت در برابر آرمان‌های ناسیونالیستی ما همان رویه نامساعدی که شرکت سابق نفت ایران و انگلیس را به شکست و اضمحلال

^{۷۷} - یکی از دلایل شورش سال ۱۹۷۹ (۵۷) عدم رضایت انگلستان که امتیاز کامل در ایران را در کنترل داشت همین بود. که اگر مردم ایران این مورد ناسیونالیسم را خوب درک کرده بودند هرگز نمیبایست ابزار و اسباب بازی توطئه بین‌المللی میشدند.

کشانید پیش گرفته بودند و تا مدتی ظاهر امر این طور نشان می داد که مأمورین دولت آمریکا همان اشتباهاتی را که انگلیس ها در طی سه سال پیش از ملی شدن صنعت نفت مرتکب شده بودند تکرار می کنند. اما پیشنهادهای ما اصولی و منطقی بود و شرکت ها دریافتند که نمیتوانند در برابر آن پیشنهادها با یکدیگر اتفاق عقیده داشته باشند و به نظر می رسید که وزارت امور خارجه آمریکا نیز رویه خود را در این مورد تغییر داده است.

در امرداد ماه سال ۱۳۳۶ (۲۴۹۶) شرکت ملی نفت ایران اولین قرارداد جدید را با شرکت ایتالیائی موسوم به اجیپ مینراریا^{۷۸} منعقد ساخت. قرارداد دوم در ماه فروردین ۱۳۳۷ (۲۴۹۷) با شرکت پان امریکن پترولیوم (شعبه ای از شرکت استاندارد اویل ایندیانا) که یک شرکت آمریکائی بود، انعقاد یافت و قرارداد سوم با یک شرکت کانادائی موسوم به شرکت محدود پترولیوم سفایر به امضاء رسید. شرکتهای ایتالیائی و آمریکائی طبق مواد قرارداد خود فوراً به کار پرداختند ولی متأسفانه کار شرکت کانادائی طبق انتظارات ما پیشرفت نکرد.

این هر سه قرارداد از حیث اساس یکسانند و قسمت عمده مناطق مورد اکتشاف آنها نیز در نواحی جنوبی کشور واقع و مشتمل بر کرانه های خلیج فارس و آب های ساحلی آن است. اما چون از میان سه شرکت مزبور تنها شرکت آمریکائی در فعالیتهای مقدماتی خود پیشرفت های شایانی کسب نموده است بعنوان نمونه به شرح قرارداد مربوط به آن اکتفا می شود.

مناطقى که بوسیله شرکت پان امریکن با همکاری شرکت ملی نفت ایران مورد اکتشاف قرار می گیرد تماماً زیر دریا است. در بادی امر ممکن است کسانی که از کیفیت استخراج نفت آگاهی ندارند از اینکه شرکتی حاضر شده باشد که منطقه نفتی مورد استخراج خود را در کف دریا تعیین کند دچار شگفتی شوند.

ولی حقیقت این است که در کشورهای متحده آمریکا و ونزوئلا و اندونزی و سایر کشورها مناطق عظیم نفت خیز دریائی وجود دارد و در سال های اخیر نیز طرز استخراج این گونه منابع دریائی از نظر فنی و علمی پیشرفت شایان کرده است.

^{۷۸} - Agip (Azienda Generale Italiana Petroli—General Italian Oil Company)

در این قرارداد قید شده است که هرگاه در ظرف مدت دوازده سال پس از امضاء آن نفت به مقدار قابل تجارت بدست نیامد اراضی مورد قرارداد به دولت ایران برگردد و حتی مقرر است که اگر نفت در محلی هم با میزان قابل تجارت به دست آید، مقدار ۲۵ درصد از اراضی مورد قرارداد در پایان پنج سال اول، و ۲۵ درصد پس از انقضای پنج سال دوم تقلیل یابد و در پایان سال دوازدهم فقط آن قسمت از اراضی ایران که تولید نفت در آن به میزان قابل تجارت رسیده باشد در اختیار صاحب قرارداد باقی بماند. با اندک توجهی به شرائط مندرج در این قرارداد و آنچه در قراردادهای و امتیازاتی که در گذشته که به رویترز و دارسی داده شده تفاوت و اختلاف بارزی که بین قراردادهای قدیم و جدید موجود است، مشهود خواهد گشت.

بموجب این قرارداد باید شرکتی بنام شرکت پان امریکن ایران تشکیل شود و در تهران به ثبت برسد. سهام این شرکت باید متساویاً متعلق به شرکت ملی نفت ایران و شرکت پان امریکن باشد و هر یک از این دو شرکت نیز نصف از اعضای هیئت مدیره را انتخاب و منصوب نمایند. شرکت پان امریکن ایران دو وظیفه دارد: اول وظیفه اکتشاف است که باید کاملاً و مطلقاً با هزینه شرکت پان امریکن به عمل آید و دوم استخراج نفت با میزان تجارتي است که مسنول هر دو شرکت یعنی شرکت ملی نفت ایران و شرکت پان امریکن خواهد بود.

شرکت پان امریکن بموجب این قرارداد متعهد است که در ظرف سی روز پس از امضاء قرارداد مبلغ ۲۵ میلیون دلار پذیره نقداً پرداخت کند و عملیات اکتشافی خود را آغاز نماید و نیز متعهد است که در طی مدت دوازده سال حداقل مبلغ ۸۲ میلیون دلار از کیسه خود برای عملیات اکتشافی در این کشور خرج کند و اگر با صرف مبلغی کمتر از این میزان به کشف نفت قابل تجارت موفق گردید مازاد آن را باید با دولت ایران تقسیم نماید و هرگاه شرکت پان امریکن تا پایان دوازدهمین سال قرارداد خود به کشف مقدار نفت قابل تجارت موفق نگردد تمام مبلغ ۸۲ میلیون دلار و حق اکتشافی را که بموجب قرارداد دارا می باشد از دست خواهد داد. از طرف دیگر اگر شرکت پان امریکن به کشف نفت با مقدار قابل تجارت (که در قرارداد بطور دقیق و صریح تعریف شده) توفیق یابد باید مراتب را رسماً به شرکت ملی نفت ایران اعلام نماید. بمجرد این اعلام شرکت پان امریکن ایران به عنوان شرکت مشترک به استخراج نفت مبادرت خواهد ورزید.

در این قرارداد و سایر قراردادهای جدید طرز تقسیم منافع از نفتی که استخراج می شود بطور واضح و صریح تعیین گشته است و من مخصوصاً

مایلم که علاقه‌مندان به این صنعت متن این قراردادها را مورد مطالعه قرار دهند.

طبق این قرارداد ۷۵ درصد از کل منافع به ما می‌رسد و ۲۵ درصد بقیه به شرکت تعلق دارد. دلیل این تقسیم نیز ساده است زیرا در قرارداد مزبور مقرر است که شرکت ملی نفت ایران و شرکت پان آمریکن در منافع حاصله از نفت متساویاً سهمی باشند و این منافع که بالمناصفه تقسیم می‌شود آن مبلغی است که هنوز مالیات و عوارض از آن کسر نشده است و چون دولت ایران حق دارد که از کل منافع شرکت پان آمریکن پنجاه درصد مالیات بردرآمد بگیرد، بنابراین از این راه نیز بیست و پنج درصد از کل منافع به دولت ایران می‌رسد که با پنجاه درصد فوق روی هم به هفتاد و پنج درصد بالغ می‌گردد.

تا آنجائی که من اطلاع دارم این قرارداد و قراردادی که با شرکت ایتالیائی منعقد ساخته‌ایم نخستین قراردادهائی است که تاکنون در دنیا براساس تقسیم به ۷۵ و ۲۵ درصد منافع بین شرکت صاحب نفت و شرکت استخراج منعقد شده است.

جای شگفتی است که هنوز بعضی از متصدیان امور نفت کوشش دارند اختلاف فاحشی را که بین این قراردادها و قراردادهای پنجاه - پنجاه موجود است ناچیز شمرده و بگویند که قراردادهائی که براساس مناصفه یعنی پنجاه - پنجاه بسته شده میزان واقعی را نشان نمی‌دهد و قراردادهائی که براساس ۷۵ و ۲۵ بسته شده نیز با قراردادهای پنجاه و پنجاه تفاوت بسیار مختصری دارد. این اشخاص باطناً می‌دانند که اظهاراتشان تاب بررسی دقیق را نخواهد آورد.

همین اشخاص در هنگامی که روح حقیقت‌بین آنها نخفته است می‌دانند که همین مقیاس جدیدی که ما برای تسهیم سود اتخاذ کرده‌ایم ناگزیر در سایر کشورها نیز مورد عمل پیدا خواهد نمود چنان‌که هم اکنون نیز به مقام استفاده در آمده است. کسانی که هنوز به همان رویه پنجاه - پنجاه سابق پای‌بستند ظاهراً از این می‌ترسند که اگر با یکدیگر برای پشتیبانی از آن متحد نشوند یکی پس از دیگری دچار آن خواهند گردید. اما سخن در این است که ترتیب سابق فریبندگی خویش را از دست داده و بازگشتی نیست و دیری نمی‌گذرد که خوانندگان این کتاب خواهند دید که اصل مزبور دیگر در جهان نفت مورد عمل نیست و بکلی از میان رفته است.

شاید چون این قراردادها در نوع خویش تازگی دارد بعضی از آنها که در کار نفت گیتی واردند از آن هراسان باشند، اما تا آنجا که این امر مربوط به ایران است نگرانی آنها موردی ندارد، زیرا ما هرگز در نظر نداریم منافع دائم و مستمری را که می‌خواهیم برای توسعه و پیشرفت کشور صرف کنیم فدای نفع سنگین آبی بکنیم و تمام هم ما در این است که این سرچشمه سود را به نفع کشور خویش به وضع ثابت و معقولی درآوریم و این نکته، مطلب را به سایر شرائط مندرج در قرارداد جدید که در بسیاری تولید نگرانی کرده است، یعنی شرائطی که بموجب آن دولت ایران و شرکت‌های تولید و استخراج باید با هم در کار شریک باشند می‌کشاند.

کسانی که از مواد مربوط به مشارکت ما با شرکت‌های استخراج مانند شرکت پان آمریکن ایران نگرانند دو نکته را از نظر دور داشته‌اند:

اول آن‌که علاقه ما در امور انتفاعی کمتر از شرکای خارجی ما نیست و چون ما در واقع بیش از آنها از منافع بهره‌مند خواهیم شد، طبعاً بیشتر از آنها کوشش خواهیم کرد که این شرکت‌ها در تحصیل منافع موفقیت پیدا کنند.

دوم آن‌که سهم بودن ما در اداره امور تولیدی باید موجب اطمینان خاطر شرکای خارجی ما باشد، زیرا تجربه بارها نشان داده است که شرکت‌هایی که در کشوری کلا بدست بیگانگان اداره می‌شود در مردم و دولت آن کشور نسبت به خود ایجاد مخالفت و عناد می‌کنند، ولی هر جا نمایندگان دولت صاحب منابع در اداره امور سهم و شریک باشند، امید آن شرکت از پشتیبانی و حمایت دولت که برای پیشرفت کار از لوازم است بیشتر است.

شک نیست که مأمورین دولت هم بشر و قابل خطا و لغزشند ولی با احتمال قریب به یقین جنبه مساعدت آنها برای پیشرفت کار شرکت‌ها از جنبه اشکال‌تراشی احتمالی آنها بمراتب بیشتر خواهد بود و این نکته براساس تجاربی که در ایران داشته‌ایم برای من بوضوح روشن گردیده است. نتایجی که از قرارداد شرکت پان آمریکن بدست آمده این است که مبلغ ۲۵ میلیون دلار پذیره پرداخت شده، شرکت پان آمریکن ایران به شکل یک شرکت ایرانی تأسیس گشته و به ثبت رسیده، ماشین‌آلات و ابزار سنگین که شرح آنها خواهد رفت از آمریکا خواسته شده، در ناحیه مورد قرارداد ایالت بررسی در ارتعاشات زیرزمینی (بوسیله دستگاه‌های ضبط صوت بسیار حساس و سایر آلات که امواج صوتی را که زیردريا در اثر انفجار دینامیت به وجود می‌آید و در نتیجه آن بستر مخازن نفت معلوم می‌شود ثبت می‌کند)

با ۲,۵۰۰,۰۰۰ دلار هزینه به عمل آمده است، میزان ثقل و فشار جاذبه برای کسب اطلاع نسبت به وضع طبقات الارض منطقه مورد قرارداد بوسیله دستگاه‌های حساس از روی کشتی که ۷۵۰,۰۰۰ دلار هزینه آن بوده معلوم گردیده است، ماشین آلات و ابزار سنگین مورد احتیاج بتدریج وارد و در جای خود نصب شده و در مهرماه سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) حفاری‌های اکتشافی آغاز گردیده است.

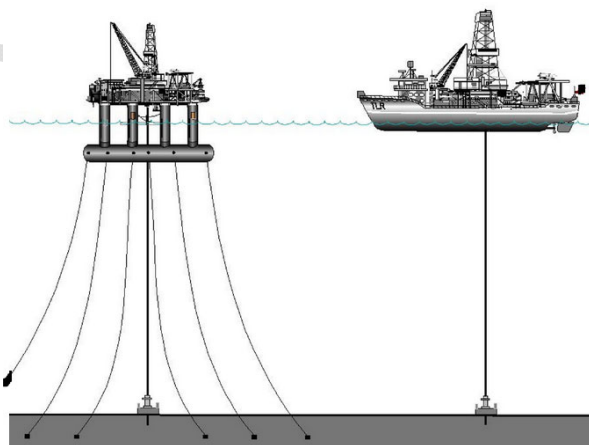


ماشین و ادوات حفر چاه‌های زیردریانی واقعاً تماشائی است. از جمله سکوی متحرکی است که عملیات حفاری از روی آن انجام می‌گیرد و این سکو بشکل یک کرجی آهنی بزرگی بطول ۲۰۰ پا و عرض ۱۰۴ پا و ارتفاع ۱۵ پا است و وزن آن بانضمام وسایلی که روی آن نصب شده به ۶۰۰۰ تن بالغ می‌گردد. این کرجی دارای هشت پایه است که

بوسیله فشار میزان شده و طول هر پایه به ۲۲۵ پا می‌رسد و می‌توان آنها را به کف خلیج فرورد و این کرجی سنگین را می‌توان از سطح آب آنقدر بالا نگهداشت که موج‌های عظیم که در هنگام طوفان و انقلاب دریا برمی‌خیزد به آن لطمه وارد نیاورد. روی این کرجی منجنیق حفر چاه که ۱۴۰ پا ارتفاع دارد قرار گرفته و محلی برای فرود آمدن هلیکوپتر و نصب جرثقیل‌ها و تلمبه‌ها و سایر ماشین‌آلات و وسایل کار دارد. زیر عرشه کرجی اطاق‌هایی که با دستگاه‌های تهویه مجهزند برای برای سکونت ۶۰ نفر ساخته شده و سه دستگاه دیزل از نوع دیزل‌های لکوموتیو بمنظور تولید نیروی برق و ماشین‌های کوچکتر و دستگاه تقطیر آب که ساعتی ۱۰۰۰ گالون آب دریا را به آب شیرین مبدل می‌نماید و کارگاه تعمیرات و انبارهای بزرگی در آن تعبیه گشته است. این کرجی را بزرگترین یدک‌کش‌های اقیانوس پیمای جهان از یازده هزار میل مسافت، از خلیج مکزیک که محل ساختن آن بوده تا خلیج فارس آورده است و هم اکنون شبانروز از روی آن به عملیات حفاری می‌پردازند.

یکی دیگر از وسایل کار، یک کشتی بزرگ است که ویژه عملیات حفاری است و در آن ماشین آلات و لوازم مولد برق و تلمبه و قفسه‌های جای لوله و حوضچه‌هایی برای جمع آوری گل ولای و انبار ملزومات و اطاق‌های مسکونی ملوانان ساخته شده و مرکز عملیات ساختمانی سکوها حفاری است که پایه‌های آنها بر سطح خلیج کار گذاشته شده است. روی این سکوها یا جزیره‌هایی که به دست آدمی ساخته شده منجنیق‌های حفاری و سایر ماشین‌های مورد احتیاج نصب گردیده است. این کشتی مخصوص حفاری‌های اکتشافی است، زیرا می‌توان آن را از محلی به محل دیگر منتقل نمود.

سکوه‌های حفاری برای استخراج نفت است که نه تنها با کشتی حفاری مرتبط است بلکه بوسیله کشتی‌های کوچکتر و هلیکوپتر نیز می‌توان باسانی به آنها دسترسی یافت و اگر در یکی از این سکوها عملیات حفاری به نفت برسد، می‌توان نفت آن را بوسیله لوله‌های زیردریایی به ساحل خلیج آورد. هزینه حفر هر چاه اکتشافی در دریا روزی ۱۵،۰۰۰ دلار است و چون معمولاً حفر چاه در مدت ده ماه که شبانه روز در آن کارکنند طول می‌کشد پس جمع هزینه حفر هر چاه در حدود چهار و نیم میلیون دلار خواهد بود. البته پرما و شرکای شرکت آمریکائی ما پوشیده نیست که ممکن است عملیات حفاری چندین سال بدون حصول نتیجه به طول انجامد، ولی کار استخراج نفت در تمام نقاط گیتی کاری است که احتمال ضرر آن بسیار است و هر کسی قدم در این راه می‌نهد باید دارای همان اعتقاد جازمی باشد که پیش‌قدمان استخراج و کشف نفت ایران در سال ۱۹۰۸ داشتند و به نیروی همان اعتقاد بر تمام دشواری‌ها و موانع غالب آمدند. ما نیز حاضریم که مساعی خود را در این راه دنبال کنیم و هیچوقت یأس به دل راه ندهیم.



باید به خاطر داشت که در عین حال که صنعت نفت خود را در نقاط بکر و دست‌نخورده کشور توسعه می‌دهیم فعالیت‌های مهم خود را در آبادان که از مراکز بی‌نظیر نفت جهان است ادامه خواهیم داد. آبادان نه تنها بزرگترین پالایشگاه نفت گیتی و یک مرکز عظیم صنعتی است بلکه شهری است که دارای محیط ویژه خویش است و جمعیتی در آن گرد آمده است که تا آنجا که اطلاع دارم نظیرش در هیچ یک از نقاط گیتی یافت نمی‌شود.

کسانی که برای سیاحت و آشنایی با تاریخ و فرهنگ کهنسال ما به ایران می‌آیند به آبادان نیز سفری خواهند کرد و شک نیست که تماشای ایران بدون دیدن آبادان کامل نخواهد بود. آبادان و تهران بوسیله راه آهنی که قطارهای آن به آخرین وسایل تهویه مجهز است به یکدیگر متصل و خط هوایی نیز بین این دو شهر موجود است و برای کسانی که به آبادان می‌روند مجال و وسایل سریع هست که آنان را به سایر نقاط خوزستان ببرد و طرح‌های بزرگی عمرانی ما را که در آن منطقه در شرف اجرا است و شرح آن در فصل هفتم داده شد مشاهده کنند. ایرانیانی که به کشور خویش و پیشرفت آن علاقه‌مندند نیز مسافرت به این شهر و منطقه خوزستان را بسیار سودمند و جالب و دلپذیر خواهند یافت.

آبادان مرکز تولیدات صنعتی عظیم است و آدمی در آنجا احساس می‌کند که از محیط این شهر فعالیت و کار ثمربخش جوش می‌زند. شهر آبادان از روی نقشه صحیحی بنا شده است بطوری که پالایشگاه عظیم نفت در وسط آن قرار گرفته و در کنار آن رودخانه پرآمد و شد کارون و صفوف خانه‌های مسکونی در کمال زیبایی به چشم می‌خورد. آبادان را می‌توان یکی از شهرهای بین‌المللی شمرد زیرا در این شهر مردم کشورهای مختلف گیتی برای کار معامله گرد آمده‌اند و کشتی‌های ملل جهان همیشه در لنگرگاه‌های آن صف کشیده و برای همه اقطار گیتی مواد گوناگون نفتی حمل می‌کنند و ملوانان و کارکنان آن نیز در شهر آبادان به استراحت می‌پردازند. در خیابان‌های زیبای آبادان انسان به مدیران و متخصصین و کارمندان و کارگران و خانواده‌های آنها و دختران ایرانی و انگلیسی و آمریکایی و فرانسوی و هلندی و سایر مللی که در اداره‌ها کار می‌کنند برخورد می‌کند. اخیراً برنامه تبدیل کارمندان خارجی به ایرانی آنقدر پیشرفت کرده است که امروز بیش از ۳۰۰ تن کارمند خارجی وجود ندارد و این افراد و خانواده‌های آنها نیز به این شهر صنعتی جنبه بین‌المللی مخصوص داده‌اند.

هوای آبادان در فصل زمستان بسیار دلپذیر و برای ورزش‌های گوناگون در هوای آزاد مانند فوتبال، راگبی، کریکت، والیبال، گلف، تنیس، اسب دوانی، قایقرانی و پروازهای تفریحی بسیار مناسب است. هنگام تابستان

که هوا گرم می‌شود مردم به باشگاه‌ها و تأثرهایی که مجهز به وسایل تهویه است پناه می‌برند. من گاهی اندیشه می‌کنم که گرمای شدید آبادان درمیان اجتماعی که از ملل مختلفه تشکیل یافته است خود موجد روح همکاری است و ساکنین آن شهر را با یکدیگر الفت و موافقت می‌دهد.

مدیران و کارشناسانی که در این شهر کار می‌کنند نیز معتقدند که شهر آبادان به آنها هیجان می‌بخشد و چنان‌که یکی از آنها گفته است «هر کسی از این دانشگاه فارغ‌التحصیل شود استعداد آن را پیدا می‌کند که در همه جا کار کند.»

کارهایی که در آبادان انجام می‌گیرد همه عظیم و با اهمیت است. مثلاً پالایشگاه آنجا دارای ده دستگاه بزرگ تقطیر برای تجزیه تبدیل نفت خام و ده دستگاه تولید نفت سفید و متجاوز از چهل دستگاه تصفیه دیگر است. تنها برای سوخت تأسیسات پالایشگاه، روزانه بیش از شصت میلیون فوت مکعب گاز طبیعی مصرف می‌شود. مرکز تولید نیروی برق آن یکی از بزرگترین مراکز خاورمیانه است و دو دستگاه تلمبه آن که آب آشامیدنی و کارسازی کارخانه‌ها و مردم را تأمین می‌کند، یکی از مجهزترین و معظم‌ترین دستگاه‌هایی است که تاکنون ساخته شده است.

از پالایشگاه آبادان متوالیاً نهری از مواد نفتی جاری است که قسمت عمده آن بنزین هوایما و بنزین موتور و گازوئیل (برای مصرف کامیون‌های دیزلی) و نفت و روغن و قیر است. در پالایشگاه حتی مواد شیمیایی لازم برای تولید مواد نفتی نیز تهیه می‌شود. در این شهر متجاوز از ۲۳۰۰ اتومبیل و اتوبوس و کامیون و ۳۰ دستگاه لکوموتیو دیزلی و ۱۰۰ دستگاه اتومبیل کرایه و ۲۸ یدککش و ۵۶ کرجی بزرگ و ۴۲ قایق موتوری درآمد و شد است و ده رشته تلفون خودکار و پانزده مرکز راهنمای تلفون در پالایشگاه نصب گردیده و با وسایل رادیویی پیوسته با هواپیماها و کشتی‌ها ارتباط دارد. لوله‌های نفت که بطول ۱۶۰ میل است پالایشگاه را با مناطق نفت‌خیز یعنی از نخستین چاه مسجد سلیمان که هنوز از آن نفت استخراج می‌شود گرفته تا سایر چاه‌های عظیم اتصال داده است.

چاه نفت آغاچاری را می‌توان غنی‌ترین چاه نفت دنیا دانست. ساکنین این مناطق نیز مانند اهالی آبادان از افراد ملل متنوعند و طرز ساختمان خانه‌ها و دکان‌ها و باشگاه‌ها و زمین‌های بازی آنها هم با همان شیوه آبادان است.

مقداری از محصولات نفتی آبادان به مصرف داخلی کشور می‌رسد و قسمت اعظم آن به خارج حمل می‌شود تا با ارز حاصل از فروش آن هزینه برنامه‌های عمرانی کشور تأمین گردد. چنان‌که در سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) تعداد ۸۶۲ کشتی نفت‌کش از آبادان و بیش از ۱۲۵۰ کشتی از بندر معشور که تأسیسات آن بسرعت توسعه می‌یابد نفت به خارج حمل کرده‌اند.

محصولات نفتی از آبادان بیشتر مواد تصفیه شده است ولی از بندر معشور نفت خام به خارج حمل می‌شود. در جزیره خارک که در ۱۵۰ میلی آبادان در خلیج فارس واقع است نیز جنب و جوش عظیمی پدیدار است و تأسیسات آن در دست ساختمان است که بزرگترین کشتی‌های نفت‌کش با ظرفیت ۱۰۰،۰۰۰ تن و بزرگتر از آنها نیز بتوانند در آنجا لنگر انداخته و نفت حمل کنند.

صاحب این همه وسایل مجهز و عظیم صنعت نفت ایران کیست؟ برای مردم ایران که می‌دانند که یگانه صاحب این تأسیسات کسی جز خود آنها نیست مایه مباهات است و وقتی بدانند که این صنعت از رکود سابق بدرآمده و امروز به مقداری که در تاریخ کشور ما سابقه نداشته مواد مختلف نفتی تولید می‌کند در خود غرور مخصوصی احساس می‌کنند.^{۷۹}

گاهی بدین اندیشه می‌افتم که در پالایشگاه عظیم آبادان و روی اسکله‌هایی که کشتی‌های بزرگ نفت‌کش در آن پهلو می‌گیرند و بر فراز مناطق نفت‌خیز و مراکز توزیع نفت که در تمام نقاط کشور ایجاد شده لوجه‌هایی نصب شود و روی آن با دو زبان بنویسند (متعلق به مردم ایران) تا عموم هموطنان من از پیر و جوان و کارگران خارجی و کسانی که از نقاط مختلف گیتی به دیدن مناطق می‌آیند مفاد آن را همواره به خاطر داشته باشند.

برای ما این نکته حائز کمال اهمیت است که بدون خودنمایی به این حقیقت واقف باشیم که مالک و صاحب این دستگاه بزرگ و تسهیلات گوناگون آن کسی جز ما نیست. اما تنها مالکیت منابع و تأسیسات نفت برای ملت ایران کافی نیست بلکه باید آن را به نحو شایسته‌ای به نفع عموم ملت اداره کنیم.

البته بر کسی پوشیده نیست که تولید نفت کار بسیار دشوار و پیچیده است و باید حتماً بوسیله متخصصین عالی‌مقام و مدیران دانشمند اداره شود.

^{۷۹} - همین یک پاراگراف کتاب اگر از سال ۱۹۶۰ که چاپ شده است مرتب به مردم توضیح داده میشد هرگز خمینی نمیتوانست آن دروغ بزرگ را که «اتوبوس مجانی میشود، پول نفت را درخانه میدهیم» را به زبان بیاورد. به راستی ایت صنعت به مردم ایران تعلق داشت و نمیدانست.

اینک که مالکیت منابع نفت را برای ایران مسلم ساخته ایم درصددیم که اداره عملیات آن را نیز متدرجاً به دست ایرانیان بسپاریم. برای حصول این مقصود دو طریق کلی را انتخاب کرده ایم:

اول آن که کارمندان را از میان ایرانیان انتخاب می‌کنیم و بدین منظور اولیای کنسرسیوم نفت را و ادار ساخته‌ایم که از تعداد کارمندان خارجی خود بکاهند بطوری که امروز تعداد این کارمندان بسیار تقلیل یافته است. در حال حاضر شرکت ملی نفت ایران چند نفر مستشار و متخصص خارجی در خدمت خود دارد و طبعاً برای اجرای قراردادهای جدید اکتشاف و استخراج نفت چند تن دیگر از خارجیان استخدام شده‌اند، ولی روی هم در تمام دستگاه‌های صنعت بزرگ نفت امروز بیش از چند صد نفر از اتباع خارجی مشغول کار نیستند و این عده نیز مرتباً رو به تقلیل می‌رود.

دوم آنکه سرپرستی و نظارت کارها را به ایرانیان می‌سپاریم. البته ما در این قسمت جانب احتیاط را از دست نمی‌دهیم و بدون تأمل به عملی که انجام آن احتمالاً هنوز از عهده ما خارج است، دست نمی‌زنیم بلکه ابتدا از کارهای ساده و آسان شروع می‌کنیم و بتدریج امور مهمتری را به اعضای ایرانی تفویض می‌نمائیم.

درباره رشته‌های فراوان و گوناگونی که لازمه فعالیت‌های پالایشگاه آبادان است قبلاً اشاره کرده‌ام. شرکت ملی نفت ایران وظایف و خدمات اجتماعی را کم کم از دست کنسرسیوم گرفته است، چنان‌که شرکت ملی نفت ایران هم اکنون کلیه امور پزشکی و بهداشتی و ساختمان مساکن کارمندان و کارگران پالایشگاه و حفظ و مرمت آنها را اداره می‌کند. احداث ابنیه و طرق و تهیه سایر تسهیلات مربوط به مساکن، حفظ امنیت و انتظام تمام حوزه پالایشگاه و اداره امور آموزشگاه فنی آبادان و توسعه برنامه‌های آموزشی در پالایشگاه نیز کلاً بر عهده شرکت ملی نفت ایران است.

تا اواسط سال ۱۳۳۹ (۲۴۹۹) در حدود يك سوم از مجموع کارمندان کنسرسیوم در آبادان تحت نظارت مستقیم شرکت ملی نفت ایران در آمده‌اند و این اقدام مهم نتیجه حسن تفاهم و همکاری شرکت ملی نفت ایران و کنسرسیوم بوده است. همین رویه در سایر مناطق نفت‌خیز وابسته به پالایشگاه آبادان نیز مرعی است و شرکت ملی نفت ایران در آن مناطق نیز امور مربوط به خدمات اجتماعی را زیر نظر خود قرار داده است.

اما طرح‌هایی که در نظر ما است از این حدود نیز می‌گذرد. در فصل هفتم اشاره شد که اقدامات بدوی برای کشیدن لوله نفت تا دریای مدیترانه به عمل آمده است و در فصل هشتم از کشتی‌های نفت‌کش که با پرچم ایران دریاها را گزاره می‌کنند سخن رفته است. نقشه ما این است که پس از مدتی کوتاه خود در کشورهای بیگانه نمایندگی‌های فروش تأسیس کنیم تا مواد نفتی ما را عرضه کنند و در ضمن اینکه محصولات ویژه ایران را به دنیا می‌شناسانند سودی زیادتر به ما عاید دارند.

امروز نفت ایران نیازمندی‌های مردم چندین کشور را مرتفع می‌سازد و میل من آن است که نفت ایران با نام کشوری که صاحب آن است شناخته شود و به نام یک کارتل یا موسسه نفت معروف نباشد.

اساس صنعت جدید نفت بر تحقیقات و مطالعات وسیع علمی قرار گرفته است از همین جهت از اقدامی که برای تأسیس یک مرکز تحقیقات و بررسی علمی از طرف شرکت نفت ایران به عمل آمده است شادمانی مخصوص دارم. ما این برنامه را با ایجاد یک آزمایشگاه مهندسی و حفاری نفت که توسط علیاحضرت ملکه فرح در اوایل سال ۱۳۳۹ (۲۴۹۹) افتتاح گردید آغاز نموده‌ایم و انتظار می‌رود که در آینده نزدیک آزمایشگاه‌های دیگری نیز برای مهندسی تولید نفت و زمین‌شناسی و ژئوفیزیک و ژئوشیمی و پتروفیزیک تأسیس گردد و نیت ما این است که این مرکز با مراکز مشابه آن که در ممالک مترقی به وجود آمده از هر حیث برابری کند.

باید اضافه شود که مرکز این مطالعات در شهر ری در نزدیکی آرامگاه پدرم واقع شده است و اطمینان دارم که اگر امروز آن مرد بزرگ در قید حیات بود اولین شخصی بود که از این مظهر ترقیات ایران کنونی لب به تحسین و آفرین می‌گشاد.

ذکر مطالب فوق برای اظهار این نکته است که به اعتقاد قطعی من، ایرانیان توانایی نگاهداری و توسعه دستگاه تولید نفت و توزیع آن را دارند. اینک باید دید در طول زمان وضع تقاضای جهانیان برای مواد نفتی بر چه منوال است.

امروز در نوع انسان برای تحصیل منابع نیرو جنب و جوش عظیم مشهود است، چنان‌که مثلاً انگلستان در مورد به کار بردن نیروی اتم پیش‌قدمی یافته و سایر کشورها هم نیز در صدد ایجاد و ساختمان مراکز تولید این نیرو هستند. زیردریانی‌های اتمی آمریکا در اقیانوس‌ها آمد و شد می‌کنند

و روس‌ها کشتی یخ‌شکن اتمی خود را به کار انداخته و آمریکایی‌ها در اواسط ۱۹۵۹ اولین کشتی اتمی تجارتي خود را که بدون تجدید سوخت مدت سه سال و نیم کار خواهد کرد به آب انداخته‌اند و کشورهای آلمان و انگلستان و سایر ممالک نیز برای اینکه نفت را از شأن و شوکت فعلی خویش بیاندازند در صدد ساختن کشتی‌های نفت‌کش اتمی هستند و دیری نخواهد گذشت که احتمالاً نیروی خورشید نیز رقیب زورمند نفت خواهد گردید. در ضمن این عملیات فرانسوی‌ها نیز در صحرای افریقا مناطق نفت‌خیز جدیدی کشف کرده و تأسیسات بسیار عظیمی در آنجا فراهم آورده‌اند و در لیبی نیز چاه‌های نفت جدیدی کشف شده است. با وصف این افزایش محصول، به نظر من امروز بازار نفت و گاز طبیعی گرم‌تر از زمان‌های پیش است زیرا از طرفی میزان سوخت یا نیروی محرک چنان بسرعت رو به افزایش می‌رود که اگر منابع نیروهای جدید دیگر هم پیدا شود باز با دشواری احتیاجات روز افزون جهان را کفایت خواهد نمود. از طرف دیگر استفاده از نفت و گاز طبیعی در ساختن مواد شیمیایی نیز وسعت یافته است و این مواد به قدری در صنایع پرارزش و مفید واقع شده است که دیگر دریغ است آن را برای سوخت مورد استفاده قرارداد.^{۸۰}

کارشناسان در انتظار آن روزی هستند که عده کثیری از مواد مورد احتیاج نوع انسان از نفت و مشتقات آن و گاز طبیعی فراهم گردد. چند سال پیش یکی از متصدیان بزرگ امور نفتی گفته بود که در صنعت شیمی نفت هرگز بیش از مقدار بسیار کمی نفت که به‌مثابه قطره‌هایی از دریایی باشد مورد استفاده قرار نخواهد گرفت اما این نظر بسیار خطا بود زیرا این صنعت چنان بسرعت پیشرفت کرده است که پیش‌بینی می‌کنند در سال ۱۹۶۵ ارزش موادی که این صنعت سالیانه تولید خواهد کرد تنها در آمریکا به ده میلیون دلار بالغ گردد.

اشیاء و موادی که صنعت شیمی نفت تولید می‌کند عبارت است از لاستیک، پلاستیک، الیاف مختلف مانند نایلون و داکرون، کود شیمیایی و داروهای کشنده حشرات و مایع ضد یخ، مصالح ساختمانی، شیشه نشکن، ظروف غذاخوری رنگ و صدها اشیاء دیگر که هر روز به بازار می‌آید. در سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) بیش از ۱۵۰ کارخانه شیمی نفت در نقاط مختلفه گیتی ساخته شده و یا در دست ساختمان بوده است و بدیهی است که کشور ایران که منبع مواد خام اینگونه اشیاء است نسبت به توسعه آن صنعت در خارجه کمک مؤثری خواهد کرد. از آن گذشته چنان‌که در فصل هفتم ذکر شد در

^{۸۰} - به راستی شگفتی آور است که در سال ۱۹۶۰ شاهنشاه در فکر ۴۰ سال پس از آن دوران بوده اند و همه پیش‌بینی‌های لازم را کرده بودند، برای برابری با دنیای صنعتی باختری همه فکر‌ها را پیشتر بررسی کرده بودند.

داخله کشور ما نیز این صنعت بزودی به کار خواهد افتاد و مؤسسه جدید تحقیقات شیمی نفت که با کمک دانشمندان و متخصصین فرانسوی در سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) تأسیس شده کمک مؤثری به توسعه این صنعت در ایران خواهد نمود.

بطور کلی کارشناسان تخمین زده‌اند که در ده سال آینده مصرف نفت در گیتی اقلأ ۷۵ درصد از میزان فعلی زیادتر خواهد بود و مصرف گاز طبیعی از این حد هم تجاوز خواهد کرد.

اهمیتی که نفت و گاز طبیعی در جهان صنعت پیدا کرده برای ما ایرانیان بسیار مغتنم است و امروز مساعی ما در این صنعت مایه بالا بردن سطح زندگی مردم کشور ایران و سایر ملل جهان خواهد بود و در عین حال بوسیله نظارت و اداره صنعت نفت، از لحاظ تولید و توزیع آن حق مالکیت خود را به طرز دیگر هم تثبیت خواهیم نمود.



فصل سیزدهم

ایران و صلح جهان

یکی از حقایق تاریخی آن است که منطقه خاورمیانه در هیچ روزگار بدون حادثه نبوده و اگر روزی اوضاع آنجا قرین آرامش باشد باید آن را به‌مثابه آرامش پیش از طوفان تلقی کرد. چنان‌که مثلاً در اردیبهشت سال ۱۳۳۹ (۲۴۹۹) که در مدتی کوتاه بطور رسمی به چند کشور اروپایی مسافرت می‌کردم در هنگام بازگشت و عبور از ترکیه زمامداران جدیدی به استقبال من آمدند که هیچکدام را در موقع رفتن ندیده بودم و معلوم شد که در خلال آن مدت کودتائی در آن کشور به وقوع پیوسته و یک جنگ داخلی را مانع آمده است.

خاورمیانه آنقدر پر از حوادث غیرمنتظر و پیش‌بینی ناشدنی است که بسیاری از اشخاص از تعیین اصول معینی برای حفظ روابط بین‌المللی به این منطقه احساس یأس می‌کنند ولی در عین حال به این حقیقت هم متوجه می‌شوند که ارتباط خاورمیانه با سایر نقاط جهان روز به روز افزایش می‌یابد و همین توسعه ارتباط آنها را در تجزیه و تحلیل وقایع حیران‌تر و سرگردان‌تر می‌سازد.

مسئله خاورمیانه به عقیده مطلعین به تنهایی و به شکل مجزا خود از مسائل بسیار دشوار و پیچیده است و هرگاه با مسائل درهم و بغرنج جهانی درآمیزد مشکلی لاینحل می‌شود.

با وصف این به عقیده من می‌توان در مسائل سیاسی خاورمیانه و مسئله تأمین صلح در این ناحیه از این عجز فکری درگذشت. ولی در مرحله اول باید این سنوال را پیش آورد که منظور از صلحی که همه طالب آنند چه نوع صلحی است؟ این پرسش جنبه مباحثه لفظی ندارد زیرا آن‌که شیفته آزادی است حاضر نیست که صلح را به هر قیمت که باشد بدست آورد. مثلاً حبس و زندان خود یک نحو صلح و آرامش است و حتی بعضی از زندانیان بوده‌اند که هیچ‌گونه علاقه‌ای به بیرون آمدن از زندان نداشته‌اند و همچنین با تصفیه و شستشوی مغز چنان‌که در روانشناسی معمول است ممکن است در بیمار روانی آرامش و سکونی بوجود آید. از نظر ملل و اقوام نیز ممالکی که دست نشانده دول بزرگ کمونیست هستند در وضعی که در نظر بعضی از اشخاص به صلح و آرامش تفسیر می‌شود به سر می‌برند، و آنها

که بیش از همه درباره تخفیف تشنجات بین‌المللی و استقرار صلح گفتگو می‌کنند همین نوع صلح را در نظر دارند.

به نظر من آنچه مطلوب واقعی مردم روشنفکر می‌باشد عبارت از صلح با ثمر و خلاق است. بعضی آرزوی چنان صلحی را دارند که در پرتو آن مردم گیتی و ملل متنوع بتوانند استعدادهای خود را با حد کمال به منصفه بروز و ظهور برسانند و به عقیده من برای اینکه کشورها و ملل خاورمیانه بتوانند به چنین صلحی نائل آیند دو شرط اساسی مورد لزوم دارد: اول ایجاد دموکراسی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی با شرحی است که در فصل هشتم بیان شده است. منظور من ترویج یک نوع دموکراسی خاص و غیرقابل انعطافی نیست بلکه اصرار من بر لزوم یک دموکراسی مؤثری است که بتوان آن را مقایسه بارویه‌هائی کرد که با اسامی گوناگون مانند (دموکراسی مردم) و نظائر آن معروف شده و در عمل نتایج حاصل از آن با آنچه در اسم ظاهری آنها جلب نظر می‌کند متفاوت بوده است.

شرط دوم مأمونیت از خرابکاری و نفوذ تدریجی و تجاوز است و این دو شرط برای اینکه مردم به استعداد خود واقف شوند و همان‌طور که به نظر من خداوند خواسته است در راه ترقی و پیشرفت گام بردارند از شرائط اساسی و ضروری است.

اما در این پهنه وسیع گیتی و در منطقه خاورمیانه که بشر فناپذیر در آن سکونت دارد بدون تردید ایجاد چنین شرایطی امکان پذیر نیست، ولی آدمی می‌تواند تا آنجا که در حدود توانائی وی باشد خویشتن را به آن نزدیک سازد و هر گامی که وی را به چنین وضعی نزدیک‌تر کند، بر شادمانی و خرسندی وی خواهد افزود.

اینک بیایید به وقایع و پیش‌آمدهای چند سال اخیر مرور کنیم. زمانی که جنگ دوم جهانی به پایان رسید برخی از ملل اروپای غربی در مضیقه شدید اقتصادی قرار گرفته بودند و زمینه برای نفوذ کمونیسم در آن کشورها از هر حیث فراهم بود. دیری نگذشت که طرح مارشال برای کمک خارجی با میزانی که تاکنون در جهان سابقه نداشت به موقع اجرا درآمد و بوسیله آن ملل اروپای غربی بار دیگر دستگاه اقتصادی خویش را منظم ساختند، و در بسیاری از موارد میزان تولید خود را از دوران قبل از جنگ جهانی نیز بالاتر بردند.

درآمد ملی انگلیس‌ها با آنکه مستعمرات خود را یکی پس از دیگری از کف می‌دادند از عالی‌ترین حدی که در دوره امپراطوری به آن نائل شده بودند تجاوز کرد. کشور فرانسه با وجود عدم ثبات سیاسی در اوایل به توسعه صنعتی شگفت‌انگیزی نائل آمد. در آلمان اوضاع اقتصادی بهبود یافت و بجای حکومت ستمگرانه هیتلر یک حکومت دموکراسی که در تاریخ آن کشور سابقه نداشت مستقر گردید و سایر کشورهای اروپای غربی از نعمت رفاه برخوردار گشتند.

اساس و پایه ترقی کشورهای آزاد اروپا در حقیقت همان اقداماتی بود که برای تأمین و اصلاح نیروی دفاعی خویش به عمل آوردند. در سال ۱۳۲۴ (۲۴۸۴) سازمان ملل متحد تشکیل یافت و در پی آن آثار شوم جنگ سرد در جهان آشکار گردید.

چون مفاد مواد ۵۱ و ۵۲ منشور ملل متحد دفاع دسته‌جمعی را با منظور حفظ صلح و امنیت منطقه‌ای مجاز شناخته بود در سال ۱۳۲۸ (۲۴۸۸) اغلب ملل آزاد اروپا و کشورهای متحده آمریکا و کانادا با هم متفق و متحد شده و سازمان پیمان اطلانتیک شمالی (ناتو) را به وجود آوردند، سپس کشورهای یونان و ترکیه و آلمان غربی نیز به آن سازمان ملحق گردیده و حوزه سازمان پیمان اطلانتیک شمالی را از آمریکای شمالی تا آسیا امتداد دادند و این اینک پانزده کشور یعنی کشورهای متحده آمریکا، کانادا، ایسلند، نورژ، دانمارک (بانضمام گروئنلند)، بریتانیا، فرانسه، جمهوری فدرال آلمان، هلند، بلژیک، لوکزامبورک، پرتغال، ایتالیا، یونان، ترکیه اعضاء این پیمان هستند.

سازمان پیمان اطلانتیک شمالی تنها یک اتحاد نظامی با مفهوم قدیمی این اصطلاح نیست، بلکه نشان یک نحو برادری و معاضدتی است که بین کشورهای ملل همفکر و شیفته آزادی به وجود آمده و روحیه مردم اروپای آزاد را نیرومند ساخته و برای آنها به‌مثابه سپری شده است که در پناه آن به پیشرفت‌های شگفت‌انگیز اقتصادی نائل آمده‌اند. این پیمان نیز برای همکاری و قبول مسئولیت مشترک نمونه و سرمشق گردیده و برای تهیه و اجرای برنامه‌های منطقه اروپایی مانند اوراتم راهنما و مشوقی بزرگی بوده است.

همانطور که قرن‌ها بعد مورخین در کتب خود از طرح مارشال بعنوان نمونه بی‌سابقه‌ای از کمک‌های سخاوتمندانه بین‌المللی یاد خواهند کرد معتقدم که سازمان پیمان اطلانتیک شمالی هم بعنوان نمونه موفقیت‌آمیز سازمانی که

به نظر من باید آن را سازمان همکاری امنیت بین المللی نام داد ثبت تاریخ خواهد گشت. البته بعضی از بدبینان طبق رویه کمونیستی از همان بادی امر گفتند که طرح مارشال همان امپریالیسم آمریکائی است که نقابی نازک به چهره انداخته است و کمی بعد دعوی کردند که از شرکت آمریکا در آن پیمان بوی خیری نمی‌آید و منظور آن دولت چیزی جز آن نیست که در آب گل آلود ماهی بگیرد و بالمآل اروپا را زیر تسلط و نفوذ خویش درآورد. اما بنظر من کسانی که این اتهامات را بر آمریکا وارد می‌آورند در تاریخ و تمدن آمریکا سوءتعبیر رواداشته‌اند و در کیفیت علاقه و منافع این ملت روشنفکر قضاوتشان نادرست است و آمریکائی‌ها آن قدر قوه تشخیص دارند که بدانند یگانه شرط سعادت و حتی بقاء و دوام آنها داشتن یاران نیرومند و قابل اعتماد است.^{۸۱}

با آنکه وضع خاورمیانه با اروپا تفاوت آشکار دارد ولی در اصل و اساس یکسان و همانندند. راست است که اروپای غربی از کشورهای تشکیل یافته است که اکثر از لحاظ اقتصادی توسعه یافته‌اند و کشورهای خاورمیانه توسعه اقتصادی پیدا نکرده‌اند، و همچنین درست است که پس از جنگ، تجدید حیات کشورهای اروپائی در اثر آن بوده است که علوم و فنون جدید در آن نقاط پایه و بنیان داشته و کشورهای خاورمیانه باید از پایه و بنیان آغاز کنند، ولی در این هر دو منطقه گیتی مردم با کمال شدت آرزومند پیشرفت‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و در پی بسط و استقرار امنیتی هستند که در پرتو آن پیشرفت‌هایی که آرزومند آند به مقام عمل درآید.

پرزیدنت ترومن با در نظر گرفتن تفاوت بین کشورهای مترقی و ممالکی که تازه درصدد توسعه و پیشرفت بر آمده بودند برنامه خود را که بعداً در سراسر گیتی به نام اصل ۴ خوانده شد در سال ۱۹۴۹ تدوین و تنظیم نمود و در نتیجه استقبال گرمی که من نسبت به این برنامه ابراز داشتم وی و مشاورین او برای اجرای اولین طرح این برنامه، کشور ایران را برگزیدند. سازمان ملل متحد نیز از سال ۱۹۴۷ کمک‌های فنی خود را با میزان نسبتاً مختصری به کشورهایی که تازه قدم به توسعه و پیشرفت اقتصادی نهاده بودند آغاز کرد و از سال ۱۹۴۹ برنامه وسیع این سازمان به موقع اجرا گذاشته شد و کشور ایران نیز از آن بهره‌مند گردید.

^{۸۱} - عملاً در سال های ۱۹۷۰ و به ویژه سال ۱۹۷۸-۱۹۷۹ ثابت شد آمریکا بسیار غیرقابل اعتماد است و به راحتی تحت تاثیر انگلستان و فرانسه در کنفرانس گوادولوپ قرار گرفتند. بهترین دوست و همپیمان خود در خاورمیانه را با بدترین شیوه غیر انسانی تعویض کردند. امروز پس از ۴۰ سال در سال ۲۰۱۹ ثابت شده است نمی توان به آمریکا به عنوان یک متحد و دوست نگاه کرد. به هیچ کشوری نمیشود اعتماد کرد به ویژه به روس و آمریکا در بالای همه آنان و بدتر از همه انگلستان.

در سال ۱۹۵۰ کشور انگلستان و سایر ممالک مشترک‌المنافع نیز طرح موفقیت‌آمیز کلمبو را برای کمک‌های فنی ریختند و سپس آن را توسعه داده و پاره‌ای ممالک را هم که جزو کشور های مشترک‌المنافع نبودند، مشمول آن ساختند و در تاریخ حیات بشری نخستین بار کمک فنی اصل مسلم و عامل اساسی مناسبات بین‌المللی شناخته گشت.

امروزه بسیاری از دولت‌ها سازمان‌هایی برای کمک فنی به کشورهای دیگر دارند که بطور مستقیم و یا بوسیله سازمان ملل متحد و سایر سازمان‌های بین‌المللی و یا با مجموع این وسایل به این امر مهم اقدام می‌کنند. در میان ممالک جهان کشور آمریکا که برای اجرای برنامه اصل ۴ هیئت‌هایی را به متجاوز از شصت کشور تازه مترقی اعزام داشته و وسیع‌ترین برنامه کمک‌های فنی را به مرحله عمل درآورده است. هیئت‌های کمک فنی وابسته به سازمان ملل متحد در بیش از سی مملکت مشغول کارند و گروه‌های کوچکتری از متخصصین آن نیز در بیشتر کشورهای دیگر فعالیت می‌کنند. عده‌ای از دولت‌ها که باز در میان آنها دولت آمریکا از همه پیشتر است به کشورهای که قدم به مرحله توسعه و ترقی نهاده‌اند کمک‌های اقتصادی بسیار، از پول و مواد غذایی و آلات و ابزار صنعتی و نظائر آن به عمل می‌آورند.

بعقیده من اگر گفته شود که طرح مارشال که اساساً بمنظور مساعدت به کشورهای اروپائی به وجود آمده و بعداً به خاورمیانه نیز توسعه یافت منافع بیشماری به این کشورها عاید داشته است سخنی به گزاف نیست و بدون شک برای ما ایرانیان این خاصیت را داشته است و همه می‌دانند که برنامه کمک‌های فنی و اقتصادی، مردم سایر کشورهای این منطقه گیتی را به آینده امیدوار ساخته است.

در مسئله ایجاد وسائل امنیت منطقه خاورمیانه و ایجاد سازمانی نظیر سازمان پیمان اطلانتیک شمالی پیشرفت کار بطنی‌تر بوده است. چنان‌که اشاره کرده‌ام جنگ سرد در حقیقت در ایران و از زمان غائله آذربایجان که به سال ۱۳۲۴ (۲۴۸۴) پیش آمد آغاز گردید و در اواخر سال ۱۹۵۰ اقدامات کمونیست‌ها برای نفوذ و خرابکاری در تمام نقاط خاورمیانه مشهود بود ولی متأسفانه ما در این قسمت از گیتی از کشورهای اروپائی که برای مقابله با این تهدید با یکدیگر متحد شده بودند عقب افتادیم.

در سال ۱۹۵۱ کشور ترکیه به سازمان پیمان اطلانتیک شمالی (ناتو) ملحق گردیده و سه سال بعد سازمان جدید پیمان آسیای جنوبی (سیتو) تشکیل

گردید و کشور پاکستان عضویت آن را پذیرفت. در سال ۱۹۵۵ یعنی شش سال بعد از ایجاد سازمان پیمان اطلانتیک شمالی پیمان بغداد منعقد گردید و پس از جنگ اولین نمودار یک سازمان مؤثر امنیت دسته‌جمعی در خاورمیانه به وجود آمد.

موقعیت طبیعی و جغرافیایی، سازمان‌های پیمان اطلانتیک شمالی و پیمان بغداد و پیمان آسیای جنوبی شرقی را با یکدیگر مربوط و متصل می‌سازد. چون انگلستان و ترکیه در سازمان پیمان اطلانتیک شمالی و پیمان بغداد عضویت دارند و دول پاکستان و انگلستان نیز عضو سازمان پیمان آسیای جنوب شرقی و پیمان بغداد هستند، این ارتباط تقویت یافته است.

در فصل ششم موجبات الحاق کشور ایران به سازمان پیمان بغداد که بعداً سازمان پیمان مرکزی (سنتو) نامیده شد و پیمان امنیت دوجانبه با کشورهای متحده آمریکا که دو سال بعد از پیمان بغداد منعقد گردید شرح داده شده و از این که موفق به انجام این امور شده‌ایم خرسندیم. در اینجا باید ناگفته نگذاشت که سازمان پیمان مرکزی و قرارداد ما با کشورهای متحده آمریکا به‌هیچوجه ما را از برقراری روابط و داد و همجواری با کشور روسیه اگر روس‌ها مایل باشند و در هر موقع که بخواهند مانع نخواهد شد.

بعضی از اشخاص و مخصوصاً دست چپی‌های افراطی طبعاً به سازمان‌های سه‌گانه ناتو و سنتو و سیتو و هرگونه اتحادیه‌های مشابهی که بر علیه طرح‌های تجاوزکارانه کمونیزم ایجاد شده بشدت حمله کرده‌اند. بحث و استدلال با افرادی که بصرف عقیده به مرام کمونیزم معتقدند فایده‌ای ندارد، زیرا این اشخاص با هرگونه پیمان غیرکمونیزم مخالفت دارند ولی دیده می‌شود که برخی از مردم که پیش از همه منکر طرفداری از کمونیزم می‌باشند، نیز دلایلی اقامه می‌کنند که با استدلالات کمونیست‌ها شباهت آشکار دارد و به نظر من اینان باید وضع خود را مورد تحقیق و بررسی قرار دهند. عقیده قطعی من این است که در طی مدت یازده سال اخیر مردم آزاد گیتی خویشان را از مصیبت و بلای جنگ سوم جهانی تنها بوسیله اتحاد و کمک‌های متقابل که من آن را امنیت مشترک بین‌المللی می‌نامم مصون داشته‌اند و تا یازده سال آینده نیز طریقه‌ای غیر از این رویه در برابر ملل آزاد گیتی نمی‌توانم دید.

در برابر این رویه حتمی و ناگزیر ظاهراً یک راه دیگر هم می‌توان تصور کرد و آن این است که ملل آزاد جهان با طیب خاطر و بانصراف طبع هر

سال متوالیاً در مقابل کمونیست‌ها عقب‌نشینی کنند و به آنها اجازه دهند که بدون مواجهه با مخالفت قسمتی از خاک آنها را در حیطه تسلط خویش درآورند. اما همین رویه منحرف هم اگر بتوان به آن همزیستی مسالمت‌آمیز نام نهاد از بروز جنگ سوم جهانی جلوگیری نخواهد نمود زیرا تجاوزات کمونیست بتدریج آن‌قدر نیروی ملل آزاد جهان را تحلیل خواهد برد که عاقبت بتوانند ضربه آخرین را با قهر و اعمال شدت بر آنها وارد سازند و یا آنکه ملل آزاد عاقبت مصمم شوند که دست به اقدام متقابل بزنند خواه چنین اقدامی منجر به جنگ جهانی بشود یا نه.^{۸۲}

باید در این نکته تأکید کنم که امنیت دسته‌جمعی بین‌المللی به‌هیچوجه از هدف اصلی سازمان ملل متحد منحرف نشده و برعکس از دوجنبه اساسی از سازمان ملل متحد استفاده می‌کند. از یک‌طرف مؤسسات تخصصی سازمان ملل متحد با رساندن کمک‌های فنی و مساعدت‌های مالی سهم مهمی در اجرای برنامه‌های عمرانی ملی که برای روش امنیت دسته‌جمعی بسیار مغتنم است دارد و از طرف دیگر سازمان ملل متحد وظیفه ایجاد امنیت دسته‌جمعی را به عهده دارد که برای حسن اجرای روش فوق از ضروریات اولیه است. مثلاً اقدام سازمان ملل متحد در جلوگیری از تجاوزات کمونیزم در کشور کره از کارهای فراموش‌نشده است و همچنین فعالیت‌های سازمان ملل متحد در مورد رفع اختلافات عرب و اسرائیل هیچ‌گاه از خاطرها محو نخواهد شد.

اما در مورد کمک‌های فنی و اقتصادی چون منابع کافی در اختیار سازمان ملل متحد قرار نگرفته است این سازمان نمی‌تواند با میزانی که برای حسن اجرای امنیت دسته‌جمعی بین‌المللی ضرور است کمک‌های لازم به عمل آورد. علاوه بر آن من هرگز معتقد نیستم که برای مساعدت چشم امید منحصرأ به یک نقطه معطوف باشد و ترجیح می‌دهم که در میان مؤسسات مختلفی که برای تعاون تأسیس یافته رقابت دوستانه‌ای باشد تا هر کدام یک قسمت از کار را بهتر و کامل‌تر انجام دهند.

یکی از منابع کمک که ما از اتکای به آن خرسندیم کمک‌های اصل چهار آمریکا است. بعضی اشخاص اظهار نگرانی شدید می‌کنند که هدف اصلی برنامه اصل چهار یعنی کمک به تأمین نیازمندی‌های اساسی مردم کشورهایی که تازه به راه زندگی افتاده‌اند از نظرها محو گشته است و استدلال می‌کنند که دولت آمریکا در سال‌های اخیر هدف اصلی خود را تعدیل

^{۸۲} - آن زمان نمیشد پیش بینی کرد که روسیه دست از کومونیزم بکشد و چین یکی از کشورهای سرمایه داری بزرگ دنیا بشود.

کرده و کمک‌های فنی اصل چهار را برای جلوگیری از کمونیزم به کار برده است. به عقیده من این انتقاد سوءتعبیری است که در فلسفه وجود اصل چهار می‌شود زیرا چنان‌که اطلاع دارم یکی از هدف‌های اصل چهار در همان آغاز کار جلوگیری از پیشرفت کمونیزم و بهبود رویه دموکراسی بوده است و یکی از دلایلی که موید این نظر است اظهار شخصی پرزیدنت ترومن است که در کتاب خاطرات خود می‌نگارد:

«برنامه اصل چهار یک اقدام عملی برای نشان دادن رویه ما نسبت به کشورهای بود که مورد خطر سلطه کمونیزم قرار گرفته بودند. این برنامه با سیاست ما در جلوگیری از بسط کمونیزم در جهان آزاد منطبق است که باید آنها را کمک کنیم تا از وسائل کافی برای تهیه غذا و مسکن و سایر تسهیلات زندگی برخوردار باشند و بطریق صحیح توسعه اقتصادی پیدا کنند. این برنامه یک نحو کوششی است که نه تنها برای فهمانیدن رویه و مرام دموکراسی به مردم جهان به عمل می‌آید بلکه منظورش آن است که فوائد تشریک مساعی عاقلانه را در بهبود وضع زندگی عملاً نمایش دهد.»

آیا در این اظهار نکته نامناسبی است؟ امروز آمریکا به کشورهای کمک می‌نماید که رنگ‌های گوناگون سیاسی دارند و حتی کشورهای کمونیستی یوگسلاوی و لهستان نیز به میزان قابل توجهی از کمک‌های آمریکا برخوردار هستند. اما آیا می‌توان مسئله کمک‌های فنی را بکلی از رویه سیاسی ملل مبرا و مجزا نگاهداشت و آیا اگر منظور حقیقی آن باشد که به مللی که تازه سر بلند کرده‌اند مساعدتی بشود ممکن است سطح زندگی سیاسی آنها را از خاطر محو ساخت و آیا این خود نمونه کمال انسانیت نیست که بشر به هم‌نوع خود کمک کند که به یک زندگی مرفه بتمام معنی و مفهوم سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نائل آیند؟

اما استدلال‌های این اشخاص از این مرحله هم تجاوز می‌کند و وقتی به حدود سخافت می‌رسد که دعوی می‌کنند کمک‌های خارجی هرگز نباید به مسئله فراهم ساختن وسائل دفاع نظامی وارد شود و منحصرأ باید به رفع احتیاجات نوع انسان برسد. این استدلال خود برهان سخافت خویش است زیرا یکی از مهم‌ترین نیازمندی‌های اساسی بشر ایجاد محیط صلح و امنیت است تا بتواند بی‌دغدغه برای پیشرفت کشور خویش بذل مساعی نماید و از یک نظر می‌توان گفت که نیازمندی آدمی به امنیت از احتیاج وی به غذا و مسکن بیشتر است زیرا اولین شرط تولید مواد غذایی و تهیه مسکن چیزی جز وجود امنیت نیست.

من آرزوی آن روزی را دارم که وصول به آن نیز چندان مربوط به عالم خیال نیست و آن روزی است که هیچ کشوری دیگر احتیاج پیدا نکند که برای مقابله با تجاوز از خود نیروی دفاعی داشته باشد و سازمان ملل متحد یا یک مقام صاحب اقتدار بین‌المللی دیگر مسئولیت حفظ صلح و امنیت و نظم بین‌المللی را بعهده بگیرد و همانطور که امروز هر فرد از افراد یک کشور برای حفظ امنیت داخلی به دولت آن کشور متکی است در آینده نیز هر کشوری برای نگاهداری صلح بین‌المللی به یک حکومت جهانی تکیه داشته باشد. در آن روز بدون اینکه هر کشوری از خود دارای نیروی زمینی و دریایی و هوایی باشد، مردم جهان از خطر تجاوز آسوده خواهند بود و احساس ایمنی خواهند کرد. اما برای پدیدار شدن طلیعه یک چنین روز باسعادت مدتها زمان ضرور است.

در این میان کشورهای تازه مترقی باید در راه تأمین امنیت که اولین نیازمندی ضروری آنها است کوشش و مجاهدت نمایند. مردم آزادیخواه گاهی از این نکته که مورد کمال توجه دولت های کمونیستی است غفلت می‌کنند که اکثر کشورهای که از حیث امور اقتصادی رشد و ترقی نیافته‌اند از لحاظ نظامی نیز عقب مانده‌اند. کمونیسم نه تنها از ضعف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشورهای تازه مترقی به نفع خود استفاده می‌کند بلکه از ضعف نیروی نظامی آنها نیز فایده می‌برد و اگر کشوری از تأمین نیروی دفاعی غفلت ورزد کمونیست ها با وی به همان نحو که گربه با موش رفتار می‌کند معامله می‌نمایند.

در غائله آذربایجان در زمان مصدق ما ایرانیان همان حالت موش را پیدا کرده بودیم و در پی آن تصمیم جازم گرفتیم که دیگر زندگی موش بی‌پناه در حیات ملت ما مصداق پیدا نکند.

باید به خاطر داشت که پدرم نه تنها در حفظ بی‌طرفی کوشش داشت بلکه سعی وی آن بود که با تمام نیروی که ایران می‌توانست در اختیار داشته باشد از آن پشتیبانی کند. کشور ایران هرگز مردی به میهن‌پرستی واقعی رضاشاه به یاد ندارد ولی باید دید که سیاست او برای ما و برای خودش چه نتیجه‌ای بخشید؟

اینک ما ایرانیان سیاست ناسیونالیسم مثبت را که در فصل ششم بدان اشاره کرده‌ام جایگزین سیاست بی‌طرفی نموده‌ایم. شاید تفاوت بین سیاست ما با سیاست عقیم و منفی مصدق در امور داخلی و خارجی آن قدر آشکار است

که نیازمند مقایسه نباشد. آن قدر باید گفت که در سیاست جدید ما پاداش شهامت، امیدواری است.

از نظر صلح و ثبات بین‌المللی سیاست ناسیونالیسم مثبت ما را به چهار اصل مهم اساسی راهبری می‌کند: اول آنکه کشور ما که جزو نخستین کشورهایانی است که به سازمان ملل پیوسته است با کمال صمیمیت از این سازمان پشتیبانی می‌کند. ما اقداماتی را که دستگاه‌های تخصصی آن به مرحله عمل گذاشته‌اند و چندین قسمت آن نیز در کشور ما دایر و مشغول کار است تأیید می‌نماییم و وسائل پیشرفت آنها را فراهم می‌سازیم و با کمال اشتیاق مساعی سازمان را در تخفیف تشنجات بین‌المللی و حفظ صلح تقویت می‌کنیم.

دوم آن‌که ما از فلسفه‌ای که در مواد ۵۱ و ۵۲ منشور سازمان ملل متحد مندرج است پیروی می‌نماییم. چنان‌که خوانندگان به خاطر دارند ماده ۵۱ حقوق خصوصی و عمومی افراد و دفاع دسته‌جمعی اعضاء سازمان ملل متحد را محترم شناخته است و ماده ۵۲ می‌گوید: هیچ یک از مقررات این منشور مانع از وجود ترتیبات منطقه‌ای یا سازمان‌هایی برای نگاهداری صلح و امنیت و اموری که با عملیات هر منطقه مناسب باشد نخواهد بود با شرط آن‌که این ترتیبات با سازمان‌ها یا عملیات آنها با هدف‌ها و اصول سازمان ملل متحد موافق باشد. ما نه تنها این مواد و سایر مواد منشور ملل متحد را پذیرفته‌ایم بلکه طبق آن مواد اقداماتی به عمل می‌آوریم که امنیت دسته‌جمعی منطقه‌ای در خاورمیانه به وجود آید.^{۸۳}

سوم آن‌که ما با کمال علاقه در برنامه‌های مربوط به امنیت دسته‌جمعی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی شرکت می‌جوئیم و بجای این‌که با ارتباط روزافزون ملل مخالفت ورزیم از این ارتباطات در راه ایجاد صلح جهانی استقبال می‌کنیم. ما از منابع گوناگون بدون هیچگونه قید و شرط کمک‌های فنی و اقتصادی دریافت می‌داریم و از طریق تشریک مساعی با دوستان خود هر روز از لحاظ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نیرومندتر می‌گردیم.

چهارم آن‌که با جدیت خستگی‌ناپذیر سازمان دفاعی خود را با در نظر گرفتن مقاصد زیر مستحکم می‌سازیم و آن مقاصد کمک به دوستان در رعایت و

^{۸۳} - در سال ۱۹۷۹ دیده شد که سازمان ملل متحد زیر فشار پنج کشور صاحب وتو، بدون توجه به این دو ماده در منشور خودش به گروهی که زیر نام «جمهوری اسلامی» با پشتیبانی همان پنج عضو شورای امنیت تشکیل شد و قانون اساسی آن مخالف و ۱۸۰ درجه با ماده ۵۱ در ضدیت بود اجازه تشکیل دادند.

احترام به پیمان‌های امنیت دسته‌جمعی، حفظ حق حاکمیت و تمامیت ارضی کشور ایران و نگاهداری امنیت داخلی برای مصونیت ملت ایران است.

اکنون باید دید پیروی از این اصول چهارگانه چه موجبات عملی دارد؟

جواب این پرسش بسیار ساده است. مردم ایران منطقاً و عملاً ثابت کرده‌اند که می‌توانند آن نحو دموکراسی کامل و فعالی را که در این کتاب شرح آن رفته است به وجود آورند ولی تجربه به آنها آموخته است که باید پیوسته در برابر دشمنان خارجی و داخلی بیدار و هوشیار باشند. دشمنانی که سعی دارند زحماتی را که ما برای استقرار دموکراسی متحمل شده‌ایم به همان نحو از بین ببرند که روستانی ناقص‌العقلی نهال‌های سالم باغ همسایه را از ریشه بیرون می‌آورد.

وقتی ایرانیان به استعداد‌های ذاتی خود پی می‌برند که خویشتن را از نقشه‌های شوم فتنه‌جویان داخلی و خارجی حفظ و حراست کنند، زیرا آنها با ایجاد یک چنین مصونیتی می‌توانند مساعی خویش را در تقویت بنیان ایران آبادان متمرکز سازند.

راهزنان اغلب با یکدیگر بطور دسته جمعی حرکت میکنند. مردم نیکوکار و با حسن نیت نیز باید همین رویه را پیش گیرند و اگر ما نیز با دوستان قابل اعتماد داخلی و خارجی کار کنیم پیشرفت ما سریع‌تر و سالم‌تر خواهد بود و اصول کمک و امنیت متقابل که به عقیده من برای خاورمیانه ضرورت دارد چیزی جز این نیست.

بعضی از اشخاص در عین آنکه به ارتباطات و پیوستگی روزافزون ملل در عصر حاضر معتزفند، باز مخالف آنند که ما با سایر کشورها دوستی محکم و ثابت داشته باشیم. این‌ها می‌گویند دوستی‌های اتفاقی و آشنائی‌های سطحی بین دسته‌ای از ملل پسندیده است ولی دوستی‌های عمیق ممکن است مایه وبال باشد و به همان عاقبت عشاق دل‌باخته که از نظر محبوبه‌های خویش می‌افتند منتهی گردد. این اشخاص مخصوصاً استدلال می‌کنند که دوستی و صمیمیت نزدیک با ملل دوردست مانند آمریکا و انگلیس و کانادا و فرانسه خطرناک است.

بدواً باید این استدلال اخیر را مورد بحث قرار داد. در فصل هفتم و در قسمت‌های دیگر این کتاب توضیح داده‌ام که روابط فرهنگی ما با دموکراسی‌های غرب چندین قرن سابقه دارد و مانند عشق‌های افروخته

آنی نیست. مردم مغرب زمین از فرهنگ و تمدن ما در طول قرون اقتباس بسیار کرده‌اند و ما نیز بعضی از اصول نوین فرهنگی و تمدن باختری را در فرهنگ خویش وارد ساخته‌ایم و امروز هدف‌های اساسی ما و ملل دموکراسی غرب یکسان و این تساوی آرمان‌ها مایه افتخار ما و ملل مغرب زمین است.

مردم آزاد غرب نیز ابراز علاقه کرده‌اند که بما کمک‌های فنی و اقتصادی بدهند و در سال‌های اخیر نیز بندرت در کارهای ما دخالت کرده‌اند. چنان‌که مثلا کشور انگلستان نسبت به جمعیت خود بیشتر از سایر کشورهای جهان اقدام به کمک نموده است و ما نیز خوشبختانه از این کمک‌ها سهمی داشته‌ایم. کشورهای متحده آمریکا و فرانسه و آلمان غربی و اطریش نیز جزو کشورهای متعددی هستند که بنحوی از انحاء به ما کمک می‌کنند و این مساعدت‌ها نه تنها برای ما مفید بوده بلکه موجب مزید تحکیم روابط دوستانه طرفین گشته است.

با این وصف به عقیده من مهمترین عامل قطعی توسعه صمیمیت ما با دموکراسی‌های غرب در اثر پیشرفت‌های علمی و فنی است که دنیا را کوچک ساخته و فواصل عظیم را از بین برده است.

وجود وسائل مواصلات فوری مانند رادیو، تلفن و تله‌فتو بین ایرانیان و مردم غرب و سایر کشورها آنان را با یکدیگر نزدیک ساخته و از همه مهمتر آن‌که سیل مسافریین خطوط هوایی بین‌المللی که هر یک مدت یک هفته یا یک ماه و یا بیشتر در ایران اقامت می‌نمایند به کشور ما روی آورده است. اگر در یکی از روزهای سال مدت کوتاهی در فرودگاه تهران توقف کنید با مشاهده آمد و شد متوالی مردم ملل مختلف احساس می‌کنید که به یکی از مراکز مبادلات فرهنگی بین‌المللی وارد شده‌اید.

در هر فرودگاه بزرگ هنگامی که هواپیمائی به زمین می‌نشیند عده کثیری از وسائل موتوری دور آن گرد می‌آیند و هر یک خدمتی را برای آماده کردن آن تعهد می‌کنند. می‌دانم یکی از ظرفا گفته است که در زمان‌های قدیم نیز وقتی کاروانهای بزرگی در شهری بار می‌گشادند وسائل نقلیه آن زمان به استقبال آنها می‌رفتند تا شتران را «سرویس» کنند یعنی آماده مسافرت بعدی نمایند. اما بعضی از مردم دیر باور این سخن را قبول ندارند و شتر را از هرگونه «سرویس» بی‌نیاز می‌دانند.

به هرحال در اواخر سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) هنگام تشکیل جلسات سنتو در تهران یک هواپیمای نظامی کشورهای متحده آمریکا نمایندگان آن دولت را در ظرف دوازده ساعت از واشنگتن بدون توقف به تهران رسانید و دیری نخواهد گذشت که هواپیماهای مسافربری جدید که در اروپا و آمریکا طرح آن ریخته شده و سرعتشان زیادتر از سرعت صوت خواهد بود این پرواز تاریخی را به نظر کند جلوه‌گر سازند.^{۸۴}

این تغییرات شگرف علمی در امور دفاعی مبادلات فرهنگی نتایج عظیمی داشته است. مثلاً در سال ۱۹۵۸ کشورهای لبنان و اردن یکی پس از دیگری از کشورهای آمریکا و انگلستان استمداد کردند و ایرانی میهن‌پرست هیچ‌گاه فراموش نمی‌کند که نیروهای این کشورها با چه سرعتی به آنجا وارد شدند. با وضعی که بشر در عصر تسخیر فضا پیش می‌رود، دیری نخواهد گذشت که موشک‌های دوردست‌ترین متفقین ما با نشانه‌گیری دقیق، مراکز متجاوزین به این قسمت از گیتی را مورد هدف قرار دهند. با در نظر گرفتن تمام این وسائل است که ما به کمک دوستان غربی و شرقی خود برای پیشرفت و امنیت این ناحیه متشنج تکیه داریم.

با وصف این مطالب از اطلاعات ناقص و قصر فهم بعضی از مفسرین آمریکائی که اخبار را تجزیه و تحلیل می‌کنند تعجب می‌کنم. در سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) یکی از مفسرین مشهور آمریکائی برنامه تلویزیونی مفصلی در باره اوضاع ایران تهیه کرد و شنیده‌ام چندین میلیون نفر از مردم آمریکا آن را مشاهده کردند. از جمله اظهارات غیر واقعی که در آن برنامه گنجانده شده یکی آن بود که کشور ایران بزرگترین تولید کننده بنزین هواپیما است در صورتی که در تولید این ماده نفتی مخصوص ما از آمریکا خیلی عقب‌تریم. نکته عجیبی که از این برنامه تلویزیونی به خاطر من مانده است آن است که از آغاز تا پایان، از برنامه قابل توجه اصل چهار و فوآندی که برای ایران داشته و یا از کمک‌های فنی بسیار سودمند سازمان ملل متحد در این کشور بندرت سخنی رفته بود.

حقیقت آن است که برنامه اصل چهار در ایران نه تنها از برنامه‌های نخستین این سازمان وسیع است، بلکه از نظر وسعت نیز بزرگترین برنامه اصل چهار در جهان محسوب می‌شود و عده کارمندانی که مستقیماً برای اجرای آن مأموریت دارند در سال ۱۳۳۹ (۲۴۹۹) به ۳۰۰ تن بالغ گردیده است. بی‌مناسبت نیست که تاریخ اخیر کشور ایران را با تاریخ کشور کره،

^{۸۴} - هواپیمای مافوق صوت کنکور در سال ۱۹۷۶ ساخته شد. در سال ۱۹۶۰ که این کتاب تنظیم و چاپ شده سخنی از هواپیماهای مسافری مافوق صوت نیست، ولی شاهنشاه ۱۶ سال پیش از ساخته شدن چنین دستگاهی آنرا پیش بینی میکنند.

که یکی دیگر از کشورهایی است که از کمک‌های اصل چهار استفاده می‌کند، مقایسه نماییم. دو سال پس از زمانی که کمونیست‌ها نزدیک بود کشور کره جنوبی را متصرف شوند، کشور ایران در زمان مصدق به لب پرتگاه کمونیسم رسید. چنان‌که خوانندگان این کتاب مستحضرند مردم کره جنوبی وطن خود را تنها بوسیله کشورهای متحده آمریکا و سپس با کمک سازمان ملل متحد و به قیمت خونریزی‌ها و ویرانی‌های زیاد نجات دادند و مهاجمین کمونیست را از کشور خویش بیرون کردند. ولی در ایران ما موفق شدیم که با جنگی مختصر و تلفات قلیل و ناچیز کشور خود را خلاص کنیم.

هنوز روی بعضی از دیوارهای عمارات شهر تهران آثار جمله «یانکی برگرد به وطنت» که در زمان مصدق کمونیست‌ها نگاشته بودند به چشم می‌خورد. دیدن این جمله کاریکاتوری را بخاطر من می‌آورد که هنگامی که ارتش آمریکا در نتیجه استمداد کشور لبنان به شهر بیروت آمده بودند در یکی از مجلات آمریکائی چاپ شده و تصویری از یک سرباز آمریکائی بود که با قلم مو روی دیوار محل سکناي خویش در بیروت همین جمله «یانکی برگرد به وطنت» را می‌نوشت. اغلب شعارهای ضد آمریکائی در دوره مصدق بر علیه کارمندان اصل چهار بود زیرا طبعاً کمونیست‌ها از فعالیت‌های سودمند آنها بیم داشتند. در آن زمان اعضاء و کارمندان اصل چهار و خانواده آنها با کمال شهامت در برابر این تهدیدات از فعالیت خویش دست برنداشته و کار خویش را دنبال کردند.

مشاورین و متخصصین فنی اصل چهار در ایران از بدو کار خود تا امروز کمک‌های بسیار مؤثری به ما کرده‌اند. در فصول پیشین این کتاب از طرز رفتار آمریکائی‌ها نسبت به کشور خودم در پاره‌ای از موارد از انتقاد خودداری نکرده‌ام و در آینده نیز هر جا ضرورت و حق مقام اقتضا کند همین رویه را تعقیب خواهم کرد.

در میان مدیران اصل چهار در ایران طبعاً عده‌ای از حیث قوه ابتکار و طرز عمل از سایرین کمتر بوده و در زیردستان آنها نیز همین تفاوت محسوس گشته است و از همین جهت چند تن از آنها را به کشور آمریکا برگردانده‌اند. همین‌طور در برخی از طرح‌های اصل چهار نسبت به سایر طرح‌ها کمتر دقت شده و پاره‌ای هم بعلت آنکه خلاف مصلحت بوده به مقام اجرا در نیامده است. اما رویهم‌رفته اصل چهار در ایران ما را در کوشش‌های موفقیت‌آمیزی که برای ایجاد ایران نوین به عمل می‌آوریم متوالیاً مساعدت کرده و به شوق آورده است.

به نظر من این محبتی که در مردم عادی ایران نسبت به دستگاه اصل چهار به وجود آمده بر عبث و بر سبیل تصادف نیست بلکه علت آن این بوده است که بسیاری از طرح‌هایی که بوسیله این دستگاه به مرحله اجرا درآمده برای مردم منافع مستقیم داشته است. زیرا طرح اصلی و اساسی اصل چهار برای اصلاح و بهبود امور روستائی بوده و این دستگاه همواره در این نکته مؤکد بوده است که طرح‌های کشاورزی و آموزشی و بهداشت پیوسته باید هدفشان رفع نیازمندی‌های مردم روستا باشد. کسانی که از خانه خویش گامی بیرون ننهادند و از همان‌جا به انتقاد و خرده‌گیری می‌پردازند گاهی گفته‌اند که اقدامات اصل چهار در مردم عادی اثر نداشته و مستقیماً شامل حال آنان نشده است. ولی به نظر من تجربه ای که مردم عادی در سراسر کشور از این دستگاه داشته‌اند خلاف این گفتار را ثابت کرده است.

فعالیت‌های اصل چهار به امور دیه‌ها و روستاها منحصر نیست زیرا ما باید برنامه‌های گوناگون عمرانی خود را با یکدیگر هم‌آهنگ سازیم. طرح‌های بزرگ آبیاری و حمل و نقل و ارتباطات و مواصلات و حسن تنظیم مؤسسات دوایر دولتی هر یک کمک مؤثری به کشاورزان ما می‌کند. بعلاوه توسعه امور صنعتی نیز برای روستائیان این کشور اهمیت اولین درجه دارد. زیرا با توسعه روزافزون کشاورزی بوسیله ماشین، عده کمتری از مردم روستا برای امر کشت و زرع مورد نیاز خواهند بود و همان‌طور که پس از مکانیزه شدن کشاورزی در آمریکا هزاران نفر کشاورز وارد کارهای صنعتی شده‌اند در ایران نیز خواه ناخواه همین ترتیب پیش خواهد آمد و چون جمعیت ایران روز به روز افزایش پیدا می‌کند و تصمیم قطعی ما بر آن است که سطح زندگی افراد عادی را بالا ببریم چاره‌ای جز صنعتی کردن کشور نداریم و برنامه اصل چهار نیز باید با همین هدف سازگار و هم‌آهنگ باشد.

من غالباً از استدلال کمونیست‌ها به خنده می‌افتم که می‌گویند کشور آمریکا می‌خواهد ممالک عقب افتاده را از صنعتی شدن مانع آید تا همواره مطیع و فرمان‌بردار وی باشند. ما در معاملات و ارتباطی که در طی مدت مدید با آمریکا داشته‌ایم هرگز چنین کیفیتی را مشاهده نکرده‌ایم و برعکس آمریکا در تهیه و اجرای طرح‌های گوناگون که پاره‌ای از آنها با صنایع آمریکا مستقیماً رقابت می‌کنند با ما دستبازی و مساعدت کرده است. آمریکائی‌ها آن قدر عقل معاملات دارند که دوستان قوی و ثروتمند را مرجح بشمارند و این نکته را بخوبی دریافته‌اند که سودمندترین منبع بازرگانی آنها ممالک ضعیف و عقب افتاده نیست بلکه کشورهای صنعتی و بسیار مترقی است.

کمک‌های فنی معمولاً بی سروصدا انجام می‌گیرد و بسیاری از مردم اهمیت آن را کاملاً درک نمی‌کنند. چنان‌که ظریفی می‌گوید کمک‌های فنی برای اینکه عنوان مقاله واقع شود چندان جالب نظر نیست ولی برای اینکه متن مقاله قرار گیرد مناسب‌تر است و همه می‌دانند که متن از عنوان همیشه مهمتر بوده است. گروهی از مردم در پی خواندن اخبار هیجان‌انگیزند و همانطور که مبتلایان به افیون همواره در آرزوی به دست آوردن آنها نیز که بی‌هیجان نمی‌توانند زندگی کنند از اخبار محرک لذت می‌برند و خواندن اخبار کمک‌های فنی، غریزه کنجکاوی آنان را اقناع نمی‌تواند کرد. مثلاً یکی از کارهای مهم اصل چهار که در عین حال بی‌سروصدا و عاری از تظاهر می‌باشد اصلاح فنی ادارات دولتی است. در فصل هفتم این کتاب درباره تنظیم دفترچه ساده و مفید راهنمای اداره مالیات‌ها اشاره‌ای کرده‌ام. ولی اشخاصی که دوست دارند از وضع وصول مالیات‌ها شکایت کنند حوصله قرائت آن را نخواهند داشت زیرا هیجان‌انگیز نیست. در صورتی‌که این کار نمونه کمک‌های مهم فنی و بدون تظاهر اصل چهار است که در بسیاری از رشته‌ها برای ما انجام داده‌اند.

از لحاظ روانشناسی بعضی اوقات گرفتن از بخشیدن دشوارتر است و در چند مورد متوجه شده‌ام که بعضی از کشورها که به تازگی استقلال یافته‌اند در اعتراف به دریافت کمک‌های خارجی بسیار حساسند. می‌دانم که در دوره مصدق حس تنفر کودکانه‌ای نسبت به بیگانگان در نهاد ما ایجاد گردیده بود ولی رویهم‌رفته تاریخ طولانی و مستمر این کشور در ما یک توسعه صدر و بلوغ فکری به وجود آورده است که برخی از کشورها از آن بهره‌مند نیستند. شاید بی‌جهت و تنها برسبیل تصادف یا مجامله نباشد که ایرانیان را «ملت متشخص» خاورمیانه لقب داده‌اند و وقتی مسئله کمک خارجی پیش آید تصور می‌کنم نشان داده باشیم که می‌توان کمک را با لطف و بزرگ‌منشی پذیرفت و با هوشمندی و درایت به مصرف رسانید و از دهندگان قدرشناسی کرد.

از طرف دیگر به نظر من باید در مسئله کمک به خاطر داشت که طرف گیرنده و دهنده کیست؟

پدرم عده زیادی از متخصصین خارجی را استخدام کرده بود ولی پیوسته به آنها گوشزد می‌کرد که آنها در کارهایی کمک می‌کنند که یک دستگاه اداری کاملاً ایرانی اجرای آن را به عهده دارد و هرگز نباید این فکر را به خاطر خویش راه دهند که شخص آنها به هر عنوان از مستشاری یا مدیری یکی از دستگاه‌های رسمی اداری ما را از پشت پرده می‌گردانند.

در موارد بسیار نادری هم که تصدی یکی از امور دولتی را به خارجی‌ها می‌سپرد طولی نمی‌کشید که از آن خسته شده و آن ترتیب را تغییر می‌داد. امروز نیز رویه ما در این مسئله همان روش رضاشاه است که چون از زمان وی تاکنون مراحل متعدد ترقی و پیشرفت را پیموده‌ایم بسط و توسعه یافته است.

اصطلاح معمولی (کشور عقب افتاده) که گاهی خود ما هم نسبت به کشور خود به کار می‌بریم ممکن است در اذهان دیگران درجه ترقی و پیشرفت کشور ما را روشن نسازد و اثر غلطی بگذارد.

ما مسئول مستقیم و منحصر به فرد ترقیات و پیشرفت‌های کشور خویش هستیم و تعیین سرنوشت ما به دست خود ماست و برای من مایه خرسندی است که می‌بینم، متخصصین فنی خارجی از این نکته آگاهند و می‌دانند که هر دستور و امری که در کشور ما صادر می‌شود منحصرأ و بدون هیچ استثناء حق ماست و به هیچ مقامی جز خود ما تعلق ندارد.

با توجه به آنچه گفته شد به کمکی که مأمورین اصل چهار به ما در امر کشاورزی و فرهنگ به عمل آورده‌اند و در فصل نهم و یازدهم بدانها اشاره شده با مسرت خاطر اعتراف می‌کنیم. در قسمت بهداشت عمومی پزشکان و پرستاران اصل چهار با متخصصین ایرانی دست به دست هم داده و وظیفه خود را با جدیت و علاقه مخصوصی حتی در دورترین نقاط کشور انجام می‌دهند.

بمناسبت این مقام داستانی به خاطر می‌گذرد که برای یک عده از مأمورین اصل چهار که در یکی از کشورهای تازه مترقی که سرگرم مبارزه با بیماری طاعون بودند پیش آمده است. از آنجائی که موش وسیله انتقال شپش ناقل میکروب طاعون است مأمورین مزبور به نسبت به مقدار موشی که مردم زنده یا مرده تحویل می‌دادند جایزه‌ای می‌پرداختند ولی پس از چندی متوجه شدند که بجای اینکه عده موش تقلیل یابد روز به روز افزایش پیدا می‌کند و معلوم شد، چند نفر از استفاده‌جویان به تربیت و پرورش موش مشغول گشته و از این راه تازه کسب منفعت می‌کنند.

اما در کشور ایران عملیات بهداشتی همواره با موفقیت ادامه داشته است چنان‌که در مبارزه با مالاریا در نواحی ساحلی بحر خزر اصل چهار با وزارت بهداشتی ایران چنان کمک مؤثری کرده است که از حیث رفع نقیصه کارگر سالم يك نحو انقلابی بوجود آمده است. زیرا تا چند سال پیش اکثریت

عظیم مردم آن نواحی دچار مالاریای مزمن بودند و امروز این بیماری در آن نقاط ریشه‌کن گشته و میزان استعداد بدنی و کارکرد افراد آن قدر افزایش یافته است که گرفتاری ناشی از کمبود کارگر سالم از میان رفته و در عوض عده کارگران مورد احتیاج آن نواحی افزونی گرفته و اینک می‌توان آنها را به کارهای صنعتی مختلف گماشت.

مواردی که در فوق بر سبیل نمونه ذکر شد، تأثیر کارهایی را که این هیئت در ایران انجام داده است به حد کفایت نشان نمی‌دهد و اقدامات متنوع دیگری نیز انجام یافته است که هر یک در حد خود با ارزش بوده است. چنان‌که مثلاً اصل چهار در بسط صنعت و اصلاح وضع حمل و نقل و ارتباطات کشور با ما مساعدت نموده و صدها نفر از افراد ایرانی را برای تحصیل و مطالعه در رشته‌های مخصوص به کشورهای خارج گسیل داشته و متجاوز از صد حلقه فیلم برای تعلیم اصول اولیه عملیات کشاورزی و بهداشت عمومی تهیه نموده است که در عموم مردم و مخصوصاً در میان روستائیان تأثیر فراوان داشته است.

در فصول پیشین این نکته را روشن کرده ام که غرور ملی ملت ایران بسیار است ولی از لحاظ روانشناسی در نهاد آنها نیز صفتی که جلوگیری قدرشناسی از کمک‌های بدون قید و شرط باشد، وجود ندارد و در حقیقت میل داریم میزان کمک‌های اصل چهار افزایش یابد، زیرا چنین افزایشی به صلاح و نفع هر دو طرف دهنده و گیرنده خواهد بود.



در هنگام قدرشناسی از عملیات اصل چهار میل داریم خوانندگان این کتاب به خاطر بسپارند که در کناره کوه‌های شامخ البرز در نزدیکی های شهر تهران ستون ساده‌ای به یادبود دکتر هنری ج. بنت نخستین رئیس اداره اصل چهار بر پا شده است که کار خود را از ایران آغاز کرد و بتدریج دامنه آن در سراسر گیتی وسعت یافت. دکتر بنت که در یکی از روزهای طوفانی و برفی آذرماه سال ۱۳۳۰ (۲۴۹۰) در اثر سانحه هوایی نزدیک همین ستون فعلی چشم از جهان فرو بست از جمله مردان واقعی بین‌المللی بود و من بارها در این فکر بوده‌ام که مرگ او خود به‌منزله یکی از حلقه‌های پیوند میان دو کشور ماست.^{۸۵}

^{۸۵} Henry G. Bennett (December 14, 1886 – December 22, 1951)-

کمک‌های فنی سازمان ملل متحد در ایران نیز مایه تشویق و تحریض ما در کار بوده است. برنامه سازمان ملل متحد در ایران نیز مانند اصل چهار از بزرگ‌ترین برنامه‌های آن سازمان در جهان است و در سال ۱۳۳۹ (۲۴۹۹) عده کارمندان آن در این کشور از صد تن متجاوز بوده است. میزان کمک‌های سازمان ملل متحد رویهم‌رفته به پایه کمک‌های مالی و مادی اصل چهار نرسیده است ولی در به کار بردن فنون جدید برای رفع نیازمندی‌های مردم همان علاقه و شور و توجه را داشته است.

یکی دیگر از وجوه شباهت این دو برنامه آن است که از آغاز فعالیت خود امور کشاورزی را بر هر کار دیگر مقدم داشته‌اند، چنان‌که بیش از یک چهارم از متخصصین سازمان ملل متحد در ایران در کارهای مربوط به کشاورزی مانند حاصلخیزی زمین، تهیه آب، بهبود بذر و نباتات، تولید غلات و پنبه، دامپروری، توسعه محصولات لبنی، جنگلبانی، تهیه آمار و ترتیب فروش محصولات کشاورزی مشغول بوده و هر دو سازمان به فرهنگ و بهداشت عمومی توجه خاص مبذول داشته‌اند سازمان ملل متحد در طرز امور فرهنگی ما مطالعات سودمندی به عمل آورده و در تدوین برنامه‌های کارآموزی ما کمک‌های مفیدی نموده است و هر سال در حدود پنجاه جایزه تحصیلی در اختیار ما گذاشته است که بوسیله آن عده‌ای از ایرانیان در کشورهای خارج به کسب علم و هنر می‌پردازند.

در رشته‌های آموزش و پرورش، قابله و پرستار، تجزیه مواد غذایی و دارویی، مبارزه با مالاریا و تراخم و کرم‌های ناقل میکروب‌های بیماری که مخصوصاً در نواحی جنوبی کشور وجود دارد از متخصصینی که سازمان ملل به کشور ما اعزام داشته است استفاده شایان کرده‌ایم و طبق نیت ما در موازنه و هم‌آهنگ ساختن عملیاتی که در توسعه و بهبود اقتصادی و صنعتی آغاز کرده‌ایم، کارشناسان این سازمان برای تربیت کارمندان دفتری و اداری و تهیه نیروی انسانی، احیاء و توسعه صنایع کوچک، سفال‌سازی، بافندگی منسوجات ریسمانی، ساختن ماشین آلات، زمین‌شناسی، تجزیه مواد معدنی و فلزات، مهندسی معدن، تراش سنگ‌های معدنی، ساختن فولاد و آهن، مخابرات راه آهن، آمارهای اقتصادی و اجتماعی، احداث و مرمت شاهراه‌ها با ما همکاری کرده‌اند.

این متخصصین مخصوصاً در اثر تقاضای مخصوص ما اعزام شده‌اند و به نظر من تنوع کار و رشته‌های تخصصی آنها نمودار برنامه‌های گوناگون و دامنه‌داری است که ما برای عمران کشور طرح کرده و به موقع اجرا گذاشته‌ایم. ضمناً باید ناگفته نگذاشت که متخصصین سازمان در رشته‌های

صنعتی و کشاورزی در دستگاه‌های دولتی یا وابسته به دولت و مؤسسات خصوصی و شخصی نیز مشغول کار هستند.

یکی دیگر از سازمان‌های خارجی که به ما کمک قابل توجهی کرده است سازمان تعاونی امداد جهانی آمریکایی است که بطور اختصار (کر) نامیده می‌شود و در بیش از بیست و پنج کشور به فعالیت مشغول است. کمک این سازمان به کشور ایران از زمان وقوع زمین‌لرزه شدید کرمانشاه در سال ۱۳۳۶ (۲۴۹۶) آغاز گردید که مواد لازم و ضروری برای آسیب دیدگان ارسال داشتند و از آن پس یک هیئت دائمی در ایران مستقر ساختند که خدمات پرارزشی در مناطق روستایی که مورد توجه ویژه من است انجام داده است.

کمک‌های این سازمان بیشتر از طریق ارسال مواد غذایی مانند آرد و شیرخشک و چیزهای دیگر برای کسانی است که درآمد آنها اندک است، چنان‌که مثلاً در سال ۱۳۳۹ (۲۴۹۹) چهار و نیم میلیون کیلو آرد در ایران توزیع کردند که قسمت اعظم آن بوسیله مؤسسات خیریه کشور بین افراد تقسیم شده است. این سازمان در نظر دارد برنامه‌ای نیز برای فراهم ساختن غذای دانشجویان طرح کند که امیدواریم بزودی به موقع اجرا گذاشته شود.

از تازه‌ترین کارهای این سازمان، برنامه‌ای است که برای کمک افراد به یکدیگر تهیه و تدوین کرده است که چون مکمل برنامه‌های عمرانی ما است بسیار مغتنم است. نظر این سازمان آن است که در نقاط مختلف کشور انبارهایی برای اسباب و ابزار ایجاد کند که مردم همان‌طور که از کتابخانه کتاب عاریه می‌کنند در این مراکز نیز اسباب و آلات مورد لزوم را به عاریه ببرند و پس از رفع حاجت بازگردانند.

درهریک از این مراکز بیش از یکصد قسم آلات و ادوات کشاورزی و ماشین‌های سنگین مانند گاوآهن‌های جدید که در خود کشور به تناسب احتیاجات و خصوصیات زمین‌های ایران ساخته خواهد شد گرد خواهد آمد تا نیازمندی‌های کشاورزان با طریق سهل و ساده‌ای مرتفع گردد.

این سازمان عده محدودی کتاب درسی مفید و وسایل دیگر تحصیلی که در برنامه‌های آموزش و پرورش مورد لزوم است به نقاط مختلف کشور فرستاده و در مواقع اضطرار مانند زمین‌لرزه شدید لار که در سال ۱۳۳۹ (۲۴۹۹) اتفاق افتاد وسایل امدادی فوری به آن ناحیه رسانده و همین سرعت عمل موجب شهرت این مؤسسه در ایران گشته است.

دولت آمریکا بموجب قانون فولبرایت و سایر مقررات مربوط از طریق مبادله اشخاص در رشته‌های مختلف علوم و فنون بما کمک‌های علمی و فنی کرده است.

طبق برنامه‌ای که برای اجرای این قانون مدون گشته است دانشمندان ایرانی برای مطالعات و تحقیقات علمی و دبیران و فارغ‌التحصیلان برای مشاهده روش‌های آموزش و پرورش به کشور آمریکا رفته‌اند و در مقابل استادان دانشگاه‌ها و دبیران و دانشجویان آمریکائی به ایران آمده و محیط دانشگاه‌های ما را تنوع و انبساط بخشیده‌اند. انجمن فرهنگی ایران و انگلیس و مؤسسه فرهنگی ایران و فرانسه و سازمان‌های فرهنگی سایر کشورهای جهان آزاد نیز برنامه‌های مشابه برای مبادلات فرهنگی دارند و هر یک برای تدریس زبان و نمایش مظاهر فرهنگی کشور خویش مؤسساتی دارند که در واقع یک نوع کمک فرهنگی به جوانان دانش‌طلب کشور ما است.

در اوایل این فصل درباره فعالیت‌های «دوستانان آمریکائی خاورمیانه» و راهنمایی‌هایی که این مؤسسه به محصلین ایرانی عازم کشورهای متحد آمریکا به عمل می‌آورد ذکری رفته است. این دانشجویان در هنگام بازگشت به ایران نیز از راهنمایی‌های این مؤسسه برای معرفی و آشنائی با دوایر استخدامی کشور و تهیه وسایل زندگانی برخوردارند.

ذکر تمام برنامه‌های کمک خارجی که به نحوی برای کشور و ملت ایران سودمند بوده است در این کتاب مقدور نیست و تنها می‌توان بر سبیل مثال از بنیاد فورد نام برد که عده‌ای از متخصصین فنی خود را برای مساعدت در تنظیم برنامه هفت ساله سوم در اختیار ما گذاشته و طرح‌های گرانبهای دیگری در رشته‌های تعلیمات حرفه‌ای و عمران روستائی و ترجمه دایرة المعارف آمریکائی به زبان فارسی به موقع اجرا نهاده است.

دولت اطریش نیز در توسعه تعلیمات فنی در کشور ایران کمک‌های مفیدی کرده و کشورهای بلژیک و فرانسه و ایتالیا و سوئد و آلمان غربی نیز کمک‌های فنی ذی‌قیمتی در رشته‌های مختلف به عمل آورده‌اند. گروه‌های انگلیسی و آمریکائی و آلمانی نیز فعالیت‌های نوع‌پرورانه‌ای در کمک به نایب‌نایبان این کشور ابراز داشته‌اند.

سازمان عمران خاورمیانه دولت انگلستان نیز در بسیاری از امور مانند آمار، جنگلبانی، حفظ اراضی و مراتع، تعاون روستائی و نگاهداری زمین

و مبارزه با ملخ به ما راهنمایی های فنی نموده و بسیاری از دول در مواقع ضرورت مانند زمین لرزه لار به کمک ما شتافته و وسایل آسایش افراد مصیبت دیده را فراهم ساخته اند.

مؤسسات بازرگانی خصوصی خارجی نیز در موارد بسیار اعتباراتی در اختیار ما گذاشته و راهنمایی های فنی ذی قیمتی در رشته مخصوص خود به ما نموده اند.

پس از مسافرتی که در سال ۱۳۳۵ (۲۴۹۵) به مسکو کردم و مذاکرات دوستانه ای که با آقای خروشچف و سایر هم قطاران وی به عمل آمد از روس ها کمک های محدودی برای مبارزه با ملخ و لارویی یکی از بنادر ایران در ساحل بحر خزر پذیرفتیم. با وصف سخنان ناروایی که از رادیو روسیه بر خلاف رهبران و مؤسسات ایران پخش می شود در دل من برای مردم آن کشور بطور کلی مهربان ترین احساسات وجود دارد.



شاید مردم عادی کشور روسیه بهتر از طبقه حاکمه خود این نکته را درک می کنند که هیچ کشوری که شیفته آزادی است حاضر نیست از حکومت همسایه خود که علائم و آثار امپریالیزم وی بارز و بر ملا است کمک قبول کند.

قبلا توضیح داده ام که سازمان پیمان مرکزی یکی از وسایل حفظ و حراست کشور ایران در مقابل چنین امپریالیزمی است. با آنکه جنبه نظامی سازمان

مهم است ولی هدف آن با معنی وسیع‌تر تشریح مساعی در تأمین امنیت بین‌المللی است. برای توضیح این مطلب موضوع الحاق راه آهن ایران و ترکیه که با دستگیری سنتو انجام می‌گیرد مثال روشنی است. کسانی که از رموز جنگ های عصر کنونی آگاهی دارند می‌دانند که در موقع بروز جنگ این‌گونه راه آهن ها را می‌توان از کار انداخت و منهدم کرد و با این وصف باید دید چه موجبی کشور ایران و سایر اعضاء پیمان سنتو را به ساختن آن مصمم ساخته است؟ پاسخ این سنوال آن است که توجه و علاقه ما به آبادانی و احیاء کشور است نه به تهیه مقدمات و وسایل جنگی و نبرد. این نکته درباره ارتباط شاهراه‌ها که در هنگام مخاصمه از خرابی مصون و مأمون نیست نیز صدق می‌کند. ولی کشورهای عضو سازمان پیمان مرکزی می‌دانند که احداث شاهراه نه تنها یکی از عوامل پیشرفت امور اقتصادی است بلکه وجود راه و وسایل ارتباط سلسله‌جنبان پیشرفت‌های گوناگون دیگر است که هدف و غایت منظور کلیه کشورهای عضو پیمان مرکزی است. مثال دیگری که برای روشن ساختن هدف‌های سازمان پیمان مرکزی می‌توان آورد مسئله ارتباطات مخابراتی بین کشورهای عضو است که سازمان درصدد ایجاد آن است و اگر نقشه یا کره جغرافیایی در برابر دیدگان خواننده باشد، می‌تواند دستگاه‌های فرستنده و گیرنده ای را که با فواصل چهل کیلومتری بین آنکارا و کراچی احداث خواهد شد در نظر خویش مجسم سازد. البته بر صاحبان عقل سلیم پوشیده نیست که یک چنین شبکه مفصلی که در اواخر سال ۱۳۴۰ (۲۵۰۰) به اتمام خواهد رسید در مقابل حملات نظامی پای برجا نخواهد ماند ولی در این مورد نیز منظور ما تأمین سعادت و صلح آینده است و این دستگاه‌ها را برای جنگ و ویرانی و انهدامی که از آن ناشی می‌شود نمی‌سازیم.

بر اعضاء سازمان پیمان مرکزی پوشیده نیست که برخلاف آرزوها و منویات ما باز ممکن است جنگ جهانی درگیرد ولی ما هرگز اجازه نخواهیم داد که این افکار شوم و بدبینانه سد راه پیشرفت و ترقی ملت‌های ما بشود.

دولت اطریش نیز در توسعه تعلیمات فنی در کشور ایران کمک‌های مفیدی کرده و کشورهای بلژیک و فرانسه و ایتالیا و سوند و آلمان غربی نیز کمک‌های فنی ذی‌قیمتی در رشته‌های مختلف به عمل آورده‌اند. گروه‌های انگلیسی و آمریکائی و آلمانی نیز فعالیت‌های نوع‌پرورانه‌ای در کمک به نابینایان این کشور ابراز داشته‌اند.

سازمان عمران خاورمیانه دولت انگلستان نیز در بسیاری از امور مانند آمار، جنگلبانی، حفظ اراضی و مراتع، تعاون روستائی و نگاهداری زمین و مبارزه با ملخ به ما راهنمایی‌های فنی نموده و بسیاری از دول در مواقع

ضرورت مانند زمین لرزه لار به کمک ما شتافته و وسایل آسایش افراد مصیبت‌دیده را فراهم ساخته‌اند.

مؤسسات بازرگانی خصوصی خارجی نیز در موارد بسیار اعتباراتی در اختیار ما گذاشته و راهنمایی‌های فنی ذی‌قیمتی در رشته مخصوص خود به ما نموده‌اند.

به عقیده من مؤسسه علوم اتمی وابسته به سازمان پیمان مرکزی که نیروی اتم را منحصرأً برای منظورهای صلح طلبانه بکار می‌برد نمودار آشکار فکر و عقیده ما است. من این مؤسسه را در اوایل سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) در دانشکده علوم دانشگاه تهران افتتاح کردم. لوازم و تجهیزات آن را دولت انگلیس فراهم ساخته است و استادان این مؤسسه از دانشمندان انگلیسی و ترک و پاکستانی و ایرانی هستند و دانشجویان کشورهای عضو سازمان پیمان مرکزی از آن استفاده می‌کنند. اولین قسمت برنامه یک‌ساله آن تدریس مواد مربوط به استفاده از تشعشع غیر ثابت عناصر مختلف است که بطور اختصار آن را رادیو ایزوتوپ می‌نامند. پس از پایان این برنامه دانشجویان اطلاعات و معلوماتی را که کسب کرده‌اند در مسائلی که در کشورهای عضو سازمان پیمان مرکزی مورد پیدا می‌کند به مقام عمل درمی‌آورند. دروسی که در این مؤسسه تدریس می‌شود از لحاظ کیفیت با آنچه در انگلستان و کشورهای متحده آمریکا تعلیم داده می‌شود یکسان است.

رادیو ایزوتوپ ممکن است از طرق متعدد موجبات ترقی و پیشرفت این قسمت از گیتی را فراهم آورد. چنان‌که در قسمت طب اگر بیمار مقدار مختصری ید رادیواکتیو که بی‌ضرر است بنوشد، قسمت اعظم آن در غده درقی وی جمع می‌شود و بوسیله آزمایش‌های مخصوصی هرگونه اختلالی که در غدد پیدا شده باشد، معلوم می‌گردد و معالجه را آسان می‌کند. همین‌طور اگر رادیو ارسنیک را وارد بدن نمایند در هر نقطه بدن حتی مغز که آماس کرده باشد جمع می‌گردد و با این وسیله نقطه ورم فوراً مشخص می‌شود و هنگام عمل جراحی اگر کوچک‌ترین ذره ای از ریشه‌های سرطان مانند در الیاف آن باقی مانده باشد بوسیله آلات اتمی معلوم می‌گردد و نیز رادیو فسفور را ممکن است در معالجه افزایش سلول‌های سرخ خون مورد استفاده قرار داد.

در قسمت کشاورزی بوسیله رادیو ایزوتوپ می‌توان مقدار رشوه‌ای که به نباتات وارد می‌گردد دقیقاً معین و چگونگی جذب آن را معلوم نمود. این‌گونه

اطلاعات به کشور ایران و سایر اعضاء سازمان پیمان مرکزی در مسئله استفاده از کود شیمیایی کمک فراوانی می‌کند. همین‌طور بوسیله رادیو ایزوتوپ می‌توان طرز تأثیر دقیق مواد و داروهای دفع حشرات و علف‌های هرزه را مشاهده نمود و حتی ممکن است با استفاده از رادیواکتیویته حشرات موذی را نشان کرد و طرز زندگی و نقل و انتقال آنها را از نقطه‌ای به نقطه دیگر مطالعه نمود و شاید بتوان حشرات ماده را با حشرات نری که بوسیله رادیو اکتیو سالم شده‌اند جفت‌گیری نمود. دانشمندان آمریکایی با به کار بردن این وسیله برخی از حشرات موذی را در بعضی از نقاط کشور خود از میان برده‌اند.

استفاده از رادیو ایزوتوپ در امور صنعتی و بازرگانی در کشورهای عضو سازمان پیمان مرکزی تازه آغاز گردیده است. چنان‌که مثلاً بوسیله رادیو ایزوتوپ ضخامت الواح بسیار نازک و قطر روکش‌های فلزی و میزان فرسودگی تسمه‌های فلزی را می‌توان فوراً معلوم ساخت و اگر نقصی در جوش‌کاری و یا ریخته‌گری وجود داشته باشد، پیدا کرد. رادیو ایزوتوپ را می‌توان برای تشخیص میزان جریان آب و سایر مایعات و پیدا کردن رخنه سدها و لوله و رسوب و جریان گل ولای لنگرگاه‌ها و رودخانه و تعیین جریان متوالی مواد مختلف نفتی نیز مورد استفاده قرار داد.

امکانات نیروی اتم برای مقاصد صلح‌طلبانه آن قدر وسیع و اطمینان بخش است که اعضاء سازمان پیمان مرکزی ممکن است در هر یک از کشورهای خود مراکز رادیو ایزوتوپ دیگری تأسیس نمایند و از مرکز تهران بیشتر برای تحقیقات اساسی استفاده کنند.

همکاری‌های فنی که در منطقه سازمان پیمان مرکزی به عمل می‌آید منحصر به استفاده از نیروی اتم نیست بلکه سازمان مزبور طرح‌های کمک فنی مختلفی را مخصوصاً در کارهای کشاورزی و فرهنگی و بهداشت عمومی و امور مختلف دیگر مانند بازرگانی و جلب سیاحان به مقام عمل درآورده است. بعضی از این طرح‌ها بوسیله کمک کشورهای غربی عضو سازمان به مرحله اجرا رسیده است. چنان‌که مثلاً آمریکا برای نظافت و جلوگیری از بیماری‌های حیوانات در منطقه سازمان یک‌نفر مشاور اعزام داشته و انگلیس‌ها سی و سه هزینه تحصیلی برای دانشجویان این منطقه که در رشته دامپزشکی تحصیلات عالی خواهند کرد اختصاص داده‌اند.

به نظر من در میان این طرح‌های مختلف آتھائی بیشتر قابل توجه است که برای اعضاء سازمان مجال همکاری و معاضدت با یکدیگر را فراهم

می‌سازد. مثلاً کشور من با کمال میل درخواست دولت ترکیه را پذیرفته و دو نفر از مطلعین ترک را در امر پرورش نهال پسته و دفع آفات آن تعلیم داده است. کشور ایران نیز برای اجرای طرحی دیگر از کشور ترکیه تقاضا نموده است که طریق علمی طبقه‌بندی خشکبار را به ما بیاموزد. همچنین کشور پاکستان آخرین طریقه فنی مبارزه با آفت سن را که به محصولات خسارت بسیار وارد می‌کند به کشورهای عضو سازمان می‌آموزد.

امیدوارم روزی که کشورهای خاورمیانه عضو سازمان پیمان مرکزی به مرحله بلوغ کامل علمی و فنی برسند این‌گونه همکاری افزایش باید و همین معاضدت اجتهاد علمی و رشد غنی آنها را تسریع کند.

گذشته از این مقاصد و برنامه‌های مربوط به صلح و سلم، سازمان پیمان مرکزی بیشتر نسبت به مسئله دفاع توجه مستقیم دارد. ما از بیان این حقیقت احساس هیچ‌گونه شرمساری نمی‌کنیم بلکه این نکته را مایه مباهات خود می‌دانیم که در راه آزادی دست به دست یکدیگر داده‌ایم. سازمان ما در سازمان ملل متحد به ثبت رسیده و فعالیت‌هایی را که در تأمین و پشتیبانی از صلح داریم به اطلاع آن سازمان و جهاتیان می‌رسانیم و حتی دوستان کمونیست ما هم تازه متوجه شده‌اند که پیدا کردن دلیلی بر اینکه سازمان پیمان مرکزی توطئه‌ای نظامی و تجاوزکارانه و موجب تهدید صلح و آرامش خاورمیانه است بسیار دشوار است.

بموجب دستور عمومی شورای عالی سازمان پیمان مرکزی، امور مربوط به دفاع و امنیت به سه سازمان فرعی محول شده است. سازمان اول گروه نمایندگان دائمی نظامی است که از اواخر سال ۱۳۳۸ (۲۴۹۸) متوالیاً در آنکارا مشغول انجام وظیفه بوده است. این گروه از نمایندگان عالی‌رتبه ارتشی کلیه کشورهای عضو سازمان پیمان مرکزی و کشورهای متحده آمریکا تشکیل گردیده است و طرح‌های نظامی کشورهای عضو سازمان را مورد رسیدگی دقیق قرار می‌دهد و نقشه‌هایی را که متوالیاً بوسیله هیئت مشترک طرح‌های نظامی تهیه و تنظیم می‌شود مطالعه و بررسی می‌نماید. تا آنجائی که اطلاع دارم در تاریخ کشورهای عضو سازمان پیمان مرکزی این گروه نخستین دسته‌ای است که تاکنون برای همکاری نزدیک و مستمر در امر دفاع و امنیت دسته‌جمعی در این منطقه تشکیل یافته است. دومین سازمان فرعی سازمان پیمان مرکزی که مربوط به دفاع و امنیت می‌باشد سازمان کمیته ضد خرابکاری است. من به بعضی از عملیات عجیب و بداندیشانه‌ای که در جنگ رادیونی در خاورمیانه پیش آمده اشاره ای کرده‌ام و این سازمان فرعی مقابله با این عملیات تخریبی و نظائر آن را نیز وجه همت خویش قرار می‌دهد. سازمان فرعی سوم عبارت از کمیته ارتباطات

می‌باشد که وسایل مؤثر و سریعی برای مبادله اطلاعات بین کشورهای عضو سازمان در مسائل مربوط به امنیت منطقه در اختیار اعضاء قرار می‌دهد.

با آنکه سازمان پیمان مرکزی مانند سازمان پیمان اتلانتیک شمالی پیشرفت نکرده است ولی باز پیشرفت‌های آن مخصوصاً در طی دو سال اخیر قابل توجه بوده است و در بعضی از موارد دامنه فعالیت‌های آن از سازمان پیمان اتلانتیک شمالی بیشتر وسعت داشته است، چنان‌که در پیشرفت اقتصادی کشورهای این منطقه ایجاد هم‌آهنگی نموده و با اجرای برنامه‌های همکاری فنی و علمی به حل بسیاری از دشواری‌های عملی توفیق یافته و ذوق و استعداد فنی مردم این سرزمین را پرورش داده و پایه‌های ترقیات سریع آینده را استحکامی دیگر بخشیده است و در مسائل مربوط به امنیت برای مقابله با کوشش‌های مداوم تخریبی که به زعم کمونیست‌ها از اصول «همزیستی مسالمت‌آمیز» به شمار می‌رود طرح‌های دقیقی تهیه و تنظیم نموده است. همین‌طور برای مقاومت در برابر تجاوزات علنی و احتمالی نسبت به این بخش گیتی طرح‌های مفصلی تهیه نموده و پاره‌ای از آنها را در مانورهای متعدد نظامی زمینی و دریایی و هوایی مورد آزمایش قرار داده است.

در قسمت تصمیمات و نقشه‌های ستاد و تمرینات نظامی، کشورهای عضو سازمان بطور کلی، با یکدیگر هم‌آهنگی دارند و مانند دوستان و برادرانی که همه شیفته آزادی هستند و از هر دسیسه و توطئه‌ای که صلح را به خطر اندازد بی‌زاری دارند کار می‌کنند.

در طی چند سال اخیر نیروی نظامی کشور ایران پیشرفت‌های شایانی کرده و بنیه جنگی سربازان چندین برابر شده و سرعت عمل و قابلیت آنها بمراتب افزایش یافته است. ما به تعلیم و تربیت در ارتش اهمیت بسیار می‌دهیم و بسیاری از افراد روستائی که به خدمت ارتش وارد شده و سواد نداشته و به هیچ حرفه‌ای آشنا نبوده‌اند در پایان خدمت خود با معلوماتی که در زندگانی عصر امروز در محیط دموکراسی مورد نیاز آنها است خارج شده‌اند.

اخیراً با منظور آگاهی و آشنائی مردم از طرز کار ارتش در سراسر کشور مردم را به بازدید و مشاهده مراکز نظامی دعوت کرده‌ایم و هزاران خانواده ایرانی فرزندان خود را در هنگام تعلیم و آموزش دیده‌اند و نتیجه این عمل بسیار رضایت‌بخش بوده است.

سازمان ژاندارمری که با ارتش ارتباط نزدیک دارد برای بسط نظم و امنیت در نواحی روستا تشکیل یافته است. این سازمان در زمان پدرم برای استقرار نظم در نقاط مختلف کشور خدمات پرارزشی را انجام داد و امروز نیروی است که از یک هزار افسر و سی هزار ژاندارم تشکیل پیدا کرده و در بیش از ۲۰۰۰ نقطه دوردست این کشور مستقر و در معابر کوهستانی نقاط تقاطع جاده‌ها و سایر نواحی بعید و دور از یکدیگر ایستگاه دارد که در هر کدام، از شش تا هیجده نفر ژاندارم مشغول انجام وظیفه هستند. این ژاندارم‌ها در واقع مجری قانون و نگاهبان انتظامات در سراسر کشورند و وظائف آنها حراست و تعقیب راهزنان و قاچاقچیان و قاتلین و فراریان از خدمت نظام وظیفه و سایر بزهکاران و اجرای احکام دادگستری مانند بازداشت و نظائر آن است و وظائف دیگری نیز از قبیل جلوگیری کشت خشکاش و نظارت در کوچ ایلات به آنها محول است. حوزه مأموریت ژاندارم‌ها تقریباً هشتاد درصد از کلیه ایران است که سه چهارم جمعیت بیست میلیونی این کشور در آن زندگانی می‌کنند. سازمان ژاندارمری شبکه رادیویی مجهزی در اختیار دارد که بوسیله ایستگاه‌های ثابت و سیار خود بین تهران و دورترین نقاط کشور ارتباط سریع برقرار می‌سازد و هم اکنون مشغول تجهیز ساختن این افراد با اسلحه سبک و سایر تجهیزات ضروری مانند هلیکوپتر و غیر آن هستیم.

ژاندارمری رابط مستقیم بین روستائیان و دولت مرکزی است و به همین جهت سخنی که در میان مردم زبانزد است مصداق پیدا می‌کند که می‌گویند «ژاندارم صالح علامت دولت صالح و ژاندارم فاسد مظهر دولت فاسد است». خوشبختانه اکثر افسران و افراد ژاندارمری مردمانی شجاع و درست کارند و از همین جهت میل دارم کسانی که از گوشه خانه خود بیرون نرفته و زبانشان به عیبجویی می‌گردد ماهی چند با این مأموران در ایستگاه‌های دوردست زندگی کنند و چیزی از وظیفه شناسی دشوار آنها دستگیرشان شود. البته در گذشته ژاندارم‌ها غالباً از مقام خود سوءاستفاده می‌کردند و حتی پدرم با وجود اقدامات شدید و سختگیری‌های مخصوصی که داشت در برطرف ساختن فساد که در این دستگاه راه یافته بود توفیق قطعی پیدا نکرد. رضاشاه که هیچگاه با آسانی فریب نمی‌خورد به این حقیقت آگاه بود. یاد دارم روزی پدرم باتفاق چند نفر از وزیران از ایستگاه‌های ژاندارمری سرکشی می‌کرد و در یکی از این ایستگاه‌ها دست‌ها را روی جیب خود گذاشت و به همراهان خود گفت «مواظب جیب‌هایتان باشید». از آن تاریخ به بعد و مخصوصاً در دو سال اخیر در طرز رفتار و حسن عمل مأمورین ژاندارمری پیشرفت‌های واقعی و محسوس به عمل آمده و امروز خدمات این مأموران مورد قدرشناسی مردم نقاط مختلف ایران واقع شده است. ما با فساد که احتمالاً بروز می‌کند به دو طریق مبارزه

می‌کنیم: یعنی هم دستگاه ژاندارمری را از داخل مورد بازرسی دقیق قرار می‌دهیم و هم به شکایات مردم بوسیله دستگاه دولت و سازمان بازرسی شاهنشاهی رسیدگی کامل می‌کنیم.

مسئله تقسیم املاک نیز در کمک به بهبود اوضاع سهم مهمی داشته است زیرا هرگونه فساد و نادرستی که در سابق در ژاندارمری رخ می‌داد ناشی از آن بود که مالکین بزرگ این مأموران را تحت سلطه خود در می‌آوردند و به تعدیات خود ادامه می‌دادند.

امروز ژاندارمری بتدریج در حسن سلوک و خدمت به مردم و مواظبت در بهداشت عمومی برای کسانی که در ناحیه مأموریت آنها زندگی می‌کنند سرمشق واقع شده است و من مخصوصاً مایلم که مردم شهرستان‌ها و خارجیانی که برای سیاحت به این سرزمین می‌آیند پیشرفت‌هایی را که در این سازمان پیدا شده مشاهده کنند و این مأموران را در سر خدمت و هنگام انجام وظایف از نزدیک بنگرند.

کشور ما گذشته از نیروی زمینی دارای یک نیروی دریایی مختصری است که در بحر خزر و خلیج فارس انجام وظیفه می‌کند. هیچکس دعوی نمی‌کند که نیروی دریایی ما حتی با نیروی دریایی بعضی از کشورهای درجه دوم گیتی قابل مقایسه است. ولی همین نیرو در محافظت سواحل ایران و جلوگیری از دزدی دریایی و قاچاق و رساندن کمک به دریانوردانی که دچار خطر می‌شوند، خدمت مؤثری انجام می‌دهد و اگر روزی برخلاف میل خویش دچار مخمصه جنگ‌های کوچکی بشویم این نیرو می‌تواند با نیروی دریایی دوستان متفق ما کمک و همکاری مؤثری به عمل آورد. باید ناگفته نگذاشت که چون کشور ایران بزرگ‌ترین کشور مسلط بر خلیج فارس است طبعاً باید نیروی دریایی خود را سریعاً تقویت نماییم.

کشور ما، نیز دارای نیروی هوایی کوچکی است که بیشتر برای پشتیبانی از نیروی زمینی ما در عملیات جنگی که دامنه آن محدود باشد به وجود آمده است. در طی چند سال اخیر سطح تعلیمات نیروهای هوایی و دریایی ما ترقیات زیاد کرده است و هنر و مهارت خلبانان جت‌های جنگنده ما در نمایش‌های مختلفی در ناظرین متخصص تأثیر عمیقی داشته است. در عین حال کسی جز مردم ریاکار هرگز این تصور را در ذهن خود راه نمی‌دهد که نیروی هوایی و در واقع تمام سازمان ارتش ما قدرت آن را دارد که در مقام تهدید دولت بزرگ همسایه‌ای برآید. نیروی هوایی ما مخصوصاً بیش از حد ضعیف و کوچک است و باید آن را بسیار توسعه داد.

در بسیاری از اصلاحاتی که در نیروی مسلح ایران به عمل آمده ما مرهون کمک آمریکائی‌ها هستیم. از سال ۱۳۲۱ (۲۴۸۱) یک هیئت کوچک آمریکائی در اداره سازمان ژاندارمری به ما راهنمایی‌هایی کردند و در سال ۱۳۲۹ (۲۴۸۹) یک هیئت کامل مستشاری نظامی آمریکائی در ایران مستقر گردید که راهنمایی‌های ذی‌قیمتی در مورد سازمان و تعلیمات ارتش به ما نموده‌اند و بوسیله همین هیئت به دریافت تدارکات و سازوبرگ نظامی بلاعوض نائل آمدیم و بدین‌طریق قسمتی از مشکلات مالی ما که هر ملت تازه متریقی بدان روبرو است تخفیف یافت. بعلاوه از آغاز کار برای طرفین مسلم بود که آمریکائی‌ها در ایران فقط وظیفه مشورتی دارند و در عملیات نظامی ما هیچ‌گونه مداخله‌ای نخواهند داشت.

هرچند کمک آمریکا بدون شک ما را موفق ساخت که بر حسن انتظام نیروهای مسلح محدود خود بیافزائیم و امنیت کشور و مردم آن را تأمین کنیم ولی به نظر من باید فواید غیرمستقیمی را نیز که از کمک‌های نظامی به دست آوردیم به خاطر داشت، زیرا در هر حال یعنی با کمک آمریکا و بدون مساعدت آن دولت برای حفظ خود ناگزیر بوده‌ایم که یک نیروی نظامی کافی در اختیار داشته باشیم و بنابراین کمک نظامی آمریکا به ما مجال داد که قسمت اعظم از درآمد خود را برای ایجاد سایر لوازم امنیت که در فصول پیشین به آنها اشاره شده صرف کنیم. چنان‌که مثلاً بدون کمک نظامی آمریکا قدرت نداشتیم که یک پنجم از بودجه کل کشور را به مصرف امور فرهنگی برسانیم.



چون کمک‌های نظامی و غیرنظامی آمریکا بطور مستقیم و غیرمستقیم منافع مهمی به کشور ایران عاید ساخته است امیدوارم اگر اظهارکنم که از کمک‌هایی که آمریکا در اختیار کشورهای مختلف گذاشته مبلغ بسیار کم و ناچیزی به ما رسیده است حمل بر ناسپاسی نشود.

پیش از آن‌که در این موضوع توضیحات بیشتری بدهم باید به اهمیت سوق‌الجیشی کشور ایران اشاره کنم و چون متجاوزین بالقوه از آنچه در صدر ذکر آن هستم کاملاً آگاهند بنابراین راز نهفته‌ای را فاش نکرده‌ام.

به قول یکی از ظرفا در عصر حاضر تمام کشورهای گیتی اهمیت سوق‌الجیشی دارند و این لطیفه بسیار به حقیقت نزدیک است. چنان‌که مثلاً قاره استرالیا که ظاهراً دوردست واقع شده با سهولت مورد اصابت موشک‌های روسی قرار می‌گیرد و همین کیفیت هم درباره موشک‌های هدایت‌شونده طرف دیگر صادق است. از آن گذشته در عصر اتم، موشک‌ها و هواپیماهای دورپرواز و کشتی‌ها و زیردریایی‌ها و اقمار مصنوعی هم وضع سوق‌الجیشی پیدا خواهند کرد و هم مانند ولگردان دوره‌گرد خانه بر دوش خواهند بود که پیدا کردن نشانی صحیح آنها دشوار است. هرچند اقمار مصنوعی در یک مدار معین حرکت می‌کنند می‌کنند باز وضع‌شان مانند کشورهای که در گوشه‌ای از این جهان در قرون و اعصار بی‌شمار بر پشت خاک قرار و آرام گرفته‌اند ثابت و پای برجا نیست.

به هر حال از نظر حقیقت جغرافیایی، کشور ایران پیوسته محل تقاطع راه‌های بازرگانی و سوق‌الجیشی بوده و این کیفیت امروز از همه وقت آشکارتر و محسوس‌تر است زیرا این بر سبیل تصادف نبوده است که در ادواری که مسافرت‌های زمینی از باختر به خاور دور بوسیله کاروان انجام می‌گرفت و طریق معروف به شاهراه ابریشم شرق و غرب گیتی را به هم متصل می‌کرد کاروان‌ها از کشور ایران می‌گذشتند و امروز نیز خطوط هوایی که قاره‌های جهان را به یکدیگر وصل می‌کنند غالباً از تهران عبور می‌کنند.

در طی ادوار تاریخی اکثر لشکرکشی‌های مهم که از خاورمیانه به عمل آمده است یا از ایران آغاز شده و یا آثار مستقیم آن متوجه کشور من بوده است و امروز نیز از لحاظ جغرافیایی و وضع سوق‌الجیشی اگر کشور ایران را مرکز سازمان پیمان مرکزی بخوانیم سخنی به گزاف نگفته‌ایم و چون سازمان پیمان مرکزی در وسط سازمان‌های پیمان اتلانتیک شمالی و پیمان جنوب شرقی آسیا قرار گرفته است بنابراین کشور من نقطه اتکاء و محور

اصلی این سازمان‌ها به شمار می‌آید. اگر کشور ایران از یا درآید جناح‌های سازمان پیمان اتلانتیک شمالی و سازمان پیمان جنوب شرقی آسیا و سایر کشورهای عضو سازمان پیمان مرکزی مورد تهدید قرار می‌گیرد و بدیهی است که اگر کشور ایران از جانب شمال و یا از جهت دیگری که از شمال دستور گرفته باشد مورد حمله و تجاوز قرار گیرد و از آن جلوگیری نشود برای متجاوزین غنیمت عظیمی خواهد بود و بنادر آب‌های گرم و مناطق نفت‌خیز و سایر منابع سرشار کشور ایران مورد تسلط ناقضین صلح بین‌المللی واقع می‌شود و راه برای آنها بازخواهد شد تا نیروهای خود را بشکل گزاینر از یک طرف به شبه جزیره عربستان و از طرف دیگر از طریق ترعه سونز به قاره آفریقا گسیل دارند و این فوائد برای کسانی که اتصالاً دم از صلح می‌زنند ولی بنا به تجربه‌ای که داریم به استقرار یا ایجاد صلح جهانی معتقد نیستند بسیار فریبنده و اغوا کننده است. اما اگر به قضیه از جهت دیگر بنگریم باید ناگفته نماند که هر چند کشور ایران نقطه اتکاء سازمان‌های پیمان اتلانتیک شمالی و پیمان مرکزی و پیمان جنوب شرقی آسیا به شمار آمده است ولی در عین حال در رشته ارتباط بین آنها ضعیف‌ترین حلقه‌ها است و علت آن این است که ما از یک‌طرف کشوری دارای افتخارات درخشان تاریخی هستیم که از وحدت ملی و ثبات برخوردار است و از تجربیات مستقیمی که برگرفته‌ایم از خطرات تجاوز کمونیزم آگاهیم ولی از طرف دیگر نیروی مسلح و مخصوصاً نیروی هوایی ما ضعیف است و تجهیزات بسیار جدید را ندارد.

در این مورد کشور عراق را که میل داریم صمیمی‌ترین روابط را با آن کشور داشته باشیم، برای مقایسه در نظر می‌گیریم. جمعیت کشور عراق در حدود یک چهارم نفوس ایران است و مساحت آن کشور مساوی با یک پنجم خاک این کشور است. با این وصف نیروی هوایی آن کشور به مراتب قویتر از نیروی هوایی ما است زیرا نیروی هوایی عراق مجهز به تازه‌ترین جت‌های جنگنده است که به آسانی می‌توانند بر هواپیماهای ما که از نمونه‌های سابق آمریکائی است برتری یابند و همچنین دارای جت‌های بمب افکن جدید است که ما نداریم.

از آن گذشته نیروهای مسلح عراق رویهمرفته از نیروی مسلح ما مجهزتر است زیرا دولت‌های انگلستان و روسیه به آن کشور تجهیزات جنگی می‌دهند و حال آنکه از پایان جنگ دوم جهانی اکثر وسایل و تجهیزات نظامی ما مستقیماً از آمریکا فراهم شده است. هر چند نسبت به آنچه به ما رسیده است سپاسگزاری بسیار داریم ولی باید از اظهار این حقیقت نگذشت که این کمک‌ها احتیاجات ما و جهان آزاد را در این ناحیه مهم گیتی مرتفع نمی‌نماید.

در واقع باید از این هم فراتر رفته و تأکید کنم که هرچند کشور من یکی از دریافت‌کنندگان مهم کمک فنی و اقتصادی و نظامی آمریکا بوده است ولی اگر این کمک‌ها را با کمک‌هایی که آمریکا به بعضی از کشورها کرده است مقایسه کنید تفاوت‌های عجیبی مشاهده خواهیم کرد.

در این مورد جای بحث علنی و آشکار نیست زیرا رویه دولت آمریکا که قابل تصدیق هم هست این است که ارقام کمک‌های نظامی کشورهای مختلف را جزو اطلاعات محرمانه محسوب دارد. اما تصور می‌کنم از خلال یک بیان اجمالی حقایق روشن گردد و البته اعضای کنگره آمریکا و مأموران آمریکائی می‌توانند صحت و سقم آن را مورد رسیدگی قرار دهند.

طبق آماري که از عطایا و اعتبارات خارجی کشور آمریکا تهیه شده و موجود است از پایان جنگ دوم جهانی کمک‌های مستقیم غیرنظامی آمریکا به اتحاد شوروی بیش از میزان کمک‌های آن دولت به ایران بوده است. می‌دانیم که کار دنیا برعکس است و کمک‌هایی هم که آمریکا به روسیه کرده بلافاصله پس از پایان جنگ و هنگامی بود که روسیه تقریباً از پا درآمده و روابط سیاسی وی با آمریکا نیز تیره نشده بود ولی امروز که سال‌ها از پایان جنگ می‌گذرد بنظر ما عجیب است که ایران که از متفقین با وفای آمریکا و جهان آزاد است در طی این مدت کمتر از روس‌ها به دریافت کمک نائل شده باشد.

از آن گذشته کمک‌هایی که آمریکا در طی این مدت به کشور کمونیستی یوگوسلاوی نموده بیش از دو برابر میزان کمک به ایران است و در مورد کشور یوگوسلاوی کمک‌های غیرنظامی آمریکا با کمک‌های نظامی قابل توجهی توأم بوده است که ارقام آن را کشورهای متحده آمریکا فاش نکرده است و تصور می‌کنم دوستان آمریکائی من تصدیق کنند که کشور یوگوسلاوی از زمان جنگ تا حال بمراتب بیش از ما از کمک‌های نظامی آمریکا برخوردار شده است. من بهیچ‌وجه اعتراضی به کمک آمریکا به کشور یوگوسلاوی ندارم ولی آیا شگفت‌انگیز نیست که میزان کمک آمریکا به کشور کمونیستی یوگوسلاوی بمراتب بیش از کمک‌هایی باشد که به ایران شده است؟^{۸۶}

^{۸۶} - آمریکا به همه کشورهایی که کمک‌های مهم کرد را در بین سال‌های ۱۹۷۹ تا ۲۰۱۹ یا نابود کرد (ایران، سوریه، عراق) یا تجزیه کرد یوگوسلاوی هاتا (حتا) این تجزیه شامل حال روسیه هم شد.

جای آن است که یک کشور دیگر که در صف کشورهای جهان آزاد قرار گرفته است مورد مقایسه قرار گیرد و آن کشور تایوان است که از پایان جنگ دوم جهانی تاکنون چهار برابر بیش از ایران از آمریکا کمک‌های غیرنظامی دریافت داشته است و با آنکه در این مورد نمی‌توان ارقامی منتشر ساخت ولی مقامات مسئول آمریکائی تصدیق خواهند کرد که در همین مدت کمک‌های نظامی آمریکا به تایوان نیز بمراتب بیش از کمک‌های نظامی به کشور ایران بوده است.^{۸۷}

بدون شک کشور تایوان در خاور دور دارای اهمیت سوق‌الجیشی است ولی به عقیده من اهمیت سوق‌الجیشی کشور ما در خاورمیانه از تایوان کمتر نیست.

نمی‌گویم کشورهای تایوان و یوگوسلاوی و حتی کشور روسیه لزوماً باید از کمک‌های آمریکائی کمتر برخوردار شوند، بلکه من به رهبران آمریکا پیشنهاد می‌کنم که نسبت به وظیفه‌ای که کشور ایران در دفاع جهان آزاد دارد بیشتر مطالعه و تأمل کنند، و به نظر من نتیجه مطالعات آنها چیزی جز آن نخواهد بود که کشور ایران باید از حیث دریافت کمک در ردیف اول قرار گیرد.

اما افزایش کمک‌های آمریکا به ایران و سایر اعضای سازمان پیمان مرکزی تنها یکی از طرق تقویت صلح و امنیت این ناحیه است. مدت‌ها است که به این فکر عادت کرده‌ایم که باید کشورهای غرب بوسیله سلاح‌های اتمی و غیر اتمی خود از تجاوز کمونیست‌ها جلوگیری به عمل آورند ولی به عقیده من باید این نکته نیز برای ما مسلم باشد که باید یک وسیله جلوگیری مخصوص نیز در خاورمیانه به وجود آید، و موثر بودن این وسیله بسته به نیرو و حدود توانائی آن است که اگر با طریق صحیح ایجاد شود بدون شک موفق خواهد بود.

برای اجرای این منظور سه اقدام فوری را بطور اختصار در این‌جا ذکر می‌کنم.

اول آنکه کشورهای متحده آمریکا به عضویت رسمی سازمان پیمان مرکزی درآید. من مدتی است که از این موضوع پشتیبانی کرده‌ام و بنظر من هیچ‌گونه دلیل موجهی برای خودداری آمریکا وجود ندارد، مخصوصاً که

^{۸۷} - شاید میزان کمک‌های نظامی و مادی بدون بازگشت که به دولت اسرائیل شده است از همه کشور های دنیا بیشتر است.

کشورهای متحده آمریکا در تمام کمیته‌های اصلی سازمان پیمان مرکزی عضویت دارد. دوم آنکه باید کلیه برنامه پیشرفت و امنیت غیرنظامی و نظامی سازمان پیمان مرکزی توسعه یابد. به عقیده من اگر اعضاء غربی سازمان پیمان مرکزی با وصف تعهدات دیگری که دارند، تعهدات مالی خود را نسبت به سازمان بیافزایند به نفع خود آنها و جهان آزاد خواهد بود.

سوم آنکه سازمان پیمان مرکزی چنان‌که سابقاً نیز ذکر شده است باید ترتیبی فراهم آورد که از گروه نمایندگان دائمی نظامی خود یک فرماندهی حقیقی واحد که نماینده کلیه کشورهای عضو سازمان باشد ایجاد نماید.

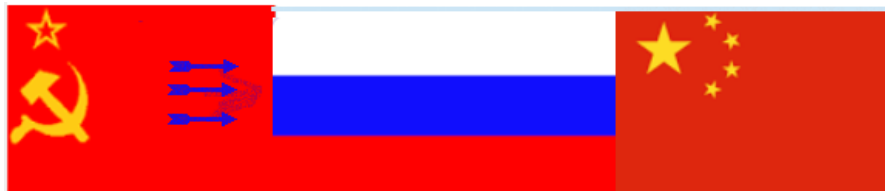
جنگ جهانی سوم ممکن است در خاورمیانه آغاز شود و کسانی هم ممکن است میل داشته باشند که این جنگ در کشور سوق الجیشی ایران رخ دهد اما باید از بروز جنگ جدید جهانی چه در این کشور و چه در سایر نقاط جلوگیری کرد. امروز میلیون‌ها از افراد کمونیست نوشته‌ها و آثار مارکس و انگلس و لنین را بنحوی مطالعه و قرائت می‌نمایند که به عقیده آنها جنگ با جهان غیر کمونیستی اجتناب‌ناپذیر است ولی سایر افراد کمونیست کم و بیش به این نکته متوجه شده‌اند که علوم و فنون جدید و وجود سلاح‌های اتمی عقاید حزبی و افکار و فرضیه‌های بنیان‌گذاران کمونیست را تحت‌الشعاع خویش قرار داده است.

با اطلاعاتی که من درباره آقای خروشچف دارم معتقدم که وی کمتر از سایر هم‌مسلمان خود اسیر فرضیه‌ها و افکار غیرقابل انعطاف مارکس است و حتی اگر دوران خروشچف موقتی باشد (زیرا پیشوایان مکتب مارکس هم مانند سایر افراد بشر در معرض فنا قرار گرفته‌اند) باز در کشور اتحاد جماهیر شوروی عوامل عمیقتری برای ایجاد صلح در حال نمو و فعالیت است و می‌توان گفت روس‌ها سال به سال محافظه‌کارتر می‌شوند و مردم آن کشور اعم از کارمندان دولت و میکرب‌شناسان و رانندگان اتوبوس و معماران روسی دارای همان آرزوهائی هستند که همکاران و همقطاران آنها در سایر کشورهای غیر کمونیست در مخیله خویش می‌پرورانند. عقاید محققین و دانشمندان روسی بیش از پیش قابلیت انعطاف یافته و بتدریج به این حقیقت متوجه گشته‌اند که ممکن است دشمن واقعی آنها دولت‌های سرمایه‌دار که مورد حمله و دشنام آنها واقع شده‌اند نباشد بلکه آن غول مهبیبی که در خاور دور پشت سر آنها اتصالاً بر وسعت خاک و جمعیت خویش می‌افزاید مخاصم اصلی آنها است.

تحولات داخلی روسیه بطور غیر محسوسی در روابط آن کشور با دنیای آزاد مؤثر خواهد بود و در دوران تغییر و تحول خطر حملات اتمی و تهدید و ارباب و نفوذ تدریجی و خرابکاری و سایر اعمال تجاوزکارانه و یا تهدید به تجاوز موجود و آشکار خواهد ماند و برای جلوگیری از امپریالیسم کمونیستی وسایل نیرومندی مورد لزوم خواهد بود.

ولی من از این پیش‌بینی نمی‌گذرم که روس‌ها روزی متوجه حقایق و واقعیات خواهند شد. امروز جمعیت چین بمراتب بیش از جمعیت کشور همقطاران روسی آنها است و این اختلاف عده بین نفوس دو کشور مستمراً زیادتر می‌شود. چینی‌ها علی‌رغم روس‌ها به سلاح‌های اتمی و موشک مسلح خواهند شد و سعی خواهند کرد که رهبری مرامی و نظامی خود را بر تمام دنیای کمونیست تحمیل نمایند و بر فرض هم که آشکار نشود محققاً اختلاف عقاید بین این دو کشور شدیدتر خواهد گشت و هر چه ملل غربی افکار و رویه خود را با وضع جامعه مترقی هم‌آهنگ سازند رقابت‌های فکری تازه‌ای بوجود خواهد آمد.

روس‌ها در حالی که دم از دوستی دائمی نسبت به همقطاران چینی خود می‌زنند متدرجاً مجبور خواهند شد که با کشورهای غیر کمونیستی تفاهم پیدا کنند و ممکن است که روابط صمیمانه نیز با روس‌ها برقرار گردد و گروه عظیم ملل تمام کوشش و توانائی خویش را برای جلوگیری از بسط تسلط چین و مساعدت به آنها که دست از تعصب برداشته و راه مدارا و اعتدال را پیش گیرند بکار برند. ایجاد این تغییرات سالیان دراز وقت می‌خواهد و تا وصول به چنان زمانی مردم آزادیخواه باید در عقیده خویش مصمم و ثابت باشند و همواره این نکته را به خاطر بسپارند که صلح مبهم و غیرصریح مفهوم واقعی ندارد و از بهترین و مقدس‌ترین افکار انسانی تا آن حالتی که در بیمارستان برای مرضای روانی به وجود می‌آید و احساس راحت می‌کنند در چنین صلح مبهمی مندرج خواهد بود.



فصل چهاردهم

شاه و کشور

زندگی روزانه شاه چگونه می‌گذرد و آیا در کار او و سایر مردم تفاوتی است و در آن احساس تنهائی می‌کند؟ شاید خوانندگان این کتاب پاسخ این پرسش‌ها را از من انتظار داشته باشند و بخواهند از وظیفه‌ای که به نظر من به عهده مقام سلطنت در این کشوری است که این همه کهنسال و در عین حال این قدر تازه و در شرف ترقی است آگاه گردند.

زندگی روزانه من ترتیب و نظم معینی دارد و گاهی هم بمناسبت اوضاع و کیفیت مختلف تغییر می‌کند. من در حوالی ساعت هفت و نیم صبح از خواب برمی‌خیزم. هنگام استحمام و اصلاح صورت غالباً درباره امور کشور اندیشه می‌کنم و یا برنامه کارهای روزانه را در ذهن مورد بررسی قرار می‌دهم و همیشه پس از پوشیدن لباس تنها به صرف ناشتا می‌پردازم که معمولاً بسیار ساده و منحصر به کمی آب میوه و یک فنجان قهوه و یک تکه نان پرشته است. هرچند مدت صرف این ناشتای مختصر از دو سه دقیقه تجاوز نمی‌کند ولی عادتاً سه ربع ساعت سر میز نشسته به مطالعه روزنامه می‌پردازم و هر صبح تمام روزنامه‌های مهم ایران و روزنامه‌هایی را که از آمریکا و انگلستان و فرانسه می‌رسد، مطالعه می‌کنم. ترجمه روزنامه‌های آلمانی و ایتالیائی نیز از نظر من می‌گذرد.

در حدود ساعت نه به دفتر خود می‌روم و کار روزانه را آغاز می‌کنم. بدو وزیر دربار شاهنشاهی را می‌پذیرم و به امور متنوع و گوناگون مانند اجازه شرفیابی اشخاص و ملاقات با شخصیت‌های خارجی و مطالعه عرایض استمداد و نظائر آنها رسیدگی می‌کنم. نخست‌وزیر و وزیر خارجه هر وقت لازم باشد به حضور می‌آیند و سایر وزیران و رؤسای دوایر دولتی نیز غالباً اجازه ملاقات پیدا می‌کنند.

از نظر مقام فرماندهی کل قوای مسلح هفته‌ای دو روز صبح‌ها را به پذیرفتن رؤسای سازمان‌های نظامی و سایر افسرانی که گزارش‌های مستقیم را از نقاط مختلف آورده‌اند اختصاص داده‌ام و برای این‌که افسران مزبور تشویق شوند که آزادانه و بی‌پرده مطالب خود را اظهار دارند معمولاً این‌گونه افسران را بطور انفرادی، احضار می‌کنم.

از این گذشته بسیاری از افراد مردم تهران و شهرستان‌ها اجازه شرفیابی پیدا می‌کنند. بعضی از این ملاقات‌ها نتیجه‌ای جز اتلاف وقت ندارد زیرا ملاقات‌کنندگان مطالب مهمی ندارند، اما چون شایعات در کشور ایران زود و بلا مانع منتشر می‌شود رویه من آن است که از نظرات گوناگون و منابع مختلف اخبار آگاهی یابم و خوشبختانه از ملاقات اشخاص مسرت پیدا می‌کنم و این کار نه تنها برای من ملال آور نیست بلکه موجب نشاط هم است و طینت من به دیدار و مصاحبه با اشخاص از مطالعه نوشته‌ها و گزارش‌ها راغب‌تر است.



با این وصف حجم کارهای نوشتنی من هم زیاد است. در پایان هر صبح رئیس دفتر مخصوص را احضار می‌کنم و در باب توده متراکم نامه‌ها و یادداشت‌ها و گزارش‌هایی که رسیده است دستور اقدام می‌دهم. در بسیاری از موارد مفاد آنچه را باید در پاسخ نگاشته شود، به وی می‌گویم و در پاره‌ای از مواقع نیز تمام نامه و یا یادداشت را املاء می‌کنم.

چون خط فارسی خود یک نوع مختصر نویسی است از دستگاه ضبط جواب و یا از تندنویس استفاده نمی‌کنم. گاهی نیز، مثلاً در نوشتن پاسخ به نامه ملکه الیزابت، خود به نگارش جواب می‌پردازم. ولی چون کارهای کشور بسیار زیاد است و باید نامه‌های رسمی و گزارش‌های کشوری بسیار را مطالعه کنم مجال مکاتبه خصوصی بندرت پیدا می‌شود.

در حدود ساعت یک و نیم بعدازظهر از دفتر کار بیرون می‌آیم و برای صرف ناهار با ملکه و گاهی با خویشاوندان و یا با شخصیت‌های داخلی و یا خارجی می‌روم، ناهار ما خوراک‌های معمولی ایرانی یا اغذیه فرنگی و یا مخلوطی از هر دو نوع است ولی برخلاف بیشتر هموطنان خود میل دارم ناهار من سبک باشد و از آشامیدن مشروبات الکلی چه در هنگام ناهار و چه در مواقع دیگر پرهیز می‌کنم.

بعد از صرف ناهار معمولاً باز مدت سه ربع ساعت روزنامه مطالعه می‌کنم و اگر فرصتی باشد در حدود سه ربع ساعت استراحت می‌کنم و پس از آن اغلب به دفتر خویش برمی‌گردم و دو سه ساعت به خواندن گزارش‌های رسیده می‌پردازم. روزهای دوشنبه بعدازظهر شورایعالی اقتصاد و جلسه هیئت وزیران در حضور من تشکیل می‌گردد و چندین ساعت ادامه دارد.

هر ماه یکبار جلسه مطبوعاتی من تشکیل می‌شود و عده‌ای از ارباب جراید و خبرنگاران ایرانی و خارجی در آن شرکت می‌جویند. هر ماه چندین بار به سرکشی واحدهای نظامی متوقف در تهران و یا افتتاح کارخانه و بیمارستان و پرورشگاه‌هایی که تازه احداث شده باشد می‌روم و در ضمن مسافرت‌هایی به استان‌های کشور می‌کنم تا از نزدیک اوضاع را مشاهده کنم و از پیشرفت کارهای عمرانی و توسعه آگاه گردم. گاهی نیز مسافرت‌هایی که اغلب جنبه رسمی دارد به کشورهای خارج می‌کنم.

میل من آن است که اگر مانعی پیش نیاید عصرها یک ساعت و نیم به ورزش بپردازم. معمولاً شام را که اغلب از اغذیه اروپائی است تنها یا با ملکه صرف می‌کنم.

اوایل شب را به شنیدن موسیقی و یا به تماشای فیلم‌هایی که در کاخ مسکونی نمایش می‌دهند می‌گذرانیم و عموماً شب‌ها زود می‌خوابیم و معمولاً پیش از استراحت به راز و نیاز به درگاه پروردگار می‌گذرانیم.

روزهای جمعه و ایام تعطیل چند تن از دوستان پیش ما می‌آیند و به بعضی از ورزش‌های دسته جمعی مانند والیبال و نظائر آن می‌پردازیم ولی این ایام نیز معمولاً تا نیمروز به مطالعه گزارش‌ها و تمشیت امور مختلف مملکتی سپری میشود.

این برنامه ممکن است در نظر پاره‌ای از مردم یکنواخت و کسالت‌آور بیاید ولی من به کار خود دلبستگی زیاد دارم و از آن خوشم می‌آید. در فصل

هفتم اشاره شد که من به حل مسائل دشوار اقتصادی و سایر امور معضله علاقه بسیار دارم و از آن گذشته از صحبت با افراد مختلف لذت می‌برم و از همین جهت از اینکه هر روز به عده زیادی از اشخاص اجازه ملاقات می‌دهم یک نحو مسرتی درخود احساس می‌کنم و از سفرهای کوتاهی که بمنظور سرکشی به برنامه‌های عمرانی کشور می‌نمایم و از افتتاح دستگاه‌هایی که برای پیشرفت امور تولیدی و رفاه ساخته می‌شود خرسندی و فرح و انبساطی مخصوص در من به وجود می‌آید.

بارها در هنگامی که اسناد مالکیت را به دست کشاورزان می‌دهم و یا نخستین سنگ بنای کارخانه تازه‌ای را نصب می‌کنم یا دکمه کارخانه جدید برق را می‌فشارم و یا نوار افتتاح درمانگاه تازه‌ای را قطع می‌کنم در دل من مسرت و شادمانی سرشاری پدید می‌آید.



ممکن است برخی تصور کنند که این کارها تنها جنبه تشریفاتی دارد ولی در نظر من نمودارهای مسرت‌انگیزی از فعالیت‌های خلاقه ایران نوین محسوب می‌شوند و تصور می‌کنم که من نیز در این روش مانند پدرم هستم که در ذهنم همواره فکر ایجاد وسایل پیشرفت و رفاه کشور ایران و مردم در جنبش و هیجان است. برآستی که من از همان تفکر در این امور به شوق می‌آیم و وقتی افکار من به مقام عمل درمی‌آید و واقعیت پیدا می‌کند این شوق و مسرت روحانی شدیدتر می‌گردد.

از همین جهت است که باوصف مواعی که گاهگاه دربرابرم پیدا می‌شود درکار خویش احساس کسالت و خستگی نمی‌کنم. با وجود این باید بگویم که اگر راه و رسم بردباری و آسان گرفتن دشواری‌ها را نیاموخته بودم

هرگز توانائی ادامه کار را پیدا نمی‌کردم. در سال‌های اول سلطنت و مخصوصاً در زمان مصدق روزهای پرنگرانی و اضطرابی را گذراندم و شاید جای شگفتی نباشد که موی سرم زود سفید گشته باشد و شک نیست که اگر نیروی سهل گرفتن شداند در من نبود توانائی بدنی و معنوی تحلیل رفته و آتش شوق و علاقه من افسردگی پیدا کرده بود.

همه کس از علاقه و اشتیاق من به ورزش آگاه است. من از شناوری و تنیس و والیبال و اسب سواری و شکار و پیاده‌روی و اسکی بازی روی برف و روی آب و گلف و پرواز و رانندگی اتومبیل‌های پرسرعت لذت می‌برم.

اما ورزش تنها وسیله تفریح من نیست، چنان‌که مثلاً از صحبت‌های ساده و شیرین لذت می‌برم و از شطرنج و خواندن داستان مخصوصاً داستان‌های فرانسوی محظوظ می‌شوم هرچند در این اواخر فرصت مطالعه این‌گونه کتب تفریحی را پیدا نکرده‌ام. تماشای فیلم‌هایی را که در ایران تهیه شده است برای گذراندن وقت و انصراف فکر مغتنم می‌شمارم و مخصوصاً به مشاهده فیلم‌های خوب پلیسی علاقه مخصوص دارم و از فیلم‌های خنده‌انگیز و همراه با موسیقی نیز بدم نمی‌آید. هرچند به عقیده من فیلم‌های آمریکائی رویهم‌رفته از لحاظ فنی بسیار خوب تهیه می‌شود ولی برخی از فیلم‌های انگلیسی و فرانسوی و ایتالیائی را نیز از لحاظ هنرمندی بازیگران و مهارت تهیه کنندگان جالب توجه یافته‌ام. با آنکه صنعت سینما در ایران تازه آغاز شده ولی اخیراً فیلم‌های خوبی به بازار عرضه شده است که تماشای آنها دلپذیر است.

من موسیقیدان نیستم ولی شیفته آنم و از آن لذت سرشار می‌برم. موسیقی ایرانی را دوست می‌دارم ولی باید بگویم که تنوع موسیقی غربی بیشتر است. قطعات سبک والتز برای من دلپسند است و شنیدن آهنگ‌های (جاز) را مطبوع یافته‌ام ولی علاقه و عشق واقعی من به موسیقی کلاسیک و اصیل و آثار استادان بزرگی مانند شوپن و بتهوون و شوپرت و لیست و هم‌ترازان آنها است. بعضی اوقات فکر می‌کنم که در عصر امروز خلق این‌گونه آثار موسیقی محال است ولی این فکر احتمالی بیش نیست و از کجا که عصر طلایی موسیقی و فرهنگ جهان تجدید حیات پیدا نکند؟

من از راه‌های دیگر هم به تفریح و رفع خستگی می‌پردازم مثلاً در کاخ سعدآباد که محل سکونت تابستانی من است گاو و مرغ داریم و در ایامی که آنجا هستم چند بار به آنها سرکشی می‌کنم. گاهی نیز مانند کودکان به

بازی با راه آهن و قطار برقی که دوسال پیش از سوئیس خریده ام سرگرم می‌شوم. هنگامی که در دبیرستان به تحصیل اشتغال داشتم مدت یک‌سال در فن درودگری و کارهای دستی چوبی تعلیم گرفتم و گاهی هوس می‌کنم که برای انصراف خاطر قسمتی از اوقات فراغت را به این کارها بپردازم. از این‌ها گذشته از گفتار و هم صحبتی با مردم فروتن و بدون خودنمایی و غیرممتزاهر و ساده و طبقه عادی آرامش و گشایش روح در من به وجود می‌آید.

در سال‌های اخیر پیشرفت‌های ما در امور سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بطوری سریع بوده است که نگرانی‌های گذشته را کمتر احساس کرده‌ام ولی هنوز با دشواری‌های گوناگونی روبرو هستم. به نظر من آنچه بیش از همه چیز موجب ناراحتی من است مسئله سستی و کاهلی و عدم توجه و علاقه به کار و کمیابی افراد کاردان و آشنا به وظیفه است که بزرگترین گرفتاری امروزی ماست و هرگاه این نقص بزرگ اصلاح شود مسائل دیگر طبعاً حل و فصل خواهد گشت. از همین جهت موجب آن‌همه تأکیدی که در نکات مندرج در فصل یازدهم کرده‌ام و علت آنکه تربیت و آماده ساختن جوانان را برای پیشرفت‌های آینده ضروری و الزامی می‌دانم آشکار می‌گردد.

بارها تأکید کرده‌ام که یکی از وسایل مبارزه مداوم و موفقیت‌آمیز ما برعلیه فساد دستگاه‌های دولتی آن است که معاش کارمندان به حد کفایت تأمین شود تا دیگر در اثراحتیاج و مضیقه زندگانی به اعمال ناروا و نادرست نگریند. با این وصف حق واقع این است که بعضی از فاسدترین افراد ما مردم با ثروت و صاحب دستگامی هستند که با نداشتن هیچ‌گونه احتیاج واقعی تنها از نظر پستی فطرت و انحطاط اخلاقی که دارند از گرفتن رشوه و هدیه مضایقه نمی‌کنند. این‌گونه نابکاران که مانع پیشرفت امورند موجب ناراحتی من می‌شوند، ولی بجای آنکه نسبت به آنها خشم من طغیان کند و نیروی خود را بیهوده تلف سازم با آنها با طریق اصولی و عملی مبارزه می‌کنم.

همین‌طور ممکن بود در برابر هتاک‌ها و یاوه سرانی‌های ناروانی که از رادیوی کشور همسایه پخش می‌شود مقهور احساسات خویش گشته بر ناراحتی‌های خویش بیافزایم و نیروی خود را هدر دهم، اما به دستور خرد با بی‌اعتنایی و تحقیر به آن سخنان ناشایست گوش می‌دهم و در مطالبی که گزارش می‌دهند امعان نظر می‌نمایم.

آنچه تاکنون در این فصل نگارش یافته مختصری از زندگانی روزانه و رویه من در مواجهه با نگرانی‌ها و موانعی بوده است که اگر با حوصله و تدبیر به رفع آنها نپرداخته بودم شاید مرا از پای در آورده بودند. اینک می‌خواهم کلمه‌ای چند درباره رویه و طرز عمل خویش در حل و عقد امور که بی‌گمان من هر موفقیتی که در تعهد مقام سلطنت برای من پیش آمده ناشی از آن بوده است به رشته تحریر درآورم. یکی از ظرفا برای ناراحتی مانند سایر مسائل ریاضی ضربی اختراع کرده است. آنچه من در این مورد می‌توانم بگویم آن است که ضریب ناراحتی من با میزان پیشرفت‌هایی که می‌کنیم نسبت معکوس دارد و به نظر من این نکته درباره هموطنان من نیز بطور کلی صادق است. چون رویه من با احتیاجات تمدن ویژه این سرزمین وفق می‌دهد ممکن است در نظر خوانندگان غریب و بی‌سابقه جلوه کند ولی تجربه نشان داده است که رویه من در امور عملاً به نتیجه می‌رسد و باعث ایجاد یک نوع پیشرفتی است که میزان نگرانی و ناراحتی را تنزل می‌دهد.

مثلاً در جریان امور به تعدد وسایل و مجاری اداری و ایجاد طریقه علی‌البدل برای اجرای هر امری معتقدم تا اگر مأموری در اثر جهل یا سستی و تنبلی یا غرض شخصی کاری را چنان‌که باید انجام ندهد آن وظیفه به دیگری محول گردد. بدین ترتیب هم کار بر وفق دلخواه انجام می‌گیرد و هم از اشخاصی که نمی‌خواهند در خدمت ملت قدمی بردارند سلب آبرو و اهمیت می‌شود. غالباً به مامورین جزء امر می‌کنم که به روسای خود دستورهای مرا که مربوط به طرز کار و مدت اجرای آن است ابلاغ کنند. گاهی این رویه برای تسهیل امور است چنان‌که مثلاً هنگامی که فرودگاه جدیدی را بازرسی می‌کنم و در نظرم مناسب می‌آید که در اطراف آن چمنی احداث شود به هر مأموری که در آن موقع نزدیک باشد امر می‌دهم دستور مرا به رئیس خود اطلاع دهد. گاهی نیز عمداً این رویه را اتخاذ می‌کنم تا از کبر و غرور و خودفروشی مامورین تنبل کاسته شود.

چنان‌که ذکر شد، عادت من آن است که از نظریات اشخاص مختلف آگاه شوم و از طرق متعدد از اوضاع ادارات و دستگاه‌ها مطلع گردم اگر از کارخانه‌ای بازدید کنم از شخصی که سردستگاه تراش و یا ماشین کار می‌کند از کار خودش و یا وضع تحصیلی دخترش سنوالاتی می‌کنم. در هنگام افتتاح آموزشگاه جدید از آموزگاران درباره وضع زندگی و محل سکونت آنها پرسش به عمل می‌آورم و از کشاورزان طرز سلوک ادارات و ژاندارم‌های محلی را جويا می‌شوم و از کارمندان جزء دولت درباره تأثیر هزینه زندگی و روحیه کارمندان تحقیق به عمل می‌آورم.

من مشاورینی با مفهوم معمولی این کلمه در خدمت خویش ندارم زیرا به نظر من چنین رویه‌ای برای رؤسای کشورها خطرناک است. یکی از اشتباهات پدرم آن بود که در امور به آراء عده محدودی از مشاورین خود تکیه داشت که چون از او می‌ترسیدند حقایق را به سمع وی نمی‌رساندند و به چاپلوسی و مداهنه می‌پرداختند و متأسفانه اغلب از فساد نیز برکنار نبودند. اما من رویه دیگری را پیروی می‌کنم زیرا می‌دانم که مشاورین هرچند صلاحیت فنی داشته باشد گاهی اغراض شخصی را بر منافع ملی مقدم می‌شمارند و گذشته از آن می‌خواهند هرگونه اطلاعاتی بوسیله آنها به من برسد و منابع مستقل کسب اطلاع را مسدود می‌کنند از همین جهت بجای مشاورین مخصوص اطلاعات خود را از منابع گوناگون به دست می‌آورم و پس از سنجش آنها منحصراً به نفع عموم ملت تصمیم لازم در هر مورد اتخاذ می‌کنم. باید بگویم که من به هیچ‌وجه خویشان را گنجینه حقایق افکار روشن نپنداشته‌ام و برعکس، از اطلاعات گوناگونی که به من می‌رسد و قضاوت عده زیادی از اشخاص بصیر و دانا استفاده می‌کنم.

گذشته از این، اگر مشاهده کنم که قضیه‌ای فوق العاده دشوار و بغرنج است فوراً شبکه اطلاعات خود را وسعت می‌دهم و بوسیله کسب نظر از منابع مختلف آن مشکل را حل می‌کنم و سپس اغلب این‌گونه قضایا به ادارات مربوطه و مسئول احاله می‌شود. از نظر همین اظهارنظرهای مختلف تصمیمی که پس از مذاقه اتخاذ می‌شود معمولاً برای کشور و مخصوصاً برای مردم عادی سودمند است.

همین که نسبت به مسئله‌ای تصمیم قطعی اتخاذ شد اجرای آن را به نخست‌وزیر و یا یکی از وزیران یا رئیس سازمان مستقل دستور می‌دهم. غالباً اداره‌ای که کار بدان محول شده با سرعت و اطمینان دستور را به موقع اجرا می‌گذارد. ولی گاهی نیز با تأنی و مسامحه می‌گذراند و در این صورت از شخص مسئول توضیح می‌خواهم و جمله معمولی و مبتذل «تقصیر من نیست» را نمی‌پذیرم. من بندرت خشمگین می‌شوم ولی مأمور خاطی از طرز نگاه و لحن ادای سخن من درجه عدم رضایت مرا استنباط می‌کند و این چنین مأموری بطریق قانونی از کار منفصل می‌شود و به دولت دستور داده می‌شود که شخص شایسته‌تری را بجای وی برگزیند، و این امر در مورد سازمان‌هایی که باید در آنها تغییرات داده شود، به همین نحو به موقع عمل و اقدام در می‌آید.

هرچند برای به دست آوردن اطلاعات یا برگزاری امور تماس با منابع مختلف و احضار یک یا چند نفر از مطلعین را ضروری می‌دانم ولی از دو

هیئت رسمی که سابقاً بدان اشاره شده است، یعنی هیئت وزیران و شورایی عالی اقتصاد نیز استفاده کامل می‌شود.

به نظر من ذکر طرز کار هیئت وزیران که از نخست‌وزیر و کلیه وزیران مسئول ترکیب یافته برای روشن ساختن رویه کار من بی‌مورد نباشد. جلسه هیئت وزیران در اطاق مخصوص و مجهزی در کاخ مرمر تشکیل می‌گردد. قبل از ورود، نخست‌وزیر و اعضاء کابینه او هر یک در جاهای خود قرار گرفته‌اند و چون منتظر ورود من هستند نیازی به اعلام رسمیت جلسه نیست و مذاکرات بلافاصله با حضور من آغاز می‌شود. در طی مذاکرات هرگز با زدن زنگ و نظائر آن مذاکرات را اداره نمی‌کنم، بلکه تنها با نگاه و تغییر قیافه جلسات را هدایت و رهبری می‌نمایم. هرگاه در ذهن من مطلبی خطور کرده باشد یا اهمیت موضوعی ایجاب کند، هیئت وزیران را مجتمعاً مخاطب قرار می‌دهم و یا به نخست‌وزیر و یا یکی از وزیران دستور می‌دهم تا گزارشی را که قبلاً خواسته‌ام قرائت کند و یا حضوراً درباره یک مسئله جاری توضیحاتی بدهد. من به آنها اجازه می‌دهم و حتی تشویق می‌کنم که درباره هر موضوعی که طرح می‌شود آزادانه اظهار عقیده کنند ولی دائماً جریان مذاکرات را طوری رهبری می‌کنم که مسائل به نتیجه قطعی و مثبت برسد. گاهی ممکن است اصولی را برای راهنمایی کلی اظهار نمایم و یا در موردی امری مخصوص بدهم.

مثلاً در یکی از جلسات در اهمیت نمایش فیلم‌های مستند برای اطلاع مردم از پیشرفت برنامه‌های عمرانی تأکید کردم و پس از آنکه لزوم وفور اسباب‌بازیهائی را که وسیله تربیت ذهنی کودکان است گوشزد نمودم درباره پیشنهادی که برای منع ورود بازیچه‌های کودکان شده بود بشدت انتقاد کردم. در مورد رسیدگی که از یکی از فروشگاه‌های دولتی به عمل آمده بود، اظهار داشتم که علاقه اساسی من بر آن است که بهای خرده‌فروشی کالاها کاهش پیدا کند. پس از آن درباره افزایش حقوق مستخدمین که آنها را قدرت دهد که در برابر افزایش سریع قیمت‌ها زندگی خود را اداره کنند تأکید کردم و از وزیر مسئول خواستم که برای اتمام یکی از خطوط آهن تاریخ معینی را معلوم کند و در مورد طرح کارخانه فولادسازی در ایران دستور دادم در کار تسریع کنند.

در جلسه دیگر که مسئله بودجه سال آینده مطرح بود. در باره تخصیص عواید نفت به برنامه عمرانی راهنمایی‌های کلی و اصولی کردم و مسئله فوریت ازدیاد حقوق کارمندان دولت و ژاندارمری و افزایش بودجه بهداری و فرهنگ و سازمان امنیت ملی را گوشزد نمودم و برای تأمین این اضافات گفتم باید اصلاحاتی در امر وصول حقوق گمرکی بشود و نسبت به

صرفه‌جویی در هزینه‌های عمومی دقت و مواظبت بیشتری به عمل آید و
تعلیماتی درباره اعطای اختیارات به شهرداری‌ها برای نظارت در امر
تحصیلات ابتدائی دادم و از وزیر فرهنگ خواستم که برای افزایش اعتبار
فرهنگ راه‌هایی پیدا کند. سپس دستورهایی در باره تولید چای و شکر
مخصوصاً با توجه به نیازمندی‌های عمومی صادر کردم.

به چند نفر از اعضاء هیئت گفتم در مسئله فروش قسمتی از اراضی متعلق به وزارتخانه‌های خود و تهیه عواندی برای ساختن منزل کارمندان دولت مطالعه نمایند.

در جلسه دیگر درباره گزارش‌هایی که راجع به قاچاق تریاک در یکی از استان‌های شمالی به من رسیده بود اظهار نظر کرده دستور مؤکد برای جلوگیری فوری از این کار خلاف قانون صادر کردم. آنگاه به وزیر مسنول بهداری درباره گزارشی که از وضع نامرتب یکی از شیرخوارگاه‌ها به من رسیده بود تذکراتی دادم و از وی خواستم وضع آن بنگاه را بسرعت اصلاح کند. در مورد ترمیم حقوق کارمندان دولت تاکید کردم و به هیئت دولت دستور دادم که در بودجه‌ای که پیشنهاد می‌کنند این ترمیم را منظور دارند و از هیئت وزیران خواستم که نسبت به وضع مالیات مطالعات فوری به عمل آورند که با رعایت عدالت اجتماعی عایدات دولت افزایش یابد. می‌توانم موارد متعددی را بعنوان مثال ذکر کنم که در خط مشی و تصمیماتی که دولت می‌گیرد نسبت به بسط و تحکیم عدالت اجتماعی کوشش به عمل آورده‌ایم. مثلاً بارها هیئت وزیران را به اصول پنج‌گانه عدالت اجتماعی که در فصل هشتم این کتاب به آن اشاره شده متوجه ساختم و همین اصول و طرق رسیدن به آنها در کلیه دستورها و بیاناتی که در هیئت وزیران کرده‌ام انعکاس داشته است. چنان‌که نسبت به مؤسسات صنعتی که بیش از یک‌صد نفر کارگر دارند، خواسته‌ام که قانون مربوط به آن را بهتر اجرا کنند تا برای کارگران مساکنی که با سطح زندگی امروزی متناسب باشد ساخته شود. در برنامه صنعتی کشور اظهار عقیده کرده‌ام که در درجه اول باید توجه به ایجاد کارخانه‌هایی بشود که محصول آنها مورد نیاز طبقات کم درآمد و مایه پائین آمدن هزینه زندگی آنها باشد و برای اجرای همین نظر بوده است که کارخانه جدید نان ماشینی و کارخانه داروسازی که قبلاً به آن اشاره شده را احداث کرده‌ایم.



در یکی از جلسات به هیئت وزیران دستور دادم در برنامه ایجاد مدارس متعدد حرفه‌ای در سراسر کشور تسریع کنند و خاطرنشان کردم که این اقدام برای جوانان کشور بدون آن‌که قدرت مالی یا نفوذ خانوادگی آنها مؤثر باشد فرصتی های تازه ایجاد می‌کند و در ضمن کمبود متخصصین فنی و استاد کار را که امروز در کشور محسوس است جبران می‌نماید. در پیروی این نظر هیئت دولت را راهنمایی کردم که از کمک‌های خارجی که برای اجرای برنامه آموزش فنی ما داده می‌شود حسن استقبال کنند. امر کردم هزینه‌های تحصیلی را که دستگاه سلطنت و دولت در اختیار دانشجویان می‌گذارد بیشتر به دانشجویان بی‌بضاعتی که مایل به ادامه تحصیلات فنی و نظائر آن در کشورهای خارج هستند اختصاص دهند و بر عده این هزینه‌های تحصیلی بیافزایند. دستور دادم که وسایل تشویق پزشکان را برای رفتن به نواحی دور دست کشور فراهم سازند و چون در ایران نیز مانند سایر کشورهای متریکی پزشکان میل دارند در شهرهای بزرگ متمرکز شوند به دولت تأکید کردم که برای پزشکاتی که داوطلب خدمت در خارج از تهران و نقاط دور دست می‌گردند تسهیلات بیشتر قائل شوند.^{۸۸}

درباره خرید گندم برای کمک به کشاورزان و توسعه ذخیره غذایی کشور به وزیر مسئول دستورهائی دادم و از وزیر کشاورزی خواستم که مساحت زمین‌های زراعتی و مشروب اطراف تهران را توسعه دهد تا برای جمعیت روزافزون پایتخت محصولات ارزان قیمت به حد وفور فراهم باشد.

برای اینکه به کشاورزان در ازدیاد محصول و افزایش درآمدها کمک لازم بشود به بانک کشاورزی دستور دادم شعب خود را در شهرهای کوچک و قصبات افزایش دهد.

^{۸۸} - اینها بر بنیاد و سبیل راهنمایی و بهبود کار و رسیدگی به بخش‌هایی است که بی توجه مانده است و منظور کنترل کامل کار نیست، چه هیچکدام در مسیر کنترل و اداره آن بخش قرار ندارد بلکه دلسوزی برای طبقه بی‌بضاعت و کم در آمد و رشد و پیشرفت اجتماعی در کل کشور است.

همچنین مقرر داشتم که یکروز را در سال ملی درختکاری در کشور اعلام کنند و تأکید کردم که اقدامات دیگری نیز برای توسعه جنگل ها به



عمل آورند تا هم روستائیان چوب برای ساختن خانه و سوخت برای طبخ غذا داشته باشند و هم رطوبت خاک و آب های جدول ها موجب اعتدال هوا گردد و ضمناً درباره امکان تولید باران مصنوعی در ایران مطالعات و آزمایش‌هایی نظیر تجربیات موفقیت‌آمیزی که در استرالیا و آمریکا و سایر کشورها شده به عمل آورند.

اینها نمونه‌ای از راهنمایی‌ها و دستورهای است که متوالیا به مسئولین امور می‌دهم ولی شک نیست که دستور دادن و مراقبت در اجرای آنها دو کار متمایز است. دیری نخواهد گذشت که پیشرفت فرهنگ و انضباطی که در نتیجه گردش امور کارخانه‌ها به وجود می‌آید عادت مذموم تنبلی و دفع‌الوقت را از کشور ما برطرف خواهد ساخت ولی تا وصول به چنان روزی باید من و دیگران اتصالاً مراقبت کنیم و کارمندان را به کوشش و مجاهده و ادار سازیم.



برای حسن اجرای امور باید سختی و استقامت داشت و همین نکته موجب آن است که من با طبقات مختلف تماس شخصی داشته باشم. برخی از زمامداران و مدیران کشورهای غربی معتقدند که درجه نظارت در امور باید محدود و هر مدیر با بیش از هشت تا دوازده نفر متصدی و مسنول سروکار نداشته باشد. ولی این روش به‌هیچوجه با وضع تربیتی ما متناسب نیست و از آن گذشته اگر مجاری اطلاعاتی که من معمولاً بدان‌ها متکی هستم محدود گردد برای کشور خطرناک خواهد بود. دائرة ارتباطات من باید وسعت بسیار داشته باشد تا از نیامندی‌ها و دشواری‌های مردم ایران کاملاً آگاه شوم و همین نکته در باره وظیفه دیگر من که مراقبت و نظارت مداوم در ترقی است صادق است.

باید ناگفته نگذاشت که تدوین کنندگان قانون اساسی ایران از روی کمال خرد و دوراندیشی شاه را از هرگونه مسئولیتی میرا شناخته‌اند و منظور

آنها این بوده است که شاه مافوق آن است که به همان مفهومی که وزیران او در برابر مجلس مسئولیت دارند، مسئول باشد.

اما وقتی که قانون اساسی شاه را مسئول نمی‌شناسد منظورش آن نیست که شاه شخص غیرمسئولی است بلکه برعکس، وظیفه دارد که اختیارات مهم مقام سلطنت را که در فصل هشتم بطور خلاصه بیان شده است، خردمندانه اعمال نماید. از این گذشته اگر شاه واقعاً نسبت به مردم و رفاه آنها علاقه داشته باشد وظیفه او حکم می‌کند که در تعیین سیاست ملی و اجرای آن رهبر حقیقی ملت باشد.

طبعاً در میزان رهبری و قیادت شاه در پیشرفت و ترقی سریع کشور حدودی است. چنان‌که توضیح داده‌ام ما مانند تمام مللی که تازه قدم در راه پیشرفت و توسعه نهاده‌اند با دشواری‌های بزرگ و مخصوصاً با کمبود کارمند برای انجام امور عمرانی مواجهیم و در اجرای طرح‌های بزرگ خود نیز سرمایه کافی برای تهیه وسائل و تسهیلات لازم در اختیار نداریم. ولی سخن در این است که من و تمام هموطنان میهن‌پرست من کوشش می‌کنیم که در پیشرفت‌های خود تسریع کنیم و تصور می‌کنم شواهد بسیاری ثابت می‌کند که مجاهدت عمومی و روزافزون ما با موفقیت مقرون بوده است.

آبراهام لینکلن و بسیاری از پیشوایان و رؤسای کشورها به این تنهایی که مقام و موقعیت برای آنها به وجود آورده است اشاره کرده‌اند. در ایران نیز سنن کهن و باستانی ما برای شاه همین حالت عزلت و تنهایی را به وجود آورده است و هرچند دسترس مردم به من بیشتر و قیافه من به مهابت قیافه رضاشاه نیست ولی مقام سلطنت خواه ناخواه مرا از مردم دور نگاه می‌دارد. در جلسات هیئت وزیران و یا در هنگام بار یافتن اشخاص ممکن است خنده یا مزاح کنم ولی بر همه مسلم است که ارتباطی که بدین کیفیت پیدا می‌شود سطحی و عارضی است و چون مایل به استخدام مشاور نیستم و عادت من بر این است که چنان‌که در میان رؤسای سایر ممالک معمول است تصمیمات نهائی را در قضایا بشخصه اتخاذ کنم این عزلت و تجرد شدید می‌شود و وضع من طوری است که جز در مسائل جزئی و ساده، در امور کشوری حتی با خویشاوندان بسیار نزدیک خود مذاکره‌ای نمی‌کنم.

پس آیا با این حال احساس تنهایی می‌کنم؟ جواب این پرسش به عقیده من منفی است زیرا انس و علاقه من نسبت به همسر و ملت ایران و فرح و انبساطی که از مشاهده آثار طبیعت پیدا می‌کنم از این تنهایی و عزلت جلوگیری است.

گذشته از آن من به کار از نظر آنکه مرا به مبارزه با دشواری های گوناگون می طلبد شیفتگی مخصوص دارم و از آثار بارز ترقی که در هر گوشه کشور که می روم به چشم من می آید و حاکی از آن است که ما در طریق صحیح گام برمی داریم محظوظ می شوم. من میل ندارم که خود را اسیر احساسات جلوه دهم ولی منظره دختران دانش آموز که در خیابان ها صحبت کنان و با تبسمی در لب عبور می کنند احساس تنهایی را از دلم بیرون می کند و آن را به شعف می آورد و در اثر این کیفیت معنوی تعجبی ندارد اگر آرزو داشته باشم روزی برسد که دولت جهیز هر دوشیزه ایرانی را که به سن قانونی رسیده و مایل به ازدواج باشد فراهم سازد زیرا ازدواج بسیاری از دوشیزگان ما با علل مادی به تأخیر می افتد و به نظر من این عملی غیر عادلانه است. بهمین ترتیب نقشه ای را در ذهنم می پرورانم که خانه های تازه ساخت با فضای وسیع و منزه برای تمام پیران بی سروسامان ساخته شود و هر یک در قسمتی از آن ایام باقی عمر را با فراغ خاطر بگذرانند، زیرا هنگام زوال آفتاب عمر موقع آسایش و آرامش است و می توان چنین ایام بدون نگرانی را برای آنها که پیمانانه زندگانی شان نزدیک به لبریزی است فراهم ساخت.

عامل نیرومند دیگری در حیات من مؤثر است که مرا در مقام سلطنت از تنهایی نجات می بخشد و آن اتکاء به مدد پروردگار است که چنان که سابقاً ذکر کرده ام معتقدم مرا در هر کار یاری و دستگیری می فرماید.

این ایمان و اعتقاد هرگز مرا مغرور و خودبین نساخته است و برعکس در من اطمینان خاطری به وجود می آورد که در این جهان کوشش و تلاش، مصدر خدمت و وظیفه ای هستم و از همین جهت گذشته از انجام فرائض روزانه مذهبی گاه گاه از درگاه ایزد چاره ساز درخواست کمک و یآوری می کنم. من دعوی ندارم که با عالم علوی ارتباط غیر عادی دارم ولی بطور ساده و بی هیچ گونه گزافه ای می گویم که دعاها ی بی ریای من هیچوقت بدون اجابت نبوده است و از همین روی فکر تنهایی با دشواری در ذهن من به وجود می آید.

من در این فصل نمی خواهم درباره مقام سلطنت خود و یا سنن و تمدن باستانی این کشور که خویشان را وقف خدمت به آن کرده ام اطاله کلام دهم و در فصول پیش درباره عقاید و برنامه کار و اقدامات مداومی که برای اجرای آن عقاید و افکار به عمل می آورم سخن گفته ام. از همین جهت تصور می کنم با اشاره مختصری به دستگاه شاهنشاهی کشور ایران می توانم خامه را بر زمین نهاده و این مقال را پایان بخشم.

من این درس را فراگرفته‌ام که باید به مقام خود و وظیفه سلطنت با بی‌طرفی محض نگریست و اگر تاکنون احساس کرده بودم که سلطنت ایران از نظر طول دوران از انتفاع افتاده است با خرسندی از آن مقام استعفا می‌دادم و خودم نیز برای پرانداختن آن مساعدت می‌کردم. ولی وقتی منطق مانند روشنائی بامدادی حاکم می‌شود می‌بینم این دستگاه شاهنشاهی به کشور ایران خوب خدمت کرده است و همان‌طور که در دوران عظمت نخستین برای مردم این کشور سودمند بوده است امروز یعنی در عصر اتم نیز این فایده و ثمربخشی باقی و پای برجاست.

چنان‌که ذکر شده دوران شاهنشاهی ما به دو هزار و پانصدمین سال خود رسیده است و اگر این رقم قطعی نباشد تفاوت در طرز محاسبه آن است. به هر حال کوروش بزرگ ۲۵۰۵ سال پیش به سلطنت رسید و چند سال طول کشید تا نواحی مختلف کشور را تحت حکومت واحد درآورد و مقام شاهنشاهی خویش را مستحکم ساخت. پس از دوران کوروش ایران چندین قرن هم مورد هجوم و تجاوز بیگانگان بود و هم ایرانیان به تسخیر و گشودن کشورهای دیگر پرداختند و در هر دو حال شاهنشاهی ما بر دوام بود و این رشته محکم هرگز گسسته نگشت.

در طی این مدت دراز دستگاه شاهنشاهی ما آشوب‌ها را به امنیت و اختلافات را به اتحاد مبدل ساخت. در ایران همیشه اختلافات نژادی و مذهبی و سیاسی و اقتصادی وجود داشته است ولی در پرتو مقام سلطنت همه این اختلافات به یک نوع کمال و وحدتی که شخص شاه مظهر آن است مبدل گشته است.

اینک می‌گویم که در تاریخ کشور ایران من اولین شاهنشاهی هستم که از قدرت قانونی خود به حد کمال استفاده کرده‌ام و صدق این سخن که در بادی امر به ذهن شگفت‌انگیز می‌آید با اندک تعمقی آشکار و روشن خواهد گشت.

تا سال ۱۳۲۴ هجری قمری ۱۲۸۵ خورشیدی (۲۴۴۵) قانون اساسی مدونی نداشتیم بنابراین اختیارات قانونی پادشاهان ایران بسیار مبهم بود. از سال ۱۳۲۴ هجری قمری (۲۴۴۵ = ۱۹۰۶) تا زمانی که پدرم سلطنت ایران را به چنگ آورد قاجاریه مشروطیت ایران را به شوخی گرفته بودند و در عین حال نیز از قدرتی که قانون اساسی به آنان تفویض کرده بود استفاده نمی‌کردند. رضاشاه نیز که خدمات عظیم و گرانبھائی به ایران کرد

مجلس شورای ملی را منقاد خویش ساخته و با این رویه خویشتن را از اختیارات قانونی خویش نسبت به مجلس محروم داشته بود. از آن گذشته هر چند تشکیل مجلس سنا جزو مقررات قانون اساسی بود ولی این مجلس تا زمان شاهنشاهی من تشکیل نیافت.

پس با آنچه ذکر شد، مسلم است که من اولین پادشاه ایران هستم که از قدرت قانونی خود به همان نحو که واضعین قانون اساسی در نظر داشته‌اند استفاده نموده‌ام. بعلاوه با شرحی که ذکر آن رفت ملت ایران صلاح دانسته است که اصلاحاتی در قانون اساسی مصوب سال ۱۳۲۴ قمری (۲۴۴۵) به عمل آورد و اختیارات قانونی مرا توسعه دهد.

بعضی از مخبرین سیار جراید خارجی مرا پادشاه مشروطه متمایل به دیکتاتوری خوانده‌اند و در همین حال برخی از هموطنان من و عده‌ای از خارجیان میل داشته‌اند که رویه من در کار سخت‌تر باشد و مانند پدرم مطلق‌العنان باشم. بنظر من این کتاب بتواند از آن تعادلی که کوشش کرده‌ام بین این دورویه به وجود آورم شرح روشنی بدهد و مخصوصاً تصور می‌کنم با تشکیل احزاب سیاسی بتوانم سنن سلطنتی باستانی را بر رویه‌های تازه به مقام عمل درآورم.

ما در زمان‌های گذشته هم پادشاهان بزرگ و هم پادشاهانی داشتیم که یا از قدرت خویش سوءاستفاده می‌نمودند یا در خدمت به مردم قصور می‌کردند ولی امروز یک چنین وضعی امکان‌پذیر نخواهد بود. در عصر کنونی با توسعه فرهنگی و ایجاد احزاب سیاسی پادشاه خوب می‌تواند به طریق موثرتر از دوره‌های گذشته به مردم کشور خدمت کند ولی پادشاه بد یا شاهی که لیاقت وی متوسط باشد دیگر وسیله زیان و اضرار مردم کشور خویش را نخواهد داشت، زیرا مردم منورالفکر کشور زیر بار او نخواهند رفت و ناگزیرش خواهند ساخت که یا خود را اصلاح کند و یا تخت و تاج را به دیگری واگذارد. سلسله قاجاریه را احساسات عمومی که از طرز کشورداری آنها خسته شده و به جان آمده بودند برانداخت و رضاشاه را به تخت سلطنت مستقر ساخت. در آینده نیز همین افکار عمومی که احزاب سیاسی ناشر آنند بیش از پیش نسبت به کشور و نیازمندی‌های آن بیدار و هوشیار خواهد بود.

وقتی اصول حزبی اساس کار باشد شاه مانند کانون یا مرکز یک وحدتی خواهد بود که همه گونه اغراض و مطامع شخصی و خصوصی را تحت‌الشعاع خویش قرار می‌دهد. ما ایرانیان جزو مللی هستیم که آزادی

انفرادی از خصایص آنها است ولی در تمدنی قرون نشان داده‌ایم که هر وقت احتیاج به وفاداری و از خود گذشتگی بزرگ پیش آید، از آزادی فردی می‌گذریم و تصور می‌کنیم در آینده نیز در ابراز این خصیصه قابل ستایش از نیاکان خویش پای کم نداشته باشیم.

امروز سرعت تحولات در جهان به درجه‌ای شدید است که هر اجتماعی ممکن است در کمال سهولت محو و مستحیل گردد. به نظر من پیشرفت‌های شگفت‌آوری که در این چند سال اخیر در ایران متجلی است دلیل مسلمی است که ما، هم از تحولات و ترقیات استقبال می‌کنیم و هم در حفظ معنویاتی که ویژه تمدن کهنسال ما است ثابت و استواریم. ما به باغ‌های ایران و شعر و ادبیات و زندگی خانوادگی و میهمان‌نوازی که از عادات دیرین ما است شیفته‌ایم. ما به این کشور منزه و سرزمینی که از کویر و کوه‌های پر از برف و صحاری حاصلخیز مستور است افتخار می‌کنیم و به این خطه دلکش و سرو و چنار و میوه‌های پرآب و رودخانه‌ها و چشمه‌ها و جوی‌های مفروش از کاشی و بهار نارنج و سوری و بلبل آن دل‌بستگی عاشقانه داریم و دستگاه‌های سیاسی و اجتماعی خویش را مایه مباحثات می‌دانیم.

